

تفسیر أنوار القرآن

[گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن

کثیر و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی]

جلد اول

ترتیب و ترجمه:

عبد الرؤوف مخلص

تحریر و دیزاین: محمد اسما عیل (حقانی)

فهرست جلد یکم

3	مقدمه
5	﴿سوره فاتحه﴾
17	(سوره بقره)
369	﴿سوره آل عمران﴾
539	﴿سوره نساء﴾

مقدمه

عقیده ی اهل سنت وجماعت درباره اسماء و صفات خداوند

یکی از لازمه های ایمان به خداوند، ایمان به اسماء و صفات باری تعالی می باشد، ایمان به اینکه خداوند رحمان، رحیم، قوی، عزیز است. و باید متذکر شد که اسماء و صفات خداوند توقیفی هستند، یعنی هر اسم و وصفی که برای ذات باری تعالی در قرآن و سنت صحیح آمده است قابل استدلال است.

و باید دانست خداوند سبحان شبیه و مانند هیچ یک از مخلوقاتش نیست، می فرماید: لیس کمثله شیء وهو السميع البصیر. در اینجا با وجود اثبات صفت شنیدن و دیدن برای خود، هرگونه تشبیه و همانندی را از خود نفی می کند. و همچنین در سایر اسماء و صفات وارده باید به آنها ایمان داشت و از هر گونه تأویل و تحریف و تشبیه خودداری نمود.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (180) الأعراف: ۱۸۰.**

(یعنی خداوند اسمهای زیبایی دارد، شما با ذکر آن اسمها خداوند را در دعاهایتان فرا خوانید، و کسانی را که در اسمهای خداوند دچار الحاد شدند رها کنید، به زودی خداوند آنها را به سزای اعمالشان می رساند).

از جمله صفاتی که زیاد در قرآن و سنت آمده صفت دست می باشد، مانند: **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمُ الْفَتْحُ: ۱۰، وَقَالَتِ الْيَهُودُ يُدُّ اللَّهُ مَغْلُوبَةً. المائدة: ۶۴، قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيَّيَّ. ص: ۷۵،** که در این صفات باید باور داشت که خداوند دارای دست است ولی به هیچ وجه این دست مانند دست

مخلوقان نیست، و حتی نباید در ذهن تصور چنین دستی را برای خداوند سبحان کرد. و همچنین نباید آن را به قدرت یا چیزهای دیگری تأویل کرد، زیرا اگر خداوند می خواست چنین کلمه ای را به کار ببرد هیچ مانعی وجود نداشت و می فرمودند: قدرت خداوند بالای همه قدرتهاست.

و همچنین دیگر صفات خداوند، که تمامی این صفات را به گونه ای برای خداوند ثابت می کنیم که از هر گونه همانندی با مخلوقانش به دور است.

(سوره فاتحه)

مدنی است، و دارای (7) آیه است.

وجه تسمیه: با توجه به این که فاتحه به معنای آغاز هرچیز است، این سوره را نیز «فاتحة الكتاب» نامیدند زیرا قرآن با آن افتتاح شده است، از طرفی این اولین سوره از مصحف شریف است که کاتبان قرآن آن را می‌نویسند و اولین سوره از کتاب مجید الهی است که خواننده آن را تلاوت می‌کند؛ هر چند از نظر ترتیب نزول آیات، این سوره اولین آیات نازل شده قرآن نیست. سوره فاتحه دوازده نام دارد که مشهورترین آنها سه نام زیر است: «فاتحة الكتاب»، «أم الكتاب» و «سبع المثانی»¹. از دیگر نامهای مشهور آن «حمد»، «صلاة» و «واقیه»² می‌باشد.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره احادیثی روایت شده است، از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت بخاری و احمد از ابی سعید بن المعلی r است که گفت: رسول خدا ص به من فرمودند: «بدان، قبل از آن که از مسجد خارج شوی، تو را از بزرگترین سوره قرآن آگاه خواهم ساخت ابوسعید می‌گوید: رسول خدا ص دستم را گرفتند و همین که خواستند از مسجد خارج شوند، گفتم: ای رسول خدا ص! مگر شما نگفتید که تو را از بزرگترین سوره قرآن آگاه خواهم ساخت؟ فرمودند: آری بزرگترین سوره قرآن: **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** است؛ این همان سبع المثانی (هفت آیت تکرارشونده) و قرآن عظیمی است که

¹ - یعنی: هفت آیه ای که قرائت آنها در نمازها تکرار می‌شود.

² یعنی: نگاه دارنده.

به من داده شده است». همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم در صحیحش و نسائی در سننش از ابن عباس رضی الله عنه آمده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا ص بود که بناگاه آن حضرت ص از بالای سرخویش صدایی را شنیدند. جبرئیل علیه السلام نگاهش را به سوی آسمان دوخت و گفت: این دری است که هم اکنون در آسمان گشوده شد و قبل از این هرگز گشوده نشده بود. راوی ادامه می دهد: سپس، از آن درفرشته ای نزد رسول خدا ص فرود آمد و گفت: «أبشر بنورین قد أوتيتهما لم يؤتهما نبي قبلك: فاتحة الكتاب وخواتيم سورة البقرة، لن تقرأ حرفا منهما إلا أوتيته».

«مژده بادتو را به دو نوری که برایت داده شده و قبل از تو به هیچ پیامبری داده نشده است؛ [آنها عبارتند از] فاتحه الكتاب و آیات پایانی سوره بقره. [این را بدان که] هرگز هیچ حرفی از آنها را قرائت نمی کنی، مگر آن که همان را داده می شوی».

سوره فاتحه متضمن معانی قرآن کریم، مشتمل بر اصول و فروع دین، دربردارنده اصول عقیده و عبادت و شریعت، راهنمایی به سوی درخواست هدایت از رب العالمین و در خواست برکنار ماندن از راه منحرفان است.

بسم الله الرحمن الرحيم

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ص نمی دانستند که چگونه میان سوره ها فاصله قرار داده و آنها را از هم جدا کنند تا آن که: بسم الله الرحمن الرحيم بر ایشان نازل شد». در حدیث شریف آمده است: «كل أمر ذي بال لم يبدأ بسم الله فهو أبتـر: هرکار مهمی که

به نام خدای عزوجل آغاز نشود، آن کار ابتر [بی‌خیر و برکت] است». همچنین صحابه Ψ تلاوت کتاب خدا Ψ را با: (بسم الله الرحمن الرحيم) آغاز می‌کردند، لذا تلاوت آن در آغاز هرسخن و عمل نیکی، مستحب است. خواندن آن در آغاز وضوء نیز مستحب می‌باشد زیرا در حدیث شریف آمده است: «برای کسی که نام خداوند Ψ را بر وضوء نبرد، وضوئی نیست». همچنین خواندن آن در هنگام ذبح - نزد امام شافعی - مستحب است، ولی ائمه دیگر آنرا واجب شمرده‌اند. در هنگام غذا خوردن نیز خواندن آن مستحب است زیرا در حدیث شریف آمده است: «قل بسم الله وکل بیمینک وکل مما یلیک: وقتی می‌خواهی غذا بخوری، در آغاز آن بسم الله بگو، آن‌گاه با دست راست بخور و از آنچه در جلوی تو است بخور». چنان‌که خواندن آن در هنگام مقاربت جنسی نیز مستحب می‌باشد زیرا در حدیث شریف آمده است:

«لو أن أحدكم إذا أراد أن يأتي أهله قال: بسم الله، اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان ما رزقتنا، فإنه إن يقدر بينهما ولد لم يضره الشيطان أبدا».

«اگر یکی از شما آن‌گاه که می‌خواهد با همسرش همبستر شود، بگوید: به نام خدا، بار خدایا! ما را از شیطان دور بدار و شیطان را از آنچه روزی مان نموده‌ای (از فرزندی) بر کنار بدار؛ در این صورت اگر در میان آن دو فرزندی مقدر شود، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند».

«به نام الله بسیار بخشاینده و بسیار مهربان» الله: یعنی معبود بر حق؛ نام مقدس ذات خداوند Ψ است که بر غیر وی اطلاق نگردیده. اصل آن «اله» است که بر هر معبودی - به حق یا به باطل - اطلاق می‌گردید و سرانجام اطلاق آن بر معبود برحق غالب گشت. به قولی: «الله» اسم اعظم الهی است زیرا به تمام صفات قدسی موصوف می‌شود؛ چنان‌که خداوند متعال فرموده است:

هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.

«الله کسی است که معبودی جز او نیست، دانای نهان و آشکار است، رحمان و رحیم است...» [حشر / 22].

ملاحظه می‌کنیم که در این دو آیه، تمام اسماء دیگر، صفات «الله» قرار گرفته‌اند. و از آنجا که جز خدای تبارک و تعالی کسی دیگر به نام «الله» نامیده نشده، لذا طبق قاعده برای «الله» در سخن عرب اشتقاقی سراغ نداریم بنابراین، اسم الله «جامد» است نه «مشتق» و این رأی اکثر اصولیان و فقها می‌باشد.

«رحمن» و «رحیم»، دو اسم مشتق از رحمت - بر وجه مبالغه - اند، البته مبالغه «رحمان» از «رحیم» در معنای رحمت بیشتر است. چنان‌که ابن جریر طبری در تفسیر آنها می‌گوید: «خداوند متعال بر تمام خلق رحمان و به مؤمنان رحیم است». اسم «رحمن» نیز ویژه خداوند متعال می‌باشد که دیگران نباید بدان نامیده شوند.

بنابراین، معنای اجمالی «بسم الله الرحمن الرحيم» این است: قبل از هر چیز، به نام خدای عزوجل و به یاد و تسبیح او آغاز می‌کنم در حالی که از او در تمام امور خویش یاری می‌جویم زیرا او پروردگار و معبود برحق است که رحمتش

بر همه چیز گسترده است، نعمت دهنده نعمتهای بزرگ و کوچک تنها اوست و تنها بخشش و مهربانی و احسان اوست که فراوان، مدام و مستمر است.

حکم آن: مالکی‌ها و حنفی‌ها برآنند که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای از سوره فاتحه و سایر سوره‌ها نیست، بلکه تنها آغازگر سوره‌هاست که فقط برای قراردادن فاصله میان سوره‌ها در ابتدای آنها نوشته شده است. اما شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای از سوره فاتحه است، لذا خواندن آن در نماز واجب می‌باشد. از اختلاف فقهی یاد شده که بگذریم، اُمت اسلام اتفاق نظر دارند بر این که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بخشی از یک آیه در سوره «نمل» است:

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

«این نامه‌ای از جانب سلیمان است و این نامه به نام خداوند بخشایشگر مهربان است.» [نمل / 30].

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (1)

«جمله ستایش‌ها شایسته خداوند است» حمد: ثنا و سپاس زبانی است که جهت تفضیل و برتری دادن گفته می‌شود. فرق در میان «حمد» و «شکر» یکی در این است که حمد فقط به زبان است، اما شکر هم به زبان، هم به قلب و هم به سایر اعضا می‌باشد. دیگر این که شکر فقط در برابر نعمت است، ولی حمد به جهت کمال محمود می‌باشد؛ هر چند در برابر نعمتی نباشد. و از آنجا که هیچ موجودی در ذات، صفات و اسماء از خدای عزوجل کاملتر نیست و هیچ نعمتی نیست مگر این که مستقیماً یا به واسطه، به آن ذات متعال برتر برمی‌گردد، پس

در حقیقت تمامی حمدها و شکرها سزاوار اوست و تنها او مالک هر حمد و شکری است. در حدیث شریف آمده است: «أفضل الذكر لا إله إلا الله، وأفضل الدعاء الحمد لله: بهترین ذکرها لا اله الا الله و بهترین دعاها الحمد لله است». آری همه ستایشها از آن خداوندی است: «که رب عالمیان است» رب: به معنی پروردگار، مالک، سرور، سالار، مصلح، مدبر و معبود؛ اسمی از اسمای خداوند متعال است و برغیروی - جز با قید و اضافه - اطلاق نمی‌شود؛ مثل این که بگویی: «هذا الرجل رب المنزل: این مرد رب (صاحب) منزل است». «عالمین» جمع عالم؛ عبارت از هر موجودی غیر از خداوند متعال است. بعضی برآنند که عالم مجموعه موجودات عاقل است که شامل چهار نوع انس، جن، فرشتگان و شیاطین می‌شوند. بر اساس این تعریف؛ به حیوانات و چهارپایان، عالم گفته نمی‌شود.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (2)

«بسیار بخشنده و بسیار مهربان است» تفسیر این آیه در توضیح معنای: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بیان شد. و از آنجا که در اتصاف خداوند متعال به (رَبِّ الْعَالَمِينَ) معنای تخویف و هیبت وجود داشت، پروردگار مهربان، آن آیه را به: (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) که متضمن ترغیب و تشویق است، متصل ساخت تا به این ترتیب، در بیان صفات خویش، معنای بیم و هراس را با رغبت و امید همراه و یکجا گرداند زیرا این دو معنی در کنار یکدیگر، انگیزه بهتری برای بندگان در اطاعت و فرمانبرداری از او پدید می‌آورند.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (3)

«مالک روز جزاست» در قرائت دیگری، «ملک» نیز خوانده شده و هر دو قرائت: «ملک و مالک» صحیح و متواترند. اما بعضی گفته‌اند: «ملک» عامتر و بلیغ‌تر از «مالک» است زیرا فرمان ملک بر مالک در ملک وی نافذ می‌باشد و او نمی‌تواند جز با نظر و رأی ملک در ملک خویش تصرف کند. برخی دیگر گفته‌اند که: «مالک» بلیغ‌تر است زیرا خداوند متعال مالک مردم و همه جهانیان می‌باشد. ولی صحیح‌تر این است که تفاوت در میان دو صفت نسبت به پروردگار سبحان این است که: ملک وصفی برای ذات او تعالی است، درحالی که مالک وصفی برای فعل او می‌باشد.

یوم‌الدین: روز محاسبه و جزاست از سوی پروردگار سبحان برای بندگان. قتاده می‌گوید: «یوم‌الدین: روزی است که خداوند Ψ در آن بندگان خویش را در برابر اعمالشان کیفر یا پاداش می‌دهد». ابن عباس τ می‌گوید: «یوم‌الدین: روز حساب خلاق است که پروردگار متعال آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد؛ اگر اعمالشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شر بود، به آنها کیفر شر می‌دهد، مگر آنان که مورد بخشش حق تعالی قرار گیرند». در حدیث شریف آمده است: «زیرک و هوشیار کسی است که نفس خویش را مورد محاسبه قرار داده و برای بعد از مرگش تلاش و کوشش نماید».

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (4)

«تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌خواهیم» یعنی: فقط تو را به عبادت و استعانت مخصوص می‌گردانیم، نه غیر از تو را نمی‌پرستیم و نه از غیر تو یاری می‌خواهیم. عبادت: در لغت، به معنای نهایت فروتنی و تذلل است. و

در اصطلاح شریعت: عبارت از عملی است که جمع کننده هر دو معنای محبت و فروتنی کامل، و خوف و بیم باشد.

به کاربردن دو فعل «نعبد» و «نستعین» به صیغه جمع، به قصد نشان دادن تواضع و فروتنی از سوی بندگان است، نه به این معنی که آنان خود را تعظیم کرده و بزرگ داشته اند. گویی که بنده به قصور و کوتاهی خویش از ایستادن به تنهایی در پیشگاه خداوند بزرگ اعتراف نموده و می گوید: بار خدایا ایستادن به تنهایی در آستان مناجات تو سزاوار شأن من نیست، بدین خاطر، به سایر مؤمنان پیوسته و قطره‌ای از اقیانوس ایشان می شوم، پس دعایم را با ایشان بپذیر و مقدم ساختن عبادت بر استعانت، به این سبب است که اولی وسیله‌ای برای درخواست دومی می باشد.

ابن عباس τ در تفسیر: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** می گوید: «پروردگارا! فقط تو را به یگانگی می خوانیم و فقط از تو می ترسیم نه از غیر تو و بر طاعتت و بر کلیه امور خویش، فقط از تو یاری می خواهیم». قتاده می گوید: «خداوند Ψ در این آیه به بندگان دستور می دهد تا عبادت را فقط برای او خالص گردانیده و در امور خویش فقط از او یاری بخواهند».

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (5)

«ما را به راه راست هدایت فرما» راهی که ما را به سرمنزل انس و قرب تومی رساند. هدایت: عبارت است از: ارشاد، یا توفیق، یا دلالت و راهنمایی. اما شخص راهیافته و هدایت شده‌ای که از پروردگار متعال طلب هدایت می کند، این درخواستش به معنای طلب افزودن بر هدایت وی است، چنان که خداوند متعال می فرماید:

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ

«و کسانی که هدایت یافته‌اند ، خداوند بر هدایتشان افزود» [محمد/17].

صراط مستقیم: راه روشن اسلام است که هیچ کجی‌ای در آن نیست، همان راهی است که پیامبران[ؑ] بدان برانگیخته شدند تا سرانجام خداوند متعال رسالت خاتم‌ص را پایان‌بخش رسالت‌هایشان گردانید. گفتنی است که صراط مستقیم دربرگیرنده همه اموری است که انسان را به سعادت دنیا و آخرت نایل می‌گرداند؛ اعم از عقاید، احکام، آداب و غیره. در حدیث شریف به روایت نواس بن سمعان[ؓ] آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «خداوند برای صراط مستقیم مثلی را آورده است. بدین گونه که بر دو پهلوی صراط دو دیوار است که در آنها دروازه‌هایی گشوده شده و بر آن درها پرده‌هایی آویخته شده و بر سر در صراط، دعوتگری است که می‌گوید: هان ای مردم! همگی در صراط داخل شوید و کج نروید. و دعوتگر دیگری است که در بلندای صراط قرار گرفته، و چون انسان بخواهد تا قسمتی از این درها را بگشاید، به او می‌گوید: وای بر تو! آن را باز نکن، که اگر باز کنی قطعاً به آن وارد می‌شوی. بنابراین، صراط اسلام است، دو دیوار، حدود الهی و درهای باز شده محرمات وی‌اند، دعوتگری که بر سر صراط است، کتاب خدا^Ψ است و دعوتگری که بر بلندای صراط است، واعظ و اندرزگوی الهی در قلب هر مسلمانی است».

علما گفته‌اند: «خداوند متعال برای انسان پنج محور هدایت عنایت فرموده که او می‌تواند با توسل به این محورها، به قله سعادت جاودانی نایل آید:

1 - هدایت الهام فطری: که انسان از ابتدای تولد از آن برخوردار می‌باشد، چون احساس نیاز به غذا و نوشیدنی.

- 2 - هدایت حواس: که متمم و مکمل هدایت اول است. گفتنی است که انسان و حیوان هر دو در این دو نوع هدایت مشترکند.
- 3 - هدایت عقل: که برتر از دو هدایت قبلی است.
- 4 - هدایت دین: که هدایتی خطا ناپذیر است.
- 5 - هدایت یاری و توفیق الهی: که مخصوص تر از هدایت دینی است.
- و همین نوع اخیر از هدایت است که خداوند متعال در این آیه ما را به خواستن دائمی آن فرمان داده است.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ (6) غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (7)

«راه کسانی که به آنان نعمت ارزانی داشته‌ای» این نعمت‌یافتگان گرامی، همان کسانی هستند که در سوره «نساء» از آنان یاد شده است، جایی که خداوند متعال می‌فرماید:

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.

«و هر کس از خدا و پیامبر اطاعت کند، در زمره کسانی است که خداوند به ایشان نعمت داده است؛ اعم از پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان و ه! آنهاچه همراهان و دوستان نیکویی هستند. این فضلی است از جانب خدا و خدا دانایی بسنده است» [النساء/69].

«نه (راه) کسانی که مورد خشم قرار گرفته‌اند» یعنی: ما را با گروهی قرار نده که از راه مستقیم منحرف شده‌اند، گروهی که از رحمت تو دورند و به سبب آن که با وجود شناخت حق از آن روی برتافته‌اند، به سخت‌ترین عذاب و شکنجه

مبتلامی گردند. این مغضوبان به قول جمهور علما و طبق فرموده رسول خدا ص، یهودیانند.

«و نه» راه «گمراهان». این گروه بر اساس فرموده رسول خدا ص - و به قول جمهور علما - نصاری (مسیحیان) می باشند. یعنی از آنجایی که یهودیان حق را شناختند ولی آگاهانه آن را فرو گذاشته و از آن روی برتافتند، سزاوار خشم و غضب الهی گردیدند و از آنجا که نصاری (مسیحیان) نیز از روی جهل و ناآگاهی، از راه حق منحرف شده و در مورد مقام و منزلت عیسی ص غلو و زیاده روی کردند، در گمراهی آشکاری قرار گرفتند.

«آمین» یعنی: خداوندا! دعایمان را اجابت کن. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ص فرمودند:

«ما حسدکم الیهود علی شیء ما حسدکم علی السلام و التأمین».

«یهود بر هیچ چیز دیگر، به اندازه سلام گفتن و آمین گفتن بر شما حسد نورزیده اند.»

باید دانست که «آمین» دعا بوده و از کلمات و آیات قرآن نیست. البته آمین گفتن بعد از خواندن سوره فاتحه سنت است، به دلیل این حدیث شریف: «هنگامی که امام آمین می گوید، شما نیز آمین بگویید زیرا هر کس آمین گفتنش با آمین گفتن فرشتگان همراه گردد، گناهان گذشته اش آمرزیده می شود».

نظر احناف و مالکی ها این است که: آهسته خواندن آمین از بلند خواندن آن بهتر است. اما شافعی ها و حنبلی ها برآنند که: آمین در نمازهای سری آهسته و در

نمازهای جهری بلند خوانده شود و مقتدی نیز در گفتن آمین با امامش
همراهی کند.

علمای اسلام در باره حکم خواندن سوره فاتحه در نماز، بر دو نظرند. نظر
احناف این است که مطلق قرائت قرآن در نماز - چه سوره فاتحه و چه غیر آن -
به مقدار سه آیه کوتاه یا یک آیه بلند فرض است بنابراین، خواندن سوره فاتحه
در نماز فرض نبوده بلکه واجب می باشد. رأی دوم: رأی جمهور علما (مالکی ها،
شافعی ها، حنبلی ها) است که خواندن سوره فاتحه را در نماز فرض می دانند.

(سوره بقره)

مدنی است و دارای (286) آیه است.

وجه تسمیه آن: این سوره به سبب در برداشتن داستان «بقره»، یعنی گاوی که خداوند متعال بنی اسرائیل را به ذبح آن مأمور گردانید، «بقره» نامیده شد. به قولی: این سوره اولین سوره‌ای است که در مدینه نازل گردید.

فضیلت آن: در باره فضیلت آن احادیث بسیاری روایت شده است. از آن جمله؛ مسلم، ترمذی و احمد از نواس بن سمعان r روایت کرده‌اند که رسول خدا ص فرمودند: «یؤتی بالقرآن وأهله الذین كانوا يعملون به فی الدنیا، تقدمهم سوره البقره و آل عمران: در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، درحالی‌که در پیشاپیش آنها سوره بقره و آل عمران قرار دارند». همچنین در حدیث شریف دیگری به روایت ابی‌امامه r آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «اقرأوا القرآن فإنه شافع لأهله یوم القيامة، اقرأوا الزهراوین فإنهما یأتیان یوم القيامة كأنهما غمامتان أو غیابتان، أو كأنهما فرقان من طیر صواف یحاجان عن أهلها یوم القيامة، ثم قال: اقرأوا البقرة، فإن أخذها بركة وتركها حسرة، ولا تستطيعها البطلة: قرآن را بخوانید زیرا قرآن شفاعت‌کننده اهل خویش در روز قیامت است. زهراوین (بقره و آل عمران) را

نیز بخوانید زیرا آن دو در روز قیامت می آیند؛ گویی دو پاره ابر سفید و نورانی، یا دو چتر، یا دودسته از پرندگان بال گشاده‌اند، آن گاه از اهل خود در روز قیامت محاجه (پشتیبانی و دفاع) می کنند و بر آنها سایه می افکنند. سپس فرمودند: بقره را بخوانید زیرا خواندن آن برکت و ترک آن حسرت است و ساحران نمی توانند بر خواننده آن تسلط و سیطره و نفوذ یابند - یا ساحران نمی توانند آن را حفظ کنند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی هریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لاتجعلوا بیوتکم قبورا فان البیت الذی تقرأ فیه سوره البقره لایدخله الشیطان: خانه‌هایتان را گورستان نگردانید زیرا شیطان به خانه‌ای که در آن سوره بقره خوانده شود، وارد نمی شود». در حدیث شریف دیگری از سهل بن سعد τ روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: «ان لكل شیء سناما، و ان سنام القرآن البقره، و ان من قرأها فی بینه لیله لم یدخلها الشیطان ثلاث لیل: همانا برای هر چیزی اوجگاهی است و قطعا اوجگاه و قله قرآن، سوره بقره است، بدانید که هر کس شبانگاه آن را در خانه‌اش تلاوت کند، شیطان سه شب به آن خانه وارد نمی شود».

سوره بقره طولانی ترین سوره قرآن کریم است و همانند سایر سوره‌های مدنی به بنای ساختار زندگی منظم مسلمانان در جامعه مدنی و تبیین ابعاد آن توجه و عنایت دارد، جامعه‌ای که در آن دین و دولت با هم بوده و از یکدیگر جدانیستند زیرا این دو در نظام اسلامی همچون جسم و روح لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند. لذا بنیاد برنامه‌های شریعت اسلامی در مدینه، بر نهادینه ساختن عقیده اسلامی و بر پا داشتن کاخ عمل صالح که ترجمان این ایمان و عقیده است استوار می‌باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام الله بسیار بخشنده و بسیار مهربان

الم (1)

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم». قرطبی می‌نویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی‌داند. سپس می‌افزاید: اما جمع بسیاری از علما گفته‌اند: ما دوست داریم تا درباره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جويا شویم و از معانی‌ای که می‌توان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که: خداوند Ψ عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند Ψ نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هم‌آورد طلبی آشکار است بنابراین، حجت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می‌باشد»

زمخشری می‌گوید: «حروف مقطعه همه جمعا در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هم‌آوردخواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه که

هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است.» ابن کثیر می‌گوید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده‌است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد.» گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست‌ونه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره‌های: ﴿الم (1) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (3)﴾ [آل عمران: ۱ - ۳]، ﴿المص (1) كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ [الأعراف: ۱ - ۲]، ﴿الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ﴾ [إبراهيم: ۱]، ﴿الم (1) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ [السجدة: ۱ - ۲] ﴿حم (1) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (2)﴾ [فصلت: ۱ - ۲]، و دیگر سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (2)

«این کتاب» یعنی: این قرآن عظیم «هیچ شبهه‌ای در آن نیست» یعنی: در این حقیقت هیچ شک و شبهه‌ای نیست که این کتاب از جانب خداوند متعال نازل شده‌است «هدایتی برای متقین است» هدایت: راهنمایی است برای رسیدن به مطلوب. متقین: کسانی هستند که خود را از آنچه که به زیانشان است نگاه داشته‌اند، به همین خاطر به اوامر الهی پایبند گشته و از نواهی و محرمات او پرهیز کرده‌اند. ابن عباس ؓ در تفسیر: (هدی للمتقین) می‌گوید: «متقین کسانی هستند که از مجازات خداوند Ψ پرهیز کرده و هدایتی را که می‌شناسند،

فرو نمی گذارند، و در تصدیق به آنچه که از سوی وی آمده است، به رحمتش امید دارند». در حدیث شریف آمده است: «لا یبلغ العبد أن یکون من المتقین حتی یدع ما لا بأس به حذراً مما به بأس: بنده به جایگاه متقیان و پرهیزگاران نمی رسد تا آن گاه که آنچه را در آن مانع و ایرادی نیست، به خاطر پرهیز از ارتکاب آنچه که در آن مانع و ایرادی هست، ترک نکند». از ابوهریره ؓ روایت شده است که مردی به وی گفت: «تقوی چیست؟ ابوهریره ؓ از وی پرسید: آیا تاکنون با مسیر پر از خاری مواجه شده ای؟ آن مرد گفت: آری! ابوهریره ؓ فرمود: در آن هنگام چه کرده ای؟ مرد گفت: چون خار را دیدم، از آن برجسته، یا از رفتن به آن راه منصرف گشته ام. ابوهریره ؓ فرمود: تقوی یعنی همین!»

شکی نیست که تقوی کانون تمام خوبی ها، سفارش الهی به گذشتگان و آیندگان و بهترین صفتی است که انسان مؤمن می تواند به آن آراسته گردد. چنان که ابودرداء ؓ نیز چنین گفته است.

آن گاه خداوند متعال چهار صفت را برای متقین ذکر می کند، نخستین صفت این است:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (3)

«آنان که به غیب ایمان می آورند» ایمان: در لغت، تصدیق و باور محض است، ولی آن گاه که به طور مطلق به کار برده شود؛ مراد از آن همان ایمانی است که شامل هر سه اصل اعتقاد، قول و عمل باشد. که بیشتر ائمه بر این نظرند. احمد بن حنبل و شافعی گفته اند: «اجماع بر آن است که ایمان عبارت از: قول و عمل هر دو می باشد». گفتنی است که ایمان به آنچه خدای عزوجل نازل

فرموده، تجزیه پذیر نمی باشد. اما «غیب»: هر آن چیزی است که عقلمها به آن راه نمی یابد و رسول خدا ص از وجود آن خبر داده اند، مانند نشانه های قیامت، عذاب قبر، نشر و حشر، صراط، میزان، بهشت و دوزخ. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «الإيمان أن تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر، وتؤمن بالقدر خيره وشره: ایمان آن است که خدا، فرشتگان، کتابها، پیامبران و روز آخرت را باور کنی و همچنین قدر را در خیر و شر آن تصدیق نمایی». همچنین در حدیث شریف آمده است که ابو عبیده جراح ؓ گفت: یا رسول الله! آیا کسی از ما اصحاب بهتر هم هست؛ با توجه به این که ما به شما ایمان آورده و همراه شما جهاد کرده ایم؟ فرمودند: «آری! بعد از شما کسانی خواهند آمد که به من در حالی که مرا ندیده اند ایمان می آورند، آنها از شما بهترند»

دومین صفت متقیان این است: «و نماز را برپا می دارند» برپاداشتن نماز: ادای آن، با رعایت ارکان، سنن و آداب آن در اوقات تعیین شده آن است. ابن عباس ؓ در تفسیر (وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ) می گوید: «یعنی نمازهای پنج گانه را برپا می دارند». همچنین او می گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی بجا آوردن کامل رکوع، سجده، تلاوت و خشوع در آن». قتاده می گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی نگاه داشتن وقت، وضوء، رکوع و سجده آن». خلاصه این که: تقوای پیشه گان نماز را بر وجه کامل - با رعایت شروط، ارکان، آداب و خشوع آن - برپا می دارند. بنابراین، نماز بی حضور همانند پیکر بی روح است.

سومین صفت متقیان این است: «و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند» ابن عباس τ می‌گوید: «یعنی زکات اموالشان را می‌پردازند». اما ابن جریر طبری می‌گوید: «آیه کریمه عام است و شامل زکات فرض و صدقات نفل - همه - می‌شود، بی هیچ گونه تفاوتی میان صدقه فرض و صدقه نفل و میان انفاق بر نزدیکان و غیر آنان». رأی صحیح‌تر نیز همین رأی است. ابن کثیر می‌گوید: «خداوند Ψ نماز و انفاق مال را در بسیاری از آیات باهم ذکر می‌کند زیرا نماز؛ حق خداوند متعال و انفاق مال؛ نیکی و احسان به مخلوقات وی است»

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (4)

چهارمین صفت متقیان این است: «و آنان که به آنچه به سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند» یعنی: تو را در آنچه که از جانب خداوند Ψ به همراه آورده‌ای و نیز آنچه را که پیامبران قبل از تو به همراه آورده‌اند، تصدیق می‌کنند و میان پیامبران الهی: هیچ گونه تفاوتی قایل نشده و آنچه را که ایشان از بارگاه پروردگار خویش آورده‌اند، انکار نمی‌کنند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «سه تن‌اند که پاداششان را دوبار دریافت می‌کنند:

- 1- شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبر خویش و هم به من ایمان آورده. 2 - برده‌ای که حق خدا و حق مالکانش را ادا کرده است. 3 - شخصی که به کنیزک خویش آدابی نیکو آموخته سپس آزادش ساخته و باوی ازدواج کرده است». «و آنانند که به آخرت یقین دارند» مراد این است که آنان بی هیچ گونه شک و شبهه

برانگیخته شدن پس از مرگ، حشر و نشر و دیگر امور آخرت باور دارند، نه آن گروهی که می‌پندارند به پیامبران و کتابهای آسمانی پیشین ایمان آورده‌اند، در حالی که به آنچه تو به همراه آورده‌ای، کفر می‌ورزند.

مجاهد می‌گوید: «در اول سوره بقره چهار آیه در وصف مؤمنان، دو آیه در بیان صفات کافران و سیزده آیه در بیان صفات و ویژگی‌های منافقان است»

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (5)

«آنان از هدایتی از جانب پروردگار خویش برخوردارند» یعنی: حال این گروهی که تقوی، ایمان به غیب و آخرت و انجام فرایض را با هم جمع و همراه کرده‌اند، چنین است که: از نور، برهان، صلاح، استواری و پایداری از جانب پروردگار خویش برخوردار می‌باشند و این خداوند Ψ است که به ایشان چنین توفیقی ارزانی داشته است «و تنها آنانند که رستگار و نجات یافته‌اند» در دنیا و آخرت زیرا آنچه را از خداوند Ψ به وسیله ایمان به او و کتابها و پیامبرانش و به وسیله اعمال شایسته و صالح درخواست کرده‌اند، دریافت داشته و از شر آنچه که از آن‌گریزان بوده‌اند، نجات و رهایی می‌یابند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (6)

«به راستی آنان که کافر شده‌اند، برایشان یکسان است؛ چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند» یعنی: ای محمدصل! آنان که بر انکار رسالت و انکار آیات بیناتی که به همراه آورده‌ای، اصرار ورزیده‌اند، با آن که حق برایشان واضح و روشن گشته، شک و شبهه‌هایشان کاملاً از بین رفته و

یقینشان به راستگویی‌ات فراهم آمده؛ آنان هرگز از هشدارهایت بهره‌مند نمی‌شوند، چراکه فقط از خواهش‌های نفس خویش پیروی می‌کنند. کفر: پوشیدن و پنهان کردن چیزی است و به کافر از آن رو کافر گفته می‌شود که او در واقع حقیقت را پوشانیده و نعمتهای الهی بر خود را پنهان کرده است. البته هر کس به قرآن ایمان نداشته باشد، کافر است. انذار: آگاهی دادن همراه با بیم‌دهی است.

این آیه و آیه بعدی، تسلی بخش رسول اکرم ص است تا نه از ایمان نیاوردن قوم خود دریغ و افسوس خورند و نه به ایمانشان طمع کرده و امیدوار شوند. سبب نزول دو آیه (6 - 7) در صحیح‌ترین روایت این است که: این آیات درباره رؤسای یهود و از آن جمله؛ حیی بن أخطب و کعب بن أشرف نازل شد.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
(7)

«خداوند بر دلها و بر شنوایی‌هایشان مهر نهاده است» مراد این است که بر دل‌هایشان قفل نهاده؛ در نتیجه ایمان و نوری به آنها راه نمی‌یابد «و بر بینایی‌هایشان پرده‌ای است» بنابراین، نور هدایت را نمی‌بینند و پیام هدایت را نمی‌شنوند و درک نمی‌کنند. ابن جریر طبری می‌گوید: «حقیقت این است که چون گناهان بر دلها پیایی در آیند، دلها را قفل می‌کنند، در نتیجه نور هدایت به سوی دل‌هایی اینچنین، هیچ راه نفوذی ندارد و کفر قطعاً دامنگیر آنان است». در حدیث شریف آمده است: «یا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علی دینک: ای گرداننده دلها! دل‌هایمان را بر دینت پایدار بدار». «و برای آنها عذابی بزرگ و

هولناک است» به سبب آن که آیات الهی را تکذیب کردند. پس تعبیر مهر نهادن بر دلها و دیده‌ها و شنوایی‌ها، دال بر جای گرفتن و ریشه‌دار شدن کفر در دل‌هایشان است تا بدانجاکه آنان اسباب و انگیزه‌هایی را که زمینه ساز رهنمونی‌شان به تأمل و تفکر در دلایل ایمان و ارزشهای آن است، گم کرده‌اند. بنابراین، از تعبیر «مهر نهادن» این معنی بر نمی‌آید که آنان قهرا بر کفر مجبور گردیده باشند، بلکه این تمثیلی برای سنت خداوند متعال است در تأثیر ممارست و تمرین کفر و اعمال آن بر دل‌هایشان تا بدانجا که کفر بر دل‌هایشان چیره شده و هیچ‌گونه استعداد و پذیرشی برای غیر آن در نهادشان باقی نمانده است. چنان‌که آیه (88) همین سوره نیز این معنا را به روشنی بیان می‌دارد: **(وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ) بقره: 88.** «و گفتند: دل‌هایمان غلف است». همچنین این حدیث شریف: «ان المؤمن اذا أذنب ذنبا كانت نكته سوداء في قلبه، فان تاب و نزع و استعتب صقل قلبه، و ان زاد زادت حتى تعلو قلبه، فذلک الران الذی قال الله تعالی: کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون: هر گاه مؤمن مرتکب گناهی گردد، نکته‌ای سیاه در قلبش می‌نشیند، پس اگر توبه کند و از آن گناه دست بکشد و از خدای عزوجل طلب خشنودی کند، قلبش صیقل می‌یابد و اگر بر گناه بیفزاید، سیاهی قلبش نیز افزون می‌شود تا بدانجا که سیاهی بر قلبش غالب می‌گردد و این همان زنگاری است که خداوند متعال درباره آن فرموده است: چنین نیست، بلکه بر دل‌هایشان - به سبب آنچه می‌کردند - زنگار افتاده است»^۱.

^۱ قرآن کریم [83/14]

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (8)

«و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم ولی آنان هرگز مؤمن نیستند» خدای سبحان در این سوره ابتدا از مؤمنان حقیقی و بعد از آن از کفار حقیقی یاد کرد و اینک از منافقان که از هیچ یک از دو گروه یاد شده نبوده بلکه به گروه سومی تبدیل شده‌اند، سخن به میان می‌آورد. آری! آنان در ظاهر امر با گروه اول و در باطن با گروه دوم همراه شده‌اند. ولی با وجود تمام نیرنگ‌هایی که به‌کار برده‌اند، از ساکنان طبقه زیرین جهنم‌اند. نفاق: عبارت است از آشکار ساختن خیر و پنهان داشتن شر، و بر دو نوع است: نفاق اعتقادی که صاحب خویش را در دوزخ جاودان می‌سازد و نفاق عملی که از بزرگترین گناهان کبیره است.

دلیل این که اوصاف منافقان در سوره‌های مدنی نازل شده این است که: در مکه به سبب ضعف مسلمانان نفاقی وجود نداشته زیرا کسی در مکه برای ایشان شأن و شوکتی قایل نبوده تا به دوستی و هم‌سویی با ایشان تظاهر نماید. و از آنجا که اهداف و برنامه‌های منافقان بر بسیاری از مردم پوشیده و مبهم می‌ماند، لذا خداوند متعال برای روشن ساختن احوال آنان صفات متعددی را مطرح می‌نماید که هر یک از آنها بازتابی از نفاق است و مشخصه و مظهر اصلی نفاق، طمع بستن به قدرت، یا ترس و گریز از آن می‌باشد.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (9)

«آنان با خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند نیرنگ می‌کنند، حال آن که فریب نمی‌دهند مگر خودشان را» یعنی: هنگامی که منافقان خواستند، با ذاتی که فریب نمی‌خورد نیرنگ کنند، در حقیقت خود را فریب داده‌اند زیرا فریبکاری

فقط با آن کسی ممکن است که از باطن امور آگاهی نداشته باشد «ولی» آنها این حقیقت را «درک نمی‌کنند» خداع: بر گردانیدن دیگران از مقصد و هدفشان با نیرنگ و فریب است که مراد از آن در اینجا آشکار ساختن اسلام و پنهان داشتن کفر می‌باشد.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (10)

«در دل‌هایشان بیماری است» مراد از این بیماری؛ فساد است که یا با شک و نفاق، یا با انکار و تکذیب در عقایدشان رخنه کرده است «و خدا بیماریشان را افزایش بخشید» با تجدید و تداوم نعمتها و احسانهای دینی و دنیوی خویش بر پیامبر گرامیش، لذا آنان به شک و دودلی بیشتر و حسرت و اندوه مستمر و شدت نفاق مبتلا شدند «و به کیفر دروغی که می‌گفتند» یعنی: به کیفر ادعای دروغین پذیرفتن ایمان «عذابی دردناک و جانکاه در پیش دارند»

ابن کثیر می‌گوید: «حکمت در خودداری رسول اکرم ص از کشتن منافقان - باوجود علم آن حضرت ص به حقیقت حال برخی از آنان - در این فرموده ایشان به عمر T بیان شده است: «دوست ندارم اعراب در میان خود چنین شایع کنند که محمد اصحاب خویش را می‌کشد» زیرا اعراب فقط ظاهر قضیه را ملاک قضاوت خویش قرار می‌دادند و از حقیقت ماجرا که کفر منافقان است آگاهی نداشتند». اما امام شافعی: در این باره می‌گوید: «دلیل خودداری رسول اکرم ص از کشتن منافقان، نمایان کردن اسلام از سوی آنان بود». چنان‌که در این حدیث شریف که همه بر صحت آن اجماع دارند، آمده است: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا

قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله عزوجل: مأمور شده‌ام که با مردم تا آن زمان بجنگم که لا اله الا الله بگویند، پس چون این کلمه را گفتند، خونها و اموالشان را از تعرض من در پناه نگاه داشته‌اند مگر به حق آن و در نهایت حسابشان با خدای عزوجل است». معنای این حدیث شریف این است که: هر کس کلمه طیبه را گفت، احکام اسلام در ظاهر براو جاری می‌شود، حال اگر به این کلمه اعتقاد هم داشته باشد، ثواب آن را در آخرت می‌یابد و اگر اعتقاد نداشته باشد، جاری شدن حکم مسلمانی بر وی در دنیا، هیچ سودی برایش در آخرت نخواهد داشت.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (11)

«و چون به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید» با نفاق، برقرار ساختن پیوند دوستی با کفار و متفرق ساختن مردم از پیرامون محمد ص و قرآن و ایمان زیرا با این عمل فساد انگیزتان آنچه در زمین است - با هلاک شدن مردم و ویرانی دیارشان - تباه می‌شود «می گویند: ما اصلاح‌گرایانی بیش نیستیم» یعنی: کار ما فساد افروزی نیست بلکه ما فقط مردمانی مصلح هستیم که در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم.

بدین سان است که چون خداوند Ψ آنان را از فساد نهی می‌کند، مدعی می‌شوند که صفت «صلاح» ویژه آنان است. خاطرنشان می‌شود که این روش مفسدان در هر زمانی است که فسادشان را در قالب «صلاح» معرفی می‌کنند.

اما خداوند Ψ این ادعایشان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که درحقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و فرمود:

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (12)

«آگاه باشید که آنان یقیناً فسادگرانند، لیکن خود نمی‌دانند» یعنی: نمی‌دانند که خود حقیقتاً فسادکارند زیرا آنها با حق و اهل آن دشمنی کرده و راه خدا Ψ را بر روی مردم می‌بندند و خدای عزوجل را نافرمانی می‌کنند، پس هر کس خدا Ψ را نافرمانی کند، بی‌گمان در زمین فساد نموده است زیرا صلاح کار آسمان و زمین با اطاعت و فرمان بردن از خداوند متعال می‌باشد. ابن جریر طبری می‌گوید: «منافقان با نافرمانی پروردگارشان، ضایع ساختن فرایض وی، شک افگنی در دین وی و همکاری و هم پیمانی با دشمنان وی و رسولش، در روی زمین فسادگرند».

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (13)

«و چون به آنان گفته شود: همان‌گونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند کم خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟» این‌گونه است که از روی استهزا و تحقیر، به مؤمنان نسبت بی‌خردی را می‌دهند و همین وقاحت‌شان سبب شد تا خداوند Ψ سفاخت و بی‌خردی را منحصرأ به خودشان مربوط دانسته و بگوید: «آگاه باشید که آنان همان کم خردانند؛ ولی نمی‌دانند».

علت این که خداوند متعال در بیان فسادکاریشان: «لایشعرون» و در بیان ایمان نیاوردنشان: «لایعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آن را درک کنند، پس نسبت دادن بی شعوری به آنان با این حالشان سازگار است، اما از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آن را فقط کسی درک می کند که حقیقتش را بداند، لذا به دلیل آن که آنها از چنین علمی بی بهره اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی یابند، از این رو نسبت دادن بی علمی به آنان در اینجا نیز کاملا با حالشان سازگار و هماهنگ است.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ (14)

«و چون با کسانی که ایمان آورده اند برخورد می کنند، می گویند: ایمان آورده ایم» این سخن را از روی نفاق و نیرنگ و ظاهر سازی می گویند تا در منافع و غنایم سهیم گردند «و چون با شیطانهای خود خلوت می کنند» شیطانهایشان: رؤسا و پیشوایانشان در کفر هستند، هم آنان که سازمان دهندگان شر و فساد می باشند. آری! به شیطانهایشان «می گویند: درحقیقت ما با شمایم» و در کفر خویش پایدار و ثابت قدم می باشیم «ما هدفمان تنها ریشخند کردن و مسخره کردن است» لذا در نهان و واقعیت امر، نه با مؤمنان موافقیم و نه به آنان تمایلی داریم.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه در باره عبدالله بن ابی و یاران منافقش نازل شد، آن گاه که او ابوبکر و عمر و علی را ستود در

حالی که قبل از آن محرمانه به یاران خود گفت: ببینید که چگونه این بی‌خردان را نسبت به شما اغفال می‌کنم؟! لیکن سیوطی می‌گوید: «این اسناد، جدا بی‌اساس است».

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (15)

«این خداوند است که آنان را به باد تمسخر و ریشخند می‌گیرد» یعنی: حق تعالی به منظور دفاع و یاری بندگان مؤمن خویش، خواری و حقارت را بر آنان فرودآورده، از آنان انتقام می‌گیرد و مسخره‌شان می‌کند. نسبت دادن فعل استهزا به خداوند Ψ ، از باب هم شکل‌گویی (مشاکله)¹ است، یعنی به آنان در برابر استهزایشان کیفر می‌دهد «و آنان را در سرکشی و طغیانشان فرو می‌گذارد» یعنی: مهلتشان می‌دهد «تا سرگردان شوند» یعنی: تا در کفر، لجاجت، باطل و سرکشی خودشان دست و پا زنند و همچنان حیران و سرگردان باقی بمانند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (16)

¹ مشاکله در علم بلاغت: به معنای هماهنگ بودن دو جمله در لفظ به همراه اختلاف آنها در معنی است؛ مانند این فرموده خداوند متعال در سوره شوری (و جزاء سیئه سیئه مثلها: و پاداش بدی، بدی همانند آن است) [40/42] در حالی که پاداش بدی در حقیقت بدی نیست، بلکه مجازات بدکار نوعی عدالت و احسان است، لذا اسم بدی در اینجا به طریق مشاکله بر آن اطلاق گردیده است.

«آنان کسانی هستند که گمراهی را به جای هدایت خریدند» یعنی: گمراهی را باهدایت مبادله کردند. اصل ضلالت: سردرگمی و انحراف از جاده مستقیم و گم کردن راه و سرچشمه هدایت است «و تجارتشان سودی نبخشید» یعنی: درتجارت پیروی از کفر به جای ایمان، هیچ سودی نبردند «و» به سبب خریدن کفر به جای ایمان، ترک هدایت به سوی گمراهی، ترک جماعت به سوی افتراق وجدایی، رهاکردن امنیت به سوی بیم و هراس و نهایتاً ترک سنت به سوی بدعت: «هدایت یافته نبودند».

خلاصه این که: خداوند متعال در آیات فوق چهار صفت از اوصاف زشت منافقان را بر شمرده، که هر یک از آنها به تنهایی کافی است تا مجازات الهی را بر آنان فرود آورد، این صفات عبارتند از:

- 1- فریبکاری با خدای عزوجل و با مؤمنان.
- 2- فسادانگیزی و تبه کاری در روی زمین.
- 3- روی گردانیدن از ایمان و عقیده صحیح.
- 4- تردید، سردرگمی و تجاوز از مرز عقل سلیم، با نسبت دادن بی خردی به مسلمین.

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (17)

«مثل آنان همچون مثل کسی است که به سختی آتشی بر افروخت و همین که آتش پیرامونش را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی بینند رهایشان کرد» ابن مسعود و جمعی دیگر از صحابه

در تفسیر این آیه کریمه گفته‌اند: «بعد از هجرت رسول خدا ص به مدینه؛ گروهی از مردم در ظاهر اسلام را پذیرفته ولی در باطن امر نفاق را پیشه خویش ساختند، بدین سبب خدای عزوجل فرمود: داستان آنان همانند داستان کسی است که گرفتار ظلمت و تاریکی شده و آتشی را برمی‌افروزد و این آتش پیرامون وی را روشن می‌سازد، به طوری که می‌تواند اطرافش را ببیند تا بدینوسیله از افتادن در آنچه که موجب آزار وی می‌شود بپرهیزد، در این اثنا آتش وی خاموش می‌شود و در نتیجه او حیران و مبهوت برجای خود می‌ایستد و نمی‌داند که چگونه خود را از اشیای مودی پیرامونش حفظ نماید! این است حال منافقی که در ظلمت شرک به سر می‌برد و همین که اسلام را پذیرفت و حلال را از حرام و خیر را از شر باز شناخت و از این نعمتها برخوردار گشت، بناگاه کافر می‌شود و حالش چنان واژگون می‌گردد که حلال را از حرام و خیر را از شر باز نمی‌شناسد».

امام رازی می‌گوید: «تشبیه در اینجا در نهایت درستی و صحت است زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند، ولی سرانجام این نور را با نفاق خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه‌ور شدند چراکه هیچ سرگردانی‌ای بزرگتر از سرگردانی در دین نیست».

صُمُّ بَكْمٌ عُمِي فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ (18)

«کردند، لال‌اند، کورند بنابراین، به‌راه نمی‌آیند» یعنی: صاحبان این آتش برافروخته، پس از خاموش شدن آن کر شده‌اند، به طوری که صدای هیچ آوازدهنده‌ای را که به‌سوی راه راست فراشان می‌خواند نمی‌شنوند، گنگ شده‌اند؛ زیرا نمی‌توانند از راه و مقصد خویش بپرسند، کور شده‌اند؛ زیرا راه را

نمی‌بینند بنابراین، قادر به بازگشت به راه خویش نیستند. و این گونه اند اهل نفاق که اسلام آورده و سپس کافر شده‌اند.

أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (19)

«یا داستان‌شان چون» داستان کسانی است که در معرض «بارانی سخت از آسمان قرار گرفته اند» خداوند Ψ در اینجا باران را برای قرآن مثل زده‌است زیرا در قرآن آیاتی نازل شده که منافقان را مرعوب و بیمناک می‌گرداند «در آن باران تاریکی‌ها و رعدوبرقی است» تاریکی‌ها، عبارت است از: تاریکی شب تاریکی ابرو تاریکی خود باران. مراد از رعد: نداها و بانگ‌های تکان‌دهنده قرآن است «از بیم مرگ ناشی از صاعقه‌ها، انگشتان‌شان را در گوشه‌هایشان می‌کنند» یعنی: از خطر به وسیله‌ای می‌پرهیزند که هرگز پناهشان در آن نیست. و این گونه اند منافقان که هیچ راه دیگری جز این نیافتند که گوشه‌هایشان را از شنیدن آیات قرآن ببندند «ولی خداوند بر کافران احاطه دارد» احاطه: فروگرفتن از تمامی جهات و جوانب است بدان‌سان که فرد احاطه شده به هیچ وجهی از وجوه، راه‌گریزی نداشته باشد.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: دو تن از منافقان مدینه از نزد رسول اکرم ص گریخته جهت پیوستن به مشرکان به سوی مکه می‌شتافتند، در میان راه، بارانی سخت که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است، آنان را فراگرفت، پس هرگاه صاعقه فرود می‌آمد، آنان از بیم آن که مبادا هلاکشان گرداند، انگشتان خود را به گوشه‌های خویش فرو می‌بردند و چون برق می‌درخشید، در روشنی آن اندک راهی می‌رفتند، در غیر آن در جای

خودمیخکوب باقی می‌ماندند. و چون در این ظلمات سخت گرفتار شدند، گفتند: ای کاش این ظلمت شب به پایان رسد که یک‌بار دیگر نزد محمدص رفته دستهایمان را در دستان ایشان بگذاریم و با ایشان صادقانه بیعت نماییم! و این چنین نیز شد زیرا آن دو، از آن شب پرحادثه رهیده به مدینه برگشتند و اسلامی راستین آوردند. پس خداوند Ψ آن دو تن را برای منافقانی که در مدینه بودند، مثلی گردانید.

آری! قرآن لبریز از خیر است و آیاتی که بر نزول آن از جانب پروردگار سبحان دلالت دارد همانند باران، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد و صاعقه و آیات در بردارنده حجتها و برهانهای روشنگر، همانند برق است.

**يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (20)**

«نزدیک است که برق، چشمانشان را برباید» یعنی: نزدیک است که آیات قاطع و محکم قرآن، پنهان‌کاریهای منافقان را برملا سازد «هرگاه که بر آنان روشنی‌بخشد، پیش روند» یعنی: چون اموال و اولادشان بسیار می‌شود، یا به غنیمت و فتحی می‌رسند، به راه حق روان گشته و می‌گویند: بی‌شک که دین محمدص راست و برحق است بنابراین، بر آن پایداری می‌ورزند «و چون راهشان را تاریک‌کند، بر جای خود بایستند» یعنی: چون اموال این منافقان نابود می‌گردد و بلا و مصیبتی به آنان می‌رسد، می‌گویند: این همه به سبب دین محمدص است، آن‌گاه به کفر برمی‌گردند «و خداوند اگر می‌خواست شنوایی‌ها و بینایی‌های» ظاهر «آنان را» همچون شنوایی‌ها و بینایی‌های

باطن‌شان «برمی‌گرفت زیرا خدا بر همه چیز تواناست» و از جمله بر نابود کردن شنوایی‌ها و بینایی‌هایشان.

خلاصه این که: ممکن است نفاق کوتاه مدتی راه را بر صاحب خود روشن‌گرداند، اما این امر همچون برقی جهنده زود گذر است و سپس چون آتش خاموش می‌شود و این خود نمایانگر آن است که نفاق دوام و پایداری ندارد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (21)

«ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را آفریده است، بپرستید، باشد که به تقوا گرایید» «یا» در «یا ایهاالناس» حرف نداست و کار برد آن در ندا دادن کسی است که از ندا دهنده دور باشد، یا فراموش کار، یا غافل باشد، اما اگر کسی که نزدیک است با آن مورد ندا قرارگیرد، این به قصد بزرگداشت شخص نداشتونده، بیدار ساختن نهادها، جلب انظار و ترغیب دلهای غافل است. پس اقتضای حال این بود که مردم در اینجا به چنین ندایی بلیغ و مؤکد مخاطب قرار داده شوند. «خلق»: ایجاد و اختراع بدون داشتن مثال و نمونه سابقی است.

خدای عزوجل نعمت آفرینش را از آن روی در این آیه به یادآوری مخصوص گردانید و با آن بر بندگان خویش منت نهاد که تمام نعمتها مترتب بر این نعمت است و این نعمت اصل و اساس همه نعمتهاست زیرا بدون آن، هیچ نعمت دیگری وجود پیدا نمی‌کند. دلیل دیگر یادآوری از نعمت آفرینش در این آیه این است که: مشرکان به آفرینشگری خداوند Ψ معتقد بودند، چنان که

خداوند متعال می‌فرماید: **(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)** [الزخرف: ۸۷]

«و اگر از آنان پرسید که چه

کسی آنان را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: الله». لذا خداوند متعال بر آنان به چیزی منت نهاد که به آن معترفند و انکارش نمی‌کنند.

و از آنجا که مؤمنان نیز شامل این خطابند، پس دستور دادن ایشان به عبادت و پرستش، به معنای این است که ایشان باید بر ایمان خویش بیفزایند و پیوسته به آن روی آورند و بر آن پایدار باشند. اما عبادت کفار؛ مشروط به اقرار آنان به شهادتین است زیرا این اقرار، تنها راه ورودشان به عرصه عبادت حق تعالی می‌باشد. و هرچند این معنی صراحتاً در آیه ذکر نشده، ولی به طور ضمنی و تلویحی از آن دانسته می‌شود چه همان‌گونه که وضو، نیت و فراهم آوردن دیگر مقدمات نماز بر شخص مأمور به نماز شرط است، شرط اولیه صحت عبادت کفار نیز ایمان می‌باشد.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (22)

«همان خدایی» را بپرستید «که زمین را برای شما فرشی» گسترده ساخت که بر آن قرار می‌گیرید «و آسمان را بنایی» استوار «قرار داد» که چون گنبدی بر فراز دنیایتان افراشته شده است «و از آسمان آبی فرود آورد؛ و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد» یعنی: از آن انواع رنگارنگی از میوه‌ها و نباتات را برای شمارویانید تا در زمان مقرر از آنها بهره بگیرید «پس برای خدا همتایانی قرار ندهید» یعنی: برای او شریکانی نگیرید که آنها را همانند وی عبادت کنید

«درحالی که خودمی دانید» که این همتایان ادعائی، نه شما را آفریده‌اند، نه زمین را برایتان فرشی گسترده ساخته‌اند و نه آسمان را برایتان به صورت سقفی برافراشته‌اند، چنان‌که برای شما میوه‌هایی نیز بیرون نیاورده‌اند. پس بدانید که فقط ذاتی سزاوار پرستش است که شما را آفریده و با پدیدآوردن این نعمتها، استمرار حیاتتان را بر روی زمین نسل اندر نسل، تضمین کرده است، لذا این کائنات بزرگ، دلیل و راهنمای روشنی بر یگانگی باری تعالی در الوهیت، ربوبیت و عبودیت می‌باشد.

نقل است که از یکی از بادیه‌نشینان عرب پرسیدند: از نظر تو دلیل وجود پرورگار متعال چیست؟ گفت: «یا سبحان الله، إن البعر يدل على البعير، وإن أثر الأقدام لتدل على المسير، فسماء ذات أبراج، وأرض ذات فجاج وبحار ذات أمواج! ألا يدل ذلك على وجود اللطيف الخبير؟: یا سبحان الله! فضله شتر بر وجود شتر و اثر پاها بر وجود رهگذر دلالت می‌کند، پس آیا این آسمان دارای برج‌ها، این زمین دارای دره‌ها و این دریاها پر از امواج بر وجود خداوند لطیف خبیر دلالت نمی‌کنند؟!».

ابن کثیر می‌گوید: «امام رازی: از امام مالک: نقل کرده است که او در پاسخ به سؤال هارون الرشید از این آیه، به اختلاف زبانها، صداها و نغمه‌ها بریگانگی باری تعالی استدلال کرد». همچنان نقل است که برخی از زندیقان از امام ابوحنیفه: درباره وجود حق تعالی سؤال کردند، او به آنان گفت: «اجازه بدهید تا درباره کاری که هم اکنون به من خبرش را داده‌اند بیندیشم، آن‌گاه پاسخ

شما رامی دهم... به من گفته‌اند: کشتی‌ای سنگین‌بار که حامل انواع کالاهای تجارته‌ای است، بی‌هیچ نگهبان و ناخدایی می‌آید و می‌رود و امواج دریاها را می‌شکافد!». آن گروه دهری مشرب گفتند: «این سخنی که تو می‌گویی، از زبان هیچ عاقلی بیرون نمی‌آید!» امام گفت: «پس وای بر شما! آیا یک کشتی به ناخدا نیاز دارد، اما این همه موجودات در عالم بالا و پایین، با این نظام متقن و مستحکم خود، هیچ‌آفریننده‌ای ندارند؟! همان بود که آن گروه در ماندند و به حق برگشته به دست آن امام همام اسلام آوردند. همچنان نقل است که از امام شافعی: در باره وجود آفریدگار سؤال کردند، او در پاسخ گفت: «این برگ توت را که می‌بینید؛ طعم آن یکی است، ولی کرم که آن را می‌خورد، از آن ابریشم تولید می‌شود، زنبور که آن را می‌خورد، از آن عسل تولید می‌شود، گوسفند و گاو و شتر که از آن می‌خورند، از آنان سرگین و پشکل خارج می‌شود و آهو که از آن می‌خورد، از آن مشک می‌تراود. پس همین برگ توت، بزرگترین برهان بر وجود آفریدگار سبحان است». از امام احمد حنبل: نیز نقل است که در پاسخ به سؤالی راجع به وجود آفریدگار گفت: «در اینجا قلعه‌ای است مستحکم، صاف و براق، نه دری دارد و نه منفذی، بیرون آن چون نقره سپید و درون آن چون طلای سرخ است، بناگاه دیوار آن می‌شکافد و از آن حیوانی شنوا و بینا، زیبا و رعنا خارج می‌شود. پس این قلعه، بزرگترین دلیل بر وجود آفریدگار سبحان است». منظور وی از آن قلعه، تخم‌مرغ بود که پرنده از آن پدید می‌آید.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (23)

بعد از اثبات وحدانیت و نفی شرک، خداوند متعال به اثبات نبوت پرداخته و می‌فرماید: «و اگر در آنچه بر بنده خود» محمدص «نازل کرده‌ایم، در شک هستید» یعنی: اگر در حقانیت قرآن کریم شک دارید؛ «پس سوره‌ای مانند آن بیاورید» و این گونه است که خداوند متعال، مخالفان را به آوردن سوره‌ای - هر چند کوچک - همانند قرآن، که از بلاغت بی‌مانند، سلامت بیان، خبردادن از غیب و دیگر خصوصیات اعجازی قرآن برخوردار باشد، به مبارزه و تحدی فرامی‌خواند «و گواهان خود را - غیر خدا - فرا خوانید» یعنی: کسانی را که برای شما بر این امر گواهی دهند که آنچه را در مقابله با قرآن آورده‌اید، همانند قرآن است، حاضر نمایید. ابن عباس τ در معنای آیه می‌گوید: «یعنی از خدایان باطل خود در این امر یاری و پشتیبانی بخواهید» «اگر راست می‌گویید» در این که محمدص قرآن را از نزد خود بر ساخته است زیرا شما نیز همانند او عرب و فصیح و بلیغ هستید. سوره: بخشی از قرآن است که دارای اول و آخر می‌باشد و حداقل آن سه آیه است.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (24)

«ولی اگر چنین نکردید» یعنی: اگر عجزتان از آوردن نظیر قرآن بر خودتان آشکار گشت و نتوانستید این کار را بکنید «و هرگز نمی‌توانید کرد» لن: برای تأکید نفی در آینده است. یعنی: هرگز نظیر قرآن را نمی‌توانید آورد. البته این معجزه دیگری از اخبار غیبی قرآن است زیرا چنین معارضه‌ای از سوی کفار در گذشته و حال تحقق نیافته و در آینده نیز هرگز تحقق نخواهد یافت. آری! اکنون که عجزتان در این میدان آشکار است؛ بیایید با ایمان به خدا Ψ و کتابها و

پیامبرانش و انجام فرایض و اجتناب از نواهی اش: «از آن آتشی که سوخت آن مردمان و سنگهاستند و برای کافران آماده شده، پرهیزید» و دست از عناد و لجاجت در برابر حق بردارید. بلی! آتش دوزخ با همان چیزهایی برافروخته شده که سوزاندن خود آنها مورد نظر است. ابن کثیر می گوید: «مراد از سنگهای آتش افروز جهنم در آیه کریمه؛ سنگ کبریت سیاه است که حرارت آن بسیار بالا است - خداوند Ψ ما را از آن پناه دهد». به قولی دیگر: مراد سنگهایی است که مشرکان از آنها بت تراشیده و آنها را می پرستند.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ما من نبی من الأنبیاء إلا وقد أعطي من الآیات ما آمن علی مثله البشر، وإنما كان الذي أوتيته وحياً أوحاه الله إليّ، فأرجو أن أكون أكثرهم تابعاً يوم القيامة: هیچ پیامبری از انبیا نیست، مگر این که معجزاتی به وی داده شده است که بشر به همانند آن ایمان می آورند، اما آنچه که به من داده شده، وحیی است که حق تعالی آن را بر من نازل نموده است، پس امیدوارم که در روز قیامت نسبت به آنان بیشترین پیروان رداشته باشم». یعنی: از میان همه انبیاء \ddagger فقط ایشان به این امر مخصوص گشته اند که کتابشان معجزه است، برخلاف دیگر کتب الهی که - نزد بسیاری از علما - معجزه نیست بنابراین، چون معجزه ایشان بعد از وفاتشان نیز استمرار دارد، لذا امیدوار آن شدند که پیروانشان از پیروان دیگر پیامبران \ddagger بیشتر باشند. قرطبی می گوید: «این آیه دلیل بر عقیده اهل حق است که: دوزخ هم

اکنون وجود دارد و آفریده شده است، بر خلاف اهل بدعت که می‌گویند: دوزخ تاکنون آفریده نشده است».

**وَيَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رُزِقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ
مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (25)**

«و بشارت بده کسانی را» تبشیر: خبردادن از چیزی است که اثر مرده بخش و سرور انگیز آن بر پوست چهره انسان آشکار شود. آری! بشارت بده کسانی را: «که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند» یعنی: همان کارهای درست و صوابی را که از ایشان خواسته شده و بر ایشان فرض گردیده، انجام داده‌اند. یا کسانی که اعمالی را انجام داده‌اند که خداوند Ψ انجام داوطلبانه آنها را نیکو شمرده است زیرا بهشت با ایمان و عمل صالح قابل دسترسی است. عبارت: (آمِنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) نزدیک به شصت بار در قرآن کریم به کار رفته است؛ و این خود نشان دهنده آن است که ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم یکدیگرند.

آری! مرده بده به ایشان «که برایشان جناتی است» جنت: نام بهشت دارالخلد و سرای ثواب و پاداش است که مشتمل بر باغهای بسیاری است و آن را جنت نامیده‌اند زیرا جنت در لغت به معنی پوشانیدن است و بهشت ساکنان خود را در زیر درختهای انبوه خویش می‌پوشاند. آری! برایشان جناتی است: «که از فرودست آنها» یعنی: از زیر درختان و قصرهای آنها «جویها روان است، هرگاه میوه‌ای از آن روزی آنان شود» از هر نوعی از انواع میوه‌ها که باشد؛

«می‌گویند: این همان است که پیش از این نیز روزی ما بوده» یعنی: این میوه، شبیه و نظیر و از جنس همان میوه است. این سخن را بدان سبب می‌گویند که رنگ میوه‌های بهشتی شبیه‌هم‌اند، هرچند که حجم و طعم و بوی آنها مختلف است و چون از آن می‌خورند، طعم آن را مخالف طعم میوه اول می‌یابند «و به ایشان همانند آن» میوه قبلی در خوبی و نیکویی «داده شود» زیرا هیچ یک از آنها پست و نامطبوع نیست و در شکل نیز مشابه همدیگرند «و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند» که حوران بهشتی و غیر ایشانند «و هم در آنجا جاویدانند» نه می‌میرند و نه از آن بیرون برده می‌شوند. مراد از پاکیزه بودن جفتهای بهشتی این است که: آنچه به زنان دنیا از پلیدی حیض و نفاس و بزاق و سایر پلیدیها می‌رسد، به همسران بهشتی نمی‌رسد.

در حدیث شریف آمده است که: هر مرد بهشتی دو همسر دارد. علما گفته‌اند: «یکی از آن دو، از زنان دنیا است و دیگری از زنان بهشت». خلود: بقای دایم و همیشگی‌ای است که هرگز گسست و انقطاعی ندارد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَأْكُلُونَ فِيهَا وَيَشْرَبُونَ، وَلَا يَتَفَلُونَ، وَلَا يَبُولُونَ، وَلَا يَتَغَوِّطُونَ وَلَا يَتَمَخَّطُونَ، قَالُوا: فَمَا بِالْطَّعَامِ؟ قَالَ: جِشَاءٌ وَرَشْحٌ كَرَشْحِ الْمَسْكَ، وَيَلْهَمُونَ التَّسْبِيحَ وَالتَّحْمِيدَ كَمَا تَلْهَمُونَ النَّفْسَ: هَمَانَا أَهْلُ بَهْشْتٍ دَرِ بَهْشْتٍ مِیْ خُورِنْدِ مِیْ أَشَامِنْدِ، نَهْ آبُ دِهَانِ مِیْ اِنْدَا زِنْدِ، نَهْ اِدْرَارِ وَ مَدْفُوعِ مِیْ كِنْدِ وَ نَهْ آبُ بِنِیْ مِیْ اِنْدَا زِنْدِ. اصْحَابُ كَفْتَنْدِ: پَسْ غِذَائِیْ كِهْ مِیْ خُورِنْدِ چِهْ مِیْ شُود؟ فَرْمُودِنْدِ: بَهْ آرُوعِیْ وَ تَرَشْحِ عَرْقِیْ چُونِ

ترشح مشک، دفع می‌شود. و خواندن «سبحان الله»، و «الحمد لله» برآنان چنان الهام می‌شود که نفس کشیدن برای شما».

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (26)

«خداوند از آن شرم ندارد که هر مثلی را بزند» معنای: «لایستحیی: شرم ندارد» در مورد خداوند متعال حقیقت شرم و حیا نیست، بلکه به این معنی است که او مثل زدن را فرو نمی‌گذارد زیرا حیا؛ دگرگونی و در هم شکستگی‌ای است که از بیم عیب و نکوهش، بر انسان روی می‌دهد و این در حق خداوند متعال محال است. دلیل این که خدای سبحان از معنای «ترک نمی‌کند» به (شرم نمی‌کند) تعبیر کرد، این است که هر کس از چیزی شرم کند، آن را فرومی‌گذارد و فرو گذاشتن آن چیز از آثار و ثمرات حیا است، پس به کار گرفتن این تعبیر، مجاز است و از باب اطلاق ملزوم و اراده لازم می‌باشد. بنابراین، هرگاه در مورد حق تعالی تعبیر «حیا» به کار رفت، مراد از آن بیمی که مبدأ و مقدمه حیا می‌باشد نیست، بلکه همان طور که گفتیم، مراد معنای لازم آن، یعنی فرو گذاشتن یک کار است. مثل: در لغت به معنی شبیه و نظیر است. مثل زدن در گفتار این است که: برای یک حال چیزی بیان شود که مناسب آن حال باشد و با ذکر آن مثل، حسن و قبح پنهان آن حال، آشکار گردد.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه از گروهی از صحابه روایت کرده است که فرمودند: «چون خدای عزوجل با آیه: (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا...) ، و آیه: (أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ ...) درباره منافقان مثل زد،

منافقان گفتند: خداوند Ψ برتر و بزرگتر از آن است که چنین مثل‌هایی بزند. پس این آیه کریمه تا: **(أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)** نازل شد. همچنین کفار می‌گفتند: در قرآن ذکر زنبور عسل و عنکبوت و مورچه آمده است و ذکر این اشیاء با کلام فصیحان سازگار نیست! خدای سبحان این سخن کفار و منافقان را نیز رد نموده و فرمود: من هر مثلی می‌زنم؛ «پشه باشد یا فروتر از آن» یعنی: کوچکتر و فروتر از پشه؛ چون بال آن - که این قول بیشتر محققان است - یا بزرگتر و فراتر از آن «پس کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن مثل از جانب پروردگارشان حق است» و ثابت. حق: مقابل باطل است. «ولی کسانی که به کفر گراییده‌اند، می‌گویند: خدا از این مثل چه قصدی داشته است؟ خدا بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن هدایت می‌کند» یعنی: قصد و اراده خدا Ψ این است تا با این مثل، بسیاری - چون منافقان - را گمراه‌سازد و بسیاری - چون مؤمنان - را هدایت نموده و بر هدایتشان بیفزاید، چرا که هر یک از دو گروه، این راه را با انتخاب خودشان برگزیده‌اند، پس خداوند Ψ باموجودیت سبب، بر مسبب می‌افزاید «ولی جز فاسقان را با آن گمراه نمی‌کند» از آن روی که آنان، نافرمان شده و سخن پروردگار خود را سبک انگاشتند، پس خداوند Ψ به سبب این فسق گمراهشان می‌کند. فسق: در لغت به معنی خارج شدن است، اعراب می‌گویند: «فسقت الرطبه عن قشرها: خرمای رطب از پوست خود خارج شد». اما فسق در عرف شرع: به معنای خروج از طاعت خدای عزوجل می‌باشد و بر کسانی که به سبب کفر یا به سبب گناه از دایره طاعت حق تعالی بیرون می‌روند - هردو - اطلاق می‌شود بنابراین، اصطلاح «فاسق» شامل کافر و مؤمن گنهکار هر دو می‌شود، لیکن فسق کافر شدیدتر

است. ولی با آن که صفت فسق بر کافر و مؤمن گنه‌کار هر دو اطلاق می‌شود، اما مراد این‌آیه کریمه از «فاسقون»، کافراند نه مؤمنان، به دلیل این که خداوند متعال در بیان اوصافشان می‌فرماید:

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (27)

«همان کسانی که عهد خدا را پس از بستن آن نقض می‌کنند» یعنی آنان اولاً به عهد خداوند Ψ اقرار کرده و متابعت آن را گردن نهاده‌اند، ولی بعداً کافر شده و عهد خویش را شکستند. نقض: درهم شکستن و از هم گسستن هر چیزی است که محکم و استوار گشته؛ اعم از بنا یا ریسمانی، یا عهد و پیمانی. عهد خداوند Ψ : اوامر و نواهی‌ای است که پایبندی به آن در قرآن به بندگان سفارش شده است؛ چون طاعت حق تعالی و خودداری از نواهی وی. میثاق: آنچه که یک چیز به وسیله آن محکم ساخته می‌شود، به طوری که شکستن آن دشوار باشد. میثاق عهد: محکم ساختن پیمان با سوگند است.

مراد از عهد خدا Ψ در این آیه، پیمانی است که خداوند متعال در کتابهای پیشین از بندگان خود در مورد ایمان آوردن به محمد ص در عصر رسالت ایشان گرفته است، همچنین عهد خدا Ψ به معنای فهم سنن هستی پروردگار متعال با اندیشه و تفکر و به کار گرفتن نعمت عقل و حواس در اموری است که به سوی این فهم راهبرند، پس شکستن پیمان به این معنی: بکار نگرفتن این موهبت‌ها در چیزی است که برای آن آفریده شده‌اند. «و» این فاسقان همان کسانی اند که: «آنچه را خدا به پیوستنش امر نموده، می‌گسلند» یعنی: صله رحم و پیوند قرابت و خویشاوندی و هر چیزی را که خدای عزوجل به پیوستن

و انجام دادن آن فرمان داده است - از قبیل بر پا داشتن احکام و رعایت حدودش - می‌گسلند و رعایت نمی‌کنند. پس صله رحم در اینجا دارای معنایی عام و گسترده است که هم پیوند رحم میان خویشان و اقوام و هم صله معنوی میان ایمان به تمام پیامبران: و پایبندی به احکام شریعت الهی و رعایت کلیه اوامر وی را دربر می‌گیرد. و این قول جمهور علما است. «و» این فاسقان همان کسانی اند که: «در زمین به فساد می‌پردازند» یعنی: غیر خداوند متعال را پرستش کرده، در تعامل و برخورد خویش با دیگران به جور و جفا می‌پردازند، از شهوات پیروی می‌کنند، مرتکب معصیتهای می‌شوند و میان مردم فتنه برمی‌افروزند، که اینها نهایت فساد انگیزی است «آنانند که زیانکارانند» یعنی: آنان اهل دوزخند و چنان نیست که می‌پندارند؛ باشکستن عهد الهی به مصالح و منافع مورد نظر خویش می‌رسند زیرا وفا به عهد خداوند Ψ بزرگترین منفعتها است، در حالی که آنها این منفعت برتر را از دست داده‌اند. بنابراین، فسق موجب زیان و خسارت است، چنان که طاعت موجب سود و راحت؛ چه خسارتی بزرگتر از محرومیت از رحمت خداوند منان! و چه سودی برتر از رضا و بهشت برین وی!

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
(28)

«چگونه به خداوند کفر می‌ورزید؟» استفهام برای انکار و به شگفتی واداشتن از حال آنهاست که با وصف موجودیت حجت و برهان بر حقانیت ایمان، کفر وانکار می‌ورزند. آری! چگونه به خداوند سبحان کفر می‌ورزید، در حالی که از داستان آفرینش آگاهید و خوب می‌دانید که: «با آن که بیجان بودید» قبل

از آفرینش «او به شما جان بخشید» یعنی: خداوند متعال شما را از عدم آفرید و در شما روح دمید «سپس شما را می‌میراند» در هنگام به‌سر رسیدن اجل‌هایتان «و باز زنده می‌کند» شما را در روز قیامت «آن‌گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید» در میدان محشر، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

ابن عباس ر در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «شما قبل از آن که آفریده شوید، خاک بوده‌اید؛ و این خود، یک مرگ است، آن‌گاه شما را آفرید و زنده گردانید؛ و این حیات است، باز شما را می‌میراند و به گورهایتان می‌روید؛ و این مرگ دوم است، باز شما را در روز قیامت زنده می‌گرداند؛ پس این حیات دیگری است. بنابراین، در اینجا دو مرگ و دو زندگی است». آیه کریمه (11) از سوره «غافر» نیز مؤید این معنی است (**قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ**) «گفتند: پروردگارا! ما را دوبار میرانده و دوبار زنده کرده‌ای...».

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (29)

«اوست آن ذاتی که آنچه در زمین است» یعنی: زمین و آنچه را که در آن است «همه را برای شما آفرید» به عنوان گرامیداشت و تکریم و نعمت و توشه و منفعتی برای شما از سوی خویش تا زمانی معین «سپس» بعد از آفرینش زمین «به سوی آسمان قصد کرد» با اراده خویش، به قصدی درست و استوار که مخصوص به‌خود اوست «و هفت آسمان را استوار کرد» یعنی: آفرینش آنها را استوار کرد و سامان بخشید، به‌گونه‌ای که هیچ خلل و بی‌نظمی‌ای در آنها نیست

«و او به هر چیزی داناست» یعنی: علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش محیط و فراگیر است.

این آیه: **(ثُمَّ اسْتَوَى)** «بقره/29» و آیه: **(الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (5))** «طه/5» از مشکلات تفسیر است، که علما درباره آن بر سه رأی اند:

رأی اول: مربوط به بسیاری از ائمه است که می‌گویند: ما این آیه را می‌خوانیم و به آن ایمان داریم، ولی آن را تفسیر نمی‌کنیم. امام مالک: در این باره سخن مشهوری دارد که می‌گوید: «استوا معلوم است و کیفیت آن با عقل قابل درک نیست، ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است».

رأی دوم: رأی فرقه «مشبهه» است که می‌گویند: «استواء؛ ارتفاع و قرار گرفتن بر یک چیز است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: **(فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ)** (و چون تو (ای نوح) و همراهانت بر بالای کشتی قرار گرفتید (المؤمنون: 28)].» که این رأی باطل است زیرا چنین استوائی از صفات اجسام می‌باشد و خداوند متعال از آن منزّه است.

رأی سوم: رأی برخی از علماء است که می‌گویند: مراد از «استوی» ارتفاع و برتری امر خداوند متعال است.

اما انتخاب ابن جریر طبری این است که: «استوی: در اینجا به معنای قصد کردن و اراده نمودن خداوند متعال به سوی آفرینش آسمانهاست و ما کیفیت این قصد و اراده وی را نمی‌دانیم».

همچنین این آیه و دیگر آیات قرآن در این باره، دال بر وجود هفت آسمان و هفت زمین اند، ولی در سنت رسول اکرم ص چنان خبری که حقیقت آسمانها و زمین را روشن سازد نیامده است بنابراین، فایده‌ای در بحث از طبیعت آنها

نمی‌بینیم و فقط به ظاهر قرآن کریم در این باره ایمان داریم و به وسیله آن، بر عظمت آفریدگار بزرگ استدلال می‌کنیم.

بایسته یادآوری است که امام رازی در تفسیر خویش نظریات علمای علم نجوم عصر خویش در باره آفرینش آسمانها و زمین را نقل کرده، که این نظریات با اکتشافات علمی عصر جدید چندان همخوانی ندارد. پژوهش‌ها و کاوش‌های نجومی در عصر حاضر نیز فرضیاتی را در این باره بیرون داده اند و هنوز هم سخت در تکاپوی این میدانند، ولی مهم این است که بدانیم؛ هرگونه کاوش و پژوهش بشری در این رابطه، اگر که نتیجه‌ای صحیح و منطقی به همراه داشته باشد، قطعاً در راستای فهم و تفسیر عینی آیات کونی قرآن کریم است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (30)

«و یاد کن» ای محمدص! «که چون پروردگارت به فرشتگان گفت» فرشتگان اجسام نورانی و موجودات صرفاً روحانی‌ای هستند که نمی‌خورند و نمی‌آشامند، به تسبیح حق تعالی و اطاعت اوامر او - از جمله تدبیر پاره‌ای از امور عالم - اشتغال دارند، از ارتکاب گناه معصوم و فاقد شهوت می‌باشند. آری! خداوند متعال به فرشتگان گفت: «من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت» ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی: قومی را در زمین مقیم خواهم ساخت که برخی از پی برخی دیگر، قرن‌پس از قرن‌ی و نسلی بعد از نسلی، در آن جایگزین می‌شوند». گفتنی است که خداوند Ψ فرشتگان را نه از روی مشاوره، بلکه برای بیرون آوردن مافی‌الضمیرشان با این خطاب مخاطب ساخت. خلیفه: در پی آینده کسی

است که قبل از وی وجود داشته‌است. به قولی: مراد از خلیفه در اینجا آدم Ψ است «فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد» با شرک و ارتکاب معاصی و کشتار و آزار دیگران؟.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که فرشتگان با آن که غیب را نمی‌دانند، از کجا دانستند که خداوند Ψ در زمین کسی را می‌گمارد که در آن فساد انگیزده و خونها بریزد؟ پاسخ این است که ایشان از جانب خدای سبحان نسبت به این موضوع به وجهی از وجوه، علم و آگاهی قبلی داشته‌اند؛ به این صورت که یا قبلا خود حق تعالی به آنان از این امر خبر داده بود، یا این قضیه را در لوح محفوظ دیده بودند، یا می‌دانستند که فقط جنس خود آنان (یعنی فرشتگان) از گناه معصومند و بس، یا انسان را به جنیان که قبلا ساکن زمین بوده‌اند، قیاس کردند و یا می‌دانستند که طبیعت ماده ترکیبی از خیر و شر است.

ابن کثیر می‌گوید: «ظاهرا مراد فرشتگان از این سخن، شخص حضرت آدم Ψ نبود، بلکه مرادشان برخی افراد از جنس بشر بود».

آری! فرشتگان این سخن را نه بر وجه اعتراض، بلکه به خاطر کسب آگاهی از حکمت گماشتن این جانشین در زمین مطرح کردند، گویی آنان گفتند: پروردگارا! حکمت در آفرینش این جانشینان جدید - با وجود آن که فسادانگیزند - چیست؟ «و حال آن که ما تسبیح می‌گوییم به حمد تو و به پاکی تو اقرار می‌کنیم» یعنی: ما همراه با ستایشت، تو را از هرگونه نقصی به تنزیه یاد کرده و می‌گوییم: «سبحان الله و بحمده»، و تو را تمجید و تعظیم می‌کنیم. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ص سؤال شد: یارسول الله! کدام سخن بهتر است؟ فرمودند: «آنچه را که خدای عزوجل برای فرشتگان خویش

برگزید، یعنی: سبحان الله و بحمده». «و به تقدیست می پردازیم» تقدیس: تطهیر و به پاکی یاد نمودن است. یعنی: ما تو را از آنچه که سزاوار شأن و عظمت و جلالت نیست و ملحدان به تو نسبت می دهند، یا منکران بر تو افترا می بندند؛ به تنزیه یاد کرده و تقدیست می کنیم، پس چرا به وجود ما (فرشتگان) اکتفا نشده است؟ «فرمود: هرآینه من می دانم آنچه که شما نمی دانید» از مصلحت در خلیفه ساختن آدم U.

قتاده در تفسیر آیه کریمه می گوید: «در علم ازلی خداوند Ψ رفته بود که از نسل بشر؛ پیامبران و نیکان و صدیقان و عابدان و زاهدان و اولیا و اتقیا و جمله ساکنان بهشت به وجود خواهند آمد، از این رو آنان را خلیفه ساخت». قرطبی و غیرآن، با این آیه بر وجوب نصب خلیفه و امام (رئیس دولت) در جامعه اسلامی استدلال کرده اند تا آن امام، اختلافات میان مردم را حل و فصل نموده، داد مظلومانشان را از ظالمانشان بستاند، حدود را برپا دارد و سایر شئون مهمی را که جز با نصب حاکم، عملی نمی شود، به سامان آورد زیرا آنچه که واجب جز با آن تمام نشود؛ خود نیز واجب است. ابن کثیر می گوید: «واجب است که امام: مرد، آزاد، بالغ، عاقل، مسلمان، عادل، مجتهد، بینا به امور، سالم الأعضاء، آگاه به آراء و اندیشه ها و امور جنگی و قریشی نسب باشد، اما هاشمی بودن و معصوم بودن وی شرط نیست».

باید دانست که میان علمای اهل سنت و جماعت، در وجوب امامت هیچ خلافتی نیست.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (31)

«و خدا همه نامها را به آدم آموخت» یعنی: نامهای همه اشیا و موجودات را بامعانی و او صاف و افعال آنها. بعضی گفته‌اند: مراد نامهای فرشتگان و نامهای یکایک نسل آدم است «سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود» و از اسمای مسمیات؛ یعنی اعیان و اشخاص موجودات که آدم آنها را آموخته بود، از ایشان سؤال کرد «و فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسمای اینها به من خبر دهید» یعنی: اگر در این ادعای خود که به خلافت زمین از غیر خویش سزاوارترید، راستگومی‌باشید، پس نامهای این اشیا را به من بگویید.

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (32)

اما فرشتگان درماندند و «گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه که خود به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم» لذا به قصور و ناتوانی خویش اعتراف کردند. گفتنی است که این خود به برتری آدم و رمز‌گزینش وی بر فرشتگان - که آموختن چیزهایی به وی است که فرشتگان آنها را نمی‌دانند - اشاره دارد، پس نباید به برتری خویش بر آدم افتخار کنند.

**قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ
غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (33)**

«فرمود» خدای عزوجل به آدم: «ای آدم! ایشان را از اسمای آنان خبر ده» آدم در اجابت این فرمان حق تعالی به آنان توضیح داد که: اسم آن چیز، این است... و اسم آن چیز، این... و همین‌طور تا به آخر... «و چون آدم آنان را از اسماءشان خبر داد» در این هنگام خدای سبحان خطاب به فرشتگان «فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم» یعنی: آنچه را که از

میدان درک و دریافت مخلوقات نهان است - از جمله، به موضوع برتری آدم و نسل و تباروی به وسیله علم و دانش ایشان - دانایم؛ «و می دانم آنچه را آشکار می کنید» ابن مسعود τ می گوید: «مراد از آن، این سخن فرشتگان خطاب به خداوند Ψ است که آیا در زمین کسی را قرار می دهی که در آن فساد می کند و خونها می ریزد؟» «آیه/30». «و» نیز می دانم «آنچه را پنهان می داشتید» یعنی: آنچه را که ابلیس در درون خود از کبر پنهان می داشت. این تأویل ابن عباس κ است - والله اعلم. یا مراد این است: می دانم آنچه را که فرشتگان به طور پنهانی در میان خود گفته بودند. چنان که از ابن عباس τ روایت شده است که فرمود: فرشتگان در میان همدیگر گفتند: «خداوند Ψ هرگز موجودی گرامی تر از ما در نزد خود، نمی آفریند، پس ما به خلافت در زمین سزاوارتریم». لیکن ابن جریر طبری قول اول را - که آن هم از ابن عباس τ نقل شده - ترجیح داده است.

امام رازی: گفته است: «آیه تعلیم نامهای اشیا و خواص و صفات آنها به آدم، دلیل بر فضیلت علم است زیرا خدای سبحان، کمال حکمت خویش در آفرینش آدم \cup را جز با علم آشکار نساخت و اگر در عالم امکان چیزی گرامی تر از علم وجود می داشت، باید حق تعالی فضیلت آدم \cup را با آن چیز آشکار می ساخت نه با علم».

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (34)

«و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس همه به سجده در افتادند» سجود: در سخن عرب به معنای فروتنی و تذلل و خردی در

برابر کسی است که برای وی سجده می‌شود. و در اصطلاح شرع: نهادن پیشانی بر زمین است. آری! نهادن چهره بر زمین، نمایانگر نهایت مرتبه فروتنی و خاکساری است. این آیه بیانگر نوعی دیگر از تکریم و گرامی داشت الهی از آدم U و نشان‌دهنده فضیلت اوست، از آن روی که خداوند Ψ فرشتگانش را برای او به سجود واداشت.

علما در بیان احکام سجده گفته اند: سجده کردن برای خداوند متعال به شیوه عبادت، و برای غیر وی به شیوه گرامی‌داشت و تحیت است، همچون سجده فرشتگان برای آدم U و سجده برادران یوسف U برای وی. اما باید یادآور شد که سجده بردن برای غیر خدا Ψ در شریعت اسلام حرام گردیده و این کار - به قول اکثر علما - تا عصر رسول خدا ص مباح بود، ولی ایشان از آن نهی کردند. در حدیث شریف آمده است که چون درخت و شتر برای رسول خدا ص سجده کردند، اصحاب Ψ گفتند: یا رسول الله! ما به سجده کردن برای شما از درخت و شتر رمنده سزاوارتریم! آن حضرت ص فرمودند: «لا ینبغی أن یسجد لأحد إلا لله رب العالمین: سزاوار نیست که برای احدی غیر از خداوند پروردگار جهانیان، سجده شود». و در عوض به مصافحه (دست دادن) دستور دادند.

خلاصه این که: امت اسلام اتفاق نظر دارند بر این که سجده فرشتگان برای آدم U ، نه سجده عبادت و تعظیم، بلکه سجده تحیت و گرامی‌داشت بود. آری! همه سجده کردند «جز ابلیس» و هرچند او از جنیان بود، ولی سجده کردن برای آدم U به این دلیل بر او واجب شده بود که در میان فرشتگان به سر می‌برد. ابن عباس ؓ می‌گوید: «نام ابلیس عزازیل بود و او در آغاز از اشراف فرشتگان

بود، اما بعدا تمرد ورزید و ابلیس نامیده شد زیرا ابلیس به معنای نا امیداست، چراکه خداوند Ψ او را از همه خیرها ناامید گردانید». ولی قول اول که ابلیس از جن بود، برتر است چرا که آیه کریمه «کَهِفَ 50» به صراحت می گوید: **(كَانَ مِنَ الْجِنِّ)** (او از جنیان بود). همچنین به این دلیل که ابلیس امر حق راعصیان کرد و فرشتگان از این عصیان برکنارند. آری! او همان بود «که سر باززد» از سجده کردن برای آدم Ψ «و کبر ورزید» و دچار آفت خود بزرگ بینی شد «و از کافران گشت» یا در علم خداوند Ψ از کافران بود. در حدیث شریف آمده است: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ: كَسَى كَبْرًا» که در قلبش به اندازه دانه ارزنی از کبر باشد، به بهشت وارد نمی شود». چنان که بر اثر همین تکبر، ابلیس برای ابد از بهشت الهی محروم گردید.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (35)

«و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت سکونت گزینید و از هر کجای آن که خواهید، فراوان بخورید» عیش رغد: زندگی آسایشمند و گوارایی است که هیچ رنج و دردی در آن نیست و خوردن به رغد، خوردن به فراوانی و گوارایی بدون رنج و درد و بی هیچ گونه منعی است «ولی به این درخت نزدیک نشوید» در نهی آدم و حوا از نزدیکی به درخت - با وجود آن که نزدیک شدن به آن حرام نیست، بلکه خوردن از آن حرام است - معنای سد ذریعه و قطع وسیله وجود دارد. یعنی: نزدیک شدن به آن، خود وسیله ای در جهت ارتکاب نهی است، از این جهت به جای نهی از خوردن، از نزدیک شدن نهی شدند. آری! به

درخت ممنوعه نزدیک نشوید: «که» در صورت نزدیک شدن به درخت و تناول از آن «از ستمکاران خواهید بود» بر خود؛ با معصیت و نافرمانی پروردگار. مفسران در تفسیر: «هذه الشجرة: این درخت»، اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته اند: درخت ممنوعه؛ درخت انگور بود. برخی دیگر گفته اند: درخت ممنوعه، خوشه گندم بود. برخی دیگر بر آنند که: درخت ممنوعه، درخت انجیر بود. ابن جریر طبری می گوید: «درست آن است که گفته شود: خدای عزوجل آدم و زنش را از خوردن درخت معینی از درختان بهشت نهی کرد، پس آن دو از آن درخت ممنوعه خوردند و ما دقیقا نمی دانیم که این درخت چه درختی بود، دلیلی هم در این باره از قرآن و سنت صحیح وجود ندارد و دانستن آن مفیدفایده ای نیز نیست».

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (36)

«پس شیطان هر دو را از آن لغزانید» یعنی: شیطان به سبب آن درخت، آن دو را به لغزش کشانید. بعضی گفته اند: ضمیر «عنها: از آن» به جنت برمی گردد، یعنی: شیطان آن دو را از جنت دور گردانید. زله: اشتباه و لغزش است. «و از آنچه در آن بودند» از نعمتها و کرامتها، یا از بهشت «ایشان را به در برد» نسبت این به در بردن از آن روی به شیطان داده شد که او اغواگر آدم گشت، چراکه آدم و حوا بر اثر این وسوسه او که آن درخت؛ درخت جاودانگی و پادشاهی ابدی است، از آن خوردند.

آن گاه خداوند Ψ آنان را به خروج از بهشت دستور داد: «و گفتیم: فرود آید» این دستوری به آدم و حوا و به تبع آن دو، نسل ایشان به بیرون آمدن از

بهشت‌برین به سوی زمین است «بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید» یعنی: نسل آدم در زمین با یک‌دیگر به دشمنی و ستیز می‌پردازند. عدو: دشمن و عدوان: ظلم صریح و آشکار است. «و برای شما در زمین قرارگاهی» یعنی: جای استقراری «و متاعی است تا وقت معین» یعنی: تا هنگام مرگ. بعضی گفته‌اند: تا هنگام برپایی قیامت. متاع: آنچه که مورد بهره‌برداری و برخورداری قرار می‌گیرد؛ اعم از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و مانند آنها.

فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (37)

«سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود» یعنی: گرفت و پذیرفت که عبارت از این دعای آدم و حوا بود: (قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (23)) (پروردگارا! ما بر خود ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود) (الأعراف: 23)، و خداوند Ψ کلمات فوق را به آن دو الهام کرد. «و خداوند از او درگذشت» یعنی: رحمت خویش را بر آدم بازگرداند و توبه‌اش را پذیرفت «چرا که او توبه‌پذیر مهربان است» توبه: به معنای بازگشت است، اگر با «عن» متعدی شود؛ معنای آن بازگشت از معصیت و اگر با «علی» متعدی شود - چون این آیه - معنای آن پذیرفتن توبه است.

علما گفته‌اند: توبه از انسان پذیرفته نیست مگر به چهار شرط:

- 1- پشیمانی از گناهان گذشته.
- 2- ترک گناه در حال.
- 3- تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده.

4- رد حقوق و مظالم بندگان و راضی نمودن خصم با رساندن حقیقت به او و عذرخواهی از وی به زبان.

**قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَكُمُ مِنَ الْهُدَىٰ فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا يَخَافُ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (38)**

«گفتیم: جملگی از آن» یعنی: از بهشت «فرود آید، پس اگر از جانب من به شما هدایتی رسد» در زمین. مراد از هدایت: کتاب خدا Ψ است «آنان که از هدایت پیروی کنند» یعنی: کتاب من را بپذیرند و به آن عمل کنند «برایشان خوفی نیست» خوف: بیم از امری ناخوش آیند در آینده است «و محزون نخواهند شد» حزن: ضد سرور و شادمانی است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (39)

«ولی کسانی که کفر ورزیدند» به خدا Ψ و هدایتش را نپذیرفتند و به کتابهای نازل شده وی عمل نکردند «و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اصحاب دوزخند» مصاحبت دوزخیان با دوزخ؛ به معنای اقتران و پیوستگی شان با آن است «آنان جاودانه در آنند» در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون، ولكن أقواماً أصابتهم النار بخطاياهم فأماتهم إماتة حتى إذا صاروا فحما أذن في الشفاعة: اما اهل دوزخ - یعنی کسانی که خود اصحاب دوزخند - نه در آن می میرند و نه زنده

می‌مانند، ولی مردمانی هستند که (از اهل دوزخ نیستند) بلکه آتش به‌وسیله گناهانشان به‌آنان رسیده‌است، پس آتش آنان را می‌میراند، میراندنی تا این که چون به ذغال تبدیل شدند، در خصوص آنان اذن شفاعت داده می‌شود».

اینک به پاره‌ای از نظریات و احکام این آیات توجه نمایید:

1- درباره کیفیت آفرینش حوا همسر آدم U میان علما دو رأی است: رأی اول این است که: او از پهلوی چپ آدم U آفریده شد، چنان که از آیات قرآنی واحادیث نبوی بر می‌آید. رأی دوم: رأی برخی از مفسران است که می‌گویند: حوا از جنس وجود آدم یعنی از خاک آفریده شد. استنباط این گروه از آیات‌وارده در این باب نیز همین معنی است. آنها در تأویل: «وخلق منها: و آفرید از او...» «نساء / 1»، می‌گویند: مراد از آن آفرینش حوا از جنس آدم است، نه از وجود خود وی. از نظر این گروه، احادیث وارده در این باب و از جمله حدیث شریف: «إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضَلَعٍ...: زن از پهلو آفریده شده است»، نیز چنین تأویل می‌شود که: چون در رفتار و اخلاق زنان نوعی عدم اعتدال وجود دارد بنابراین، به شیوه تمثیل منش اخلاقی آنها به استخوان پهلو که کج است تشبیه شد.

2- اهل سنت اجماع دارند بر این که بهشتی که آدم U از آن فرود آورده شد، همان بهشت دارالخلد برین است.

3- جمهور علما (مالک، ابوحنیفه، شافعی) بر آنند که انبیا: از گناهان صغیره و کبیره هر دو معصومند زیرا اگر ارتکاب گناه در حق ایشان جایز باشد، اقتدا به‌ایشان ممکن نیست و بنابراین، خطای آدم U گناهی صغیره بود که قبل از نبوت وی صادر شد و عصمت انبیا: از گناه بعد از نبوت است. یا آنچه از وی سرزد،

نسیان بود نه عصیان و سهو و نسیان منافی با عصمت نیست. و همین معنی ترجیح دارد زیرا خدای عزوجل خود می‌فرماید: **(فَنَسِيٍّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا)** «آدم‌فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم» «طه/115»

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (40)

در آیاتی که پیش‌رو داریم، خدای عزوجل امتهایی را مورد خطاب قرار می‌دهد که رسالت‌های آسمانی در میان آنان ظهور یافته است. در این میان رشته‌سختن را از یهود آغاز می‌کند زیرا از یک‌سو، یهود قدیمی‌ترین ملت دارای کتاب آسمانی است، از دیگر سو، یهودیان دشمن‌ترین مردم با مؤمنانند. پس، از این‌آیه تا آیه (142) این سوره که نزدیک به یک جزء کامل از قرآن کریم را دربرمی‌گیرد، همه پیرامون بنی اسرائیل است تا حقیقت و ماهیت کردارشان را با ابعاد منفی و زشت وجودی‌شان بر ملا گرداند.

بایسته یادآوری است که شیوه خطاب قرآنی با یهودیان متنوع است؛ گاهی با آنان از سر عطف و نرمش سخن می‌رود، گاهی با تهدید و توبیخ، وقتی بایادآوری از نعمتها - چون همین آیه - و زمانی با شمارش جرایم و جنایاتشان همراه با توبیخ و سرزنش.

«ای بنی اسرائیل» اسرائیل: یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم: است، و فرزندان اسرائیل را که عبرانیان یا قوم یهودند، «بنی اسرائیل» می‌نامند و معنی لغوی اسرائیل؛ «بنده خدا» است. پس بنی اسرائیل همان اسباط دوازده‌گانه‌ای هستند که زاد و تبار دوازده فرزند یعقوب \cup می‌باشند. یادآور می‌شویم که عبارت «بنی اسرائیل» در قرآن کریم (41) بار به‌کار رفته است. آری! ای بنی اسرائیل!

«نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتیم» چون فرستادن پیامبران ﷺ نازل نمودن کتاب، نجات از چنگ فرعون و غیره «به یاد آرید» و این نعمتهایم را شکرگزاریید «و به عهدم وفا کنید» همان عهدی که از شما در مورد پیروی از محمد ص در تورات گرفته‌ام. بعضی گفته‌اند: مراد از عهد، ادای فرایض است «تا به پیمانتان وفا کنم» یعنی: تا به آنچه که به شما از پاداش و مزد و جای دادن‌تان در بیت المقدس تضمین نموده‌ام، وفا کنم «و تنها از من بترسید» رهبه: شدت ترس است. یعنی: فقط بیم از من را در دل‌هایتان جای دهید و از احدی جز من نهراسید.

وَأْمَنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَٰ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (41)

«و بدانچه نازل کردم» یعنی: به قرآن عظیم «ایمان آرید، که مؤید همان چیزی است که با شماست» یعنی: قرآن موافق و همخوان با تورات و اخبار انبیا: است و با حقی که نزد شماست، مطابقت دارد «و نخستین منکر آن نباشید» یعنی: اولین کسانی نباشید که منکر قرآن گشته‌اند، درحالی که شایسته این است که شما اولین تصدیق‌کنندگان آن باشید «و آیات مرا» یعنی: اوامر و نواهی مرا «به بهایی ناچیز» یعنی: به بهای زندگی ناچیز و ریاستی حقیر و بی‌ارزش که همانا دنیا و شهوات آن است «نفروشید». گاهی هر یک از کلمات «بیع» و «شراء» در سخن عرب، بجای یکدیگر به کار گرفته می‌شود، پس «شراء» در اینجا به معنی فروش است «و تنها از من پروا کنید» و عهد شکنی را فروگذارید.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (42)

«و حق را به باطل درنیامیزید» با هدف آشفته ساختن اذهان و تباه ساختن ادیان «و حقیقت را کتمان نکنید» مراد از «حقیقت» در اینجا: حجت های الهی است که تبلیغ آنها بر آنان واجب است و از آنان پیمان گرفته شده که آنها را بیان کنند، نه کتمان و از آن جمله بشارتهایی است که در مورد بعثت پیامبر آخرالزمان حضرت محمد ص در کتابشان آمده است «درحالی که خود می دانید» حقیقت امر را که محمد ص رسول خداوند Ψ است و از اخباری که در این باره در کتابهایتان آمده است به خوبی آگاهید.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (43)

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» یعنی: به اسلام در آیید، نماز را به همان شیوه ای که محمد ص بیان کرده، برپا دارید، زکات را نیز بپردازید و با مسلمانان باشید و به مساجد آنها رفته در جماعت آنها حضور یابید، چنان که می فرماید: «وبا رکوع کنندگان رکوع کنید» از نماز به «رکوع» تعبیر شد تا یهود را از نماز قدیمشان دور گرداند زیرا یهود در نماز خویش رکوعی نداشتند. جمهور فقها بر آنند که حضور در جماعت، سنت مؤکده است و واجب نیست، ولی شریعت مقدس بر آن ترغیب بسیار کرده است.

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (44)

ای بنی اسرائیل! «آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید» یعنی: آیا مردم را به ایمان به خدای متعال و پیامبرانش و وفا به عهد الهی و برپاداشتن نماز و

پرداختن زکات و کلیه اعمال شایسته دستور می‌دهید «حال آن که خود را فراموش می‌کنید؟» یعنی: خود را فرو گذاشته و به خودتان فرمان نیکی نمی‌دهید؟ این کار شما بسی‌زشت است «با این که شما کتاب خدا را می‌خوانید، آیا هیچ نمی‌اندیشید؟» به بدکرداری خویش تا از این کژراهه باز گردید؟ یعنی: اگر شما از آگاهان کتب الهی و حاملان حجت حق هم نبودید، باید صرف این امر که از عقلا هستید، شما را از درپیش گرفتن چنین شیوه‌ای باز می‌داشت، اکنون که کتاب الهی هم در دسترس شماست، چگونه آنچه را که مقتضای عقل است، بعد از فرو گذاشتن آنچه که مقتضای علم است، فرو گذاشته و از برابر آن بی‌پروا می‌گذرید؟

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس ك روایت شده است که فرمود: این آیه درباره یهود مدینه نازل شد زیرا چنان بود که یکی از آنان به خویشان و نزدیکان مسلمان خویش و به کسی که میان او و میان یکی از مسلمانان پیوند شیرخوارگی بود، می‌گفت: بر دین اسلام و بر پیروی این مرد - یعنی حضرت محمد ص - پایدار باش زیرا او بر حق است. بدین‌گونه مردم را به پایبندی به اسلام دستور می‌دادند، اما خود را فراموش می‌کردند.

علما گفته‌اند: خطاب در این آیه هرچند متوجه یهود است، ولی مفاد آن عام می‌باشد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب.

ابن کثیر می‌گوید: «بنابر صحیح‌ترین قول علما - اعم از سلف و خلف - امر به معروف و انجام دادن آن امر به وسیله خود امر کننده، هر دو واجب است و یکی از آنها با ترک دیگری ساقط نمی‌شود بنابراین، صحیح این است که عالم باید به معروف امر کند؛ هرچند او خود آن را انجام نمی‌دهد و از منکر نهی نماید؛

هرچند او خود مرتکب آن می‌گردد. سعید بن جبیر r می‌گوید: «اگر کار چنان بود که شخص به سبب این که خود را به تمام خوبی‌ها آراسته نمی‌دید؛ به معروف امر نمی‌کرد و از منکر نهی نمی‌نمود، دیگر نه کسی دیگری را به معروفی امر می‌کرد و نه از منکری نهی می‌نمود». ابن کثیر اضافه می‌کند: «ولی باید دانست که علم بی‌عمل نکوهیده است، از این جهت در نکوهش عالم بی‌عمل، احادیث بسیاری آمده است، از جمله این حدیث شریف: «مَثَلُ الْعَالَمِ الَّذِي يَعْلَمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَلَا يَعْمَلُ بِهِ كَمَثَلِ السَّرَاجِ يَضِيءُ لِلنَّاسِ وَيَحْرَقُ نَفْسَهُ: عالمی که خیر را به مردم می‌آموزد اما خود بدان عمل نمی‌کند، به چراغی می‌ماند که به مردم روشنایی می‌بخشد، ولی خودش را می‌سوزاند». در حدیث شریف دیگری آمده است: «در شب معراج بر قومی گذر کردم که زبان آنها با قیچی‌هایی از آتش بریده می‌شد، گفتم: این گروه کیانند؟ گفتند: خطیبان و سخنرانان امت از اهل دنیا؛ از آنان که مردم را به نیکی امر می‌کردند ولی خود را فراموش می‌نمودند، در حالی که کتاب را می‌خوانند، مگر آنان تعقل نمی‌کنند؟».

آن‌گاه خداوند متعال راه درمان و علاج این آفت را بر یهود نمایانده و می‌فرماید:

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (45)

«و یاری جوئید» بر امور خویش «از صبر» با بازداشتن نفس‌هایتان از شهوات و بسنده کردن بر طاعات. به قولی: مراد از صبر؛ روزه گرفتن است. قرطبی می‌گوید: «از این جهت است که رمضان ماه صبر نامیده می‌شود». «و از»

گرایشی که «نماز» در شما به سوی خدا Ψ ایجاد می‌کند، بر واداشتن نفسهایتان به ایمان به محمد ص یاری بجوید، هر چند نفسهایتان این امر را برنتابند. قرطبی و برخی دیگر از مفسران می‌گویند: «از میان سایر عبادات فقط نماز به یادآوری مخصوص شد تا بر اهمیت آن تأکید گذاشته شود». در حدیث شریف آمده است که: «رسول خدا ص چون از کاری در فشار قرار می‌گرفتند، به سوی نماز پناه می‌بردند». «و هر آینه نماز دشوار است» بر کسانی که به خداوند Ψ ایمان نیاورده و از طاعت وی تکبر می‌ورزند «مگر بر فروتنان» یعنی: آنان که نفسهایشان در پیشگاه عظمت خداوند Ψ فروتن و رام است و در برابر این عظمت به آرامش رسیده‌اند.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (46)

این فروتنان: «همان کسانی هستند که گمان می‌کنند» یعنی: یقین و باور دارند. اعراب گاهی یقین را نیز گمان می‌نامند. مجاهد می‌گوید: «هر ظنی در قرآن به معنای یقین است». آری! یقین دارند «که با پروردگار خود ملاقات خواهند کرد» در روز قیامت «و به سوی او باز خواهند گشت» و او پاداششان را به تمام و کمال خواهد پرداخت و از فضل خویش نیز بر آن خواهد افزود.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (47)

«ای بنی اسرائیل! نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتم، یاد کنید» با سپاسگزاری در برابر آنها. بیان این نعمتها در آیه (40) گذشت. یعنی: چون این نعمتها را به یاد آوردید، حق آنها را برپا دارید و به رسول بر انگيخته من ایمان

آورید «واین که من شما را بر جهانیان برتری دادم» به قولی: مراد از جهانیان؛ جهانیان زمانشان هستند. به قولی دیگر: بنی اسرائیل بر تمام جهانیان برتری داده شده‌اند و دلیل این برتری ایشان، وجود انبیایی است که خداوند Ψ در میانشان برانگیخت. البته این برتری و فضیلت در زمانی بوده که یهود به همه پیامبران مرسل خدامؤمن بوده‌اند، اما اکنون که آنها از ایمان به محمد ص سر باز زده‌اند؛ دیگر به طور قطع از امت محمد ص برتر نیستند زیرا خداوند Ψ در وصف امت محمد ص می‌فرماید: **(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)** (شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید) «آل عمران: 110». بنابراین، برتری و فضیلت بنی اسرائیل بر غیر آنان، نه عام است و نه همیشگی، بلکه از یک جهت محدود به جهانیان زمانشان می‌باشد و از سویی دیگر، وابسته به میزان پایبندی آنان به اوامر الهی است.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (48)

«و از روزی بترسید» یعنی: از عذاب روزی بترسید. مراد روز قیامت است «که هیچ کس چیزی را از کسی دفع نمی‌کند» یعنی: در آن روز هیچ کس حقی را به جای دیگری نمی‌پردازد «و از کسی شفاعتی پذیرفته نمی‌شود» اگر فرضاً انسان بتواند کسی را بیاورد که نزد خدا Ψ برای وی شفاعت کند «و نه بجای وی عوضی گرفته می‌شود» از مال یا خانواده و فرزندان «و یاری هم نخواهند شد» یعنی: کسی را توان و امکان آن نیست که به آنان کمک کند و از عذاب خداوند Ψ نجاتشان دهد.

مفسران اجماع دارند بر این که: عدم سودبخشی شفاعت، فقط در حق کفار است، اما شفاعت به مؤمنان نفع می‌رساند، پس شفاعتی که مردود است؛ شفاعت در حق کافران می‌باشد.

وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (49)

«و به یاد آرید» ای بنی اسرائیل! این نعمت ما را بر خویش «آن‌گاه که شما را از چنگ فرعونیان رها کردیم» به قولی: «فرعون» مخصوصا نام پادشاه زمان موسی (ع) بود، اما به قولی دیگر: فرعون لقب هر پادشاهی بود از مصریانی که قبل از «بطالسه» بر مصر قدیم حکومت می‌کردند، چنان‌که «قیصر» لقب شاهان روم و «کسری» لقب شاهان فارس بود. ابن کثیر نقل می‌کند که: «نام فرعون زمان موسی (ع)، ولید بن مصعب بن ریان بود و او اصالت فارسی داشت و از سرزمین اصطخر بود». «که آنان» یعنی فرعونیان «عذابی سخت را به شما می‌چشاندند» تفسیر این عذاب سخت این است که: «پسران شما را سر می‌بریدند؛ و زنهایتان را زنده می‌گذاشتند» تا آنان را به کنیزی گرفته و ذلیلشان گردانند. دلیل این که فرعون به کشتن پسران بنی اسرائیل و زنده نگه داشتن دختران آنها فرمان داد، این بود که کاهنان به فرعون گفته بودند: از بنی اسرائیل مردی به دنیا می‌آید که نابودی و زوال فرمانروایی‌ات به دست اوست. ابن کثیر می‌گوید: «فرعون لعنه الله، خوابی دید که او را سخت تکان داد؛ در خواب دید که آتشی از بیت المقدس خارج شد و فقط به خانه‌های قبطیان در آمد، نه به خانه‌های بنی اسرائیل. لذا از مضمون خواب این‌گونه برداشت کرد که سقوط

حکومتش به دست مردی از بنی اسرائیل خواهد بود، از این رو به اعمال این جنایت فجیع بر بنی اسرائیل فرمان داد». «و در این کار» یعنی: در عذاب و شکنجه شدنشان به دست فرعون و در نعمت رهایی‌تان از چنگ او «آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود» تا میزان و مقدار ایستادگی‌تان در میدان فرمان‌برداری از خدا Ψ ، ایمان به پیامبرش و شکرگزاریتان از او تعالی، در عینیت امر نمایان شود.

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (50)

«و یاد کنید هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم» یعنی: بعد از این که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم و شما با موسی \cup از مصر خارج شدید، فرعون برای‌دنبال نمودنتان بیرون آمد، در آن هنگام دریا را برایتان شکافتیم و بستر آن رابه‌گونه‌ای خشک و آماده کردیم که بر آن روان شدید. این دریا؛ دریای قلزم (دریای سرخ) بود «و شما را رهانیدیم» از غرق شدن «و آل فرعون» یعنی: فرعون و پیروانش «را غرق کردیم، درحالی که شما نظاره می‌کردید» به سوی خودتان که چه سان نجات می‌یابید، و به سوی فرعونیان که درحال غرق‌شدن بودند.

نقل است که این روز، روز عاشورا بود، چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس τ آمده است که فرمود: رسول خدا ص چون به مدینه آمدند، دیدند که یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند، پس، از آنان پرسیدند: «این روزی که شما آن را روزه می‌گیرید چه‌روزی است؟»، یهودیان گفتند: این روز؛ روزی است نیک، این روزی است که خدای عزوجل در آن بنی اسرائیل را از چنگ

دشمنشان نجات داد و موسی \cup آن را روزه گرفت. رسول خدا ص فرمودند: «من از شما به (موافقت با) موسی سزاوارترم»، از آن پس، خودشان آن را روزه گرفتند و به مسلمانان نیز فرمودند: «روز نهم و دهم عاشورا - هر دو - را روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید».

وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (51)
«و» یاد کنید نعمتم را بر خود «آن گاه که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم» واعدنا: از باب «مفاعله» است که معنای جانبینی دارد، لذا از جانب خدای سبحان وعده گذاشتن و از جانب موسی \cup قبول حضور در میعادگاه بود. آری! خدای عزوجل بعد از نجات دادن بنی اسرائیل از چنگ فرعون، با موسی \cup وعده گذاشت که به «طور» بیاید تا بعد از مدت چهل شب با وی سخن بگوید و به او وحی کند. این چهل شب به قول اکثر مفسران؛ تمام ماه ذوالقعدة و ده روز از ماه ذی الحجه بود. «آن گاه شما در غیاب او گوساله را به پرستش گرفتید» و آن را معبود خویش قرار دادید «درحالی که ستمکار بودید» بر نفسهای خود، با شرک آوردن به خدای سبحان.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (52)
«پس از آن» یعنی: پس از پرستش گوساله «بر شما بخشودیم» و از این گناه عظیمی که مرتکب شدید، به فضل و منت خویش درگذشتیم «باشد که شکرگزاری کنید» شکرگزاری برای خداوند Ψ - چنان که سهل بن عبدالله گفته است - تلاش و کوشش در جهت طاعت وی و پرهیز از معصیتش در آشکار و نهان است.

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (53)

«و» یاد کنید نعمتم را بر خود «آن‌گاه که به موسی کتاب آسمانی» تورات «و فرقان دادیم» به قولی فرقان: حجت و بیان است به وسیله معجزاتی چون عصا وید بیضا که خداوند Ψ به موسی \cup داد؛ و بدانها میان حق و باطل فرق نهاده می‌شد «باشد که به راه آید».

دادن کتاب به موسی \cup بعد از بیرون آمدن بنی‌اسرائیل به سلامت از دریا بود، چنان‌که سیاق آیات سوره «اعراف» بر این معنی دلالت دارد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ انْكُم ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (54)

«و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من» خطاب وی متوجه کسانی از مردان و زنان قومش می‌باشد که گوساله را پرستش کردند «شما با گوساله پرستیان بر خود ستم کرده‌اید، پس به درگاه آفریدگارتان توبه کنید» یعنی: به درگاه ذاتی توبه کنید که شما را آفرید، درحالی که شما با او، دیگران را به پرستش گرفتید «و خودتان را بکشید که این نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است» از علی τ روایت شده است که فرمود: «بنی‌اسرائیل به موسی \cup گفتند: توبه گوساله پرستی مان چیست؟ موسی \cup گفت: این که برخی از شما برخی دیگر را بکشید. آن‌گاه خداوند متعال ابری سیاه را بر بالای سرشان فرستاد تا یک‌دیگر را در هنگام کشتن نبینند و مهرشان بر همدیگر نجنبند. پس کاردها و خنجرها را برگرفته به هم درآویختند و چنان شد که شخص، برادر و پدر و فرزندش را

می‌کشت و پروا نداشت که چه کسی را کشته است تا این که هفتاد هزار تن از آنان به قتل رسیدند. در این هنگام خداوند Ψ به موسی وحی فرستاد که: فرمانشان ده تا دست‌نگه‌دارند، حقا که بر کشتگان آمرزیده شد و توبه باقی‌ماندگان نیز پذیرفته آمد». «پس خدا توبه شما را پذیرفت» آن‌گاه که یکدیگر را کشتید و بر باقی‌ماندگانتان هم بخشود «که او توبه‌پذیر مهربان است» بر بندگان توبه‌کارش.

**وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ
تَنْظُرُونَ (55)**

«و یاد کنید چون گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارانبینیم» مراد از جهره: دیدن به چشم سر است. گویندگان این سخن، هفتادتن نخبگانی بودند که موسی Ψ بعد از گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل، آنان را انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد تا به درگاه خداوند متعال عذرخواهی کنند «پس صاعقه‌شما را فروگرفت» یعنی: آتشی از آسمان به شما زد و همه مردید «درحالی‌که می‌نگریستید» یعنی: این رخداد را به چشم سر می‌دیدید. دلیل عذاب کردنشان این بود که آنان خواستار امری شدند که خداوند Ψ به آن در دنیا اجازه‌نداده‌است، و آن درخواست رؤیت وی به چشم سر بود. اما رؤیت حق تعالی در آخرت حق است و احادیث صحیح به تواتر خبر داده‌اند که بندگان پروردگارشان را در آخرت می‌بینند، و احادیث بر این امر دلالت قطعی دارند.

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (56)

«آن‌گاه پس از مرگتان شما را دیگر بار زنده کردیم؛ تا شکرگزار باشید» این نعمت و دیگر نعمتهای ما را.

**وَضَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (57)**

«و ابر را سایبان شما گردانیدیم» خداوند متعال ابری سپید و رقیق را همانند چتری سایبان بنی اسرائیل گردانید، که هر جا می‌رفتند، با آنان حرکت می‌کرد تا آنان را از گرمای خورشید در دشت «تیه» که صحرایی میان مصر و شام است محافظت نماید، و این هنگامی بود که بنی اسرائیل از ورود به شهر ستمگران «عمالقه» و جهاد با آنان امتناع کردند «و برایتان من وسلوی فرو فرستادیم» من: شبی بود که از طلوع بامداد تا طلوع خورشید چون مه برآنان از آسمان فرودمی‌آمد و شیرین گشته به عسل تبدیل می‌شد و همانند صمغ (انگم) خشک می‌شد و هر کس به اندازه کفایت یکروزه‌اش از آن بر می‌گرفت. گفتنی است که در فارسی به آن «گزانگبین» می‌گویند. در حدیث شریف آمده است: «قارچ از منی است که خدا Ψ بر موسی نازل کرد و آب آن شفای چشم است». سلوی: به قولی پرنده «بلدرچین»، و به قولی دیگر عسل است.

و به آنان گفتیم: «از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید» و شکر نعمت را بجا آرید. اما آنها این همه نعمت پاکیزه حق را ناسپاسی کردند «و آنان» با این ناسپاسی «بر ما ستم نکردند» و زیان نزدند زیرا ما قویتر از آن هستیم که مورد ستم قرار گیریم «بلکه بر خود ستم می‌کردند» چراکه با این کار، سبب قطع این نعمتها بر خودشان شدند. یعنی: به آنان فرمان دادیم که از روزی

بی‌زحمت ما بخورند و با عبادت و اطاعت خالصانه و راستین خویش، شکرگزار ما باشند، اما آنها مخالفت کرده و کفر ورزیدند و بدین‌گونه بر خود ستم کردند. ابن‌کثیر می‌گوید: «فرود آوردن این نعمت، افزون بر آیات روشن و معجزات قاطعی بود که آنان مشاهده کردند، از همین جاست که فضیلت اصحاب محمد ص بر سایر اصحاب انبیا^ﷺ در صبر و ثبات ایشان، آشکار می‌شود. آری! اصحاب محمد ص در سفرها و غزوات، رنج‌ها و بلاها را در راه خدا^ﷻ به‌جان می‌خریدند، از آن جمله در غزوه تبوک، در آن گرمای سخت و جان‌فرسا، تن به تحمل همه‌گونه سختی‌های جانکاه دادند، اما نه نق می‌زدند و نه خواستار خرق عادت و معجزه می‌شدند، با وجود آن که آوردن معجزه و خرق عادت بر رسول خدا ص بسیار آسان بود».

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (58)

«و نیز به‌یاد آرید هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآید» یعنی: به شهریت‌المقدس «و هرگونه که خواستید به خوشی و فراوانی از نعمتهای آن بخورید و سجده‌کنان از در درآید» دری که به وارد شدن در آن مأمور شدند، دروازه شهریت‌المقدس بود. سجود: در اینجا به‌معنای خم شدن است. بعضی گفته‌اند: به معنای تواضع و فروتنی است. دستور دادنشان به فروتنی و خم شدن در پیشگاه‌عظمت خدا^ﷻ، برای آن بود تا این کار، اعترافی از سوی آنان بر فضل الهی درآماده‌ساختن این فتح و نصرت باشد «و حطه بگوئید» که این کلمه بر توبه شما دلالت می‌کند. حطه: یعنی: خداوند! گناهان مان را دور بریز. «تا

خطاهای شما را ببخشاییم و پاداش نیکوکاران» از شما را «خواهیم افزود» به عنوان فضلی از سوی خویش در برابر نیکوکاری ایشان.

حاصل سخن این که: بنی اسرائیل مأمور شدند تا در هنگام فتح بیت المقدس، با گفتار و کردار برای خداوند Ψ خضوع نمایند و به گناهان خویش اعتراف کرده و از آنها آمرزش بخواهند زیرا در نعمت‌ها شکور و در نکتها صبور باید بود. به همین دلیل آثار خضوع و فروتنی بر رسول خدا ص در هنگام پیروزی آشکار می‌گشت، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ص در روز فتح مکه - هنگامی که از (ثنیه علیا) وارد آن می‌شدند - به عنوان شکرگزاری، چنان برای پروردگار خویش خم شدند و خضوع کردند که موی زیر چانه ایشان به جلوی پالان مرکب شان رسید».

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (59)

«اما کسانی که ستم کرده بودند، آن سخن را به چیزی جز آنچه به آنان گفته شده بود، تبدیل کردند» در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «به بنی اسرائیل گفته شد: سجده‌کنان به در درآید و حطه بگویید، پس سخن را عوض کردند و چون از در وارد شدند، درحالی که برنشیمنگاه‌هایشان می‌خزیدند، می‌گفتند: حبه فی شعره: گندم درجو» که این جمله‌ای تمسخرآمیز و بی‌معناست. بعضی برآند که آنها: «حنطه: گندم» می‌گفتند «پس بر سر ستمکاران به کیفر نافرمانیشان عذابی از آسمان فرو فرستادیم» رجز: عذاب است. ابن عباس ك می‌گوید: «هر رجزی در کتاب خداوند Ψ به معنای عذاب است». گفتنی است که این عذاب، در رأی گروهی

از علما عذاب طاعون بود. نقل است که: در این طاعون هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل در یک روز هلاک شدند.

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كُلُّوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (60)

«و هنگامی که موسی برای قوم خود در طلب آب برآمد» استسقاء: طلب باران در هنگامی است که آب نباشد و باران نیاید. آری! در حالی که آنان در دشت تیه بودند، موسی \cup برایشان طلب آب کرد «به او گفتیم: با عصایت بر آن سنگ بزن» و موسی \cup این کار را کرد «آن گاه از آن، دوازده چشمه جاری شد» به عنوان نشانه و معجزه‌ای از سوی خداوند Ψ آری! در هنگامی که آنها آبی برای نوشیدن نداشتند، خداوند متعال به عنوان نعمتی بزرگ، آبی حیات بخش را برای آنان از سنگی جاری ساخت و این سنگ؛ سنگ مربعی بود که از هر طرف آن سه چشمه می جوشید و هر وقت که به آب نیاز داشتند موسی \cup با عصایش بر آن می زد و چشمه‌ها از آن روان می شدند و چون از آب بی نیاز می گشتند، چشمه‌ها خشک می شد «به گونه‌ای که هر قبیله‌ای مشرب خود را می دانست» مشرب: آبشخور، یعنی جای نوشیدن آب است. به قولی: هر سبطی از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل، چشمه‌ای معین از این چشمه‌ها داشتند که متعلق به آنان بود و باید به غیر آن رجوع نمی کردند. اسباط: نسلهای دوازده گانه از فرزندان یعقوب \cup اند. حسن بصری: می گوید: «آن سنگ؛ سنگ معینی نبود و هر سنگی را که موسی \cup با عصای خویش می زد، آب از آن می جوشید و بار دیگر که بر آن می زد، آن سنگ خشک می شد. که این در ارائه حجت، نمایانتر و در نشان دادن قدرت

خداوند متعال روشنگرتر است». آری! فوران و جاری شدن آب با عصای موسی، معجزه آشکاری برای وی بود.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «معجزات همه از آفرینش خداوند بزرگ و سنت جدیدی هستند که با عادات روزمره ما مغایرت دارند و میان معجزه و اختراعات علمی هیچ‌گونه سنخیت و شباهتی وجود ندارد زیرا مبنای اختراعات علمی، قوانین و فن‌آوری‌های علمی از طریق به‌کارگیری نیروهای هستی - چون امواج فضا، هوا، انرژی، برق و غیره است، در حالی که مبنای معجزه، صنع الهی است که سنتها و قوانین ساری و جاری بر طبیعت را درهم می‌شکند». صاحب «المنیر» می‌افزاید: «گفتنی است که میان زدن عصا به سنگ و انفجار آب از آن، هیچ رابطه‌ی علی و ایجادی وجود ندارد زیرا خداوند بزرگ به انفجار آب از سنگ یا هر جای دیگری، چه با عصا، چه بی‌واسطه عصا نیز قادر است ولی پای عصای موسی را به میان می‌کشد تا از یک‌سو به بندگانش اصل ارتباط میان اسباب با مسببات را تعلیم دهد و از سوی دیگر، آنان را متوجه اسباب بسازد تا به قدر توان در بدست آوردن آن بکوشند».

«از روزی خداوند بخورید و بیاشامید» یعنی: به آنان گفتیم؛ از من و سلوی بخورید و از آب برجوشیده از سنگ خارا بیاشامید «و در زمین فتنه و فساد برپانکنید» در فساد افروزی پیشوای دیگران قرار نگیرید و نعمتها را با گردنکشی پاسخ‌ندهید، که در آن صورت نعمتها از شما بازپس گرفته می‌شود. «عشو»: سخت‌ترین نوع فساد است.

علما گفته‌اند: در شریعت ما نیز سنت استسقاء (طلب باران) با اظهار عبودیت و ذلت همراه با توبه نصوح، وجود دارد. جمهور علما برآنند که: بیرون رفتن

به‌سوی مصلی و خطبه و نماز جزء سنت استسقاء است، اما حنفی‌ها آن را از سنت استسقاء نمی‌دانند زیرا استسقاء از نظر آنان، تنها دعاء است نه چیزی دیگر.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ
الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلَهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ
أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ
وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (61)

«و» ای بنی اسرائیل! نعمتم را بر خود در فرود آوردن من و سلوی به یادآورید؛
«آن‌گاه که» از آن دلتنگ شدید و «گفتید: ای موسی! هرگز تاب تحمل تنها
یک خوراک را نداریم» به سبب تکرار همه روزه و یکنواخت بودن آن و نبود
غذای دیگری با آن. بدین‌سان از نعمت روزی پاکیزه و زندگی گوارایی که
داشتید، ملول و دلتنگ شدید و مشتاق و آرزومند همان زندگی سخت و طاقت
فرسای گشتید که قبلاً بدان خو کرده بودید «پس از پروردگارت بخواه که از
آنچه زمین از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز می‌رویاند، برای ما برآورد»
مراد آنها سبزی‌های خوردنی؛ چون نعناع و کرفس و تره و امثال آن بود. بقل:
هر گیاه بی ساقه، و شجر: رستنی‌های دارای ساقه است. فوم: سیر و به قولی گندم
است. عدس و پیاز هم که معروفند. «موسی گفت: آیا به جای چیز بهتر
خواهان چیز پست‌تر هستید؟» یعنی: چیزهایی را که از جهات متعددی - چون
تغذی، داشتن لذت، رسیدن آنها از سوی خدا Ψ بی‌واسطه احدی از مخلوقاتش،
حلال بودن آنها بی‌وجود هیچ شبهه‌ای و عدم رنج و سختی در به دست آوردن
آنها - بر سایر خوراکی‌ها برتری و فضیلت دارند، جانشین چیزهایی می‌گردانید

که این امتیازات را به همراه ندارند؟ «پس به شهری فرود آید» از شهرهای زراعتی. این گونه بود که خداوند Ψ به آنان اجازه ورود به شهری را داد. ولی به قولی: امر در اینجا برای تعجیز است. «که آنچه را خواسته‌اید» از سبزی و سیر و پیاز و غیره «برای شما در آنجا مهیا است» ولی همراه با بیم و خواری و حقارت و قتل و قتل «و» البته این وضع برای یهودیان دور از انتظار نیست، بدان جهت که: «بر پیشانی آنان داغ خواری و ناداری زده شد» و آنان پیوسته در روی زمین پراکنده و آشفته خالد و اگر در قلمرو دولت اسلامی به سر برند، هم باید جزیه پردازند، که این نیز نشانه ذلت و خواری آنهاست «و به خشمی از سوی خدا بازگشتند» یعنی: سزاوار خشم وی شدند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «باید دانست که فقر و ذلت و تنگدستی ابدی یهود، احساسی درون جوش و ریشه‌دار در اعماق روان آنهاست، یعنی آنها همیشه احساس فقر و ذلت می‌کنند، حتی اگر مالک تمام گنجینه‌های روی زمین هم باشند، لذا حسی ریشه‌دار از داشتن کم و کسر و فقدان وزن معنوی و مادی، بر آنان مسلط است تا بدانجا که آنان مال دنیا را تا سر حد پرستش دوست دارند و این امر جز احساس درونی فقر در نهاد آنها، عامل دیگری ندارد. بر پایی دولتی برای یهود به نام دولت «اسرائیل» نیز، هیچ تضادی با این آیه کریمه ندارد زیرا ارکان اساسی یک دولت حقیقی، یعنی احساس ثبات و استقرار، برای یهود اصلاً فراهم نیست، چراکه یهودیان دائماً فکر می‌کنند که اسرائیل در خطر نابودی است».

«این» داستان ننگین ذلت در حیات ملت یهود «بدان سبب بود که آنان به آیات الهی کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند، این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد درمی‌گذشتند» یعنی: آنچه از داستان ننگین و ذلت‌بار در حیات ملت یهود گذشته است و آنچه که بعداً هم از روند بی‌پایان ذلت و در بدری بر سرشان می‌آید؛ فقط به سبب کفرشان به خدا Ψ و کشتن انبیای الهی چون شعیب و زکریا و یحیی: است. آنان با علم و باور به این امر که کشتن ایشان ظالمانه است، مرتکب این جنایت هولناک شدند و توطئه قتل عیسی Ω را نیز چیدند که خداوند Ψ او را به سوی خود برد و از نیرنگ آنان رهانید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود τ آمده است که رسول خدا ν فرمودند: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة رجل قتله نبي، أو قتل نبياً، وإمام ضلالة، وممثل من الممثلين: سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت: مردی است که پیامبری او را کشته، یا او پیامبری را کشته باشد و پیشوای گمراهی و تصویرگری از تصویرگران است».

**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
(62)**

«درحقیقت کسانی که ایمان آوردند» یعنی: رسالت رسول خاتم ν را تصدیق کرده و از جمله پیروان ایشان شدند «و کسانی که یهودی شدند» بعضی گفته‌اند: معنای (هادوا)، «تابوا» است، یعنی: کسانی که از پرستش گوساله توبه کردند «ونصاری» یعنی: مسیحیان. نصاری نسبتی به سوی «ناصره» است که

قریه‌ای در فلسطین می‌باشد و مسیح U از آن قریه بود. یا از آن رو نصاری نامیده شدند که مسیح U را نصرت و یاری دادند «و صائبان» قومی اند که از دین یهود و نصاری خارج شده و فرشتگان را پرستش کردند و بقایایی از آنان هنوز در عراق وجود دارند. طبری می‌گوید: «هر کس از دینی به دین دیگری برگشت، صائبی نامیده می‌شود؛ همانند مرتدان از اسلام». اما ابن کثیر می‌گوید: «قوی‌ترین قول در این باره - والله اعلم - قول مجاهد و موافقان وی و وهب بن منبه است که می‌گویند: صائبین گروهی هستند که نه بردین یهودند و نه بردین نصاری و مجوس و مشرکان، بلکه گروهی اند که بر فطرت خویش باقی بوده و دین معین و مشخصی ندارند». «هر کس» از گروه‌های چهارگانه یاد شده «که» در زمان پیامبر ما ص «به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و کار شایسته کرده‌باشد، پاداششان نزد خداوند محفوظ است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهناک می‌شوند» از ابن عباس ك روایت شده است که فرمود: خداوند Ψ بعد از آن، این آیه را نازل فرمود: **(وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (85))** (و هر که جز اسلام دینی (دیگر) بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران است) «آل عمران: 85».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره سلمان فارسی τ نازل شد زیرا هنگامی که او داستان یاران فارسی خود را به رسول خدا ص بیان کرد و گفت: آنان اهل نماز و نیایش بودند و انتظار بعثت شما را می‌کشیدند. رسول خدا ص فرمودند: «آنان در دوزخند». سلمان τ از این امر سخت‌اندوه‌گین گشت. و چون این آیه نازل شد، گفت: «گویی کوهی را از سرم برداشتند». ابن کثیر می‌گوید: «این آیه با روایت بالا که از ابن عباس τ نقل شده، هیچ منافاتی

ندارد زیرا روایت ابن عباس τ ناظر بر این معنی است که بعد از بعثت رسول خدا ص از هیچ کس هیچ راه و روش و عملی جز آنچه که موافق با شریعت محمدی ص باشد، پذیرفته نیست، اما قبل از بعثت رسول خدا ص حکم این است که: هر کس در زمان خود از پیامبر زمانش پیروی کرده باشد، او از اهل هدایت و نجات است».

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (63)

«و به یاد آرید» ای یهود «آن گاه که از شما پیمانی محکم گرفتیم» بر این که به آنچه در تورات بر شما مشروع کرده ایم عمل کنید و به پیامبران الهی که به رسالت مبعوث می گردند، ایمان آورید «و طور را بر فراز شما افراشتیم» طور: نام کوهی است که خداوند Ψ در آن با موسی \cup سخن گفت. بسیاری از مفسران نوشته اند که: چون موسی \cup از میقات (وعده گاه) الهی در طور بازگشت و الواح تورات را با خود آورد، به بنی اسرائیل گفت: الواح را بگیرید و بدانها عمل کنید. اما آنان گفتند: به آنها عمل نمی کنیم، مگر این که خداوند درباره آنها با ما نیز همچون تو سخن بگوید. پس خداوند Ψ به فرشتگان فرمان داد تا کوهی از کوههای فلسطین را که طول آن یک فرسنگ و به اندازه اردوگاه یهود بود، از جا برکنده و چون ساییانی بر بالای سرشان قرار دهند، آن گاه به آنان گفته شد: «آنچه را به شما داده ایم، به جد و جهد» یعنی: با عزمی استوار و محکم «بگیرید» و تعهد بسپارید که آن را به کناری نیفگنید، در غیر این صورت؛ کوه بر سر شما فرود می آید. در این هنگام، بنی اسرائیل از سر توبه، برای خدا Ψ به سجده در افتادند و با تعهد به این پیمان، تورات را گرفتند.

نقل است که سجده آنان بر نیمه بدنشان بود زیرا از بیم آن که مبدا کوه بر سرشان بیفتد، طوری به سجده در افتادند که نیمی از بدنشان در سجده و نیم دیگر آن در حال نگریستن به سوی کوه بود و چون خدای عزوجل آنان را از آن عذاب رها کنید، با خود گفتند: سجده‌ای بهتر از این سجده نیست زیرا خداوند Ψ آن را پذیرفت! و بعد از آن نیز بر یک طرف بدن خویش سجده می‌کردند.

«و آنچه را در آن است، به خاطر بسپارید» مراد این است که تورات را حفظ کنید تا آن را بدانید و بدان عمل کنید «باشد که به تقوا گرایید» و با عمل به تورات، از آتش دوزخ یا از گناهان وارheid. آری! هدف از فروفرستادن کتابهای الهی عمل بدانهاست بنابراین، صرف ترتیل و ترنم به الفاظ قرآن بدون اندیشیدن در اندرزاها و عمل به احکام آن، مفید فایده‌ای نیست، چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ رَجُلًا فَاسِقًا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، لَا يَرَعُوهُ إِلَّا شَيْءٌ مِنْهُ: بی‌گمان از بدترین مردم، فاسقی است که قرآن را می‌خواند و در برابر چیزی از آن باز نمی‌ایستد». یعنی: خواندن قرآن در او هیچ تکان و تأثیری ایجاد نمی‌کند.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ قُلُوبًا فَضُلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ
(64)

«سپس شما» ای یهودیان! «بعد از آن» دادن پیمان «اعراض کردید» یعنی: از پیمانی که از شما گرفته شد، روی گردانیدید «و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود» به این که شما را مورد لطف و رحمت خویش قرار داد و توبه کردید «مسلمانان از زیانکاران» یعنی: از بازندگان سعادت دنیا و آخرت «بودید».

وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الدِّينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (65)

«و کسانی از شما را که در روز شنبه تجاوز کردند، خوب شناختید» آنان یهودیان قریه «أیله» بودند که حرمت روز شنبه را با نیرنگ شکستند زیرا یهودیان در روزشنبه به تعطیل نمودن کارها مأمور بودند، اما برای گریز از این حکم، حیل‌های طراحی کرده و در آن به شکار ماهی پرداختند، که داستانشان در سوره اعراف (آیات 166 - 162) به تفصیل می‌آید. «پس به آنان گفتیم: بوزینگانی طردشده باشید» یعنی: به بوزینه مسخ شوید، در حالی که حقیر و ذلیل و بی‌ارزش هستید. بنابراین، جزای آنان این بود که به مرتبه حیوانی محض تنزل کرده، بدون عقل و اندیشه زندگی کنند و همچون بوزینگان در شهوات خویش فرو روند.

جمهور مفسران بر آنند که: صورتهایشان مسخ شد و در شکل و صورت بوزینه شدند. گفتنی است؛ کسی که مسخ می‌شود، نمی‌تواند بیش از سه روز بخورد، بیاشامد و زندگی کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مسخ آنان هم‌صوری و هم‌معنوی بود - والله اعلم».

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (66)

«و ما آن را» یعنی: قریه «أیله» را که مردم آن از فرمان خدا Ψ تجاوز کردند «نکالی گردانیدیم» نکال: هشدار و عبرت است «برای قومی که پیشاپیش آن قریه بودند» یعنی: برای مردمی که در آن زمان می‌زیستند «و آن قوم که پس از آنان آیند» در زمانهای آینده «و آن را پندی» و هشدار «برای پرهیزکاران» که پس از آنان تا روز قیامت می‌آیند «گردانیدیم». در حدیث شریف به روایت

ابوهریره آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لا ترتكبوا ما ارتكبت اليهود فتستحلوا محارم الله بأدنى الحيل: مرتكب اعمال يهود نشويد، كه محارم الهى را با كمترين حيله‌اى حلال بشماريد».

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (67)

«و» ای بنی اسرائیل! این نعمت ما را بر خود به یاد آورید که در قضیه قتل آن یهودی برای شما عادت را خرق کردیم؛ «هنگامی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می دهد که ماده گاوی را سر ببرید».

در میان بنی اسرائیل مرد عقیمی بود که ثروت کلانی داشت و تنها وارثش برادرزاده اش بود، پس برادرزاده اش به اندیشه تصاحب آن ثروت، شبانگاه او را کشت و جسدش را به محله ای انداخت و فردای آن علیه اهل آن محل ادعا کرد که آنان قاتل اویند، کشمکش میانشان بالا گرفت و نزدیک بود کار به درگیری مسلحانه بکشد، در این هنگام خردمندانشان گفتند: چرا بر یک دیگر اسلحه می کشید و خون یک دیگر را می ریزید، در حالی که پیامبر خدا در میان شماست؟ پس نزد موسی U به داوری رفتند. و خداوند Ψ برای روشن شدن حقیقت فرمان داد که گاوی را ذبح کنند... ولی آنان به موسی U «گفتند: آیا ما را ریشخند می کنی؟ گفت: پناه می برم به خدا که از جاهلان باشم» یعنی: چگونه کاری را به خداوند متعال نسبت می دهیم که او بدان فرمان نداده است؟ این کاری است که ممکن است فقط جاهلان آن را مرتکب شوند؟ این کار بیهوده چه سان از کسی چون من که از عقلا هستم سر می زند؟.

**قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بُكْرٌ
عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا مَا تُمَرُونَ (68)**

«گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه که چگونگی آن گاو را بر ما روشن کند. گفت: می‌فرماید آن گاوی است نه پیر» فارض: مسن و پیر «و نه بکر» بکر: گاو خردسالی است که هنوز آبستن نشده باشد «میانسال بینابین» در میان پیری و جوانی است. و آن گاوی است که یک یا دو شکم زاییده باشد «پس آنچه دستور یافته‌اید، انجام دهید» این تکرار فرمان به ذبح گاو، توبیخی برایشان در برابر سرسختی و لجاجتشان بود. ابن عباس ر می‌گوید: «اگر آنان در همان آغاز، فرمان را انجام می‌دادند و هر گاوی را ذبح می‌کردند، این کار از آنان پذیرفته می‌شد، ولی بر خود سخت گرفتند و خدای عزوجل هم بر آنان سخت گرفت».

**قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لُونُهَا
تَسْرُّ النَّاطِرِينَ (69)**

«گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند که رنگش چگونه است؟» این سؤال آنان بیانگر بازگشتشان به سختگیری عادتی و همیشگی‌شان می‌باشد. خداوند بزرگ هم در پاسخ آنان نگفت که طرح این سؤال ضرورتی ندارد، بلکه شرط دیگری را بر آنان الزام کرد، که برآوردن آن، دست‌یابی به گاوی با آن صفت رامشکل می‌ساخت، و این شرط جدید، مجازاتی برای آنان در برابر تعنت و سختگیری‌شان بود، پس موسی ص «گفت»: خداوند بزرگ «می‌فرماید: آن ماده

گاوی است زرد، یک‌دست و روشن» که در آن هیچ آمیزه‌ای از رنگ دیگری نیست «که رنگش بینندگان را شاد می‌کند» و شگفت‌زده می‌سازد.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (70)

اما آنان باز هم از گمراهی‌شان دست برنداشته، بلکه به سختگیری ذاتی خویش برگشتند و «گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که آن چگونه گاوی است؟ زیرا چند و چون این ماده‌گاوی بر ما مشتبه شده» یعنی: چون گاوهای دارای رنگ زردخالص فراوانند، لذا خود آن گاو معین بر ما پوشیده مانده و نمی‌دانیم کدامین گاو، مورد نظر پروردگار ماست؟ «و ما ان شاء الله حتما هدایت خواهیم شد» در صورتی که برای ما در این باره توضیح بیشتری داده شود.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْأَنْ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَدَبَّحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (71)

«گفت» موسی ع «وی» یعنی: خداوند متعال «می‌فرماید: درحقیقت آن ماده‌گاوی است که نه ذلول است» ذلول: گاوی است که کار، آن را ضعیف و رنجورنگردانیده «تا زمین را شیار کند» برای کشت «و نه کشتزار را آبیاری کند» یعنی: از حیوانات آبکش نیز نیست که در کشیدن آب کشاورزی به‌کار گرفته شود «تندرست» بی‌عیب و «یک‌رنگ است» که جز زرد خالص، هیچ لکه و رگه‌ای از رنگ دیگری بر پوست آن نیست. «گفتند: اینک سخن درست آوردی» یعنی: هم‌اکنون اوصاف آن را برای ما به خوبی روشن ساختی و

حقیقتی را برای ما بیان کردی که می‌باید در برابر آن درنگ کرد. «پس آن را سر بریدند». نقل است که گاو موصوف به این صفات را برابر با پرکردن پوست آن از زر خالص به دست آوردند و با ذبح آن، فرمانی را اجرا کردند که در اصل آسان و گشاده بود، اما آنان خود نحوه اجرای آن را بر خویشتن تنگ و مشکل ساختند. این سخنشان که: (اینک سخن درست آوردی) نیز در واقع از روی تعنت و سرکشی بود زیرا موسی ع از همان اول، فرمان الهی را برایشان روشن ساخته بود و سخن درست آورده بود. «و نزدیک بود که این کار را نکنند» به دلیل نیافتن گاوی با آن اوصاف، یا بالابودن بهای آن، یا از ترس رسوایی و افشاشدن قاتل، آن همه بهانه‌های بنی اسرائیلی را تراشیدند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره ع از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «اگر بنی اسرائیل نمی‌گفتند: ما ان شاء الله حتما راهیاب خواهیم شد؛ هرگز به یافتن آن گاو موفق نمی‌شدند و اگر در همان آغاز کار، گاوی از گاوها را می‌گرفتند و ذبح می‌کردند، یقیناً از آنان پذیرفته می‌شد، ولی برخود سخت گرفتند و خداوند Ψ هم بر آنان سخت گرفت».

از این آیات دانسته می‌شود که: سخت‌گیری در دین و اصرار و پافشاری برسؤال کردن بسیار در امور دینی، کار پسندیده‌ای نیست، چنان‌که در حدیث شریف به روایت مسلم از سعد بن ابی وقاص ع آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يَحْرَمْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَحَرَمَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ: همانا بزرگترین مسلمانان از

نظر جرم بر مسلمانان، کسی است که از چیزی سؤال کند که آن چیز بر مسلمانان حرام نگردیده، ولی به سبب سؤال وی، بر آنان حرام شده است».

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (72)

«و به یاد آرید» ای یهودیان! «که چون شخصی را کشتید و درباره او به ستیزه و کشمکش با یکدیگر «پرداختید» به گونه‌ای که هریک از شما جنایت را از خود دفع و به دیگری نسبت می‌داد، که قاتل اوست نه من «و خداوند آشکارکننده چیزی است که پنهان می‌ساختید» در میان خود از قضیه آن قتل ناحق».

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (73)

«پس گفتیم: بخشی از بدن گاو را به آن» مقتول «بزنید» و زدند، آن‌گاه خداوند Ψ او را زنده ساخت و او قاتل خود را معرفی کرد «خداوند این چنین» یعنی: با زنده کردن این چنین «مردگان را زنده می‌کند». در حدیث شریف آمده است که ابورزین عقیلی τ از رسول خدا صل پرسید: خداوند Ψ مردگان را چگونه زنده می‌کند؟ فرمودند: «أما مرتت بواد محل ثم مرتت به خضرا: آیا تا کنون به وادی خشک و بی‌علف نرفته‌ای که بار دیگر آن را در وقت سبزه‌زار بودنش دیده باشی؟» گفت: چرا، رفته‌ام! فرمودند: «كذلك يحيى الله الموتى: خداوند مردگان را این چنین زنده می‌کند». «و» خداوند Ψ این چنین «معجزات خویش را» یعنی: نشانه‌ها و دلایل دال بر کمال قدرت خویش را «به شما می‌نمایاند تا بیندیشید».

خداوند بزرگ در پنج جا از سوره «بقره» درباره زنده ساختن مردگان و مطلق بودن قدرت خویش در این باره، سخن گفته است:

1- در این داستان.

2- در زنده ساختن نمایندگان بنی اسرائیل که با موسی U به کوه طور رفتند - که داستانشان گذشت.

3- در داستان کسانی که از بیم مرگ از دیارشان بیرون رفتند، در حالی که هزاران تن بودند.

4- در داستان عزیر نبی U.

5- در داستان ابراهیم U.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (74)

«سپس بعد از این واقعه» یعنی: بعد از زنده ساختن مقتول «دلهایتان سخت گردید» یعنی: دلهایتان از انابت و باورمندی و تسلیم در برابر معجزات الهی خالی شد، با وجود آن که شما زنده ساختن مقتول و سخن گفتن وی در معرفی قاتل خویش را مشاهده کردید، امری که ایجاب می کرد تا شما موضعی خلاف این داشته باشید، اما بر عکس آنچه باید می بود، دلهایتان سخت شد «همانند سنگ یا سخت تر از آن» یعنی: دل های برخی از شما در سختی مانند سنگ و دل های برخی دیگر سخت تر از سنگ است «چراکه بعضی از سنگها هستند که از آنها جویباران می شکافد» و آن جویباران، زمین را زنده گردانیده و گیاهان و درختان رامی رویاند «و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آنها

بیرون می آید» و چشمه سارانی سودمند از آنها سرازیر می شود «و برخی از آنها از بیم خدا فرو می ریزد» از سرکوه ها و صخره ها. پس ای گمراهان بنی آدم! این سنگها با وجود همه صلابت خود، از دل های شما نرم تر است.

امام رازی می گوید: «نیازی به این تأویل وجود ندارد که خشوع و فروتنی در سنگ را از باب مجاز بدانیم، بلکه باید گفت که خدای متعال این صفت را حقیقتاً در سنگ می آفریند، چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در وصف کوه احد فرمودند: «هذا جبل يحبنا ونحبه: این کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم آن را دوست داریم». همچنان حدیث شریف ناله کردن ستون مسجدالنبی ص (حنانه) از فراق رسول خدا ص که بعد از نصب منبر، از کنار آن عبور کرده و به منبر بر نشستند؛ حدیثی است متواتر. همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «من سنگی را که قبل از بعثتم در مکه بر من سلام می گفت، هم اکنون می شناسم». «و خدا از آنچه می کنید، غافل نیست» بلکه تا زمانی معین مهلتتان می دهد، آن گاه شما را فرو خواهد گرفت. در حدیث شریف شریف آمده است: «لا تكثرُوا الكلام بغیر ذکر الله، فإن كثرة الكلام بغیر ذکر الله قسوة القلب، وإن أبعده الناس من الله القلب القاسی: به غیر ذکر خدا سخن بسیار نگویند زیرا سخن گفتن بسیار به غیر ذکر خدا، قساوت قلب است و قطعاً شخص سنگدل، دورترین مردم از خدا می باشد».

أَفْتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (75)

«آیا طمع دارید» ای مؤمنان! «که یهودیان به شما ایمان بیاورند؟» یعنی: شمارا تصدیق کرده و به دعوت شما لبیک بگویند؟ «با آن که گروهی از آنان کلام خدا» یعنی: تورات «را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش» و دریافتن آیات و احکامش «تحریف می‌کردند» و از جمله تحریف‌های آنها افزودن الفاظی در تورات، یا کاستن از آن، یا تبدیل کردن چیزی از آن به غیر آن، یا حلال نمودن حرام آن به این منظور بود که احکام آن با خواهشها و هوسهایشان مطابق گردد. و نیز از آن جمله بود: تغییر دادن اوصاف رسول خداص در تورات و از آن جمله بود: ساقط کردن حدود الهی از اشراف خویش. «و خودشان هم می‌دانستند» یعنی: با آن که می‌دانستند که آنچه می‌کنند، تحریفی است که با دستور خدا Ψ در تبلیغ احکامش به همان کیفیت حقیقی آن، مخالف است، ولی باز هم مرتکب این عمل می‌شدند؛ پس چگونه در حال و وضعی این چنین، به مسلمان شدنشان طمع می‌ورزید؟

ابن عباس τ و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: «این آیه درباره هفتاد تن یهودیانی نازل شد که موسی \cup آنان را برگزید تا با خود به کوه طور ببرد و چون با وی بدانجا رفتند، کلام خدا Ψ را در حال امر و نهی خطاب به موسی \cup شنیدند، اما هنگامی که به میان قوم خویش برگشتند، دو گروه شدند: گروهی حقیقت را چنان که بود، به راستی باز گفتند و گروهی دیگر آن را تحریف کردند و گفتند: شنیده ما این است که خداوند Ψ می‌گفت: اگر توانستید، این کارها را انجام دهید ولی اگر نتوانستید، باکی نیست، آنها را انجام ندهید». اما بیشتر مفسران برآنند که آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که آیه رجم و اوصاف حضرت محمدص در تورات را تغییر دادند.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ
بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (76)

«و چون» منافقان یهود «با مؤمنان روبرو شوند، می گویند: ما ایمان آورده ایم. و وقتی با همدیگر خلوت می کنند» یعنی: چون این یهودیان نفاق پیشه با منافقانشان خلوت می کنند، «می گویند» به آنها با لحنی عتاب آمیز «آیا آنچه خدا بر شما گشوده است، با آنان در میان می گذارید؟» یعنی: آیا در مورد عذابی که خداوند Ψ بر شما حکم کرده، با مؤمنان سخن می گوید «تا در پیشگاه خداوند با آن بر شما حجت آورند؟» محاجه: ابراز حجت است. یعنی: مسلمانان را از عذابی که خداوند Ψ بر شما حکم کرده، آگاه نسازید که این خود حجتی برایشان علیه شما می شود. اما ابن کثیر در معنای آن می گوید: «آیا به این امر که محمد پیامبر خداست، اقرار می کنید با آن که خود می دانید که در تورات بر پیروی از وی از شما پیمان گرفته شده است؟ این موضوع را انکار کنید و به آن اعتراف ننمایید» «مگر نمی اندیشید؟» که از این سخنان شما چه زیان هایی پدید می آید؟ آری! وضعیت این گونه بود که گروهی از یهودیان مسلمان شده، سپس نفاق پیشه کردند و همینان بودند که سبب نزول مجازات الهی بر نیاکان خود را به مؤمنان عرب بازگو می کردند.

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: رسول خداص در روز حمله به یهود بنی قریظه، در کنار قلعه هایشان ایستادند و خطاب به آنان گفتند: «ای برادران بوزینه ها! ای برادران خوکها! و ای پرستشگران طاغوت!» یهودیان که این اوصاف خود را از زبان رسول خداص شنیدند، به یکدیگر گفتند: چه کسی اوصافمان را به محمدص خبر داده است، این خبرها جز از میان خود ما به بیرون

درز نکرده است! آیا آنچه را خداوند Ψ بر شما از عذاب حکم کرده، با مؤمنان در میان می‌گذارید تا حجتی علیه خودتان گردد؟ همان بود که آیه کریمه نازل شد.

أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (77)

«آیا نمی‌دانند که خداوند آنچه را پوشیده می‌دارند» از کفر خویش به محمد ص و تکذیب وی در هنگامی که با همدیگر خلوت می‌کنند «و آنچه را آشکار می‌کنند» از کار و سخنان خود در هنگام ملاقات با مؤمنان «می‌دانند؟».

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (78)

«و بعضی از آنان امی‌هایی هستند» یعنی: از یهودیان گروه بی‌سوادی هستند که نوشتن و خواندن را نمی‌دانند، به همین جهت است «که کتاب آسمانی را جز آرزوهای باطلی نمی‌دانند» مانند این آرزوی خام و دروغین که آنان به سبب اعمال شایسته ادعایی خود، یا بدان سبب که - به باور خویش - پیشینیان صالحی داشتند، آمرزیده می‌شوند. بعضی گفته‌اند: «امانی» به معنی خواندن است، یعنی: آنان جز لقله زبان و خواندن طوطی‌وار بدون فهم، چیز دیگری از تورات نمی‌دانند «و فقط پندار می‌بافند» یعنی: این‌گونه باورهای کاذب، فقط بر گمان و پنداری متکی است که آن را به تقلید دریافته‌اند و همین عامل است که به آنان اجازه نمی‌دهد تا چشمانشان به سوی حقایق باز شود. ابن جریر طبری می‌گوید: «اعراب کسانی از مردان را که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، از نظر جهل و نادانی به مادرانشان نسبت می‌دادند و از این روی به آنان امی می‌گفتند».

این آیه کریمه، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول احکام است، چنان‌که سلف صالح در صدر اسلام و در سه قرن اولیه، بر بطلان تقلید در عقیده

اجماع داشته‌اند. آری! در آن عصر، مردم بی‌دانش، عقیده خویش را همراه با دلیل و برهان آن از علما دریافت نموده و کورکورانه از ایشان تقلید نمی‌کردند.

**فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رَأْيًا بِه
ثُمَّ قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (79)**

«پس وای» یعنی: هلاکت و نیستی «بر کسانی باد که کتاب را» مطابق آنچه که هواهای نفسانی‌شان به آنان القا می‌کند «با دستهای خود می‌نویسند» با آن که نیک می‌دانند که این کتاب، دست نوشته و دست‌ساز خود آنهاست «سپس می‌گویند: این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند» یعنی: این نویسندگان، فقط به تحریف و تبدیل کتاب الهی اکتفا نکرده بلکه پا را از این حد هم فراتر می‌گذارند و در محافل و مجالسشان چنین ندا در می‌دهند که: «این از جانب خداست!!» تا با این جنایت بزرگ خویش، بهای ناچیز و بی‌ارزشی را به دست آورند «پس وای بر آنان از آنچه به دست خویش نوشته‌اند» از بر ساخته‌های دروغین به نام خدای سبحان «و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند» از رشوت، در برابر فروش احکام دینی و تحریف حقایق.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: «این آیه کریمه درباره اهل کتاب نازل شد». عباس τ می‌گوید: «این آیه درباره یهودیانی نازل شد که اوصاف و شمایل پیامبر اکرم ص را در تورات تغییر دادند». شمایل رسول اکرم ص در تورات چنین توصیف شده بود: «پیامبر خاتم چشمانی سیاه دارد، چهار شانه‌است، موهای مجعد و صورتی زیبا دارد»، اما یهودیان از سر حسد و تجاوز، این اوصاف را تغییر داده و گفتند: «اوصاف وی در تورات چنین است که: قدی بلند، چشمانی آبی و موهای افتاده دارد».

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ
عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (80)

«و گفتند: هرگز آتش دوزخ جز روزهایی چند، به ما نمی‌رسد».

ابن عباس ك در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «یهودیان می‌گفتند: عمر دنیا هفت‌هزار سال است و ما در برابر هر یک‌هزار سال از ایام دنیا، فقط یک روز در دوزخ عذاب می‌شویم، پس عذاب ما فقط هفت روز است و سپس قطع می‌شود». در روایت دیگری آمده است که آنها می‌گفتند: «ما فقط به مدت چهل شبی که گوساله را پرستیده‌ایم، عذاب می‌شویم». «بگو: مگر» در این باره «پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد» اما هرگز چنین نیست و شما هیچ پیمانی در این باره از خداوند Ψ ندارید، از این جهت در جمله بعدی حرف «ام» که به معنای «بل» است، به کار رفت: «بلکه» حقیقت قضیه این است که «آنچه را نمی‌دانید به دروغ به خدا نسبت می‌دهید؟».

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
(81)

«چنین نیست» که شما آرزو و خیال‌پردازی می‌کنید، بلکه «هر که کار بد کرد» چون شرک و گناه کبیره و از آن توبه نکرد «و گناهان وی او را فراگرفت» یعنی: کسی که همانند اعمال شما عمل کرد و به مانند کفر شما کفر ورزید تا بدانجا که کفر وی بر حسناتش احاطه نمود و هیچ حسنه‌ای برایش باقی نماند «پس چنین کسانی اهل آتشند و در آن جاودانه می‌مانند» که سبب

جاودانگی‌شان در دوزخ، شرک آوردن به خداوند متعال است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إياكم ومحقرات الذنوب، فإنهن يجتمعن على الرجل حتى يهلكنه: هان! از گناهان اندک و کوچک شمرده شده برحذر باشید زیرا این گناهان بر شخص جمع می‌شوند تا سرانجام او را نابود می‌کنند».

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (82)
 «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: کسانی که ایمان آورده‌اند به آنچه که شما یهودیان به آن کفر ورزیده‌اید و عمل کرده‌اند به آنچه شما آن را ترک کرده‌اید از دستورات دین خداΨ؛ «آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه می‌مانند» نه فنا می‌شوند و نه از بهشت خارج می‌گردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ (83)

«و به یاد آر» ای پیامبر ص! «که چون از بنی اسرائیل میثاق گرفتیم» مراد از میثاق؛ همان پیمانی است که خداوندΨ در حیاتشان بر زبان پیامبران خویش از آنان گرفت. با علم به این که عهد بر دو نوع است: عهد خلقت و فطرت که معروف به «عهد الست» است و عهد نبوت و رسالت، که در اینجا مراد همین عهد دوم است.

مضمون آن عهد این بود: «که جز خداوند را نپرستید» و به توحید وی در عبادت پایبند باشید. و این حق خداوند تبارک و تعالی است که برترین و

بزرگترین حقوق است. بعد از آن مؤکدترین و برترین حق؛ حق والدین است، از این جهت فرمود: «و به پدر و مادر احسان کنید» احسان و نیکی به پدر و مادر عبارت است از: رفتار و معاشرت با آنان به شیوه پسندیده، فروتنی در برابر آنان و بجا آوردن امرشان در غیر نافرمانی و معصیت خدا Ψ در حدیث شریف به روایت ابن مسعود τ آمده است که فرمود: از رسول خدا ص پرسیدم: کدامین عمل بهتر است؟ فرمودند: «نمازگزاردن در وقت آن». گفتم: بعد از آن کدامین عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا Ψ » «و» نیکی کنید «به خویشاوندان» یعنی: نزدیکان و وابستگان. نیکی به آنان؛ نگاهداشت صله و پیوند رحم با آنان و رفع نیازمندیهایشان به اندازه توان است «و» نیکی کنید «به یتیمان» یتیم در میان انسانها: کسی است که پدرش را از دست داده باشد و در میان حیوانات: حیوانی است که مادرش را از دست داده باشد. «و» نیکی کنید «به مساکین» مسکین: کسی است که فقر و نیازمندی او را خوار و زمین گیر کرده است. بیشتر اهل لغت و بسیاری از فقها بر آنند که مسکین از فقیر بی چیزتر است. اما از امام شافعی: روایت شده است که فرمود: فقیر از مسکین بی چیزتر و پریشان حالتر است «و با مردم به زبان خوش سخن بگویید» و هرآنچه که شرعاً سخن نیک شمرده شود، شامل این امر قرار می گیرد، از آن جمله امر به معروف و نهی از منکر.

در حدیث شریف به روایت ابوذر τ از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «لا تحقرن من المعروف شیئاً و إن لم تجد فإلق أخطاک بوجه منطلق: هیچ امر پسندیده‌ای را حقیر نشمار و اگر چیز دیگری نیافتی، با برادر مسلمانان با چهره‌ای گشاده روبرو شو». «و نماز

را برپا دارید و زکات را بدهید» ابن عطیه می‌گوید: «ادای زکات یهودیان چنین بود که مال زکات را در میان می‌نهادند و آنچه که پذیرفته می‌شد، آتشی از آسمان بر آن نازل می‌گشت و بر آنچه که پذیرفته نمی‌شد، آتش نازل نمی‌گشت». اما صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «درباره نوع و چگونگی نماز و زکات اهل کتاب، روایت صحیحی در دست نیست». «پس به حالت اعراض روی برتافتید» از این عهد و میثاق و به آن عمل نکردید «جز اندکی از شما» که عبدالله بن سلام و یارانش از آن جمله بودند و به رسول خدا ص ایمان آوردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (84)

آن‌گاه خداوند متعال در مقام انکار بر یهودیانی که در زمان حضرت محمد ص در مدینه به سر می‌بردند و در جنگهای اوس و خزرج با هم پیمانان خود شرکت جسته و چه بسا خون یک‌دیگر را می‌ریختند، می‌فرماید: «و به یاد آرید که چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را نریزید» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را نکشید «و یک‌دیگر را از خانه و کاشانه‌تان بیرون نکنید، سپس اقرار کردید و خود گواهید» یعنی: شما خود گواهید که به این پیمان اقرار و اعتراف کرده‌اید. آری! خدای سبحان در تورات از بنی اسرائیل پیمان گرفته بود که همدیگر را نکشند، برده ن سازند و تبعید نکنند.

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجَهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ

مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (85)

«ولی باز همین شما هستید» یعنی: شما یهودیان معاصر عهد پیامبر ص هستید «که» در مخالفت با پیمانی که از شما در تورات گرفته شده «یک‌دیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌رانید و به گناه و تجاوز» یعنی: بی‌هیچ سبب و دلیل درستی که این کار شما را توجیه کند؛ «برضد آنان باهم همدست می‌شوید، و» اما «اگر کسانی از شما اسیر گردند» و نزد شما آمده خواهان پرداخت فدیة آزادی خویش گردند، شما مطابق حکم تورات: «به دادن فدیة، آنان را آزادمی‌کنید، با آن که» نه تنها کشتن، بلکه «بیرون کردنشان بر شما حرام شده‌است، آیاشما به پاره‌ای از کتاب» تورات «ایمان می‌آورید و به پاره‌ای دیگر کفر می‌ورزید؟».

این آیه کریمه به وضعیت دو قبیله اوس و خزرج - پیش از آن که مسلمان شوند - اشاره دارد زیرا قبل از اسلام، یهودیان بنی‌قینقاع با خزرج و یهودیان بنی‌نضیر و بنی‌قریظه با اوس، همدست و هم‌پیمان بودند و هرگاه میان اوس و خزرج جنگی درمی‌گرفت، هر یک از آن دو گروه، هم‌پیمانانشان را علیه برادران یهودی خویش یاری داده و در نتیجه، یهودی، یهودی دیگر را در گیرودار جنگ اوس و خزرج می‌کشت و آواره می‌کرد ولی بعد از آن که آتش جنگ فروکش می‌کرد، باز آنها اسیران خود را براساس حکم تورات بازخرید می‌کردند، درحالی‌که طبق بیان آیات سوره «حشر»، خداوند Ψ از بنی‌اسرائیل در تورات پیمان گرفته بود که:

1- از کشتن همدیگر بپرهیزند.

2- همدیگر را به ستم آواره نکنند.

3- در ظلم و تجاوز همدست و همسو نشوند.

4- اسیران خود را بازخرید و آزاد کنند.

اما بنی اسرائیل از این چهار حکم، تنها به بند چهارم عمل کردند و بس.

«پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا» به وسیله عذاب خفت بار الهی «چیزی نیست و روز رستاخیز به سخت ترین عذابها دچار شوند» به سزای این که آیات الهی را به بازی گرفته اند «و خداوند از آنچه می کنید، غافل نیست» بلکه شما را در برابر گناهانتان مجازات می کند. باید دانست که شریعت مقدس ما بر حکم فدیة دادن اسیران تأکید نموده است، از این رو، دادن فدیة اسیران جنگی از بیت المال واجب است. علمای مالکی و غیر آنان می گویند: «فدیة دادن اسیران واجب است، هر چند در بیت المال یک درهم باقی نماند و علمای اسلام بر این حکم اجماع دارند. و اگر در بیت المال پولی موجود نبود، پرداختن فدیة اسیران بر عامه مسلمانان فرض کفایه است».

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (86)

«همین کسانی که زندگانی دنیا را به بهای آخرت خریدند» یعنی: کم دنیا را بر بیش آخرت ترجیح دادند «پس نه عذابشان کاسته می شود و نه آنان کمک و یاری می شوند» لذا پشتیبانی ندارند که از عذاب جاودان دوزخ نجاتشان دهد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ
اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (87)

سپس، خداوند متعال بنی اسرائیل را به عناد و مخالفت و استکبار علیه انبیا ﷺ و پیروی از هوا و هوس‌های بیجا وصف نموده می‌فرماید: «و همانا به موسی کتاب» تورات «را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سرهم فرستادیم» ایشان انبیای بنی اسرائیل بودند که بعد از موسی ﷺ به نبوت مبعوث شده و به شریعت وی عمل می‌کردند. مراد این است که این پیامبران: را پیرو موسی ﷺ گردانیدیم «و به عیسی پسر مریم بینات بخشیدیم» مراد از بینات: معجزات آشکاری است که خداوند متعال در سوره‌های «آل عمران» و «مائده» از آنها یاد کرده و آنها را به دست عیسی ﷺ آشکار ساخت؛ چون زنده کردن مردگان، آفریدن شکل پرنده از گل و دمیدن در آن و سپس تبدیل شدن آن به پرنده جاندار، بخشیدن بهبودی به نابینای مادرزاد و بیماران مبتلا به برص و جزام، خبردادن به مردم از بسیاری امور غیبی، فرودآوردن «مائده» برای آنان از آسمان و نزول انجیل بر وی. عیسی ﷺ را به زبان سریانی «یسوع» می‌نامند که به معنای سید یا مبارک است و «مریم» به زبان عبری به معنای خدمتکار است زیرا مادرش او را برای خدمت بیت المقدس نذر کرده بود «و او را با روح القدس تأیید کردیم» یعنی: عیسی ﷺ را با روح مقدس که جبرئیل ﷺ است، تأیید و تقویت نمودیم. گفتنی است؛ احادیثی نیز بر صحت این رأی که «روح القدس» جبرئیل امین است، روایت شده؛ از آن جمله: حدیث شریف زیر به روایت عایشه رضی الله عنها از رسول خدا ص است که آن حضرت ص برای حسان شاعر خویش منبری در مسجد نهادند و او بر آن منبر می‌ایستاد و از رسول خدا ص دفاع می‌کرد، پس

ایشان در حق وی چنین دعا کردند: «اللهم أيد حسان بروح القدس كما نافح عن نبيك: خدایا! حسان را به روح القدس تأیید و یاری کن، همان طوری که او از پیامبرت دفاع کرد». و چنان که در آیه (195) از سوره «شعراء» آمده است، به جبرئیل Ψ «روح الامین» نیز گفته می شود. بعضی گفته اند: مراد از «روح القدس»، روح دمیده شده در عیسی Ψ است که خداوند Ψ او را با آن روح نیرومند تأیید کرد «پس چرا هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف میل شما» یعنی: برخلاف هواهای نفسی شما «برایتان آورد، استکبار کردید؟» و به منظور تحقیر پیامبران: و دورپنداشتن رسالت ایشان، از پذیرش آن سرباز زدید «پس گروهی را دروغگو خواندید» چون عیسی و محمد علیهما السلام را «و گروهی را می کشید؟» مراد، بیان حال گذشته است؛ یعنی: گروهی را کشتید، چون یحیی و زکریا علیهما السلام را. اما ابن کثیر می گوید: «خداوند Ψ از کشتن انبیا توسط یهود به صیغه ماضی تعبیر نکرد زیرا مراد حق تعالی این است که یهودیان عصر رسالت نیز در صدد کشتن پیامبر اسلام هستند، چنانچه آنان به وسیله زهر و جادو در پی قتل آن حضرت Ψ بر آمدند. شاهد این مدعا حدیث شریف رسول خدا Ψ در بیماری وفاتشان است که گفتند: ما زالت اكلة خيبر تعادني فهذا اوان انقطاع ابهري: پیوسته و هنوز هم، آن خوردن خيبر (از گوسفند آلوده به زهر) مرا آزار می دهد، پس این زمان؛ زمان قطع شدن ورید گردن من است».

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُفٌّ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (88)

«و» یهودیان «گفتند: دل‌های ما غلف است» غلف: جمع اغلف، عبارت از چیزی است که روی آن پوششی قرار دارد. یعنی: کلام تو به دل‌هایمان نمی‌رسد. این سخن را گفتند تا چنین وانمود کنند که دعوت پیامبر ص را نمی‌فهمند و لذا پیامبر ص را از ایمان آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دست از دعوتشان بردارد «چنین نیست، بلکه خداوند به سزای کفرشان لعنتشان کرده است» یعنی: آنچه از پندار عدم فهم پیام پیامبر عنوان می‌کنند، درست نیست، بلکه خداوند Ψ به سبب عدم گرویدنشان به سوی ایمان، آنان را از رحمت خویش دور نموده و درحقیقت، سبب کفرشان همین است. لعن: طرد و دورساختن است. بل: برای اضراب یعنی انتقال از یک کلام به کلام دیگری به هدف نفی آن است. «از این رو، اندکی ایمان می‌آورند» آری! ایمان یهود که خداوند متعال از عناد و ناکسی و سرسختی و شدت لجبازی و دوریشان از اجابت گفتن به پیامبران \ddagger به ما داستانها بیان کرده، جدا اندک است زیرا آنان به بخشی از کتاب تورات ایمان آورده و عمل به بخشی دیگر را ترک کرده یا آن را تحریف نموده‌اند، پس حقا که این وصف شایسته شأن آنان است. یا معنای: (فقلیلا ما یؤمنون) این است: آنان اصلا ایمان نمی‌آورند، چنان‌که اعراب می‌گویند: «قلما رایت مثل هذا قط» یعنی: هرگز مانند این ندیدم.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (89)

«و هنگامی که برای آنان» یعنی: برای یهودیان «کتابی» چون قرآن «از جانب خداوند آمد که مؤید آن چیزی است که نزدشان است» یعنی: قرآن

مؤید تورات وانجیل است زیرا قرآن از آنچه در کتابهایشان است خبر می‌دهد و تأیید کننده آنهاست نه مخالف با آنها، «با آن که پیش از آن در برابر کافران پیروزی می‌جستند» با بعثت پیامبر آخرالزمان و از خداوند Ψ بر دشمنان خود به حق نبی مبعوث در آخرالزمان، طلب نصرت می‌کردند همان نبی که اوصافش را در تورات می‌یافتند، «ولی همین که آنچه را می‌شناختند» یعنی: پیامبر خاتم ص «به نزدشان آمد، انکارش کردند».

ابن اسحاق از چند تن از بزرگان انصار در باره سبب نزول این آیه روایت کرده است که فرمودند: «هیچ طایفه‌ای از اعراب در مورد بعثت رسول خدا ص چون طایفه ما آگاهی نداشتند زیرا یهودیان در جوار ما در مدینه زندگی می‌کردند و آنان اهل کتاب بودند و ما بت پرست، و چون از سوی ما به آنان بدی و آزاری می‌رسید، می‌گفتند: قطعاً در این روزگار نزدیک پیامبری برانگیخته می‌شود و زمان بعثتش نزدیک است، در آن هنگام ما از او پیروی کرده و همراه با او، شما را چون کشتار عاد و ارم، یک سره می‌کشیم و از میان برمی‌داریم! اما چون رسول خدا ص به رسالت مبعوث شدند، ما (انصار) از ایشان پیروی کردیم، ولی آنان (یهود) به آن حضرت ص کفر ورزیدند». «پس لعنت خدا بر کافران» یعنی: بر یهودیان «باد».

**بِنْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ اَنْ يَكْفُرُوا بِمَا اَنْزَلَ اللهُ بَغْيًا اَنْ يَنْزَلَ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ
عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ
(90)**

«وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود کافر شوند» یعنی: این خودفروشان، در قبال فروش خود هیچ عوضی جز کفر به

کتاب منزل خدا Ψ نگرفته خود را مفت و مجانی در آتش جهنم افگندند، و! این چه بدمعامله‌ای است که کردند «از سر بغی» یعنی: انگیزه‌شان در این کفر، بغی بود. بغی: حسد و رقابت و بخل و تجاوز است «که چرا خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد، از فضل خویش فرومی‌فرستد» یعنی: بر اعراب حسد بردند که چرا خاتم النبیین ص از میانشان مبعوث شده، در حالی که آنان باید می‌دانستند که نبوت فضلی از جانب خداوند Ψ است که آن را بر هر کس که بخواهد می‌بخشد و این فضل در انحصار آنان نیست که همیشه به آنان اختصاص داشته باشد «پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند» خشم اول کفرشان به حضرت عیسی \cup و خشم دوم کفرشان به حضرت محمد ص است. یا خشم اول، کفرشان به حضرت محمد ص و خشم دوم سرکشی و تجاوزشان علیه آن حضرت ص است. یا خشم اول، به سبب پرستش گوساله از سوی آنان و خشم دوم به سبب کفرشان به حضرت محمد ص است «و برای کافران عذابی خفت آور است».

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (91)

«و چون به آنان» یعنی: به یهودیان و امثال آنان از اهل کتاب «گفته شود؛ به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید» یعنی: به قرآن یا هر آنچه که خداوند Ψ از کتب آسمانی نازل کرده، ایمان آورید و آنها را تصدیق کنید «می‌گویند: ما به آنچه بر پیامبر خودمان نازل شده، ایمان می‌آوریم» و آن را تصدیق می‌کنیم و همین برای ما کافی است «و به آنچه جز آن است کافر می‌شوند» یعنی گفتند:

ما به غیر آن کافریم «و حال آن که آن» کتاب نازل شده بر محمد ص «حق و مؤید همان چیزی است که نزد آنان است» یعنی: فرق نهادن در تصدیق میان دو چیز متساوی در حقانیت خود - درحالی که هریک از آن دو مصدق دیگری است - هیچ توجیهی ندارد «بگو: اگر مؤمن بودید پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می‌کشتید؟» یعنی: اگر در این ادعا که به آنچه بر شما نازل گشته مؤمن بودید، چرا پیامبران الهی را کشتید، درحالی که کتاب خودتان شما را از این کار نهی می‌کند؟

این خطاب هرچند متوجه یهودیان معاصر زمان خاتم النبیین ص است، اما مراد از آن پیشینیانسان می‌باشند و از آنجا که آنها به عملکرد پیشینیانسان راضی بودند و در تکذیب و دشمنی با انبیا: از نقش قدم پیشینیانسان پیروی کردند، پس همانند آنان گردیدند، از این روی، فعل «قتل» به آنها نسبت داده شد.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (92)

«و قطعاً موسی برای شما بینات را آورد» مراد از بینات: تورات، یا معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که خداوند Ψ در آیه (101) از سوره «اسراء» به بیان آنها پرداخته است، که عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سایبان‌ساختن ابر، من، سلوی، سنگی که از آن چشمه‌های دوازده‌گانه جوشید و فرود آوردن طوفان، ملخ، شپش، قورباغه و خون به عنوان عذاب بر تکذیب‌پیشه‌گان «سپس در غیاب او شما گوساله را» به پرستش «گرفتید و شما» با این گوساله پرستی تان «ستمکار بودید» بر خویشتن.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمِعُوا قَالُوا
سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِنَسَمَا يَا مَرْكُم بِهِ
إِيمَانِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (93)

«و آن‌گاه که از شما پیمانتان را گرفتیم» که به آنچه در تورات است، عمل کنید
«و طور را بر فراز شما برافراشتیم» داستان برافراشتن کوه طور بر بالای سرشان
در آیه (63) گذشت «و گفتیم: آنچه را به شما داده‌ایم، به قوت بگیرید و
بشنوید» یعنی: آن اوامری را که می‌شنوید، اطاعت کنید و بپذیرید. ولی آنها در
جواب گفتند: «شنیدیم» یعنی: سخن تو را با حس شنوایی مان شنیدیم، ولی
«نافرمانی کردیم» امر تو را. یعنی: فرمان تو را نمی‌پذیریم «و مهر گوساله در
دل‌هایشان سرشته شد» یعنی: مهر گوساله در دل‌هایشان چنان جای گرفت که
گویی دل‌هایشان آن را می‌آشامید و با آن در می‌آمیخت، چنان‌که آب با نوشیدن،
در اعضای وجود درهم می‌آمیزد تا بدانجا که به درون بافتهای وجود می‌رسد. در
حدیث شریف آمده است: «حبک الشیء یعمی ویصم: مهر و محبت تو به چیزی،
کور و کرت می‌سازد». این مهرورزیدن به گوساله «به سبب کفر آنان» بود، به
مثابه مجازات و فرود آوردن خفت و خواری بر آنان «بگو: اگر از اهل ایمان
هستید» پس بدانید که «ایمانتان شما را به بدچیزی فرمان می‌دهد» یعنی:
دروغین بودن ایمان ادعایی‌تان در این مورد که گفتید؛ فقط به کتاب خودتان
مؤمن و به دیگر کتابها کافر هستید، با این سختتان که: (شنیدیم و نافرمانی
کردیم!) ثابت شد، چه این سخن، خود دلیل کذب شما در ادعای ایمانتان
می‌باشد، پس شما در واقع به هیچ چیز ایمان ندارید، نه به تورات و نه به قرآن.

**قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (94)**

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل می‌کند: یهودیان گفتند؛ کسی دیگر جز ما هرگز وارد بهشت نمی‌شود. پس خداوند متعال نازل فرمود: «بگو» ای محمد ص! به یهودیان «اگر به حکم الهی سرای آخرت مختص شماست نه دیگر مردم» و فقط شما هستید که به بهشت وارد می‌شوید و دیگران با شما در این امر مشارکت ندارند؛ «پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید» زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین داشته‌باشد، قطعاً مرگ برایش از زندگی پر رنج و گداز دنیا محبوب‌تر است، چرا که دنیا زندان مؤمن می‌باشد.

در بیان معنای مراد آیه از ابن عباس ك روایت شده است که فرمود: «مراد این است که بر هر یک از دو گروهی از ما یا شما که در ادعای خود دروغ‌گوست، دعای مرگ کنید. اما یهودیان چنین دعایی نکردند، چرا که به دروغگو بودن خود یقین داشتند». ابن کثیر می‌گوید: «این تفسیر ابن عباس ك از آیه کریمه - یعنی دعابر وجه مباهله - تفسیری است صحیح زیرا میان وجود صلاح و آرزوکردن مرگ هیچ ارتباط منطقی‌ای وجود ندارد و چه بسیار افراد صالحی که مرگ را آرزو نمی‌کنند بلکه دوست دارند که عمری طولانی داشته باشند تا بر اعمال خیرشان بیفزایند و مرتبه‌شان در بهشت برتر گردد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خیرکم من طال عمره، و حسن عمله: بهترین شما کسی است که عمرش دراز و عملش نیکو باشد». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از

ابن عباس ك آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «اگر یهودیان مرگ را آرزو می کردند، قطعاً می مردند و جایگاههای خود را در دوزخ می دیدند».

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (95)

«ولی هرگز آن را» یعنی: مرگ را «هیچ گاه آرزو نمی کنند، به سبب آنچه که دستهای آنان پیش فرستاده است» یعنی: به سبب گناهی که انجام داده اند، گناهی که مرتکب آنها نه فقط از عذاب ایمن نیست، بلکه اصلاً در رسیدن به بهشت هیچ امیدی ندارد، چه رسد به این که آن را خاص و مخصوص خویش بیندارد «و خدا به حال ستمگران داناست» این جمله، اعلام ثبت نامشان در پرونده و دیوان ستمگران است.

وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْخِزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (96)

«و هر آینه آنان را حریص ترین مردم بر حقیرترین زندگانی» یعنی: کمترین درنگی در دنیا «می یابی» چه رسد به زندگانی ای بسیار و درنگی طولانی و ماندگار «و حریص تر از آنان که مشرکند» و به رستاخیز بعد از مرگ و سرای آخرت ایمان ندارند. بنابراین، یهودیان بی تردید از حریص ترین مردم بر زندگانی دنیا هستند. دلیل حرص یهود بر زندگانی دنیا تا به این حد؛ جز این نیست که آنها از عذابی که در آخرت در انتظارشان است، به خوبی آگاهند «یکی از آنان دوست می دارد؛ کاش عمر داده شود» و زندگی کند «هزار سال، با آن که اگر چنین عمری هم به او داده شود، دور دارنده وی از عذاب نیست و خداوند به

آنچه می‌کنند» بندگان از خیر و شر «بیناست» و آگاه است، پس قطعا هر کس را برابر عمل و اندیشه‌اش جزای مناسب می‌دهد.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیات، امتحانی برای آشکار ساختن حقیقت ادعای یهود در میدان‌داری ایمان است و نتیجه امتحان چیزی جز شکست قطعی و خفت بار آنان نبوده و نیست».

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (97)

ابن کثیر به نقل از ابن جریر طبری می‌گوید: «دانیان به تأویل، جملگی اتفاق نظر دارند بر این که این آیه در پاسخ به یهودیان نازل شد، هنگامی که پنداشتند جبرئیل دشمن آنها و میکائیل دوستشان است». در بیان سبب نزول آیه، یعنی سببی که یهودیان این سخن را گفتند و باز این پاسخ در ردشان نازل گردید؛ میان علما اختلاف است، اما از مجموع روایات رسیده در این باب چنین بر می‌آید که سبب این اظهار نظرشان، مناظره‌ای بود که میان آنها و رسول خدا ص دربارہ نبوت آن حضرت ص به وقوع پیوست. یهودیان در این مناظره به آن حضرت ص گفتند: اگر دوست تو فرشته دیگری غیر از جبرئیل بود، حتما ما از تو پیروی کرده و تأییدت می‌کردیم. رسول خدا ص از آنان پرسیدند: چه چیز شما را از تصدیق جبرئیل بازمی‌دارد؟ گفتند: جبرئیل دشمن ماست! «بگو: هر کس دشمن جبرئیل باشد، پس همانا جبرئیل به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است» و این خود، دلیل شرف و حرمت جبرئیل ص و برتری منزلت وی نزد خداوند متعال است بنابراین، هیچ دلیل موجهی بر دشمنی یهود با او وجود ندارد زیرا از او جز آنچه که موجب دوستی و محبت است صدور نیافته، و این که جبرئیل ص، قرآن

کتاب برحق خداوند بزرگ را بر قلب پیامبر آخرالزمان فرودآورده، جرم نیست، از جهت دیگر، قرآن: «مؤید کتابهایی است که در دست آنان است و راهنما و مژده‌دهنده به مؤمنان است» پس کتابی که خود با تورات همخوان است، چرا این اندازه بغض و نفرت در آنان برانگیزد؟ مگر نه این است که تورات کتاب آنهاست؟

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (98)

«هر که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل است، پس هر آینه، خداوند دشمن کافران است» زیرا هر کس با اولیای خدا Ψ و سپاهیانش دشمنی کند، بی‌گمان با خدای سبحان دشمنی کرده و به او کفر ورزیده است و خداوند متعال هم دشمن اوست و او را مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌دهد، پس دشمنی با دوستان خدا Ψ موجب کفر دشمنان است. مخصوص ساختن جبرئیل و میکائیل به یادآوری بعد از ذکر فرشتگان به طور عام؛ به قصد بزرگداشت و گرمی‌داشت آن دو و اشاره‌ای است به این حقیقت که آن دو هر چند از فرشتگانند، ولی به اعتبار امتیاز خاصی که دارند، به منزله جنس دیگری گردیده‌اند که شریف‌تر و گرمی‌تر از جنس عامه فرشتگان است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «من عادی لی ولیاً فقد بارزنی بالحرب: هر کس با دوستی از دوستان من دشمنی کند؛ قطعاً با من اعلام جنگ داده است».

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (99)

«و همانا بر تو آیاتی روشن» و نشانه‌هایی واضح «فرو فرستادیم» که دلیل نبوت تو اند، آیاتی که اصول اعتقادی را با برهانهای آنها و احکام عملی را با منافع و هدفمندیها و مصالح آنها کاملا روشن ساخته‌اند و خود بسان نوری روشن در درخشش بوده و هیچ نیازی به دلیل روشنگر دیگری ندارند «و جز فاسقان کسی آنها را انکار نمی‌کند» یعنی: این نشانه‌ها به قدری روشن‌اند که فقط کسانی که از پذیرش فرمان خدا Ψ سرباز زده و از هوای نفس خویش پیروی کرده باشند، به آنها کفر می‌ورزند، نه آنان که با هدف پیروی از حق، جویای آن هستند. پس این آیه به فسق و نافرمانی یهودیان اشاره دارد.

ابن عباس ك در بیان سبب نزول می‌گوید: «ابن صوریای یهودی به رسول خدا ص گفت: ای محمد! چیزی به همراه نیاورده‌ای که ما آن را بشناسیم! و خداوند بر تو نشانه‌ای روشن نازل نکرده تا ما از تو پیروی کنیم! همان بود که خداوند بزرگ نازل فرمود: (وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ).

أَوْكَلَّمَا عَاهِدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (100)

ابن کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل می‌کند: رسول خدا ص پیمانی را که در تورات در ارتباط با تصدیق پیامبر آخرالزمان از یهودیان گرفته شده بود به یاد آنان آوردند، اما مالک بن صیف یهودی گفت: به خدا سوگند که در ارتباط با محمد ص از ما هیچ پیمانی گرفته نشده است! پس خداوند Ψ در رد این سخن آنان نازل فرمود: «چرا هرگاه پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند» یعنی: آن پیمان را دور افکنده و زیرپا نهادند؟ «آری، بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند» حسن بصری: می‌گوید: «قطعا هیچ عهد و پیمانی را سراغ نداریم که

یهودیان به آن متعهد شده باشند و بعدا آن را نشکسته و پشت سر نینداخته باشند، امروز عهدی می بندند و فردا آن را می شکنند»¹.

**وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانُوا لَا يَعْلَمُونَ (101)**

«و چون پیامبری» یعنی: حضرت محمدص «از سوی خداوند به نزد آنان آمد که تصدیق کننده حقانیت کتابشان بود، گروهی از اهل کتاب» یعنی: یهودیان که خداوند Ψ به آنان کتاب داد و با آن گرامیشان داشت؛ «کتاب الهی» یعنی: تورات «را پشت سر افکندند» زیرا وقتی به رسول خداص و قرآن نازل شده برایشان کفر ورزیدند - بعد از آن که خداوند Ψ از آنان در تورات پیمان گرفت که آن حضرت ص را تصدیق و پیروی نمایند و حتی اوصافشان را نیز برایشان بیان داشت - دیگر این کفر و انکارشان، در واقع به معنای پشت سرافکندن تورات و رد و انکار آن نیز هست «چنان که گویی» حقیقت را «نمی دانند» یعنی: رفتارشان چون رفتار کسی است که گویی هیچ نمی داند که چه خبر است و چه می کند.

**وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ
كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ
وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا
يُفْرَقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلَّمُوا لَمَنْ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
خَلْقٍ وَلَبَسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (102)**

¹ معاهدات کنونی یهود با فلسطینیان نیز از مصادیق بارز این مقوله است.

«و از آنچه شیاطین» انس و جن «در روزگار سلطنت سلیمان می خواندند» یعنی: به هم می بافتند از سحر و مانند آن «پیروی کردند».

یهودیان بر این پندار بودند که دانش سلیمان همان سحر بوده است و او سحر و جادو را اجازه داده و با آن موافق بوده است. چنان که محمدبن اسحاق در بیان سبب نزول آیه نقل می کند: برخی از دانشمندان یهود گفتند: آیا از محمدص درشگفت نیستید که می پندارد سلیمان پیامبر بوده؟ به خدا سوگند که او جادوگری بیش نبوده است! پس خداوند Ψ این پندارشان را رد کرد و فرمود: «و سلیمان» به سحر نپرداخت و «کفر ورزید». این اعلام صریح بیزاری و تبرئه سلیمان U هم از سحر و هم از این اتهام یهود است که او - العیاذ بالله - برای بتها سجده کرده است «ولی شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر می آموختند».

ابن کثیر نقل می کند: «سلیمان U کتابهای سحری را که به وسیله شیاطین میان مردم پراکنده شده بود، گردآورده و آنها را در صندوقی نهاد و در زیر تختش دفن نمود تا مردم گمراه نشوند و می فرمود: اگر از احدی بشنوم که بگوید: شیاطین غیب را می دانند، گردنش را می زنم! و کسی از شیاطین به تخت وی نزدیک نمی شد مگر این که دردم می سوخت. چون سلیمان U درگذشت و دانشمندانی که از جریان امر آگاه بودند، نیز درگذشتند، شیطان خود را به شکل انسانی درآورده و به صورت سخنرانی ظاهر شد و گفت: ای مردم! سلیمان U پیامبر نبود، بلکه ساحر بود، اگر باور ندارید، اینک با من بیایید که شما را بر گنجینه سحر وی راهنمایی کنم. آن گاه محل دفن آن صندوق را به مردم نشان داد... در این هنگام بود که جز مؤمنان، دیگران گمراه شده سلیمان U را ساحر پنداشتند، و

سرزنش وی بر سر زبانها افتاد و پیوسته حال آنان چنین بود تا این که خدای عزوجل حضرت محمدص را به رسالت برانگیخت و برائت سلیمان U از این تهمت را برزبان ایشان نازل نمود.

«نیز آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود» یعنی: شیاطین آنچه را بر این دو فرشته نیز نازل شده بود، به مردم تعلیم می دادند. مردم بابل قومی صابئی بودند که ستارگان هفت گانه را پرستش کرده و آنها را «خدایان» می نامیدند و بر این باور بودند که حوادث جهان جملگی از افعال آنهاست و هم آنان بودند که خداوند متعال، ابراهیم خلیل U را به سویشان فرستاد که آنها را به سوی توحید فراخواند.

هاروت و ماروت - بنا بر آنچه که از برخی از سلف نقل شده - در اصل از فرشتگان بودند که خواستند تا به زمین فرود آورده شوند و این خواسته شان برآورده شد و خداوند Ψ به آنها طبیعت آدمی و شهوانی داد، پس از آنان گناه سر زد و به کیفر این گناه، در چاهی در بابل عراق فروآویخته شدند. اما ابن کثیر می گوید: «آنچه انبوه مفسران از متقدمان و متأخران، در ارتباط با داستان هاروت و ماروت نقل کرده اند، حاصل همه آنها به اخبار بنی اسرائیلی بر می گردد و ما درباره داستان هاروت و ماروت، حدیث صحیحی که اسنادی پیوسته داشته باشد، نداریم و ظاهر سیاق قرآن هم به بیان اجمالی داستان آنها بسنده نموده، لذا به آنچه در قرآن آمده، ایمان داریم و به همین حد اکتفا می کنیم و خداوند Ψ خود به حقیقت حالشان دانایتر است».

«با آن که آن دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی آموختند، مگر این که می گفتند: ما وسیله آزمایشی» از جانب خداوند Ψ «برای شما هستیم، پس

زَنهار کافر نشوی» بنابراین، شیوه آموزش آنها با هشدار و بیم‌دهی از سحر همراه بود، نه با فراخوانی به سوی سحر «اما» مردم «از آن دو فرشته چیزهایی می‌آموختند» یعنی: آن دو، چیزهایی از سحر را به مردم تعلیم می‌دادند و آنان نیز آن را می‌آموختند «که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی افگنند» زیرا سحر، در افگندن حب و بغض در دلها، یک‌جا کردن و پراکنده‌ساختن و نزدیک‌ساختن و دورگردانیدن، دارای تأثیری است. ابن‌کثیر می‌گوید: «سبب تفرقه انداختن میان زن و شوهر به وسیله سحر؛ همانا تخیلی است که بر اثر سحر در مرد یا زن نسبت به دیگری به وجود می‌آید، همچون زشت جلوه‌دادن سیما و قد و اندام او، یا زشت نشان‌دادن رفتار او، یا مانند این از اسباب برانگیزاننده فرقت و جدایی».

در حدیث شریف آمده است: «شیطان تخت خویش را بر آب نهاده سپس لشکریان خود را به میان مردم می‌فرستد و نزدیک‌ترین آنان از نظر مقام و منزلت نزد وی، بزرگ‌ترین آنان در فتنه‌انگیزی است. یکی از آنها می‌آید و می‌گوید: پیوسته با فلان کس درآویختم تا او را در حالی ترک کردم که چنین و چنان می‌گفت...! ابلیس می‌گوید: نه به خدا، تو کار مهمی نکرده‌ای! آن‌گاه یکی دیگر از آنها می‌آید و می‌گوید: فلان شخص را ترک نکردم تا آن که میان او و همسرش جدایی افگندم! پس ابلیس او را به خود نزدیک ساخته و در آغوشش می‌گیرد و می‌گوید: آری! این تو هستی که واقعا کاری کرده‌ای».

«هرچند نمی‌توانستند به وسیله آن بدون فرمان خدا به احدی زیان برسانند» یعنی: هرچند سحر در حد خود دارای تأثیر است، ولی فقط بر کسی تأثیر زیان‌بخش می‌گذارد که خداوند Ψ به تأثیر آن در وی فرمان داده‌باشد. علما بر این

که سحر ذاتا مؤثر است و دارای حقیقتی ذاتی است، اتفاق نظر دارند و جزمعتزله، ابوبکر رازی از حنفی‌ها و ابواسحاق اسفراینی از شافعی‌ها، کسی دیگر باین اجماع مخالفت نکرده است. «و چیزی می‌آموختند که به آنان زیان می‌رساند و سودی برایشان نداشت» این بخش از آیه بر این حقیقت صراحت دارد که سحر برای صاحب خود سودی در بر ندارد و نفعی به وی نمی‌رساند، بلکه در واقع برای وی زیان محض است «و به خوبی می‌دانستند که هر کس خریدار آن باشد» یعنی: هرکس این برساخته‌های شیاطین را با کتاب خدا Ψ عوض کند «در آخرت بهره‌ای ندارد، و! چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند» که دانستند، ولی به علم‌خویش عمل نکردند، از این رو نادان خوانده شدند.

ابن کثیر به نقل از امام رازی می‌گوید: «سحر بر هشت نوع است:

1- سحر دروغ‌پردازانی که ستارگان سیار هفت‌گانه را می‌پرستیدند و بر این باور بودند که این ستارگان، گرداننده کار عالم و آورنده خیر و شر هستند. همینان بودند که خداوند Ψ برای ابطال عقیده فاسدشان، ابراهیم \cup را به میانشان فرستاد.

2- سحر کسانی که قدرت تلقین و القای نیرومندی دارند زیرا نفسها به اوهام گردن نهاده و از تلقین تأثیر می‌پذیرند.

3- نوع دیگری از سحر؛ یاری خواستن از ارواح زمینی، یعنی جنیان است. جنیان بر دو قسم‌اند: مؤمنان جن، و کفار آنها که شیاطینشان هستند. برقرارکردن ارتباط با این ارواح زمینی، آسانتر از برقرارکردن ارتباط با ارواح آسمانی است زیرا میان آنها مناسبت و نزدیکی وجود دارد.

4- نوع دیگری از سحر؛ تخیلات و شعبده‌بازی و چشم‌بندی است. برخی از مفسران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.

5- نوع دیگری از سحر؛ کارهای شگفت‌انگیزی است که از ترکیب آلات و ابزار بر نسبت‌های هندسی پدیدار می‌شود، چون سواری که در دست آن بوقی است، هرگاه که ساعتی از روز بگذرد، بر آن بوق می‌دمد، بی‌آن که کسی به آن دست بزند. از آن جمله، تصاویری است که رومیان و هندیان صورت‌نگاری می‌کنند، به طوری که بیننده میان آنها و میان انسان فرقی نمی‌گذارد. برخی دیگر از مفسران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.

6- نوع دیگر از سحر؛ یاری جستن از خواص ادویه در غذاها و رنگهاست. آری! تأثیر خاصیت‌های اشیا انکار ناپذیر است، چنان‌که تأثیر نیروی مغناطیس و آهن‌ربا ملموس و غیر قابل انکار می‌باشد.

7- نوع دیگر از سحر؛ تأثیر گذاری روانی است، بدین‌گونه که - مثلاً - ساحر ادعا می‌کند که اسم اعظم را می‌داند و جن به فرمان وی است، پس اگر شنونده کم‌خرد باشد، این سخن را باور کرده و قلبش بدان متمایل می‌شود، لذا در روان وی نوعی از رعب و ترس پدیدار می‌گردد و چون خوف آمد، نیروی حواس ضعیف می‌شود، در این هنگام است که ساحر هر چه بخواهد می‌تواند به وی انجام دهد.

8- نوع هشتم، سحر با سخن چینی و دو به هم‌زنی از راه‌های ظریف و نیرنگ‌بازانه است، که این نوع سحر، میان مردم شایع می‌باشد.

ابن‌کثیر اضافه می‌کند: «دلیل این که بسیاری از این انواع در فن سحر بر شمرده شده‌اند، این است که: درک و دریافت آنها بسیار ظریف است زیرا سحر

از نظر لغوی عبارت از چیزی است که سبب آن پنهان باشد، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «ان من البیان لسحر: همانا بعضی از بیانهها سحر است». همچنین ابن کثیر در باره حکم آموختن و عمل به سحر می گوید: «فقها درباره کسی که سحر را آموخته و آن را به کار می گیرد، اختلاف نظر دارند، ابوحنیفه و مالک و احمد می گویند: چنین شخصی با این کار کافر می شود. یکی از یاران ابوحنیفه می گوید: آموختن سحر برای پرهیز از آن موجب کفر نیست، اما کسی که به عقیده جایز بودن، یا منفعت سحر آن را می آموزد کافر می شود. همچنین اگر کسی بر این باور بود که شیاطین هر آنچه را بخواهد برای او انجام می دهند، کافر می شود. پس آموزش علم سحر ممنوع نیست، بلکه آنچه ممنوع است عمل به آن می باشد».

علما درباره مجازات ساحر بر دو رأی اند: جمهور علما (ابوحنیفه، مالک و احمد) بر آنند که ساحر کشته می شود زیرا در حدیث شریف آمده است: «حدالساحر ضربه بالسيف: حد ساحر، زدن وی به شمشیر است». بنابراین، اگر مسلمانی عمل سحر را انجام داد، مرتد می شود و باید کشته شود. ولی رأی شافعی این است که سحر گناهی از گناهان است، پس اگر ساحر با سحر خود سبب کشتن کسی شد، به سبب آن کشته می شود و اگر موجب زیان شد، به همان مقدار، مورد تأدیب قرار می گیرد. اما رأی اول صحیح تر است.

سعید بن مسیب و مزنی جایز دانسته اند که: از ساحر خواسته شود تا سحر را از شخص جادو شده دور کند.

علما اتفاق نظر دارند بر این که چشم زخم حق است و این معنی در حدیث شریف نیز آمده است.

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (103)

«و اگر آنان ایمان می آوردند» به پیامبرص و قرآن «و پرهیزگاری می کردند» از سحر و کفری که در آن فرو رفته اند «هرآینه پاداشی که از نزد الله می یافتند، بهتر بود» برایشان از آنچه که از بهره های ناچیز دنیا به وسیله سحر به دست می آورند، اما «اگر می دانستند» به علمی درست، که چنین نیست بلکه باورهایشان متکی برپندار و تقلید است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (104)

ابن عباس r در بیان سبب نزول این آیه کریمه می گوید: کلمه (راعنا) معمولاً در میان اعراب به معنای «رعایت حال ما را بکن!» کاربرد داشت، اما این کلمه در زبان یهود، دشنامی زشت بود، پس یهودیان از کاربرد آن در سخن اعراب خوشحال شده با خود گفتند: چه بهتر! ما تاکنون پنهانی محمد را دشنام می دادیم، اکنون می توانیم این کار را علنی انجام دهیم، لذا فرصت را مغتنم شمرده نزد رسول خداص می آمدند و ایشان را با آن مورد خطاب قرار داده می گفتند: «راعنا!» و می خندیدند، و چنین وانمود می کردند که گویی معنای عربی آن را مدنظر دارند، درحالی که حقیقت امر غیر از این بود. سعدبن معاذ r که به زبان یهود آشنا بود، به این امر پی برد و به آنان تهدیدکنان گفت: ای ملعونان! اگر دیگر بار این کلمه را از شما بشنوم، گردنتان را می زنم! گفتند: آیا شما خود آن را به کار نمی برید؟ پس نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده اید، نگوئید راعنا» راعنا: درعربی فعل امر از ماده رعایت است، یعنی: در کار ما بنگر

و رعایت حال مارابکن، اما چنان که گفتیم؛ این کلمه در زبان یهود معنایی اهانت آمیز دارد و هم‌ریشه با «رعونت» است که به معنای جهل و حماقت می‌باشد. لذا خداوند Ψ مؤمنان را از بکاربردن آن نهی کرد تا راه را بر این نیرنگ یهودیان ببندد.

این خود دلیل بر نهی از تشبه به کفار در قول و فعل است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «من تشبه بقوم فهو منهم: هر کس خود را به قومی شبیه کرد، پس او از آنهاست». ابن کثیر می‌گوید: «قول درست در این باره نزد ما این است: خدای متعال مؤمنان را از این که به پیامبرش ص «راعنا» بگویند نهی کرد زیرا این کلمه‌ای است که خداوند Ψ از گفتن آن به پیامبرش کراهت دارد».

«و بگویند انظرنا» یعنی: به سوی ما بنگر و مسائل را برای ما بیان کن. که البته این کلمه فاقد آن ایهام زشت بود «و بشنوید» این توصیه را و از خداوند Ψ اطاعت کنید و به آنچه پیامبر ص می‌گوید، بدون طلب مراعات حال خویش گوش فرادهید. اما بدانید که یهود نیز بی مجازات نمی‌مانند، چرا که: «برای کافران عذابی دردناک است» که همانا آتش جهنم می‌باشد.

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (105)

«کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند که از سوی پروردگارتان خیری بر شما نازل گردد» هر خیری که باشد؛ اعم از وحی یا غیر آن، به سبب شدت دشمنی با شما «حال آن که خداوند

هر کس را بخواهد، مشمول رحمت خویش می گرداند» مراد از رحمت در اینجا؛ نبوت است. بعضی گفته اند: مراد؛ جنس رحمت است به طور عام «و خداوند دارای بخشش بیکران است» پس چرا دوست ندارند که هر کس از بندگان خویش را که می خواهد، به رحمت خویش اختصاص دهد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: هرگاه برخی از مسلمانان به هم پیمانان یهودیشان می گفتند که به محمدص ایمان آورید، آنان در پاسخ می گفتند: این دینی که ما را به سوی آن فرا می خوانید، بهتر از دین مانیت، ای کاش بهتر بود، که در آن صورت ما دعوت شما را اجابت می کردیم! پس خدای عزوجل این آیه را در تکذیبشان نازل کرد.

مَا نُنَسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (106)

«هر آیه ای را که نسخ کنیم» نسخ در لغت: به معنای ابطال و از بین بردن است و هر چیزی که جانشین چیز دیگری شود، در حقیقت آن را نسخ کرده است، چنان که اعراب می گویند: «خورشید سایه را نسخ کرد... پیری جوانی را نسخ کرد». نسخ در اصطلاح شرع؛ عبارت است از: پایان یافتن تعبد مؤمنان به قرائت یک آیه، یا حکم مستفاد از آن، یا هردو. بدین گونه که خداوند Ψ حلال را حرام، حرام را حلال، مباح را ممنوع و ممنوع را مباح گرداند و این نمی شود مگر در باب حلال و حرام و منع و اباحت، اما در اخبار ناسخ و منسوخ نیست. اصل نسخ؛ از نسخ کتاب، یعنی نقل آن از نسخه ای به نسخه دیگر برگرفته شده، چرا که نسخ حکمی به حکم دیگر نیز در واقع متحول ساختن آن به غیر آن می باشد.

باید دانست که علمای اسلام از سلف و خلف بر ثبوت نسخ در کتاب الهی اتفاق نظر دارند و جز کسی که نظرش فاقد اعتبار است، مخالف ثبوت نسخ نیست. البته انکار نسخ از سوی یهود نیز مشهور است تا بدین وسیله به انکار نبوت محمد ص دست یابند، به همین جهت یهودیان گفتند: چون محمد برخی از احکامی را که در تورات است نسخ نموده، لذا او پیامبر نیست، در حالی که خود در این حجت خویش به آنچه که در کتاب خودشان - تورات - از نسخ وجود دارد، محکوم و مغلوبند؛ چون نسخ نکاح برادر با خواهرش، که این در شریعت آدم حلال بود و خداوند Ψ آن را بر موسی \cup و قومش حرام گردانید. آری! هر آیه‌ای را که منسوخ کنیم «یا آن» آیه «را به فراموشی بسپاریم» یعنی: آن را فراموشتان گردانیم تا آن را نخوانید و به یاد نیاورید «بہتر از آن یا همانندش را در میان می‌آوریم» یعنی: حکمی را در میان می‌آوریم که برای مردم در دراز مدت یا کوتاه مدت سودمندتر، یا در منفعت و آسانی خود همانند حکم سابق است زیرا گاهی حکم ناسخ سبک‌تر می‌باشد، پس در کوتاه مدت برایشان نافع‌تر است و گاهی سنگین‌تر است و ثواب آن بیشتر، لذا در دراز مدت به حالشان سودمندتر است. قتاده می‌گوید: «خدای عزوجل هر چه را می‌خواست، از یاد پیامبرش می‌برد و هر چه را می‌خواست منسوخ می‌ساخت». قرائت دیگر (او ننسها) است، که معنای آن این است: یا آن را به تأخیر می‌افکنیم. «آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر کاری تواناست» و نسخ هم از جمله توانایی‌های اوست؟

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل کرده اند: مشرکان مکه گفتند؛ آیا می‌بینید که محمد ص یارانش را به کاری دستور می‌دهد و باز خلاف آن

رامی گوید، امروز سخنی انشا می‌کند و فردا آن را نفی می‌نماید؟! پس این قرآن چیزی جز سخن محمد نیست. همان بود که این آیه در رد سخنشان نازل شد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (107)

«آیا نمی‌دانی که فرمانروایی آسمانها و زمین» یعنی: تصرف در آنها با ایجاد و اختراع و اجرای فرامین «از آن خداوند است» زیرا او به مصالح بندگان خویش داناتر است، لذا نسخ احکام هم تابع این مصالح می‌باشد و گاهی این مصالح باختلاف زمانها تغییر می‌یابد «و شما را جز خداوند ولی و نصیری نیست» ولی: دوست و نزدیک و نصیر: یاور و مددکار است.

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (108)

در این آیه کریمه خداوند متعال مؤمنان را از سؤال کردن بسیار از رسول خویش ص درباره امور مختلف - قبل از آن که آن امور واقع شوند - نهی می‌کند: «آیا از پیامبر خود همان را می‌خواهید که قبلا از موسی خواسته شد» آنجا که بنی اسرائیل از او خواستند که خداوند Ψ را آشکارا به آنان نشان دهد! همچنین مشرکان از رسول خدا ص خواستند که خدا و فرشتگان را با آنان رویارو گرداند! «حال آن که هر کس کفر را جانشین ایمان کند، مسلما از راه راست گمراه شده است» یعنی: از میانه راه طاعت خدای عزوجل و از راستای آن به بیراهه رفته است. در حدیث شریف آمده است: «... آنچه را که من بیان آن

را فرو گذاشته‌ام، از من سؤال نکنید زیرا جز این نیست که پیشینیان شما با کثرت سؤالهایشان و اختلاف بانبیایشان هلاک شدند، پس هنگامی که شما را به امری فرمان دادم، آن را تا آنجا که می‌توانید انجام دهید و چون شما را از چیزی نهی کردم، از آن بپرهیزید».

ابن عباس ؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رافع بن حرمه و وهب بن زید گفتند: ای محمد! برای ما کتابی از آسمان فرود آور تا آن را بخوانیم و جویباران را برای ما روان ساز تا از تو پیروی کنیم! پس این آیه نازل شد.

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (109)

در این آیات، خداوند متعال بندگان مؤمنش را از هم‌سویی با کفار اهل کتاب نهی کرده و ایشان را از دشمنی نهان و آشکار آنها و حسدی که بر مؤمنان دارند آگاه می‌سازد و ایشان را به گذشت و عفو و تحمل تا رسیدن میعاد جهاد مسلحانه و به برپایی نماز و پرداخت زکات فرمان می‌دهد: «بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که در دل دارند، دوست داشتند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند» از طریق شبهه‌افگنی در دیتان. انگیزه آنان از این کار حسد است نه حرکت در مسیر حق زیرا این کارشان «پس از این» انجام گرفت «که حق بر آنان آشکار شد» یعنی: پس از این که دانستند محمد ص رسول خداست و اوصاف آن حضرت ص را در تورات و انجیل یافتند، دست به این کار زدند.

حسد بر دو نوع است: حسد پسندیده و حسد ناپسند. حسد ناپسند آن است که در آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمانان باشی، چه همراه با آن، این آرزو را که آن نعمت از آن تو گردد، داشته باشی یا خیر. اما حسد پسندیده که به نام «غبطه» یا «منافسه» نامیده می‌شود؛ در این حدیث شریف معرفی شده است: «لا حسد إلا فی اثنتین: رجل آتاه الله القرآن فهو یقوم به آناء اللیل و آناء النهار، و رجل آتاه الله مالاً، فهو ینفقه آناء اللیل و آناء النهار: حسد مذموم است مگر در دو چیز: مردی که خدای عزوجل به او قرآن داده (یعنی آن را حفظ دارد) و در پاسهای شب و روز آن را بر پا می‌دارد و مردی که خدای عزوجل به او ثروتی داده و او در پاسهای شب و روز آن را بر مستحقان انفاق می‌کند». حقیقت حسد پسندیده آن است که شخص مسلمان آرزو کند تا همان خیر و نعمتی را که برادر مسلمانش دارد، او نیز داشته باشد، بی آن که زوال آن نعمت را از برادر مسلمان خویش تمنا کند.

«پس عفو کنید و روی بگردانید» عفو: ترک بازخواست و انتقام در برابر گناه و صفح: دور ساختن اثر گناه و خطای دیگران از نفس، یا روگردانیدن از گناهکار است، که شامل ترک مجازات و ترک سرزنش و ملامت وی هر دومی شود «تا خدا فرمان خویش را بیاورد» یعنی: تا آن‌گاه که فرمانی از سوی خدای سبحان در مورد مجازات یهودیان برای شما برسد، عفو و گذشت پیشه کنید. مضمون این فرمان که بعداً می‌آید: قتل گروهی، تبعید برخی، تعیین جزیه بر برخی دیگر و در امان ماندن کسانی از یهودیان است که اسلام آورند «که خدا بر هر

کاری تواناست» ابن عباس r می گوید: **(فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ)** را آیه: **(فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ)** الانفال: 5 منسوخ گردانید. در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که: کعب بن اشرف شاعری یهودی بود و رسول خدا ص را هجو می کرد، پس این آیه درباره وی نازل شد.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (110)

«و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و هرگونه خیری که پیشاپیش» برای آخرت «خویش بفرستید» بدانید که پاداش و ثواب «آن را نزد خداوند خواهید یافت» بدین سان، خداوند بزرگ مؤمنان را بر اعمال نیک بر می انگیزد تا برایشان در دنیا و آخرت پیروزی عنایت فرماید «خداوند به آنچه می کنید، بیناست» و از عمل هیچ عمل کننده ای غافل نمانده پاداش، یا کیفر هیچ عملی - چه خیر باشد و چه شر - نزد وی ضایع نمی شود.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (111)

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه درباره یهود مدینه و نصارای نجران نازل شد زیرا یهود می گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی شود مگر آن که یهودی باشد و نصاری می گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی شود مگر آن که مسیحی باشد پس هر طایفه ای، دیگری را به گمراهی متهم می کرد. «و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا نصاری باشد. این آرزوهای» واهی «آنان است» یعنی: این فقط آرزوهای خامی است که آنها

دردل می‌پروراند، بی‌آن که برای این آرزوهای خام، دلیلی در کتابهای نازل شده خدا Ψ وجود داشته باشد «بگو: اگر راست می‌گویید» یعنی: اگر در این آرزوهای خام و ادعاهای باطلتان راست گوید «برهانتان را بیاورید» برهان: دلیلی است که با آن یقین به دست آید.

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (112)

«چنان نیست» که می‌پندارند «بلکه» دیگران نیز به بهشت وارد می‌شوند و آنان عبارتند از: «هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند» یعنی: هر بشری که روی دل به سوی خدا Ψ نهاده و عملش را برای او خالص گرداند «و نیکوکار باشد» یعنی: اعمال شایسته انجام دهد «پس مزد وی پیش پروردگار اوست» یعنی: پاداش عمل وی بهشت است «و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد» در آخرت. اعمال شایسته: اعمالی است که با شرع الهی مطابقت داشته از طریق پیامبران وی \ddagger صادر شده باشد زیرا عمل مقبول الهی دو شرط دارد: اول این که آن عمل، خالصانه برای خداوند Ψ باشد. دوم این که آن عمل، نیکو بوده و با شریعت خداوند Ψ موافق باشد. پس اگر عمل، خالصانه برای خداوند متعال بود، ولی با شرع انور موافقت نداشت، پذیرفته نیست؛ به همین جهت، رسول خدا ص در این حدیث شریف فرموده‌اند: «**من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد**»: هر کس عملی انجام دهد که مطابق با شریعت ما نباشد، آن عمل مردود است».

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (113)

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس روایت شده است که فرمود: چون هیأت نمایندگی نصارای نجران نزد رسول خداص آمدند، دانشمندان یهودی به ملاقات آنان شتافتند، سپس هر دو گروه در محضر رسول خداص با یکدیگر به منازعه پرداختند، در این میان، رافع بن حرمه یهودی خطاب به نصاری گفت: شما بر حق نیستید. و بنابراین، به عیسی U و انجیل کفر ورزید. از آن طرف مردی از اهالی نجران در پاسخ وی گفت: این شماست که برحق نیستید. به این ترتیب او هم منکر نبوت موسی U شده و به تورات کفر ورزید. همان بود که نازل شد: «یهودیان گفتند که مسیحیان برحق نیستند و مسیحیان گفتند که یهودیان برحق نیستند» هر طایفه‌ای از آنها خیر و خوبی را از دیگری نفی کرده و آن را به خوداختصاص دادند، درحالی که شیوه اهل انصاف این نیست زیرا منصف به حقی که نزد خصمش وجود داشته باشد اعتراف، و باطل وی را رد می‌کند و هرگز بغضی که علیه دشمنش دارد، او را به انکار حق وانمی‌دارد «حال آن که کتاب آسمانی رامی‌خوانند» یعنی: هر یک از آنها در کتاب خود، تأیید طرف مقابل را که به او کفرورزیده‌اند، می‌خوانند «کسانی هم که هیچ چیز نمی‌دانند، سخنی همانند سخن آنان گفتند» یعنی: امتهای قبل از یهود و نصاری نیز که به کتابهای آسمانی علمی نداشتند، همین سخن را گفتند «پس خداوند، روز رستاخیز در آنچه باهم اختلاف می‌کردند، میانشان داوری خواهد کرد» یعنی: خداوند Ψ آنها را در روز قیامت با هم گرد خواهد آورد،

آن‌گاه میانشان با داوری عادلانه خویش رسیدگی کرده، محقرا به بهشت و مبطل را به دوزخ رهسپار خواهد ساخت.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (114)

«و کیست ظالم‌تر؟» استفهام انکاری است، یعنی: کسی ظالم‌تر نیست «از آن کس که نگذارد در مساجد خدا نام وی برده شود» و کسانی را که برای ادای نماز، ذکر و تلاوت و تعلیم قرآن به مساجد می‌آیند، از آن بازدارد «و در ویرانی آنها بکوشد» یعنی: در ویرانسازی بنای آنها، یا در تعطیل کردن طاعات و عبادات در آنها - چون تعلیم علم، نشستن در آنها برای اعتکاف و امثال آن از فعالیت‌های مشروع دیگر - بکوشد؟ چنان‌که مشرکان در روز حدیبیه با رسول خدا ص همین کار را کردند، آن‌گاه که آن حضرت ص و همراهانشان را از ورود به مکه بازداشتند «آنان را نسزد جز این که ترسان و لرزان در آنها درآیند» یعنی: سزاوارشان این بود که با ترس و لرز از هیبت الله Ψ که پروردگارشان است، به مساجد وارد می‌شدند زیرا مساجد خانه‌های عبادت حق تعالی است. یا معنی این است: کفار رابا جهاد چنان مرعوب کنید که کسی از آنها با احساس امنیت وارد مساجد شمانشود «در این دنیا برایشان خواری است» یعنی: برای این گروهی که مساجد خدا Ψ را ویران کرده و از ذکر خدای عزوجل در آنها جلوگیری می‌کنند، در دنیا از جانب خداوند متعال خواری و ذلتی سخت است، که این خواری و ذلت رابه‌دست مؤمنان جهادگر در راه دینش برآنها وارد می‌سازد،

بدین گونه که مجاهدان مؤمن، آنها را می‌کشند، به اسارت می‌گیرند و بر آنان جزیه وضع می‌کنند «وبرایشان در آخرت عذابی بزرگ است» در آتش جهنم.

این آیه مؤمنان را ارشاد می‌کند که باید مساجد خدا Ψ را از تسلط کفار نگه‌دارند، همچنین به مؤمنان اجازه می‌دهد که هرگاه کفار بیمناک و ذلیل بودند، درهای مساجد را بر رویشان نبندند. مفسران در تعیین مراد آیه از کسانی که مؤمنان را از مساجد خدا Ψ باز می‌دارند و در ویرانسازی آنها می‌کوشند، بر دو قول‌اند؛ قول اول این است که: مراد از آنان نصاری هستند که مردم را از ادای نماز در بیت‌المقدس باز می‌داشتند. قول دوم این است که: مراد از آنان، مشرکان قریشند که رسول خداصل را در روز حدیبیه از ورود به مسجدالحرام بازداشتند. ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده، و در بیان سبب نزول آن نیز هر دو قول روایت شده است.

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (115)

«و از آن خداست مشرق» یعنی طلوع‌گاه خورشید «و مغرب» یعنی غروب‌گاه آن. آری! طلوع‌گاه و غروب‌گاه خورشید و مابین آنها همه ملک خداوند Ψ است «پس به هر سو رو کنید» یعنی: به هر سمتی که روی آورید؛ «آنجا رو به خداست» اما این حکم ناظر بر وقتی است که جهت قبله بر نمازگزار پوشیده بماند، یا زمانی که انسان نماز نافله را سوار بر مرکب ادا می‌کند، چنان‌که رسول خداصل سوار بر مرکبشان به هر سویی که می‌رفت، نماز می‌گزاردند «بی‌گمان خدا گشایشگر دانا است» فضل و عطای وی محصور و محدود نیست و همه چیز و

همه کس رادر برمی گیرد و علم وی در به سامان آوردن امور خلقتش فراگیر است.

در این آیه، رسول خداص و یارانشان که از مکه اخراج شده و از مسجد ومصلای خود رانده شده بودند، مورد دلجویی قرار گرفته اند.

این آیه در رأی جمهور علما منسوخ است زیرا چنانکه ابن جریر طبری می گوید: «این حکم قبل از دستور روی آوردن به قبله نازل شده بود تا این عقیده سردمداران ادیان پیشین را ابطال کند که می پنداشتند؛ عبادات جز در معابد درست نیست». ابن عباس ك می گوید: «اولین چیزی از قرآن که برای ما منسوخ شد - و خدا دانایتر است - موضوع قبله بود». اما به قولی: حکم این آیه، مربوط به نماز نافله سوار بر مرکب است؛ چنانکه در تفسیر آن بیان شد.

اگر کسی سعی و تلاش خود را در یافتن جهت قبله کرد ولی موفق نشد که آن رابیابد، لذا اجبارا به غیر جهت قبله نماز گزارد، نمازش نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمد) جایز است، ولی در رأی مالک، اعاده نماز در وقت آن برایش مستحب می باشد. اما شافعی می گوید: نماز وی درست نیست زیرا قبله شرطی از شروط نماز می باشد. لیکن در صحت ادای نماز نافله سوار بر مرکب - به هر سویی که روی آورد - در میان فقها اختلافی نیست.

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ
(116)

«و گفتند: خداوند فرزندی برای خود برگزیده است» یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست، نصاری گفتند: مسیح پسر خداست و کفار عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند. مراد آیه کریمه - چنانکه در بیان سبب نزول آمده است -

ردپندار همه این گروه‌هاست «او منزه است» از آنچه به وی از برگزیدن فرزند نسبت می‌دهند «بلکه هرآنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» از آن جمله؛ عزیر و عیسی و فرشتگان همگی بندگان خاضع خداوند Ψ هستند که از عبادت وی سر بر نمی‌تابند، لذا چگونه می‌توانند فرزندان خدا Ψ باشند؟ «و همه سر به راه او هستند» یعنی: همه آنها به بندگی پروردگار قیام نموده و برای او خاضعند، پس چگونه فرزند وی می‌باشند؟ ابن عباس τ از رسول خدا ψ در حدیث شریف قدسی روایت می‌کند که فرمودند: «خدای متعال فرمود: فرزند آدم تکذیب کرد و دشنام داد؛ تکذیب وی در این است که می‌پندارد، من قادر به بازگرداندن حیات وی به شکل اولیه آن نیستم. اما دشنام‌دادن وی، در این گفته‌اش در باره من است که: من فرزند دارم، در حالی که من پاک و منزهم از آن که همسر یا فرزندی برگزینم».

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (117)

«نوپدیدآورنده آسمانها و زمین است» یعنی: حق تعالی آفرینش آنها را بدون نمونه پیشینی آغاز و ابداع کرده است «و چون به کاری اراده کند» یعنی: اراده کند که چیزی را بیافریند، یا آن را به سامان آورد «فقط می‌گوید: به وجود بیا، پس بی‌درنگ موجود می‌شود» یعنی: هرچه را که اراده کند، با گفتن کلمه «کن: باش»، می‌آفریند، از آن رو که قدرت وی کامل است، پس چگونه برای وی فرزندی است؟

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (118)

«بی‌خردان» یعنی: مشرکان عرب «گفتند: چرا خداوند» بی‌واسطه «با ما سخن نمی‌گوید» تا ما را از نبوت محمد ص خبر دهد و ما بدانیم که او پیغمبر است «یا چرا معجزه‌ای برای ما نازل نمی‌شود» به‌عنوان نشانه‌ای بر نبوت وی «آن کسانی که پیش از اینان بودند» یعنی: یهود و نصاری «نیز مانند سخن آنان را گفتند، دل و درونشان همانند است» در اتفاقشان بر کفر و طرح خواسته‌های ناروا و پیشنهاد فرستادن معجزات از سوی خدای سبحان «ما نشانه‌های خود را برای مردمی که اهل‌یقین هستند» یعنی: برای آنان که به حق اعتراف کرده و به او امر ما گردن می‌نهند و تصدیق‌کننده ما می‌باشند «روشن ساخته‌ایم» اما آنان که خداوند Ψ بر دل‌هایشان مهر نهاده و بر شنوایی و بینایی‌شان پرده‌ای است، اگر هر نشانه و معجزه‌ای را هم ببینند، ایمان نمی‌آورند تا آن که عذاب دردناک الهی را مشاهده کنند. چنان‌که این معنی در آیه دیگری آمده است.

سبب نزول آیه کریمه این بود که رافع بن خزیمه به رسول خدا ص گفت: اگر چنان‌که ادعا می‌کنی، به حق فرستاده خدا هستی، به خدا بگو که با ما سخن بگوید تا سخن وی را بشنویم. پس خداوند Ψ این آیه را نازل کرد.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (119)

آن‌گاه خداوند متعال بعد از رد درخواست کافران در مورد سخن گفتنشان با وی در مورد صحت نبوت، تأکید می‌کند که محمد ص فرستاده بر حق وی است: «ماتو را به حق فرستادیم تا مژده دهنده و بیم‌دهنده باشی» ابن عباس τ می‌گوید: «یعنی تو را مژده‌دهنده بهشت و بیم‌دهنده از دوزخ فرستادیم». «و درباره دوزخیان از تو پرسشی نخواهد شد» یعنی: وظیفه تو ابلاغ است و بس و تو در

این مورد که چرا دوزخیان ایمان نیاورده‌اند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیری و بدان که مسیرشان خواه ناخواه به سوی جهنم است.

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ الْهُدَىٰ وَلَنْ يُتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (120)

«و یهودیان و مسیحیان هرگز از تو راضی نمی‌شوند، مگر آن که از کیش آنان پیروی کنی» یعنی: اگر تمام پیشنهاداتشان را هم بپذیری و برآورده کنی، از تو خشنود نمی‌شوند زیرا خواسته آنها، معجزات و نشانه‌هایی نیست که به تو پیشنهاد می‌کنند، بلکه خواسته واقعی آنها برگرداندن از دینت به سوی دین خودشان و پیروی‌ات از خواسته‌ها و هوسهایشان است. همچنین است هر بدعت گذار و پیروهای نفسی که جز پیروی از هوی و هوس خویش، هیچ چیز دیگر او را از اهل حق راضی نمی‌گرداند. پس ای محمدص! از تلاش برای راضی نمودنشان دست بردارو به آنان «بگو: هدایت» حقیقی «تنها هدایت الهی است» نه آنچه که شما برآیند از شریعت‌های منسوخ شده و کتابهای تحریف شده «و اگر پس از آن علمی که بر تو فرود آمده است، باز از هوسهایشان» یعنی: از تحریفاتی که در کتب خود آورده‌اند، از بدعت‌آفرینی‌هایی که در دین خود کرده‌اند و از احکام و اندیشه‌های ناروایشان؛ «پیروی کنی، در برابر خدا سرور و یآوری نخواهی داشت» این هشدار سختی است که هر چند مخاطب آن رسول اکرم ص اند، ولی مراد کنایی از آن امت ایشانند که باید به هوش باشند تا مبادا در کمین هواها و گرایش به آیین‌های دیگر بیفتند و رضای بدعت‌گزاران را بجویند؛ که هر کس چنین باشد، خوار و بی‌مقدار است.

سبب نزول آیه کریمه بنا به یکی از روایات این بود که: یهودیان از رسول خدا ص خواهان متارکه شده و به ایشان وعده می دادند که در صورت موافقت با این پیشنهاد، ممکن است از ایشان پیروی کنند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (121)

«کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم» به قولی: مراد از آنان مسلمانانند. به قولی دیگر: مراد کسانی از اهل کتابند که مسلمان شده‌اند. چنان‌که در بیان سبب نزول آن آمده است: آیه کریمه درباره کسانی نازل شد که همراه جعفر بن ابی طالب τ باکشتی از سرزمین حبشه به مدینه آمدند و آنها جمعا چهل مرد از اهالی حبشه و شام بودند. اما ضحاک می‌گوید: «آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که ایمان آوردند». آری! اینان «آن را چنان‌که حق تلاوت آن است، می‌خوانند» یعنی: اینان از کتاب خدا Ψ پیروی کرده و به مفاد آن عمل می‌کنند، پس حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام می‌شناسند، تحریف و تبدیلی در آن پدید نمی‌آورند و آن را بر غیر تأویلش، معنی نمی‌کنند. این تفسیر ابن مسعود τ از جمله: **(يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ)** است. ولی عمر بن خطاب τ در تفسیر آن می‌گوید: «آنان کسانی هستند که چون به آیه رحمت برسند، آن را از خداوند متعال درخواست می‌کنند و چون به آیه عذاب برسند، از آن به خدا Ψ پناه می‌برند». نقل است که رسول خدا ص نیز چنین می‌کردند. «آنان کسانی هستند که به آن» یعنی: به قرآن «ایمان می‌آورند» ولی «کسانی که بدان» یعنی: به کتاب الهی «کفر ورزند، همانانند که زیانکارانند» در دنیا و آخرت و عذاب بر آنان لازم شده است.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ
(122) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا
تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (123)

«ای بنی اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و این که شما را بر
جهانیان برتری دادم، یاد کنید و از روزی که کسی به داد کسی نرسد و از
کسی بدل و بلاگردانی پذیرفته نشود و شفاعت به حال او سود ندهد و یاری
نیابند، بترسید» تفسیر نظیر این دوآیه، در آیات (47 و 48) از همین سوره
گذشت. بقاعی می گوید: «خداوند متعال آنچه را که در آغاز داستان بنی اسرائیل از
یادآوری نعمتها و هشدار دادن از عذاب بیان کرده بود، در اینجا تکرار کرد تا
روشن شود که این خلاصه داستان است»

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ
ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (124)

آن گاه خداوند متعال برای توجه دادن به مقام و شرف ابراهیم خلیلش U و این که
او را امام و پیشوای یکتاپرستی برای مردم گردانید، می فرماید: «و چون ابراهیم
را پروردگارش ابتلا کرد» ابتلا: امتحان و آزمایش انسان با مکلف کردن وی به
اموری است که انجام یا ترک آنها بر وی دشوار است تا در برابر آن پاداش
دریافت دارد. و آزمایش ابراهیم U: «با کلماتی» بود که این کلمات عبارت
است از این فرموده باری تعالی: ﴿ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ﴾ «من تو را
پیشوای مردم می گردانم». «و او آنها را به انجام رساند» یعنی: ابراهیم U با این
گفته خود: «ومن ذریتي: و از دودمانم نیز به امامت بگمار»؛ خواهان ازدیاد
مضمون آن کلمات شد. یا معنای: (فاتمها) این است: ابراهیم U به بهترین وجه به

حق امامت قیام کرد. ابن کثیر از ابن عباس ك نقل می‌کند که فرمود: مراد از «کلمات»، ده سنت ابراهیمی است که پنج سنت از آنها مربوط به سر انسان و پنج دیگر در سایر اعضای وی است که مجموعاً ده خصلت‌اند و به **خصلتهای فطرت معروف می‌باشند و عبارتند از:**

1- شستن دهان. 2- شستن بینی. 3- مسواک کردن. 4- کوتاه کردن سبیل. 5- بازکردن موهای سر از وسط. 6- ختنه کردن. 7- گرفتن ناخن‌ها. 8- تراشیدن موی زیر بغل. 9- ستردن موی زهار. 10- استنجا به آب.

ابن کثیر در مورد هدف از «کلمات»، روایات و نظرات دیگری را نیز بیان کرده، آن‌گاه به نقل از ابن جریر طبری می‌گوید: «جایز است که مراد از «کلمات» همه این روایات باشد و جایز است که بعضی از این آرا صحیح باشد. اما در این باره حدیث صحیح و مورد اتفاقی نداریم که حتماً یکی از آنها را بنابر تعیین نام ببریم»

«ابراهیم گفت: و از دودمانم نیز» یعنی: پروردگارا! از دودمانم نیز پیشوایانی را برانگیز. «خداوند Ψ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد» یعنی: در میان دودمانت عاصیان و ستمکاران نیز وجود دارند و بدان که آنان شایستگی پیشوایی را نداشته و به حق آن قیام نمی‌ورزند، لذا این موهبت من به آنان نمی‌رسد. آری! امام و پیشوا - چنان‌که در روایات آمده است - ناگزیر باید از اهل عدالت و عمل به شرع باشد و هرگاه از جاده عدل و عمل به شرع منحرف شد؛ ستمگر می‌شود.

پس این آیه، در واقع دستوری به مؤمنان است که: هرگز ستمگری را متولی امور شرع و زمامدار جامعه اسلامی نگردانند زیرا امام از آن روی به پیشوایی برگزیده

می‌شود که به سخن و عمل وی در امور دین اقتدا شود، پس اگر او ظالم یا فاسق باشد، مقتدیان و پیروان خویش را گمراه و از صراط مستقیم منحرف می‌سازد. بنابراین، خواسته ابراهیم U فقط در حق کسانی از دودمانش اجابت شده که شایسته امامت و پیشوایی هستند، نه در حق ستمگران آنان.

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
(125)

«و یاد کنید» ای اعراب! این نعمتم را بر خود «که چون خانه کعبه را بازگشتگاه قرار دادیم» که حجاج بعد از پراکنده‌بودنشان در نقاط مختلف جهان، در آن بازگشتگاه گرد هم می‌آیند «و» قرار دادیم خانه کعبه را «حرم امن مردم» یعنی: محل امنی که نباید کسی در آن از کسی بترسد، چنان‌که بر کسی که به آن پناه‌ببرد، حد اقامه نمی‌شود، لذا کسی که به آن وارد شود، از هر نظر ایمن است. «و» گفتیم: «از مقام ابراهیم نمازگاهی بسازید».

در بیان سبب نزول آیه کریمه از عمر بن خطاب r روایت شده است که فرمود: [هنگامی که رسول خدا ص به برابر مقام ابراهیم رسیدند] فرمودند: «این مقام ابراهیم است. گفتیم: یا رسول‌الله! آیا آن را نمازگاهی نمی‌سازید؟ به همین مناسبت بود که آیه فوق نازل شد». همچنین ابن عمر از پدرش رضی‌الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «با پروردگارم در سه چیز موافقت نمودم؛ در حجاب، در اسیران بدر و در مقام ابراهیم». یعنی: در هر سه مورد بر تأیید رأی من آیه نازل شد. مقام ابراهیم U: سنگ معروفی است که ابراهیم U برای بنای کعبه بر روی آن می‌ایستاد و هنگامی که او و پسرش اسماعیل علیهما السلام

دیوار کعبه را بالا می‌آوردند و به آن ضرورت افتاد، اسماعیل ع آن را آورد تا پدرش بر آن بایستد. این سنگ به دیوار کعبه چسبیده بود و اولین کسی که آن را به جای فعلی آن انتقال داد، عمر بن خطاب ر بود. مقام ابراهیم ع برای مردم معروف است و آنان مکلفند که در آن دو رکعت نماز طواف را ادا کنند. علما در این باره که نخستین بانی خانه کعبه چه کسی بود، اختلاف نظر دارند. ابن کثیر پس از آن که نظرهای مختلف در این رابطه را نقل می‌کند، می‌گوید: «غالب کسانی که به این روایات استناد می‌کنند، مرجع آنها منابع اهل کتاب است و اینها اخباری است که نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب و نه بر آنها - صرفاً - می‌شود اعتماد کرد، اما اگر حدیثی در این باره به صحت رسید، پس بر سر و چشم می‌پذیریم».

«و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه‌ام را پاکیزه گردانید» از بتها، حضور کفار، پلیدیها، از طواف کردن شخص جنب و حیض و از هر پلیدی دیگری «برای طواف کنندگان و معتکفان» عاکف: کسی است که برای انجام دادن عبادت، مقیم و پایبند مسجد می‌شود. بعضی گفته‌اند: عاکف، مجاور مکه است، نه مقیم مکه و از اهالی آنجا. «و» خانه‌ام را پاکیزه گردانید برای «رکوع و سجده کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران.

فقها در بیان احکام این آیه گفته‌اند:

1- گزاردن دو رکعت نماز طواف واجب است.

2- کسی که وارد حریم کعبه می‌شود از انتقام گرفتن ایمن است، اما حدود درسرزمین حرم اقامه می‌شود، نه در خود خانه کعبه.

3- گماردن ظالم یا فاسق به رهبری سیاسی و قضائی جامعه اسلامی جایز نیست. لیکن باید گفت که حاکم با ارتکاب فسق، خود به خود عزل نمی‌شود تا اهل حل و عقد او را بر کنار نکنند.

4- نماز گزاردن در مسجدالحرام بر طواف نفل فضیلت بیشتری دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (126)

«و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! اینجا را» یعنی: مکه را «شهری امن بگردان». در احادیث شریف آمده است که: رسول اکرم ص دربارہ مدینہ - همانند دعای ابراهیم U در مورد مکه - دعاهای بسیاری نمودند و مدینہ منورہ را حرم امنی قراردادند، از جملہ آنها این حدیث شریف بہ روایت انس بن مالک T است: «اللهم إني أحرم ما بين جبلَيْها مثل ما حرم به إبراهيم مكة، اللهم بارك لهم في مدهم وصاعهم: بارخدایا! من میان هر دو کوه مدینہ را حرام قرار می‌دهم، چنان‌که ابراهیم مکه را حرام قرار داد. بار خدایا! به آنان (مردم مدینہ) در مد و پیمانہ آنها برکت بده». «و از اهلش» یعنی: از اهل مکه «هر کس از آنان را کہ بہ خدا و روز بازپسین ایمان دارد، از میوه‌ها روزی ده» نہ کسی را کہ کفر ورزیدہ است. اما خداوند متعال بہ ابراهیم U فرمود: «و هر کس کہ کفر ورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم» از رزق و روزی این دنیا. یعنی: مطمئنا من مؤمنان از اهل این خانہ را روزی می‌بخشم، ولی کافران را نیز روزی می‌رسانم زیرا رزق و روزیم همانند امامت و پیشوایی نیست کہ فقط بہ پارسایان و مؤمنان اختصاص

داشته و به دیگری نرسد، بلکه روزی ام‌هم به مؤمنان می‌رسد و هم به کفار «سپس دچار عذاب دوزخش سازم» یعنی: کافر را در آخرت به گونه‌ای گرفتار عذاب آتش می‌گردانم که راه نجاتی از آن نداشته‌باشد «و چه بد سرانجامی است» آن سرانجام شومی که در انتظارشان است.

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (127)

«و چون ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بر افراشتند» بر زیربنا و اساس ثابت و استواری، گفتند: «پروردگارا! از ما بپذیر» این کار پاکیزه را «که درحقیقت تویی شنوای دانا» دعای ما را می‌شنوی و نیتمان را می‌دانی. رسول خداص نیز درسی و پنج سالگی - آن‌گاه که قریش خانه کعبه را تجدید بنا می‌کردند - درساختن خانه کعبه سهم داشتند و همراه با قریشیان سنگ انتقال می‌دادند. چنان که اراده الهی بر آن بود که آن حضرت ص قرار دهنده «حجرالاسود» در محل آن‌باشند، که این داستان به تفصیل در کتابهای سیرت آمده است.

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (128)

همچنان ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام دعا کردند: «پروردگارا! ما را تسلیم خود قرار ده» یعنی: ما را بر اسلام استوار و پایدار گردان، یا بر اسلام ما بیفزای. افزونی در اسلام، به افزودن ایمان و اعمال نیکوست «و از نسل ما امتی فرمان‌بردار خود بساز» که عبارت است از: امت محمد ص. بعضی گفته‌اند: مراد

اعرابند زیرا همانها نسل و تبار ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام هستند «و مناسک ما را به ما بنما» یعنی: ما را به مناسک حج و مواضع ذبح قربانی مان راهنمایی فرما «و از مادرگذر که تویی توبه پذیر مهربان». مجاهد می گوید: «ابراهیم U دعا کرد: پروردگارا! مناسک ما را به ما بنما! پس جبرئیل U نزد وی آمد و او را به محل کنونی خانه کعبه آورد و گفت: ستونهای آن را برافراز. ابراهیم U ستونهای آن را برافراشت و بنای آن را به انجام رساند. سپس جبرئیل U دست وی را گرفته و او را به سوی منی برد و چون به موضع جمره عقبه رسیدند، ناگهان دیدند که ابلیس در پای درخت ایستاده است، جبرئیل U به ابراهیم U گفت: تکبیر بگو و او را با سنگریزه بزن. ابراهیم U تکبیر گفت و او را به هفت سنگریزه زد. ابلیس عقب رفت تا به موضع جمره میانه رسید. ابراهیم U بار دیگر او را به هفت سنگریزه زد و تکبیر گفت و در موضع جمره سوم نیز چنان کرد. سپس جبرئیل U دستش را گرفت و او را به مشعرالحرام برد و گفت: این مشعرالحرام است. آن گاه به راه افتادند تا او را به عرفات برد و گفت: آیا آنچه را که به تو نمایاندم شناختی؟ و سه بار این جمله را تکرار کرد. ابراهیم U گفت: «عرفت: آری! شناختم»، بدین جهت است که آن را «عرفات» نامیدند. آن گاه به ابراهیم U گفت: پس برای حج ندا در ده. ابراهیم U پرسید: چگونه ندا در دهم؟ جبرئیل U گفت: بگو، هان! ای مردم! پروردگارتان را اجابت کنید. ابراهیم U ندا در داد و بندگان خدا Ψ چنین اجابت گفتند: «لیک، اللهم لیک: به فرمان حاضریم پروردگارا! به فرمان حاضریم». پس هر کس در آن روز ابراهیم U را اجابت گفته است، او حتما حج انجام می دهد.

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (129)

همچنین ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دعا کردند: «پروردگارا! در میان آنان» یعنی: در میان اعرابی که از نسل ما دو تن هستند «رسولی از خودشان برانگیز» که خداوند Ψ این دعای ایشان را پذیرفت و از نسل ایشان فرستاده‌ای برانگیخت که حضرت محمد ص اند. فرستاده‌ای: «که آیات تو را بر آنان بخواند» یعنی: دعای ابراهیم \cup متضمن این خواسته نیز بود که خداوند متعال بر آن پیامبر، قرآنی نازل کند که خوانده شود «و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد» حکمت: شناخت دین، فهم احکام آن و فهم شریعت است «و پاکیزه‌شان کند» از شرک و سایر گناهان «که تو خود عزیز» شکست‌ناپذیر و «حکیمی» در افعال و سخنان خویش، پس از روی حکمت و فرزانه‌گی، هر چیز را در جایگاه آن قرار می‌دهی. در حدیث شریف به روایت ابو امامه τ آمده است که فرمود: گفتم: یا رسول الله! سرآغاز کار رسالت شما چه بود؟ فرمودند: «سرآغاز آن دعای پدرم ابراهیم بود، عیسی نیز به بعثت من بشارت داد و مادرم (در خواب) دید که از وی نوری خارج شد که قصرهای شام از آن روشن گشت». مراد این است که اولین کسی که رسول خدا ص را در میان مردم یاد کرد و مشهور ساخت، ابراهیم \cup بود. ابن کثیر می‌گوید: «مخصوص گرداندن سرزمین شام به ظهور نور رسالت در آن، به استقرار دین و نبوت آن حضرت ص در سرزمین شام اشاره دارد، از این جهت، شام در آخر الزمان دار اسلام و اهل آن خواهد بود و در آن عیسی بن مریم علیهما السلام فرود خواهد آمد».

وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ
فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (130)

آن‌گاه خداوند ﷻ در محکومیت عقیده شرک آلود کفار - اعم از مشرکان و اهل کتاب - که مخالف با آیین ابراهیم ﷺ است، می‌فرماید: «و چه کسی از آیین ابراهیم روی بر می‌تابد، مگر آن کسی که سبکسر باشد» یعنی: فقط کسی از آیین حنیف ابراهیم روی بر می‌تابد که نسبت به خویشتن خویش جاهل بوده و در مصلحت خویش نیندیشد و لذا خود را به نابودی بکشاند «و ما او را» یعنی: ابراهیم ﷺ را «در دنیا برگزیدیم» هنگامی که او را به پذیرش و تبلیغ اسلام مأمور کردیم «و هم او، در آخرت از شایستگان است» و از نیکبختان؛ پس کسی که راه و روش او را فرو گذاشته و گمراهی را انتخاب نماید، بسی نابخرد و نادان است.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: عبدالله بن سلام دوبرادرزاده‌اش به نامهای سلمه و مهاجر را به سوی اسلام دعوت کرد، سلمه دعوت‌وی را پذیرفت و مسلمان شد، اما مهاجر سر باز زد؛ پس این آیه کریمه نازل گردید.

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (131)

«هنگامی که پروردگارش به او» یعنی: به ابراهیم ﷺ «فرمود: تسلیم شو» یعنی: به دین اسلام چنگ بزن و برای خداوند بزرگ، مخلص و منقاد باش «گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم» و فرمان پروردگارم را لیبیک گفتم.

وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ
إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (132)

«و» شما منحرفان اهل کتاب، به غلط مدعی آن هستید که ابراهیم U و فرزندانش یهودی یا نصرانی بوده‌اند زیرا: «ابراهیم و یعقوب به همان سفارش کردند» یعنی: به سفارش خداΨ در تمسک به آیین اسلام، یا به گفتن کلمه: (أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) سفارش کردند «فرزندان خود را» یعنی: یعقوب U نیز فرزندانش خود را همچون ابراهیم U به این راه و روش سفارش نمود، درحالی که می گفت: «ای فرزندان من! خداوند این دین را برای شما برگزیده است» یعنی: دین اسلام را، همان آیینی را که محمدص از بارگاه خداΨ آورده «پس البته نباید جز در حالت مسلمانی بمیرید» یعنی: به اسلام چنگ زنید و از آن جدا نشوید تا آن که چون مرگتان در رسد، درحالی بمیرید که بر دین اسلام پایدار هستید. لذا مراد یعقوب U فقط این نبود که تنها در هنگام مرگ بر حالت اسلام بمیرند، بلکه مراد وی پایداری ایشان بر اسلام در همه حالات تا هنگام مرگ است زیرا انسان می داند که خواهد مرد، اما نمی داند که چه وقت؟.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: یهودیان به رسول خدا ص گفتند؛ آیا تو نمی دانی که یعقوب در روز مرگش فرزندانش خود را به یهودیت سفارش کرد؟ پس این آیه در رد این ادعای بی اساسشان نازل شد.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (133)

آن گاه خداوند بزرگ در رد پندار یهود و نصاری که به ابراهیم U و فرزندانش نسبت یهودیت یا نصرانیت می دهند و در رد عقیده مشرکان که از آیین توحیدی ابراهیم U انحراف ورزیدند، می فرماید: «آیا وقتی که مرگ یعقوب فرا

رسید، حاضر بودید؟» یا که بر او افترا می‌بندید؟ حضور مرگ: حضور نشانه‌ها و مقدمات آن است. آری! شما حاضر نبودید، ولی ما حاضر و ناظر بودیم «هنگامی که به پسران خود گفت: پس از مرگ من چه کسی را می‌پرستید؟» فرزندان وی در پاسخش «گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدایی یگانه است، می‌پرستیم» هر چند اسماعیل و عموی یعقوب و بود، اما فرزندان او را نیز پدر نامیدند زیرا اعراب عمو را نیز پدر می‌نامند «و ما در برابر او تسلیم هستیم» بدین گونه بود که یعقوب و در هنگام مرگ از فرزندانش پیمان گرفت که خدای یگانه را بپرستند و با او چیزی را شریک نگیرند، و آنها بر این پیمان اقرار کردند، پس این اقرارشان خود گواه این حقیقت است که آنان موحد و مسلمان بوده‌اند و یعقوب و نیز براساس این اعتراف به مسلمان بودنشان گواهی داد. ابن‌کثیر می‌گوید: «ظاهراً یعقوب فرزند اسحاق، در حیات ابراهیم و ساره به دنیا آمد».

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
(134)

«این امتی است که در گذشته است» تلک: به ابراهیم و فرزندان او و یعقوب و فرزندان او اشاره دارد. امت: یعنی: گروه و جماعت «دست‌آوردشان برای خودشان و دست‌آورد شما برای خودتان است و از آنچه آنان می‌کرده‌اند، شما بازخواست نمی‌شوید» این هشدار است به یهود زیرا آنان با تکیه بر این پندار که منسوب به پیشینیان صالحی هستند و با مغرور شدن به این تکیه‌گاه، از پیروی رسول اکرم ص سرباز زدند. آری! یهودیان باید بدانند که

دست آورد هر گروهی به خودش مربوط بوده و کارنامه پدران، هیچ سودی به حال فرزندان نشان ندارد و هرگز به دردشان نخواهد خورد. این آیه همچنین ردی است بر کسانی که به عمل گذشتگان خویش اتکا کرده و دل خود را با چنین آرزوهای باطلی خوش می‌کنند. چنان‌که در حدیث شریف نیز آمده است: «من ابطاً به عمله لم يسرع به نسبه: هرکس عملش بر وی کند آید، نسبتش به نفع وی شتاب نمی‌کند». مراد این است که شما از حسنات گذشتگان نسبی خود سودی نمی‌برید، به گناهانشان هم مؤاخذه نمی‌شوید و از اعمالشان مورد بازپرسی قرار نمی‌گیرید، چنان‌که آنان نیز از اعمال شما مورد بازپرسی قرار نمی‌گیرند.

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (135)

«و گفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت شوید» یعنی: یهودیان به مسلمانان گفتند: یهودی شوید و نصاری به مسلمانان گفتند: مسیحی شوید تا به حق راه یابید، چنان‌که در بیان سبب نزول نیز آمده است. «بگو: چنین نیست، بلکه» هدایت و رستگاری در پیروی از «آیین ابراهیم حنیف است» حنیف: یعنی: گرایش یافته از تمام ادیان باطل به سوی دین حق. حنیفیت؛ کیش و آیین اسلام است «و او از مشرکان نبود» این تعریض و کنایه‌گویی به یهود و نصاری است. یعنی: ابراهیم U مانند شما به خدای عزوجل مشرک نبود، پس چگونه ادعا می‌کنید که او بر آیین یهودیت یا نصرانیت بوده است؟

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (136)

خداوند متعال در این آیه بندگان مؤمنش را به سوی ایمان تفصیلی به آنچه که به وسیله حضرت محمدص بر ایشان نازل نموده و به ایمان اجمالی به آنچه که بر پیامبران پیشین نازل کرده، ارشاد می‌نماید و از برخی از پیامبران: به اسم نام برده و از بقیه آنها به اجمال یاد می‌کند: «بگوئید» ای مسلمین! «ایمان آورده‌ایم به خداوند». از ابی‌هریره τ روایت شده است که فرمود: اهل کتاب، تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به زبان عربی تفسیر می‌کردند، لذا رسول خداص در این حدیث شریف فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه بگوئید: به خداوند و به آنچه نازل کرده ایمان آورده‌ایم - تا به آخر آیه». «و» نیز ایمان آورده‌ایم «به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم واسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده» اسباط: فرزندان دوازده‌گانه یعقوب \cup هستند که هریک از آنها فرزندان داشته اند. «سبط» در بنی‌اسرائیل به منزله «قبیله» در میان اعراب است «و» ایمان آورده‌ایم «به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، میان هیچ‌یک از آنان فرق نمی‌گذاریم» که به برخی از آنها ایمان آورده و به برخی دیگر کافر گردیم، چنان که یهود و نصاری کردند، بلکه ما مسلمانان به تمام انبیا و پیامبرانی که خداوند Ψ فرستاده و به همه کتابهایی که نازل نموده، ایمان داریم «و ما در برابر او تسلیم هستیم» و هیچ ستیز و کشمکشی را با او در ملکش نمی‌پسندیم.

آری! بر مسلمانان است که این حقایق را اعلام نمایند و ایمان درست و راستین نیز چنین ایمانی است.

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (137)

«پس اگر آنان هم به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند» یعنی: اگر اهل کتاب و غیرآنان نیز همچون شما به تمام کتابهای خداوند Ψ و به تمام پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ یک از آنان فرقی نگذاشتند، بی‌شک به راه حق هدایت شده‌اند «ولی اگر روی برتافتند، جز این نیست که در شقاق‌اند» شقاق: ستیزه و عناد است «و به‌زودی خداوند شر آنان را از تو کفایت خواهد کرد» این وعده‌ای از سوی حق تعالی به پیامبرش می‌باشد که یقیناً کفایت شر معاندان ستیزنده و روبرتابنده از حق و حقیقت را خواهد کرد. بحمدالله که این وعده محقق شد زیرا مردان بنی‌قریظه به دست پیامبرص و مؤمنان به قتل رسیدند، بنی‌نضیر به شام تبعید شدند و بر نصارای نجران هم جزیه وضع شد. «که او شنواست» به آنچه که می‌گویند «دانااست» به هر کاری و به آنچه که از کینه و حسد و بغض و نفرت علیه مسلمین پنهان می‌دارند.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (138)

«این» ایمان ناب و تسلیم همه جانبه «رنگ الله است» لذا خود و خانواده‌هایتان را به آن رنگ زنید. آری! اسلام رنگ الهی است و همان‌گونه که رنگ کل یک شیء رنگ آمیزی‌شده را دربر می‌گیرد، همچنین است اسلام که حال مسلمانان

متعهد را کاملاً دگرگون می‌کند. پس مراد از «رنگ خدا» در اینجا ایمان، یا دین خدای عزوجل است که او مردم را بر آن سرشته است.

گفتنی است که اصطلاح «رنگ خدا» اصلاً در معارضه با این عمل نصاری به کار گرفته شد که فرزندان خود را بعد از تولد آنها در درون رنگی زرد غوطه داده و آن را غسل تعمید می‌نامیدند و سبب تطهیر نوزاد می‌شناختند و چون این کار را انجام می‌دادند، می‌گفتند: اکنون او نصرانی‌ای راستین گردید. پس خدای عزوجل با این آیه این عمل‌شان را رد کرد. «و کیست بهتر از خداوند به اعتبار رنگ؟» یعنی: آیا در عرصه وجود، رنگی بهتر از رنگ خدای حکیم دانا هم هست؟ رنگ ایمان که خداوند متعال بندگانش را به آن مزین و آراسته ساخته و با آن از پلیدیهای شرک، پاک‌شان می‌گرداند؟ پس بدانید که ما مسلمانان از رنگ‌ها و انگ‌های قلبی بشری که دین یگانه خداوند متعال را آلوده و پارچه پارچه ساخته و امت واحده را به احزابی متعارض با هم تبدیل می‌کنند، پیروی نمی‌کنیم «و ما پرستندگان او هستیم» به اخلاص و انقیاد تمام، لذا راه کشیشان و راهبان را که پیوسته در دین حق کم و افزون نموده حلال و حرام وضع می‌کنند و رنگ توحید را از نهاد و ضمیر بشریت پاک نموده رنگ پلید شرک را بر آن می‌آلایند، پیروی نمی‌کنیم و جز خداوند Ψ ، پروردگاری دیگر را نمی‌پرستیم.

قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (139)

«بگو» ای پیامبر! به اهل کتاب «آیا درباره خدا با ما بحث و گفت‌وگو می‌کنید؟» یعنی: آیا از روی عناد با ما درباره دین خدا Ψ ستیزه و جدال نموده و

ادعا می‌کنید که دین حق، همانا یهودیت و نصرانیت است و لاغیر؟ «حال آن که او پروردگار ما و پروردگار شماست» و ما و شما در پناه پروردگاری او و عبودیتمان برایش، در پیشگاهش باهم برابریم، پس چگونه ادعا می‌کنید که شما از ما به خداوند متعال ذی حق تر و سزاوارترید؟ و باز در این باره با ما بحث و مشاجره هم می‌کنید؟ «و ما را کردارهایمان و شمارا کردارهایتان است» و هیچ کس از عمل دیگری مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. آری! این قاعده کلی همه ادیان برحق است که مسئولیت فردی است، لذا شما هرگز به خدای عزوجل از ما سزاوارتر نیستید «و ما به او اخلاص می‌ورزیم» آری! میان ما و شما این تفاوت فاحش وجود دارد که ما در عبادت پروردگارمان اهل اخلاصیم، اما شما چنین نیستید و ملاک برتری و خصلتی که صاحبش را به قرب و فضل خدای سبحان از دیگران سزاوارتر می‌سازد، نیز همین است، پس چگونه آنچه را که ما به آن نسبت به شما سزاوارتر و ذی حق تر هستیم، برای خود ادعا می‌کنید؟ با آن که شما در شرک به خدای سبحان و ادعای الوهیت برای غیر وی مستغرق هستید و ما در اخلاص و عبادت بی‌شائبه در پیشگاه الوهیت وی؟

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَلَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنْ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (140)

«یا می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بوده‌اند» و بر دین شما قرار داشته‌اند؟ «بگو: شما داناترید یا خداوند؟» یعنی: خداوند Ψ به ما خبر داده‌است که این پیامبرانش یهودی و نصرانی نبوده‌اند، ولی شما ادعا می‌کنید که آنان یهودی و نصرانی بوده‌اند، پس آیا شما

داناترید یا خدای سبحان؟ «و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی را که از جانب خداوند بر او مقرر شده است، پنهان دارد؟» قطعا کسی از چنین انسانی ستمکارتر نیست. هدف؛ نکوهش اهل کتاب بر این امر است که آنان به خوبی از این حقیقت که این جمعی انبیاءؑ یهودی و نصرانی نبوده بلکه بر آیین اسلام بوده‌اند، آگاهند، اما با پنهان ساختن این گواهی، بلکه حتی با ادعایی کاملا مخالف با آن، بر خود ستم نموده‌اند. قتاده می‌گوید: «این گروه ستمکار، اهل کتاب هستند که اسلام را کتمان کردند - درحالی که می‌دانند اسلام دین خدا ﷻ است - و به یهودیت و نصرانیت چنگ زده و رسالت محمد ص را کتمان کردند، درحالی که می‌دانند او رسول برحق خداوند ﷻ است». «و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست» و در برابر این ستم ننگین از عذابتان دست برنخواهد داشت. ابوحیان می‌گوید: «این جمله در قرآن کریم نمی‌آید، مگر به دنبال ارتکاب معصیتی، پس این جمله، دربرگیرنده وعید و تهدید آنهاست».

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
(141)

«این امتی است که در گذشته است، برای آنان است آنچه به دست آورده‌اند و برای شماست آنچه به دست آورده‌اید و شما از آنچه آنان می‌کرده‌اند، بازخواست نمی‌شوید» و هیچ‌کس از عمل دیگری مورد بازپرسی قرار نگرفته بلکه فقط از عمل خودش مورد پرسش قرار می‌گیرد. چنان‌که گفتیم، اصل مسؤولیت شخصی یا فردی، قاعده کلی ادیان الهی است، به همین جهت است که حتی این گروه انبیاءؑ نیز با وجود پیشوایی و فضل خویش، در برابر عمل و

کارکردشان پاداش داده می‌شوند، پس مردم دیگر سزاوارتر به آن هستند که با آنان برابر اعمالشان رفتار شود.

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (142)

بخاری در بیان سبب نزول این آیه کریمه از براء^ت روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا ص به مدینه هجرت کردند، به فرمان خداوند متعال شانزده یاهفده‌ماه به سوی بیت‌المقدس نماز می‌گزارند، اما در عین حال مشتاق آن بودند که به سوی کعبه نماز بگذارند، پس خداوند Ψ نازل فرمود: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ ...﴾ (ما گردانیدن رویت به سوی آسمان را نیک می‌بینیم...) «بقره / 144».

به این ترتیب، خداوند متعال به تغییر قبله از بیت‌المقدس به سوی کعبه دست‌ور داد، پس بی‌خردان، یعنی یهودیان گفتند: ﴿مَا وَلَاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا ...﴾ (چه چیز آنان را از قبله خودشان برگردانید؟)، خداوند متعال در پاسخ آنان فرمود: ﴿قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ (بگو: مشرق و مغرب از آن خداست)...

پس این آیات پایه‌گذار قضیه تغییر قبله است.

«به‌زودی سفیهان خواهند گفت» این اخباری از سوی خدای سبحان به پیامبرش ص و مؤمنان در باره این موضوع است که: در هنگام تغییر قبله از بیت‌المقدس به سوی کعبه، مردم کم‌خرد و سبک‌مغز - از یهودیان و منافقان - این سخن را که می‌آید، به‌زودی خواهند گفت. سفهاء: کم‌خردان سبک‌عقل اند و

سفاهت: اضطراب در رأی و اندیشه، یا اخلاق است. مراد از سفها در اینجا، منکران تغییر قبله، اعم از یهود، مشرکان و منافقانند. آری! بی‌خردان خواهند گفت: «چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند؟» یعنی: از بیت‌المقدس «روی گردان کرد» به سوی کعبه؟ یعنی: مسلمانان را چه شده است که چندی به این طرف روی می‌آورند و باز به سوی دیگری؟ خدای سبحان در پاسخ آنها فرمود: «بگو: مشرق و مغرب از آن خداست» پس این در حوزه فرمانروایی اوست که به هر سمت و جهتی که بخواهد، فرمان روی آوردن بدهد «هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند» این تعبیر، اعلام کننده این حقیقت است که تغییر قبله به سوی کعبه، هدایت و رهنمونی‌ای از سوی خداوند Ψ برای پیامبرش ص و امت ایشان است. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ص درباره اهل کتاب فرمودند: «آنان با ما در هیچ چیز به اندازه حسدورزیدنشان (در سه چیز ذیل) با ما حسد نمی‌ورزند:

- 1- حسد ورزیدنشان بر روز جمعه، روزی که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد ولی آنها از آن گمراه گشتند.
- 2- بر قبله، که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد و آنان از آن گمراه شدند.
- 3- بر آمین گفتن ما پشت سر امام». یعنی: این سه چیز حسد برانگیزترین امور علیه ما است.

وَكذلكَ جَعَلناكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلنا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْها إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ (143)

«و همچنین شما را امتی وسط گردانیدیم» وسط در لغت: میانه یا مرکز دایره یک چیز است، سپس برای صفات پسندیده عاریت گرفته شد زیرا هر صفت پسندیده‌ای در میانه افراط و تفریط قرار دارد. پس وسط یعنی برگزیده و بهتر، یا میانه رو. ابن‌کثیر در اینجا معنای «برگزیده و بهتر» را برای «وسط» یاد کرده و می‌گوید: «از آنجا که خداوند متعال این امت را، امت برگزیده گردانید، آن را به کامل‌ترین شریعتها و استوارترین برنامه‌ها و روشن‌ترین روشها مخصوص ساخت؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ...﴾ (حج: 78) (او شما را برگزید و در دین هیچ دشواری بر شما قرار نداد، این دین، آیین پدرتان ابراهیم است...). آری! شما در همه امور دین و دنیا، بهترین امته‌ها و میانه‌روترین آنها بوده و از هرگونه افراط و تفریط به دور هستید؛ نه مانند یهود و مشرکان مادی‌گرا هستید و نه مانند برخی از مسیحیان، روحانی محض، بلکه شما حق جسم و روح - هر دو - را ادا کرده و با فطرت انسانی هم‌آوا می‌باشید «تا بر مردم گواه باشید» یعنی: شما را امت وسط گردانیدیم تا در روز قیامت برای انبیای الهی علیه امتهایشان گواهی بدهید که: ایشان قطعاً پیام خداΨ را که مأمور تبلیغ آن برای امتهایشان بوده‌اند، به آنها رسانده‌اند «و پیامبر بر شما گواه باشد» یعنی: پیامبر خاتم‌ص برای شما گواهی دهد که پیام الهی را به شما ابلاغ کرده‌است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «نوح در روز قیامت فراخوانده می‌شود، پس به وی گفته می‌شود: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ می‌گوید: آری! آن‌گاه قومش فرا خوانده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: آیا نوح پیام حق را به شما رساند؟ می‌گویند: نزد ما هیچ هشداردهنده‌ای

نیامده است، نزد ما هیچ کسی نیامده است! آن‌گاه به نوح گفته می‌شود: چه کسی برای تو گواهی می‌دهد؟ می‌گوید: محمدص و امتش». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خداص فرمودند: «أنا و أمّتي يوم القيامة على كوم مشرفين على الخلائق، ما من الناس أحد إلا ود أنه منا، وما من نبی كذبه قومه إلا ونحن نشهد أنه قد بلّغ رسالة ربه عزوجل: من و اتمم روز قیامت بر تپه‌ای بلند و مشرف بر خلائق قرار داریم، هیچ‌یک از مردم نیست مگر این که آرزو می‌کند که کاش او هم از جمله ما بود، و هیچ پیامبری نیست که قومش او را تکذیب کرده باشند، مگر این که ما گواهی می‌دهیم که او پیام پروردگار خویش را به آنان رسانده است». «و قبله‌ای را که بر آن بودی» یعنی: بیت‌المقدس را «مقرر نکردیم، مگر برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد، معلوم بداریم» یعنی: بیت‌المقدس را قبله شما نگردانیدیم مگر برای این که شما را بیازماییم تا چون آن را به سوی کعبه برمی‌گردانیم، مؤمن پیرو را از مرتد کافر و منافق، درعینیت امر باز شناسیم. «هرچند این کار، جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده، سخت‌گران می‌آید» یعنی: قضیه تحویل قبله، موضوع دشواری است که ایمان به آن جز بر راهیافتگان به راه حق که سینه‌هایشان به تصدیق تو گشاده شده، سخت‌گران می‌آید «و خداوند هرگز ایمان شما را» یعنی: نماز شما را به سوی بیت‌المقدس «ضایع نمی‌گرداند».

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره مسلمانانی نازل شد که تا هنگام مرگشان بر قبله بیت‌المقدس نماز می‌خواندند، لذا حق تعالی به مسلمانان

اطمینان می‌دهد که نمازهایشان پذیرفته است. به قولی: مراد از این جمله که: (ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند)، پایدار ساختن مؤمنان بر ایمانشان در هنگام تغییر قبله و نیفگندنشان در شک و تردید در این باره است، که چون شکاکان و تردید مشربان دیگر، راه تردید و تحیر را دنبال نکنند «به راستی که خداوند نسبت به مردم رؤوف و مهربان است» رؤوف: کسی است که رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین بردن زیان و ناخوشی است، اما رحمت عام‌تر است زیرا هم شامل دفع ضرر می‌شود و هم رساندن خیر و نیکی.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص زنی از اسیران را دیدند که میان او و کودکش جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران می‌گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می‌یافت او را به آغوش گرفته و به سینه‌اش می‌چسباند و بازمی‌گشت تا کودکش را بیابد و چون او را یافت، محکم به آغوشش گرفته پستان خود را به دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا ص فرمودند: «آیا فکر می‌کنید که این زن فرزندش را در آتش خواهد افکند در حالی که قادر است تا او را نیفگند؟» گفتند: خیر یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که خداوند متعال به بندگان خود از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است».

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (144)

«ما گردانیدن رویت در» نگریستن به سوی «آسمان را نیک می‌بینیم» که به شوق و انتظار فرود آمدن فرمان تغییر قبله، گاه‌گاه به سوی آسمان می‌نگری. (تقلب وجهک): گاه‌گاه نگریستن تو را به سوی آسمان. «اینک روی تو را به

سوی قبله‌ای می‌گردانیم که از آن خوشنود هستی» یعنی: آن را دوست می‌داری و به سوی آن مشتاق هستی «پس به سوی مسجدالحرام روی آور» یعنی: در نمازت به سمت و سوی مسجدالحرام روی آور. کعبه، مسجدالحرام نامیده شد تا اشاره‌ای باشد به این که بر شخصی که دور از کعبه است، رو آوردن به جهت و سمت کعبه واجب است، نه به سوی عین کعبه زیرا رو آوردن به عین کعبه برای شخصی که از آن دور است، متعذر و مشکل می‌باشد «و هر جا بودید» یعنی: در هر جایی از زمین که بودید «روی خود را به سوی آن» یعنی: به سوی مسجدالحرام «بگردانید و درحقیقت اهل کتاب نیک می‌دانند که این» تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه «حق است از جانب پروردگارشان» و به فرمان خدا Ψ انجام گرفته است «و خدا از آنچه می‌کنند» با برانگیختن شبهه‌ها و ترویج فتنه‌ها «غافل نیست» و به زودی آنان را در برابر آن مجازات خواهد کرد. آگاهی اهل کتاب از تغییر قبله مسلمانان؛ یا از جهت ابلاغ انبیایشان به آنان بود، یا این موضوع را در کتب آسمانی خود یافته‌اند.

در بخاری و مسلم از براء τ روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ص در آغاز هجرت به مدینه، به فرمان الهی شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌گزاردند، اما بسیار مشتاق آن بودند که کعبه قبله‌شان باشد و بدین سبب فرمان تغییر قبله نازل شد. یادآور می‌شویم؛ اولین نمازی که آن حضرت ص به سوی کعبه خواندند، نماز عصر بود، و مردی از آنان که با پیامبر ص این نماز را در جماعت خوانده بود، از مسجد بیرون آمد و در یکی از مساجد دیگر بر نماز گزارانی گذشت که در حال رکوع بودند، پس گفت: شهادت می‌دهم به خدا Ψ که با رسول وی ص به سوی کعبه نماز گزارده‌ام. در این هنگام آنها

همچنان که در حال نماز بودند، به سوی کعبه چرخیدند». ابن کثیر می گوید: «اینان نمازگزاران مسجد قبا بودند و آن نماز؛ نماز بامداد بود». هم او به نقل از مفسران می گوید: «حکم تغییر قبله در حالی بر رسول خدا ص نازل شد که ایشان دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بودند و ماجرای آمدن یکی از نمازگزاران و خبر دادن به دیگران، در مسجد بنی سلمه رخ داد، بدین جهت، این مسجد به نام مسجد قبلتین نامیده شد». در حدیث شریف به روایت ابن عباس τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «کعبه، قبله اهل مسجد الحرام است، مسجد الحرام قبله اهل حرم، و حرم قبله اهل زمین از امتم در مشرقها و مغربهای آن». مفسران گفته اند: اشتیاق رسول اکرم ص در روی آوردن به سوی کعبه سه دلیل داشت:

1- کعبه، قبله پدرشان ابراهیم U بود.

2- اعراب به لحاظ تعلق روحی ای که به کعبه داشتند، با تحویل قبله به سوی آن، انگیزه بیشتری برای ایمان آوردن پیدا می کردند.

3- یهودیان می گفتند: محمد با ما مخالفت می کند، اما از قبله ما پیروی می نماید، لذا رسول خدا ص دوست داشتند که زمینه این طعنه یهود هم از میان برود.

علما در بیان احکام قبله گفته اند: فقها اتفاق نظر دارند بر این که روی آوردن به قبله، شرط صحت نماز است، مگر در حالت خوف یا اضطراب، یا در نماز نافله سوار بر مرکب (حیوان، کشتی یا هواپیما) زیرا قبله در حالت خوف، همان جهتی است که امنیت در آن وجود داشته باشد و قبله بر بالای مرکب نیز همان جهتی است که مرکب به آن روی آورد. همچنین علما اتفاق نظر دارند بر این که: کعبه قبله همه افقهاست و نمازگزاری که در کعبه حضور دارد و آن را مشاهده می کند، روی آوردن به عین آن بر وی فرض است. همچنین ایشان

اجماع دارند بر این که: نمازگزارانی که از کعبه دورند، باید به جهت و سمت آن روی آورند.

وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (145)

«و اگر هرگونه آیه‌ای برای اهل کتاب بیاوری، از قبله تو پیروی نمی‌کنند» یعنی: هیچ‌برهان و حجت و معجزه‌ای در آنان تأثیر نمی‌گذارد و به حق باز نمی‌گردند، هرچند همه‌گونه برهان و حجت هم به آنان ارائه شود زیرا آنان پیروی از حق را به سبب آن ترک نکرده‌اند که دلیلی داشته‌اند یا شبهه‌ای بر آنان روی نموده است، بلکه ترک حق از سوی آنان، جز تمرد و عناد هیچ انگیزه دیگری نداشته و ندارد. آری! آنان نیک می‌دانند که برحق نیستند، پس هر کس در چنین وضع و حالی قرار داشته باشد، بی‌گمان از معجزه و برهان نفعی نمی‌برد «و تو» نیز «پیرو قبله آنان نیستی» تصریح بر این امر، به منظور دفع طمع اهل کتاب و قطع امیدشان از بازگشت مجدد رسول خداص به قبله سابق است «و خود آنان پیرو قبله یک‌دیگر نیستند» بدان جهت که یهود در نماز خود به سوی بیت‌المقدس روی می‌آورند و نصاری به سوی طلوع‌گاه خورشید «و اگر پس از علمی که بر تو آمده است، از هوسهای آنان» یعنی: از قبله آنان «پیروی کنی» قبله آنان، هوی و هوسشان تلقی شد زیرا بعد از صدور امر روی آوردن به سوی کعبه، پیروی از این حکم بر آنان نیز لازم گردید، لذا باقی ماندنشان بر قبله دیگری غیر از کعبه، چیز دیگری جز پیروی از هوی و هوس نیست و اگر تو از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی «در آن صورت از ستمکاران خواهی بود». این

خطاب هر چند متوجه رسول اکرم ص است، اما مراد از آن، برخی از امت ایشان می‌باشند زیرا رسول خدا ص از ستم و گناه معصومند. دلیل این که رسول خدا ص مورد این خطاب قرار گرفته‌اند، بزرگ‌ساختن شأن قبله و نیز وجود این حقیقت است که قرآن بر ایشان نازل می‌شود، پس طبیعی است که ایشان مخاطب آن باشند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (146)

«کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم، او را» یعنی: محمد ص و نبوتش را «می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندان‌شان را می‌شناسند» و بیشترین شناخت نسبت به انسان را پدر و مادر وی دارند زیرا فرزند از همان کوچکی تا بزرگسالی زیر نظر و رعایت آنان است «و مسلماً گروهی از آنان، دیده و دانسته حق را پنهان می‌دارند» آنان دانشمندان گمراه اهل کتابند که به اوصاف پیامبر آخرالزمان ص آشنایی دارند، نه آن گروهی که ایمان آورده‌اند؛ چون عبدالله بن سلام و یارانش.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (147)

«حق از جانب پروردگار توست» یعنی: حق همان چیزی است که از سوی پروردگارت نازل شده‌است، نه آنچه که اهل کتاب به تو خبر داده‌اند «پس هرگز از تردیدکنندگان نباش» لذا هنگامی که خدای سبحان پیامبرش ص را از شک و تردید در امر قبله و غیرآن نهی می‌کند، دیگران به پرهیز از این شک و

دودلی سزاوارترند. یا خطاب متوجه رسول اکرم ص است اما مراد از آن، امت ایشانند.

**وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيَهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا
إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (148)**

«و برای هرکسی جهتی است که او روی خود را به سوی آن می‌گرداند»
یعنی: برای اهل هر دینی - به حق یا به باطل - قبله‌ای است. یا مراد این است:
ای امت محمد ص! برای هر یک از شما قبله‌ای است که بدان روی می‌آورید؛ از شرق یا غرب، یا جنوب یا شمال زیرا قبله نسبت به اماکن مختلف، اختلاف پیدا می‌کند «پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی بگیرید» یعنی: به سوی آنچه که خداوند Ψ به شما امر نموده است بشتابید؛ از رو آوردن به سوی مسجدالحرام و رو آوردن به سوی هر چیزی که می‌تواند از مصادیق خیر به‌شمار آید و به سوی ادای نماز در اول وقت آن بشتابید «هرجا که باشید، خداوند همگی شما را گرد می‌آورد» برای مکافات و مجازات روز قیامت، چنان‌که نماز شما در جهت‌های مختلف را از چنان نظم و سیاقی برخوردار گردانید که گویا همه آنها به سوی جهت واحدی است «درحقیقت خدا بر همه چیز تواناست» از جمله، بر گرد آوردن آنان در روز قیامت.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (149)

«و از هر جا بیرون آمدی، روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان»
مسجدالحرام: مسجدی است که به کعبه احاطه دارد و مساحت آن در توسعه جدید از (27) هزار متر، به (180) هزار متر مربع گسترش یافته است.

خاطر نشان می‌شود که نام «مسجد الحرام» در قرآن کریم پانزده بار آمده است «و البته این» فرمان «حق است و از جانب پروردگار توست و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست» پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (150)

«و از هر جا بیرون آمدی» در سفرها، یعنی: هر جا که بودی؛ در خشکی یا دریا «روی خود را به سمت مسجد الحرام بگردان» تکرار امر، به منظور اهتمام و عنایت به شأن قبله است «و هر جا که بودید» ای جماعت‌های مسلمین! در سایر نقاط زمین، در مدینه منوره و در سایر مساجد بجز مسجد الحرام، «رویهای خود را به سوی آن» یعنی: به سمت کعبه «بگردانید» اگر رو آوردن به سوی عین کعبه مقدور نبود «تامردم را بر شما حجتی نباشد» یعنی: تا یهودیان علیه شما حجت و بهانه‌ای نداشته باشند زیرا یهودیان می‌گفتند: محمد ص در قبله ما با ما موافقت و همراهی می‌کند و نزدیک است که در دین ما نیز با ما موافقت و همراهی نماید. حجت: به معنای محاججه، یعنی مخاصمه و مجادله است. خداوند Ψ آن را حجت نامید و سپس به فساد آن حکم کرد؛ چرا که از ظالمی سرزده بود، بدین جهت فرمود: «غیر از مستمگرانشان» و آنان مشرکان عربند که به زودی بر شما احتجاج خواهند ورزید و خواهند گفت: همانا محمد ص در دین خود متحیر گشته، و به قبله ما روی بازگردانید، مگر به این دلیل که ما از او راه یافته‌تریم و چنان که به قبله ما برگشت، به زودی به دین ما نیز برخواهد گشت.

اما قتاده می‌گوید: «مراد از ستمگران، اهل کتابند که چون خداوند ﷻ پیامبرش را به سوی کعبه برگرداند، گفتند: این مرد به سوی خانه پدری و دین قومش مشتاق گشت. و غیر این از سخنانی که جز از بت پرست یا یهودی یا منافقی، شنیده نمی‌شود». «پس، از آنان نترسید» یعنی: از طعنه‌ها و ایرادهای آنان نترسید زیرا این طعنه‌ها و جدالها، ناروا و بی‌حاصل است و به شما زیانی نمی‌رساند «و از من بترسید» زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا داشته باشید «و تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم» یعنی: قبله و جهت روی نمودن به سوی خویش را به این خاطر به شما شناساندم تا نعمت خود را بر شما تمام گردانم. آری! هدایت به سوی قبله، اتمام نعمت است زیرا موجب آن می‌شود تا شریعت شما مستقل و کامل گردد «و تا هدایت شوید» به سوی حقی که دیگران از آن به‌بیراهه رفته‌اند. به‌همین دلیل است که این امت، شریف‌ترین و برترین امت‌هاست.

**كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (151)**

آری! نعمت قبله را بر شما ارزانی داشتیم؛ «همچنان‌که پیامبری از خودتان را به‌میان شما فرستادیم» یعنی: نعمت قبله، همانند نعمت رسالت است. بعضی گفته‌اند: معنای کلام بنا بر تقدیم و تأخیر می‌باشد، یعنی: پس مرا یاد کنید (آیه 152)، چنان‌که پیامبری از خودتان را به‌میان شما فرستادم؛ «که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند» از اخلاق پست، اعمال جاهلیت و پلیدی نفسها، و شمارا از تاریکی‌ها به سوی نور می‌برد «و به شما کتاب و

حکمت می‌آموزد» حکمت: سنت رسول اکرم ص است «و آنچه را نمی‌دانستید، به شما می‌آموزد» زیرا مسلمانان در عصر جاهلیت نادان و جاهل بودند، پس به برکت رسالت و به یمن پیامبری آن حضرت ص، از آن حالت جهل و نادانی بیرون آمده و حال اولیا و اخلاق و سجایای علما را پیدا کردند و داناترین و پاکدل‌ترین مردم گشتند.

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ (152)

«پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» یعنی: یاد کنید مرا به طاعت تا یاد کنم شما را به پاداش و مغفرت. بعضی از سلف در معنای آن گفته‌اند: «کسی که مرا در حالی یاد می‌کند که مطیع است، بر من سزاوار است که او را به مغفرت خود یاد کنم». در حدیث شریف قدسی آمده است: «خدای عزوجل فرمود: ای فرزند آدم! هر که مرا نزد خود یاد نماید، من نیز او را نزد خود یاد می‌کنم و هر که مرا در محضر جماعتی یاد کند، او را در حضور جماعتی بهتر از آن یاد می‌کنم». «و مرا شکر گزارید» شکر: شناخت احسان منعم و سخن گفتن از آن است «و مرا کفران نکنید» کفر: در اینجا به معنای پوشیدن نعمت است. در حدیث شریف آمده است: «خداوند دوست دارد که اثر نعمتش را بر کسی از خلقش که به او نعمتی می‌بخشد، ببیند».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (153)

چون حق تعالی از بیان موضوع «شکر» فارغ شد، به بیان «صبر» می‌پردازد زیرا بنده از دو حال خالی نیست؛ یا در نعمتی است که باید بر آن شکر گزار باشد، یا در بلا و مصیبتی است که باید بر آن صبر کند.

«ای مؤمنان! از صبر و نماز یاری بجوید» بر انجام دادن اوامر و دفع محنتها و دشواریهایی که برای شما پیش می‌آید. صبر بر سه نوع است:

1- صبر بر ترک محرمات و گناهان.

2- صبر بر انجام دادن طاعات و عبادات، که ثواب بیشتری از اولی دارد زیرا مقصود اصلی همان است.

3- صبر بر مصایب و ناملايمات.

«زیرا خدا با صابران است» و آنان را به مطلوبشان می‌رساند.

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (154)

«و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند، نگوئید که مرده‌اند» بلکه «زنده‌اند، ولی شما» در هنگام مشاهده اجساد شهدا بعد از قبض ارواحشان، از این حیات چیزی «نمی‌دانید» هم از این رو ظاهر حال را معتبر قرار داده و ایشان را مرده می‌پندارید، درحالی که ایشان در واقع امر مرده نیستند، بلکه حیات برزخی دارند. در بیان سبب نزول آمده است که: آیه کریمه درباره شهدای غزوه بدر نازل شد.

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ (155)

«و قطعاً شما را به چیزی از ترس» چون آسیب دشمن یا غیر آن «و گرسنگی» و قحطی «و کاهش در اموال» به سبب بلایای طبیعی و غیر آن، و نیز به سبب آنچه که خداوند Ψ بر امواتان از زکات و مانند آن فرض گردانیده است «و کاهش در جانها» با مرگ و کشته شدن در جهاد «و کمبود محصولات» به سبب

رسیدن آفات، یا به سبب مرگ فرزندان «می‌آزماییم» و امتحان می‌کنیم «و مژده بده صابران را» که در بلاها صبر و شکیبایی پیشه می‌کنند.
آن‌گاه خداوند بزرگ به معرفی این صابران پرداخته، می‌فرماید:

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (156)

«کسانی که چون مصیبتی به آنان رسد» مصیبت: نکبت و سختی‌ای است که انسان از آن آزرده و رنجور می‌شود، هرچند که آن پیش‌آمد کوچک باشد «می‌گویند: ما از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم». این کلمات، ملجأ مصیبت‌رسیدگان و پناه امتحان‌شدگان است زیرا جامع معنای اقرار به عبودیت الهی و اعتراف به رستاخیز و حشر و نشر می‌باشد. ام‌سلمه رضی‌الله عنها می‌گوید: «روزی ابوسلمه (شوهرم) از پیش رسول خداصل آمد و گفت: از رسول خداصل سخنی شنیدم که بدان شادمان شدم، ایشان در این حدیث شریف فرمودند: «هیچ بنده‌ای نیست که مصیبتی به او برسد، آن‌گاه بگوید: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** - اللهم أجرني في مصيبتي وأخلف لي خيراً منها: بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده، مگر این که خداوند Ψ به او پاداش داده و برایش بهتر از آن را جایگزین می‌کند». ام‌سلمه می‌گوید: پس این حدیث را از او به‌خاطر سپردم و چون او درگذشت، (انا لله و انا اليه راجعون) گفته و چنین دعا کردم: «**اللهم أجرني في مصيبتي وأخلف لي خيراً منها**: بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده»، سپس با خود گفتم: بهتر از ابوسلمه برای من از کجا پیدا خواهد شد؟!»

همان بود که چون عده‌ام گذشت، رسول خدا ص از من - در حالی که مشغول پیرایش پوستی بودم - اجازه ورودخواستند، دستهایم را شستم و به ایشان اذن ورود دادم، آن حضرت ص نشستند و مرا برای خودشان خواستگاری نمودند، و چون از سخن خویش فارغ شدند، گفتم: یا رسول الله! من چه کاره‌ام که به شما رغبت نداشته باشم، لیکن من زنی هستم که غیرتی سخت دارم، لذا از آن بیم دارم که از من چیزی ببیند که خداوند Ψ مرا به سبب آن عذاب کند، جزاین؛ من زنی هستم که سن و سالی از من گذشته است، دیگر این که عیالوار نیز هستم. رسول خدا ص فرمودند: «اما آنچه که از غیرت و رشک «چشم و همچشمی باهووها» نام بردی، پس به زودی خدای عزوجل آن را از تو دور خواهد ساخت. و این که گفתי، سنت بالاست، من هم در این امر مانند تو هستم. و اما آنچه از عیالواری خویش گفתי، بدان که عیال «افراد تحت تکفل» تو عیال من هستند». ام سلمه می‌گوید: سپس خواسته رسول خدا ص را پذیرفتم و ایشان با من ازدواج کردند و چنین بود که خدای عزوجل برایم جانشینی بهتر از ابوسلمه - یعنی رسول گرامی خویش ص - راعنایت کرد».

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (157)

«بر آنان» یعنی: بر آن مصیبت‌رسیدگان صابر «صلواتی است از سوی پروردگارشان» صلوات: در اینجا به معنای آمرزش و ستایش نیکوست «و رحمتی» یعنی: بر ایشان به صورت پی‌درپی رافتی است پس از رافتی و رحمتی است پس از رحمتی «و اینانند که راه یافته‌اند» به سوی حق و صواب و خشنودی خداوند متعال.

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (158)

«درحقیقت صفا و مروه از شعائر الهی است» یعنی: از نشانه‌های مناسک خداوند Ψ است. صفا و مروه نام دو کوه از کوه‌های معروف مکه‌اند که میان آنها (760) متر فاصله است و هم‌اکنون با سقفی زیبا پوشانده شده‌اند. مراد از شعائر: اماکن عبادتی است که خداوند Ψ آنها را به‌عنوان نشانه‌هایی برای مردم قرار داده‌است، که این اماکن؛ شامل عرفات، منی، مشعرالحرام، مسعی (محل سعی بین صفا و مروه) و منحر (محل ذبح قربانی) می‌شود. «پس چون کسی حج خانه‌خدا را به‌جا آورد» یعنی: برای ادای فریضه قصد خانه کعبه کند «یا عمره بگذارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو را طواف کند» طواف در صفا و مروه به معنای تکرار پیمودن آنها، یا حرکت شتابان میان آنها در حج و عمره است. عمره: در لغت به معنی زیارت است و در اصطلاح شرع؛ زیارت مخصوصی است از بیت‌الحرام برای انجام عباداتی که همچون عبادات حج‌اند، با این فرق که در آنها وقوفی درعرفه و مزدلفه و منی نیست، همچنین عمره، وقت معینی نداشته بلکه وقت آن تمام‌ایام سال می‌باشد. خاطر نشان می‌شود که سعی میان صفا و مروه به اجماع علماء عبادتی از مناسک حج و عمره به‌شمار می‌رود. جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد) در بیان حکم آن برآند که: سعی میان صفا و مروه رکن است و هر کس موفق به انجام آن نشد، باید در سال آینده حج جدیدی انجام دهد. اما حنفی‌ها برآند که سعی واجب است نه رکن، پس با ذبح گوسفندی جبران می‌شود.

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که عروه τ به وی گفت: از این آیه چنین استنباط می‌کنم که اگر کسی میان صفا و مروه سعی نکرد، بروی گناهی نیست! عایشه در پاسخش گفت: از آیه برداشت درستی نکرده‌ای ای خواهرزاده عزیزم! اگر آیه موافق این تأویل تو بود، باید عبارت آن چنین می‌بود: «**فلا جناح علیه أن (لا) يطوف بهما**» به صیغه نفی. یعنی: «بر آن کس که میان آن دو طواف نکند، گناهی نیست»، درحالی‌که عبارت به صیغه اثبات است، ثانیاً سبب نزول آیه این است که انصار قبل از اسلام، برای بت منات که آن را می‌پرستیدند، احرام می‌بستند و هر کس برای آن احرام می‌بست، از طواف به صفا و مروه احساس حرج و گناه می‌کرد، بدین خاطر بود که خدای عزوجل این آیه را نازل کرد، سپس بعد از آن، رسول خدا ص حکم سعی میان صفا و مروه را روشن ساخته و مشروعیت آن را اعلام کردند؛ لذا مجاز نیست که کسی طواف میان آنها را ترک کند. همانا خداوند Ψ حج و عمره کسی را که میان صفا و مروه سعی نکند، کامل نمی‌گرداند زیرا آنها را از نشانه‌های عبادت خویش خوانده است و رسول خدا ص آن را بر شما فرض گردانیده، پس سعی بجا آورید».

بخاری نیز در بیان سبب نزول آن روایت کرده است: انس بن مالک τ از صفا و مروه مورد سؤال قرار گرفت، فرمود: «ما بر این باور بودیم که سعی بین صفا و مروه از کارهای جاهلیت است لذا چون اسلام آمد، سعی در میان آن رافرو گذاشتیم، سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود». «و هر کس افزون بر فریضه، کار نیکی انجام دهد» یعنی: افزون بر هفت بار، سعی بجا آورد، یا اعمال خیری در سایر عبادات انجام دهد «خداوند قدردان و داناست» و پاداش آن عمل نیک را - هرچند اندک باشد - به بسیار می‌دهد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي
الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (159)

«کسانی که آیات روشن و رهنمودهایی را که نازل کرده‌ایم، کتمان می‌کنند»
کتمان: آشکار نکردن چیزی در عین نیاز و انگیزه برای آشکار ساختن آن است.
این کتمان کنندگان چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است، احبار یهود و راهبان
نصاری رسالت محمد ص را پنهان می‌کردند و جز آنان هر کس دیگر هم که حق
را پنهان کند، مشمول این خطاب می‌شود. آری! حق را کتمان می‌کنند؛ «بعد از
آن که آن‌را برای مردم در کتاب روشن ساخته‌ایم» کتاب: اسم جنس است که
شامل تمام کتابهای آسمانی می‌شود «خدا آنان را لعنت می‌کند» لعنت وی:
دورساختن و طردکردن آنها از رحمت خویش است «و لعنت کنندگان» یعنی:
فرشتگان و مؤمنان «لعنتشان می‌کنند» بعضی گفته‌اند: هر کس که می‌تواند لعنت
بفرستد، آنان را نفرین می‌کند، که جنیان نیز در زمره آنان قرار می‌گیرند.

ابن کثیر از ابوالعالیه و قتاده نقل می‌کند: «کافر در روز قیامت برپاساخته می‌شود،
آن‌گاه خداوند او را لعنت می‌کند، سپس فرشتگان... و سرانجام همه مردم او را
لعنت می‌کنند». تهدید و هشدار این آیه، آن قدر سخت است که نمی‌توان برای آن
اندازه‌ای تصور کرد. در حدیث شریف آمده است: «مَنْ سَأَلَ عَنِ عِلْمِ
فَكْتَمِهِ أَجْمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَلْجَامٍ مِنْ نَارٍ: هر کس
از علمی مورد سؤال قرار گیرد و آن را کتمان کند، خداوند او را در روز قیامت با
دهنه‌ای از آتش لگام می‌زند». علمای اسلام برآنند که: اگر عالم به قصد کتمان
علم خویش احکام را نگوید، گنهکار می‌شود، اما اگر قصد وی این نباشد، بیان
احکام بر وی لازم نیست، به شرط آن که مطمئن باشد دیگران از آن حکم آگاهی

دارند، ولی اگر کسی از مسئله‌ای مورد سؤال قرار گرفت؛ تبلیغ آن بر وی واجب است. بعضی از علما برآنند که آیه کریمه بر عدم جواز مزد گرفتن در برابر تعلیم به دیگران دلالت می‌کند، لیکن علمای متأخر بر جواز گرفتن مزد در برابر تعلیم علوم دینی فتوی داده‌اند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
(160)

آری! آنان شایسته لعنت هستند؛ «مگر کسانی که توبه کردند» از کتمان آیات الهی «و به صلاح بازآمدند» یعنی: آنان که اصلاح کردند آنچه را که فاسد ساخته بودند «و آشکار کردند» حقیقت را، لذا آنچه را که خداوند Ψ در کتبش بیان نموده، به مردم گفتند «پس بر آنان خواهم بخشود» بنابراین، این گروه سزاوار لعنت نیستند «و من توبه‌پذیر مهربانم» بر آنان که به سویم به حالت زاری و فروتنی روی می‌آورند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ
أَجْمَعِينَ (161)

اما: «کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان بر آنان باد» علما با استدلال به این آیه گفته‌اند: لعن گفتن بر کافر معینی جایز نیست زیرا حالش در هنگام درگذشتش معلوم نمی‌باشد که آیا قطعا بر کفر مرده است یا خیر. ولی در تجویز لعن کفار به طور عام و کلی بدون تعیین فردی معین، میان علما هیچ خلافتی نیست. چنان‌که لعن گنهکاران به طور عام نیز اجماعا جایز است. اما لعن یک‌گنهکار معین، به اتفاق جایز نیست، به دلیل

روایتی که می‌گوید: «شرابخواری را به جرم ارتکاب عمل می‌گساری چندبار مکرر نزد رسول خدا ص آوردند، در این اثنا برخی از حاضران گفتند: خدا او را لعنت کند، چقدر زیاد شراب می‌نوشد! اما رسول خدا ص فرمودند: علیه برادر مسلمانان یاور شیطان نباشید». این حدیث شریف در بخاری و مسلم روایت شده است. باید دانست که لعن کفار، جزایی بر کفرشان، زجر و توبیخی برایشان به سبب آن کفر و آشکار ساختن قباحت و زشتی کفرشان است. البته از ادب اسلام به دور است که رودرروی کسی بر اولعنت گفته شود زیرا این فحاشی است.

«و لعنت تمام مردم» بر آنان باد. این لعنت در روز قیامت است. اما در دنیا؛ فرستادن لعنت بر آنان از همه مردم ساخته نیست - و الله اعلم.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (162)

آری! کافرانی که در حال کفر مردند؛ «در آن» یعنی: در دوزخ، یا در لعنت «جاودانه می‌مانند، نه عذابشان کاسته می‌شود و نه مهلت می‌یابند» پس در این لعنت‌فراگیر، جاودانه ماندگارند.

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (163)

«و خدای شما» که سزاوار عبادت از سوی شماست «خدایی یگانه است که» در ذات و صفات خویش نظیر و همتایی ندارد «خدایی جز او نیست و رحمان و رحیم است» این آیه به این حقیقت اشاره دارد که اولین چیزی که بیان آن واجب و کتمان آن حرام است؛ همانا موضوع توحید می‌باشد. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «من کان آخر

کلامه لا إله إلا الله، دخل الجنة: هر کس که آخرین سخنش لااله الاالله باشد، وارد بهشت می شود».

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (164)

عطاء در بیان سبب نزول این آیات می گوید؛ آیه: (و خدای شما خدایی یگانه است...) [163] در مدینه بر رسول خداص نازل شد، پس کفار قریش در مکه گفتند: چگونه همه مردم را یک خدا بسنده است؟ همان بود که نازل شد: «هرآینه در آفرینش آسمانها و زمین و در پی هم آمدن شب و روز» یعنی: به دنبال هم آمدن آنها، اختلاف آنها در روشنی افشاندن و تاریکی افگندن، گرما و سرما، کمی و فزونی و در اسباب و نتایج اینها که مشحون و آکنده از حکمت‌های بالغه و رعایت مصلحت مخلوقات است «و» در «کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رسانند» با فراهم کردن امکان سیر و سفر دریایی مردم و انتقال کالاهای تجارتي و بارهای سنگینشان در میان قاره‌های مختلف زمین «و» در «آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هرگونه جنبنده‌ای را پراکنده کرده» از کلیه جنبنده‌ها و خزنده‌هایی که در زمین می‌خزند. کلمه «دابه» بر آن حیواناتی اطلاق شده که در سواری و باربری مورد استفاده قرار می‌گیرند. «همچنان در گردانیدن بادهای» یعنی: فرستادن آنها به صورت بادهای عقیم و بارورکننده، بادهای بسیار سرد و هلاک‌کننده، باد گرم و تفت آلود، باد خوشگوار و

پیروزی آورنده، باد نرم و ملایم و باد توفانی و درهم کوبنده. به قولی: گردانیدن باد؛ به معنای فرستادن آن به جهت‌های جنوب و شمال و مشرق و مغرب است. بادی که به جهت مشرق می‌وزد، باد «صبا»، بادی که به جهت مغرب می‌وزد، باد «دبور» و باد کج که میان دو باد از بادهای چهارگانه می‌وزد، باد «نکباء» نامیده می‌شود «و در ابری که میان آسمان و زمین مسخر شده است» یعنی: به فرمان خداوند متعال رام شده است و هر جا که او بخواهد می‌رود. بعضی گفته‌اند: تسخیر آن، به معنای ثبوت و آرمیدن آن میان آسمان و زمین بدون ستون و تکیه‌گاه آشکاری است. آری! در این پدیده‌های شگفت‌آور و عظیم: «واقعا نشانه‌هایی وجود دارد» بر وجود و یگانگی خداوند Ψ «برای قومی که می‌اندیشند» زیرا هر اندیشمند و عاقلی می‌داند که هیچ‌یک از خدایان ادعایی کفار، قادر به آوردن چیزی از این پدیده‌ها نیستند، پس هر کس فقط به یکی از این پدیده‌ها به امعان‌نظر و به‌گونه عمیق و دقیق بیندیشد و از ابزارهای علم و تجربه برای شناخت ابعاد عظمت آنها کمک بگیرد، به‌طور حتم و قطع باور خواهد کرد که صانع و آفریننده آنها خدای سبحان است.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (165)

اما با وجود این دلایل روشن و مفید که نشانگر سلطه و چیرگی بی‌انتهای خداوند قدیر و حکیم است، باز هم: «برخی از مردم هستند که همتایانی برای خداوند قایل می‌شوند» یعنی: از بتها و دیگر معبودان باطل برای خدای سبحان همانندهایی برگزیده و آنها را به پرستش می‌گیرند «و آنها را همچون خدا

دوست می‌دارند» یعنی: همچنان که مؤمنان خداوند منان را دوست می‌دارند. یا چنان که مشرکان خداوند Ψ را دوست دارند؛ معبودان باطل خویش را نیز دوست می‌دارند «ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، خداوند را دوست‌تر می‌دارند» یعنی: بیشتر از آنچه که کفار معبودان باطل خویش را دوست می‌دارند زیرا مؤمنان در هیچ حالی از خدای عزوجل روی بر نمی‌گردانند، در حالی که کفار فقط به هنگام سختی‌ها و انقطاع اسباب مادی، به خدای سبحان روی می‌آورند «کسانی که» با برگزیدن بتها و دوست داشتن آنها همچون خدای سبحان، بر خود «ستم نموده‌اند، اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند، تمام نیرو از آن خداست و خداوند سخت‌گیر است» آری! اگر نیروی لایزال الهی و گرفتن ناگهانی او در روز قیامت و عجز و درماندگی خدایانشان را از دفع نمودن عذاب از خود، می‌دیدند؛ هرگز این معبودان باطل را به دوستی بر نمی‌گزیدند. یا معنی این است: ای محمد! اگر توستم‌گران را در عذاب ببینی، قطعاً کار بزرگی را دیده‌ای. که در هر دو صورت، جواب شرط مضمراست.

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ
(166)

«آن‌گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند» یعنی: پیشوایان کفر و رؤسا و سردمداران باطل از پیروان خویش که آنان را در کفر پیروی نموده‌اند، در روز قیامت تبری و بیزاری می‌جویند «و عذاب را مشاهده کنند» یعنی: هم پیروان و هم پیشوایان، عذاب را مشاهده می‌کنند. بعضی گفته‌اند: این تبری جستن، به هنگام مشاهده عذاب دنیا است. به قولی دیگر: این تبری جستن، به

هنگام دیدن عذاب و محاسبه روز آخرت است «و میانشان پیوندها بریده گردد» یعنی: روابط و علایقی که در دنیا آنها را به یکدیگر پیوند می‌داد؛ چون رابطه خویشاوندی و...، از هم گسسته می‌شود.

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (167)

«و پیروان می‌گویند: کاش برای ما بازگشتی بود» به سوی دنیا «تا همان‌گونه که آنان از ما بیزاری جستند، ما نیز از آنان تبری می‌جستیم» و عمل شایسته انجام می‌دادیم «این‌گونه، خداوند کارهایشان را - که بر آنان مایه حسرتهاست - به آنان می‌نماید» یعنی: خداوند بزرگ عملهای فاسدشان را به آنان نشان می‌دهد و این خود مایه حسرتشان می‌شود. همچنان اعمال نیک و شایسته‌ای را که مکلف به انجام آن بوده‌اند ولی آن را ترک کرده‌اند، به آنان می‌نماید و این نیز مایه حسرت و افسوسشان می‌شود. آری! خداوند Ψ به آنان می‌نماید که اعمالشان بدترین اثر را بر زیان آنها داشته است زیرا این اعمال جز حسرت و بدبختی، چیز دیگری برایشان به ارمغان نیاورده است «و از آتش بیرون آمدنی نیستند» این تعبیر، گویای جاودانه ماندن کفار در دوزخ است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (168)

بعد از آن که خداوند بزرگ، حقیقت توحید خویش را بیان کرد؛ اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که فقط او روزی‌دهنده تمام مخلوقاتش می‌باشد: «ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید» یعنی: آنچه را که

حلال و گواراست و خداوند Ψ بر شما حرام نکرده است، بخورید. حلال: چیزی است که خداوند Ψ آن را مباح کرده، حرام: چیزی است که خداوند Ψ آن را ممنوع گردانیده و حلال طیب: آن است که در آن هیچ شبهه و گناهی نبوده و هیچ حقی از دیگران به آن تعلق نداشته باشد. «و از گامهای شیطان» در آنچه که شرع خدا Ψ آن را تحریم نکرده و او بر شما حرام می‌گرداند و از سایر خواسته‌های وی «پیروی نکنید چراکه او دشمن آشکار شماست» ابن عباس τ می‌گوید: «سوگند یا نذری که در حال خشم از انسان صادر شود؛ از خطوات شیطان است، پس باید آن را نقض کرد و کفاره آن، کفاره سوگند (یمین) است». همچنین روایت شده است که نزد عبدالله بن مسعود τ شیر و نمکی آوردند و او همراه با جمع، شروع به خوردن آن کرد، در این اثنا مردی از آن جمع کناره گرفت. ابن مسعود τ فرمود: به رفیقان هم بدهید! اما آن مرد گفت: من نمی‌خواهم. ابن مسعود τ پرسید: آیا روزه‌داری؟ گفت: نه! پرسید: پس چرا نمی‌خوری؟ گفت: بر خود حرام ساخته‌ام که هرگز شیر نخورم. فرمود: این از خطوات شیطان است، بخور و برای سوگندت کفاره بده. در حدیث شریف به روایت ابن عباس τ آمده است: «این آیه نزد رسول خدا ص تلاوت شد، در این هنگام سعد بن ابی وقاص τ برخاست و گفت: یا رسول الله! از خدا بخواهید که مرا مستجاب الدعوه گرداند. آن حضرت ص فرمودند: ای سعد! خوراکت را پاک گردان، مستجاب الدعوه می‌شوی. سوگند به ذاتی که جان محمد در ید اوست، دعای انسان به سبب آن که لقمه حرامی را در شکمش می‌افکند، چهل روز پذیرفته نمی‌شود. و آن بنده‌ای که گوشت بدنش از حرام و ربا رشد یافته باشد، آتش دوزخ به وی سزاوارتر است».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره قبایل «ثقیف»، «خزاعه» و «بنی مدلج» نازل شد که گوشت انواع خاصی از چهارپایان را بر خود حرام کرده بودند.

إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (169)

«او» یعنی: شیطان «شما را فقط به بدی و فحشاء فرمان می‌دهد» فحشاء: از حد گذشتن در زشتی و قباحت است. بعضی گفته‌اند: فحشاء، زنا است «و» شیطان «شما را بر آن می‌دارد که آنچه نمی‌دانید به خداوند نسبت دهید» چون تحریم حیوانات «بحیره، سائبه و و صیله» که بیان آنها در آیه (103) سوره «مائده» می‌آید و نظایر اینها از اموری که اهل باطل آن را برای خود دین و شریعت قرار داده‌اند. پس همه چیزهایی - از اعیان و اموال موجود در روی زمین - که بر تحریم آنها نصی شرعی نیامده است، اصل و اساس در آنها حلال بودن است تا آن‌گاه که دلیلی شرعی بر حرمت آنها اقامه شود.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (170)

«و چون به آنان» یعنی به کفار «گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است» از فرمان دادن به یگانه پرستی و حلال ساختن پاکیزگی‌ها «پیروی کنید؛ می‌گویند: نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند نیاکانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند» باز هم درخور پیروی هستند؟ آخر پدرانشان در گمراهی آشکاری بوده‌اند و یک نمونه آن، تحریم چیزهایی توسط آنهاست که خداوند Ψ آن را حرام نکرده است، پس آیا

اگر راه و رسم پدران از عقلی صحیح و نقلی صریح، یعنی از سرچشمه خرد و هدایت آسمانی بی بهره باشد، باز هم باید کورکورانه از آنان پیروی کرد؟ بنابراین آیه و امثال آن از آیات، امت اسلام اجماع دارند بر این که تقلید در عقاید جایز نیست و بر هر مکلف (بالغ عاقل)، آموختن عقیده توحید و یقین به آن فرض است. تقلید: نزد علما عبارت است از: قبول سخنی بدون حجت. اما «اتباع»، پذیرفتن سخن دیگری بعد از شناخت دلیل آن است. اما در مورد تقلید در احکام باید گفت: بر هر شخص عامی ای که نمی تواند احکام را از اصول آنها استنباط کند، فرض است که از اهل علم بپرسد و از فتوایشان پیروی کند.

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (171)

«و مثل کافران» یعنی: صفت آنان «مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی نمی شنود، بانگ می زند» در این آیه دعوتگر و اندر زدهنده کفار، یعنی حضرت محمد ص، به چوپانی تشبیه شده اند که شتران یا گوسفندان خود را بانگ می زند، اما آن چهارپایان بی عقل و خرد، جز صدا و ندایی مبهم و غیر قابل فهم، چیز دیگری را نشنیده و ندای دعوتگر را درک نمی کنند. ابن عباس ر می گوید: «داستان اینان، همانند داستان گاو و الاغ و گوسفند است، که اگر به آنها سخنی بگویی، سخنت را نمی فهمند، اما صدایت را می شنوند. کافر نیز چنین است، اگر او را به خیری امر یا از شری نهی کنی، یا به وی اندرزی بدهی، آنچه را که می گویی درک نمی کند، ولی صدایت را می شنود». «کر و گنگ و نابینا هستند» پس توانایی شنیدن و دیدن و سخن گفتن به حق را ندارند «و از

این رونمی‌اندیشند» یعنی: نمی‌توانند در آنچه که به آنان گفته می‌شود، بیندیشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (172)

بعد از آن که خداوند متعال تمام مردم را به بهره‌برداری از خیرات و برکات زمین ارشاد فرمود، اینک در اینجا مؤمنان را به خطاب زیر مخصوص می‌گرداند زیرا ایشان به فهم کلام الهی سزاوارترند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمتهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید» و آنچه را که ما حرام نکرده‌ایم، حرام نگردانید و از خوردن غذاهایی که اهل جاهلیت و غیر آنان از پیش خود حرام می‌گردانند، پرهیز نکنید «و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می‌پرستید» یعنی: اگر تنها او را می‌پرستید، از پاکیزگی‌ها بخورید و از تحریمهای غیرخدایی پروا نکنید و شکرگزار این نعمتها باشید زیرا خوردن پاکیزگی‌ها؛ غذای جسم شماست و شکر نعمت؛ غذای روح شما.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (173)

چون خداوند متعال، بهره‌برداری از آنچه را که حلال و پاکیزه است، مباح گردانید و چیزهای حلال هم بسیار بود، اینک حرامها را برای آنها بیان می‌کند زیرا حرامها نسبت به حلالها اندک هستند، پس حرامها را بر چیزهایی منحصر می‌نماید که اینک بیان می‌شود: «خداوند تنها میته را بر شما حرام کرده است» میته: خودمرد (مردار)، حیوانی است که روح از بدن آن بدون ذبح شرعی جدا شده باشد. مراد از «میته» در اینجا، حیوان مردار خشکی است نه دریا

زیرا خوردن تمام حیوانات بحری (آبزیان) - اعم از زنده و مرده آنها - در نزد جمهور فقها جایز است. اما حنفی‌ها بجز ماهی، دیگر حیوانات آبی را استثنا کرده و خوردن آنها را حرام می‌دانند¹. «و» حرام کرده است بر شما «خون را» خون حرام: خون ریخته است، نه خون باقی‌مانده در عروق حیوان بعد از ذبح آن. روایت شده است که چون عایشه رضی الله عنها گوشت می‌پخت، زردی خون موجود در داخل عروق آن، به سطح دیگ یا قابلمه نمایان می‌شد، اما رسول خدا ص آن را می‌خوردند و در خوردن آن هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دادند. «و» حرام کرده است بر شما «گوشت خوک را» و تمام بدن خوک حرام است «و» حرام کرده است بر شما «آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده» به هنگام ذبح آن، چون نام لات و عزی و غیر آنها. اهلل: بلند کردن صداست زیرا مشرکان چون برای بتان ذبح می‌کردند، صدای خویش را به ذکر نام آنها بلند می‌کردند، مثلاً با صدای بلند می‌گفتند: به نام لات! به نام عزی! از این رو هر ذبح‌کننده‌ای را «مهل» نامیدند، هر چند صدای خویش را به بردن نامی بلند نکند «اما اگر کسی» به خوردن چیزی از این محرمات به منظور حفظ جان خود «ناچار شود» به دلیل گرسنگی و فقدان خوراکی حلالی که بدان تغذیه نماید، یا به سبب اجبار و اکراه از سوی دیگران «در صورتی که باغی و عادی نباشد» یعنی: بیشتر از حد نیاز نخورده و از خوردن آن گریز و چاره‌ای هم نداشته باشد «بر او گناهی نیست» زیرا خداوند Ψ در حال اضطرار و ناچاری به او اجازه خوردن از محرمات را می‌دهد و او را بدان مؤاخذه نمی‌کند. مراد از «باغی» کسی

¹ تفصیل این احکام را در کتب فقه بجوید.

است که بیشتر از مقدار نیاز از محرّمات می‌خورد و مراد از «عادی» کسی است که این محرّمات را در حالی می‌خورد که از آنها گریز و چاره‌ای دارد «در حقیقت خدا آمرزنده» است گناه کسی را که در حال ناچاری از چیزهای حرام می‌خورد «ومهربان است» به او زیرا حرام را بر وی در هنگام ضرورت، حلال گردانیده است.

بنابراین آیه، محرّمات حقیقی از خوردنی‌ها در شریعت اسلام عبارتند از:

- 1- گوشت خود مرده (مردار)
 - 2- خون ریخته حیوانات.
 - 3- گوشت خوک.
 - 4- حیوان ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آن نام غیر خدای عزوجل بر آن برده‌شود.
- البته حصر تحریم در انواع چهارگانه فوق؛ حرمت غیر آنها را که در شریعت بیان شده نفی نمی‌کند بنابراین، محرّمات بیان شده در آیه (3) از سوره «مائده» و محرّمات دیگری که رسول خدا ص حرمت آنها را بیان کرده‌اند - که بیان آنها نیز در این تفسیر شریف خواهد آمد - به حرامهای چهارگانه فوق اضافه می‌شوند.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (174)

«کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده، پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می‌آورند» زیرا متاع و بهره فانی دنیا که در برابر پنهان‌ساختن و

تغییر دادن شرع خدا Ψ گرفته می‌شود، هرچند بسیار پنداشته شود، بدون شک ناچیز و اندک است زیرا عوض حقیقی آن، سعادت دنیا و آخرت است که قربانی شده است «آنان جز آتش در درون خویش فرو نمی‌برند» یعنی: آن بهای ناچیزی که در قبال پنهان کردن آیات الهی دریافت می‌دارند، عذاب آخرت را بر آنان مسلم گردانیده و سبب ورودشان به دوزخ می‌شود «و خداوند روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید» به دلیل فرود آمدن خشم وی بر آنان و ناخشنودی از آنان. طبری می‌گوید: «خداوند متعال با آنان در آنچه که دوست دارند، سخن نمی‌گوید، هرچند در آنچه که دوست ندارند، با آنان سخن می‌گوید». «و پاکشان نمی‌دارد» یعنی: اعمال پلیدشان را اصلاح نمی‌کند که از گناه پاک شوند «و برای آنان عذابی است دردناک» که همانا آتش دوزخ است.

ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه و آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتُرُونَ بِعَهْدِ...﴾ سوره «آل عمران: 77»، هر دو درباره یهود نازل شد زیرا رؤسا و علمای آنان از سفلگان خویش هدایایی گرفته و به آنها وعده می‌دادند که پیامبر آخرالزمان از میانشان برانگیخته می‌شود. پس چون رسول خدا ص از غیر آنان برانگیخته شدند، آنها از زوال ریاست و اخاذی‌های خویش بیمناک شده و لذا صفات حقیقی پیامبر آخرالزمان ص در تورات را کتمان کردند و اوصاف دیگری را برساخته و به عوام خویش گفتند: اینک اوصاف پیامبر آخرالزمان همین‌هاست، که با اوصاف محمد هیچ شباهتی ندارد! اما آیه کریمه هر کس دیگری را نیز دربرمی‌گیرد که شرع خدا Ψ را پنهان ساخته و در برابر آن رشوه بگیرد، همچنین هرکسی را که در ازای منفعت عاجل و یا مصلحت زایل و زودگذری، به تغییر دادن چیزی از دین خدا Ψ و کتمان حق راضی گردد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابِ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ
(175)

«آنان همان کسانی هستند که گمراهی را به بهای هدایت و عذاب را به ازای آمرزش خریدند» تفسیر نظیر این جمله در آیه (16) گذشت «پس چه شکیبایند بر آتش دوزخ!» ما: مفید تعجب است و مراد از آن به شگفت انداختن بندگان مؤمن از حال آنان است، چرا که آنها با کمال بی‌پروایی، اسباب و علل استحقاق عذاب آتش را به کار گرفتند، گویی با این کار خود بر مجازات آتش جهنم شکیبا گشتند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ
(176)

«این» چیزی که ذکر شد از مجازات آتش جهنم و پیامدهای دیگر برای آنان «از آن است» یعنی: به سبب آن است «که خداوند کتاب را به حق» یعنی: به صدق و راستی و برای برپا ساختن حق «نازل کرده است» پس بیان آن بر علما واجب و پرهیز از کتمان آن ضروری است، لذا هرگاه از آن مورد سؤال قرار می‌گیرند، یا نیازی به بیان آن پیش می‌آید، باید بی‌هیچ ملاحظه‌ای آن را اعلام کنند «و کسانی که در آن اختلاف ورزیده‌اند» با ایمان به برخی از آن و کتمان برخی دیگر آن - که یهودیانند - یا مراد مشرکانند که برخی از آنان گفتند؛ این کتاب سحر است و برخی گفتند؛ افسانه‌های پیشینیان است، اینان همگی «در شقاق» یعنی: مخالفت و ستیزه و کشمکش «دور و درازی» از حق و حقیقت «قرار دارند».

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى
وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى
الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفِقُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ
الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (177)

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در رد بر یهود و نصاری نازل شد که دربارہ تغییر قبله سخن گفته و طعن و ایراد بسیاری را مطرح می کردند، پس خدای عزوجل روشن ساخت که: روی نمودن به سوی مشرق و مغرب ذاتا مقصود نیست و کار نیکی شمرده نمی شود. ابن کثیر می گوید: «این آیه کریمه، مشتمل بر جملاتی بزرگ و دارای قواعدی ژرف و عمیق و عقیده‌ای خالص و استوار است».

«نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب (یعنی: جهات مختلف) بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا ایمان بیاورد» یعنی: نیکی، نیکی کسی است که به خدا Ψ ایمان بیاورد. بر: کلمه‌ای است که جامع هر خیر؛ اعم از ایمان، اعمال شایسته و اخلاق نیک است و این آیه کریمه آن را به اصول ایمان و اصول اعمال صالح تفسیر کرده است.

«و» نیز نیکی آن است که ایمان بیاورد به «روز بازپسین و فرشتگان» فرشتگان موجوداتی نورانی هستند که دارای مأموریتها و وظایف متعددی می باشند، سرشت آنان بر طاعت حق تعالی است، او را عصیان نمی کنند و هر آنچه را که دستور یابند، انجام می دهند.

«و» همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد به «کتاب» مراد از کتاب: جنس کتاب، یعنی تمام کتابهای آسمانی است.

«و» همچنین نیکی آن است که ایمن بیاورد به «پیامبران و مال خود را با وجود دوست داشتن آن به ذوی القربی» یعنی نزدیکان و خویشاوندان خود «بدهد» دادن مال به نزدیکان و خویشاوندان - چنانچه فقیر باشند - هم صدقه است و هم صله رحم.

«و» همچنین نیکی آن است که مال خود را به «یتیمان» فقیر بدهد زیرا آنان از فقرای غیر یتیم به دادن صدقه سزاوارترند، چراکه توان کسب و کار را ندارند. «و» همچنین مال خود را به «مساکین» بدهد که چیزی را برای تأمین معیشت خود نمی یابند، پس نشسته اند و به دستهای مردم می نگرند.

«و» همچنین مال خود را به «در راه ماندگان» یعنی: مسافران نیازمندی بدهد که از مال خویش جدا مانده و برایشان امکان حاضر کردن آن وجود ندارد.

«و» مال خود را به «سائلان» یعنی: به متکدیانی بدهد که ناچار به گدایی و درخواست کردن می شوند. باید دانست که گدایی حرام است جز برای ضرورتی، لذا برای سائل لازم است تا از حد ضرورت تجاوز نکند و به ادب درخواست کردن ملتزم باشد و آن این است که بدون پافشاری و اصرار درخواست کمک کند. و چنان که در حدیث شریف آمده است، گرفتن صدقه برای شخصی که بی نیاز است و قادر به کسب و کار می باشد، حلال نیست چه مرد باشد و چه زن و چنین شخصی باید کاری شرافتمندانه برای خود جست و جو کند.

«و» همچنین نیکی آن است که مال خود را «در» راه آزاد کردن «بردگان» بدهد. مراد خریدن بردگان و آزاد کردن آنهاست. به قولی دیگر: مراد آزاد کردن اسیران است. در حدیث شریف آمده است: «بهترین صدقه آن است که در حال

سلامتی و حرص بر مال خویش که آرزوی توانگری را داری و از فقر می ترسی؛ صدقه بدهی».

«و» همچنین نیکی آن است که «نماز را برپا دارد» با رعایت تمام ارکان و شرایط آن .

«و» همچنین نیکی آن است که «زکات را بدهد». بیان جداگانه زکات، دلیل بر آن است که مراد از انفاق یاد شده در بالا، صدقه نافله است نه زکات فرض. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «إِن فِي الْمَالِ حَقًّا سَوِيّ الزَّكَاةَ: قِطْعًا فِي مَالٍ حَقِّيّ اسْتِ بَجْزِ زَكَاةٍ».

«و» همچنین نیکان «آنان» اند «که چون» با خدا Ψ یا مردم «عهد بستند، به عهد خود وفادارند» به شرط این که عهدشان با مردم، خلاف اوامر دینی نباشد، پس چنانچه این عهد در معصیتی بود، وفا به آن واجب نیست. روشن است که خیانت و پیمان شکنی و خلف وعده از نشانه های نفاق است، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «نشانه منافق سه چیز است؛ چون سخن پردازد، دروغ گوید و چون وعده کند، خلاف نماید و چون امانت به وی سپرده شود، خیانت کند».

«و» همچنین نیکان «آنان» اند «که در سختی» یعنی: شدت فقر «و زیان» یعنی: در بیماری مزمن یا فقدان عزیزان «و به هنگام جنگ، صابرند» صبر: نصف ایمان است؛ زیرا صبر و شکیبایی، بر رضای انسان مؤمن به قضا و قدر الهی دلالت می کند. در حدیث شریف آمده است که فرار از میدان جنگ، یکی از هفت گناه کبیره می باشد.

«اینان کسانی‌اند که راست گفته‌اند» در ادعای ایمان خویش «و هم‌اینان متقیانند» تقوی: خود نگه‌داری از خشم خداوند Ψ با پرهیز از گناهان است. علما گفته‌اند: این آیه کریمه، آیه بزرگی از امهات احکام است زیرا در کل متضمن شانزده قاعده عقیدتی و اخلاقی می‌باشد.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ
وَالْأَنْثَىٰ بِالْأَنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ
بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ
(178)**

در بیان سبب نزول این آیه کریمه، دو روایت آمده است: بنا به روایتی، این آیه در رد و محکومیت عملکرد مردم در دوران جاهلیت نازل شد که به شیوه ستمگری عمل کرده، از حد متجاوز و پیرو شیطان بودند؛ مثلاً اگر برده‌ای از یک قوم قوی و قدرتمند، به وسیله برده‌ای منسوب به قومی فرودست کشته می‌شد، آن قبیله قدرتمند، مغرورانه می‌گفتند: ما باید آزادی را در برابر آن به قتل برسانیم! و اگر زنی از آنان کشته می‌شد، می‌گفتند: باید مردی را در برابر آن بکشیم! همین گونه آنان فرادست را در مقابل فرودست نمی‌کشتند، اما در برابرقتل یک فرد اشرافی، چند تن از فرودستان را می‌کشتند.

به روایتی دیگر: این آیه در باره دو طایفه از اعراب نازل شد که یکی از آنها مسلمان و دیگری با مسلمانان هم‌پیمان بود، آن دو طایفه، زنان و بردگان و اشخاص آزادی را از یک‌دیگر به قتل رسانده بودند، پس رسول خدا ص در میانشان حکمی را صادر نمودند و آیه کریمه در تأیید حکم ایشان نازل شد.

«ای مؤمنان! بر شما در مورد کشتگان، قصاص مقرر شده است» یعنی: اگر کسی مسلمانی را به عمد و از روی تجاوز کشت، کشتن آن به طور همانند - در هنگام مطالبه صاحب حق - فرض است و صاحب حق، اولیای مقتول‌اند. قصاص: یعنی عملی همانند با عمل قاتل زیرا مسلمانان در میزان اسلام باهم برابرند، هر چند بعضی شریف باشند و بعضی وضع، بعضی زیبا باشند و بعضی زشت، بعضی ثروتمند باشند و بعضی فقیر، بعضی مرد باشند و بعضی زن «آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده» یعنی: آزاد در برابر قتل شخص آزاد و برده در برابر قتل شخص برده قصاص می‌شود. از این قید چنین برمی‌آید که آزاد با قتل برده قصاص نمی‌شود - که جمهور فقها بر این نظرند - اما امام ابوحنیفه: بر آن است که آزاد در برابر برده قصاص می‌شود، به دلیل عام بودن آیه (45) سوره «مائده» که تفسیر آن خواهد آمد. از حضرت علی ع و ابن مسعود ر نیز همین رأی نقل شده است. امام بخاری نیز می‌گوید: مولی با کشتن برده خویش کشته می‌شود، به دلیل این حدیث شریف: «هر کس برده‌اش را کشت، او را می‌کشیم و هر کس بینی‌اش را برید، بینی‌اش را می‌بریم و هر کس او را عقیم (جنسی) کرد، او را عقیم می‌کنیم».

جمهور فقها بر آنند که مسلمان با کشتن کافر قصاص نمی‌شود. دلیل آنها این حدیث شریف رسول خدا ص است که فرمودند: «مسلمانی در برابر کافری کشته نمی‌شود». «و زن در برابر زن» قصاص می‌شود، اگر او را کشت. اگر زنی مردی را کشت، نیز به طریق اولی قصاص می‌شود و اگر مردی زنی را کشت، نیز قصاص می‌شود، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ص که فرمودند: «همانا مرد در برابر زن کشته می‌شود». همچنین مذهب ائمه اربعه - جز در یک روایت

از احمد بن حنبل - این است که یک گروه با کشتن یک تن قصاص می‌شوند. «پس کسی که گذشت شد به او چیزی از خون برادرش» یعنی: اگر قاتل، یا جانی از سوی مجنی علیه (کسی که جنایت بر وی انجام گرفته)، یا از سوی ولی مقتول، در برابر قتل یا جرحی که کرده بود، از انجام قصاص مورد عفو قرار گرفت، به مجنی علیه (کسی که جنایت بر او انجام گرفته)، یا ولی وی، دیه قتل یا دیه جراحت (ارش) تعلق می‌گیرد. قید (اخیه: برادرش) عاطفه برانگیز است و این پیام را می‌رساند که: عمل قتل، اخوت ایمانی را نمی‌گسلاند. آری! اگر چنین عفو و گذشتی در کاربرد «پس حکم آن پیروی کردن به نیکویی است» یعنی: مطالبه صاحب حق از قاتل یا جانی، باید با رفتاری پسندیده توأم باشد، به این نحو که اگر قاتل تنگدست بود، باید صاحب حق به او مهلت دهد («و» بر قاتل «رسانیدن خون‌بهاست به وی به خوش خویی» بدون تعلل و امروز و فردا کردن، یا انکار، یا به‌کاربردن سخنانی زشت «این حکم» حکم عفو و دیه «تخفیف و رحمتی از سوی پروردگار شماست» یعنی: خداوند Ψ بر این امت، قصاص و عفو با عوض یا بدون عوض - هر دو - را مشروع گردانید و چنان‌که بر یهود و نصاری تنگ گرفت، بر آنان تنگ نگرفت زیرا بر یهود، قصاص یا عفو بدون دیه، و بر نصاری، عفو بدون دیه را فرض گردانید «پس هر کس بعد از آن» یعنی: بعد از عفو «از اندازه درگذرد» به این صورت که بعد از گرفتن دیه، قاتل را بکشد، یا قاتل را عفو نموده و بعد از آن قصاصش نماید؛ «برای او عذابی دردناک است» در آخرت با آتش دوزخ، یا درد دنیا با انجام قتل.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (179)

«و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی‌ای است» به اعتبار این که قصاص به خودداری مردم از قتل یک‌دیگر می‌انجامد «باشد که به تقوا روی آورید» و از بیم قصاص، از خون‌ریزی پرهیزید. آری! این است قانون «قصاص» در اسلام، قانونی که جامعه بشری در هیچ عصری از آن بی‌نیاز نیست و بجز آن، هیچ مجازات دیگری - از جمله زندان - نمی‌تواند بسیاری از افراد خونریز را از ارتکاب جنایت باز دارد، پس این قصاص است که حیاتی آرام و پایدار را برای جامعه فراهم کرده و از میزان جنایت قتل در جامعه بشری می‌کاهد زیرا هنگامی که قاتل به خوبی بداند که اگر بکشد، کشته می‌شود؛ یقیناً از ارتکاب عمل قتل دست برمی‌دارد و در اینجاست که دو حیات محفوظ می‌ماند، یکی حیات مقتول و دیگری حیات خود قاتل¹.

**كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ
بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (180)**

«بر شما فرض شده است که چون مرگ یکی از شما فرا رسد» فرارسیدن مرگ؛ فرارسیدن اسباب و علائم آن است. آری! در این هنگام بر انسان فرض است؛ «این که اگر خیری برجای گذارد» یعنی: اگر مالی باقی می‌گذارد، باید «وصیت کند» چرا که دیگر مجالی برای زندگی وی باقی نمانده است. بعضی از مفسران، «خیر» را به مال بسیار تفسیر کرده‌اند، اما ظاهراً - چنان‌که ابن عباس ؓ و گروهی از تابعین نیز گفته‌اند - مراد از «خیر»، مطلق مال است، چه کم باشد و چه بسیار زیرا اسم «خیر» بر مال اندک و بسیار هر دو اطلاق می‌شود. آری! باید

¹ تفصیل احکام قصاص در کتب فقه بیان شده و در اینجا مجال تفصیل بیشتر نیست.

وصیت کند، اما برای چه کسی؟ «برای پدر و مادر و خویشاوندان خود» و بعد از اجرای وصیت وی، بقیه مالش برای فرزندان باقی می ماند.

البته این حکم در اول اسلام مشروع شد و سپس وصیت برای نزدیکان با آیات میراث (در سوره نساء و غیر آن) منسوخ گردید. همچنین با این حدیث شریف: «لاوصیه لوارث: برای هیچ وارثی وصیتی نیست». نسخ وصیت برای وارث، رأی جمهور فقها و بیشتر مفسران بلکه به قول ابن کثیر، حکمی اجماعی است. اما حکم وصیت برای غیر وارث، به حال خود باقی است و بنابر ارشاد همین آیه و نیز احادیث رسول خدا ص، وصیت نمودن از ثلث مال برای غیر وارث، مستحب و نافذ می باشد، از جمله این حدیث شریف: «ما حق امریء مسلم له شیء یوصی فیه یبیت لیلتین إلا ووصیته مکتوبه عنده: اگر شخص مسلمان دارای مالی است که می باید در آن وصیت کند، نشاید که دو شب را بگذراند، مگر این که بایستی وصیت وی نوشته شده در نزدش نهاده باشد». همچنان وصیت باید «به طور معروف» یعنی عادلانه و پسندیده و بدون هیچ افراط و تفریطی باشد بنابراین، وصیت کننده نباید توانگری را بر فقری برتری دهد، یا به بیشتر از ثلث (یک سوم) مال وصیت کند. ولی حنفی ها وصیت به کل مال را نیز در صورتی که وصیت کننده میراث بری از خود به جا گذاشته باشد، جایز دانسته اند «این حقی است» واجب و لازم «بر پرهیزگاران». البته باید دانست که قبل از نسخ حکم وصیت با آیات میراث، وصیت نمودن واجب بود، ولی بعد از نسخ - چنان که گفتیم - در حق غیر وارث مستحب و در مورد وارث حرام است.

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
(181)

«پس هر کس» وصیت را «بعد از شنیدنش تغییر دهد» چه آن تغییردهنده خودوصی، یا گواه بر وصیت باشد «گناهِش تنها بر گردن همان کسانی است که آن را تغییر می‌دهند» و بر وصیت‌کننده هیچ بازخواستی نیست زیرا او، با انجام وصیت به تکلیف خود عمل کرده است «و خداوند شنواست» سخن وصیت‌کننده را «دانا است» به فعل وصی و دیگران، پس آنان را در برابر عملشان جزا می‌دهد.

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ
رَحِيمٌ (182)

«پس هر کس از اجحاف یا گناه وصیت‌کننده‌ای ترسید» جنف: گرایش از حق و عدل به سوی خطا و اشتباه و اثم: انحراف عمدی در وصیت از جاده عدل و انصاف است. مثال آن این است که وصیت‌کننده از ثلث مال، بیشتر وصیت کند، یا برای فرد توانگری وصیت نماید. در حدیث شریف آمده است: «اجحاف در وصیت، از گناهان کبیره است». آری! هر کس مشاهده کرد که وصیت‌کننده در وصیت خود ستم یا گناهی را مرتکب شده است؛ «پس میانشان اصلاح آورد» یعنی: آشفستگی و اختلافی را که میان ورثه به سبب آن وصیت ناروا واقع شده بود؛ به اصلاح آورد، بدین گونه که آن قسمت از متن وصیت را که به زیان برخی از ورثه و مخالف با شرع خداوند Ψ بود، ابطال و آنچه را که حق بود - چون وصیت برای نزدیکان غیر ارث برنده - ابقا و اثبات نمود، در این صورت «بر او» یعنی: بر شخصی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیت تغییر ایجاد

می‌کند «گناهی نیست زیرا خدا آمرزنده مهربان است» بر کسی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیت تغییر به وجود می‌آورد.¹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (183)

«ای مؤمنان! بر شما روزه فرض گردانیده شد» روزه: خودداری از خوردن، نوشیدن، مقاربت جنسی و دیگر شکننده‌ها از طلوع بامداد تا غروب آفتاب همراه با نیت است «همان‌گونه که بر آنان که پیش از شما بودند، فرض شده بود» یعنی: همان‌گونه که روزه، بر امتهای بشری - از زمان آدم تا هم‌اکنون که عهد پیامبرخاتم صل است - فرض شده بود. آری! تاریخ، نشان دهنده این واقعیت است که روزه در میان تمام ملل مشروع بوده است، حتی در میان مصریان قدیم، رومی‌ها، یونانی‌ها و هندیان. در تورات کنونی نیز - با وجود تحریف آن - روزه و روزه‌داران مورد ستایش قرار گرفته‌اند. این نقل نیز صحیح است که موسی ۷۰ چهل روز، روزه گرفت، اما یهودیان عصر حاضر، یک هفته روزه می‌گیرند. همچنین، انجیل‌های کنونی، روزه را ستوده و آن را عبادت می‌شمارند و مشهورترین روزه نصاری، روزه بزرگ قبل از عید «فصح» است، سپس رؤسای کلیسا انواع دیگری از روزه را نیز بنیاد نهادند. به قولی: مراد از **(الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ)** (کسانی که پیش از شما بودند)، اهل کتابند. «باشد که به تقوی گرایید» با پایبندی به روزه زیرا روزه انگیزه‌های ارتکاب گناهان را در نهاد انسان تضعیف می‌کند و شهوت را که مبدأ معصیت است درهم شکسته

¹ برای آشنایی با احکام تفصیلی وصیت به کتب فقه رجوع نمایید.

لذتهای دنیا را بی‌ارزش می‌گرداند و این همه تقوی‌آفرین است. در حدیث شریف آمده است: «الصوم نصف الصبر: روزه نصف صبر است». همچنین روزه از ابعاد و جنبه‌های گوناگونی پدیدآورنده تقوی است، که مهم‌ترین این ابعاد عبارتند از:

- 1- روزه، نفس انسان را در آشکار و نهان بر خشیت و بیم از خداوند متعال تربیت می‌کند زیرا جز پروردگار بزرگ، هیچ کس دیگری ناظر و مراقب شخص روزه‌دار نیست و این از بزرگترین فواید روحی روزه می‌باشد.
- 2- روزه، از حدت و غلیان شهوت می‌کاهد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الصوم جنه» یعنی: روزه سپر نگه‌دارنده‌ای از آلودگی به شهوات و ارتکاب گناهان است.
- 3- روزه، احساس شفقت و رحمت به هم‌نوع را در انسان بیدار می‌سازد.
- 4- روزه، تحقق‌بخش معنای برابری میان توانگران و فقرا و اشراف و عوام است و این از فواید اجتماعی روزه می‌باشد.
- 5- روزه، انسان را به نظم و برنامه‌ریزی و مهار نمودن اراده عادت می‌دهد.
- 6- روزه، بنیه جسمی را تجدید نموده، سلامتی و نیروی حافظه را تقویت و بدن را از رسوبها و تخمیرات زیان‌بخش می‌رهاند، چنان‌که این معنی و بیش از آن نیز در این حدیث شریف آمده است: «صوموا تصحوا: روزه بگیرید تا تندرست شوید».

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (184)

آری! بر شما فرض شده است «روزه گرفتن روزهای چند شمرده شده» یعنی: روزهای معلوم و معین اندکی - برای آسان‌گیری بر شما. این ایام معین به قول جمهور مفسران، عبارت از ماه مبارک رمضان است. ابن‌کثیر نقل می‌کند: رسول خدا ص بعد از هجرت به مدینه، از هر ماه سه روز را روزه می‌گرفتند و روز عاشورا را نیز روزه می‌گرفتند تا آن که خداوند متعال روزه رمضان را فرض نمود. «پس هر کس از شما بیمار» بود و توان روزه گرفتن را نداشت، خوردن برای وی عزیمت است و اگر توان آن را داشت، ولی همراه با قبول ضرر و مشقت، پس خوردن روزه برای وی رخصت است «یا» هر کس از شما «در سفر باشد» سفری به اندازه مسافت کوتاه کردن نماز، یعنی (89) کیلومتر در نزد جمهور فقها و (96) کیلومتر در نزد حنفی‌ها «پس لازم است» بر وی روزه گرفتن «شمار آن از روزهای دیگر» که باید آنها را در عوض روزهایی که خورده است، روزه گرفته و روزه‌های فوت شده را قضا کند «و بر کسانی که روزه طاقت فرساست» یعنی: بر کسانی که روزه را به دشواری تحمل می‌کنند و تاب و تحمل آن را ندارند، چون پیرمردان کهنسال، زنان باردار و بیماران مزمن، پس بر اینان «فدیه‌ای است که عبارت از خوراک دادن به یک بینواست» به جای خوردن هر روز از ایام روزه، و این خوراک باید از میانه آن چیزی باشد که شخص، خانواده خویش را با آن اطعام می‌کند. مقدار آن در نزد حنفی‌ها، نصف صاع (دومد) از گندم، یاصاعی از غیر آن - چون خرما یا جو - برای هر روزی است که می‌خورد و یا غذایی آماده است که کفایت یک‌روزه مسکین را بنماید. و

مقدار آن در نزد جمهور، یک مد از خوراک غالب مورد استفاده آن منطقه است.¹ «و هر کس به دلخواه خود خیری» بیشتر «انجام دهد» یعنی: بر اندازه خوراک مقرر در فدیة بیفزاید، یا به علاوه یک مسکین، مسکین دیگری را نیز غذا بدهد «پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است» یعنی: برای این گروه معذور، روزه گرفتن بهتر از روزه خوردن همراه با پرداخت کفاره است.

بیشتر ائمه (مالک، ابوحنیفه و شافعی) بر آنند که روزه گرفتن مسافر - چنانچه بر او دشوار نبود - برایش بهتر از روزه خوردن است، ولی امام احمد بر آن است که برای مسافر خوردن روزه بهتر از روزه گرفتن می باشد. و در نزد جمهور، پی در پی گرفتن روزه قضایی مستحب است نه واجب. و اگر چنان شد که ادای روزه از شخصی فوت شد و رمضان دیگری آمد و او آن را قضا نکرده بود، در نزد جمهور بر وی کفاره لازم است و کفاره او این است که برای هر روز، یک نفر مسکین را خوراک دهد. اما امام ابوحنیفه بر آن است که کفاره ای بر وی نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از مجاهد روایت شده است که گفت: این بخش از آیه: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ...﴾ درباره مولایم قیس بن سایب نازل شد که توان روزه گرفتن را نداشت و با نزول آن او روزه را خورد و برای هر روز، یک نفر مسکین را اطعام می کرد.

¹ مد (675) گرم است و صاع در نزد حنفی ها (3900) گرم و در نزد جمهور (2751) گرم است.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ
فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ
أُخْرٍ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ
مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (185)

«ماه رمضان» همان ماهی است «که در آن قرآن» در شب قدر به تمامی و یکباره از لوح محفوظ به بیت‌المعمور در آسمان دنیا «فرو فرستاده شده‌است» و سپس جبرئیل U آن را سوره‌به‌سوره و آیه‌به‌آیه در مدت بیست و سه سال بر قلب پیامبر اکرم ص نازل کرد. یا: اولین آیات آن در ماه رمضان نازل شد و نزول این آیات در شب قدر بود «کتابی که مردم را راهبر و» متضمن «دلایل آشکار هدایت‌است» که این دلایل آشکار، مخصوص به آیات محکم آن می‌باشد «و» کتابی که «جداکننده حق از باطل است» یعنی: قرآن، میزان و معیار جداکننده حق از باطل است «پس هر کس از شما این ماه را دریابد» یعنی: در آن مقیم باشد، نه مسافر «باید آن را روزه بدارد و کسی که بیمار یا در سفر است» باید به شماره آن، «تعدادی از روزهای دیگر» را روزه بگیرد و اگر در بخشی از ماه، مقیم و در بخشی دیگر مسافر بود، روزه گرفتن در ایام اقامت وی برایش حتمی است، اما در سفر، رخصت خوردن دارد «خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد» به همین جهت است که برای مریض و مسافر، رخصت خوردن داده‌است.

باید دانست که یسر؛ یعنی آسان‌گیری و عدم سخت‌گیری، از مقاصد پروردگار سبحان در تمام امور دین است و رسول خدا ص برای تحقق بخشیدن به این مقصد، همیشه به آسان‌گیری ارشاد و از سخت‌گیری نهی می‌کردند،

چنان‌که در این حدیث شریف فرمودند: «یسروا ولا تعسروا، وبشروا و لاتنفروا: آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر و پراکنده نگردانید».

«و می‌خواهد که شماره مقرر را تکمیل کنید». لام در (لتکملوا العده) برای تعلیل است، لذا معنی چنین می‌شود: به این علت در حالت‌های بیماری و سفر رخصت‌روزه خوردن را به شما دادیم که به شما آسانی را می‌خواهیم و می‌خواهیم که شماره ایام مقرر را تکمیل کنید، پس هر کس به سبب عذر بیماری، یا سفر، نتوانست آن را با ادا تکمیل کند، باید بعداً با قضا آن را تکمیل نماید، از این رو، قضا نمودن روزه برای مریض و مسافر، به منظور کامل ساختن شماره ایام ماه و تکمیل اجر و پاداش آنان است «و تا خدا را به بزرگی بستائید» با روزه گرفتن و ذکر وی در هنگام کامل ساختن شمار ایام روزه‌داری «به سپاس آن که رهنمونی‌تان کرده است» به سوی احکام سراسر منفعت بار، لذا عظمت وی و حکمت بالغه‌اش در اصلاح نمودن بندگان را به یاد آورید و بدانید که او با مشروع ساختن احکام مورد نظر خویش، بندگان را تربیت می‌کند و می‌سازد پس احکام وی همه؛ از نظر معنوی و حسی برای ساختن و تربیت شخصیت آنهاست «و باشد که شکرگزاری کنید» برای خداوند Ψ در برابر همه این نعمتها و در برابر این که او به هر یک از دو حالت عزیمت و رخصت، حق آن را در جایگاه مقررش داده است.

جمهور علمای اهل تأویل بر آنند که این آیه، دلیل بر مشروعیت تکبیر گفتن در عید فطر است. روایت شده است که برخی از سلف، در شب عید فطر - از هنگامی که هلال شوال را می‌دیدند تا هنگام بیرون رفتن امام برای نماز عید - تکبیر می‌گفتند. لفظ تکبیر در نزد امام مالک و گروه دیگری از علما این است

که سه بار «الله اکبر» بگوید. ولی از علما الفاظ دیگری چون: تکبیر و تهلیل و تسبیح، هر سه نقل شده است. اما درباره وقت و مدت تکبیر، از ابوحنیفه و مالک نقل شده است که گفته‌اند: در عید فطر از وقت بیرون آمدن شخص از خانه‌اش تارسیدن وی به مصلی تکبیر گفتن مستحب است و چون نماز به پایان رسید، عید هم به پایان می‌رسد. ولی شافعی و احمد بن حنبل می‌گویند: تکبیر گفتن، از وقت غروب خورشید شب عید تا وقت ادای نماز عید به دنبال نمازها و در هر وقت دیگری مستحب است¹.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (186)

در بیان سبب نزول آمده است: مرد اعرابی ای نزد پیامبر اکرم ص آمد و گفت: یا رسول الله! آیا پروردگار ما نزدیک است؛ که در این صورت با وی مناجات کنیم؟ یا که دور است تا او را بانگ زنیم؟ رسول خدا ص سکوت کردند، همان بود که این آیه نازل شد: «و هرگاه بندگانم درباره من از تو پرسند» به ایشان بگو: «من نزدیکم» به آنان با علم خویش و به آنچه که مقتضای اجابت دعاء است. پس مراد قرب مکانی نیست «و دعای دعاکننده را - به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می‌کنم». در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لِيَسْتَحْيِي أَنْ يَبْسُطَ الْعَبْدَ إِلَيْهِ يَدِيهِ يَسْأَلُهُ فِيهِمَا خَيْرًا فَيُرَدُّهُمَا خَائِبَتَيْنِ: هَمَانَا خَدَاوَنَدِ مُتَعَالٍ حَيَا مِي كُنْدُ مِنْ أَيْنَ كِه بِنْدَه دِسْتَانِش رَا بَه سُوِي اُو بَه دَعَا بَرْدَارِدُ - دَر

¹ احکام تفصیلی روزه را در کتب فقه و فتوی بجوید

حالی که از او در آنها خیری می‌خواهد - و او آنها را خالی برگرداند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ما من مسلم يدعو الله عزوجل بدعوة ليس فيها اثم ولا قطيعة رحم إلا أعطاه الله بها إحدى ثلاث خصال: إما أن يعجل له دعوته، وإما أن يدخره له في الأخرى، وإما أن يصرف عنه من السوء مثلها: هیچ مسلمانی نیست که در بارگاه خداوند Ψ دعایی بکند که در آن دعا گناه و قطع رحمی نیست، مگر این که خداوند Ψ به وسیله آن دعا، به وی یکی از سه خصلت زیر را می‌دهد: یا این که دعایش را به طور عاجل برایش مستجاب می‌گرداند. یا اجر آن را برایش در آخرت ذخیره می‌کند و یا این که بدی را برابر آن دعا از وی باز می‌دارد». جمهور علما بر آنند که دعا از مهمترین مقام‌های عبودیت است زیرا خداوند بزرگ خودش از ما خواسته است که او را به دعا بخوانیم، که این خود بر فضل و اهمیت دعا دلالت می‌کند. چنان که در حدیث شریف نیز آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «الدعاء مخ العبادة: دعا مغز عبادت است».

از شرایط دعاکننده این است که:

- 1- به قدرت مطلقه الهی دانا بوده و یقین داشته باشد که همه اسباب و وسایط در قبضه تسخیر وی می‌باشد.
- 2- با حضور قلب و نیت راستین دعا کند زیرا خداوند Ψ دعا را از قلبی که غافل باشد نمی‌پذیرد.
- 3- از خوردن حرام بپرهیزد.

4- از دعا کردن ملول و دل‌تنگ نشود.

و از شرایط خود دعا این است که:

1- دعا باید از امور جایز بوده و شرعا مطلوب باشد.

2- دعا علیه حقوق مسلمانان نباشد.

3- اوقات دعا عبارت است از: وقت سحر، وقت افطار، مابین اذان و اقامه، مابین ظهر و عصر روز چهارشنبه، وقت بیچارگی و پریشانی، حالت سفر و بیماری، هنگام نزول باران و هنگام رویارویی در جهاد فی سبیل الله که درباره همه اینها احادیث و روایات آمده است. و چون شروط دعا فراهم شد، مورد اجابت قرار می‌گیرد.

«پس آنان» یعنی: بندگان من «باید برای من فرمان‌برداری کنند» یعنی: مریخ‌خوانند «و به من ایمان آورند» یعنی: ایمان داشته باشند به این که چون مریخ‌خوانند، اجابتشان می‌گویم. یا معنی این است: بر ایمان خویش تداوم و استحکام بخشند «باشد که راه یابند» و اجابت دعا شامل راهیافتن شخص دعاکننده به اسباب آن نیز می‌شود، یعنی خداوند متعال برای دعاکننده، راه‌های رزق و شفا و کامیابی و تحقق دیگر دعا‌های وی را هموار و آماده می‌سازد. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیان این آیه در میانه احکام روزه - که بر انگیزاننده مؤمنان بر دعاء است - ارشادی است بر این امر که باید در هنگام به پایان رساندن رمضان و در هنگام هر افطاری، سخت در دعا کوشید، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «للصائم عند افطاره دعوه مستجابة: برای روزه‌دار در هنگام افطارش، دعایی است پذیرفته‌شده و مستجاب».

أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لَهُنَّ عَلَّمَ اللَّهُ
 أَنْكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا
 كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ
 مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي
 الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
 (187)

«آمیزش شما با زنانتان در شبهای روزه برای شما حلال کرده شد» رفت:
 کلمه جامعی است که شامل تمام آن چیزهایی که مرد از زن خود در امور
 شهوانی می‌طلبد؛ اعم از مقاربت و غیر آن، می‌شود «آنان برای شما لباسی
 هستند و شما هم برای آنان لباسی هستید» بدان جهت که هرکدام شما به
 دیگری، همچون آمیزشی که میان لباس و پوشنده آن است، با همدیگر آمیزش
 دارید. یعنی هر یک از زن و مرد، رفیقش را همچون لباسی پوشانده و او را از
 بدکاری باز می‌دارد. همچنان این تعبیر قرآنی، کنایه از نیاز هر کدام آنها به
 دیگری است و از این روست که خداوند متعال بر آنها آسان گرفت و رخصت
 آمیزش داد «خداوند دانست که شما در حق خودتان خیانت می‌کردید» با
 آمیزش در شبهای رمضان. اصل خیانت آن است که شخص بر چیزی امین
 گردانیده شود، ولی امانت را نگه ندارد. دلیل این که خداوند متعال
 آمیزش کنندگان در شبهای رمضان را خاین بر نفسهایشان نامید، این است که زیان
 این کار به خودشان برمی‌گردد.

ابن عباس ر در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «در آغاز فرضیت روزه،
 خوردن و نوشیدن و مقاربت بعد از نماز عشا تا افطار شب دیگر، بر مسلمانان
 حرام بود تا آن که برخی از صحابه - و از جمله آنان عمر بن خطاب ر - بعد از

عشا با زنانشان آمیزش کردند و غذا خوردند، آن‌گاه شکایتشان را از ارتکاب این عمل نزد رسول خدا ص بردند. این بود که آیه کریمه نازل شد. «جمهور علما بر آنند که روزه کسی که بامداد بر وی در حال جنابت طلوع کرده، صحیح است. «پس توبه شما را» از خیانت به نفسهایتان «پذیرفت و از شما درگذشت» مراد این است که بر شما آسان گرفت و میدان را بر شما فراخ گردانید «پس اکنون» در شبهای ماه رمضان می‌توانید «با آنان آمیزش کنید و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب کنید» به قولی: مراد از (آنچه را خدا برای شما مقرر داشته) طلب فرزند است. به قولی دیگر: مراد از آن، طلب شب قدر است. یعنی: مشغولیت به آمیزش و مباحهای دیگر، نباید شما را از طلب دریافتن فضیلت ليله القدر غافل گرداند «و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید از رشته سیاه نمودار شود» رشته سپید: سپیدی است که در هنگام بامداد در همه پهنه افق منتشر می‌شود، نه صبح کاذب که مانند دم گرگ به صورت طولی در افق بالا رفته ولی از نظر عرضی در همه افق منتشر نمی‌شود، پس صبح کاذب چیزی را حرام و حلال نمی‌گرداند و فقط این صبح صادق است که خورد و نوش و دیگر محذورات روزه را حرام می‌گرداند. رشته سیاه: سیاهی شب است. نمودار شدن رشته سپید؛ جدا شدن آن از سیاهی شب می‌باشد، که این جز با داخل شدن وقت بامداد محقق نمی‌شود. و این خود، دلیل بر استحباب تناول غذای سحر در روزه است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «تسحروا فان فی السحور برکه: در سحر غذا تناول کنید زیرا در تناول آن برکت است.» «پس از آن، روزه را تا فرارسیدن شب تمام کنید» بنابراین، آغاز به اتمام رساندن روزه؛ وقت غروب خورشید است.

باید دانست که تعجیل در افطار و تأخیر در تناول سحری سنت است و مستحب است که روزه دار با چند عدد خرما افطار نماید و اگر خرما نبود با چند جرعه آب. چنان که در حدیث شریف آمده است. روزه گرفتن شش روز از ماه شوال نیز مستحب است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «هر کس رمضان را روزه گرفت، سپس آن را با شش روز از شوال نیز دنبال کرد، این برای او همچون روزه همه عمر (روزگار) است». در شریعت ما از «روزه وصال»، یعنی پیوند دادن یک یا چندین روز و شب از روزه با یکدیگر نهی به عمل آمده، چه این نوع روزه از ویژگی های رسول خداص می باشد. «و در حالی که در مساجد معتکف هستید، با زنان درنیامیزید» یعنی: با آنان مقاربت نکنید. اعتکاف: عبارت از بر عهده گرفتن طاعتی است مخصوص، در وقتی مخصوص، با شرطی خاص و در جایی خاص. معتکف: کسی است که مقیم مسجد گشته، خودش را برای این عبادت مقید می گرداند.

جمهور علما بر آنند که هر چند انگیزه بخش های جماع؛ چون بوسه و لمس شهوت انگیز بر معتکف حرام است، لیکن اگر این کارها به انزال مرد نینجامید، اعتکاف وی را فاسد نمی سازد. اما مالکی ها بر آنند که بوسه و مساس شهوت انگیز نیز، اعتکاف را فاسد می کند. علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف واجب نیست، بلکه نافله ای از نوافل است که رسول خداص و اصحاب و همسرانشان بدان عمل کرده اند و با نذر نیز لازم می شود. همچنان علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف درست نیست مگر در مسجد. ابوحنیفه و شافعی و احمد بر آنند که: اقل مدت اعتکاف یک لحظه است و اکثر آن حد معینی ندارد¹.

¹ تفصیل احکام روزه و اعتکاف را در کتب فقه بجوید.

«اینها حدود الهی است، پس بدانها نزدیک نشوید» حدود: جمع حد است و حد در لغت یعنی: مانع میان دو چیز، سپس بر آن اموری اطلاق گردید که خدای عزوجل آنها را برای بندگان خویش مشروع گردانیده است. باید دانست که اگر بعد از ذکر حدود، (فلا تقربوها) بیاید؛ مراد از آن ممنوعات و محرمات الهی است و اگر بعد از آن، (فلا تعدوها) بیاید، مراد از آن، احکام مقرر الهی بر بندگان می‌باشد که جایز نیست از آن تجاوز کنند. و اگر مراد از حدود؛ عامه احکام باشد، پس معنای (فلا تقربوها) این است که: متعرض تغییر احکام نشوید، یا به مرز میان حق و گمراهی نزدیک نشوید. «این گونه خداوند آیات خود را برای مردم بیان می‌کند» یعنی: چنان که خداوند Ψ روزه و احکام و تفصیل آن را برای مردم بیان کرد؛ دیگر احکام خویش را نیز بر زبان پیامبرش حضرت محمد ص برای آنان بیان می‌کند «باشد که تقوی پیشه کنند» زیرا احکام الهی پدیدآورنده تقوی است.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (188)

«و اموالتان را در میان خودتان به باطل نخورید» مراد از باطل در اینجا، خوردن آن مالی است که شریعت اسلام، گرفتن آن را از مالکش مباح نگردانیده و اگر خورده شود، به ناحق خورده شده است و این شامل هر چیزی می‌شود که بدون عوض مقابلی، یا بدون رضای مالک آن گرفته شود. مراد از خوردن اموال؛ گرفتن و مسلط شدن بر آنهاست و از آن به خوردن تعبیر نمود زیرا بزرگترین

هدف به دست آوردن مال، خوردن آن می‌باشد. البته خوردن مال به باطل دو صورت دارد:

1- گرفتن آن بر وجه ستم و دزدی و زورگیری و مانند اینها.
2- گرفتن آن از راه غیر شرعی، حتی اگر مالک آن را به طیب خاطر هم بدهد؛ چون پرداخت پول به زن زناکار، دادن پول قمار، دادن پاداش برای فالبین، دادن بهای شراب... که هرچند این اموال به طیب خاطر داده می‌شوند، اما خوردن و دادن آنها حرام و باطل است. پس آیه کریمه به طور کلی اینها و مانند آن از سایر وجوه حرام را شامل می‌شود.

«و آن را» یعنی: اموالتان را «به قضات ندهید» به عنوان رشوه تا به ناحق به نفعتان حکم کنند و «تا بخشی از اموال مردم را به گناه» یعنی: به ستم و تجاوز و با وسایل غیر مشروع؛ چون گواهی دادن و سوگند خوردن به دروغ، یا مانند آنها؛ «بخورید، درحالی که خودتان» هم خوب «می‌دانید» که به ناحق و ناروا مرتکب این عمل می‌گردید، که این خود، نمایانگر جرأت بر ارتکاب گناه است. ابن عباس ك می‌گوید: «این آیه کریمه ناظر بر شخصی است که بر ذمه وی مالی است، اما گواه و مدرکی علیه وی وجود ندارد، پس مال را انکار نموده و بارفتن نزد حکام، در صدد پایمال نمودن حق است»، چنان‌که در سبب نزول آن آمده است: «امرؤ القیس بن عابس کندی و عبدان حضرمی بر سر موضوع زمینی نزد رسول خدا ص به مرافعه رفتند، امرؤ القیس مدعی علیه بود و عبدان مدعی و چون آیه کریمه نازل شد، امرؤ القیس خود را از قضیه کنار کشید و زمین را به عبدان وا گذاشت.

در بیان احکام آیه کریمه فقهای اسلام آرای دارند: امام ابوحنیفه: بر آن است که حکم قاضی در عقدها و فسخها، ظاهرا و باطنا نافذ می‌شود، هرچند گواهان؛ گواهانی دروغین باشند. مثال آن این است که مردی ادعا می‌کند که زنی را به نکاح گرفته است، اما زن منکر این ادعا می‌شود، مرد بر ادعای خویش دوگواه دروغین می‌آورد و قاضی هم بر مبنای آن به ازدواج میان آن دو حکم می‌کند، در این صورت برای آن مرد آمیزش با آن زن مباح است، اما اجرای حکم قاضی بر این نحو مقید به دو شرط می‌باشد:

- 1- این که قاضی نداند که گواهان دروغین هستند.
- 2- این که قضیه از اموری باشد که قاضی در آنها صلاحیت انشای حکم را دارد.

اما جمهور فقها برآنند که حکم قاضی در ظاهر قابل اجراست نه در باطن، لذا حکم وی حلال را حرام و حرام را حلال نمی‌گرداند و حقی را ایجاد نمی‌نماید، به دلیل این حدیث شریف: «نحن نحکم بالظاهر والله يتولى السرائر: ما فقط به ظاهر حکم می‌کنیم و خداوند عهده‌دار پنهانی‌هاست». به هر حال؛ برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در عین یقین به نارو بودن ادعای خویش، فقط با تکیه بر مهارت خود، یا وکلای دعوایش، به دادگاه مراجعه نماید و باید بداند که مال مؤمن برایش به ناحق حلال نیست، هرچند قاضی بدان حکم نماید، بلکه مؤمن باید قاضی حقیقی را که خداوند احکم الحاکمین است مدنظر داشته باشد. در حدیث شریف به روایت ام سلمه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ألا إنما أنا بشر وإنما يأتيني الخصم، فلعل بعضكم أن يكون الحن بحجة من

بعض فاقضي له ، فمن قضيت له بحق مسلم فإنما هي قطعة من نار، فليحملها أو ليذرها: هان! بدانید که من هم بشری هستم و شما نزد من به دادخواهی می‌آیید، پس چه بسا که بعضی از شما در ارائه حجت خویش از برخی دیگر لحنی رساتر و بیانی شیواتر داشته باشد و من هم برابر چیزهایی که می‌شنوم به نفع وی حکم صادر می‌کنم، لذا کسی که من برایش از حق برادر مسلمانش چیزی حکم کردم، بداند که آن چیزی جز پاره‌ای از آتش نیست، در این صورت او مختار است که آن را بر می‌دارد یا که می‌گذارد».

**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (189)**

این آیه کریمه، تکمیل‌کننده احکام روزه است زیرا روزه و افطار هر دو به رؤیت هلال بستگی دارند.

«درباره هلالهای ماه از تو می‌پرسند». ابن عباس ؓ در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه کریمه درباره معاذبن جبل ؓ و ثعلبه بن غنم ؓ - دو تن از انصار - نازل شد که گفتند: یا رسول الله! چرا ماه همانند رشته نخ باریکی نمایان می‌شود و سپس بزرگ و بزرگتر می‌گردد تا که تبدیل به ماه تمام می‌شود و باز یکبار دیگر، قرص آن رو به کاستی و باریکی می‌گذارد تا به همان شکل اولیه خودبازمی‌گردد، چرا قرص ماه به یک حالت واحدی نیست؟ این بود که خداوند متعال به اسلوب حکیمانه خویش، از حکمت هلالهای ماه به آنها خبر داد نه از حقیقت آن سؤال زیرا پاسخ‌دادن به آن، مفید فایده‌ای نیست، بدان جهت

که رسول خدا ص نه معلم نجوم برانگیخته شده‌اند و نه آموزگار علوم کیهانی، پس بهتر این است که پاسخ سؤال، به حکمت و هدف تغییر شکل هلال پردازد تا به ماهیت آن. «بگو: آن، وقت‌نمای مردم و موسم حج است» هلال ماه، وقت‌نما و گاه‌شمار مردم است در زمان سر رسید بدهکاریهایشان و در موسم روزه، نماز، افطار، عده زنان، مناسک حج و در همه معاملات و قراردادهایی که مدت‌دار است. «و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید» در بیان سبب نزول آن روایت شده است: انصار وقتی به حج یا عمره احرام می‌بستند، قبل از تمام کردن حج، از در خانه‌های خود وارد نمی‌شدند تا سقف خانه میان آنان و آسمان حایل نگردد زیرا براین باور بودند که هیچ چیز نباید میان فرد محرم و آسمان حایل گردد، اما قریش خود را «احمسی»، یعنی در دین خویش سرسخت و حماسی می‌دانستند و برای خود امتیاز ویژه‌ای قایل گشته در حال احرام از در وارد منازل می‌شدند، پس خداوند متعال این رسم غلط و این تبعیض ناروا را برانداخت و فرمود؛ این کار هرگز نشانه نیکی نیست «بلکه نیکی آن است که کسی تقوی پیشه کند» یعنی: نیکی؛ نیکی آن کسی است که تقوی پیشه کرده و از خدا پروا کند؛ با ترک مخالفت وی «و به خانه‌ها از در ورودی آنها درآیید» در حال احرام نیز، همچون غیر آن از اوقات دیگر «و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید» یعنی: از مجازات نجات یابید.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
(190)

«و در راه خدا» یعنی: در راه برتری دین خدا Ψ و اعلاى کلمه وی «با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید ولی ستمکار» و آغازگر جنگ «نباشید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد» و دوستی خداوند بزرگ نسبت به بنده؛ اراده خیر و ثواب برای اوست. چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خداص با کسانی که سرجنگ با ایشان داشتند، می‌جنگیدند و از کسانی که با جنگ متعرض ایشان نمی‌شدند، دست نگه می‌داشتند تا این که آیه (5) از سوره «توبه» نازل شد و فرمان داد: (و چون ماههای حرام به سر آمد، آن‌گاه مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید...). بعضی گفته‌اند: «و لا تعدوا» به معنای نهی از تجاوز در اثنای جنگ و نهی از قتل زنان و کودکان و پیرمردان غیر محارب است. علما درباره مشروعیت جنگ در اسلام گفته‌اند: قبل از هجرت، جنگ مسلحانه - با آیات بسیاری - ممنوع بود، سپس خداوند Ψ آن آیات را در مدینه منسوخ گردانید. ابوبکر صدیق τ روایت می‌کند: اولین آیه‌ای که در باره صدور اذن جنگ نازل شد؛ آیه (39) از سوره «حج» بود: ﴿ اذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِاَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴾ که تفسیر آن در جای خود می‌آید. لیکن بیشتر علمای تفسیر بر آنند که اولین آیه در خصوص صدور اجازه جنگ، همین آیه (190) از سوره «بقره» است.

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (191)

«و هر کجا بر آنان دست یافتید، آنان را بکشید و از آنجا که شما را بیرون راندند» یعنی: از مکه «آنان را بیرون برانید و فتنه از قتل بدتر است» یعنی:

فتنه‌ای که آنها خواستند تا شما را به آن دراندازند - که عبارت از برگرداندن آن به کفر و شرک است - سخت‌تر و بدتر از کشتن است. یا مراد این است: شرک مشرکان، بدتر از قتلی است که آن را بزرگ می‌پندارند. یا مراد از فتنه، انواع آزار و شکنجه‌ای بود که مشرکان علیه مسلمانان به کار می‌بردند. گروهی از علما گفته‌اند: این آیه کریمه مفید آن است که: جنگیدن در صورتی برای شما جایز است که کفار با شما بجنگند، سپس این حکم، با آیه: ﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾ «توبه 36/»، و نیز آیات «5، 123، 29» از همان سوره منسوخ شد. اما ابن عباس، عمر بن عبدالعزیز و مجاهد بر آنند که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و مراد آن این است: با کفاری که با شما در حال جنگ هستند بجنگید، اما با کشتن زنان و کودکان و کشیشان مرتکب تجاوز نشوید. ابن‌کثیر و امام رازی نیز بر قول به نسخ اشکال وارد کرده‌اند. و در این که آیا سبب جنگ مسلحانه اسلامی (جهاد)، دفع آزار و تجاوز است یا محو کفر؟ جمهور فقها بر قول اول و شافعی و جمعی دیگر بر قول دوم‌اند، و هر یک هم دلایل خود را دارند¹. «و در مسجد الحرام» یعنی: در سرزمین حرم «با آنان نجنگید» حرم: شامل شهر مکه و پیرامون آن تا ماکن نشانه‌گذاری شده در عرفات و تنعیم و غیر آن که محدوده سرزمین حرم را مشخص می‌کنند، می‌باشد «مگر آن که آنان در آنجا با شما بجنگند، پس اگر با شما جنگیدند، آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است» یعنی: اگر آنها آغازگر جنگ در حرم بودند، شما نیز از جنگیدن در حرم پروا نکنید و با آنان بجنگید.

¹ نگاه کنید به تفسیر المنیر 187/2.

ابن عباس ك در بیان سبب نزول آیات می‌گوید: این آیات در صلح حدیبیه نازل شد زیرا خطر آن متصور بود که مشرکان در سال بعد به پیمان خود وفا نکرده و مسلمانان را از ورود به حرم بازدارند و جنگ را آغاز کنند.

فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (192)

«پس اگر دست برداشتند» از جنگیدن با شما، و به اسلام وارد شدند «خداوند آمرزگار مهربان است» بنابراین، شما نیز در آن صورت، از آنان درگذرید زیرا اسلام گناهان ماقبل خود را از بین می‌برد.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (193)

«و با آنان چندان نبرد کنید تا فتنه ناپود شود» یعنی: بساط شرک درهم پیچیده‌شود، و این در هنگامی متصور است که توانایی کفار در بازداشتن مردم از راه خدا Ψ به کلی از میان رفته و هر مسلمانی بر دین خویش ایمن باشد «و دین فقط دین الهی باشد» و قدرت و سلطه ادیان باطل به‌زیر آید. پس چون انسانها از شرک دست بردارند، جنگیدن با آنان روا نیست. دین: عقیده، عبادت و عمل صالح - هر سه - را در بر می‌گیرد «پس اگر دست برداشتند» از شرک، در آن صورت «تجاوز جز بر ستمکاران» و جنگیدن جز با آنان که با شما می‌جنگند «روانست». عکرمه می‌گوید: «ستمکاران کسانی هستند که از گفتن کلمه طیبه «لا اله الا الله» ابا می‌ورزند».

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (194)

ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رسول خدا ص در ماه ذوالقعدة سال ششم هجری (سال حدیبیه) که از جمله ماههای حرام است، به قصد ادای عمره از مدینه به سوی مکه رفتند، ولی مشرکان ایشان را از ورود به کعبه باز داشتند، پس خداوند Ψ با داخل ساختن ایشان به کعبه در همان ماه ذی‌القعدة سال آینده، از مشرکان قصاص گرفت و آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد: «ماه حرام در برابر ماه حرام است» یعنی: اگر در ماه حرام با شما جنگیدند و حرمت آن را پایمال کردند، به عنوان مجازاتی بر عملکرد آنان، حرمت‌شکنی را مقابله به مثل کنید؛ با جنگیدن در ماه حرام. ماههای حرام عبارتند از: رجب و سه ماه متوالی ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم، که چهار ماه در سال می‌باشد و از آن جهت به آن ماههای حرام می‌گویند که جنگیدن در آنها در شریعت حضرت ابراهیم \cup حرام بود، اما حرمت آنها در شریعت ما با آیه (9) از سوره «توبه» منسوخ گردید. «و حرمتها قصاص دارند» مراد از حرمت: چیزی است که شرع شریف از بی‌احترامی به آن منع کرده‌است، پس هر کس در مال یا جان خویش مورد تجاوز قرار گرفت، باید با متجاوز به‌طور همانند عمل کند، یعنی: بدون ظلم یا ارتکاب حرامی، تجاوز وی را مقابله به مثل نماید، که این رأی امام شافعی و جمع دیگری از علماء است. اما فقهای دیگر می‌گویند: گرفتن قصاص و استیفای حقوق مالی، منحصر از وظایف حکام می‌باشد. «پس هر کس به شما تعدی کرد» با جنگیدن در حرم، یا در حال احرام، یا در ماه حرام «همان‌گونه که بر شما تعدی کرد بر او تعدی کنید» حق تعالی مقابله با تعدی را تعدی نامید زیرا این دو، صورتاً بایک‌دیگر شباهت دارند. ابن‌کنین می‌گوید: «خداوند Ψ حتی در برخورد با مشرکان هم به رعایت عدالت دستور داد». «و از خداوند پروا کنید»

در انتقام‌گیری و عمل متقابل «و بدانید که او با پرهیزگاران است» به یاری و نصرت خویش.

وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (195)

«در راه خدا» یعنی: در جهاد در راه وی «انفاق کنید» زیرا جهاد همان‌گونه که با جان است، با مال نیز هست، لذا مسلمانان باید برای تجهیز سپاه و تأمین هزینه‌های جهادی انفاق کنند. سپس خداوند بزرگ، عدم انفاق مال از سوی آنان را به معنای در هلاکت افگندن آنها به دست خود معرفی می‌نماید: «و خود را بادت خود به هلاکت نیفکنید» یعنی: تسلیم اسباب هلاکت نشوید، بلکه برای خود اسباب نجات را فراهم کنید و بدانید که نگاه‌داشتن اموال و مصرف نکردن آنها در جهاد فی سبیل‌الله، در معرض هلاکت افگندن خویش است زیرا این امر، دشمن را علیه شما نیرومند می‌کند «و نیکی کنید» با انفاق مال و غیر آن «که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره انصار نازل شد که پس از روبروشدن با قحطسالی، از انفاق در راه خدا دست برداشتند.

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (196)

سبب نزول آیه کریمه این است که مردی نزد رسول خدا ص آمد و سؤال کرد: یا رسول الله! مرا در انجام عمره به چه چیز دستور می‌دهید؟ پس نازل شد: «و برای خدا حج و عمره را به اتمام رسانید» یعنی: حج و عمره را با رعایت همه حقوق آنها ادا نمایید، پس هر کس به حج یا عمره احرام بست، به پایان رساندن آن بر وی واجب است. بعضی گفته‌اند: به اتمام رساندن حج و عمره این است که هر یک از آنها مستقلاً و به تنهایی به جای آورده شوند، نه همراه با حج «تمتع» و حج «قران». یعنی عمره باید در غیر ماههای حج ادا شود و این قول عمره است.

صاحب تفسیر «المنیر» با گردآوری همه اقوال در این باره گفته است: «به اتمام رساندن حج و عمره عبارت است از: ادای آنها به طور تام، بدون کاستن چیزی از شرطها و افعال آنها و بدون این که چیزی از محظورات احرام در اثنای آنها از حاجی یا معتمر سرزند و این با ادای مناسک بر وجه مطلوب شرعی آن - در ظاهر - و با اخلاص برای خداوند متعال و نداشتن قصد منفعتی دنیوی - در باطن - میسر است. و بجز این معنی که از آن برمی‌آید؛ قید (اتموا) بیانگر این نیز هست که مسلمانان، ادای مناسک حج و عمره را عملاً در سال ششم شروع نموده اما از به اتمام رساندن آن بازداشته شدند، پس خدای عزوجل فرمود: اینک آنها را به اتمام رسانید. از این جهت، عمره سال هفتم را عمره قضا می‌نامند.» «و اگر محصر شدید». گفتنی است؛ به کسی که بعد از بستن احرام به دلیل بیماری یا وجود دشمن یا غیر آن از علل در مسیر راه از ورود به مکه بازداشته می‌شود، اصطلاحاً «محصر» می‌گویند. آری! اگر از ورود به مکه بازداشته شدید؛ «آنچه ازهدی میسر است، قربانی کنید» هدی: حیوانی از شتر

یا گاو یا گوسفند است که به‌خانه کعبه اهدا می‌شود تا قربه الی‌الله در مکه ذبح شده و میان فقرا تقسیم شود. حسن می‌گوید: «برترین هدیه شتر، اوسط آن گاو و کمترین آن گوسفندی است». «و تا قربانی به محل قربانگاه نرسیده» محل: جای فرود آوردن قربانی است و آن در نزد شافعی و مالک، همان محل احصار (بازداشته‌شدن از ادامه طی طریق به سوی حج) است. اما در نزد حنفی‌ها، محل خود حرم است. آری! تا قربانی به محل قربانگاه نرسیده «سر خود را تراشید» یعنی: خود را حلال نسازید. این خطابی است به همه کسانی که احرام بسته‌اند، که تا وقتی قربانی خود را ذبح نمی‌کنند - اگر با خود قربانی‌ای دارند - نباید خود را با تراشیدن سر، حلال سازند «و هر کس از شما بیمار باشد، یا در سر ناراحتی‌ای داشته باشد» چون شپش زدگی، یا سردرد و ناچار شود که در حال احرام سر بترشد «به کفاره آن باید روزه‌ای بگیرد، یا صدقه‌ای بدهد، یا قربانی‌ای بکند» یعنی: باید یکی از سه کار ذیل را انجام دهد: با سه صاع از خوراک غالب آن سرزمین، به شش نفر مسکین خوراک بدهد¹، یا گوسفندی را قربانی کند و یا سه روز، روزه بگیرد. نسک: اصلاً به معنای عبادت است، اما در اینجا مراد از آن حیوان مذبوحه می‌باشد و آن را نسک نامیدند زیرا ذبح حیوان در حرم، از بهترین و شریف‌ترین عباداتی است که مؤمن به وسیله آن به خداوند متعال تقرب می‌جوید. «أو» برای تخییر (انتخاب) است، یعنی: اگر کسی به دلیل بیماری یا وجود ناراحتی‌ای در سر خویش، قبل از ذبح سر می‌تراشد، باید یکی

¹ صاع: چهار مد است که نزد حنفی‌ها (2900) گرم و نزد جمهور (2751) گرم می‌باشد. مد: (675) گرم است.

از این سه کار را انتخاب کند و انجام دهد و کسانی که بدون داشتن عذری سر می‌تراشند، نیز در این حکم، همانند شخص معذور می‌باشند. و آنان که سر نمی‌تراشند، اما - به سبب داشتن عذری یا بدون آن - از خوشبویی، پوشیدن لباس غیر احرام و استعمال روغن بهره می‌گیرند، نیز مشمول این حکم‌اند.

بخاری در بیان سبب نزول: **(فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا)** از کعب بن عجره^۱ روایت می‌کند که فرمود: «در ایام مناسک، آن قدر بی‌حال گردیدم که مرا بر دوش خود نزد رسول خدا ص بردند، در حالی که شپش‌ها بر سر و صورتم می‌دویدند. رسول خدا ص که مرا بر این حال دیدند، فرمودند: فکر نمی‌کردم که تا بدین حد به زحمت افتاده باشی، آیا گوسفندی را می‌توانی بیابی؟ گفتم: نه! فرمودند: پس سه روز روزه بگیر، یا شش نفر مسکین را اطعام کن، به هر نفر مسکین نیم صاع از طعام و آن‌گاه سرت را بتراش. همان بود که درباره من نازل شد: **(فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا)**، لذا این بخش از آیه کریمه درباره من نازل شده است، ولی ای مسلمین! حکم آن در باره شما نیز عام است.» «پس چون ایمنی یافتید» یعنی: چون از بیم دشمن ایمن شدید، یا از بیماری شفا یافتید، لذا به علت بیماری، یا بیم از دشمن، یا به علت احصار^۱، از به‌تمام رساندن مناسک باز

^۱ علامه رشید احمد گنگوهی در کتاب «زبدۃ المناسک» می‌گوید: محرمی که به سبب خوف دشمن یا درنده یا به علت غلبه بیماری در راه بماند، در اصطلاح او را «محصر» می‌نامند، اگر این فرد محصر مفرد است یا معتمر پس باید یک دم یا قیمت آن را به کسی داده آن را به مکه بفرستد تا جانور را در حرم ذبح کنند، و تاریخ وقت ذبح باید از قبل معین باشد تا محرم بعد از ذبح بتواند حلال شود. برای این ذبح ایام نحر ضروری نیست و اگر برای کسی این دم یا قیمتش میسر نباشد، پس تا زمانی که در حرم حیوانی ذبح کرده

داشته نشدید؛ «پس هر کس با عمره به سوی حج بهره بگیرد» یعنی: هر کس به سبب فراغت از عمره، از محظورات احرام بهره بگیرد، سپس مجدداً در ماههای حج برای حج احرامی دوباره ببندد - که این را اصطلاحاً حج تمتع می‌نامند - «بر اوست» یعنی: برحاجی متمتع است «که هر آنچه میسر باشد، قربانی کند» در مکه بعد از احرام بستن برای حج تا نقصی که به سبب بهره‌گیری و تمتع وی از محظورات احرام به وجود آمده، جبران شود. و بهتر این است که این قربانی را در روز نحر (عید قربان) ذبح نماید «پس کسی که قربانی‌ای نیافت» به سبب نداشتن مال، یا به دلیل نبودن حیوان قربانی «باید در هنگام حج سه روز، روزه بدارد» یعنی: در ایام حج، از هنگامی که برای حج احرام می‌بندد تا یوم النحر (روز دهم ذی‌الحجه) سه روز، روزه بدارد و بهتر این است که قبل از روز ششم ذی‌الحجه، روزه گرفتن را آغاز کند، چرا که روزه گرفتن روز عرفه مکروه است و روزه گرفتن در ایام تشریق نیز - در قول صحیح‌تر منقول از امام شافعی - جایز نیست «و هفت روز پس از بازگشتان» به وطن و سرزمین خود باید روزه

نشود و یا خودش رفته طواف و سعی و حلق نکند، نمی‌تواند حلال شود و محصری که قارن باشد دو دم بفرستد و اگر یکی بفرستد از هیچ احرامی نمی‌تواند خارج شود. و اگر محصر نتواند دم بفرستد بلکه محصور بماند تا وقتی که مانع زائل شود و سپس خود او برود، این کار هم درست است. آنجا رفته زمان حج را دریابد چه بهتر و الا افعال عمره را ادا کرده حلال شود. و کسی که محصر می‌شود، فقط با ذبح حلال می‌شود، چه حلق بکند یا نکند. اگر پیش از ذبح حلال شد، یا مطلع شد که ذبح در حرم واقع نشده بلکه در سرزمین حل واقع شده است، پس بر وی کفاره جنایت واجب است، اگر جنایت تکرار شود، باید کفاره هم مکرر بدهد.

بگیرید «این ده روز کامل است». تأکید بر روی عدد ده روز، برای دفع این توهم است که حاجی نپندارد؛ میان گرفتن سه روز روزه در ایام حج، یا هفت روز در هنگام بازگشت به خانه خود، مخیر خواهد بود، نه! او مخیر نیست و این ده روز کامل را باید روزه بدارد و از آن هیچ کم نمی‌شود. پس مراد از تمتع، این است که شخص در ماههای حج برای انجام عمره احرام ببندد و سپس خود را حلال ساخته در مکه مقیم گردد تا فرارسیدن ایام حج که باز برای حج احرامی دوباره می‌بندد. بدین ترتیب است که حاجی در مقطع موجود میان دو احرام؛ از آن امور مباحی تمتع می‌گیرد که بهره‌گرفتن از آنها برای وی در حال احرام حلال نیست. «این» حج تمتع «برای کسی است که اهل مسجدالحرام نباشد» یعنی: از اهل مکه و اطراف آن تا محلات میقات نباشد - در نزد حنفی‌ها - و تا دو منزلی حرم ساکن نباشد - در نزد شافعی - بنابراین، اهل مکه فقط می‌توانند حاجی «مفرد» باشند، نه حاجی «تمتع» و نه حاجی «قران» زیرا تمتع، در واقع تسهیل و تخفیفی برای حجاج آفاقی یعنی غریبانی است که نیازه این رخصت دارند، چرا که مشقتهای سفر را تحمل کرده‌اند، در حالی که اهل حرم به این رخصت نیازی ندارند «و از خدا بترسید» با رعایت دقیق اوامرش و بازداشتن خود از نواهی‌اش و بترسید از این که تجاوزی از شما سرزند «و بدانید که خدا سخت کیفر است» برای آنان که از حدودش تجاوز می‌کنند.

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (197)

«حج در ماههای معینی است» یعنی: وقت انجام اعمال حج، در ماههای معینی است که در رأی امام مالک، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و تمام ذوالحجه. ولی در رأی جمهور علما، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و ده روز از ماه ذوالحجه. و کسانی که گفته‌اند: احرام بستن برای حج قبل از ماههای معین آن جایز نیست، به این آیه استدلال کرده‌اند. بنابراین، هر کس قبل از فرارسیدن این ماهها احرام بست، باید خود را با انجام دادن عمره حلال گرداند - و این مذهب امام شافعی است. پس از نظر امام شافعی، نیت حج جز در این وقت معین صحیح نیست، لذا اگر کسی قبل از ماههای حج احرام بست، احرام وی برای عمره منعقد می‌گردد نه برای حج. اما نظر جمهور فقها این است که: احرام بستن برای حج قبل از ماههای حج جایز است، ولی این کار مکروه می‌باشد زیرا سنت این است که برای حج فقط در ماههای حج احرام بسته شود. اما دلیل صحت احرام بستن در غیر ماههای حج این است که احرام شرط حج است، پس تقدیم شرط بر ادا جایز می‌باشد، چون تقدیم وضو بر ادای نماز. «پس هر کس در این ماهها، حج را بر خود لازم گردانید» یعنی: به اعمال حج شروع کرد؛ با احرام بستن در ظاهر، با نیت و قصد حج در باطن و با گفتن تلبیه در نطق و بیان، لذا با این امور و مقدمات؛ حج را بر خود لازم گردانید «پس نه رفتی است» در حج. رفت: مقاربت جنسی و سخن گفتن ولو به کنایه، درباره آمیزش با زنان است «و نه فسوقی» است در حج. فسوق: خارج شدن از حدود شرع است، چه با انجام دادن آنچه که مخصوصا در حال احرام، حرام است - مانند تراشیدن سر - و چه با انجام دادن آنچه که در احرام و غیر آن حرام است - چون زنا و ظلم. بعضی گفته‌اند: فسوق؛ به معنای دشنام دادن است «و نه جدالی است در حج» جدال:

مجادله کردن با کسی و به خشم آوردن و به ستیزه واداشتن اوست. مراد از صیغه «نفی» در هر سه جا، «نهی» است، یعنی: این امور در حج حرام است «و هر کار خیری که انجام می دهید» چون دادن صدقه‌ای «خدا آن را می داند» و بنابراین، به شما در برابر آن پاداش می دهد. این تشویق و ترغیبی است بر انجام دادن اعمال خیر بعد از ذکر شر و بر طاعت بعد از ذکر معصیت. در حدیث شریف آمده است: «من قضی نسکه وسلم المسلمون من لسانه ویده، غفر له ما تقدم من ذنبه: هر کس مناسک حجش را انجام داد و مسلمین از آزار زبان و دستش در امان بودند، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می شود». «و توشه برگزید» برای سفر حجتان.

سبب نزول: برخی از اعراب (اهالی یمن) می گفتند: چگونه ما به حج خانه پروردگارمان رفته و قصد او را می کنیم، اما او به ما نان نمی دهد؟! این ممکن نیست؛ قطعاً او روزی مان می دهد. پس با اطمینان از این امر، بدون زادوبرگی به حج می رفتند و می گفتند: ما بر خدای سبحان توکل می کنیم. لذا خداوند Ψ اعلام فرمود که معنای توکل این نیست و ایشان را از این کار نهی کرد و فرمود: بدانید «که درحقیقت بهترین توشه تقوی است» یعنی بهترین توشه برای سرای آخرت و بهترین توشه دنیا، کاری است که انسان را بر تقوای حق تعالی یاری داده و او را از درخواست کمک از مردم باز دارد «و ای خردمندان! از من پروا کنید» الباب: جمع لب است و لب هر چیز؛ خالص شده آن است، از این جهت به عقل؛ لب گفته اند.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (198)

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس τ روایت شده است که فرمود: عکاظ، مجنه و ذوالمجاز، سه بازار تجارتي در دوران جاهلیت بود که در ایام مناسک رونق خاصی به خود می‌گرفت، اما بعد از اسلام، مسلمانان از این که در ایام حج تجارت کنند، احساس گناه کردند و در این مورد، از رسول خداص سؤال نمودند، پس نازل شد: «بر شما گناهی نیست که در طلب روزی پروردگارتان برآیید» و تجارت و طلب روزی را با حج یک‌جا گردانید، ولی نباید تجارت به مقصد اصلی شما در حج تبدیل شود، و نباید مشغولیت به تجارت به نقصانی در اعمال حج شما بینجامد «و چون از عرفات» به سوی مزدلفه «کوچ نمودید» بعد از وقوف در عرفات زیرا وقوف - یعنی توقف در آن - بر حاجی فرض است و این عمل از مهمترین ارکان حج می‌باشد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «حج همان عرفه است». خاطر نشان می‌شود که روز عرفه - یعنی روز نهم ذی‌الحجه - فضیلت بزرگی داشته و گناهان بزرگ در آن بخشیده می‌شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ روزی که خداوند Ψ بیشترین تعداد را در آن از آتش دوزخ آزاد نماید، چون روز عرفه نیست...». عرفات را به این نام نامیدند، از آن‌رو که مردم در آن با یک‌دیگر معرفت و شناخت پیدا می‌کنند. آری! چون از عرفات کوچ نمودید «خدا را در مشعر الحرام یاد کنید» با تلبیه (لیک گفتن) و ادای نمازهای مغرب، عشاء و بامداد و دعا کردن بعد از نماز بامداد.

مشعرالحرام: محل کوه قزح در سرزمین مزدلفه است که امام بر آن قرار گرفته و نمازهای مغرب و عشاء روز نهم ذی‌الحجه و نماز بامداد روز دهم ذی‌الحجه را بر آن اقامه می‌کند. بعضی گفته‌اند: مشعرالحرام؛ میان دو کوه مزدلفه از تنگه عرفه تاوادی محسر قرار دارد. آن را «مشعر» نامیدند، چون نشانگاهی برای عبادت است و آن را «حرام» نامیدند، چون دارای حرمت است و اعمال منهیة نباید در آن انجام شود. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است: «رسول خدا ص در مشعرالحرام به ذکر و دعا ایستادند، چندان‌که صبح کاملاً روشن شد.» «و یادش کنید به شکرانه آن که شما را راه نموده‌است» یعنی: ذکر کنید خداوند متعال را به ذکری نیکو، چنان‌که به هدایتی نیکو شما را هدایت نمود و به سوی نشانه‌ها و احکام دین و مناسک حج خویش راهنمونیتان کرد «و هر آینه پیش از این، از گمراهان» از راه حق «بودید» هم در عقیده و هم در عمل؛ زیرا به عبادت بتان مشغول بوده و آنها را به پرستش و شفاعت می‌گرفتید.

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (199)
 در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: قریش و قبایل هم‌کیش آن (قبایل حمس)، قبلاً در مزدلفه وقوف می‌کردند و سایر مردم در عرفات. آنها در توجیه این کارشان می‌گفتند: ما مانند سایر مردم نیستیم! ما «اهل الله» و حرم‌نشینان او هستیم. پس آیه کریمه نازل شد و این تبعیض را از میان برداشته اصل مساوات و برابری میان همه مسلمانان را بر پا و استوار گردانید: «سپس از همان‌جا که» انبوه «مردم روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید» ای قریش!

یعنی: در صبحگاه روز عید برای رمی جمرات از مزدلفه به سوی منی روانه شوید.

و از آنجا که اعمال حج بسیار است و انسان در انجام همه آنها از کوتاهی و قصور خالی نیست بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به طلب آمرزش فراخواند: «و از خداوند آمرزش بخواهید» برای گناهانتان، در اماکن نزول رحمت و مواضع قبول دعا «که خدا آمرزنده مهربان است» باید دانست که خواندن دعای «سیدالاستغفار» در اینجا و در همه اوقات، فضیلت خاصی دارد. در حدیث شریف آمده است: «سیدالاستغفار این است که بنده بگوید: اللهم أنت ربی لا إله إلا أنت خلقتنی وأنا عبدك وأنا على عهدك ووعدك ما استطعت، أعوذ بك من شر ما صنعت، أبوء لك بنعمتك عليّ وأبوء بذنبي، فاغفر لي فإنه لا يغفر الذنوب إلا أنت. هر کس این دعا را در شب بخواند و در آن شب بمیرد؛ وارد بهشت می شود و هر کس آن را در روز بخواند و در آن روز بمیرد؛ به بهشت وارد می شود». در صحیح مسلم آمده است که چون رسول خداص از نماز فارغ می شدند؛ سه بار از خدای عزوجل طلب مغفرت می کردند. ابن جریر نقل می کند که آن حضرت ص در شامگاه روز عرفه برای امت خویش آمرزش خواستند.

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (200)

«پس چون مناسکتان را ادا نمودید» یعنی: چون در ایام نحر (روزهای عیدقربان) از اعمال حجتان فارغ شدید، که اعمال این روزها عبارت است از:

رمی جمرات، ذبح، تراشیدن سر و طواف افاضه «پس همان‌گونه که پدران‌تان را یاد می‌کنید، یا بهتر و بیشتر از آن، خداوند را یاد کنید».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: رسم اعراب این بود که چون از حج خویش فارغ می‌شدند، در محل جمرات می‌ایستادند و از مفاخر نیاکان و مناقب گذشتگان خویش سخن می‌گفتند، پس خدای متعال آنان را به‌جای این کار به ذکر و یاد خویش فرا خواند. یادآور می‌شویم که رسول خدا ص در حجه‌الوداع، در دومین روز از ایام تشریق، خطبه‌ای ایراد نموده و اعراب را به ترک این‌گونه فخرفروشی‌ها فراخواندند و آن این حدیث شریف ایشان است: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِيٍّ، وَلَا لِعَجْمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدٍ، وَلَا لِأَسْوَدٍ عَلَى أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَى، أَبْلَغْتُ؟ قَالُوا: بَلَّغْ رَسُولَ اللَّهِ» «ای مردم! بی‌گمان پروردگارتان یکی است و بی‌گمان پدرتان یکی است، آگاه باشید که عربی را بر عجمی و عجمی را بر عربی، سرخ را بر سیاه و سیاه را بر سرخ هیچ فضل و برتری‌ای نیست مگر به تقوی. آیا ابلاغ کرده‌ام؟ همه یک‌صدا گفتند: آری! رسول خدا ص ابلاغ نمود».

«پس، از مردمان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا در همین دنیا به ما عطا کن و حال آن که برایش در آخرت نصیبی نیست» یعنی: برای چنین کسانی بهره‌ای در آخرت نیست که آن را بطلبند زیرا تمام هم و غمشان محدود و محصور به همین دنیا است.

در این آیه کریمه، مسلمانان از محدود ساختن دعاها بر طلب دنیا نهی شده اند. پس این آیه، نکوهش گر کسانی است که دنیا را منتهای آمال و بزرگترین هدفشان قرار می دهند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
(201)

«و از آنان کسانی هستند که می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا بهره نیک و در آخرت هم بهره نیک عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ در امان بدار» که اینان مؤمنانند. بهره نیک دنیا: چیزهایی است که نیکوکاران در دنیا طلب می کنند، چون همسری زیبا و شایسته، فرزندان صالح، روزی پاکیزه و سلامتی و عافیت. و بهره نیک آخرت: خشنودی پروردگار رحمان، حور عین و دیگر پاکیزگی هایی است که خداوند Ψ در آن برای پرهیزگاران نیکوکار وعده داده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «بیشترین دعایی که رسول خدا ص آن را می خواندند، همین دعای «ربنا اتنا...» بود.

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (202)

«اینانند که از» جنس «آنچه که به عمل آورده اند» با حج و دعای مذکور «آنان را بهره ای است و الله سریع الحساب است» زیرا او را کاری از کار دیگری به خود مشغول نمی گرداند، و چنان که در حدیث شریف آمده است؛ او تمام خلق را در مدت نصف روز از ایام دنیا محاسبه می کند.

وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ تُحْشَرُونَ (203)

«و خدا را در روزهایی معین یاد کنید» که عبارت‌اند از: روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه که روزهای زدن جمرات در منی بوده و بی هیچ‌اختلافی، ایام تشریق می‌باشند. البته ذکری که بدان مأمور شده‌اند؛ تکبیر گفتن حجاج در هنگام زدن جمرات (سنگریزه‌ها) در منی، و تکبیر گفتن سایر مسلمین در مناطق و سرزمینهایشان در تمام جهان بعد از نمازها و غیر آن، از صبح روز عرفه تا بعد از نماز عصر آخرین روز از ایام تشریق است. و در این ذکر، حاجی و غیر آن برابرند، جز این که غیر حاجی، در روز عرفه تکبیر می‌گوید، اما حاجی در آن تلبیه می‌گوید «پس هر کس شتاب کرد» به خارج شدن از منی و بنابراین، اعمال مربوطه «را در دو روز» انجام داد «گناهی بر او نیست» یعنی: هر کس در روز دوم از ایام تشریق، جمرات را زد و از منی بیرون رفت، گناهی بر او نیست «وهر کس تأخیر کرد» و جمرات را در روز سوم نیز زد، آن‌گاه از منی کوچ نمود، نیز «گناهی بر او نیست» چون هر دو صورت مباح است و حاجی میان هر دو امر منخیر می‌باشد. اما ماندن در منی به مدت سه شب و سه روز برای زدن جمرات، بهتر است «برای کسی که تقوی پیشه کرده است» و در حج خویش، از خدا پروا داشته‌است. یعنی: گناه به کسی تعلق نمی‌گیرد که در حج خویش تقوی داشته باشد. بعضی در معنی آن می‌گویند: گناه به کسی تعلق نمی‌گیرد که بعد از بازگشتن از حج تقوی را رعایت کند و از تمام گناهان بپرهیزد «و از خدا پروا کنید و بدانید که در پیشگاه او محشور خواهید شد» در آخرت، پس شما را در برابر اعمالتان جزای دهد.

بدین‌سان، خداوند متعال در هشت آیه - یعنی از آیه 196 تا 203 - به بیان‌عمده احکام حج و عمره و ارشادات خویش در آنها پرداخت. که ما در ضمن آیات، نظر فقها را نیز تا آنجا که مجال بود، به اجمال نقل کردیم.¹

قابل ذکر است که مناسک حج در میان اعراب جاهلیت، از زمان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام شناخته بوده و اسلام نیز که آمد؛ بعد از زدودن انواع شرک و منکرات از دامن آن، آن را به حال خود ابقا کرد، ولی در آن برخی از مناسک را افزود. یادآور می‌شویم که خداوند متعال، فریضه حج را در سال ششم هجری بر مسلمانان با این فرموده‌اش: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ «آل عمران / 97»، فرض گردانید و اولین حجی که مسلمانان انجام دادند، در سال نهم هجری به امارت ابوبکر صدیق[ؓ] بود، سپس رسول‌خدا ص خود در سال دهم هجری عازم حج گردیدند و مناسک رابه‌جای آوردند. همچنین آن حضرت ص در تمام عمرشان چهار عمره زیر را به جای آورده‌اند که همه آنها در ماه ذی‌القعدة بود:

1- عمره حدیبیه، در ذی‌القعدة سال ششم.

2- عمره قضاء، در ذی‌القعدة سال هفتم.

3- عمره جعرانه، در ذی‌القعدة سال هشتم.

4- عمره همراه با حج، در ذی‌القعدة سال دهم.

در حدیث شریف آمده است: «ادای عمره‌ای در رمضان، معادل با ادای حجی است که همراه با من انجام شده باشد».

¹ تفصیل این احکام را باید در کتب جست.

باید دانست که: علما در فرضیت حج اتفاق نظر، ولی در فرضیت عمره اختلاف نظر دارند. شافعی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: عمره نیز چون حج فرض است. اما مالکی‌ها و حنفی‌ها بر آنند که عمره سنت است. همچنین علما در این باره که کدام یک از حج «قران، تمتع و مفرد» بهتر است و فضیلت بیشتری دارد؛ اختلاف نظر دارند. احناف بر آنند که حج «قران» افضل است، سپس حج «تمتع» و بعد از آن حج «مفرد». مالکی‌ها و شافعی‌ها عکس آن را می‌گویند و حنبلی‌ها برآنند که بهتر از همه «تمتع»، سپس «افراد» و بعد از آن حج «قران» است. تعریف افراد، تمتع و قران به اجمال این است:

- 1- حج افراد: احرام بستن فقط برای حج، سپس احرام بستن برای عمره بعد از به اتمام رساندن حج است.
- 2- حج تمتع: مخصوص حاجی آفاقی است و عبارت است از: احرام بستن برای عمره در ماههای حج از میقات، سپس احرام بستن برای حج از مکه مکرمه.
- 3- حج قران: آن است که شخص برای حج و عمره با هم یکجا احرام ببندد، یابه یکی از آنها احرام ببندد، سپس دیگری را در آن - در یکسال و در ماههای حج - داخل گرداند.

در اینجا به طور فهرست‌وار به احکام ذکر شده در این آیات اشاره می‌کنیم:

- 1- ادای تام و کامل حج و عمره.
- 2- حکم احصار، که تعریف آن گذشت.
- 3- احرام بستن.
- 4- ذبح هدی.
- 5- جزای (فدیه) تراشیدن سر در حال احرام.

- 6- فدیة حج تمتع.
- 7- وقت حج.
- 8- حکم مقیمان مسجدالحرام.
- 9- ممنوعات احرام.
- 10- تجارت در حج.
- 11- اصل برابری و مساوات و نفی امتیازات جاهلی در حج.
- 12- دعا و ذکر در حج.
- 13- استغفار در حج.
- 14- رمی جمرات.
- 15- وقوف به عرفه.
- 16- تکبیرگفتن و اوقات آن در ایام حج.
- 17- تلبیه گفتن.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (204)

«و از مردمان کسی هست که سخن او، تو را درباره زندگانی دنیا به شگفت می‌آورد» از آن روی که سخنش باب طبع تو و نمایانگر ایمان و خیر است. مراد از آنان: منافقانند که با سخنان چرب و نمکین، ایمان را آشکار و کفر را پنهان می‌دارند.

این آیه کریمه چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است، درباره منافقی به‌نام «احسن بن شریق» نازل شد که نزد رسول خداصل آمده با سخنان شیرین خویش

اظهار مسلمانی کرد و همین که از نزدشان خارج شد، در راه برگشت خود، زمینهای زراعتی مسلمانان را سوزانده و چهارپایانشان را پی و نابود کرد. «و» آن منافق «خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه می گیرد» یعنی: سوگندهایی جدی می خورد و به پیامبر ص می گوید: خداگواه است که شما چه قدر در قلب من محبوب هستید! یا خداگواه است که من چه اندازه به اسلام وفادار و متعهد هستم! «و حال آن که او سخت ترین دشمنان است».

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (205)

«و چون برگردد» از نزد تو ای محمد ص! «می شتابد» و می کوشد با تمام توان خود «که در زمین فساد نماید» با ویرانگری، سازماندهی اعمال خرابکارانه و ایدایی و مکر و توطئه چینی علیه مسلمین «و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند فساد را دوست ندارد» این تعبیر، همه انواع فساد را شامل می شود، بی هیچ فرقی میان آنچه که موجب فساد و تباهی در دین یا در دنیا است. بعضی گفته اند: مراد این است که چون ستمگر به حکومت برسد و در زمین فساد کند، خداوند Ψ بر اثر حاکمیت فسادانگیز او، باران را از خلائق بازمی دارد و به سبب این امر، کشتزارها نابود و نسلا تباه می گردند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ (206)

«و چون به او گفته شود؛ از خدا پروا کن، نخوت و تکبر او را به گناه می کشاند» یعنی: خود بزرگبینی او را از قبول پند و اندرز باز می دارد، به خاطر گناهی که در قلب وی است و علت نفاقش می باشد. یا: غلبه و چیرگی هوای

نفس بر او، وی رابه گناه وامی دارد. یا: از سر استکبار و خود بزرگ بینی، مرتکب کفر می گردد «پس جهنم برای او بس است» به عنوان سزا و عقاب وی «و چه بد آرامگاهی است» مهاده: بستر آماده شده برای خواب است و جهنم از روی تهکم و ریشخند به این نام نامیده شد زیرا محل استقرار کفار می باشد.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (207)

«و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد» واز جان خویش در اعمالی چون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر می گذرد. از صهیب^۳ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون از مکه قصد هجرت به سوی پیامبر صل را کردم، قریشیان به من گفتند: ای صهیب! هنگامی که به سرزمین ما آمدی، هیچ مال و ثروتی نداشتی و اکنون با مال و ثروت از میان ما خارج می شوی؟ به خدا که هرگز اجازه این کار را به تونمی دهیم! پس به آنان گفتم: اگر مالم را به شما بدهم، از سر راهم کنار می روید؟ گفتند: آری! آن گاه مالم را به آنان دادم و راه را بر من باز کردند. حرکت کردم تا به مدینه نزد رسول خدا صل رسیدم، همین که رسول خدا صل مرا دیدند، فرمودند: «ابایحیی معامله را برد، ابایحیی معامله را برد!» آن گاه این آیه کریمه نازل شد. اما ابن کثیر می گوید: «اکثر علما بر آنند که این آیه کریمه درباره هر مجاهدی که در راه خدا Ψ پیکار می کند، نازل شده است». «و خدا نسبت به بندگانش مهربان است» پس به آنان در برابر عمل اندک، پاداشی عظیم عنایت کرده و به بیشتر از حد توانشان مکلفشان نمی گرداند و از خوان بی کران رحمت

و احسان خویش بر آنان سرازیر می‌سازد و اگر چنین نبود، شر گروه مفسدان در زمین غالب و فراگیر می‌شد تا بدانجا که دیگر در آن صلاحی باقی نمی‌ماند.

علمای مالکی در بیان حکم این آیه کریمه گفته‌اند: این آیه کریمه، دلیل و هشدار است بر رعایت احتیاط در امور دین و دنیا و ضرورت تحقیق و تفحص در احوال شهود و قضات و این که حاکم نباید به ظاهر احوال مردم عمل کند تا از باطن کار آنان جست و جو نکرده باشد. اما قول صحیح - چنان که قرطبی گفته - این است که: به ظاهر عمل می‌شود تا آن گاه که خلاف آن آشکار شود، به دلیل این فرموده عمر τ که در بخاری روایت شده است: «ای مردم! همانا وحی قطع شده است و ما هم اکنون شما را بر آن چیزی مؤاخذه می‌کنیم که از اعمال شما بر ما آشکار می‌شود، پس هر کس به ما خیر را آشکار ساخت، او را ایمن گردانیده و به خود نزدیک می‌گردانیم و ما را به اسرار نهان وی کاری نیست و خداوند Ψ خود حساب نهان او را می‌کند و هر کس به ما بدی را آشکار ساخت، نه او را ایمن می‌گردانیم و نه تصدیقش می‌کنیم، هر چند بگوید که کارم در نهان نیکوست».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (208)

بعد از آن که خدای سبحان از تقسیم شدن مردم به سه طایفه مؤمنان، کافران و منافقان یاد کرد، اینک مؤمنان را چنین فرمان می‌دهد: «ای مؤمنان! همه یک جا به آیین اسلام درآیید» یعنی: به تمامی اسلام و به تمامی خود به آیین اسلام درآیید، به زبانها و دل‌های خود و به همه ارکان و شاخه‌ها و فروع اسلام. برخی از مفسران «کافه» را حال از «ادخلوا» می‌دانند، که در این صورت معنی چنین

می‌شود: ای مسلمانان! همه شما به تمامی به اسلام در آیید. ابن‌کثیر می‌گوید: «اما معنای صحیح همان معنی اول است». آری! اسلام تجزیه‌پذیر نیست و شخص مسلمان در برابر احکام ثابت و قطعی اسلام، قدرت پذیرش یا رد ندارد، پس یا باید اسلام را به تمامی آن بپذیرد، یا این که از اسلام به تمامی آن خارج است «و از گامهای شیطان پیروی نکنید» در تجزیه و تفرقه‌افگنی در دین، یا در اختلاف و کشمکش و از شبهات و گناهانی که شیطان با هدف گمراه‌ساختن شما به شما دستور می‌دهد، اطاعت نکنید و به راههای او نروید «که او دشمن آشکار شماست».

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (209)

«و اگر دچار لغزش شدید» و پای شما از رفتن به راه حق لنگید و از آن انحراف ورزیده و به راههای شیطان گرایش پیدا کردید «پس از آن که برای شما دلایل آشکارآمد» بر این که ورود به اسلام، یگانه انتخاب بر حق است «بدانید که خداوند غالب» است و انتقام‌گرفتن از شما او را عاجز نمی‌گرداند «حکیم است» و جز به حق انتقام نمی‌گیرد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه کریمه درباره عبدالله بن‌سلام و یارانش از یهود که به اسلام مشرف شده بودند نازل شد، هنگامی که آنان روز شنبه را بزرگ داشتند و از گوشت و شیر شتر اظهار کراهت کردند و گفتند: یارسول‌الله! روز شنبه روزی است که ما آن را بزرگ می‌داریم، پس به ما بزرگداشت آن را اجازه دهید، تورات نیز کتاب خداوند Ψ است، لذا به ما اجازه دهید تا شبانگاه به قرائت آن بپاخوریم! این بود که آیه کریمه نازل شد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (210)

«انتظار نمی‌کشند» آنان که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند «غیر از این که خدا نزدشان بیاید» برای داوری نهایی و حساب و عذاب. یعنی: انتظار نمی‌کشند جز این که امر وی یا عذابش برآنان فرود آید. علمای سلف گفته‌اند: ما به صفت «آمدن» برای خداوند Ψ که در این آیه کریمه و نظایر آن از آیات بیان شده‌است، بدون تحریف و تعطیل و تکلیف و تمثیل، ایمان داریم. آری! قول در باره صفات خداوند متعال، همچون قول در باره ذات اوست، چیزی همانند او نیست، نه در ذات، نه در صفات و نه در افعالش. «و» آنان که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند، انتظار نمی‌کشند جز این امر را که «فرشتگان» بیایند برای اجرای فرامین خدا Ψ در مورد این منحرفان «در سایبانهایی از ابر سپید» و نازک و رقیق «و کار» داوری خواه‌ناخواه «یک‌سره خواهد شد» و عذابشان تحقق خواهد پذیرفت «و سرانجام، کارها به خدا بازمی‌گردد» در آخرت، آن‌گاه حق تعالی به همه مردم در برابر اعمالشان جزایی مناسب می‌دهد. این آیه کریمه اشاره‌ای است برای مؤمن به این که می‌باید به سوی توبه و اصلاح حال خویش بشتابد تا عذاب الهی او را غافلگیر نکند زیرا اگر در دوران حیاتش قیامت او را غافلگیر نسازد، مرگ یا بیماری که از عمل صالح بازش می‌دارد، غافلگیرش خواهد ساخت.

سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمُ مِنْ آيَةٍ بَيْنَ وَحْمِنَ يُبَدِّلُ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (211)

«از بنی اسرائیل پرس؛ چه بسیار نشانه‌های روشنی به آنان دادیم» ای محمدص! از بنی اسرائیل پرس با پرسشی سرزنش‌گرانه، که ما به وسیله انبیای خویش چه معجزات و برهانهای روشن بسیاری به‌سویشان فرستادیم؛ چون عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، فرود آوردن من و سلوی و غیره. یا از آنان پرس که درباره حقانیت رسالت تو چه آیات روشنی به آنان داده‌ایم؟ - که هر دو تفسیر صحیح است - ولی هنگامی که آنان این نعمتهای ما را ناسپاسی کردند، به شدیدترین وجه مجازات شدند، پس همچنین است حال و روز آنان در عصر رسالت، آن‌گاه که به‌پذیرفتن تمامی اسلام فراخوانده می‌شوند، اما به آیات الهی کفر ورزیده و ازاجابت این خواسته سر باز می‌زنند، پس باید سرنوشتی همانند نیاکانشان را انتظار بکشند «و هر کس نعمت خدا را» یعنی: هدایت و دین و آیات روشن وی را که به‌انبیای خویش داده است «پس از آن که برای او آمد دگرگون سازد» به‌جای شکرگزاری در برابر آنها، باید بداند «که خداوند سخت کیفر است».

این آیه کریمه حامل چنان تهدید و تخویفی برای یهودیان است که هرگز اندازه آن را نمی‌توان تصور کرد.

**زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (212)**

«زندگانی دنیا در چشم کافران آراسته گردانده شده است» و با فریفته شدن به همین آرایشهاست که کفار از زندگانی آخرت رویگردانند، اما مؤمنان، مفتون این آرایشها نگشته و رویکرد ایشان به سوی آخرت است «و» این کفار بدبخت

«مؤمنان را ریشخند می‌کنند» به خاطر فقرشان و می‌گویند: بهره اینان از دنیا، همانند بهره رؤسای کفر و پیشتازان عرصه گمراهی نیست، هم آنان که رسیدن به متاع دنیا را سر منزل سعادت و محرومیت از آن را مایه بدبختی می‌دانند - خاطر نشان می‌شود که در زمان نزول این آیه کریمه غالب مؤمنان فقیر و تهیدست بودند - اما این تاریک‌دلان کور ذهن، بی‌خبر از آنند که: «پرهیزکاران در روز قیامت از آنان برترند» زیرا ایشان در بهشتند و کافران در دوزخ. در حدیث شریف به روایت علی τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هر کس برای مرد یا زن مؤمنی خواری طلب کند، یا او را به خاطر فقر و تنگدستی اش تحقیر نماید، خدای عزوجل او را در روز قیامت تشهیر نموده و رسوایش می‌گرداند و هر کس بر مرد یا زن مؤمنی بهتان بندد، یا به او چیزی نسبت دهد که در او نیست، خدای سبحان وی را در روز قیامت بر پشته‌ای از آتش می‌افکند تا آن که از نسبتی که به آن مؤمن داده است، بیرون آید، بی‌گمان جایگاه و منزلت یک مؤمن نزد خدای متعال، برتر و گرامی‌تر از جایگاه یک فرشته مقرب است و هیچ چیزی نزد خداوند Ψ محبوب‌تر از مرد مؤمن توبه‌کار، یا زن مؤمن توبه‌کار نیست و مؤمن در آسمان معروف و شناخته شده است، همان گونه که یک مرد در میان خانواده و فرزندان شناخته شده است.» «و خداوند هر کس را بخواهد، بی‌حساب» در دنیا «روزی می‌بخشد» بدون اندازه، بدون حساب ایمان و کفر یا تقوی و بدکاری وی و این از ایجابات عدل و رحمت عام او بر همه خلایق است. در حدیث شریف آمده است: «اگر دنیا نزد خداوند Ψ به اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، هرگز به کافری جرعه آبی از آن نمی‌چشانید.» اما در آخرت

وضع این گونه نیست زیرا رزق مؤمن پرهیزکار در آن وسیع تر از رزق وی در دنیاست، در حالی که کافر در آنجا روزی جز عذاب جهنم ندارد. لیکن باید دانست که حال ملتها و امتهای - بر خلاف افراد - در دنیا نیز همچون آخرت کاملاً متفاوت است زیرا سنت پروردگار درباره امتهای این است که با کار و تلاش و سازندگی به آنان عزت می‌دهد و با بی‌کاری و تنبلی، آنان را ذلیل می‌گرداند.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (213)

«مردم، امتی یگانه بودند» یعنی: همه مردم - از دوران آدم تا عصر نوح - بر دین یگانه‌ای بودند که همانا دین اسلام است، سپس چون زمان به درازا کشید، پرستش بتها رایج شد و مردم به دو شاخه ایمان و کفر تقسیم شدند. بعضی گفته‌اند: مراد، نوح و همراهان وی در کشتی هستند که همه بر آیین توحید بودند. اما رأی اول، رأی جمهور مفسران است. یادآور می‌شویم که لفظ «امت» در قرآن کریم به معانی ذیل به کار رفته است:

1- جماعت. 2 - ملت؛ یعنی کیش و آیین. 3 - زمان. 4 - امام. و چنانکه گفتیم، مراد از آن در اینجا - در رأی اکثر مفسران - دین و آیین است «پس خداوند پیامبران را برانگیخت» برای هدایت بشر. اما در اینجا رأی دیگری است که می‌گوید: مردم همه در گمراهی یک امت بودند، پس خداوند پیامبران را برای هدایت بشر برانگیخت. ولی ابن‌کثیر رأی جمهور را ترجیح

داده، یعنی این که: مردم همه امت هدایت بودند و بعد از آن که در کار دین اختلاف کردند، خداوند Ψ پیامبران $\ddot{\text{p}}$ را برانگیخت: «مژده آور و بیم دهنده» مژده آور برای اهل ایمان و عمل صالح و بیم دهنده برای اهل کفر و فساد «و با آنان، کتاب» یعنی: جنس کتب آسمانی «را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند» از عقاید و امور غیبی و حسن و قبح اعمال «داوری کند» یعنی: تاکتایهای آسمانی، میان مردم داور باشد. ابن عباس ك می گوید: «میان نوح و آدم علیهما السلام ده قرن فاصله بود و مردم در این ده قرن، همه بر شریعت حق پایدار بودند و بعد از آن بود که در دین اختلاف پدیدار شد». پیامبرانی که قرآن از آنان به نام یاد کرده، هجده تن اند. «و هیچ کس در آن» یعنی: در کتب آسمانی سابق «اختلاف نکرد، مگر کسانی که» این کتابها «به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برایشان آمد، از رشک و رقابتی که با هم داشتند» یعنی: اختلاف نکردند، مگر به سبب حسد و حرص بر دنیا، در حالی که کتب آسمانی، داعی اتفاق و وحدت و مایه رهنمونی شان به راه هدایت بود. مراد از آنان؛ یهودیان و مسیحیانند «پس خداوند، مؤمنان را به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد» یعنی: خداوند Ψ امت محمدص را با بیان علل اختلافات پیشینیان در قرآن، به سوی حق هدایت کرد «به اذن خویش» یعنی: به فرمان و علم خویش «و خداوند هر که را خواهد» از خلق خویش «به سوی راه راست هدایت می کند» و حکمت و حجت بالغه، از آن اوست.

در دعای مأثور آمده است: «اللهم أرنا الحق حقاً و أرزقنا اتباعه، و أرنا الباطل باطلاً»

وارزقنا اجتنابه، ولا تجعله ملتبسا علينا
 فنزل، واجعلنا للمتقين إماما: بارخدایا! به ما حق را،
 حق بنمایان و پیروی از آن را روزی مان کن و به ما باطل را باطل بنمایان و پرهیز
 از آن را روزیمان کن و آن را بر ما پوشیده و مبهم نگردان که گمراه می شویم و
 ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان». در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده
 است که رسول خدا ص فرمودند: «ما آخرین امت (در دنیا) و اولین آنها در روز
 قیامت هستیم و اولین کسانی هستیم که به بهشت وارد می شویم، لیکن امتهای
 دیگر قبل از ما کتاب داده شده اند و ما بعد از آنان، اما خداوند Ψ ما را به آنچه از
 حق که آنان در آن اختلاف کردند، هدایت نمود، پس این روز - یعنی روز
 جمعه - روزی است که آنها در آن اختلاف کردند و خدا Ψ ما را به آن رهنمون
 شد بنابراین، مردم در آن پیرو ما هستند زیرا فردا - شنبه - برای یهود و پس فردا
 - یکشنبه - برای نصاری است». یعنی: عید ما جمعه است و عید آنها روزهای
 شنبه و یکشنبه.

ابن کثیر از عبدالرحمن بن زید بن اسلم τ و او از پدرش نقل می کند که در
 تفسیر فرموده خداوند متعال: **(فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ
 بِأُذُنِهِ)** فرمود: «سایر امت ها در روز جمعه اختلاف کردند؛ زیرا یهود روز شنبه
 را برای خود عید گرفتند و نصاری روز یکشنبه را، پس خداوند Ψ امت
 محمد ص را به روز جمعه هدایت نمود. همچنان آنان در قبله اختلاف کردند؛
 زیرا نصاری به سوی مشرق روی آوردند و یهود به سوی بیت المقدس، لذا
 خداوند متعال امت محمد ص را به سوی کعبه رهنمون شد. همین طور در نماز
 اختلاف کردند؛ به گونه ای که برخی از آنان رکوع می کنند نه سجده و برخی

سجده می‌کنند نه رکوع، برخی در حال نماز سخن می‌گویند و برخی در حال نماز راه می‌روند، پس خداوند Ψ امت محمدص را به نماز حقیقی هدایت نمود. همین گونه در روزه اختلاف کردند؛ به طوری که برخی از آنها قسمتی از روز را روزه می‌گیرند و برخی از آنها از غذاهای مخصوصی روزه می‌گیرند، پس خداوند Ψ امت محمدص را در این امر نیز به حق راه نمود. همچنان در باره ابراهیم \cup اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان گفتند که ابراهیم \cup یهودی بود و نصاری گفتند که او نصرانی بود، در حالی که خدای عزوجل او را مسلمانی پاک دین گردانیده بود، پس خداوند Ψ امت محمدص را در این امر نیز به حق راه نمود. همین طور درباره عیسی \cup اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان بر وی دروغ بسته و به مادرش بهتانی عظیم نسبت دادند و نصاری - پناه بر خدا - او را یکی از سه خدا پنداشتند - اما خداوند Ψ او را روح و کلمه و بنده خویش معرفی کرد و امت محمدص را در این مورد نیز به حق راه نمود.

ابوالعالیه می‌گفت: «این آیه، راه خروجی از شبهات و گمراهی‌ها و فتنه هاست».

**أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ
الْبِأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ
أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (214)**

«آیا پنداشتید» ای امت محمدص «که داخل بهشت می‌شوید» یعنی: بلکه پنداشتید. زیرا «بل» مفید افتتاح سخنی جدید است «و حال آن که هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمد، بر سر شما نیامده است؟» یعنی: پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید؟ در حالی که شما همانند امت‌های پیشین مورد امتحان ما قرار نگرفته‌اید تا چنان‌که آنان شکیبایی پیشه کردند، صبر و پایداری ورزید «آنان

دچار سختی و زیان شدند» یعنی: فقری بسیار سخت را تحمل کرده و بیماریها و زخمها در راه خدا Ψ برداشتند. بآساء: فقر و تنگدستی شدید و همه رنج‌هایی است که به انسان در غیر بدن وی می‌رسد؛ چون گرفتن مال، طردکردن وی از خانه و وطن و تهدید امنیت و آسایش وی. اما ضراء: بیماری و هر آن چیزی است که به انسان در بدنش می‌رسد، چون زخم و قتل... «و تکانها خوردند» با بیم و هراس‌ها و این حالت استمرار یافت؛ «تا جایی که پیامبر خدا و کسانی که با وی ایمان آورده بودند، گفتند: پس نصرت الهی کی فرا می‌رسد؟» این سخن را در طلب نصرت الهی و احساس دیر کرد و طولانی شدن زمان آن بر زبان آوردند. آن‌گاه خدای عزوجل ایشان را با این گفته خویش بشارت داد: «بدانید که نصرت الهی نزدیک است».

از قتاده و سدی در بیان سبب نزول روایت شده است که گفتند: این آیه کریمه در غزوه احزاب - آن‌گاه که مسلمانان با رنج‌ها، مشکلات و فشارهای طاقت‌فرسایی روبرو شدند - نازل گردید تا ضمن مژده دادنشان به فتح و گشایش، این حقیقت را نیز به ایشان خاطر نشان سازد که ایمان، حقوق و واجباتی دارد که سرانجام به سعادت هر دو جهان منتهی می‌شود، اما این سعادت دو جهانی را همین‌گونه مجانی و آسان نمی‌دهند، بلکه مؤمن باید مأموریت و رسالت خویش را در زندگی ایفا کند و جان‌نثارانه به میدانهای جهاد و مبارزه با دشمن و مجاهده بانفس خویش بشتابد و کاخ ایمان را با آرایشی از عمل صالح و بر زیربنایی از تقوی و اخلاص بر افرازد تا مستحق این پاداش گردد.

**يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى
وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (215)**

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: مؤمنان از رسول خداص پرسیدند که چه چیزی از اموال خود را انفاق کنند؟ پس نازل شد: «از تومی پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: آنچه که از خیر انفاق کنید» یعنی: از مال پاک و حلال. چنین مالی «خیر» نامیده شد زیرا در راههای خیر انفاق می‌شود «پس به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد و هر نیکی‌ای که انجام دهید، البته خدا به آن داناست» و در برابر آن پاداش می‌دهد. تفسیر نظیر این عبارت در آیه (177) گذشت. ملاحظه می‌کنیم که مؤمنان از چیزی که باید انفاق کنند پرسیدند، اما خداوند Ψ از نحوه مصرف صدقات به آنان پاسخ داد تا تنبیهی بر این حقیقت باشد که این امر به دانستن مقدم‌تر است.

صحیح آن است که این آیه کریمه محکم است نه منسوخ زیرا این آیه برای بیان وجوه مصرف صدقه نافله است، چرا که مقدار انفاق را تعیین نکرده است، درحالی که مقدار زکات فرض به اجماع معین است. در حدیث شریف آمده است: «برمادر، پدر، خواهر و برادرت، سپس بر نزدیکتر... و نزدیکتر انفاق کن».

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (216)

«بر شما جهاد فرض شده است» و این، یکی از موارد آزمون شماس است. مراد از جهاد در اینجا، جنگ مسلحانه با کفار است «و آن برای شما ناخوشایند است» کره: مشقتی است که خوشایند نفسها نیست. آری! جهاد مشقت‌آمیز است زیرا

مستلزم صرف مال و صرف جان و جدایی از خانه و خانواده می‌باشد «و چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید، در حالی که آن به سود شما باشد» همانند جهاد، که چه بسا در آن پیروز و فاتح شده، هم به غنیمت می‌رسید و هم به اجر و پاداش الهی و کسانی هم که کشته می‌شوند، به فیض شهادت نایل می‌گردند «و چه بسا چیزی را خوش داشته باشید» چون استراحت و ترک جهاد «در حالی که آن به زیان شما باشد» زیرا در آن صورت، دشمن بر شما چیره شده و مغلوبتان می‌کند و در درون خانه و عمق سرزمیتان، قصد جان و مال و ناموستان را کرده و شما را باسختی‌ها و مصایبی روبرو می‌سازد که بسیار سخت‌تر از جهادی است که شما آن را ناخوش می‌دارید و این افزون بر منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت دیگری است که آنها را با ترک جهاد از دست می‌دهید «و خداوند می‌داند» که صلاح و رستگاری شما در چیست «و شما نمی‌دانید».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون جهاد بر مسلمانان فرض شد، این کار بر آنان سخت و دشوار آمد و آن را ناخوش داشتند، پس آیه کریمه نازل گردید». عکرمه می‌گوید: «بعد از نزول این آیه کریمه، محبت جهاد در دل‌های مسلمانان ریشه‌دار شد». ابن شهاب زهری می‌گوید: «جهاد، فریضه‌ای برگردن همه آحاد امت است، چه آنان که در میدان جهادند و چه آنان که در منازل خود هستند زیرا کسی که در خانه خود نشسته است، اگر به کمک فراخوانده‌شد، باید کمک کند و اگر از وی فریادرسی شد، باید به فریاد برسد و اگر به او فرمان رفتن به جهاد داده شد، باید عازم جهاد شود و اگر هم به او نیازی نبود، در خانه خویش می‌نشیند». یعنی: حقیقت امر چنین است و چنین باید باشد. از این جهت در حدیث شریف آمده است: «من مات ولم یغز و لم

یحدث نفسه با الغزو مات ميتة جاهلية: هر کس بمیرد، در حالی که جهاد نکرده و در اندیشه و نهاد خویش هم‌اندیشه و نیت جهاد را نداشته، به مرگ جاهلیت مرده است». جمهور علما بر آنند که جهاد - به حسب نیاز یا به حسب حال - بر تمام مسلمانان فرض عین است، بدین ترتیب که اگر غلبه با اسلام بود، جهاد فرض کفایه است و اگر غلبه با دشمن بود، جهاد تا تحقق پیروزی فرض عین است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (217)

«از تو» ای پیامبرص! «درباره جنگ در ماه حرام می‌پرسند» که حکم آن چیست؟ «بگو: جنگیدن در آن گناهی بزرگ است» و کاری نارواست «اما بازداشتن از راه خدا و کفرورزیدن به خداوند و بازداشتن از مسجدالحرام و راندن اهل آن، در نزد خداوند نارواتر است» که کفار مکه، همه این اعمال را مرتکب می‌شدند «و فتنه از کشتار بزرگتر است» مراد از فتنه در اینجا: واداشتن و برانگیختن مستضعفان مؤمن به ترک دینشان با آزار و شکنجه است، که این بزرگتر از کشتن آنهاست - اگر حتی آنان را می‌کشتند «و اینان همچنان» مستمرا «با شما کارزار می‌کنند» و دشمنی می‌ورزند «تا اگر بتوانند» زمینه را برای آن آماده کنند که «شما را از دیتتان برگردانند» به سوی کفر «و هر کس از شما که از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، اعمالش در دنیا و آخرت باطل» و تباه

«شده است» باید دانست که در دنیا برمرتد حکم مسلمان جاری نمی‌شود و او - چنانچه بر کفر بمیرد - چیزی از ثواب آخرت را نیز که اسلام ایجادکننده آن است، به دست نمی‌آورد «و اینان دوزخی‌اند و جاودانه در آنند».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: رسول خداص دو ماه قبل از غزوه بدر، سریه‌ای را به فرماندهی عبدالله بن جحش τ برای ترصد (کمین) کاروانی از قریش اعزام کردند، آنها با کاروان «عمروبن حضرمی» که از طایف به مقصد مکه روان بود، روبرو شدند، شب اول ماه رجب الحرام بود، اما مسلمانان از حلول ماه حرام آگاه نبودند، پس به آن کاروان حمله برده عمروبن حضرمی راکشتند و اموال کاروان را به غنیمت گرفتند و چون نزد رسول خداص آمدند، آن حضرت ص به آنها فرمود: «سوگند به خدا که من شما را به جنگیدن در ماه حرام دستور نداده بودم». آن حضرت ص، غنایم را نیز از ایشان تحویل نگرفتند. از سوی دیگر، مشرکان هم این موضوع را دست‌آویز خویش قرار داده، پیامبر ص را مورد سرزنش قرار می‌دادند که مقدسات را زیر پا می‌گذارد و حرمتها را می‌شکند! همان بود که آیه کریمه نازل شد. آن‌گاه رسول خداص غنایم را تحویل گرفتند.

آیه کریمه بر حرمت جنگ در ماههای حرام دلالت می‌کند، لیکن جمهور علمابر آنند که حکم این آیه کریمه به آیه (5) از سوره «توبه» منسوخ شده، لذا جنگیدن با مشرکان در ماههای حرام مباح است. چنانچه رسول خداص خود با قبیله هوازن در حنین و با قبیله ثقیف در طایف جنگیدند و این در ماه حرام بود.

بیان برخی از احکام:

1- مالک و ابوحنیفه بر آنند که ارتداد هدر دهنده و از بین برنده اعمال نیک است، حتی اگر مرتد مجدداً به اسلام برگردد. ولی شافعی می گوید: هدر رفتن عمل مرتد، مشروط به آن است که او بر کفر بمیرد.

2- حنفی ها بر آنند که مستحب است تا مرتد به توبه فرا خوانده شود و اسلام بروی عرضه گردد، لیکن این کار واجب نیست، اما جمهور فقها بر آنند که فراخواندن وی به توبه قبل از کشتنش - تا سه بار - واجب است.

3- میراث مرتد: از نظر ابوحنیفه: آنچه که مرتد در حال ارتداد خویش به دست آورده است، مال «فیء» است و به بیت المال مربوط می شود، ولی آنچه که در حال اسلام به دست آورده و سپس مرتد شده، به ورثه مسلمانان تعلق می گیرد. اما مالک، شافعی و احمد بر آنند که میراث وی در هر حال متعلق به بیت المال می باشد.

**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةً
اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (218)**

«آنان که ایمان آوردند» و بر ایمانشان پایداری کرده اند «و کسانی که در راه خدا» از دار کفر به سوی دار اسلام «هجرت» کرده اند «و» آنان که «جهاد کرده اند، به رحمت الهی امیدوارند و خداوند آمرزگار مهربان است».

علما در بیان احکام گفته اند: از علت فرضیت هجرت چنین دانسته می شود که هر جا و هر گاه که این علت در هر زمان و مکانی تکرار شد، هجرت بر مسلمان فرض است، پس برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در سرزمینی که در آن به خاطر دین و عقیده و عملش مورد آزار و تحت فشار قرار می گیرد، اقامت گزیند.

بیان سبب نزول: این آیه کریمه درباره سریه (گروه) عبدالله بن جحش ت نازل شد زیرا ایشان گفتند: یا رسول الله! آیا می‌توانیم امیدوار باشیم که حمله به کاروان حضرمی برای ما غزوه‌ای به حساب می‌آید که در آن، مستحق دریافت اجر مجاهدان باشیم؟ همان بود که خداوند ﷻ از این حقیقت که ایشان به دلیل ایمان، هجرت و جهاد خویش، باید امیدوار پاداش الهی باشند، خبر داد.

**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ
مِنْ نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
تَتَفَكَّرُونَ (219)**

مفسران در بیان سبب نزول ابتدای آیه کریمه گفته‌اند: عمر بن خطاب، معاذ بن جبل و جمعی از انصار ﷻ نزد رسول خدا ص آمدند و گفتند: یا رسول الله! درباره شراب و قمار به ما فتوی بدهید زیرا این دو از بین برنده عقل و غارتگر مال اند. پس خداوند متعال این آیه کریمه را نازل فرمود. از روایات رسیده در این باره چنین برمی‌آید که تحریم شراب در اسلام تدریجی بوده و چهار مرحله را پشت سر گذاشته است، که البته این سیاست تربیتی موفق است، لذا برای درمان عادت ریشه‌دار شرابخواری و رهانیدن مردم از این آفت بزرگ، چهار آیه کریمه نازل شد:

1- آیه: ﴿ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا ﴾

«نحل/67»، که با نزول این آیه کریمه هنوز شراب بر مسلمانان حلال بود.

2- آیه: ﴿ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ... ﴾ یعنی: همین آیه، که

پس از نزول آن گروهی از شراب نوشی دست کشیدند و جمعی هم به آن ادامه دادند و نزول آن مقدمه‌ای بر حرمت قطعی شراب در سوره «مائده» است.

3- آیه: ﴿ لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى ... ﴾ (نساء/43)، که مسلمانان را

از شراب نوشی در اوقات نماز نهی کرد.

4- و چهارمین آیه: ﴿ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ ... ﴾ (مائده/90) است که شراب و

قمار... رابه طور قطع تحریم کرد.

«درباره خمر و میسر از تو می پرسند» شراب را «خمر» نامیدند؛ زیرا خمر به معنای پوشاندن است و شراب نیز عقل را می پوشاند و از کار می اندازد. خمر در رأی حنفی ها عبارت است از: آب انگوری که همچنان گذاشته شود تا به غلیان آمده و بی آن که آتشی به آن نزدیک شود، تیره شود و کف بیرون آورد. و از غیر آب انگور نیز، هر آنچه که عقل را بیوشاند و مستی آور باشد، در حکم شراب انگور است، اما بجز شراب انگور، مقدار اندک از دیگر شرابها که سکرآور نباشد، حرام نیست. ولی در رأی جمهور فقها، «خمر» بر آب سکرآور انگور، خرما، ذرت و هر مسکر دیگری اطلاق می شود بنابراین، کم و بسیار آن حرام است.

میسر: قمار است و از «یسر» برگرفته شده که به معنای آسانی است زیرا قمار کسبی است بی مشقت و بی زحمت. قمار اعراب با تیر بود که با آنها بر سر گوشت شتر، قمار می کردند، بدین ترتیب که ده تیر برداشته بر روی هفت عدد از آنها سهمی معین را می نوشتند و سه تا از آنها را بی علامت و نشان باقی می گذاشتند، آن گاه شترانی را به نسیه می خریدند و قبل از شروع قمار، آنها را ذبح کرده به بیست و هشت یا ده قسمت تقسیم می کردند، آن گاه تیرهای ده گانه را در کیسه ای نهاده و شخص معتمدی از آنان بعد از حرکت دادن کامل آن کیسه، یکی یکی آنها را بیرون می آورد، پس کسی که تیر دارای بهره ای نصیبش می شد، بهره اش را می گرفت و کسی که تیر بی نشانی به نامش خارج می شد،

چیزی نمی‌گرفت و به‌علاوه بهای همه شتران را تاوان می‌داد، سپس این بهره‌ها را به فقرا می‌دادند و خود از آن چیزی نمی‌خوردند و به این کار افتخار می‌کردند و کسی را که با آنان در این کار مشارکت نمی‌کرد، مورد نکوهش قرار می‌دادند. جمعی از علمای سلف گفته‌اند: «هر چیزی که در آن معنی قمار، یعنی گرفتن مال توسط فرد برنده از فرد بازنده به وسیله بازی باشد - از قبیل نرد، یا شطرنج، یا غیر آن از بازیهای دیگر و حتی بازی بچه‌ها با گردو و تیله - از قمار است».

«بگو: در آن دو» یعنی در شراب و قمار **«گناهی بزرگ و منافی برای مردم است»** گناه: سخن یا عملی است که زیانبار باشد و زیان گناه یا در بدن است، یا در روان، یا در عقل، یا در مال، که زیان شراب شامل همه اینهاست. و از جمله گناهان متعلق به شراب؛ جنگ وجدال و فحش و ناسزاگویی، به تعطیل انجامیدن نمازها و ترک سایر تکالیف شرعی از سوی فرد می‌گسار است. منفعت شراب یا اقتصادی است، یا شهوانی؛ منفعت شهوانی شراب با نشاط و طراوتی است که به‌طور گذرا برای فرد شرابخوار دست می‌دهد، اما منفعت اقتصادی آن در تجارت آن است. گناه قمار: فقر و باختن مال و دشمنی و دل‌آزاری و کینه‌ورزی قماربازان با یک‌دیگر است و منفعت آن: سودی است که از طریق آن به فقر می‌رسد، یا منفعت آن؛ به دست آوردن مال از سوی شخص برنده، بدون زحمت است **«ولی گناه آنها از سود آنها بزرگتر است»** زیرا هیچ خیر و منفعتی، با فساد عقل که لازمه شراب‌نوشی است، برابر نمی‌باشد و هیچ خیری در قمار نمی‌تواند با خطر کردن (ریسک) در مال و خود را در معرض فقر قرار دادن و جلب دشمنی‌هایی برابر باشد که از آن پدید می‌آید و چه بسا که قماربازی و

شراب‌نوشی به ریختن خونها و هتک حرمتها بینجامد. صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «برگه‌های بخت آزمایی، قمار محسوب می‌شود و حرام می‌باشد.»

«و از تو می‌پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو مازاد بر مخارج خانواده خود را» برخی از علما بر آنند که این بخش از آیه کریمه، با آیه زکات فرض منسوخ شده. اما صحیح آن است که حکم این آیه کریمه ثابت است و منسوخ نیست و جمهور مفسران بر آنند که حکم آن در مورد صدقه نافله می‌باشد. «بدین سان خداوند آیات خود را برایتان روشن می‌سازد، باشد که در دنیا تفکر کنید» و مقداری از اموال خویش را برای رونق دادن به امور زندگی‌تان نگه دارید «و در آخرت» نیز تفکر کنید، لذا بقیه آن را در وجوهی مصرف نمایید که شما را به رونق‌دادن آخرت‌تان یاری می‌کند، لذا باید هم در کار دنیا بیندیشید و هم در کار آخرت. ابن عباس ك می‌گوید: «یعنی: در زوال و فنای دنیا و روی آوردن به سوی بقای آخرت بیندیشید.»

در توضیح معانی آیه کریمه، احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت جابر بن عبدالله r از رسول خدا ص است که فرمودند: «هرگاه یکی از شما فقیر بود، باید از خودش شروع کند و اگر از نیاز وی چیزی افزون شد، باید همراه با خود، به افراد تحت تکفلش پردازد، سپس اگر بعد از آن افزونی‌ای یافت، باید به دیگران صدقه کند.»

سبب نزول قسمت دوم آیه، یعنی: **(وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ...)** بنا به روایت ابن عباس r این بود که: چون صحابه r به انفاق در راه خدا Ψ فرمان یافتند، جمعی از آنان نزد رسول خدا ص آمده و گفتند: ما نمی‌دانیم که این انفاقی که

بدان مأمور شده‌ایم، چیست و چه مقدار از اموالمان را باید انفاق کنیم؟ پس نازل شد: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ...﴾.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمَصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَكُمُ إِنْ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (220)

«و در باره یتیمان از تو می‌پرسند» یعنی: از تکفل و سرپرستی ایشان و مشکلاتی که سرپرستان در این عرصه دارند زیرا اگر آنان را به حال خویش بگذارند، گنهکار می‌شوند و اگر مال خود را از اموالشان جدا سازند و برای آنها خوراک جداگانه‌ای در نظر بگیرند، این کاری است دشوار، پس چه باید بکنند؟ «بگو: کار کردن به صلاح آنان بهتر است» از این که آنان را به حال خود رها کنید «و اگر با آنان همزیستی کنید» و غذا و خوراک و برنامه معیشت آنان را با خود یک‌جا سازید «آنها برادران» دینی «شما هستید» یعنی: این کار جایز است و به شما در این باره رخصت داده می‌شود «و خدا مفسد را از مصلح بازمی‌شناسد» این هشدار به اولیای ایتام است. یعنی: خدا Ψ می‌داند که چه کسی قصد خوردن و تباه ساختن مال یتیم را دارد و چه کسی از این کار احساس گناه کرده و در پی اصلاح و رشد اموال یتیم و بهبود آینده وی است «و اگر خدا می‌خواست» در این باره «شما را به دشواری می‌انداخت» ولی کار را بر شما گشاده گردانید و به شما اجازه همزیستی و آمیزش با ایتام را داد، پس، از

تباه‌ساختن اموالشان بپرهیزید «همانا خداوند غالب و چیره است» بر کار خویش
«حکیم» است در احکام و در آفرینش خویش.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس ؓ روایت شده است که فرمود: آن‌گاه
که آیه: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (و به مال یتیم نزدیک
نشوید، مگر به شیوه‌ای که نیکوتر است) «انعام/152»، و آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ
يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى﴾ (همانا کسانی که اموال یتیمان را می‌خورند...)
«نساء/10» نازل شد؛ هر کسی که یتیمی در خانه‌اش بود، خوراک خود را از
خوراکش و نوشیدنی خود را از نوشیدنی‌اش جدا ساخت و چنان بود که اگر از
غذای یتیم چیزی باقی می‌ماند، آن را برایش نگه می‌داشتند که بعداً آن را بخورد
و چه بسا که او نمی‌خورد و باقی مانده غذا فاسد می‌شد. پس این شیوه کار
برآنان دشوار شد و ناگزیر این قضیه را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشتند.
آن‌گاه خداوند متعال این‌آیه کریمه را نازل کرد.

بیان احکام: امام ابوحنیفه: بر آن است که اگر سرپرست یا وصی یتیم دختر،
نکاح دادن وی را به صلاح حالش بداند؛ می‌تواند او را به نکاح دهد و هم
می‌تواند خود با وی ازدواج کند. جصاص از مضمون آیه: ﴿قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ
خَيْرٌ﴾ جایز بودن اجتهاد در احکام حوادث را استنباط کرده است زیرا اصلاح
مورد نظر آیه کریمه در مورد یتیمان، از راه اجتهاد و حدس غالب، دانسته
می‌شود.

**وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَنَّ وَلَا أُمَّةً مُؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ
وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ**

أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (221)

«و با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر آن که ایمان بیاورند» مشرکات: زنان بت پرست اند و ازدواج مسلمانان با سایر زنان کافر حربی غیر کتابی نیز همانند آنان حرام است، مگر زنان یهودی و مسیحی، که ازدواج با آنان جایز است، چنان که حکم آن در آیه (5) از سوره «مائده» می آید. «و البته کنیزی مؤمن بهتر از زن آزاد مشرکی است» یعنی: اگر یکی از شما با کنیزی مسلمان ازدواج کند، این برایش از ازدواج با زن آزاد کافری بهتر است «هرچند که زیبایی او شما را به شگفت آورد» یعنی: هر چند آن زن کافر شما را با زیبایی، یا ثروت، یا اشرافیت خود به شگفت آورد «و زنان مسلمان را» مطلقا «به همسری مشرکان در نیاورید، مگر آن که ایمان آورند. و برده ای مؤمن بهتر از مرد آزاد مشرکی است، هرچند شما را به شگفت آورد» مال و ثروت و جاه و جمال وی. اجماع امت بر این است که مرد مشرک به هیچ وجهی از وجوه نمی تواند با زن مؤمنی هم بستر شود، به سبب خفت و ذلتی که از این کار به اسلام رخ می نماید، و قطعا اسلام این خفت را نمی پذیرد «آنان» اشاره به سوی مردان و زنان مشرک است «به سوی آتش دوزخ فرامی خوانند» یعنی: آنان با معاشرت، گفتار و کردار خود، شما را به سوی اعمالی فرامی خوانند که موجب آتش دوزخ است، پس خویشاوندی و معاشرت و مصاحبت آنان، خطر عظیمی را متوجه دین انسان مسلمان و فرزندان وی می گرداند، لذا هرگز برای یک فرد مسلمان جایز نیست تا خود و خانواده خویش را در معرض چنین خطری قرار دهد «و خداوند فرامی خواند» بر زبان پیامبرانش «به سوی بهشت و آمرزش» یعنی: به

سوی عملی که موجب قطعی شدن بهشت برای عمل‌کننده است «به اذن خویش» یعنی: به اراده خویش. بنابراین، ازدواج مرد مؤمن نیکوکار با زن مؤمن نیکوکار، در پرتو معاشرت، گفتار و رفتار شایسته؛ خود فراخواننده به سوی بهشت است «و آیات خود را برای مردم روشن می‌گرداند، باشد که متذکر شوند» و خیر را از شر تمییز داده و از حکم حق تعالی سر بر نتابند.

در حدیث شریف آمده است: «تَنكح المرأة لأربع: لمالها ولحسبها ولجمالها ولدينها، فاطفر بذات الدين تربت يداك: زن برای چهار چیز به نکاح گرفته می‌شود: برای مالش، برای حسب و نسبش، برای زیبایی‌اش و برای دینش، پس تو به سوی زن دیندار بشتاب، دستهایت خاک آلود باد!». همچنان در حدیث شریف آمده است: «الدنيا متاع وخير متاع الدنيا المرأة الصالحة: دنیا (همه‌اش) متاع است و بهترین متاع دنیا زن شایسته می‌باشد». همچنان در حدیث شریف آمده است: «لا تنكحو النساء لحسنهن فعسى حسنهن أن يرديهن، ولا تنكوهن على أموالهن، فعسى أموالهن أن تطغيهن، وانكوهن على الدين، فلأمة سوداء جرداء ذات دين أفضل: زنان را به خاطر زیبایی‌شان به نکاح نگیرید زیرا چه بسا زیبایی‌شان هلاکشان گرداند و با آنان به خاطر اموالشان ازدواج نکنید زیرا چه بسا اموالشان سرکششان گرداند و بر اساس دینداری‌شان با آنان ازدواج کنید زیرا به‌طور قطع کنیزکی سیاه و کچل، اما متدینی بهتر است».

حکمت در این که شریعت مطهر اسلام، ازدواج مرد مسلمان را با زن اهل کتاب جایز، ولی ازدواج زن مسلمان با مرد کتابی را ناجایز دانسته، این است که: زن کتابی می‌تواند با ازدواج با یک مرد مسلمان، بر دین و آیینش باقی بماند زیرا مرد مسلمان به اصول ادیان آسمانی دیگر نیز باورمند است، اما زن مسلمان غالباً نمی‌تواند بدون تأثیرپذیری از مرد اهل کتاب، با وی زندگی مشترکی داشته باشد، به دلیل آن که قدرت سرپرستی با مرد است و قطعاً وفاق و انسجام روحی و معنوی آن دو برهم می‌خورد. با این حال، ازدواج مرد مسلمان با زن کتابی نیز - در عین جایز بودن - مکروه می‌باشد. ائمه اربعه، بر حرمت ازدواج مسلمان با زن مجوسی (آتش پرست)، اتفاق نظر دارند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذْيٌ فَأَعْتَزَلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (222)

«و از تو درباره حیض می‌پرسند، بگو: آن اذی است» حیض در اصطلاح شرع: خون فاسدی است که در هر ماه یک دوره از رحم زن خارج می‌شود و کمترین مدت آن در نزد ابوحنیفه و یارانش سه روز و اکثر آن ده روز است و آنچه از این مدت کم یا بر آن افزون شود، «استحاضه»¹ است نه حیض. کمترین مدت حیض در نزد شافعی و احمد یک شبانه روز و در نزد مالک یک بار جهش خون حتی در یک لحظه است و اکثر آن پانزده روز است و آنچه بر این مدت

¹ استحاضه، خونی است که به علت بیماری یا عارضه دیگری غیر از حیض، پدید می‌آید.

خون استحاضه - در مذهب احناف - نه مانع روزه است، نه مانع نماز و نه مانع هم بستن شدن.

افزون شد، استحاضه می‌باشد. اذی: کنایه از پلیدی و آسیب است. «پس در مدت حیض از زنان کناره بگیری» مراد از این کناره‌گیری، ترک مقاربت جنسی است، نه ترک همنشینی یا لمس کردن آنان زیرا در رأی حنبلی‌ها، هر نوع بهره‌گیری و لذت‌جویی از آنان - بجز مقاربت - جایز است. اما در رأی جمهور فقها، کناره‌گیری از زن حیض از میان ناف تا زانوی آن واجب است. و چنان‌که در بیان سبب نزول آیه کریمه به روایت انس بن مالک آمده است، اسلام؛ سنت یهود و اعراب عصر جاهلیت را که بر زنان حیض سخت می‌گرفتند و با آنان هم‌غذا و هم‌خانه نمی‌شدند، با نزول این آیه کریمه لغو گردانید. «و با آنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند» و پاکی‌شان؛ با قطع شدن خون حیض است «پس چون پاک شدند» و به آب غسل کردند، با آنان نزدیکی نمایید.

در رأی جمهور فقها: نزدیکی با زن حیض بعد از قطع شدن حیض و غسل آن حلال است و در صورت عدم وجود آب، تیمم نیز جانشین آب می‌شود، اما در رأی حنفی‌ها، نزدیکی با زن حیض به مجرد قطع شدن حیض و قبل از آن که غسل کند، جایز است، به شرط آن که قطع شدن حیض در حداکثر مدت آن باشد. آری! چون پاک شدند؛ «از همانجا که خدا به شما فرمان داده است، با آنان آمیزش کنید» و آن فرج زن است. یا معنی این است: از راه حلال با زنان درآمیازید، نه از راه زنا و حرام «خداوند توبه‌کاران و پاک‌شوندگان را دوست می‌دارد» مراد: توبه‌کاران از گناهان و پاک‌شوندگان از جنابت و پلیدیها می‌باشند.

نَسَاؤُكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ فَأْتُوا حُرَّتَكُمْ أَنَّى سِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (223)

«زنان شما کشتزار شما هستند» یعنی: آنان کشتزار نسل انسان هستند، چنان که زمین زراعتی کشتزار گیاهان و حبوبات است «پس بر هر روشی که خواستید، به کشتزار خویش درآیید» یعنی: از هر جهت که خواستید با آنان مقاربت کنید؛ از جهت پس، از جهت پیش، از جهت پهلو، به طور خوابانده بر پشت و به هر شیوه‌ای دیگر، به شرط آن که مقاربت و آمیزش در محل کشتزار؛ یعنی فرج زن باشد، برخلاف شیوه یهود که می‌گفتند: جماع از پس پشت، سبب تولد فرزند دوبین (احول) می‌شود و چنان که بخاری و مسلم در بیان سبب نزول از جابر نقل کرده‌اند، آیه کریمه در رد همین پندار یهود نازل شد. «و پیش فرستید» یعنی: اعمال صالحه را «برای خود» که بی‌گمان پاداش آن را نزد خداوند Ψ خواهید یافت.

ابن عباس τ می‌گوید: «مراد از آن، گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در هنگام جماع است». در حدیث شریف آمده است: «اگر کسی در هنگام آمیزش بگوید: باسم الله، اللهم جنبنا الشيطان و جنب الشيطان مما رزقتنا: به نام خدا، بارخدایا! شیطان را از ما و از آنچه روزیمان ساخته‌ای، برکنار دار. پس اگر در آن آمیزش بین آن دو فرزندی مقدر باشد، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند». «و از خدا بترسید» در این که مرتکب چیزی از محرمات وی گردید «و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد» در هنگامه رستاخیز، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. این تأکیدی است بر هشدار و بیم‌دهی آنان. «و مؤمنان» تقوی پیشه «رابشارت ده» به رستگاری بزرگ.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (224)

«و خداوند را دست‌آویز سوگندهای خود قرار ندهید که از کار نیک و پرهیزگاری و آشتی‌دادن بین مردم بگریزید» یعنی: هرگاه بر قطع صله رحم با نزدیکان خویش، سوگند خوردید، یا بر این امر سوگند خوردید که خیرات نداده و کارهای نیک را انجام ندهید، پس سوگند به خداوند سبحان را مانعی برای انجام نیکوکاریتان قرار ندهید، بلکه از سوگند خود کفاره داده و آن کار نیک را انجام دهید. آیه کریمه معنای دومی نیز دارد و آن این است: به خاطر اراده خیر و نیکی و تقوی و اصلاح میان مردم بسیار سوگند نخورید زیرا سوگند خوردن بسیار، نوعی سبک‌انگاری و جسارت و جرأت بر خداوند متعال است، در حالی که مؤمن باید حق تعالی را چنان‌که شایسته است، تعظیم و توقیر نماید و حتی‌الامکان از دست‌آویز قراردادن نام وی دوری گزیند، چه در سوگند خود راستگو و چه دروغگو باشد، چنان‌که صاحبان زهد و تقوی، حتی سوگند راست را هم کمتر می‌خوردند. مثلاً امام ابوحنیفه: بر خود الزام کرده بود که اگر به راست هم سوگند خورد، باید دیناری صدقه دهد. «و خداوند شنواست» سخنان شما را «دانااست» به احوال شما. در حدیث شریف نیز آمده است: «من حلف علی یمین فرأی غیرها خیراً منها فلیکفر عن یمینه ولیفعل الذی هو خیر: هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر از آن یافت، باید که از سوگند خود کفاره داده و آن کاری را که بهتر است انجام دهد».

در بیان سبب نزول این آیه کریمه دو روایت آمده است: یک روایت گویای آن است که این آیه کریمه درباره ابوبکر صدیق ؓ نازل شد زیرا او سوگند خورده

بود که بر مسطح خادمش انفاق نکند؛ هنگامی که او در داستان افک (بهتان علیه عایشه رضی الله عنها) با منافقان همراه شد، چنان که آیه (22) سوره «نور» نیز در این باره نازل گردید. در روایتی دیگر: این آیه کریمه درباره عبدالله بن رواحه ت نازل شد، آن گاه که سوگند خورد با دامادش بشیر بن نعمان سخن نگوید و میان او و زنش سازش نیاورد و می گفت: چون بر این امر سوگند خورده‌ام، دیگر کاری از من ساخته نیست و نمی توانم سوگندم را بشکنم! پس خداوند متعال این آیه کریمه را نازل نمود.

**لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ
حَلِيمٌ (225)**

«خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی کند» سوگندلغو: در نزد شافعی سوگندی است که شخص در اثنای سخن گفتن خویش، از روی عادت و بی اختیار - نه به قصد سوگند خوردن - بر زبان می آورد، همچنان در شوخی ها و مزاح ها... چون گفتن: آری والله! نه والله! که چنین سوگندی لغو و بیهوده است، یعنی: نه گناهی بر آن مترتب است، نه حکم سوگندشکنی و نه کفاره ای زیرا این در حقیقت سوگند نیست. ولی در رأی جمهور (ابوحنیفه، مالک و احمد): سوگند لغو آن است که شخص بر چیزی سوگند می خورد، به این گمان که آن چیز رخ داده است، سپس در واقع امر، خلاف آن آشکار می شود، پس چنین سوگندی کفاره ندارد، اما آنچه که بدون قصد سوگند خوردن بر زبان جاری می شود، در نزد آنان کفاره دارد. صاحب تفسیر «المنیر» رأی اول را ترجیح داده زیرا خداوند متعال سوگند را به دو قسم تقسیم نموده: یکی سوگند لغو و

دیگری آنچه که به قصد صادر می‌شود و فقط در صورت دوم فرموده است: «ولیکن مؤاخذه می‌کند شما را به آنچه که قصد کرده است دلهای شما و خداوند آمرزنده» است، یعنی: سوگند لغو را می‌آمرزد، از آنجا که شما را بر آنچه که بدون قصد بر زبان می‌آورید، مؤاخذه نمی‌کند و از آنجا که برای شما در سوگندهای قصدی و عمدی نیز - با پرداخت کفاره - راهی به سوی حانت شدن (سوگندشکستن) قرار داده است «بردبار است» و به مجازات شما شتاب نمی‌کند.

**لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
(226)**

«برای کسانی که از زنان خود ایلاء می‌کنند» ایلاء: سوگند خوردن مرد به عدم هم‌خوابگی با زن خویش به مدت چهار ماه یا بیشتر از آن است، اما اگر به کمتر از این مدت سوگند خورد، باید انتظار بکشد که آن مدت بگذرد، سپس با زنش مقاربت نماید، ولی در صورت سوگند خوردن به چهار ماه یا بیشتر از آن، حکم شرع: «چهار ماه انتظار کشیدن است» یعنی: مرد باید چهار ماه انتظار بکشد و در سوگند آن چیز دیگری بر وی نیست، ولی بعد از گذشت چهارماه، مرد دیگر نمی‌تواند به قصد زیان زدن و آزار زن، او را همچنان بلا تکلیف به حال خود رها کند، بلکه اگر زن مطالبه حق خود را از مرد کرد، قاضی مرد را مخیر می‌گرداند که یا به زن خویش رجوع کند و یا او را طلاق دهد، پس اگر به وی رجوع نکرد و ازدادن طلاق هم ابا ورزید، قاضی برای رفع ضرر از زن، با درخواست وی صیغه طلاق را جاری می‌کند «پس اگر بازگشتند» یعنی: از سوگند یاد شده و به سوی استمرار رابطه زوجیت و نکاح باز آمدند، «خداوند

آمرزنده مهربان است» بر بندگان گنهکار خویش. رجوع مرد به زن - در رأی جمهور - هم خوابگی با وی است؛ برای کسی که عذری نداشته باشد، اما در نزد حنفی‌ها؛ رجوع قولی هم صحیح است.

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (227)

«و» اما «اگر آهنگ طلاق کردند» آن مردان ایلاء کننده و تصمیم گرفتند که به زنان ایلاء کرده خویش باز نگردند «در حقیقت خدا شنوای دانا است» گفتار آنها را می‌شنود و عزمشان را می‌داند، پس در برابر آن، جزای مناسب حالشان به آنان می‌دهد. یعنی: مردان ایلاء کننده بعد از گذشت چهار ماه، فقط دو انتخاب درپیش دارند؛ یا رجوع کردن به زنان ایلاء شده، یا طلاق دادن آنها و راه سومی درپیش نیست. یعنی نمی‌توانند بر مدت ایلاء بیفزایند.

ابن عباس ك در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «ایلاء مردم در جاهلیت یک یا دو سال و حتی بیشتر از این بود، پس خدای عزوجل مدت چهار ماه را برای آن تعیین کرد و کمتر از این مدت ایلاء نیست». سعید بن مسیب T می‌گوید: «ایلاء؛ ضرار (زیان‌رسانی) اهل جاهلیت بود، بدین‌سان که مرد خواهان زنش نبود، اما دوست هم نداشت که کسی دیگر با وی ازدواج کند، لذا سوگند می‌خورد که هرگز به وی نزدیکی نکند. پس، او را بلا تکلیف به حال خود وامی‌گذاشت، که خدای عزوجل این ستم آشکار در حق زنان را از میان برداشت». مسلم در صحیح خویش روایت می‌کند که: رسول خدا ص هم ایلاء کردند و هم طلاق دادند. گفتنی است که سبب ایلاء آن حضرت ص درخواست

زنانشان از ایشان در مورد نفقه‌ای بود که ایشان به تأمین آن - به‌گونه‌ای که زنانشان می‌خواستند - قادر نبودند.

وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (228)

«و زنان طلاق داده‌شده باید مدت سه قرء انتظار بکشند» قرء: در سخن عرب هم بر «طهر» یعنی بر مدت پاکی زن از عادت ماهیانه اطلاق می‌شود و هم بر «حیض» و این از الفاظ اضداد است. اصل قرء به معنی اجتماع است، پس طهر که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در مدت پاکی زن از عادت ماهیانه، در کل بدنش جمع شده است و حیض که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در رحم وی جمع می‌گردد. لذا مدت سه حیض یا سه طهر - بنا بر اختلاف فقها - عده زن مطلقه است. حکمت در مشروعیت عده؛ شناخت پاکی رحم زن از نطفه مرد برای جلوگیری از به هم آمیختگی در نسب‌ها است. «و پرایشان روا نیست که آنچه را خداوند در رحمهایشان آفریده» از حیض یا حمل «پنهان دارند، اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارند». این هشدار سختی است به زنانی که حمل موجود در رحم خود را پنهان می‌دارند تا زمینه ازدواج پیش‌هنگام جدیدی را برای خودمساعد گردانند، یا حیض را پنهان می‌دارند تا بر زمان استمرار نفقه شوهر بر خود در مدت عده‌شان بیفزایند. پس کسی که حمل یا حیض را بپوشاند؛ مستحق اسم‌ایمان نیست «و شوهرانشان اگر» با رجوع کردن به زنانشان در طلاق رجعی «قصد اصلاح را دارند» نه قصد

ضرر رسانیدن به آنان را «در این مدت» انتظار در عده «سزاوارتر به بازگرداندن آنها هستند» اما اگر مدت عده گذشت، زن سزاوارتر به تصمیم‌گیری درباره خود است «و برای زنان است» بر عهده مردان «همانند آنچه که بر عهده زنان است» از وظایف در قبال شوهران «به‌طور پسندیده» در شرع، پس مردان باید با زنان خویش به حسن معاشرت رفتار نموده و به آنها زیان نرسانند و زنان نیز متقابلاً همین‌طور؛ بنابراین، ازدواج در اسلام پیمان‌بردگی و تملیک نیست، بلکه عقدی است که بر اساس مصالح کلی، حقوق مشترک و مساوی رادر میان زن و شوهر پدید می‌آورد «و» لیکن «برای مردان برآنان» یعنی: بر زنان «درجه‌ای برتری هست» که مرد این درجه را به سبب متکفل بودن امور نفقه و تأمین هزینه خانواده، اهل جهاد بودن و داشتن تدبیر، به دست آورده است. یعنی: بر زن است که از اوامر مرد و خواسته‌های وی در آنچه که متعلق به شئون خانه و خانواده و حتی در امور مخصوص به خود وی است - مادامی که اوامرش معصیت خداوند متعال را دربر نداشته باشد - اطاعت کند، لذا این درجه برتری مرد، درجه «قوامت» و ولایت وی بر اداره امور خانواده است «و خداوند غالب» است در ملک خویش «حکیم است» در آنچه که برای خلقش مشروع ساخته است.

اما ابن‌کثیر می‌گوید: «درجه برتری مرد؛ فضیلت وی در خلق و خلق، مقام و منزلت، طاعت امر الهی، دادن نفقه و پرداختن به مصالح زندگی خانواده و برتری وی در دنیا و آخرت است». لیکن شهید سید قطب: در تفسیر «فی‌ظلال القرآن» از جمله: ﴿بِالْمَعْرُوفِ وَاللِّرْجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ برداشت دیگری دارد؛ او می‌گوید: «گمان می‌کنم که این درجه برتری مردان بر زنان فقط مقید به سیاق همین آیه کریمه باشد، یعنی این که: درجه برتری فقط ناظر بر حق مردان در

برگرداندن زنان مطلقه رجعی‌شان به حوزه زندگی زناشویی در مدت عده می‌باشد و نه بیشتر از آن. دلیل سپردن حق رجعت به مرد هم این است که مرد خود طلاق‌دهنده است بنابراین، معقول نیست که مرد طلاق بدهد، اما حق رجعت از آن زن باشد، پس این حقی است که طبیعت این موقف آن را به مرد می‌دهد. لذا باید گفت که: این درجه برتری مرد بر زن، عام و مطلق نیست و فقط به همین مورد خاص مربوط می‌شود و نه بیشتر از آن».

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر زن از به پایان رسیدن عده خویش با سپری شدن حیض‌های سه‌گانه در محدوده زمانی ممکن خبر می‌دهد، خبر وی مورد تصدیق قرار می‌گیرد زیرا این امر از امور مخصوص به اوست که دیگران از آن آگاهی ندارند.

ابوداود و ابن ابی‌حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از اسماء بنت یزید بنت سکن انصاری رضی الله عنها روایت کرده‌اند که گفت: در زمان رسول خداص طلاق داده شدم و تا آن هنگام برای زن مطلقه عده‌ای نبود، پس خداوند متعال با نزول این آیه، عده طلاق را مشروع گردانید.

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیْحٍ بِاِحْسَانٍ وَلَا یَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّا اَتَيْتُمُوْهُنَّ شَیْئًا اِلَّا اَنْ یَّخَافَا اِلَّا یُقِیْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاِنْ خِفْتُمْ اِلَّا یُقِیْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا فِیْمَا افْتَدَتْ بِهٖ تِلْكَ حُدُوْدُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوْهَا وَمَنْ یَّتَعَدَّ حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ (229)

حاکم و ترمذی و غیر آنان در بیان سبب نزول آیه کریمه از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که فرمود: «در جاهلیت سنت بر آن بود که مرد به هر تعدادی که دلش می‌خواست، زن خویش را طلاق می‌داد و اگر در عده به او رجوع می‌کرد، مجدداً زن وی می‌شد، حتی اگر صد بار یا بیشتر هم او را طلاق

داده بود. این وضع بعد از اسلام نیز ادامه داشت تا آن گاه که مردی از مسلمانان به زن خویش گفت: به خدا سوگند که نه تو را طلاق می‌دهم تا راه خود درپیش گیری و بروی و نه هم، هرگز تو را آرام می‌گذارم و جای و قرار می‌دهم! زن گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ مرد پاسخ داد: بدین گونه که تو را طلاق می‌دهم و هر بار که نزدیک بود تا عدهات به پایان رسد، باز به تو رجوع می‌کنم! زن، نزد رسول خداص رفت و ماجرا را به ایشان بازگفت، رسول خداص سکوت کردند تا این که نازل شد:

«**طلاق دوبار است**» یعنی: طلاقی که در آن شوهران، حق رجعت به زنان خود را دارند، دو طلاق است و بعد از طلاق سوم دیگر رجعتی در کار نیست. یا مراد از (مرتان) این است که: دو طلاق نباید به یکباره صادر شود زیرا جمع کردن دو، یا سه طلاق در یک بار حرام است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «رسول خداص به ابن عمر^ع فرمودند؛ سنت (در طلاق) این است که طهر روی آورد، آن گاه زن در هر طهر یک طلاق داده شود». اما اگر طلاق دهنده برخلاف سنت، هر سه طلاق را در یک لفظ جمع کرد، علما در حکم آن اختلاف نظر دارند: جمهور علما - از آن جمله ائمه مذاهب اربعه - بر آنند که با آن سه طلاق واقع می‌شود، اما همراه با کراهت - در نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها - و کراهت، به سبب مخالفت آن با سنت است. اما در نزد شیعه امامیه: بر آن هیچ طلاقی واقع نمی‌شود. و در نزد شیعه زیدیه، ابن تیمیه و ابن قیم: فقط یک طلاق بر آن واقع می‌شود نه بیشتر. «پس از آن» یعنی: پس از هر یک از این دو طلاق «یا باید او را به نیکی نگاه داشت» با رجعت به وی «یا به نیکی رها کرد» بدین گونه که تا پایان عده به زن رجوع نکرده و او را با رفتار نیک و پرداخت

متعّه و حقوقش، به خانه کسانش فرستاد.¹ مجاهد، عطاء، جمهور سلف و علمای شهرهای معروف به فقاہت گفته‌اند: «مراد از رهاکردن زن به نیکویی: ﴿ اَوْ تَسْرِیْحُ بِاِحْسَانٍ ﴾ طلاق سوم است، به دلیل حدیث شریف وارده از رسول خدا ص که از ایشان سؤال شد؛ خداوند متعال می‌فرماید: (طلاق دو بار است) پس طلاق سوم کجاست؟ آن حضرت ص فرمودند؛ طلاق سوم: ﴿ اَوْ تَسْرِیْحُ بِاِحْسَانٍ ﴾ است».

«و برای شما» شوهران «روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید» از مهر «چیزی بازستانید» بر وجه زیان رساندن به آنان «مگر آن که طرفین در به پاداشتن حدود خدا بیمناک باشند» یعنی: نگران این باشند که نمی‌توانند - به هر دلیلی - زندگی مشترک خویش را با حسن معاشرت ادامه دهند و زن مخصوصاً نگران آن باشد که نمی‌تواند از مرد اطاعت کند «پس اگر بیمناک شدید» ای حکام جامعه اسلامی، یا ای میانجی شوندگانی که برای اصلاح میان زن و شوهر تلاش می‌کنید «که آن دو، احکام خدا را برپا نمی‌دارند» با حسن معاشرت و همزیستی پسندیده و مهرآمیز، در این صورت «گناهی بر آنان نیست در آنچه که زن برای آزادکردن خود فدیّه دهد» یعنی: برای راضی نمودن شوهر، مالی به او داده و در عوض از او طلاق بگیرد. و این همان خلع است که - اگر شوهر در صدد پس‌گرفتن آنچه به زن از مهر داده‌است و در صدد آزار رساندن به وی از این طریق نبود - جایز می‌باشد.

¹ بیان متعه در آیه (236) می‌آید.

در حدیث شریف آمده است: «هر زنی که بدون وجود مشکلی از شوهرش طلاق خویش را خواست، بوی بهشت بر وی حرام است». «اینها حدود الهی است» یعنی: احکام نکاح و جدایی مذکور، حدود الهی است که شما مأمور به اطاعت و اجرای آن هستید «پس از آن» حدود «تجاوز نکنید» با سرپیچی از آنها «و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند» زیرا ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است. این آیه، فرموده خداوند متعال: **(وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ)** (و شوهرانشان به بازگرداندنشان ذی حق‌ترند) «بقره/228» را خاص می‌گرداند زیرا شمار طلاق را که مرد در آن حق رجعت به زن را دارد، معین می‌کند.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (230)

آن‌گاه خداوند متعال حکم طلاق سوم را که رابطه زن با مرد بعد از آن به «بینونه کبری» یعنی متارکه کامل و جدایی بزرگ می‌انجامد، بیان نموده می‌فرماید: «و اگر شوهر» بعد از دو طلاق سابق، برای بار سوم «او را طلاق داد، پس از آن، دیگر برای او حلال نیست تا این که زن با شوهری غیر از او ازدواج کند» و آن شوهر دیگر با او جماع (مقاربت) نموده، سپس یا او را به طور طبیعی طلاق دهد، یا وفات کند. ولی اگر شوهر دوم از ازدواج خود با آن زن، قصد حلال ساختن او را برای شوهر اولش داشت، این کار حرام است، به دلیل ادله‌ای که در نکوهش نکاح «حلال‌کننده» و مذمت فاعل آن وارد شده و شرع انور، هم «حلال‌کننده» و هم هر کس دیگری که او را برای برداشتن مانع

شرعی از پیش پای شوهر اول به این کار فرا خوانده است، لعنت کرده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ألا أخبركم بالتيس المستعار؟ قالوا: بلى، يا رسول الله! قال: هو المحلل، لعن الله المحلل و المحلل له: آیا شما را از بز نر عاریت شده خبر ندهم؟ اصحاب گفتند: چرا یا رسول الله، خبر دهید. فرمودند: او فرد حلال کننده است، خداوند لعنت کرده است فرد حلال کننده را و نیز آن کسی را که زن برایش حلال کرده شده است». بنابراین، با نکاح محلل، زن برای شوهر اول خویش حلال نمی شود. ولی حنفی ها و شافعی ها می گویند: چنانچه در عقد، حلال کردن را شرط نکرده بود، آن نکاح با کراهیت صحیح است. «پس اگر» شوهر دوم «وی را طلاق داد» و با فسخ نکاح از زن جداشد، یا مرد، در این صورت «اگر آن دو» یعنی: زن و شوهر اول «پنداشتند که حدود خدا را» یعنی: حقوق متقابل زناشویی ای را که بر ذمه یکدیگر دارند «برپا می دارند، گناهی بر آن دو» یعنی: بر شوهر اول و زن سابقش «نیست که به یکدیگر بازگردند» و عقد ازدواج جدیدی با یکدیگر منعقد کنند، که این عقد ازدواج جدید صحیح بوده و مرد را یکبار دیگر مالک سه طلاق جدید می گرداند «و اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی که می دانند» حقایق را «بیان می کند» زیرا جاهل، امر و نهی خداوند متعال را نگه نمی دارد و بد آنها پایبند نیست.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده اند: این آیه کریمه درباره عایشه دختر عبدالرحمن بن عتیک نازل شد که زن رفاعه بن وهب پسر عمویش بود. ماجرا این گونه بود که رفاعه او را سه طلاقه کرد، بعد از آن او با

عبدالرحمن بن زبیر قرظی ازدواج نمود و این شوهر دومی نیز او را طلاق داد، آن‌گاه خواست تا به عقد نکاح شوهر اولش بازگردد، لذا نزد رسول خدا ص آمد و گفت: عبدالرحمن (شوهر دوم) قبل از آن که با من مقاربت کند، طلاقم داد، آیا می‌توانم نزد شوهر اولم بازگردم؟ رسول خدا ص فرمودند: «خیر! نمی‌توانی تا آن‌گاه که شوهر دیگری غیر از وی با تو مقاربت کند». در روایت دیگری آمده است که رسول خدا ص به آن زن فرمودند: «آیا می‌خواهی که به سوی رفاعه برگردی؟ نه! این کار ممکن نیست تا وقتی که تو از عسیله او (عبدالرحمن) نچشی و او از عسیله تو». مراد از چشیدن عسیله: کمترین حد دخول آلت مرد به فرج زن است.

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَحوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضَرَارًا لَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (231)

«و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عده خویش رسیدند» یعنی: به پایان عده خویش نزدیک شدند «آن‌گاه، یا آنان را به نیکی نگاه دارید» بدون قصد رساندن آزار و زیان به آنها «یا به نیکی رهایشان کنید» یعنی: آنان را به حال خودشان واگذارید تا عده‌شان سپری شود و آن‌گاه با آزادی از حیطة نکاح شما، زندگی جدیدی را از سر بگیرند «ولی آنان را برای آزار و زیان رساندن نگاه ندارید تا به آنان ستم کنید» یعنی: در صورتی که نه به آنان نیازی دارید و نه هم محبتی، پس نباید به قصد طولانی ساختن عده و مدت انتظار آنان - که هدف از آن آزار و زیان رساندن به آنهاست - به آنان رجوع کنید.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: در جاهلیت رسم بر آن بود که مردان به قصد آزار رساندن و بلاتکلیف نگاه داشتن زنان، آنان را طلاق داده و در پایان عده به آنان رجوع می کردند و تا نزدیک بود که عده شان به سرآید، باز مجدداً همین کار را تکرار می کردند، پس نه با آنان به نیکی معاشرت می کردند و نه رهایشان می ساختند تا زندگی جدیدی را از سر بگیرند. بعد از اسلام نیز برخی از مسلمانان همین گونه عمل کردند، این بود که آیه کریمه در نهی از این کار نازل شد. «و هر کس چنین کند، قطعاً بر خود ستم نموده است» زیرا خود را در معرض عذاب وجدان و عذاب الهی - هردو - قرار داده است «و آیات خدا را به تمسخر نگیرید» زیرا همه آیات الهی جدی است و هر کس در آنها به شوخی برخورد کند، حکم آنها قطعاً بر وی لازم می شود، لذا از اعمال رایج در جاهلیت پرهیزید.

در بیان سبب نزول این بخش اخیر از آیه کریمه آمده است: در جاهلیت رسم بر آن بود که مرد زنش را طلاق می داد، یا زنی را به نکاح می گرفت، یا برده اش را آزاد می ساخت، سپس می گفت: من شوخی کردم! پس اسلام، شوخی با احکام شرعی را مردود اعلام کرد. بنابراین، اگر مردی زنش را طلاق داد و گفت: شوخی کردم؛ مسلماً طلاق واقع می شود، چنان که در حدیث شریف آمده است: «سه چیز است که جدی گرفتن آنها جدی و شوخی کردن در آنها هم جدی است، نکاح، طلاق و رجعت». «و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید» که عبارت از: اسلام و قوانین و برنامه های آن است، پس از آن که در جاهلیتی کور و تاریکی های انبوه تو در تو قرار داشتید «و» به یاد آورید «آنچه را که» حق تعالی «از کتاب» یعنی: قرآن «و حکمت» یعنی: سنت نبوی ﷺ «بر شما نازل

کرده و بدان پندتان می‌دهد» یعنی: شما را با آنها تعلیم داده و به‌وسیله آنها بیدار و هوشیارتان می‌گرداند، پس نعمت‌های عظمای کتاب و سنت را - با عمل به آنها - شکر گزاریید «و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که خدا به هر چیزی دانا است» و از جمله به چگونگی عملکرد شما در قبال اوامر و حدود مقرر خویش، پس یقیناً شما را در برابر اعمالتان جزای می‌دهد.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلِّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (232)

بخاری و غیر آن در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: معقل بن یسار، خواهرش را به عقد مردی از مسلمانان در آورده بود، آن مرد مدتی با خواهرش به سر برد، آن گاه وی را یک طلاق داد و به او رجوع نکرد تا عده‌اش به پایان رسید، لیکن هم آن مرد دوستدار زن بود و هم آن زن هوادار مرد، سرانجام، مرد عزمش را جزم کرده به همراه جمعی نزد معقل برادرش به‌خواستگاری او آمد، ولی معقل به وی گفت: ای ناکس! تو را با ازدواج خواهرم گرامی داشتیم، اما تو طلاقش دادی؟! نه! به خدا که دیگر هرگز زنت نمی‌شود و به‌سویت بر نمی‌گردد. همان بود که خداوند متعال - که نیاز آن دو را به یک‌دیگر می‌دانست - نازل فرمود: «و چون زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسرانشان، چنانچه به خیر و خوشی به توافق رسیده بودند، بازندارید». چون معقل فرمان پروردگارش را شنید، گفت: به جان و دل فرمانبرم! آن‌گاه شوهرخواهر سابقش را فراخواند و به او گفت: مرا ببخش؛ اینک

خواهرم را مجدداً برای تزویج می‌کنم و گرامیت می‌دارم! و همین‌کار را هم کرد.

بنابراین، خطاب در آیه کریمه متوجه اولیای زنان است که نباید دختران یا خواهران مطلقه‌شان را از رجوع به شوهران سابقشان در هنگام عده، یا از ازدواج مجدد با آنان بعد از انقضای عده - به شرط رضایت و توافق کامل جانبین - منع نمایند. به قولی: خطاب متوجه شوهران سابق است. یعنی: شما شوهران به انگیزه ننگ و غیرت جاهلیت، زنان سابق خود را که عده‌شان را گذرانده‌اند، از ازدواج با فرد دلخواهشان ممانعت نکنید، چنان که بسیاری از سران و سلاطین، از این که زنان سابقشان همسر مردانی دیگر شوند، به انگیزه نام و ننگ جلوگیری می‌کنند. والبته «هر کس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشد، به این» دستورها عمل کرده و از آنها «پند می‌گیرد» پس رعایت «این امر برای شما پر برکت‌تر و پاکیزه‌تر است» از آلوده شدن به پلیدیهای معنوی و فساد ضمیر «و خدا می‌داند» آنچه را که برای شما از سود و صلاح در اجرای این احکام نهفته است «و شما نمی‌دانید» این حقیقت را، لذا از فرمان وی پیروی کنید.

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا اتَّيْنُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (233)

چون خداوند متعال احکام نکاح و طلاق را ذکر کرد، حکم شیرخوارگی را نیز بیان می‌نماید زیرا گاهی زن و شوهر در حالی از هم جدا می‌شوند که فرزند

خردسالی دارند: «و مادران، فرزندان‌شان را دو سال کامل» به طور تحقیقی نه تقریبی «شیر دهند». مراد از (والدات) در این آیه کریمه، زنانی هستند که طلاق گرفته‌اند و (یرضعن) هرچند خبر است، اما به معنی امر می‌باشد، یعنی: مادران مأمور به شیردادن فرزندان‌شان هستند. از نظر حنفی‌ها، هدف از آوردن قید «دو سال کامل» در اینجا؛ تعیین مدت شیرخوارگی‌ای که حرمت رضاعی در آن ثابت می‌شود، نیست زیرا مدت شیرخوارگی‌ای که سبب حرمت رضاعی می‌شود، در نزد آنان، سی‌ماه است. «این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند» پس شیردادن دو سال کامل حتمی نیست، بلکه هدف از تعیین آن، بیان حد نهایی مکلف بودن مادر است، لذا کوتاه ساختن این مدت با توافق پدر و مادر طفل جایز است. باید دانست که مادر مطلقه تا آن‌گاه که ازدواج مجدد نکند - به اتفاق فقها - به حضانت (نگه‌داری) طفل خویش ذی‌حق‌تر است «و خوراک و پوشاک آنان بر وجه پسندیده برعهده پدر است» یعنی: تأمین مخارج خوراک و پوشاک مادری که به شیردادن طفل مشغول است، برعهده پدر، یعنی آن‌کسی است که فرزند برایش متولد شده است و این حق مادران مطلقه است که به عنوان مزد شیردهی‌شان به آنان تعلق می‌گیرد. اما در مورد مادران غیرمطلقه باید گفت: تأمین نفقه و پوشاک آنها مسلماً برعهده پدر می‌باشد، حتی اگر هم فرزندان خود را شیر ندهند «هیچ‌کس جز به اندازه توانش مکلف نمی‌شود» نه زن، مکلف به شکیبایی بر مزد اندک و مخارج ناچیز است و نه پدر طفل، مکلف به پرداخت نفقه مسرفانه خارج از حیطة توانش می‌باشد، بلکه آنچه معتبر است، حد اوسط نفقه در حد عرف است. «هیچ مادری نباید

به سبب فرزندش زیان ببیند و هیچ پدری هم نباید به سبب فرزندش زیان ببیند» یعنی: مادر نباید پدر را به سبب فرزندش زیان برساند، بدین گونه که از وی مخارج سنگینی که از حد توانایی وی خارج است - بابت خوراک و پوشاک خویش - طلب کند و شوهر سابق هم نباید به مادر طفل زیان برساند، بدین سان که در چیزی از تعهدات و وظایفی که برعهده اوست، کوتاهی نموده، یا فرزند را بی هیچ سببی از آغوش مادرش جدا نماید.

نسبت دادن فرزند به هر یک از پدر و مادر در هر دو جا، برای جلب عطوفت آن دو است. صیغه (مضاره)، مقتضی مشارکت هر یک از پدر و مادر در وارد نمودن ضرر است، تعبیری که خود گویای آن است که زیان رساندن یکی از آنها به دیگری، در واقع زیان رساندن به هر دو است. همچنان به تبع زیان رسانی پدر و مادر به یکدیگر؛ طفل نیز در این بین متضرر می شود. «و مانند همین احکام برعهده وارث نیز هست» یعنی: اگر پدر مرد؛ پرداخت مخارج شیردهی طفل، برعهده وارث پدر، یا وارث طفل، یا وصی، یا قیم اوست، چنان که این مخارج در حیات پدر برعهده خود وی بود. و اگر پدر ارثی از خود به جای نگذاشته بود، عصبه وی (یعنی اقربای صلبی درجه یک وی) باید این مخارج را پردازند، پس مراد از «وارث»؛ یا وارثان پدر هستند که پرداخت نفقه و پوشاک مادر شیرده به طور عرفی و بر وجه پسندیده، برعهده ایشان می باشد، یا وارثان طفل اند، یعنی کسانی که در صورت مرگ طفل از وی میراث می برند، که لفظ (وارث)، محتمل هر دو معنی است. به هر حال؛ زیان رساندن به مادر از سوی این وارث، چه وارث طفل باشد و چه وارث پدر؛ حرام است، چنان که این کار بر پدر حرام بود.

«و اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشاوره یکدیگر، کودک را» به طور پیش‌هنگام قبل از دو سال «از شیر بازگیرند، گناهی بر آن دو نیست» اما اگر یکی از پدر و مادر بخواهد طفل را از شیر جدا نماید، ناگزیر باید با طرف دیگر مشورت نموده، موافقت او را جلب نماید تا توافق کامل میان آن دو به دست آید.

«و اگرخواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید» یعنی: شیردهی دیگر غیر از مادرانشان «بر شما گناهی نیست، به شرط آن که چیزی را که پرداخت آن را به عهده گرفته‌اید، به درستی بپردازید» به مادران، به حساب آنچه که در مدت شیردهی به فرزندان شما شیر داده‌اند، یا به زنان دایه و شیرده دیگر و در پرداخت مزد آنها کوتاهی یا سهل‌انگاری نکنید زیرا چه بسا واکنش منفی آنان به طفل برگردد و این خود، انگیزه‌ای برای کوتاهی و سهل‌انگاریشان در حق طفل گردد.

باید دانست که مزد گرفتن مادر در برابر شیردادن به طفلش تا آن‌گاه که در قید نکاح یا عده باشد، جایز نیست، مگر در نزد امام شافعی: که این کار مطلقاً جایز است. جواز اجیرکردن زن شیرده دیگری غیر از مادر هم، مشروط به عدم زیان‌رساندن به مادر می‌باشد، چراکه مادر در امر نگهداری فرزندش حق اولویت دارد، چنان‌که در آغاز آیه کریمه گذشت. «و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد بنابراین، اگر حقوق زنان و کودکان را ادا نمودید و پدر و مادر از زیان رساندن به یکدیگر پرهیز کرده و از خداوند متعال پروا داشتند؛ فرزندان‌شان اولاد شایسته‌ای در دنیا و سبب پاداش اخروی‌شان خواهند شد، اما اگر آنان هواهای نفسانی را مدار عمل خود قرار دادند؛ یقیناً فرزندان‌شان در دنیا برایشان بلا و فتنه و در آخرت هم سبب عذاب خواهند بود.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا
فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (234)

به دنبال بیان احکام طلاق و رجعت و مسؤولیتهای پدران در قبال فرزندان شیرخواره و همسران مطلقه‌شان؛ خداوند متعال حکم عده وفات را بیان می‌کند تا این گمان پیش نیاید که عده وفات هم، مانند عده طلاق است: «و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی» یعنی: زنانی را «پس از خود بجا می‌گذارند» پس زنانشان «باید چهار ماه و ده روز» یعنی: چهار ماه و ده شبانه روز «انتظار بکشند» و پس از آن می‌توانند ازدواج مجدد نمایند. حکمت در تعیین این مدت برای عده وفات دو چیز است:

1- احتمال این که زن حامله باشد. و هرچند جنین غالباً در چهارماهگی زنده می‌شود و حرکت می‌کند، اما خدای سبحان ده شبانه‌روز دیگر را احتیاطاً بر آن افزوده زیرا چه‌بسا که جنین ضعیف بوده در چهارماهگی قادر به حرکت نباشد. و در صورت محرز شدن حمل؛ عده زن حامله، وضع حمل اوست.

2- در تعیین این مدت، حرمت نهادن به نکاح اول نیز مورد نظر است. قابل ذکر است که عده وفات برای زن؛ چه زن صغیره باشد چه کبیره، چه حیضه باشد و چه یائسه، همان مدت چهار ماه و ده روز است و عده زن حامله چه از وفات و چه از طلاق - به قول جمهور علما - وضع حمل اوست.

«پس هرگاه عده خود را به‌پایان رساندند، در آنچه آنان به نحو پسندیده درباره خود انجام می‌دهند» از آرایش کردن، روی آوردن به خواستگاران و نهایتاً ازدواج مجدد، در صورتی که بر وجه پسندیده و مخالف شرع نباشد «گناهی بر

شما نیست و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» پس می‌داند که چه کسی زنان را به ناروا از ازدواج مجدد باز می‌دارد و چه کسی حدود و حقوق مقرر را به خوبی رعایت می‌کند بنابراین، هر کس را در برابر عملش جزا می‌دهد.

با این آیه کریمه بر وجوب «احداد» برای زن معتده در عده وفات استدلال شده است. احداد: عبارت است از ترک زینت و آرایش، اعم از به‌کاربردن خوشبویی، پوشیدن لباسهای جدید و زیورآلات و بیرون رفتن از منزل - جز به جهت ضرورت یا عذری - نیز مشمول آن می‌شود. باید دانست که در رأی جمهور علما، پرداخت نفقه زنی که در عده وفات شوهرش به سر می‌برد، واجب نیست زیرا رابطه همسری (زوجیت) میان آن دو به پایان رسیده است، لیکن اهل علم بر وجوب پرداخت نفقه زن حامله‌ای که طلاق ثلاثه یا طلاق رجعی داده شده است اجماع دارند. همچنان علما اجماع دارند بر این که اگر کسی زنش را طلاق رجعی داد، سپس قبل از به پایان رسیدن عده وی، وفات کرد؛ بر آن زن، عده وفات لازم است و هم او از آن شوهر ارث می‌برد. عده وفات؛ بر زن آزاد، کنیز، صغیره و کبیره - چه با او آمیزش انجام گرفته باشد، چه نگرفته باشد - همه آنها لازم می‌گردد. گفتنی است که سوگواری بر مرگ نزدیکان فقط سه روز است، اما سوگواری بر مرگ شوهر - چنان‌که گفتیم - چهار ماه و ده روز می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد؛ روانیست که بر هیچ مرده‌ای بیشتر از سه روز سوگواری کند، مگر بر شوهرش، که سوگواری برای او چهار ماه و ده روز است...». اکثر علما بر آنند که این آیه

کریمه ناسخ حکم آیه: ﴿فَقَدْ قَدْ قَدْ قَدْ قَدْ قَدْ قَدْ قَدْ﴾ «بقره/240» می‌باشد، که بیان آن خواهد آمد.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَذَكَّرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (235)

«و درباره آنچه شما به طور سربسته از زنان» عده‌دار که در عده وفات، یا طلاق ثلاثه به سر می‌برند «خواستگاری کرده، یا» نیت و عزم ازدواج با آنان بعد از انقضای عده را «در دل نگه‌دارید، گناهی بر شما نیست» تعریض (سربسته): ضد تصریح است و به معنای این است که انسان مقصود خویش را به مخاطب با لفظی بفهماند که آن لفظ صراحتاً برای مقصود او نهاده نشده است، بلکه تلویحاً و اشارتاً بر آن دلالت دارد و بنابراین، فهم آن به قرینه‌ای نیاز دارد، چرا که از ذهن شنونده دور است. پس خواستگاری به شیوه سربسته و کنایی چنین است که: خواستگار چیزی را ذکر کند که بر آنچه ذکر نکرده است، دلالت کند، مانند این که به زن بگوید: آمده‌ام تا بر تو سلام کنم و به چهره‌ات بنگرم...! ای کاش زنی شایسته برایم پیدا می‌شد!... و از این قبیل سخنان کنایه آمیز دیگر. خطبه: یعنی: آنچه که خواستگار همراه با برخورد لطف‌آمیز در گفتار و عمل، از زن می‌طلبد. «خدا می‌داند که شما به زودی آنان را یاد خواهید کرد» یعنی: خدا Ψ می‌داند که شما از بیان رغبت خویش به آن زنان شکیبایی نمی‌ورزید و قطعاً این تمایل خود را با آنان در میان می‌گذارید بنابراین، به شما رخصت خواستگاری تلویحی نه تصریحی از آنان را داد «ولی با آنان قول و قرار پنهانی

نگذارید» یعنی: مرد مثلاً به زن عده‌دار نگوید: با من ازدواج کن، چون که دل‌باخته توام و باید به من قول بدهی که غیر از من با دیگری ازدواج نکنی... و از این قبیل سخنان دیگر «مگر آن که سخنی پسندیده بگویند» یعنی: آنچه که بر خواستگاری تلویحی‌ای که مباح گردانیده شده، دلالت کند، مثل این که بگوید: به راستی که تو زیبایی...! من به زنان نیاز دارم...! یا این که از خودش در برابر زن توصیف کند و مثلاً بگوید: من مردی هستم که اخلاقی نیکو دارم، دست و دل باز هستم و... از این قبیل سخنان «و به عقد زناشویی تصمیم نگیرید» یعنی: عقد نکاح را منعقد نگردانید «تا زمان مقرر به سر آید» یعنی: تا عده زن به پایان رسد. حرام بودن عقد نکاح در عده، مورد اتفاق همه مذاهب است و با نکاح در حال عده، زن بر مرد حلال نمی‌شود. «و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید» از عزم بر نکاح، یا غیر آن «می‌داند پس، از او برحذر باشید» از این که شما را در صورت عزم بر چنین نکاحی، مجازات نماید «و بدانید که خداوند آمرزنده است» بر کسی که از او پروا می‌کند «بردبار است» با به تأخیر افگندن مجازات خطاکاران.

پس به‌طور خلاصه، از آیه کریمه احکام ذیل برداشت می‌شود:

1- خواستگاری صریح و بی‌پرده از زن در حال عده، اجماعاً جایز نیست، لیکن خواستگاری کنایی و تلویحی از زنی که در حال عده وفات یا طلاق باین به‌سر می‌برد، جایز است.

2- خواستگاری صریح یا کنایی از زنی که در عده طلاق رجعی به سر می‌برد به اجماع علما جایز نیست زیرا زنی که در حال عده طلاق رجعی به سر می‌برد، هنوز حکم همسری او برای شوهرش پابرجاست.

3- انعقاد و اجرای عقد نکاح بر زنان در حال عده، شرعاً حرام بوده و اجماع علما بر آن است که تأویل مضمون: **(حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ)** در آیه کریمه، به معنی انقضای عده زن می‌باشد.

4- اگر شخصی با زن در حال عده‌ای عقد نمود و عروسی کرد، قاضی باید نکاح آن دو را فسخ کند و آن نکاح به اتفاق فقها باطل است.

**لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً
وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى
الْمُحْسِنِينَ (236)**

«هیچ گناهی بر شما نیست اگر زنان را طلاق دادید» یعنی: مسئولیتی - اعم از گناه یا مهر و مانند آن - بر عهده شما نیست اگر زنان را طلاق دادید؛ «در آن وقت که هنوز با آنان مساس نکرده و برای آنان مهری نیز معین نکرده‌اید» مراد از مساس: جماع (مقاربت) است، پس اگر جماع صورت گرفت و مهری هم از قبل تعیین نشده بود، زن مستحق مهر مثل خود می‌شود «و آنان را» یعنی: زنانی را که قبل از تعیین مهر و قبل از مقاربت طلاق می‌دهید «بهره‌مند سازید» به متعه. یعنی: به آنها چیزی - از پوشاک یا طلا یا مانند آن - به عنوان بخشش تقدیم کنید تا این بخشش، جایگزینی باشد برای آنچه که آنها از مهر از دست داده‌اند «توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه توان خود» پس کیفیت متعه به وضعیت اقتصادی شوهر مربوط است، لذا متعه‌ای که شوهر غنی

می‌دهد، بر متعه‌ای که شوهر فقیر می‌دهد، برتری دارد «بهره دادن بر وجه معروف» یعنی: بر وجهی متعه بدهید که در شرع و عرف موافق با آن، پسندیده باشد «لازم شده» این متعه دادن به عنوان حقی واجب «بر» ذمه «نیکوکاران» یعنی: کسانی که در برخورد با زنان مطلقه، روشی نیکو در پیش می‌گیرند.

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (237)

در آیه قبل، حکم زن مطلقه قبل از دخولی بیان شد که از قبل برایش مهری معین نشده بود، اما در این آیه، خداوند متعال حکم نوع دوم را بیان می‌کند و آن زن مطلقه قبل از دخولی است که برایش مهری معین شده است: «و اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان دادید، درحالی که برایشان مهری معین کرده‌اید، پس» واجب ذمه شما این است که: «نصف آنچه را» به عنوان مهر برایشان «تعیین نموده‌اید» به آنان بدهید «مگر این که زنان خود، ببخشند» یعنی: مگر این که زنان مطلقه یادشده، این نیمه مهر مشخص شده‌ای را که خداوند Ψ برایشان برعهده شوهران طلاق‌دهنده‌شان واجب گردانیده‌است، به شوهرانشان ببخشند، که در این صورت مانعی وجود ندارد که شوهران این نیمه را به آنان نپردازند «یا کسی که سررشته نکاح در دست اوست، ببخشد» که این سر رشته‌دار - بنابر دو نظری که در این باره میان فقها و جود دارد - یا شوهر، یا ولی زن است. مذهب ابوحنیفه و شافعی (در رأی جدید وی) این است که مراد از: ﴿أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ (یا کسی ببخشد که گره‌بند و سر رشته نکاح در دست وی است)، شوهرمی‌باشد. بنابراین قول، معنی این است:

شوهر نیمه دیگر مهر معین شده را نیز به زن مطلقه خود ببخشد و مهر آن را کامل بپردازد، یا چنانچه مهر مسمی را قبلاً به طور کامل به زنش پرداخته است، بعد از طلاق، نصف آن را از وی باز پس نستاند، که ابن جریر طبری این قول را ترجیح داده. قول دوم در معنای مراد آیه کریمه این است که مراد از: (کسی که سر رشته نکاح در دست اوست)، ولی زن مطلقه است، یعنی: ولی زن مطلقه‌ای که بعد از مقاربت شوهر، طلاق داده شده و مهری هم قبلاً برای آن مسمی (معین) شده است، همچون خود آن زن مطلقه می‌تواند، آن نصف مهری را که زن با طلاق خویش مستحق آن شده است بر شوهرش ببخشد و آن را از وی نگیرد. «ولی»: یا پدر زن است، یا برادرش، یا کس دیگری از نزدیکانش که متولی عقد نکاح وی شده است. و این مذهب امام مالک است. زمخشری می‌گوید: «صحت قول اول آشکار است».

«و بخشش و بخشایش شما به تقوی نزدیکتر است» این خطابی است متوجه مردان و نیز زنان - به‌طور تغلیبی - که آنان را به گذشت و بخشش در برابر یک‌دیگر تشویق و ترغیب می‌کند، پس کسی به تقوی نزدیکتر است که بخشنده‌تر باشد **«و بزرگواری را در بین خودتان فراموش نکنید»** یعنی: هر چند طلاق روابط شما را تیره و مکدر ساخته، ولی به حرمت پیوندی که میان شما وجود داشته، اجازه بدهید تا نسیمی از فضل و مهربانی و گذشت بر این فضای مکدر بوزد، پس هرگز بزرگواری و فضل نسبت به یک‌دیگر را فراموش نکنید **«بی‌گمان خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست»** و از اعمال شما آگاه است، پس شما را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد.

خلاصه احکام این دو آیه کریمه عبارت است از:

1- امام ابوحنیفه و اصحابش بر آنند که دادن متعه به زنی که قبل از دخول (آمیزش) و قبل از تعیین مهر طلاق داده شده؛ مطلقا واجب است، اما دادن متعه به سایر زنان مطلقه، چون زنی که بعد از دخول طلاق داده می‌شود، یا زنی که قبل از دخول اما بعد از تعیین مهر طلاق داده می‌شود، مستحب است. ولی در مذهب شافعی، دادن متعه به هرگونه زن مطلقه‌ای واجب است، مگر برای آن زن مطلقه‌ای که شوهرش با او آمیزش (مقاربت) نکرده و مهري هم برایش معین شده است زیرا او مستحق نصف مهر تعیین شده خویش می‌باشد.

2- مذهب ابوحنیفه و احمدبن حنبل بر آن است که مهر با خلوت صحیحه تماما لازم می‌شود. ولی مشهور از مذهب شافعی و مالک این است که مهر با خلوت صحیحه لازم نمی‌شود؛ مگر این که آن خلوت، با دخول (مقاربت) همراه باشد.

3- برای متعه در قرآن و سنت حدی معین نگردیده، لذا فقها در مقدار اقل و اکثر آن اختلاف نظر دارند. حد ادنای آن در نزد ابوحنیفه: پیراهن و چادر و لحافی است. ولی شافعی: می‌گوید: شوهر به اعطای حد معینی از متعه مجبور نشود، مگر به حد اقل آنچه که اسم متعه بر آن اطلاق گردد.

4- به زن مطلقه قبل از دخول که مهر برایش مشخص شده است؛ اجماعا دادن نصف مهر واجب است.

5- شوهر می‌تواند نصف دیگر مهر مسمی (معین) را برای زن مطلقه قبل از دخول ببخشد، یا زن، یا ولی او می‌توانند از آن برای شوهر در گذرند.

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (238)

«بر نمازها مواظبت کنید» یعنی: بر ادای نمازهای پنج‌گانه در اوقات آنها و بارعایت ارکان و شروط آنها همراه با خشوع قلب، مداومت و استمرار ورزید «بویژه نماز میانه» که به قول اکثر علمای صحابه Ψ و جمهور تابعین نماز عصر است زیرا قبل از آن، دو نماز و بعد از آن نیز دو نماز وجود دارد و لذا این نماز در میانه نمازهای پنج‌گانه قرار دارد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در روز جنگ احزاب فرمودند: «خداوند Ψ قبرها و خانه‌هایشان (مشرکان) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز وسطی - نماز عصر - بازداشتند تا خورشید غروب کرد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعْجِيلَ الصَّلَاةِ لِأَوَّلِ وَقْتِهَا: بی‌گمان محبوب‌ترین اعمال نزد خدا Ψ ، تعجیل نماز در اول وقت آن است». «و برای خدا فروتنانه بایستید» یعنی: در نماز به وقار و طمأنینه و خشوع برپا بایستید. برپا ایستادن در نماز فرض، فرض است، اما در نماز نفل، نشستن یا اداکردن آن بر بالای مرکب (ماشین، قطار، هواپیما، الاغ...) جواز دارد. «قنوت» در اینجا به معنی سکوت، یا به معنی طاعت و خشوع، یا به معنی ذکر خداوند متعال در حال قیام همراه با خشوع است.

سبب نزول: ائمه شش‌گانه حدیث و غیر آنان از زید بن ثابت τ روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول خدا ص ما با یک‌دیگر در اثنای نماز سخن می‌گفتیم، یعنی: یکی از ما با رفیق پهلویی خویش سخن می‌گفت تا این که نازل شد: ﴿وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ (و برای خدا فروتنانه بپا ایستید)، پس به سکوت مأمور شده و از سخن گفتن در نماز نهی شدیم.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (239)

«ولی اگر بیمناک بودید» از دشمنی، یا از سیل، یا از درنده‌ای؛ پس در حال خوف «پیاده یا سواره نماز گزارید» یعنی: برای شما جایز است که در حال شدت خوف و هراس، سواره بر مرکب خود، یا در حال پیاده‌روی، رو به سوی قبله یا بدون آن، همراه با حرکت و انتقال و جولان و حمله و گریز، نماز را به جا آورید «و چون ایمن شدید» یعنی: چون خوف و هراس شما برطرف شد؛ «پس خدا را یاد کنید چنان که به شما آموخته است» از قوانین و برنامه‌های اسلام «آنچه که» قبل از آن «نمی دانستید» یعنی: با از بین رفتن خوف، نماز را با رعایت تمام شروط و ارکان آن به هیأت کامل و اصلی و رو به قبله ادا کنید. این آیه کریمه ناظر بر حکم نماز خوف همراه با امام، که نمازگزاران در آن به دو قسمت تقسیم می‌شوند، نیست زیرا این حکم در سوره «نساء» می‌آید.

خلاصه احکام دو آیه گذشته این است:

1- نماز به هیچ حالی از شخص مکلف ساقط نمی‌شود و ترک آن با هیچ گونه عذری جایز نیست، هرچند به هنگام رویارویی با دشمن در صف کارزار، یا در حال شدت بیماری باشد، از همین روی اسلام آن را به کیفیتی مشروع گردانیده که با تمام احوال، تناسب و هماهنگی داشته باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص به عمران بن حصین ؓ فرمودند: «ایستاده نماز بگزار، پس اگر نتوانستی به طور نشسته و اگر باز هم نتوانستی به پهلو». حتی در صورت وجود عذر، نماز گزاردن به اشاره پلک‌ها، یا با اجرای ارکان آن به قلب نیز جایز است. و این مذهب جمهور (مالک، شافعی و احمد) می‌باشد. اما ابوحنیفه بر آن

است که نماز گزاردن در حالت جنگی که همراه با جولان و جست و گریز است، باطل می‌باشد و فقط در صورتی جایز است که امکان درنگ کردن بر جای خود وجود داشته باشد، در غیر آن، رزمندگان باید نماز را به تأخیر اندازند. 2- در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها؛ نماز با سخنی که به جهت مصلحت خود نماز از روی سهو صادر شده باشد، باطل نمی‌شود، اما احناف بر آنند که نماز با سخن گفتن به قصد یا به سهو، یا از روی جهل و خطا، یا اجبار، با بیان حداقل دو حرف، باطل می‌شود.

3- جمهور علما جایز دانسته‌اند که مقتدی صحیح و سالم، پشت سر امام بیماری که بر ایستادن قادر نمی‌باشد، نماز بخواند زیرا هر یک از آنها فرض خویش را به اندازه توان خویش ادا می‌کند، ولی مشهور از مذهب مالک، باطل شدن چنین نمازی - هم برای امام و هم برای مأوم - است.

باید دانست که صدور دستور مواظبت بر نماز در میان طرح احکام خانواده، به این حقیقت اشاره دارد که: شرایط متحول زندگی خانوادگی و آشفتگی‌هایی که احیانا در آن به ظهور می‌رسد، به هیچ وجه نباید ما را از نماز که یادآور عملی پیوند انسان با خدای عزوجل است، به خود مشغول گرداند.

وَالَّذِينَ يَتُوفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (240)

«و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و همسرانی برجای می‌گذارند، باید برای همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند» از نفقه و پوشاک و نیازهای ضروری آنان «و» آنان را از خانه شوهران «بیرون

نکنند» یعنی: آنان مستحق بهره‌مندی از خوراک و لباس و اقامت در خانه‌های شوهران متوفای خود می‌باشند و نباید از خانه آنان بیرون رانده شوند.

در ابتدای اسلام - پیش از نزول آیات میراث - زنان از شوهرانشان ارث نمی‌بردند، اما زن بعد از درگذشت شوهر، به مدت یک‌سال عده می‌کشید و باید در آن یک سال، نفقه و مسکنش از ترکه شوهرش تأمین می‌شد. پس حکم این آیه کریمه - در رأی جمهور - با آیه میراث در سوره «نساء» که سهم زن را از ارث شوهرش معین ساخت و آیه (234) از همین سوره که مربوط به عده وفات است، منسوخ شد و به‌جای یک سال عده، چهار ماه و ده روز مقرر گشت. «پس اگر بیرون بروند» به اختیار خودشان قبل از تمام‌شدن یک سال «بر شما» یعنی: بر ولی متوفی، یا حاکم شرع، یا غیر آنها «گناهی نیست در آنچه که آنان درباره خود انجام می‌دهند» از آماده شدن برای پذیرش خواستگاران و آرایش نمودن برای آنان «به‌طور پسندیده» یعنی: به طوری که در شرع پسندیده است و منکر به‌شمار نمی‌رود زیرا بعد از بیرون رفتنشان از خانه شوهر متوفی، دیگر کسی بر آنان ولایتی ندارد. این خود دلیل بر آن است که: زنان در رعایت یا عدم رعایت یک سال نشستن در خانه شوهر مخیر بوده‌اند و این امر بر آنان حتمی نبوده است. و چنان که گفتیم؛ حکم این آیه کریمه - بنا بر رأی جمهور مفسران و فقها - منسوخ است «و خداوند عزیز» و غالب است در ملکش «حکیم است» در صنعش.

در بیان سبب نزول روایت شده است: مردی از اهالی طائف با خانواده خویش به مدینه آمد و در آنجا درگذشت، پس برای پدر و مادر و فرزندان از ارث او سهم قرار دادند، اما به زنش چیزی ندادند، جز این که به ورثه متوفی امر کردند

تا نفقه وی را از ترکه شوهرش به مدت یکسال پردازند. آن گاه این آیه کریمه نازل شد.

وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (241)

«و بهره‌مند ساختن زنان طلاق داده شده لازم است» به متعه «به‌طور معروف» یعنی: به نیکویی و به شیوه‌ای پسندیده «که بر پرهیزگاران مقرر است». آرای فقها در خصوص «متعه» را قبلا در آیه (237) بیان کردیم.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: چون آیه (وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ...) تا (حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ) «بقره / 236» نازل شد؛ مردی گفت: «بنابراین، اگر قصد احسان و نیکی را داشتم به زن مطلقه‌ام متعه می‌دهم و در غیر آن خیر!». همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (242)

«بدین گونه، خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که بیندیشید» در آنچه که در احکام الهی از حکمت و مصلحت هست، پس به خیر دنیا و آخرت رهنمون شوید.

با یک جمع‌بندی اجمالی از آیات فوق، ملاحظه می‌کنیم که زنان مطلقه عموماً دارای چهار حالت ذیل می‌باشند:

1- زنان مطلقه‌ای که با شوهرانشان آمیزش داشته‌اند و قبلاً مهری هم برایشان مقرر شده است، که این گروه از زنان، مستحق کل مهریه خود هستند و عده آنان هم سه حیض یا سه طهر است.

2- زنان مطلقه‌ای که نه مورد آمیزش قرار گرفته‌اند و نه هم برایشان مهری تعیین شده است؛ که برای این دسته از زنان، بر حسب توان شوهرانشان متعه واجب است و مستحق مهری نمی‌شوند.

3- زنان مطلقه‌ای که برایشان مهر مقرر شده، ولی مورد آمیزش قرار نگرفته‌اند، که این دسته از زنان، مستحق نصف مهر تعیین شده خود می‌باشند.

4- زنان مطلقه‌ای که مورد آمیزش قرار گرفته‌اند، اما مهری برایشان مقرر نگردیده، که این دسته از زنان، بدون هیچ‌گونه خلافی مستحق مهر مثل خود می‌باشند. یعنی: باید دیده شود که مهر امثالشان از زنان و دختران خانواده و اقربا و خویشاوندانشان چه مقدار بوده، پس آنان نیز همان مقدار را دریافت می‌کنند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ
(243)

«آیا از» حال «کسانی که هزاران هزار بودند و از بیم مرگ از خانه و کاشانه خود خارج شدند، خبر نیافتی؟» ابن عباس ر می‌گوید: «آنان چهارهزار تن بودند که از طاعون فرار نموده و گفتند: به سرزمینی می‌گریزیم که در آن از مرگ خبری نباشد...» «پس خداوند» به امر تکوینی خود «به آنان گفت: بمیرید» و همه مردند «سپس آنان را زنده کرد» بعد از هشت روز یا بیشتر؛ به دعای پیامبرشان که گویند؛ نام او «حزقیل» بود، پس روزگاری زندگی کردند، در حالی که نشان مرگ برآنان نمودار بود و آمده است که هیچ جامه‌ای را نمی‌پوشیدند مگر این که به شکل کفن بر می‌گشت.

ابن کثیر در بیان داستان این گروه می‌گوید: «بیش از یکتن از سلف نقل کرده‌اند که این گروه، اهالی شهری در زمان بنی‌اسرائیل بودند که گرفتار طاعونی سخت شدند، پس گریزان از مرگ به بیابان زدند و در وادی فراخی فرود آمدند و چنان بسیار بودند که کران تا کران وادی را پر کردند. در این هنگام، خداوند Ψ به سوی آنان دو فرشته فرستاد، آن‌گاه یکی از آن دو فرشته از فرودست وادی و دیگری از فراز آن بانگی مرگبار در دادند که بر اثر آن همه به یکباره چون مرگ یکتن مردند و بعد از مرگشان مردم دورادورشان را دیوارکشیدند و به مرور زمان اجسادشان پراکنده و پوسیده شد. چون روزگاری دراز براین واقعه گذشت، پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل به نام «حزقیل» بر گورستان آنها گذشت، در این اثنا از خدای عزوجل درخواست کرد تا آنان را به دست وی زنده‌گرداند، خدای متعال این درخواست وی را اجابت کرد و به او دستور داد تا بگوید: هان ای استخوانهای پوسیده! خداوند Ψ به شما فرمان می‌دهد که فراهم‌آید. پس استخوانهای اجساد به همدیگر پیوستند. سپس به او دستور داد تا چنین ندا دردهد: ای استخوانها! خداوند Ψ به شما فرمان می‌دهد تا گوشت و عصب و پوست را بر خود بپوشانید. آن‌گاه - در حالی که آن پیامبر شاهد صحنه بود - چنین شد. سپس به وی دستور داد تا ندا کند: هان ای ارواح! خداوند Ψ به شما فرمان می‌دهد که هر روحی به همان جسد مقرر خویش که او را زنده و شاداب می‌ساخت، برگردد. در این هنگام همه آنان زنده برپا ایستادند، در حالی که نظاره می‌کردند و می‌گفتند: «سبحانک لا إله إلا أنت». که زنده‌گردانیدن مجدد ایشان، دلیلی قاطع بر وقوع معاد جسمانی در روز قیامت است.

«آری، خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است» و از جمله فضل و بخشش‌وی، زنده کردن این گروه بود «ولی بیشتر مردم» که همانا کافران هستند «سپاس نمی‌گزارند» این فضل و بخشش را. آری! بخشش و فضل خداوند متعال بر این گروهی که از ترس مرگ گریختند، زنده‌ساختن مجددشان بود تا درس عبرت بگیرند و بدانند که ترس از مرگ، راه نجات از آن نیست، اما فضل خداوند Ψ بر مخاطبان این آیه، ارشادشان به سوی اندیشیدن و عبرت گرفتن از داستان این گروه است تا بدانند که خداوند متعال بر هر کاری قادر است و بدانند که پرهیز و احتیاط نمی‌تواند راه را بر قدر ببندد.

هدف از بیان این داستان، تشجیع و ترغیب مسلمین بر جهاد است، با دادن این پیام به ایشان که: حذر کردن از مرگ و ترک جهاد به خاطر آن، نجات دهنده از مرگ نیست، چنانچه خداوند Ψ مرگ انسان را اراده کرده باشد.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (244)

«و در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خداوند شنوای داناست» و از مرگ نترسید که جهاد عامل مرگ نیست، بلکه جهاد برای امت اسلامی حیات بخش است. علما گفته اند: باید دانست که عمر، سرنوشت، بلیات و امراض، همه به دست بلا کیف خداوند متعال است و ایمان به این امر واجب می‌باشد، ولی از آنجا که مقدرات برای ما شناخته شده نیست، لذا جایز است تا به منظور نگهداشت خویش از ناخوشی‌ها، به اسباب متوسل شویم، از اشیای ترسناک قبل از هجوم آنها پرهیزیم، و از قراردادن خویش در معرض خطر نابودی احتیاط کنیم، اما اگر به‌رغم به کار بستن وسایل و گرفتن احتیاط، بنده دچار بلا و

مصیبتی شد، باید صبر و شکیبایی را از دست ندهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص مردم سرزمین طاعون زده را از بیرون آمدن از آن به قصد فرار و مردم خارج از آن منطقه را از ورود به آن منع کردند.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (245)

بعد از آن که خدای سبحان به جهاد امر کرد، اینک به انفاق مال در راه خویش نیز دستور می دهد زیرا جهاد نیاز به امکانات مالی دارد: «کیست آن که به خدا وام دهد و امی نیکو؟» یعنی: به طیب خاطر و بدون فشار و آزار و منتی. وام دادن به خدا Ψ مثلی است برای تقدیم عمل نیکی چون انفاق مال، که انجام دهنده آن سزاوار ثواب می شود و از جمله، انفاق آن سبب می شود: «تا خدا آن را برای او چند برابر بیفزاید» یعنی: در آن رشد و فزونی و برکت عنایت کند تا بدانجا که از ده تا بیشتر از هفتصد برابر اصل خود گردد «و خداست که» در روزی بندگان «قبض» پدید می آورد؛ برای ابتلایشان «و بسط پدید می آورد» برای امتحانشان. قبض: تنگی و کم ساختن رزق و بسط: گشایش و وسیع ساختن آن است. این خود، هشدار است بر این که: هر کس به هنگام بسط و گشایش روزی بخل ورزد، نزدیک است که کار بر وی به قبض دگرگونه شود «و به سوی او بازگردانده می شوید» ای بندگان، پس شما را در قبال آنچه که در راه وی تقدیم کرده اید، پاداش می دهد و اگر هم بخل ورزیده باشید، شما را مجازات می کند. ابن زید می گوید: «خداوند متعال از روی امتحان بر تو گشایش پدید می آورد، در حالی که تو بیرون رفتن به جهاد را نمی پسندی و به زمین سنگینی

می‌کنی و او بر دیگری تنگ و سخت می‌گیرد، در حالی که مشتاق و سبکبال برای جهاد است، پس آنچه در دست داری بیرون افکن که فقط این دستگیر تو خواهد بود».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: چون آیه **(مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ)** «بقره/261» نازل شد، رسول خدا ص چنین دعا کردند: «رب زد امتی: خدایا برای امت من بیفزای»، آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد. بنابراین، این آیه کریمه در نزول متأخر ولی در تلاوت، مقدم است.

علما در بیان احکام گفته‌اند: به وام‌دادن پول، حبوبات، خوراکی‌ها و حیوانات جایز است و بر عهده وام‌گیرنده باز گرداندن همانند آن چیزی است که وام گرفته‌است. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این که قرارداد شرط افزودن در مقدار وام به هنگام بازیافت آن - ولو به مقدار یک حبه - ربا است و حرام می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلَكًا نَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (246)

آن‌گاه خداوند متعال بعد از بیان داستان گذشته، این داستان را برای تشویق و ترغیب مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که جهاد در امتهای پیشین هم مطلوب و مشروع بوده است، مطرح می‌کند: «آیا از» حال و داستان «ملاء از بنی‌اسرائیل پس از» درگذشت «موسی خبر نیافتی» ملأ: سران و اشرافند.

این داستان، ناظر بر دورانی است که بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی U به جنگال ستمگران (قوم عمالقه) گرفتار شدند و مدتی طولانی تحت ستم آنان به سر برده از دیار و کاشانه خویش بیرون رانده شدند «آن گاه که به پیامبرشان» که گفته می شود، شمویل¹ بود «گفتند: پادشاهی برای ما بگمار» که بر گرد او جمع شویم و به رأی و اندیشه او عمل کنیم «تا در راه خدا» همراه با او «پیکار کنیم. آن پیامبر گفت: اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید، گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان رانده» و از زنان «و از فرزندانمان جدا ساخته شده ایم» باکشته شدن و به اسارت در آمدن زنان و فرزندانمان به وسیله قوم جالوت، لذا با وجود اقتضای جنگیدن با قوم جالوت، هیچ مانعی فراروی این امر که پیکار کنیم وجود ندارد «پس چون جنگ بر آنان فرض شد، همگی» به دلیل سستی در اراده و تصمیم و اضطراب در نیتها؛ «پشت کردند» از جنگ «جز شمار اندکی از آنان» آنان همانهایی بودند که با طالوت از رودخانه عبور کردند. به قولی: شمار آنان به تعداد اهل بدر - سیصد و سیزده تن - بود «و خداوند به حال ستمگران داناست» پس آنان را در برابر ترک جهاد که ستمی آشکار است، مجازات می کند.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
(247)

¹ شمویل، معرب صمویل است.

«و پیامبرشان» شمویل «به آنان گفت: خداوند طالوت را به فرمانروایی شما برگزیده است» او را برای فرماندهی و رهبری شما آماده نموده و شما را به فرمانبرداری از وی و جنگیدن تحت فرمانش امر می‌کند. نقل است که طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و دربنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» برمی‌خاستند و چون طالوت از تبار هیچ‌یک از این دو سبط نبود «گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از جهت مال گشایشی داده نشده است؟» یعنی: چگونه ممکن است که طالوت پادشاه ما شود، درحالی که او نه از تبار شاهان است و نه هم از ثروتمندان و سرمایه‌داران تا ما به خاطر اشرافیت یا سرمایه او، از وی پیروی و فرمانبرداری کنیم؟ «پیامبرشان گفت: خداوند او را بر شما برگزیده است» به پادشاهی و فرمانروایی و گزینش خداوند متعال حجت قاطع است «و او را در دانش بر شما برتری بخشیده است» آری! دانش؛ این ویژگی‌ای که ملاک برتری انسان و گل سرسبد همه فضایل و از بزرگترین دلایل و وجوه برتری بر دیگران است «و» نیز او را «در نیروی بدنی» بر شما برتری داده است، نیرویی که تأثیر آن در جنگها و مانند آن از مسئولیتهای سنگین واضح و روشن می‌باشد. به قولی: او را طالوت نامیدند، به جهت طول قد و قامت آن زیرا او پهلوانی بود که هم در دیانت و هم در توانایی جسمی و کاردانی جنگی - یعنی اوصافی که در رهبری و فرماندهی ملاک و معیار شناخته می‌شوند - بسی

نیرومند بود. آری! روشن است که فضایل شخصی و ذاتی انسان، بر ثروت و شرافت در نسب مقدم است.

«و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد» زیرا ملک، ملک وی و بندگان هم بندگان وی اند، پس شما را چه جای اعتراض بر امری که نه ملک شماست و نه هم در حوزه تصرف شما قرار دارد؟ «و خدا واسع» و گشایشگر فضل خویش است و «داناست» به کسی که سزاوار پادشاهی است و بر آن توانایی دارد. پس، از این دو آیه کریمه چنین بر می‌آید که: جهاد در راه خدا، Ψ ، آمادگی روانی، تربیتی، علمی، شایستگی، جرأت و شجاعت، عزم و نیت صادقانه، اخلاص و روحیه ایثار و قربانی را می‌طلبد.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (248)

«و پیامبرشان به آنان گفت: نشانه» صدق و صحت «فرمانروایی او این است که برای شما صندوقی می‌آید که در آن آرامشی از جانب پروردگارتان است» یعنی: آن صندوق سبب آرامش دلهای شما در مورد موضوع گزینش طالوت است که در آن اختلاف ورزیده‌اید و مایه ثبات و پایداریتان در هنگام رویارویی با دشمنانتان است. سکینه: از سکون، به معنی وقار و آرامش است. «و یادگاری از میراث آل موسی و آل هارون است» یادگار نهاده شده در آن صندوق عبارت بود از: عصای موسی و ریزه‌های الواح تورات که تورات اولین بار در آنها نوشته شده بود. بعضی چیزهای غیر اینها را نیز افزوده‌اند. به قولی: مراد از آل موسی و آل هارون، نه خاندان آنها، بلکه خود آنها هستند، یعنی: این یادگارها نه از

خانواده موسی و هارون و بلکه مربوط به خود آن دو بود. «و فرشتگانش آن را حمل می‌کنند» آری! فرشتگان به دستور پروردگار متعال، آن صندوق را که گویند از چوب طلا اندود ساخته شده بود، در برابر دیدگان آنها در میان آسمان و زمین حمل کرده آن‌گاه فرود آمدند و آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند. یادآور می‌شویم که انبیای بنی‌اسرائیل، این تابوت سکینه (صندوق عهد) را در جنگها پیشاپیش خود حرکت می‌دادند و آن را وسیله پیروزی خود می‌دانستند «مسلمانا اگر مؤمن باشید، برای شما در این رویداد نشانه‌ای است» بر شایستگی طالوت به فرمان‌روایی. ابن عباس τ می‌گوید: «عمالقه فلسطین در یکی از جنگها، آن صندوق را از بنی‌اسرائیل به زور گرفتند، لذا خداوند Ψ به نشانه حقانیت طالوت، آن را به وسیله فرشتگان به سوی وی باز فرستاد و فرشتگان آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند و چون بنی‌اسرائیل این صحنه را دیدند، گفتند: اینک آری! پس، به طالوت تسلیم شده و او را پادشاه خود ساختند و به جهاد تحت فرمان وی آماده شدند و طالوت از میان جوانان آنها هفتاد هزار تن را برای جهاد برگزید».

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُونَ أَنَّهُمْ مَلَاقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (249)

«و هنگامی که طالوت با لشکریان رهسپار شد» از شهر خویش بیت المقدس و لشکر را از شهر به جنگ «عمالقه» خارج کرد، فصل؛ فصل تابستان و هوا

سخت گرم بود، لذا لشکریان از طالوت آب خواستند، او «گفت: خداوند شما را به وسیله رودخانه‌ای می‌آزماید» نقل است که: مراد از آن رودخانه‌ای در میان اردن و فلسطین است. گفتنی است که هدف از این آزمون، سنجش میزان اطاعت لشکریان وی بود. طالوت افزود: «پس هر کس از آن بنوشد از پیروان من نیست» لذا هر کس از من در این دستور اطاعت کند، در سایر فرمانها نیز مطیع من خواهد بود و هر کس این دستور را نادیده بگیرد و خواهش نفسش بر او چیره شود، پس او در سایر امور سخت و دشوار، به طریق اولی خداوند Ψ را عصیان و نافرمانی خواهد کرد «و هر کس از آن نخورد، قطعاً او از من است، مگر کسی که با دستش غرفه‌ای بگیرد» اغتراف: گرفتن آب به دست یا به وسیله دیگری است و (غرفه) برگرفتن آب با یک کف دست، یا با هر دو کف دست است. آری! طالوت، فقط نوشیدن یک مشت آب را به آنان رخصت داد تا آزار تشنگی را اندکی از آنان برطرف ساخته باشد و تا بدین وسیله بتوانند کشمکش نفس خویش را مهارکنند «پس همه از آن نوشیدند» و از فرمانده خویش نافرمانی کردند، لذا او نیز به آنان اجازه نداد که باوی در جنگ با دشمن همراهی کنند «جز اندکی از ایشان» که ننوشیدند و ایشان به تعداد اصحاب بدر (سیصد و سیزده تن) بودند، چنان‌که در صحیح بخاری و غیر آن آمده است.

ابن جریر از براء بن عازب τ روایت کرده است که فرمود: «ما در میان خودمان چنین می‌گفتیم که اصحاب محمد ص در روز بدر سیصد و ده تن و اندی بودند، به شماره اصحاب طالوت که با وی از نهر گذشتند و از نهر نگذشت بجز مؤمنی». اما سدی می‌گوید: «تمام لشکر طالوت هشتاد هزار تن بود، هفتاد و شش هزار تن آنان از آب نهر نوشیدند و فقط چهار هزار تن با طالوت باقی

ماندند». اما با وجود این آزمایشی که از پایداری و اطاعت آنها به عمل آمد، کسانی هم که از نهر گذشتند، آنچنان که باید به هنگام رویارویی با دشمن، پایداری نکردند «و هنگامی که طالوت و کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند» آنان همان تعداد اندکی بودند که از وی اطاعت کردند، هرچند که در میزان یقین و صلابت دینی‌شان باهم تفاوت داشتند، چراکه در این هنگام بددلانشان «گفتند: امروز ما را یارای» مقابله با «جالوت و سپاهیانش نیست» جالوت: مشهورترین قهرمان فلسطینی‌ها و فرمانده آنان بود. اما «کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با صابران است» یعنی: پیروزی با صبر و پایداری همراه است، نه با بسیاری تعداد.

**وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا
وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (250)**

«و آن‌گاه که برای جنگ با جالوت و سپاهیان‌ش به میدان آمدند» برزوا: در براز بیرون آمدند. «براز»: زمین و فضای فراخ است «گفتند: ای پروردگارا! برما» باران «صبر فروریز و گامهایمان را استوار بدار» یعنی: ما را نیرومند گردان تا به شکست روبرو نشویم و از میدان جنگ نگریزیم «و ما را بر خدانشناسان پیروزگردان» و یاریمان کن تا بر جالوت و سپاهیان‌ش غالب گردیم.

**فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ
عَلَى الْعَالَمِينَ (251)**

«پس آنان را به اذن خدا» یعنی: به امر و اراده وی «شکست دادند و داوود، جالوت را کشت» داوود فرزند «یسی» است، و طالوت او را جهت نبرد با جالوت برگزید و او با فلاخن و چوبدستی خویش، جالوت قهرمان طاغوت را کشت «و خداوند به او پادشاهی ارزانی داشت» او را به پادشاهی بنی اسرائیل برگزید و این در حیات طالوت بود «و» نیز به او «حکمت را» ارزانی داشت، بعد از مرگ صمویل و طالوت. مراد از حکمت در اینجا، نبوت است. خاطر نشان می شود که قبل از داوود، پادشاهی و نبوت برای هیچ کس فراهم و یک جا نشده بود و خداوند Ψ نبوت و پادشاهی را هر دو یک جا به او بخشید، در حالی که قبلاً چوپانی بیش نبود. زبور نیز بر داوود نازل شد «و از آنچه می خواست به او آموخت» یعنی: از آنچه که مشیت خداوند متعال بر آن رفته بود، به داوود آموخت، همچون صنعت زره سازی، شناخت زبان پرندگان و داوری میان مردم در اختلافات و دعاوی آنان «و اگر خداوند برخی از مردم را» که کارگزاران اسباب شر و فساد هستند «به وسیله برخی دیگر» از آنان که به وسیله جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، جلو شر و فساد و مفسدان را می گیرند «دفع نمی کرد، قطعاً زمین تباه می شد» زیرا اهل فساد با برپا کردن شراره های شر و فتنه که براندازنده نسلها و آبادانی ها و کشتزارهاست، بر زمین غلبه می کردند و مسلمانان را از میان برداشته، مساجد و عبادتگاهها را ویران می ساختند، پس این اهل ایمانند که با نیرومندی مادی و معنوی خویش، بازدارنده شر و فساد از روی زمین می باشند «و خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد» و براساس همین

فضل خویش، برخی از آنان را به وسیله برخی دیگر دفع نموده و شراره‌های شر و فتنه را فرو می‌خواباند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (252)

«این» اموری که در این داستان مطرح شد «آیات الهی است که ما آن را به حق» یعنی: خبر صحیحی که در آن هیچ شک و شبهه‌ای نیست «بر تو می‌خوانیم و به راستی تو» ای محمدص «از جمله پیامبرانی» تصریح و تأکید بر رسالت آن حضرت ص، برای تقویت قلب و تثبیت نهاد و استوارتر ساختن امر نبوت ایشان و رد این سخن کفار است که می‌گفتند: تو پیامبر نیستی.

پرتوی از تاریخ بر داستان طالوت و جالوت: بنی اسرائیل مدتی پس از گذشت حضرت موسی ۱۰ به سرزمین فلسطین وارد شدند و (356) سال در آنجا به سر بردند، در این مدت، آماج حملات ملت‌های مجاور خود - چون عمالقه عرب، اهالی مدین، فلسطین و آرامی‌ها - قرار گرفتند، که گاهی پیروزمی شدند و گاهی هم مغلوب می‌گشتند. در اواسط سده چهارم در عهد «عالی‌کاهن» بود که بنی اسرائیل در نزدیکی غزه با فلسطینی‌های ساکن «اشدود» درگیر شدند، آنان در این جنگ مغلوب فلسطینی‌ها گشته و صندوق مقدس (تابوت) را از دست دادند و این صندوق، به چنگ فلسطینی‌ها افتاد، که این امر بر بنی اسرائیل سخت دشوار آمد. بقیه داستان اجمالاً در آیات فوق آمده است.

**تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ
وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ
الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ
وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (253)**

«این پیامبران» که در آیه سابق با جمله: **(وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ)** به آنان اشاره شد «بعضی از آنان را بر بعضی برتری بخشیده‌ایم» یعنی: به بعضی از آنان، بیش از دیگران از مزایای کمال بخشیده‌ایم و ایشان را به خصلتهای پسندیده‌ای که درغیرشان نیست مخصوص گردانیده‌ایم و از جمله پیامبر آخرالزمان حضرت محمد ص را. اگر گفته شد: پس وجه جمع نمودن میان این آیه کریمه و میان این حدیث شریف مرفوع ابوهریره τ که رسول اکرم ص فرموده‌اند: «مرا بر انبیای دیگر برتری ندهید»، چیست؟ می‌گوییم: آن حضرت ص این سخن را یا بر سبیل تواضع فرموده‌اند، در عین این که خود به این حقیقت آگاه بوده‌اند که برترین انبیا و رسل هستند. یا این سخنشان قبل از زمانی بوده است که آن حضرت ص از برتری خویش بر دیگر انبیا آگاه گردند. یا این سخنشان حمل بر آن می‌شود که در هنگام مناقشه و مشاجره پیرامون این موضوع، مرا بر دیگر انبیا: برتری ندهید. یا مرادشان این بوده که: به انگیزه عصبیت، مرا بر دیگر انبیا: برتری ندهید. پس این حدیث به هیچ وجه به معنی نفی برتری آن حضرت ص بر دیگر انبیا نیست. چنان‌که آن حضرت ص در حدیث شریف دیگری فرموده‌اند: «أنا سيد ولد آدم: من سرور و سالار فرزندان آدم هستم». ولی بنابر حدیث اول، سزاوار نیست که ما بنابر تعیین بگوییم که محمد ص برتر از موسی یا عیسی علیهما السلام اند، بلکه بدون تعیین پیامبری از پیامبران می‌گوییم که: حضرت محمد ص از همه انبیا و رسل برتر هستند.

«از آنان کسی هست که خداوند با او سخن گفته است» و ایشان حضرات موسی و محمد علیهما السلام اند و این از جمله برتریهایی است که خداوند Ψ به ایشان بخشیده است «و بعضی را درجات بلند ارزانی داشت» ایشان پیامبرانی

هستند که جایگاه و منزلتشان در نزد خدای سبحان بسی بزرگ و متعالی است. احتمال دارد که مراد از این بعض، پیامبر ما حضرت محمد ص باشند، به سبب کثرت مزایایی که دارند و هم محتمل است که مراد از آن ادیس U باشد که خداوند Ψ وی را به جایگاهی بلند رفعت داد و به آسمانها برد. یا مراد از آنان، پیامبران اولی العزم: هستند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «در شش چیز بر انبیا برتری داده شده‌ام:

- 1- جوامع الکلم به من داده شده.
- 2- به من با افگندن رعب و وحشت در دل دشمنانم، پیروزی و نصرت عطا گردیده.
- 3- اموال غنیمت برایم حلال گردانیده شده.
- 4- زمین برایم پاک و سجده گاه گردانیده شده.
- 5- به سوی کافه خلق خدا Ψ برانگیخته شده‌ام، نه به سوی یک قوم و نژاد و منطقه خاص.
- 6- خاتم انبیا هستم و نبوت به من ختم گردیده».

«و به عیسی بن مریم معجزات آشکار دادیم» این از جمله برتریهایی است که خدای سبحان به او عنایت فرمود، معجزاتی چون زنده ساختن مردگان، شفادادن بیماران لاعلاج و غیره «و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم» روح القدس: جبرئیل U است و تفسیر آن در (آیه 87) گذشت. پس آیه کریمه دلیل بر آن است که میان انبیا: در فزونی الطاف و عنایات الهی، احوال و مقامات، ویژگی‌ها، کرامتها و معجزات، تفاوت و تفاضل وجود دارد، اما باید گفت که در اصل نبوت میانشان هیچ برتری و تفاضلی نیست و ایشان در نبوت و هدف

واحد خویش، همه با هم برابرند، پس مزیت و برتری آنها بر یکدیگر به خصوصیات دیگری مربوط است که افزون بر اصل نبوت می‌باشد. «و اگر خدا می‌خواست، کسانی که پس از آنان آمدند» یعنی: پس از پیامبران، یا پس از موسی و عیسی و محمد: «بعد از آن همه دلایل روشنی که بر آنان آمد، به کشتار یکدیگر نمی‌پرداختند، ولی» امتهای انبیا بعد از ایشان «اختلاف پیشه کردند» و با هم درافتادند تا بدانجا که به کشتار یکدیگر پرداختند و به ملتهای گوناگونی تبدیل شدند «پس بعضی از آنان ایمان آوردند» و بر ایمان خویش استقامت ورزیدند «و بعضی کفر ورزیدند» همچون مسیحیان بعد از حضرت عیسی و یهودیان بعد از حضرت موسی U. «کفر» ضد ایمان است، همچنین «کفر» به معنی انکار نعمت که ضد شکر می‌باشد، نیز آمده است «و اگر خدا می‌خواست» که بعد از این اختلاف با همدیگر نجنگند «با همدیگر کشمکش و کارزار نمی‌کردند، ولیکن خداوند هرآنچه را اراده کند، انجام می‌دهد» از یاری رساندن و توفیق بخشیدن، یا خوارساختن و رسوا نمودن هر کس که بخواهد، پس هیچ ردکننده‌ای برای حکم وی و هیچ تبدیل‌کننده‌ای برای قضا و داوری وی نیست، لذا مشیت خداوند متعال بر آن رفته است که این موجود بشری در همان خط سیری که هم اکنون هست قراردادشته باشد - با این ساختار دو قطبی درون خود و با این استعدادهای متضادش که هم قابل هدایت و هم قابل گمراهی است - و اراده الهی بر آن است که بشر در انتخاب راه هدایت، یا گمراهی، مختار باشد، و اختلاف و کشمکش هم لازمه اینهاست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةً
وَلَا شَفَاعَةً وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (254)

«ای مؤمنان! از آنچه روزیتان داده‌ایم، انفاق کنید» در راه خدا Ψ ، مادام که بر ذخیره کردن آنچه که در روز قیامت به نفع شماست، برای خود قادرید «پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه دادوستدی است» تا آنچه را که سبب نجات است برای خود خریداری نمایید «و نه» در آن روز «دوستی» و صداقت و محبتی است «و نه شفاعتی» مؤثر است، مگر برای آنان که خداوند Ψ به ایشان اذن شفاعت بدهد. و این روز، روز قیامت است. «و کافران همان ستمکارانند» چرا که پیامبران: را تکذیب کرده و هشدارها را نادیده گرفتند و از اعلامیه‌ها فرمان نبردند. عطاءبن دینار گفته است: «سپاس خدای عزوجل را که فرمود: کافران همانا ستمکارانند و نفرمود: ستمکاران همانا کافرانند، چرا که دیگر کار بر همگان دشوار می‌شد». به قولی: مراد از کافران؛ منکران فرایض الهی و از جمله ترک‌کنندگان و بازدارندگان زکاتند زیرا امر به «انفاق» در این آیه، ناظر بر زکات فرض می‌باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (255)

«خداست که معبودی جز او نیست» یعنی: معبود بر حقی جز او نیست «زنده‌است» یعنی: او تعالی زنده پاینده‌ای است که نه حیات وی زایل و نه متحول و دگرگون می‌شود «و» هم اوست «قیوم» یعنی: قیام‌کننده به تدبیر امور آفرینش و مخلوقات خویش و حفظ و نگه‌داشت آنها و برپادارنده‌ای که همه

موجودات به او نیازمندند و او از همه آنها بی‌نیاز می‌باشد «نه خوابی سبک او را فرا گیرد» سنه: خواب سبک و غنودنی است که به عنوان مقدمه خواب پدید می‌آید و احساس رخوت و سستی و فروافتادن پلکها (چرت) نشانه آن می‌باشد. خواب: حالتی است خاص که بر جانداران عارض می‌شود و با آن، حواس ظاهری از احساس و ادراک باز می‌ماند. «و نه» او را «خوابی گران» فرامی‌گیرد، پس بر حق تعالی هیچ نقص و غفلت و فراموشی‌ای از تدبیر امور مخلوقاتش، دست نمی‌دهد «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» و تحت سلطه و فرمان او می‌باشد «کیست آن کس که جز به‌اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟» هیچ‌یک از بندگانش قادر نیست که نزد وی به احدی از آنان - با شفاعت یا غیر آن - نفعی برساند تا آن‌گاه که حق تعالی خود به شفاعت کننده اذن شفاعت ندهد «می‌داند آنچه را در پیش‌رویشان است» از آخرت «و آنچه در پشت سرشان است» از دنیا. که این خود دلیل احاطه علم وی به تمام کائنات - اعم از گذشته، حال و آینده آنها - می‌باشد «و به چیزی از علم او احاطه و آگاهی نمی‌یابند مگر آنچه خود بخواهد و کرسی او آسمانها و زمین را دربر گرفته» ابن عباس ك می‌گوید: «کرسی حق تعالی، علم اوست». طبری این رأی را ترجیح داده. از نظر اهل لغت نیز، اصل کرسی به معنای علم است، از این جهت به علما «کراسی» گفته می‌شود زیرا آنان تکیه‌گاه‌های مردم و محل اعتماد ایشانند. در روایتی دیگر از ابن عباس ت آمده است که فرمود: «کرسی حق تعالی محل و موضع هر دو قدم اوست». به قولی دیگر: مراد از کرسی، عظمت و بزرگی خدای عزوجل است و الا - در حقیقت امر - نه کرسی‌ای است و نه

نشستنی و نه هم کسی که بنشینند. به قولی دیگر: مراد از کرسی، فرمانروایی خداوند متعال است. باید دانست که به قول صحیح، کرسی غیر از عرش است و عرش از کرسی بزرگتر می‌باشد، چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «من بر آنم که واجب است تا ما به عرش و کرسی همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است ایمان داشته باشیم و حق تعالی خود به مراد خویش از آنها داننا تر است.» «و نگهداری آنها بر او دشوار نیست» یعنی: نگه‌داشت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، بر خداوند متعال سنگین و دشوار نیست و به او از این کار کمترین مشقتی نمی‌رسد «و او بلند مرتبه بزرگ‌قدر است» بر مخلوقاتش از روی قدر و منزلت، والا و برتر و بر آنان تواناست و بر همه چیز غالب و مسلط می‌باشد. پس مراد از علو؛ علو قدر و مرتبه‌است، نه علو مکانی زیرا خدای سبحان از قرار گرفتن در مکان مبرا و منزله می‌باشد. خاطر نشان می‌شود که این آیه کریمه را «آیه‌الکرسی» می‌نامند.

فضیلت آیه‌الکرسی: در حدیث شریف آمده است که رسول خداصل از ابی‌بن‌کعبؓ سؤال کردند: کدامین آیه از آیات کتاب خدای عزوجل بزرگتر است؟ گفت: آیه‌الکرسی، فرمودند: «تهنیت باد بر تو علم، ای ابامندرا!». همچنین در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزیدبن سکن آمده است که رسول خداصل فرمودند: «بی‌گمان اسم اعظم خداوند Ψ در این دو آیه کریمه است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ ، و ﴿الْم (1) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (2)﴾ (آل عمران / 1). همچنین در حدیث شریف آمده است: «آیه‌الکرسی سرور همه آیات قرآن است و در هیچ خانه‌ای که شیطان در آن است، خوانده نمی‌شود، مگر این که شیطان از آن خانه بیرون می‌رود». همچنین در حدیث

شریف آمده است: «من قرأ دبر كل صلاة مكتوبة آية الكرسي لم يمنعه من دخول الجنة إلا أن يموت: کسی که پس از هر نماز فرض آیه‌الکرسی را بخواند، هیچ چیز دیگری او را از ورود به بهشت باز نداشته است، جز این که بمیرد». احادیث بسیار دیگری نیز در فضیلت آیه‌الکرسی آمده است که به جهت اختصار از ذکر آنها صرف نظر کردیم.

ابن کثیر می‌گوید: «آیه‌الکرسی مشتمل بر ده جمله مستقل است که همه به ذات الهی متعلق‌اند و در آنها تمجید و تعظیم خدای یکتا می‌باشد».

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (256)

«در دین هیچ اجباری نیست» یعنی: هیچ‌کس از کفار را - در صورتی که به پرداخت جزیه تن دردهد - به قبول اسلام اجبار و اکراه ننماید زیرا دلایل وبرهانهای دین حق آشکار و روشن است و نیازی به این وجود ندارد که کسی را به اجبار به آن وادار نمود. در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: گروهی از انصار مدینه گفتند: «ما قبل از اسلام با این اعتقاد که دین یهود از دین ما بهتر است؛ فرزندانمان را به دین آنان درآوردیم و حالا که خدای عزوجل اسلام را نمایان گردانید، دیگر می‌باید فرزندانمان را به جبر و اکراه به پذیرش اسلام وادارنماییم»، پس چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خداص فرزندان انصار را مخیر ساخته و آنان را به پذیرفتن اسلام، اجبار و اکراه نکردند. آری! اکراه و اجبار منتفی است؛ «چرا که رشد از غی، به روشنی آشکار شده است» مراد از رشد در اینجا؛ ایمان و مراد از غی؛ کفر است. یعنی: راه از بی‌راهه متمایز و

آشکار و ایمان با دلایل و برهانهای خود متجلی و روشن گردیده است بنابراین، نیازی به اجبارکسی بر پذیرش اسلام وجود ندارد «پس هر کس به طاغوت کفر ورزد» طاغوت: کاهن، شیطان، بت و هر سردمداری در عرصه گمراهی است «و به خدا ایمان آورد» بعد از آن که راه از بیراهه بر وی آشکار گشته است؛ «هرآینه به عروه الوثقی چنگ زده است» عروه: یک طرف ریسمانی است که به شکل حلقه‌ای گره زده می‌شود و هر کس به چاهی فرو رود، یا از آن بالا آید، آن حلقه را محکم در دست خویش می‌گیرد. مراد از آن در اینجا؛ وسیله نجات است. وثقی: یعنی: محکم به هم گره زده شده و سخت استوار. آری! هر کس ایمان آورد؛ به دستاویزی محکم و استوار چنگ زده است «که گسستنی برای آن نیست» یعنی: آن حلقه هرگز باز و گسسته نمی‌شود تا کسی را که به آن چنگ زده، هلاک کند، بلکه فرد چنگ‌زننده به خود را همان‌طور به بهشت می‌رساند و از بهشت فقط کسی جدا می‌افتد که به آن حلقه چنگ زده باشد.

ابن کثیر آرای علما درباره «عروه الوثقی» را چنین نقل می‌کند: «عروه الوثقی؛ ایمان است». سدی می‌گوید: «عروه الوثقی اسلام است». سعیدبن جبیر وضحاک می‌گویند: «عروه الوثقی؛ کلمه طیبه لا اله الا الله است». انس بن مالک می‌گوید: «عروه الوثقی قرآن است». سالم ابن ابی الجعد می‌گوید: «عروه الوثقی دوست داشتن در راه الله و دشمنی ورزیدن به خاطر اوست». آن‌گاه ابن کثیر در جمع‌بندی این آراء می‌گوید: «همه این اقوال صحیح است و میان آنها هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد». «و خداوند شنواست» همه گفتنی‌ها را «دانا است» به همه اعتقادات؛ اعم از کفر و ایمان. قرطبی گفته است: «از آنجا که ایمان به خدا Ψ و کفر به طاغوت،

از اموری است که به زبان گفته می‌شود و قلب آن را باور می‌کند، پس، مناسب بود که در اینجا صفت «سمیع» برای گفتنی‌ها و صفت «علیم» برای معتقدات به کار رود، که چنین شد».

این آیه کریمه قاعده‌ای بزرگ از قواعد اسلام و رکنی عظیم از ارکان سیاست، برنامه و راه و روش آن است. قاعده‌ای که اجبار کسی را به پذیرش دین روانمی‌داند و همچنین به کسی این اجازه را نمی‌دهد که فردی از اهل ادیان را به اجبار از دین وی خارج سازد. البته این قاعده هنگامی تحقق می‌پذیرد که مسلمانان قوی و نیرومند باشند، به گونه‌ای که بتوانند از هویت و حیات دینی‌شان در برابر فتنه‌گران حراست و حفاظت نمایند، لذا برای تأمین آزادی دعوت و ایمنی از فتنه، جهاد علیه سلطه متجاوز امری اجتناب ناپذیر است و بعد از آن، موضوع‌گردن نهادن به اسلام در حوزه فردی و گروهی، چیزی است که به قناعت اختیاری انسانها از طریق حجت و برهان، یا گفت‌وگو به شیوه‌ای که نیکوتر است، وا گذاشته می‌شود و در این میدان، دیگر نه جهاد مسلحانه‌ای در کار است و نه اجبار و فشاری.

صاحب تفسیر «المنیر» پس از آن که اقوال و آرای مفسران در خصوص منسوخ شدن این آیه کریمه را با آیه: **(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ)** «توبه/73» نقل می‌کند؛ این استنباط را به دست می‌دهد که قول به نسخ آن ضعیف است، لذا قول صحیح این است که آیه کریمه منسوخ نیست. شهید سید قطب: نیز در «فی ظلال القرآن» این آیه کریمه را از بارزترین وجوه گرامی‌داشت خداوند متعال از انسان می‌داند و با بیانی مدلل نشان می‌دهد که میان اصل عدم

اکراه بر دین و اصل مشروعیت جهاد مسلحانه، هیچ‌گونه تعارض و تناقضی وجود ندارد و هر یک از آنها مجال خاص خود را دارا می‌باشند¹.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ
الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ (257)

«خداوند ولی مؤمنان» یعنی: یاور و سرور و کارسازشان «است، آنان را از تاریکی‌ها» یعنی: از شبهات گمراه‌کن، جهل و پرستش طاغوت «به سوی نور» علم و هدایت و ایمان «بیرون می‌آورد» ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ نور را به‌صیغه مفرد و ظلمات را به‌صیغه جمع یاد کرد؛ زیرا حق یکی است و متعدد نمی‌شود، اما کفر و گمراهی انواع و اقسام زیادی دارد». «و کافران سرورانشان طاغوت است که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها خارج می‌کنند» مراد از طاغوت در اینجا؛ ائمه و فلاسفه کفرند که کافران را به کفر و الحاد امر کرده و کفر را برآنان آرایش می‌دهند و بدین‌وسیله آنان را از نور فطرت الهی که مردم را برآن سرشته است و از راه انبیاﷺ که دعوت به سوی عقاید راستین و شریعت‌های روشن و مستقیم است، به سوی تاریکی‌های کفر خارج می‌کنند «آنان اهل آتشند، آنان در آن جاودانند».

¹ نگاه کنید به ترجمه فارسی المنیر (40_42/2) و متن عربی «فی ظلال القرآن 296_293/1»، طبع دار الشروق.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت می‌کند: کسانی که به عیسی ﷺ ایمان آورده بودند و چون پیامبر خاتم ص مبعوث شدند، به ایشان نیز ایمان آوردند؛ از مصادیق این آیه‌اند.

**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ
الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ
الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
(258)**

«ای محمد! آیا ندیدی» با قلب خویش «آن کسی را که با ابراهیم در باب پروردگارش مواجه کرد» گویند: او نمرود بن کنعان بود که در عراق پادشاهی می‌کرد و مرکز فرمانروایی‌اش بابل بود و نقل است که او پادشاه عالمگیر زمان خود بود که دنیا را تماما زیر سلطه و فرمان خویش درآورده بود. «در مقابل آن که خدا به او پادشاهی داده بود» یعنی: طول مدت پادشاهی‌اش، او را به این طغیان و گردنکشی واداشت زیرا نقل است که او به مدت چهارصد سال بر مسند پادشاهی قرار داشت و در این پادشاهی و ناز و نعمت، مغرور و گردنکش شد، در حالی که نعمت اساسا انگیزه بخش شکر و سپاس است نه ناسپاسی و گردنکشی، هم از این روی او با ابراهیم ﷺ به مقابله و مکابره پرداخت، «آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگرم آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند» یعنی: دلیل قطعی وجود پروردگار توانا، ایجاد این پدیده‌های مشاهده شده بعد از عدم آنها و باز معدوم ساختن آنها بعد از وجودشان است و این بالضروره، دلیل بر وجود فاعل مختاری است زیرا این پدیده‌ها به خودی خود به وجود نیامده‌اند و لابد ایجادکننده‌ای آنها را آفریده است و این آفریننده، همان پروردگاری است

که من به سوی پرستش وی به یگانگی فرامی‌خوانم. اما نمرود به کبر و نخوت خود ادامه داد و «گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم». ابن عباس ت می‌گوید: «نمرود، دو مرد را که به اعدام محکوم بودند، احضار کرد، پس یکی از آنها را کشت و دیگری را بخشید و بدین‌گونه ادعا کرد که او زندگی بخشیده و میرانیده است، که البته این ادعایش مغالطه‌ای بیش نبود زیرا قصد ابراهیم U این بود که پروردگار متعال زندگی و مرگ را در اجساد می‌آفریند، ولی قصد نمرود کافر این بود که او قادر است تا از کشتن درگذرد؛ و این خود زنده ساختن است و قادر است تا بکشد؛ که این خود میراندن است. روشن است که این پاسخ ابلهانه‌ای بود که هرگز قرار دادن آن در مقابل حجت ابراهیم U صحیح نیست». آن‌گاه ابراهیم U حجتی به میدان او آورد که در آن مغالطه روی نمی‌دهد و به کافر این مجال فراهم نمی‌شود که از آن با تکبر و لجاجت بگریزد: «ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، پس تو آن را از مغرب برآور» یعنی: هرگاه تو مدعی آن هستی که زنده می‌کنی و می‌میرانی؛ پس کسی که زنده می‌کند و می‌میراند، هم‌او در نظام هستی نیز می‌تواند تصرف کند - اعم از آفرینش آن، یا دست بردن در برنامه‌ها و نظامات آن - لذا من از تو می‌خواهم که اگر راست می‌گویی؛ اینک این خورشید را که هر روز از مشرق طلوع می‌کند، از مغرب بر آور؛ «پس آن کافر مغلوب شد» و بر جای خویش می‌خکوب گشت و متحیرانه ساکت ماند «و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند» یعنی: به آنان حجت و برهانی را الهام نمی‌کند، بلکه حجتشان در نزد پروردگار متعال، محکوم به شکست و بطلان است.

سدی می گوید: «این مناظره میان ابراهیم و نمرود بعد از بیرون آمدن ابراهیم U - به سلامت از آتش - روی داد زیرا قبل از آن، میان آن دو ملاقاتی روی نداده بود». ابن کثیر به نقل از زید بن اسلم می گوید: «نمرود غله و خوارباری فراوان داشت و مردم برای گرفتن غله نزد وی می رفتند. ابراهیم U نیز همراه با آنان نزد وی رفت، هم در آنجا بود که این مناظره میان آن دو روی داد. پس نمرود به ابراهیم U غله ای نداد - چنان که به مردم می داد - و چون ابراهیم U از نزد وی به سوی خانواده اش بر می گشت، در مسیر راه، بار خویش را از توده خاکی که نزدیک خانه اش بود پر کرد و با خود گفت: چون نزد خانواده خود بروم، آنان را با نمایاندن این بار از خود و می آورم. به خانه که رسید، بار خود را گذاشته، تکیه داد و خوابید. زنش ساره به سوی دو کیسه همراه ابراهیم U که پر از خاک بود رفت و آن دو را پر از خوراکی ای پاکیزه یافت و از آن غذایی گوارا پخت. چون ابراهیم U از خواب بیدار شد، غذایی لذیذ را در برابر خود آماده یافت، پرسید: این را از کجا آورده اید؟ ساره گفت: از غله ای که همینک آوردی! پس ابراهیم U دانست که این، روزی از جانب خدای عزوجل بوده است».

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِئَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (259)

«یا» ندانستی داستان «کسی را که بر قریه ای گذشت» این کس، به قول مشهور: عزیز U از انبیای بنی اسرائیل بود که بر قریه ای از سرزمین بیت المقدس که به دست بخت النصر ویران شده بود، گذشت. به قولی: مراد از قریه؛ اهالی آن است.

«که سقفها و دیوارهایش فرو ریخته بود» یعنی: سقفها و دیوارهای آن قریه بر سر ساکنان خود فرو ریخته بود. عروش: سقفهاست. به قولی: معنای آن این است: آن قریه خالی از سکنه بود، در حالی که خانه‌ها آباد و پابرجا بودند. عزیر U با مشاهده این وضع با خود گفت: «چگونه خداوند» مردم «این ویرانکده را پس از مرگشان زنده می‌کند؟» این چنین بود که او احیای مجدد آن قریه یا شهر را در حالتی که مشابه حالت مردگان است، بعید پنداشت. مراد وی، بعید پنداشتن زنده شدن مجدد مردم آن قریه بود «پس خداوند او را» یعنی: عزیر را «صد سال میراند، سپس برانگیختش» و بدین گونه برای او در وجود خودش، بر معاد مثل و نمونه‌ای زد. و از زنده ساختن او به «بعث» تعبیر شد نه «احیاء»، برای اعلام این امر که عزیر U همچون بار اول؛ زنده‌ای عاقل و با ادراک کامل گردید. خداوند Ψ بعد از برانگیختن مجددش به او گفت: «چقدر درنگ کرده‌ای؟» در حال مرگ؟ «گفت: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کرده‌ام» عزیر این سخن را بنابه پندار خودش گفت زیرا خدای عزوجل او را در آغاز روز میراند و پس از صدسال در آخر روز زنده ساخت، پس چون دید که خورشید هنوز می‌تابد، گمان کرد که آن خورشید؛ خورشید همان روز است و او فقط چند ساعتی بیش نخوابیده است «گفت» پروردگار متعال «چنین نیست، بلکه صد سال درنگ کرده‌ای» در حال مرگ «پس به خوراک و نوشیدنی خود» که گویند؛ انجیر و شیره انگور بود «بنگر، که» با وجود سپری شدن این مدت طولانی، طعم و رنگ آن به قدرت لایزال ما «تغییر نکرده است و به درازگوش خود بنگر» که چگونه اعضا و اجزای وجودش متلاشی شده و

استخوانهای آن درهم ریخته است و بدان که این واقعه برای آن است که هم پاسخ سؤال تو را بدهیم «و هم تو را نشانه‌ای برای مردم گردانیم» در مورد معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ. گفته‌اند: نشانه قراردادن عزیز، در این حقیقت بود که او بعد از گذشت صد سال، به مانند روزی که مرده بود، جوان برانگیخته شد، درحالی که فرزندان و نوادگان خود را همگی پیر و کهنسال یافت. «و به این استخوانها بنگر که چگونه آنها را به حرکت درمی‌آوریم» یعنی: آنها را بر روی همدیگر قرار داده و به هم پیوند می‌دهیم «سپس گوشت را بر آن می‌پوشانیم» یعنی: استخوانها را با گوشت می‌پوشانیم. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «آن شهر ویرانه بعد از مدت هفتاد سال از مرگ عزیز آباد و مسکونی شده بود». گفتنی است؛ اولین چیزی که خداوند Ψ در عزیز آفرید، چشمانش بود و او با چشم خود می‌دید که چگونه استخوانهایش یکی یکی به دیگری پیوسته و سپس بر آنها گوشت پوشانده می‌شود، آن‌گاه بر وی روح دمیده شد «پس چون این حال برای او آشکار شد» یعنی: چون برای او آنچه را که قبل از این بعید می‌پنداشت، به عینیت آشکار گشت «گفت: به یقین می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست» یعنی: اکنون می‌دانم به نوع دیگری از دانستن که قبل از این نمی‌دانستم و آن علم عیان است، پس، هم‌اکنون من داناترین اهل زمان خویش به این حقیقت هستم. به قرائتی دیگر (اعلم...) آمده است؛ که در این صورت معنی این است: خداوند Ψ به او دستور داد تا این حقیقت را به نحوی بداند که در آن، آرامش و اطمینان قلبی وجود دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمَ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّهُ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (260)

«و» ای محمد ص! به یاد آور «آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من بنما که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» جمهور علما بر آنند که این سؤال ابراهیم U از روی شک و تردید در قدرت خداوند متعال نبود زیرا ابراهیم U هرگز در قدرت حق تعالی بر زنده‌ساختن مردگان شک و شبهه‌ای نداشت، بلکه فقط می‌خواست تا کیفیت زنده شدن را به چشم سر ببیند. ابن کثیر می‌گوید: «برای این درخواست ابراهیم U چند سبب ذکر کرده‌اند، از آن جمله این که چون او به نمرود گفت: (پروردگار من همان است که زنده می‌گرداند و می‌میراند)؛ دوستدار آن شد که در این باره، از علم الیقین به عین‌الیقین ارتقا یابد». بنابراین، ابراهیم U با این خواسته‌اش نه رؤیت قلب، بلکه رؤیت چشم را اراده داشت تا برای او طمأنینه و آرامش حاصل شود. پس خداوند Ψ در پاسخ وی «فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟» به این که من به زنده‌ساختن مردگان قادرم، که اینک از من نمایاندن آن را می‌خواهی؟ طرح این سؤال، در عین علم خداوند Ψ به ایمان داشتن ابراهیم U، برای تعلیم دادن به شنوندگان است «گفت: چرا» باور داشته‌ام و ایمان آورده‌ام که تو بر این کار توانایی «و لیکن برای این که» با یک‌جاشدن دلیل عیان همراه با دلایل ایمان «دلم آرام گیر»، خواستار این معاینه و مشاهده گردیده‌ام. آری! ابراهیم U هرگز در زنده‌شدن مردگان شکاک و متردد نبود و برای پیامبران: چنین شک و تردیدی جایز هم نیست، ولی او به‌خاطر آن خواهان

دیدن این امر شد که فطرت انسان براین سرشته شده که از مشاهده آنچه که از وجود آن خبر یافته، به اطمینان دست می‌یابد.

به همین جهت، رسول خدا ص در این حدیث شریف فرموده‌اند: «خبر یافتن همچون معاینه و دیدن نیست». ابن عباس ؓ می‌گوید: «در قرآن کریم آیه‌ای از این آیه کریمه امیدوار کننده‌تر نیست». خواجه عبدالله انصاری: می‌گوید: «یقین را سه رتبت است، اول علم‌الیقین، پس عین‌الیقین؛ پس حق‌الیقین، ابراهیم ؑ خواست تا هر سه رتبت در او جمع شود و علم‌الیقین، عین‌الیقین گردد». لذا خداوند متعال خواسته ابراهیم ؑ را اجابت نموده «فرمود: چهار پرنده را بگیر و آنها را پیش خود ریزیز گردان» یعنی: بعد از برگرفتن چهار پرنده، هرکدام آنها را قطعه‌قطعه کن «سپس بر سر هرکوهی پاره‌ای از آنها را بگذار» یعنی: از هرکدام آنها پاره‌ای بر سر هرکوهی قرار ده «آن‌گاه آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می‌آیند» یعنی: شتابان به سوی تو به پرواز در می‌آیند «و بدان که خداوند، عزیز حکیم است» یعنی: حق تعالی غالب و توانایی است که چیزی او را عاجز نمی‌گرداند و در صنع و تدبیر خویش فرزانه و باحکمت است.

نقل است که ابراهیم ؑ چهار پرنده را از چهار نوع بر گرفت: طاووس، کرگس، کلاغ و خروسی را. ابن عباس ؓ می‌گوید: «ابراهیم ؑ پرندگان ریزیز شده و به هم در آمیخته را بر هفت کوه قرار داد، آن‌گاه سرهایشان را به دست خود گرفت، سپس نگاه کرد که چگونه اجزای آنها به هم می‌پیوند و پرهایشان یکی یکی به هم می‌آید و همه زنده شدند».

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِئَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (261)

سبب نزول: این آیه کریمه درباره عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما نازل شد زیرا اولی سپاه تبوک را به هزار شتر، همراه با نمد و یراق و جهاز آنها مجهز کرد و به علاوه چاه آب خیزی داشت که آن را نیز بر مسلمانان صدقه کرد و دومی چهار هزار درهم را در راه خدا Ψ انفاق نمود. ابوسعید خدری τ می گوید: پیامبر گرامی اسلام ν را دیدم که دستانشان را بالا برده در حق عثمان τ چنین دعا می کردند: «پروردگارا! من از عثمان بن عفان راضی شده‌ام، پس، تو نیز از او راضی باش».

«صفت کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند» یعنی: در جهاد برای اعلائی کلمه الله «همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد» یعنی: صفت انفاقشان مانند صفت کشت دانه‌ای با این اوصاف است. مراد خوشه‌های هفت‌گانه‌ای است که از یک ساقه واحد سر می‌زند، یعنی یک ساقه به هفت شاخه منشعب می‌شود که در هر شاخه یک خوشه و در هر خوشه صد دانه است «و خداوند برای هر کس که بخواهد» پاداشش را «چند برابر می‌کند» یعنی: باز هفتصد برابر را برای کسانی که آداب انفاق را رعایت کنند¹ و انفاقشان برای برتری کلمه خدا Ψ باشد، چند برابر می‌کند «و خداوند گشایشگر» است. یعنی فضل و بخشش وی گشاده است و از خلقش فراگیرتر و گسترده‌تر می‌باشد «دانا است» به کسانی که مستحق این فضل و بخشش هستند و نیز به کسانی که مستحق آن نیستند.

¹ آداب انفاق را در آیات بعد می‌خوانیم.

این آیه کریمه اقتضا می‌کند که انفاق در جهاد پاداشی هفتصد برابر داشته باشد، در حالی که در آیه دیگری آمده است که یک کار نیک، ده‌برابر پاداش دارد لذا از این امر دانسته می‌شود که پاداش ده برابر، متعلق به انفاق در غیر جهاد از دیگر راه‌های خیر بوده و فقط پاداش انفاق در جهاد است که هفتصد برابر می‌باشد. امام‌احمد از عیاض بن غطیف روایت کرده است که گفت: نزد ابو عبیده آمدیم تا او رابه سبب ناراحتی‌ای که به پهلویش عارض شده بود، عیادت کنیم در این هنگام همسرش بر بالینش نشسته بود. پس به همسرش گفتیم: ابو عبیده τ شب را چگونه گذراند؟ گفت: به‌خدا که شب را برخوردار از پاداش الهی گذراند. ابو عبیده τ به‌سخن درآمد و گفت: نه! چنین نیست، من شب را با چنین حالی سپری نکرده‌ام. در این اثنا رویش را که به‌طرف دیوار بود، به‌سوی عیادت‌کنندگان برگرداند و گفت: آیا از من نمی‌پرسید که به‌زنم چه گفتم که او از سخنم چنین برداشتی کرده‌است؟ در حدیث شریف از رسول خدا ص شنیدم که فرمود: «هر کس مازاد بر نیاز خود را در راه خدا Ψ انفاق کند، پاداش وی هفتصد چند آن است و هر کس برخود انفاق کند، یا مریضی را عیادت نماید، یا چیز آزاردهنده‌ای را دور سازد، هر کار نیکی از این قبیل، پاداشی ده برابر دارد و روزه سپر مؤمن است تا آن‌گاه که او [با ارتکاب حرام] آن را نشکند و پاره نکند و هر کس که خدای عزوجل او را به آفت و بلایی در جسمش مبتلا گردانید، آن آفت برایش حطه‌ای [کفاره‌ای برای گناهان] است». یعنی: زن ابو عبیده τ که این حدیث رسول خدا ص را از شوهرش شنیده بود، استنباط وی این بود که چون وی به آفتی مبتلا هست، این برایش پاداشی است.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنَّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (262)

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند، منت و آزاری در میان نمی‌آورند» من: سخن گفتن شخص از بخشش و انفاق خود است، که آن سخن به گوش گیرنده می‌رسد و مایه آزار روحی وی می‌گردد و این از گناهان کبیره است. اذی: دشنام‌دادن، فخرفروشی و تکبر به انفاق مال و یادآوری آن به کسی است که فقیر دوست ندارد او از آن آگاه شود. آری! چنین کسانی که اموالشان را بی‌منت و آزار در راه خدا Ψ انفاق می‌کنند: «پاداششان برایشان نزد پروردگارشان» محفوظ «است». این که خداوند Ψ در اینجا انفاق‌کنندگان را به پروردگاری خود منسوب می‌سازد، گرامی داشت و بزرگ‌داشتی برای آنان و تأکیدی بر دریافت پاداش از سوی ایشان است «و بیمی بر آنان نیست» در هر دو سرای دنیا و آخرت «و آنان اندوهگین نمی‌شوند» این تعبیر، بیانگر نفی همیشگی حزن و اندوه از آنان است.

در حدیث شریف به روایت مسلم از ابوذر r آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر إليهم ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم: المنان بما أعطى، والمسبل إزاره، والمنفق سلعته بالحلف الكاذب: سه کسانند که خدای عزوجل در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به سوی آنان نمی‌نگرد، آنان را تزکیه نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است: منت‌گذارنده در برابر آنچه که بخشیده است، کسی

که در راه رفتن، شلوار (ولباسش) را از روی کبر و خودبزرگ بینی بر زمین به دنبال خود می کشد و کسی که کالای خود را با سوگند دروغ می فروشد).

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ (263)

«گفتاری پسندیده» و دعا و کلامی خوش در برخورد با فرد سائل و نیازمند، از سوی کسی که مورد درخواست کمک قرار می گیرد «و گذشت» و چشم پوشی از پافشاری و تندی سائل «بهرتر از صدقه ای است که آزاری به دنبال آن باشد و خداوند بی نیاز بردبار است» این آیه کریمه در عین این که بیانگر این حقیقت است که برگرداندن فقرا با زبانی خوش و رفتاری نیک، بهتر از دادن صدقه به ایشان همراه با آزار و منت می باشد؛ دلجویی از نیازمندان و امید بخشیدن به آنان نیز هست، با دادن این پیام به آنان که: اگر از نزد اغنیا دست خالی برمی گردند، باید به فضل و بخشایش خداوند Ψ امیدوار باشند. مراد از «مغفرت»، پرده پوشی رفتار بدنیازمند و گذشت از وی است، چنانچه او بر درخواستش چنان پافشاری و اصرار ورزید که سبب کدورت خاطر توانگر شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تَرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (264)

«ای مؤمنان! صدقات خود را با منت و آزار باطل نکنید» باطل کردن صدقات؛ از بین بردن اثر و تباه ساختن ثواب آنهاست زیرا منت و آزار و ریا، صدقات را باطل و بی اثر می گرداند «همانند کسی که مالش را برای خودنمایی بر مردم انفاق می کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد» یعنی: مانند کسی که

مالش را ریاکارانه برای نمایش دادن به مردم انفاق می کند و هدف او از این کار، کسب رضای الهی و ثواب آخرت نیست، بلکه فقط می خواهد مدح و ستایش مردم را به سوی خود جلب نماید تا مردم او را به اوصاف نیک بشناسند و مثلاً بگویند؛ فلان شخص، سخاوتمند و جواد است «پس مثل او همچون مثل تخته سنگی است» صاف و هموار «که بر آن خاکی باشد و باران سنگینی بر آن بیارد و آن را سخت و صاف واگذارد» یعنی: آن باران سنگین، خاکی را که بر روی آن تخته سنگ نشسته است، ببرد و آن را صاف و سترون باقی گذارد. پس همچنان است این فرد خودنمای ریاکار، که صدقات ریایی او نه نفعی از ثواب به او می رساند و نه هم مال وی باقی می ماند، همچون صخره ای که نه سبزی بر آن می روید و نه هم خاکش باقی می ماند «آنان نیز از آنچه کرده اند، بهره ای نمی برند» یعنی: منت گذاران و آزاردهندگان و ریاکاران نیز، نه از آنچه انفاق کرده اند، پاداش و حاصلی می برند و نه هم بعد از انفاق، قادر به بازگرداندن مال خود می باشند، درحالی که قبلاً در به دست آوردن آن، چه رنجها و زحمتهای کشیده اند! «و خداوند قوم کافر را» تا آن گاه که بر کفر خویش باشند «هدایت نمی کند» به سوی آنچه که خیر و صلاحشان در آن است. این تعبیر به این واقعیت اشاره دارد که ریا و منت نهادن از صفات کفار است، نه از اوصاف مؤمنان.

باید دانست که:

1- آیات کریمه، شامل انفاق نفل و فرض - هر دو - می شود، پس نیازی نیست که بگوییم: آیه (261) قبل از آیه زکات نازل شده و سپس با آیه زکات منسوخ گردید.

2- آیه کریمه (261) دلیل بر آن است که شغل کشاورزی از بهترین مشاغل است، بدان جهت که خدای عزوجل به آن مثل زده است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ مسلمانی نیست که نهالی می‌نشانند و یا مزرعه‌ای را کشت می‌کند که بعدا پرنده‌ای، یا انسانی، یا حیوانی از آن می‌خورد، مگر این که آن محصول، برایش صدقه است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «روزیتان را در نهانگاه‌های زمین بجوید». یعنی: کشاورزی نمایند. آری! کشاورزی از جمله فرض‌های کفایی است، پس بر حاکم مسلمانان واجب است که مردم را بر کشاورزی مجبور نماید.

3- منت‌گذاری؛ یعنی یادآوری از احسان خویش و آن را به رخ شخص نیازمند کشیدن، از گناهان کبیره است، به دلیل احادیث وارده درباره نکوهش شدید این کار.

4- در حدیث شریف آمده است: «سخن نیکو صدقه است و از امور پسندیده یکی این است که با برادر مسلمانان با چهره باز و بشاش روبرو شوی».

**وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ
بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (265)**

«و مثل کسانی که اموالشان را برای طلب خشنودی خداوند و اعتقاد برخاسته از دل خویش انفاق می‌کنند» یعنی: آنان که با بذل اموال، دل و جان و نهان خویش را بر ایمان و اعتقاد و عبادات استوار و پایدار می‌سازند و انفاق مال را وسیله‌ای برای ریاضت و تمرین و عادت دادن نفس خویش بر ایمان و اعتقاد می‌شناسند و یقین دارند به این که خداوند متعال به ایشان در برابر

آن پاداشی بس وافر عنایت می‌کند. یا معنای ﴿ وَتَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ ﴾ این است: آنان که نفس خویش را برایمان و بذل مال در راه خدا Ψ ، پایدار و ثابت قدم گردانیده و آن را از بیماری بخل و مال‌دوستی تزکیه می‌کنند، مثل آنان «همچون مثل جنتی است» جنت: باغی است که در آن درختانی انبوه می‌روید تا بدانجا که آن را می‌پوشاند «که» این باغ «بر فراز ربوهای قرار دارد» ربوه: پشت‌های است که اندک بلندی دارد. توصیف باغ به این که بر فراز پشت‌های قرار دارد؛ برای آن است که درختان و سبزی‌هایی که بر آن‌پشته می‌روید، نیکوتر از درختان و سبزه‌زارهای دیگر مکانهاست، چه غالباً وزش بادهای نرم، به آن هوایی لطیف و گوارا و کیفیتی والا و دلپذیر می‌بخشد، هم از این روی است؛ «که اگر باران سنگینی بر آن بیارد، دو چندان محصول برآورد» میوه‌هایش نسبت به باغهای دیگر، به سبب این باران سنگین «و اگر باران سنگین بر آن نیارد» دست‌کم «باران سبک» و ریزی هم برای آن کافی است. طل: باران سبکی است که قطراتی ریز دارد «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» آری! این چنین است داستان مؤمنی که اگر خداوند Ψ به او ثروت و سرمایه‌ای بسیار بریزاند، او هم برای رضای حق تعالی صدقه‌ای بسیار می‌دهد، اما اگر همچون باران سبک، به ثروتی اندک دست یابد؛ باز هم از صدقه دادن و انفاق دست برنداشته بذل و بخشش را کاملاً قطع نمی‌کند و نفع این صدقه اندک در نزد خدا Ψ بسیار است، چرا که هدف بخشنده آن، به دست آوردن رضای الهی می‌باشد.

حسن در تفسیر ﴿ وَتَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ ﴾ می‌گوید: «در صدر اسلام چون یک مسلمان وارسته قصد صدقه دادن را داشت، با خویشتن خویش درنگ و

تأملی می‌کرد؛ پس اگر آن صدقه برای خدا Ψ می‌بود، آن را می‌بخشید و اگر غیر از این می‌بود، دست نگه می‌داشت». برخی دیگر در معنای آن گفته‌اند: «آنان که اموالشان را برای طلب خشنودی خدا Ψ انفاق می‌کنند، بصیرتی باز و ضمیری روشن دارند و این بصیرت و بینایی ضمیر، آنها را بر انفاق در طاعت الهی پایدار و استوار می‌گرداند زیرا ایشان به هنگام دادن صدقه می‌نگرند که آیا این صدقه رضای الهی را در پی دارد یا نه؟ پس اگر برای خدا Ψ بود، آن را می‌دهند و در غیر آن دست نگه می‌دارند». تعلیل آیه کریمه به دو علت: ﴿ اِبْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ ﴾ و ﴿ وَتَثْبِيتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ ﴾ دلالت بر این دارد که: انسان مؤمن باید با عمل خویش این دو امر را مدنظر داشته باشد:

1- طلب رضای خداوند متعال به انگیزه بندگی برای او. 2 - تزکیه نفس خویش از شائبه‌های بخل و ریا و دیگر آلودگی‌ها.

أَيُّدٌ أَحَدَكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءٌ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (266)

«آیا کسی از شما دوست دارد» همزه (أیود) برای استفهام انکاری و نفی است، یعنی: کسی دوست ندارد «که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها» یعنی: از زیر درختان آنها «نهرها روان باشد» ذکر اختصاصی خرما و انگور، درحالی که بعداً می‌فرماید: «و هرگونه میوه‌ای برایش به‌بار آورد» برای این است که خرما و انگور بهترین و نیکوترین درختان است «درحالی که او را پیری رسیده» و پیری شخص، او را در معرض شدت نیازمندی قرار می‌دهد زیرا شخص پیر از کار و کسب و جمع نمودن اسباب دنیا ناتوان است، از همین

روی در حدیث شریف آمده است که رسول خداص در دعای خویش می‌فرمودند: «اللهم اجعل اوسع رزقک علی عند کبر سنی و انقضاء عمری: بارخدا یا! وسیع‌ترین روزیت را بر من در هنگام کهنسالم و رو به پایان آمدن عمرم قرار بده». «و» آن شخص «فرزندانی خردسال دارد» زیرا کسی که هم سن بالا و هم فرزندانی ضعیف داشته باشد و ناگهان «گردبادی آتشین بر آن باغ بوزد» و باغ او را که تمام هستی‌اش می‌باشد، یکسر «بسوزاند»؛ بدون شک، آه و افسوس و درد و اندوهش بر ازدست‌دادن آن باغ، بسیار سخت و کمرشکن خواهد بود زیرا او نه در آن سن و سال توش و توانی دارد که باغش را دوباره غرس کند و نه فرزندان خردسال او، چنین توان و نیرویی دارند. «اعصار» باد سختی است که همانند ستونی به سوی آسمان بالا می‌رود و سپس راست می‌ایستد، که به آن گردباد می‌گویند. مراد از «نار»، باد سرد شدید و سوزانی است که چون بر درختان وزد، همه را پاک بسوزاند «این‌گونه، خداوند آیاتش را برای شما روشن می‌گرداند تا اندیشه کنید» درعواقب امور؛ و بنابراین، صدقات و انفاق‌هایتان را در جهت رضای خداΨ با اخلاص همراه کنید و از این مثل عبرت بگیرید.

پس این آیه کریمه تمثیلی است برای کسی که کار خیری می‌کند، اما در کنارش کار دیگری را به آن ضمیمه می‌نماید که آن را هدر و باطل و بیهوده گرداند، در چنین صورتی، آن عمل نیک در روز قیامت - که او سخت به آن نیاز دارد - دستش را نمی‌گیرد و گره‌ای از مشکل بی‌علاج او نمی‌گشاید، همچون صاحب چنان باغی که با چنان حادثه‌ای روبرو شده است. ابن‌کثیر در تفسیر این آیه کریمه روایت می‌کند: «عمرτ روزی از اصحاب پرسید: به نظر شما آیه: ﴿أَيُّودٌ

أَحَدُكُمْ ...) درباره چه کسی نازل شده است؟... ابن عباس τ گفت: این آیه کریمه مثلی است برای عملی، عمر τ پرسید: کدام عمل؟ ابن عباس τ گفت: برای مرد توانگری که به طاعت خدا Ψ عمل می‌کند، سپس حق تعالی (به قصد امتحان) شیطان را به سوی او می‌فرستد، از آن پس به گناهان عمل می‌کند تا گناهان همه اعمال او را در خود فرو می‌برند». ابن کثیر می‌گوید: «همین روایت در تفسیر این آیه کریمه کافی است».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (267)

«ای مؤمنان! از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید انفاق کنید» یعنی: از بهترین و برگزیده‌ترین و حلال‌ترین اموال خویش انفاق کنید. مراد از انفاق در اینجا، زکات فرض است و به قولی: معنای آن عام است در زکات فرض و صدقات دیگر «و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم» که عبارت از: میوه‌ها، حبوبات، سبزیجات، معادن، گنجها و دفینه‌های زیرزمین است، نیز انفاق کنید. و حاشا! «قصد انفاق» چیزهای «ناپاک و بد» و پست «را نکنید» یعنی: مال وامانده و نباب را به صدقات و خیرات اختصاص ندهید «درحالی که آن را» اگر به عنوان حقوقتان به خودتان بدهند «خود شما نیز گیرنده آن نیستید» به هیچ نحو و در هیچ زمانی «مگر آن که در آن چشم‌پوشی کنید» یعنی: اگر یکی از شما آن را در بازار ببیند که فروخته می‌شود، یا کسی آن مال پست را به وی اهدا نماید، یا در برابر حق وی به وی بدهد، هرگز آن را - جز با بی‌میلی و از روی کم‌رویی و چشم‌پوشی - نمی‌پذیرد، پس هرگاه خود به آن چیز نامرغوب و

ناباب رغبت ندارید، چگونه حق خدا Ψ را از آن می‌پردازید؟ «و بدانید که خداوند بی‌نیاز» است از انفاقهای شما، پس انفاق مال قطعا به منفعت خود شماست «ستوده است» و سزاوار حمد و ستایش در برابر نعمتهای وافری که به شما بخشیده است و از جمله ستایش و شکرگزاری که سزاوار جلال و عظمت اوست، یکی هم انفاقتان از اموال پاکیزه‌ای است که به شما ارزانی نموده است، پس بدانید که خداوند Ψ پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد.

ملاحظه می‌شود که آیاتی از قرآن کریم که در آنها مطالبه انفاق مال می‌شود، غالبا یا به عبارت ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ ختم می‌شوند، یا به عبارت ﴿اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ «آیه بعد»؛ و خود این امر ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که مال انفاق شده بخشی از همان نعمتهایی است که حق تعالی خود به بندگانش ارزانی نموده است. در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند Ψ بدی را با بدی محو نمی‌کند، بلکه بدی را با نیکی محو می‌کند زیرا پلیدی نمی‌تواند محوکننده پلیدی باشد...». همچنین در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: برای رسول اکرم ص سوسماری هدیه آوردند، اما آن حضرت ص نه آن را خوردند و نه از خوردن آن نهی کردند. گفتم: یا رسول الله! آیا مساکین را با آن اطعام کنیم؟ فرمودند: «از آنچه خود نمی‌خورید، آنان را اطعام نکنید».

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (268)

«شیطان شما را از فقر بیم می‌دهد» تا در راه خدا Ψ انفاق نکنید «و به ناشایستی و فحشا» یعنی: به گناهان و هزینه نمودن اموال در راه آنها و بخل ورزیدن از انفاق در راههای خیر «فرمان می‌دهد» اعراب به بخیل، «فاحش»

می‌گویند، از بس که بخل در نزد آنان زشت و ناپسند است «ولی خداوند از جانب خود به شما وعده مغفرت می‌دهد» مغفرت: پوشاندن گناهان بندگان در دنیا و آخرت است «و فضل و بخشش» را وعده می‌دهد. فضل وی آن است که بهتر از آنچه راکه انفاق کرده‌اند، به آنان عوض دهد و در روزیشان گشایش و فراخی پدید آورد و در آخرت هم به آنان بهتر و بیشتر و برتر و زیباتر از آنچه که انفاق کرده‌اند، ارزانی نماید «و خداوند واسع است» در فضل و رحمت خویش و «دانا است» به آنچه که انفاق می‌کنید، پس شما را در برابر آن پاداشی مناسب عطا می‌نماید.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (269)

«او» تعالی «به هر کس که بخواهد، حکمت می‌بخشد» حکمت: به قول جمهور علما عبارت از: علم و دانش و قرآن است بنابراین، حکمت به نبوت اختصاص ندارد، بلکه از آن عام‌تر می‌باشد. به قولی دیگر: حکمت، فهم و روشن بینی در امور است. به قولی دیگر: حکمت، رسیدن به حق است در گفتار و کردار. بعضی هم آن را به دانش قرآن تأویل کرده‌اند. ابن عباس ؓ می‌گوید: «حکمت؛ یعنی معرفت به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مقدم و مؤخر، حلال و حرام و امثال و حکم قرآن». در حدیث شریف آمده است: «من حفظ القرآن فقد أدرجت النبوة بين كتفيه غير أنه لا يوحى إليه: هر کس قرآن را حفظ کرد، در حقیقت نبوت در میان دو شانهاش جاگرفته، جز این که به او وحی نمی‌شود». «و به هر کس

حکمت داده‌شود، به یقین خیری فراوان به او داده شده است و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد» یعنی: فقط کسی خطاب شرع و مضمون کلام الهی را به کار می‌بندد و از آنها پند می‌پذیرد که صاحب عقل سلیم باشد.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ
(270)

«و هر نفقه‌ای را که انفاق کردید، یا هر نذری که بر خود لازم گردانیدید، قطعا خداوند آن را می‌داند» و بر انجام آن پاداش و بر ترک آن سزایتان می‌دهد. این عبارت، حامل معنای مژده و تهدید هر دو است. «نذر» در لغت؛ عزم بر پایبندی به چیزی خاص و لازم گردانیدن آن بر خود است و در اصطلاح شریعت؛ تعهد و پیمان بستن انسان به طاعتی است که خداوند Ψ آن را بر وی لازم نگردانیده است، اما چون خود انسان آن را بر خود لازم می‌گرداند بنابراین، بر وی واجب و لازم می‌شود «و برای ستمکاران» یعنی: کسانی که با مخالفت امر به انفاق و عدم وفا به نذر، خود را به گناه می‌آیند «هیچ یآوری نیست».

باید دانست که علما بر وجوب وفا به نذر طاعت و حرام بودن ارتکاب معصیتی که نذر به آن تعلق گرفته، اتفاق نظر دارند، به دلیل این حدیث شریف: «نذر بر دوگونه است: 1 - آنچه که در طاعت خدای عزوجل نذر شده باشد و قطعا باید به آن وفا کرد. 2 - آنچه که در نافرمانی خدای عزوجل نذر شده باشد، که این نذر برای شیطان است و در آن وفایی نیست و کفاره آن؛ کفاره قسم می‌باشد». اما به قول جمهور فقها؛ انسان در وفاکردن به نذر در یک کار مباح و در عدم وفا به آن مخیر است، همچون نذر به خوردن، لباس پوشیدن و امثال آن،

به دلیل این حدیث شریف: «نذری نیست مگر در آنچه که رضای خداوند متعال با آن مدنظر باشد».

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُوتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (271)

«اگر صدقات خویش را آشکار کنید، این کار خوبی است» و هیچ ایراد و اشکالی به همراه ندارد «و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید» یعنی: پنهانی آن را از مال خویش بیرون کرده و به فقرا بدهید «این برای شما بهتر است» بهتر بودن پنهان‌کاری در پرداخت صدقات، در خصوص صدقه نافله است تا از ریا دور باشد، نه در زکات فرض زیرا در پنهان کردن زکات فرض هیچ فضیلتی نیست، بلکه حتی اکثر علما بر آنند که آشکار ساختن آن بهتر است تا دیگران هم به زکات دهنده اقتدا کنند «و» خداوند متعال با صدقه پنهان و صدقه آشکارتان «بخشی از گناهانتان را می‌زداید» نه همه گناهانتان را زیرا صدقه، همه گناهان را نابود نمی‌کند «و خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است» بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد، پس، از ریاکاری و انفاق برای غیر خدا Ψ حذر کنید.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل إلا ظله: إمام عادل، وشاب نشأ في عبادة الله، ورجلان تحاببا في الله اجتمعا عليه وتفرقا عليه، ورجل قلبه معلق بالمسجد إذا خرج منه حتى يرجع إليه، ورجل ذكر الله خالياً

ففاضت عیناه ، ورجل دعتہ امرأة ذات منصب
 وجمال فقال: إني أخاف الله رب العالمين ورجل
 تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شماله ما
 تنفق يمينه: هفت کساند که خدای عزوجل ایشان را در سایه عرش
 خویش جای می‌دهد، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه اونیست: زمامدار
 عادل، جوانی که در عبادت خداΨ رشد یافته، دو کسی که به خاطر خداΨ باهم
 دوستی نموده برای او باهم جمع می‌شوند و در راه او از یکدیگر جدا
 می‌گردند، مردی که دل وی آویخته به مسجد است؛ از همان‌گاه که از آن بیرون
 می‌آید تا آن که مجدداً به سوی آن برگردد، کسی که در خلوت خویش خداΨ را
 یاد می‌کند و چشمانش پر از اشک می‌شود، مردی که زنی صاحب جاه و جمال
 او را به سوی خویش می‌خواند، اما او می‌گوید: من از خداوند پروردگار عالمیان
 می‌ترسم و مردی که صدقه‌ای را انفاق می‌کند و آن را به گونه‌ای پنهان می‌دارد
 که دست چپش نمی‌داند که دست راستش چه چیز انفاق کرده است». در حدیث
 شریف دیگری آمده است: «صدقه السر تطفیء غضب الرب عزوجل: صدقه
 پنهانی، خشم پروردگار عزوجل را فرو می‌نشانند».

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه کریمه در شأن ابوبکر و عمر
 رضی الله عنهما نازل شد زیرا عمرτ نصف مالش را نزد رسول خداصل آورد و
 آن را تقدیم ایشان کرد و رسول خداصل به او فرمودند: «ای عمر! پشت سرت
 برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای؟» عمر گفت: نصف مالم را. اما ابوبکرτ
 تمام مال خویش را به گونه‌ای تقدیم آن حضرتصل کرد که در نمان داشتن آن
 سعی بسیار داشت، طوری که می‌خواست آن را حتی از خودش نیز پنهان دارد،

رسول خداص به او فرمودند: «برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای ای ابوبکر؟» گفت: وعده خدا و وعده پیامبرش را. عمر τ چون این ماجرا را شنید، گریست و گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای ابوبکر! سوگند به خدای عزوجل که هیچ گاه من و تو باهم در کار خیری مسابقه ندادیم، مگر این که تو در آن بر من سبقت گرفتی.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ
(272)

«هدایت آنان» یعنی: هدایت کفار «برعهده تو نیست» ای پیامبرص! «بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: برعهده تو نیست تا آنان را به اسلام درآوری و پذیرای اوامر و نواهی شرع گردانی، بلکه خدا Ψ هر که را بخواهد هدایت می‌کند. این نوع از هدایت که همانا هدایت توفیق بخشیدن به راه خیر و سعادت است، مختص به خدای عزوجل می‌باشد، پس تکلیف تو فقط تبلیغ، ارشاد و راهنمایی به سوی خیر است و بس.

ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «تا این آیه نازل نشده بود رسول خداص دستور می‌دادند که جز بر اهل اسلام صدقه نکنید، اما بعد از نزول آن، ایشان صدقه دادن به هر فرد سائلی را - از هردینی که باشد - اجازه دادند». از این جهت این مقوله در میان عرفا رایج شد که: «نانش دهید و از ایمانش نپرسید».

«و هر مالی که انفاق کنید» بسیار باشد، یا کم «به سود خود شماست» و خدا Ψ را از آن سودی نیست، چه او از عالمیان بی‌نیاز است «و سزاوار نیست

که انفاق کنید مگر برای طلب خشنودی خدا» یعنی: انفاق معتبر و مقبول، فقط همان است که برای رضای الهی باشد «و هر آنچه را که انفاق کردید، پاداش آن به طور کامل به شما داده خواهد شد و ستمی بر شما نخواهد رفت» پس آن گاه که صدقه دهنده، برای خشنودی خدا Ψ انفاق می کند، پاداش وی چند برابر به او می رسد و دیگر او مسئول این امر نیست که صدقه وی به دست شخص خوبی رسیده، یا به دست شخص بدی زیرا او به هر حال - بنا برنیت خود - صاحب ثواب است.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (273)

«صدقات برای فقرایی است» یعنی: صدقات خود را برای آن تهیدستانی بدهید «که خود را وقف در راه خدا کرده اند» با جهاد و مبارزه «و نمی توانند در زمین سفر کنند» برای تجارت یا زراعت و امثال آن از مشاغل دیگر، به منظور تأمین مخارج زندگی، چراکه تمام وقت به جهاد مشغولند و خود را برای آن وقف کرده اند، یا هجرت کرده اند تا در تحت فرمان خدا و رسول وی باشند. همچون اصحاب صفه¹ که به طور دسته جمعی شب و روز در مسجد النبی زندگی می کردند و به عبادت و تلاوت مشغول بوده مشتاقانه در تمام غزوات و

¹ صفه: سایبه بانی بود پیوسته به مسجد النبی p. و اصحاب صفه از مهاجران قریش بودند که نه در مدینه مسکنی داشتند و نه قوم و قبیله ای و در صفه مسجد النبی به سر می بردند و تعدادشان چهارصد تن بود.

سریه‌ها داوطلب جهاد می‌شدند و چنان که در بیان سبب نزول آمده است، این آیه کریمه در شأن ایشان نازل شد.

علما در بیان احکام گفته‌اند: تکدی در اسلام حرام است مگر برای ضرورتی، پس تکدی برای کسی که به کسب و کار توانایی دارد، حلال نیست، به دلیل این حدیث شریف: «لا تحل الصدقة لغني ولا لذي مرة سوي: صدقه برای شخص ثروتمند و کسی که توانایی دارد و سلیم الاعضاء است روا نیست».

علما برآنند که گدایی برای سه کس حلال است:

- 1- فقیر و محتاجی که زمین‌گیر شده باشد.
 - 2- کسی که وامی سنگین بر عهده‌اش قرار داشته باشد. و آن وامی است که انسان خود به پرداخت آن متعهد گشته بی آن که در قبال آن عوضی گرفته باشد، چون مال ضمانت، یا انفاق برای اصلاح ذات‌البین و انفاق برای دفع مظلماه‌ای.
 - 3- کسی که پرداخت دیه فرد صالح، یا دوستی را بر عهده گرفته است که اگر آن دیه را ندهد، آن فرد کشته می‌شود و او از کشته‌شدن وی دردمند می‌گردد.
- و این حدیث شریف جامع هر سه معنای یادشده است: «المسالة لا تحل الا لذی فقرمدقع، او لذی غرم مفضع، اولذی دم موجه»، پس الحاح و پافشاری بر تکدی، با وجود بی‌نیازی از آن روا نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی که اموال مردم را به تکدی از آنان می‌طلبد تا سرمایه‌دار گردد، جز این نیست که اخگر آتش را برای خویش درخواست نموده است، پس او مختار است که به کم قناعت ورزد، یا همچنان افزون طلبی پیشه کند».

«و» آن فقرای مجاهد در راه خدا Ψ «از مناعتی که دارند، هر کس ناآگاه باشد، آنان را توانگر می‌انگارد» زیرا ایشان خود را از سؤال کردن بازداشته و هرگز اظهار فقر و مسکنت نمی‌کنند، به طوری که شخص بی‌اطلاع از حالشان، ایشان را توانگر می‌پندارد، اما شخص با بصیرت، ایشان را از نشانه‌هایشان می‌شناسد: «آنان را به سیمایشان می‌شناسی» با ضعف و بی‌حالی بدنهایشان و نشانه‌های دیگری که گویای فقر و نیازمندی آنهاست، که این به فراست مؤمن و بینش نافذ صاحبان خرد و بصیرت بستگی دارد. در حدیث شریف آمده است: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله: از فراست مؤمن پروا کنید زیرا او به نور خدا می‌نگرد». «از مردم به اصرار چیزی نمی‌خواهند» یعنی: آنان مانند دیگر نیازمندان یا متکدیان نیستند که به اصرار و پافشاری، از مردم خواهان خیرات شوند، بلکه قطعا از مردم چیزی نمی‌خواهند، نه با اصرار و الحاح و نه بدون آن، به جهت وارستگی و مناعت‌طبعی که دارند. این معنی، بنا بر رأی جمهور مفسران است. اما به قولی دیگر: مراد این است که آنان از مردم درخواست کمک می‌کنند، ولی نه با پافشاری و اصرار و سماجت. «و هر مالی که انفاق کنید، خداوند به آن آگاه است» پس چیزی از آن بر وی پنهان نمی‌ماند و به زودی در برابر آن بهترین پاداش را به شما خواهد داد.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (274)

«کسانی که اموالشان را در شب و روز و نهان و آشکارا انفاق می‌کنند» به دلیل رغبت زیاد و اشتیاق شدیدی که بر انفاق مال دارند تا بدانجا که از این کار نه در شب دست برمی‌دارند و نه در روز و به مجرد این که بر نیاز نیازمندان

آگاهی یابند، آشکارا و پنهان، بخشش می‌کنند «پاداششان نزد پروردگارشان» محفوظ «است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: از هول و هراسهای روز قیامت ایمنند و به آن لذتهای دنیوی‌ای که از دست داده‌اند، اندوهگین نمی‌شوند، یا نگران این امر نیستند که سرنوشت فرزندانشان بعد از فوتشان چه خواهد شد زیرا اینان به رستگاری بزرگ رسیده‌اند. مقدم ساختن شب بر روز و صدقه پنهانی بر صدقه آشکار؛ به این حقیقت اشاره دارد که صدقه پنهانی بر صدقه آشکار برتری دارد.

از ابن عباس ر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: این آیه کریمه درباره تأمین علوفه اسبان جهادگر نازل شد. حدیث شریف ذیل به روایت اسماء بنت یزید رضی الله عنها نیز بر صحت این روایت دلالت می‌کند؛ رسول خدا ص فرمودند: «کسی که اسبی را در راه خدا پرورش می‌دهد و به منظور دریافت ثواب بر آن خرج می‌کند، بداند که سیری و گرسنگی، سیرابی و تشنگی و ادرار و سرگین آن اسب، همه روز قیامت در میزان حسنات وی گذاشته می‌شود».

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ
 ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ
 مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ
 النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (275)

چون خداوند متعال حال مؤمنان و ارسته پرداخت کننده زکات و صدقات را بیان کرد، اکنون به بیان حال کسانی می‌پردازد که رباخوار و حرام‌خوارند: «کسانی که ربا می‌خورند» ربا: در لغت؛ افزودن است و در اصطلاح شریعت؛ افزودن مالی

است مخصوص بدون عوضی در مبادله مال با مال. یا افزودن در مقدار یا مدت معامله دادوستد یا وام است.

در جاهلیت عملکرد غالب این بود که چون زمان پرداخت وام سر می‌رسید، طلبکار به وامدار می‌گفت: یا وامت را می‌پردازی و یا بر مبلغ می‌افزایی! پس اگر وامدار وام را نمی‌پرداخت، بر اصل مالی که بر ذمه وی بود، مقداری می‌افزود و در مقابل، طلبکار به او تا مدتی دیگر مهلت می‌داد. که این، «ربای نسیه» نامیده می‌شود و به اتفاق علمای اسلام حرام است. و هرچند هشدار این آیه کریمه متوجه خود رباخواران است، اما حدیث شریف زیر، دیگران را نیز که در این قضیه به نوعی دخیلند، به رباخوار ملحق گردانیده است، رسول اکرم ص فرمودند: «خدا لعنت کند خورنده، خوراننده، نویسنده و گواهان ربا را». و فرمودند: «آنان همه باهم برابرند».

آری! این رباخواران «بر نمی‌خیزند» یعنی: در روز قیامت از قبرهایشان به سوی میدان محشر «مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است» یعنی: مانند کسی برمی‌خیزند که شیطان بر او چیره شده و او را مجنون کرده است. مفسران می‌گویند: رباخوار در روز قیامت همچون مجنون برانگیخته می‌شود - به عنوان مجازاتی برای وی و نفرت‌انگیز کردن وی نزد اهل محشر - زیرا حرص و آز و شیفتگی او به جمع کردن مال دنیا، او را در دنیا آن‌چنان از جای برکنده و مدهوش و بیخود گردانیده بود که در حرکت خود شبیه دیوانگان گردیده بود. خبط: برخاستن به‌طور ناموزون و بدون برخورداری از تعادل است، همانند برخاستن شخصی که دچار بیماری صرع شده باشد و تا می‌خواهد برخیزد، تلوتلو می‌خورد و بر زمین می‌افتد. مس: جنون است. «این»

حال و فرجام بدرباخواران «بدان سبب است که آنان گفتند: جز این نیست که دادوستد مانند رباست» یعنی: آنان خرید و فروش و ربا را یک چیز پنداشتند، به این دلیل که انسان همان طوری که در دادوستد سود می‌برد، در ربا نیز سود می‌برد.

خداوند Ψ این قیاس فاسدشان را این گونه رد می‌کند: «و حال آن که خداوند دادوستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است» یعنی: فرق میان آنها این است که خداوند Ψ دادوستد (بیع) را حلال و نوعی از انواع آن را که داد و ستد همراه بارباست، حرام گردانیده زیرا دادوستد (بیع) انجام نمی‌گیرد، مگر به روی نیازی و آن معاوضه و مبادله‌ای است عادلانه که زیان آشکاری در آن نیست، اما ربا صرفاً بهره‌برداری سوء از نیازمندی انسان گرفتار و درمانده است که هیچ عوضی در قبال آن وجود ندارد. رد این پندار آنان که بیع مانند رباست با این تعبیر که: خداوند Ψ بیع را حلال و ربا را حرام گردانیده است؛ برای قطع جدال و بگومگویی آنها و بیان سخنی فیصله‌کن در این رابطه است. بلی! تو تا آنجا که می‌خواهی میان بیع و ربا وجوه مشابهت را جست‌وجو کن، ولی سخن این است که آیا مؤمن هستی یا نه؟ پس اگر مؤمنی، شأن مؤمن آن است که بی‌هیچ جدال و بگومگویی خدای عزوجل را در تمام اوامر و نواهی‌اش اطاعت می‌کند و الا اگر پای دلیل و حجت هم در میان باشد، بدون شک، مفسد ربا و محاسن بیع و تجارت بر هیچ فرد عاقل و آگاهی پوشیده نیست، پس چگونه می‌گویند که بیع مانند رباست؟

اما ابن‌کثیر می‌گوید: «این سخن مشرکان که (بیع مانند رباست) به معنی قیاس ربا به بیع از سوی آنان نیست زیرا مشرکان به مشروعیت اصل بیعی که

خداوند Ψ آن را در قرآن مشروع گردانیده، اعتراف نداشتند و اگر این سخن آنان از باب قیاس می‌بود؛ باید می‌گفتند: انما الربا مثل البیع: همانا ربا مانند بیع است، درحالی‌که گفتند: انما البیع مثل الربا: بیع مانند رباست، پس چرا آن مباح و این حرام گردانیده شده؟». «پس هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید» که نهی از ربا از آن جمله است «و» بنابراین «از رباخواری بازایستاد» امر خدا Ψ و اندرز وی را اجرا و اطاعت کرد و در برابر آن رام و فرمانبردار شد، پس «آنچه گذشته، از آن اوست» یعنی: او در رباخواریهای گذشته دوران جاهلیت خویش، مورد مؤاخذه نیست زیرا سودی که او در گذشته خورده، قبل از نزول حکم تحریم ربا بوده است «و کارش به خدا واگذار می‌شود» در بخشیدن گناهش و ساقط کردن بار تبعات گذشته از گردنش «و هرکه به سودخواری بازگشت» یعنی: به معامله سود. یا: هرکه به سوی این سخن بازگشت که خرید و فروش مانند رباست؛ «آنان اهل آتشند و جاودانه در آند» مراد از خلود و جاودانه ماندن در آتش - در باره مؤمنانی که مرتکب این جنایت می‌شوند - ماندگار بودن در دوزخ به مدت دور و درازی است، نه برای همیشه.

ابن کثیر می‌گوید: «باب ربا بر بسیاری از دانشمندان از مشکل‌ترین ابواب است، چنان‌که عمر τ فرمود: آیه ربا از آخرین آیات قرآن کریم از نظر زمان نزول بود و رسول خدا ص رحلت کردند و آن را برای ما به‌طور شافی بیان فرمودند، پس هرآنچه را که شبهه‌ناک است فرو گزارید و به سوی چیزهایی روی آرید که شبهه‌ناک نیست». در حدیث شریف به روایت ابی‌هریره τ از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «ربا هفتاد بخش است و آسانترین آن از نظر مجازات، همانند مجازات آن مردی است که با مادر خود هم‌بستر شود». هم‌او در حدیث

بزرگ می‌شود». «و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی‌دارد» یعنی: حق تعالی ناسپاس در دل و گنه‌کار در گفتار و کردار را دوست نمی‌دارد زیرا دوستی خدای عزوجل مخصوص توبه‌کاران و پاکیزگان از آلودگی‌هاست. در این آیه کریمه هشداری سخت و محکم بر کسانی است که ربا می‌خورند و می‌گویند: فرقی میان بیع و ربا نیست، که خداوند Ψ با کلمه (کفار) به کفران و ناسپاسی آنها حکم نموده و در واقع اعلام داشته است که سودخواری از افعال اهل کفر است نه از اعمال اهل اسلام.

**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (277)**

«به راستی کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و نماز برپا داشته و زکات داده‌اند، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آنهاست و نه آنان اندوهگین می‌شوند» خداوند متعال نماز و زکات را به یادآوری مخصوص گردانید - با آن که تعبیر (کارهای شایسته) شامل نماز و زکات نیز می‌شود - به خاطر اهتمام و عنایت به شأن این دو عبادت بزرگ زیرا این دو عمل، بزرگترین دو رکن عبادات عملی اسلام هستند. این آیه کریمه مقایسه و مقارنه‌ای است میان کفار و مؤمنان تا فرق میان این دو گروه آشکار شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (278)

آن‌گاه خداوند متعال بندگان مؤمن خویش را به رعایت تقوی فرمان داده و آنان را از آنچه که سبب دوری از رضایش می‌شود نهی می‌کند: «ای کسانی که ایمان

آورده‌اید، از خداوند بترسید و بازمانده ربا را» که در نزد دیگران باقی مانده «رها کنید» و واگذارید «اگر واقعا مؤمنید» پس ایمان شما مستلزم آن است که از اوامر الهی امتثال نموده و از نواهیش اجتناب کنید.

این آیه کریمه اموال ربایی را که هنوز رباخواران آنها را قبض نکرده‌اند، ابطال نموده و گرفتن آنها را حرام نموده است.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (279)

«و اگر چنین نکرديد» و آنچه را از ربا باقی مانده رها نکرده و از آن پرهیز ننمودید «پس با خبر باشید به جنگی از جانب خدا و رسولش» یعنی: در آن صورت، خدا و رسولش به شما اعلام جنگ می‌دهند. بنابراین، بر زمامدار مسلمین است که به رباخواران اعلام جنگ دهد تا آن که از ربا دست بردارند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر کس به رباخواری پایدار باشد و از آن دست نکشد، بر امام مسلمین لازم است تا او را به توبه فرا خواند، اگر توبه کرد و دست کشید، چه بهتر، در غیر این صورت، گردنش را بزند». بنابراین، خوردن ربا و عمل به آن از گناهان کبیره است «و اگر توبه کردید» یعنی: از ربا «پس اصل مالهایتان از آن شماسست» که آن را می‌گیرید «نه شما ستم می‌کنید» بر بدهکاران خود با گرفتن سود مازاد بر اصل رأس‌المال «و نه بر شما ستم می‌شود» از سوی آنان، با تأخیر و امروز و فردا کردن و کم دادن اصل مال. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در خطبه حجه‌الوداع فرمودند: «آگاه باشید! هر ربایی که در جاهلیت بود، از ذمه شما برداشته شده است و برای شماست اصل اموالتان، نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌رود».

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول از عکرمة روایت کرده است که گفت: این دوآیه کریمه درباره قبیله ثقیف نازل شد و ثقیفیان بعد از نزول آن گفتند: ما را تاب جنگ با خدا و رسولش نیست. پس توبه کردند و فقط اصل اموالشان را از بدهکاران گرفته و از سود آن چشم پوشیدند.

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(280)

«و اگر بدهکار تنگدست بود» و مالی را نیافت تا بدان وام خویش را بپردازد «پس لازم است مهلت دهید تا» هنگام «گشایش» و توانگری وی. مفاد این آیه کریمه عام است درباره تمام کسانی که بدهکارند «و اگر بدانید؛ بخشیدن آن برایتان بهتر است» یعنی: برای شما بهتر است که وام را از آنان که به راستی قدرت پرداخت ندارند، کاملاً ساقط نمایید و صرفاً به دادن مهلت به آنها اکتفا نکنید. در حدیث شریف آمده است: «هر کس دوست دارد که خداوند Ψ او را در سایه عرش خویش جای دهد - در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست - پس باید بر تنگدست آسان بگیرد، یا اصلاً وام را بر او ببخشد».

کلبی در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: بنی عمرو بن عمیر که اموالی را برای بنی مغیره به سود داده بودند، به آنان گفتند: اصل اموالمان را بدهید و ما از شما سودی نمی‌خواهیم، ولی بنی مغیره در پاسخ آنان گفتند: ما هم‌اکنون تنگدست هستیم و چیزی برای پرداختن نداریم، پس به ما مهلت دهید تا میوه‌ها به دست‌آید. اما بنی عمرو تقاضایشان را نپذیرفتند. این بود که خداوند متعال این آیه کریمه را نازل نمود.

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (281)

«و از روزی بترسید که در آن به سوی خداوند بازگردانده می‌شوید» و آن روز مردن است «سپس به هرکسی جزای هرکاری که کرده است، به تمامی داده می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود» ابن عباس ر می‌گوید: «آخرین آیه قرآن که بر رسول خدا ص نازل شد، همین آیه: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ...﴾ بود و در میان نزول آن و رحلت رسول خدا ص فقط سی و یک روز فاصله بود». در این باره روایات دیگری چون نه شب، هفت شب، سه شب یا سه ساعت نیز آمده است. همچنین از رسول خدا ص روایت شده است که در این حدیث شریف فرمودند: «در امتهای پیشین تاجری بود که به مردم قرض می‌داد و چون تنگدستی را می‌دید، به خدمتکارانش می‌گفت: از او درگذرید، شاید خدای عزوجل از ما درگذرد. پس خدای عزوجل (به فرشتگان) فرمود: ما از این شخصی که از مردم درمی‌گذشت، به گذشت نمودن سزاوارتریم، پس از وی در گذرید».

خلاصه احکام بیان شده در آیات مبارکه (275 - 281) متضمن

پنج موضوع است:

- 1- جواز انواع دادوستد.
- 2- تحریم ربا و محکومیت سخت رباخواران.
- 3- مهلت دادن به بدهکار تنگدست.
- 4- پاداش ایمان و عمل شایسته.
- 5- و امر به تقوی.

ربا بر دو نوع است:

1- ربای نسیه. 2 - ربای افزوده. ربای نسیه یا در وام است، یا در دادوستد. صورت آن در وام این است که مقدار معینی از مال برای مدت محدودی به وام داده شود؛ به این شرط که در صورت تمدید مدت، بر اصل مبلغ افزوده شود و این همان نوع ربایی است که در زمان جاهلیت متعارف بود. این نوع از معامله ربوی هم اکنون نیز در سیستم‌های بانکی رایج است. مثال ربای نسیه در معاملات و دادوستدها: فروختن یک کیلو از گندم به یک کیلو و نیم به این شرط است که مثلاً بعد از دو ماه به فروشنده پرداخت شود و چنان‌که گفتیم، این نوع ربا به اتفاق حرام است.

اما ربای افزوده در دادوستدها و معاملات این است که: مال معینی با شرط افزودن یکی از دو عوض بر دیگری، در حال نقدا فروخته شود، چون فروش یک کیلو خرما به دو کیلو. که این نوع ربا نیز حرام است. ربای افزوده در وام این است که: مثلاً کسی صد درهم وام به دیگری می‌دهد، به این شرط که سال آینده دویست درهم از وی بازستاند. که این نیز حرام است. پس با توجه به این که آیات کریمه به قید ربای نسیه مقید گردانیده نشده و به طور مطلق ذکر گردیده‌اند، لذا بر حرمت تمام معاملات ربوی - اعم از ربای نسیه رایج در جاهلیت و انواع ربای مرسوم فعلی - دلالت می‌کنند، چنان‌که بر تحریم مصالحه میان وام‌دهنده و بدهکار در وام مدت‌دار بر مقداری کمتر از اصل وام، نیز دلالت می‌کنند، چرا که این هم به معنی ربای جاهلیت می‌باشد. مثالش این است که کسی از دیگری مبلغ هزار دینار تا مدتی معین طلبکار است، پس با بدهکار به

مبلغ پانصد دینار به طور نقد مصالحه می‌کند. گفتنی است که از انواع ربا، فروش وام به وام می‌باشد، که این نیز حرام است.

باید دانست که از نظر جمهور فقها - از آن جمله ائمه مذاهب چهارگانه - حرمت ربا به شش نوع معینی که در حدیث شریف ذیل ذکر شده محدود و منحصر نمی‌باشد، بلکه حرمت آن به هر چیزی که علت ربا در آن موجود باشد، تسری می‌یابد. آن حدیث شریف این است: «طلا در برابر طلاست، نقره در برابر نقره، گندم در برابر گندم، جو در برابر جو، خرما در برابر خرما، نمک در برابر نمک، مثل در برابر مثل، برابر با یک‌دیگر، دست به دست، اما چون این اجناس مختلف شد، معامله کنید هرگونه که خواهید، به شرط این که دادوستد باشد». یعنی: جنس و بها بلافاصله معاوضه و قبض گردد.

از نظر جمهور فقها، چون عقد ربا باطل است، لذا فسخ آن نیز واجب می‌باشد، ولی احناف عقد ربا را فاسد می‌دانند، پس از نظر آنان، ربا ساقط می‌گردد، اما اصل بیع صحیح است. بنا بر مذهب ابوحنیفه، مالک و شافعی، بدهکاری که مدعی ورشکستگی مالی است، باید زندانی شود تا ورشکست بودن وی مدلل و ثابت گردد.¹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ
كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ
الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ
ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلََّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ

¹ در مورد علت تحریم ربا و زیانهای فردی و اجتماعی آن؛ نگاه کنید به تفسیر المنیر، ترجمه فارسی (134/3).

رَجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (282)

این آیه کریمه که به آیه «تداین» معروف است، با (172) کلمه و (579) حرف، بلندترین آیه قرآن کریم می‌باشد.

«ای مؤمنان! اگر تا میعادى مقرر با یکدیگر به دین معامله کردید». «عین» در نزاع‌ارباب عبارت از مالی است که حاضر باشد و «دین» مالی است که غایب باشد. از قید: (تا میعادى مقرر)، استدلال شده است به این که: قید نکردن زمان در معاملات مدت‌دار جایز نیست و مخصوصا زمان معامله «سلم» باید معین باشد. «سلم»، یا «سلف» فروش نسبه به نقد است و «سلف» بر وام نیز اطلاق می‌شود. آری! اگر با یکدیگر به وام و قرض معامله کردید، پس باید «آن را بنویسید» یعنی: معامله دین را با زمان و سررسید آن بنویسید زیرا نوشتن چنین معامله‌ای، به دفع هر نوع نزاع و قطع ریشه هر نوع خلافی میان طرفین معامله، کمک شایانی می‌کند «و باید نویسنده‌ای» صورت معامله را «براساس عدالت میان شما بنویسد» این دستوری است به طرفین عقد معامله دین که: باید نویسنده‌ای را انتخاب کنند که در قلب و قلم وی، طرفداری و تمایلی به نفع یکی از جانبین عقد و به زیان دیگری وجود نداشته باشد، بلکه نویسنده باید در بین طرفین معامله جویای حق و عدالت باشد «و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن» سند عقد تداین «خودداری کند، همان‌گونه که خداوند او را آموزش

داده است» با این فرموده خود که: نوشته‌اش باید براساس عدالت باشد. یا معنی این است: باید او به همان شیوه‌ای بنویسد که خداوند Ψ از نویسندگی به او آموخته است، لذا در نوشتن بخالت نکرده و در آن کوتاهی نرزد «و کسی که وام بر عهده اوست، باید» به نویسنده آنچه را که باید بنویسد «املا کند و نویسنده بنویسد و از خدا که پروردگار اوست پروا کند و چیزی از آن نکاهد» و از آنجا که موضوع گواهی و شهادت، بر این اقرار بدهکار که دین بر ذمه‌اش ثابت است، بنا می‌گردد لذا حق تعالی وی را به املا و دیکته کردن مطلب و مضمون مربوطه بر نویسنده و رعایت تقوی در آنچه که به او دیکته می‌کند دستور داد و او را از کاستن از اصل مقدار وام در اقرارش نهی کرد. بعضی گفته‌اند: بلکه نهی از کاستن متوجه نویسنده است «پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه بود» سفیه: کسی است که به سبب سفاهت و کم عقلی، نمی‌تواند در مال به درستی تصرف کند «یا» اگر کسی که حق بر ذمه اوست «ضعیف بود» ضعیف: پیرمرد سالمند و خرف، بچه خردسال، شخص گنگ، یا کسی است که توانایی تعبیر و بیان را به‌طور باید و شاید ندارد «پس ولی او باید با عدالت املا نماید» یعنی: از جای افراد ناتوان یاد شده، باید اولیا و اوصیاءشان، یا شخص مترجمی، املا و دیکته کند «و دو شاهد از مردانتان را بر آن گواه بگیرید» یعنی: دو مرد مسلمان را که بر سند دین (بدهکاری) گواهی دهند، فرا خوانید و آنان را گواه بگیرید. بنابراین، شاهدگرفتن بر عقد «مداینه» واجب است. بعضی گفته‌اند: شاهدگرفتن مستحب است و در آغاز امر

واجب بود، اما با آیه بعدی: ﴿ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ... ﴾، وجوب آن منسوخ گردید.

«پس اگر دو مرد حاضر نبودند، یک مرد را با دو زن گواه بگیرید از آن گواهانی که می‌پسندید» گواهی دادن آنها را، به سبب دیانت و عدالت ایشان. گفتنی است که یک مرد و دو زن، کمترین حد نصاب شهادت در این معامله است. و علت گرفتن دو شاهد زن این است «که اگر یکی از آنها فراموش کرد، آن دیگری به‌یادش آورد» یعنی: اگر یک زن فراموش کرد، زن دیگر به‌یادش آورد زیرا برخلاف مردان، چنین وضعی بر زنان عارض می‌شود و چه بسا که یک بخش از شهادت را این یکی فراموش کند و بخش دیگری را آن یکی، لذا هریک از آن دو، می‌تواند در یادآوری مطلب به رفیق خود کمک کند. فراموشی از شهادت، فراموش کردن جزئی از آن و به‌یادآوردن جزء دیگری است «و چون گواهان فرا خوانده شوند» یعنی: چون گواهان برای ادای شهادتی که قبلاً متحمل آن شده‌اند، فرا خوانده شوند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: چون به منظور دریافت و قبول شهادت، فراخوانده شوند «نباید خودداری ورزند» از ادا، یا قبول شهادت «و ملول و ناراحت نشوید از این که آن را» یعنی: بدهی را «چه اندک باشد، چه بسیار تا میعاد آن بنویسید» زیرا چه بسا نظر به بسیار بودن معامله و امگیری و وامدهی، یا بسیار بودن مقدار آن، از نوشتن آن خسته و دلتنگ شوید، پس نباید از این کار غفلت کنید.

سپس خداوند متعال به این امر تأکید بیشتری نموده و می‌فرماید: «این نوشتن شما نزد خدا عادلانه‌تر» و صحیح‌تر و در حفظ و نگه‌داشت مفاد عقد، مؤثرتر

«و برای شهادت درست‌تر» یعنی: بر اقامه شهادت، شما را یاری کننده‌تر و از نظر محکم‌کاری، مفیدتر است «و برای این که دچار شک نشوید» به احتیاط «نزدیکتر است» زیرا نوشتن سند در معامله مدت‌دار، هر نوع شک و شبهه‌ای را از آن معامله برطرف می‌سازد «مگر آن که داد و ستد نقدی باشد» با حاضر بودن هر دو عوض، یعنی هم کالا و هم بهای آن «که آن را میان خود» دست به دست «دستگردان می‌کنید» مراد از آن: معاملات پایاپای و دست‌به‌دست است، که «در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید، و» اما «چون دادوستد کردید، بر آن گواه بگیرید» یعنی: به هر حال، اگر در تجارت و معامله پایاپای، نوشتن لازم نیست، گرفتن گواه لازم است. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: هرگاه دادوستد کردید - هر نوع دادوستدی - چه پایاپای باشد و چه مدت‌دار، بر آن گواه بگیرید. خاطرنشان می‌شود که نزد جمهور فقها، امر در اینجا بر ارشاد و استحباب حمل می‌شود نه بر وجوب. نقل است که ابن عمر رضی الله عنهما چون معامله نقدی می‌کرد، گواه می‌گرفت و چون به نسیه معامله می‌کرد، آن را می‌نوشت.

«و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان رسانده شود» یا زیان برساند، با تحریف و تبدیل و زیاد و کم کردن در نوشتن یا گواهی. یا معنی این است: نباید طرفین عقد بر نویسنده و گواهان زیان برسانند، به این که آنان را هنگامی برای نوشتن سند یا قبول و ادای شهادت فراخوانند که به کار مهمی از مهمات خویش مشغولند، پس نباید در هنگام فراخوانی شان بر آنها سخت بگیرند و در صورتی که تأخیری از آنها در این جوابگویی به وجود آید، یا این که از جایی دور به حضور

در جلسه شهادت یا کتابت فراخوانده شوند، نباید به آنها رنج و آزاری برسانید «و اگر چنین کنید» و به گواهان، یا نویسنده آزار و زیان برسانید، یا گواهان و نویسنده به طرفین معامله زیان برسانند «پس این» کار «از نافرمانی شماست» یعنی: در این صورت، از طاعت حق به نافرمانی آن روی آورده‌اید «و از خدا پروا کنید» در امر و نهی وی «و خدا» بدین گونه در این آیات و غیر آن از آیات خویش «به شما آموزش می‌دهد» آنچه را که به دانستن آن نیاز دارید «و خدا به هر چیزی داناست» از جمله به حقایق امور و مصالح و عواقب آنها زیرا علم وی به تمام کائنات محیط است و هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند.

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُوتِيَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (283)

«و اگر در سفر بودید» و معامله مدت‌دار انجام دادید. و هر چند فقط بر سفر تصریح شد، اما هر عذر دیگری - همچون عذر سفر - نیز مشمول این حکم است «و نویسنده‌ای نیافتید، پس باید رهنی بگیرید» رهن: عبارت است از وثیقه‌ای که بدهکار (راهن) به طلبکار (مرتهن) می‌دهد که هرگاه پس از سررسید معین، وام خویش را نپردازد، طلبکار بتواند حق خویش را از جنس مورد رهن به دست آورد. جمهور فقها بر آنند که در رهن، «قبض» یعنی دریافت گروهی، یاب‌اصطلاح «عین مرهونه» شرط و معتبر بوده و «رهن» جز با گرفتن «عین» آن تمام نمی‌شود. اما امام مالک بر آن است که گرو نهادن (ارتهان)، با ایجاب و قبول صحیح می‌شود، هر چند در آن قبض عین هم صورت نگیرد. بخاری و مسلم از انس τ روایت می‌کنند که فرمود: «رسول خداصل رحلت

نمودند درحالی که زره ایشان در نزد یهودی - در برابر مقداری از جو که برای خوراک خانواده‌شان گرفته بودند - در گرو بود». پس بنابر این سنت رسول اکرم ص، گروی در حضر نیز جایز است.

«و اگر برخی از شما برخی دیگر را امین دانست» یعنی: اگر طلبکار، بدهکار را برحق خویش امین دانست و لذا از وی گروی نگرفت، یا مورد وام را نوشت و وثیقه‌ای ترتیب نداد «پس آن کس که امین شمرده شده» یعنی: بدهکار «باید امانت وی را بازپس دهد» یعنی: وامی را که بر ذمه وی است باید به طلبکار بازپس دهد. وام را «امانت» نامید؛ بدان جهت که در آن طلبکار، وامدار را در مالی که به وی داده است و در قبال آن رهنی نگرفته و وثیقه و گواهی نخواسته، امین گردانیده است «و باید از خداوند که پروردگار اوست، پروا کند» یعنی: وامدار نباید چیزی از حق طلبکار را انکار نماید. شعبی در تفسیر آن می‌گوید: «اگر همدیگر را امین دانستید، پس باکی نیست که عقد معامله مدت‌دار را ننویسید، یا بر آن گواه نگیرید». بنابراین تفسیر، این آیه کریمه ناسخ وجوب شاهدگرفتن در عقد مدت‌دار است «و شهادت را پنهان نکنید» آن‌گاه که برای ادای شهادت فراخوانده می‌شوید «و هر که آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است» یعنی: او شخص فاجری است که از افتادن در معصیت خدا Ψ پروایی ندارد زیرا ممکن است با کتمان شهادت وی، حق صاحب حق ضایع شود. حق تعالی قلب را مخصوصاً گناهکار نامید؛ زیرا اولاً: قلب، محل پذیرش شهادت است، ثانیاً: اگر قلب گناه کرد، دیگر اعضا از آن پیروی می‌کنند «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، دانا است» و چیزی از امور شما بر او پنهان نیست.

موضوع این دو آیه کریمه: مستند ساختن معاملات مدت‌دار و وامها به سه وسیله نوشتن سند (قولنامه)، گواه‌گرفتن و گرو نهادن است. ملاحظه می‌کنیم که معاملات و داد و ستدهای مدت‌دار در این دو آیه، بر سه نوع معرفی شده‌اند:

1- معامله با نوشتن قولنامه و سند و گواه‌گرفتن.

2- معامله با سپردن گروی دریافت شده.

3- معامله بر اساس اعتماد مطلق طرفین عقد به یک‌دیگر.

ابن عباس ؓ می‌گوید: «این آیه کریمه مخصوصاً درباره معاملات (سلم) نازل شده است». یعنی سبب نزول آیه «سلم»، اهالی مدینه بوده‌اند، پس هر چند که سبب نزول این دو آیه کریمه خاص است، ولی موارد و مصادیق آنها عام بوده و همه معاملات مدت‌دار (نسیه) را در بر می‌گیرد.

باید دانست: حکمت در احکامی که خدای عزوجل در این دو آیه کریمه بدانها امر فرموده؛ حفظ روابط دوستی در میان مردم و جلوگیری از بروز کشمکش‌هایی است که در میان آنان بر محور مسائل مالی بروز می‌نماید و به قطع روابط میان آنها می‌انجامد.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
(284)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست و اگر آنچه در دل‌های خود دارید» از شر و بدی و تصمیم بر آن «آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را بر آن محاسبه می‌کند، آن‌گاه هر که را بخواهد می‌آمرزد و

هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بر هر چیزی تواناست» یعنی: خداوند Ψ بندگان را محاسبه می‌کند؛ هم بر آنچه که آشکار سازند و هم بر آنچه که در ضمیر و اندرونشان - از اموری که بر آنها حساب و بازپرسی مترتب می‌شود - پنهان دارند؛ همچون کتمان شهادت، شک، نفاق، تکذیب در دین و مانند آن. اما چنانچه بنده در دل با خود بگوید که: فلان و فلان گناه را انجام می‌دهم، ولی در عمل مرتکب آنها نشود، پس او بخشوده است، به دلیل این حدیث شریف: «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مَا حَدَّثَتْ بِه أَنْفُسَهَا مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ أَوْ تَعْمَلْ بِه: همانا خداوند Ψ برای این امت آنچه را که در درون خود حدیث‌کنند، آمرزیده است تا آن‌گاه که به آن سخن نگویند یا بدان عمل نکنند». ابن عباس می‌گوید: «چون این آیه کریمه نازل شد، مسلمانان سخت بی‌قرار شدند زیرا وسوسه‌ای که در نهاد انسان خطور می‌کند، از توان و اختیارش خارج است، از این رو، کار محاسبه به سخن و عمل وابسته شد نه به حدیث نفس و قصد درونی».

در روایت ابوهریره τ آمده است: چون این آیه کریمه بر رسول خداصل نازل شد؛ این معنی بر اصحابشان سنگین آمد، پس به محضر آن حضرت صل آمدند و گفتند: یا رسول الله! پیش از این به اعمالی مکلف شده بودیم که تاب و توان آنها را داشتیم؛ مانند نماز، روزه، جهاد، صدقه و... اما اکنون که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرموده، ما تاب و توان آن را نداریم! رسول خداصل فرمودند: «آیا می‌خواهید همان سخنی را بگویید که اهل کتاب قبل از شما گفتند: سمعنا وعصینا: شنیدیم و نافرمانی کردیم! نه چنین نکنید، بلکه شما باید بگویید: سمعنا و أطعنا غفرانک ربنا وإلیک المصیر».

پس چون مسلمانان این را گفتند... خداوند متعال با نزول آیه: ﴿لَا يُكْفِرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...﴾ حکم این آیه کریمه را منسوخ گردانید.

هرچند که ظاهر این روایت بر منسوخ بودن این آیه به آیه ما بعدش: ﴿لَا يُكْفِرُ اللَّهُ...﴾ دلالت می‌کند - همان‌گونه که برخی از مفسران صحابه و تابعین از آن چنین فهمیده‌اند - لیکن قول راجح آن است که این آیه کریمه منسوخ نیست و مراد از این سخن ابوهریره τ که: «خداوند آن را منسوخ ساخت» نیز این است، که حق تعالی آنچه را که مایه نگرانی اصحاب بود، از خاطرشان دور ساخت، پس آیه: ﴿لَا يُكْفِرُ اللَّهُ...﴾ ناسخ آن نه، بلکه واضح کننده مفاد آن می‌باشد. حدیث یادشده نیز این معنی را روشن می‌سازد. همچنین حدیث شریف زیر که ابن‌کثیر آن را از بخاری و مسلم نقل نموده است: «قال الله! إذا همَّ عبدی بسیئة فلا تکتبوها علیه، فإن عملها فاکتبوها سیئة، وإذا همَّ بحسنة فلم يعملها فاکتبوها حسنة، فإن عملها فاکتبوها عشرأ - وفي رواية - کتبها الله عنده عشر حسنات إلى سبعمئة ضعف إلى أضعاف كثيرة: رسول خداص فرمودند: خدای عزوجل فرمود؛ چون بنده من قصدگناهی نمود، آن را به زیان وی بنویسید، ولی اگر قصد خود را عملی کرد، بر او یک گناه بنویسید و چون به کار نیکی قصد نمود، اما آن را عملی نکرد، برای وی یک ثواب بنویسید و اگر آن را عملی کرد، برای وی ده ثواب بنویسید - در روایت دیگری آمده است - خداوند آن کار نیک را در نزد خود، از ده نیکی تا هفتصد برابر و تا مراتب بسیار بیشتری، می‌نویسد».

خلاصه این که: خدای سبحان هرچند محاسبه و بازپرسی می‌کند، لیکن کسی را جز در آنچه که در حوزه توان اوست عذاب نمی‌کند و وسوسه‌های درونی ازتوان انسان خارج است.

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (285)

چون خدای سبحان در سوره مبارکه «بقره» احکام بسیاری را بیان کرد، در پایان آن، عظمت مقام سبحانیت خود را با آیه: ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...﴾ تبیین نموده و پس از آن، تصدیق پیامبر خودص و تصدیق مؤمنان را به تمام این احکام و اعتقادات مطرح می‌کند و می‌فرماید: «پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است» یعنی: پیامبر خداص به تمام احکام و اعتقاداتی که در این سوره ذکر شد، تصدیق و باور نموده است، همچنین «مؤمنان همگی، به خدا و فرشتگان ایمان آورده‌اند» یعنی: ایمان آورده‌اند که فرشتگان وجود دارند و بندگان مکرم الهی و واسطه میان او و انبیایش در فروآوردن پیامهایش می‌باشند «و» ایمان آورده‌اند «به کتابهای وی» زیرا این کتابها دربرگیرنده برنامه‌ها و قوانینی هستند که بندگان به وسیله آنها خدای عزوجل را بندگی می‌کنند «و» ایمان آورده‌اند «به پیامبرانش» زیرا ایشان مبلغان پیامهای الهی برای بندگان هستند. و مؤمنان می‌گویند: «میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم» در این که فرستاده الله Ψ و مبلغ شریعت اویند و برخی را بر برخی دیگر در این امر برتری نمی‌دهیم، پس چنان نیست که به برخی از پیامبران ایمان داشته و منکر رسالت برخی دیگر از آنان گردیم «و»

می گویند» یعنی: پیامبر و مؤمنان که «شنیدیم و اطاعت کردیم» یعنی: پروردگارا! با شنوایی هایمان پیامهای تو را دریافته و با ادراکمان آنها را فهمیده و به آنچه که در آنهاست گردن نهادیم و دعوت تو را اجابت گفتیم، پس «پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم» یعنی: آمرزشت را بر ما فروریزان! «و بازگشت به سوی توست» با حشر و نشر در روز قیامت.

**لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا
إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا
رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا
فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (286)**

«خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش مکلف نمی سازد» تکلیف: امر نمودن به چیزی است که در آن مشقت و سختی وجود دارد. وسع: طاقت و توان است «هر کس هر چه نیکی کند، به سود او» است و پاداش آن مربوط به خود وی است «و هر چه بدی کند، به زیان اوست» و باید پیامدهای آن را خودش متحمل شود زیرا مسئولیت، فردی است. و نیز مؤمنان می گویند: «پروردگارا! اگر فراموش کردیم، یا به خطا رفتیم، بر ما مگیر». در حدیث شریف آمده است: «چون مؤمنان این دعا را خواندند، حق تعالی فرمود: به تحقیق که اجابت کردم. پس گناه خطا و فراموشی را از آنان برداشت.»

علما اتفاق نظر دارند بر این که: گناه در حال خطا و فراموشی از ذمه مؤمن برداشته است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند Ψ از امت من در سه چیز در گذشته است: از خطا و فراموشی و این که [در سخن یا عمل] مجبور به انجام کار حرامی گردند». «پروردگارا! بار گرانی بردوش ما مگذار،

همچنان که بر پیشینیان ما گذاشتی» اصرر: تکلیف سنگین و کار دشوار و سخت است. آیه کریمه به اصحاب ۱۱۱ تعلیم می‌دهد که از خدای سبحان بخواهند تا از تکلیف سنگینی که بر دوش امتهای قبلی نهاده، بر دوش آنها نگذارد هرچند تاب و توان آن را هم‌داشته باشند، چنان که بر بنی‌اسرائیل سخت گرفت و تکالیفی چون قتل نفس در توبه و قطع موضع نجاست در پاک ساختن جامه را بر آنان وضع کرد.

«پروردگارا! آنچه تاب و توان آن را نداریم، بر دوش ما مگذار» مراد از آن: تکلیف شاقه‌ای است که انسان به آسانی تاب و تحمل آنها را ندارد. در حدیث شریف آمده است: «بعثت بالحنفیه السمحه: به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام». پروردگارا! «و از ما در گذر» در آنچه که میان ما و توست - از تقصیرات و لغزشهای ما - که تو به آنها داناتری «و بر ما پیامرز» آنچه را که در میان ما و بندگان توست، پس بدیها و اعمال زشتان را بر آنان آشکار نگردان. یعنی بر گناهانمان قلم عفو بکش و آنها را بپوشان «و بر ما رحمت آور» یعنی: بر ما - با رحمتی از جانب خویش - در آینده کار ما نیز تفضل نما پس به توفیق خویش ما را دریاب و ما را دیگر در گناه در نیفکن «تو مولای مایی» یعنی: توحامی و مددکار و سرور و سالار مایی و ما غلامان و چاکران تو هستیم «پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان» زیرا از حق مولی است که غلامان و بندگان را نصرت دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «خدای متعال به دنبال هر دعایی از این دعاها فرمود: به تحقیق که اجابت کردم».

آری! حق تعالی امت محمدص را به چیزی از خطا یا فراموشکاری مؤاخذه نمی‌کند، تکالیف سنگینی را که بر دوش امتهای قبلی نهاده بود بر دوش آنان نهاده، احکامی که تاب و تحمل آن را ندارند بر آنها وضع نکرده، از آنان درگذشته، آنان را آمرزیده و مشمول رحمت بی‌کران خویش گردانیده و بر خدانشناسان پیروزشان ساخته است - که ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس τ راجع به فضیلت این سه آیه آخر سوره بقره آمده است: رسول خداص چون آخر سوره بقره و آیه‌الکرسی را می‌خواندند، می‌خندیدند و سپس می‌فرمودند: «أَعْطِيْتَهُمَا مِنْ كَنْزِ الرَّحْمَنِ تَحْتَ الْعَرْشِ: این دو را از گنجی که در زیر عرش رحمان است، داده شده‌ام». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود τ از رسول خداص آمده است: «مَنْ قَرَأَ بِالْآيَاتِينَ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي لَيْلَةِ كَفْتَاهِ: هر کس دو آیه آخر سوره بقره را در شبی بخواند، این دو آیه کریمه او را بسنده است». یعنی: دافع هر شر و بلائی از اوست. احادیث وارده در فضل این دو آیه کریمه بسیارند. ابن جریر می‌گوید: «چون آیه ﴿الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ...﴾ بر رسول خداص نازل شد، جبرئیل U به رسول خداص گفت: همانا خدای عزوجل تو و امت را به نیکوترین وجه ستوده است، لذا از او بخواه که خواسته‌ات اجابت می‌شود. پس رسول خداص چنین درخواست نمودند: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا...﴾ تا به آخر آیه...»

خلاصه احکام سه آیه فوق این است:

- 1- ایمان تجزیه‌پذیر نیست و مؤمن باید به تمام آنچه که خدای عزوجل وحی و ابلاغ نموده و به برحق بودن تمام رسالت‌های آسمانی ایمان داشته باشد.
- 2- ایمان مستلزم اطاعت است.
- 3- اسلام دین سهولت و آسانی است و پیروان خویش را در حد توان آنها مکلف گردانیده، نه بیش از آن.
- 4- مسئولیت، فردی است و هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.
- 5- گناه و مؤاخذه، از دو حالت خطا و فراموشی، برداشته شده است.

﴿سوره آل عمران﴾

مدنی است و دارای (200) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «آل عمران» نامیده شد که داستان خانواده عمران پدر مریم و شرح رخداد تولد عیسی: در آن بیان شده است. سوره بقره و آل عمران مشترکا به نام «زهراوین» نیز نامیده می‌شوند زیرا این دو سوره، بسان دو نور روشنگر؛ خواننده خویش را با فروغ هدایتبخش خویش، به سوی حق و حقیقت رهنمون می‌گردند. یا بدان جهت که خواننده این دو سوره، در روز قیامت از نوری تمام برخوردار می‌شود. یا به سبب آن که هر دو سوره، متضمن اسم اعظم خداوند Ψ هستند.

این سوره اجماعاً مدنی است.

ابن ابی حاتم، ابن جریر طبری، ابن اسحاق و ابن منذر در بیان سبب نزول آغاز این سوره تا آیه هشتاد و سوم آن گفته‌اند: این آیات درباره وفد (هیأت نمایندگی) نصارای نجران نازل شد که در سال نهم هجری همراه با شصت سوار به مدینه آمدند و چهارده تن از اشراف آنان، از جمله رئیس، وزیر و اسقف‌هایشان نیز درمیانشان بودند. آنها با رسول خدا ص درباره عیسی \cup و عقاید نصرانی خویش مناظره کردند، همان بود که این آیات نازل شد و سیمای حق و حقیقت را از میان‌پندارهای باطلشان، نمایان گردانید.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره و سوره بقره - به‌طور مشترک - احادیثی روایت شده است که بخشی از آنها در آغاز سوره «بقره» نقل شد، از آن

جمله این حدیث شریف به روایت مسلم از نواس بن سمعان τ است که رسول خدا ص فرمودند: «در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می کردند، آورده می شوند، در حالی که سوره های بقره و آل عمران، پیشاپیش آنها قرار دارند».

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله بسیار بخشنده و بسیار مهربان

الم (1)

«الف. لام. میم» خدای عزوجل به مراد خویش از آوردن این حروف در آغاز سوره ها، داناتر است. سخن پیرامون حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» نیز گذشت.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2)

«الله؛ جز او معبودی نیست، حی قیوم است» تفسیر «حی» و «قیوم»، در سوره «بقره/آیه 255» گذشت. همچنین در آنجا گفتیم که این آیه کریمه و آیه الکرسی حامل اسم اعظم خداوند Ψ می باشند.

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (3)

ای محمد ص! خداوند Ψ «این کتاب را» یعنی: قرآن را «به حق» یعنی: به راستی و به حجت غالب «بر تو نازل کرد، در حالی که مصدق است» یعنی: موافق است

با «آنچه که پیش از آن می‌باشد» از کتب آسمانی «و تورات و انجیل را فرودآورد» بر موسی و عیسی علیهماالسلام. تورات: کلمه عبری به معنی شریعت است و مشتمل بر پنج سفر می‌باشد که عبارت‌اند از: سفر تکوین، سفر خروج، سفر لاوین، سفر عدد و سفر تشنیه اشتراع. و به آن «عهد قدیم» نیز می‌گویند. انجیل: کلمه یونانی است که به معنی «تعلیم جدید»، یا «بشارت» است و آن را «عهد جدید» نیز می‌نامند و مشتمل بر سیرت مسیح U و برخی از تعالیم وی می‌باشد.

**مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ
وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (4)**

«پیش از آن» یعنی: حق تعالی تورات و انجیل را پیش از نازل کردن قرآن فرود آورد «برای هدایت مردم» یعنی: برای هدایت تمام بشریت در زمان رسالت خود آن پیامبران ﷺ. یادآور می‌شویم که امت ما نیز به پیروی از آن بخش از شرایع آسمانی سابق که منسوخ نگردیده است، مکلف هستند به شرط آن که در قرآن یا سنت صحیح، از آن امور بر وجه تأیید و اثبات آنها ذکر کرده باشند «و فرقان را نازل کرد» فرقان: قرآن کریم است. یعنی کتابی که در مورد حقیقت امر عیسی U و غیر آن از امور، جداکننده حق از باطل می‌باشد «کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، بی‌تردید عذابی سخت در پیش دارند و خداوند غالب» و «صاحب انتقام» سخت و بزرگی «است» برای آنان که آیات او را تکذیب و پیامبرانش را انکار می‌کنند. نعمت: مجازات است. مردم می‌گویند: «فلانی از فلانی انتقام گرفت»؛ آن‌گاه که به سبب جرم سابقش، او را به کیفر برساند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (5)

«هرآینه هیچ چیز بر خدا پوشیده نمی‌ماند، نه در زمین و نه در آسمان» و از جمله آنچه که بر وی پوشیده نمی‌ماند، ایمان مؤمنان و کفر کافران است. آسمان و زمین را مخصوصاً یاد کرد زیرا حس بشری از محدوده آنها به عوالم دیگر فراتر نمی‌رود.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (6)

«اوست کسی که شما را آن‌گونه که می‌خواهد در رحمها صورتگری می‌کند» از پسر و دختر، زیبا و زشت، سیاه و سفید، بلند و کوتاه، و نیز شکل دادن به اعضا؛ اعم از چشم و گوش و بینی و غیر آن از اندامها و همین‌گونه، آفرینش طبایع، اخلاقیات، حامل‌های وراثتی و غیره «هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست» که در ملکش غالب و در آفرینش و صنعتش، صاحب حکمت است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (7)

«اوست کسی که کتاب» قرآن «را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است» محکم: آیه‌ای است که به سبب وضوح و روشنی‌اش احتمال بیش از یک وجه تفسیری را ندارد، لذا صرف توجه به آن، مفید فهم معنی مورد نظر از آن می‌باشد، پس در آن امکان تغییر و تحریف از معنی و وجه حقیقی آن وجود ندارد «آنها ام‌الکتاب اند» یعنی: آیات محکم، اصل و اساس قرآنند که مبنا و تکیه‌گاه آن قرار می‌گیرند پس هرآنچه که به ظاهر با آیات محکم مخالف باشد،

به سوی آنها برگردانده می‌شود تا وجه و معنی حقیقی آن دانسته شود. ابن‌کثیر می‌گوید: «آیات محکم؛ حجت پروردگار، پناهگاه بندگان و دفع‌کننده دشمنانند که هرگز از آن معانی‌ای که برای آنها وضع شده‌اند، قابل تحریف و تغییر نمی‌باشند». «وبخش دیگر متشابهات است» متشابه: آیه‌ای است که امکان دگرگون ساختن و تحریف و تأویل در معنی آن وجود دارد و این تشابه، یا از خفا و عدم واضح بودن معنی مراد، یا وجود احتمالات متعدد در آن و یا تردد در میان چند وجه تفسیری ناشی می‌شود، همچون حروف مقطعه اوایل برخی از سوره‌ها. قرطبی می‌گوید: «متشابه چیزی است که خداوند Ψ علم آن را به خودش منحصر گردانیده و کسی از مخلوقاتش را بر آن آگاه نساخته است، همچون وقت برپایی قیامت و مانند آن از امور غیب».

علت وجود آیات متشابه در قرآن کریم - با علم به این که قرآن به عنوان هدایتگر مردم نازل شده - همانا متمایز ساختن مؤمنان راستین از افراد سست ایمان و روشن ساختن فضیلت راسخان در علم، یعنی کسانی است که در آیات الهی اندیشه، تدقیق و پژوهش می‌کنند و از کثروی در قرآن می‌پرهیزند.

«اما آنان که در دل‌هایشان زیغ است» زیغ: میل و انحراف از حق است. آری! آنان «برای فتنه‌جویی» یعنی: فتنه‌انگیزی و گمراه کردن مردم در دینشان و پوشانیدن حقیقت بر آنان «و در طلب تأویل آن» یعنی: طلب تأویل آیات متشابه بر وجهی که دلخواهشان و موافق با مذاهب فاسدشان است «از متشابه آن پیروی می‌کنند» یعنی: به متشابهات قرآن چنگ می‌زنند و به وسیله آنها در مؤمنان شک و تردید برانگیخته و آن متشابهات را در بدعتی که بر آن قرار دارند، دلیل و تکیه‌گاه خویش می‌گردانند «حال آن که تأویل آن» آیات متشابه «را جز

خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند» یعنی: راسخان و ریشه‌داران در علم نیز، تأویل متشابهات را می‌دانند، در حالی که: «می‌گویند: به آن ایمان آوردیم» یعنی: به همه قرآن - اعم از محکم و متشابه آن - ایمان آوردیم «همه از جانب پروردگار ما است» یعنی: از آنجا که همه قرآن از بارگاه پروردگار متعال است، پس اختلافی در آن نیست بنابراین، ما به همه آن ایمان داشته، متشابه آن را که احتمالات متعددی دارد، به سوی محکم آن که احتمالی جز حق را ندارد، برمی‌گردانیم و ارجاع می‌دهیم و بدین وسیله است که معنی مراد از متشابه نیز بر ما روشن می‌شود. ابن عباس τ می‌گوید: «من از کسانی هستم که تأویل متشابهات را می‌دانند». سخن ابن عباس τ عین حقیقت است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا «در حق وی چنین دعا کردند: **«اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل: خدایا! او را در دین فقیه و دانا کن و تأویل را به او بیاموز.»**»

به قولی دیگر، معنای: **﴿ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ... ﴾** این است: تأویل متشابه را جز خدا Ψ هیچ کس دیگر، حتی راسخان و ثابت‌قدمان در علم هم نمی‌دانند. بنابراین قول، در قرائت، بر کلمه «الله» وقف می‌شود و در این صورت، عبارت: **﴿ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ... ﴾** جمله مستأنفه مستقلی است که معنی آن چنین می‌شود: «راسخان در علم می‌گویند: ایمان آوردیم به این که متشابه از بارگاه خداوند Ψ است و ما معنی و تأویل آن را نمی‌دانیم». بر اساس این قول؛ مراد از متشابه: مسائلی چون وقت برپایی قیامت، ماهیت روح و مانند آن از اموری است که بشر آنها را نمی‌داند «و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد».

در حدیث شریف آمده است که رسول خداص از راسخان در علم مورد سؤال قرار گرفتند، در پاسخ فرمودند: «مَنْ بَرَّتْ يَمِينُهُ، وَصَدَقَ لِسَانُهُ وَاسْتَقَامَ قَلْبُهُ وَ مِنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرَجَهُ، فَذَلِكَ مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ: کسی که به راستی و درستی سوگندخورد، زبان او راست گوید، قلب او مستقیم باشد و کسی که عفت را در شکم و فرج خود نگاه دارد، او از راسخان در علم است». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خداص این آیه کریمه را تلاوت نمودند، آن‌گاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می‌کنند، آنان همان کسانی هستند که در این آیه کریمه مورد نظر خداوند ﷻ می‌باشند [یعنی فتنه‌گرند] پس از آنان حذر کنید». همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از ابوامامه τ آمده است که رسول خدا «در تفسیر: ﴿ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ﴾ فرمودند: «هم الخوارج: آن (منحرفان کج رو) خوارج اند». ابن کثیر می‌گوید: «این حدیث، اگر هم حدیث موقوف - یعنی سخن صحابی باشد - معنی آن صحیح است زیرا اولین بدعتی که در اسلام پدید آمد، فتنه خوارج بود».

حق تعالی در آیه دیگری قرآن را تماما محکم معرفی نموده است: ﴿ كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ﴾ «این کتابی است که آیات آن تماما محکم گردانیده شده است» [هود/ 1]. مراد از آن این است که قرآن کلامی است بر حق، دارای الفاظی فصیح و معانی‌ای صحیح که در آن هیچ عیب و نقصی وجود ندارد. در آیه دیگری تمام قرآن متشابه معرفی شده: ﴿ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا ﴾ «خداوند بهترین کلام را نازل فرمود که تماما متشابه است» [زمر/ 23]، به این معنی که برخی از آیات قرآن با برخی دیگر در زیبایی، راستی، هدایت‌گری و

سالم بودن از تناقض، متشابه و همانند است، لذا معنی این دو آیه کریمه با آیه مورد بحث ما در اینجا در تضاد نیست و میان آیات هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد.

این آیه کریمه درباره نصارای نجران نازل شد که می‌گفتند: «خداوند وقتی از خودش در قرآن سخن می‌گوید، صیغه جمع: «نحن: ما»، و «انا: ما» را به‌کار می‌برد، و این ضمائر برای جمع‌اند، لذا خداوند سوم سه خداست». پاک و برتر است خدای سبحان از آنچه می‌گویند. پس خدای متعال آنان را به برگرداندن این موارد به‌سوی آیات محکم خویش دستور داد، چون آیه: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ (بگو: الله یگانه است)، و آیه: ﴿إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ (جز این نیست که خداوند یگانه است).

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (8)

سپس خداوند متعال از راسخان در علم چنین خبر می‌دهد: آنان چون پیروان متشابه و کژروان از راه راست را می‌بینند، چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی» به‌سوی حق «دل‌هایمان را دستخوش انحراف نگردان» یعنی: دل‌هایمان را با پیروی نمودن از متشابهات منحرف نگردان، چنان‌که دل‌های کسانی که از متشابهات پیروی می‌کنند، منحرف گردیده است. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ص این دعا را بسیار می‌خواندند: «یا مقلب القلوب ثبت قلبي علی دینک: ای گرداننده دلها! دلم را بردینت پایدار بدار». «و رحمتی» بزرگ و وسیع فقط «از جانب خود بر ما ارزانی دار، هرآینه تو خود بخشنده‌ای» و برای هرکس که خواهی،

بخششی فراوان عنایت می‌کنی. در حدیث شریف به روایت سعید بن مسیب τ از عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ص چون شبانگاه از خواب بیدار می‌شدند؛ این دعا را می‌خواندند: «لا إله إلا أنت سبحانك، أستغفرک لذنبی، واسألك رحمتك، اللهم زدني علما ولا تزغ قلبي بعد إذ هديتني، وهب لي من لدنك رحمة، إنك أنت الوهاب»¹.

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (9)

همچنان راسخان در علم چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! تو گردآورنده مردمانی» یعنی: برانگیزاننده و زنده‌کننده و گردهم آورنده آنانی «در روزی» یعنی: برای حساب روزی «که هیچ شکی در آن نیست» که همانا روز قیامت است و در وقوع آن و وقوع حساب و جزا در آن، هیچ شکی نیست «قطعا خداوند در وعده خلاف نمی‌کند» یعنی: ای معبود برحق من! وفا به عهد لایق شأن توست و در این امر شکی نیست. این دعا خود می‌رساند که هم و غم راسخان در علم، کار آخرت و فکر و سودای آن است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (10)

ترجمه: خدایا! جز تو معبودی نیست، پاکی تورا است، از تو برای گناهانم آمرزش می‌خواهم و از تو رحمتت را می‌طلبم، خدایا! بر علم من بیفزای، قلبم را منحرف نگردان و به من از جانب خودت رحمتی ببخش، همانا تو بسیار بخشنده‌ای.

«در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، اموال و فرزندانشان چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع نمی‌کند» یعنی: اموال و فرزندانشان نمی‌توانند در نزد خداوند Ψ سودی به آنان رسانده و آنان را از عذاب الهی نجات دهند «و آنان خود، هیزم جهنم‌اند» یعنی: آتش‌انگیز جهنم‌اند که جهنم با سوختن آنها شعله‌ور می‌شود.

كَذَابُ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (11)

«همانند شیوه آل فرعون» یعنی: شیوه و عادت آنان همچون عادت و شیوه فرعونیان و چگونگی رفتار آنان با موسی \cup است، و چنان‌که اموال و اولاد فرعونیان نتوانست برای آنان کاری بکند، همچنین اموال و فرزندان اینان نیز نمی‌توانند برایشان کاری از پیش ببرند «و» نیز شیوه و عادت آنان همچون عادت «کسانی» است «که پیش از آنان» یعنی پیش از فرعونیان «بودند» از امتهای کافرو خدانشناس «که آیات ما را دروغ شمردند، پس خداوند آنان را گرفت» یعنی: باجزاهای مهلک مجازاتشان کرد «به گناهانشان» که از جمله این گناهان، یکی هم دروغ انگاشتن آیات الهی بود «و خدا سخت کیفر است».

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (12)

«به کسانی که کفر ورزیده‌اند بگو» مراد از آنان یهود، و به قولی: مشرکان مکه‌اند. آری! به آنان بگو: «به‌زودی مغلوب خواهید شد» در دنیا «و» سپس در آخرت «در دوزخ محشور می‌شوید و چه بدجایگاهی است» دوزخ. سپاس بر خدای عزوجل که این تهدید خویش را با کشتن بنی‌قریظه، جلای وطن کردن

بنی‌نضیر، فتح خیبر، تحمیل جزیه بر سایر یهود و پیروزکردن مسلمانان در بدر، عملی‌گردانید.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (13)

ای یهودیان! «قطعا در برخورد میان آن دو گروه» مسلمانان و مشرکان که در روزبدر باهم رودرو شدند؛ «برای شما نشانه‌ای است» بزرگ که بر صدق و راستی این امر دلالت می‌کند که حق تعالی عزت‌دهنده دین و یاری‌دهنده پیامبرش و برافزنده دعوت و رسالت وی می‌باشد، پس ای یهودیان! شما باید از روزی چون روز بدر حذر کنید تا خداوند Ψ آنچه را بر سر مردم مکه آورد، بر سر شما نیاورد، روزی که در آن «گروهی در راه خدا می‌جنگیدند و دیگر» گروه «کافر بودند که مسلمانان آن کافران را به چشم» یعنی: با دیدی روشن و آشکار، بی‌هیچ‌گونه ابهامی «دو برابر خویش می‌دیدند». مشرکان در بدر سه برابر مسلمانان بودند، پس خداوند Ψ آنان را در دید مسلمانان اندک - دوبرابر - نشان داد تا دل‌هایشان قوی‌گردد - با عنایت به این امر که قبلا به مسلمانان اعلام شده بود که صد تن از ایشان بر دویست تن از کفار غالب می‌گردند - «و خدا هر که را بخواهد، به نصرت خویش تأیید می‌کند» یعنی: کسانی را که اراده تأیید و تقویتشان را داشته باشد، نصرت می‌دهد و از جمله این نصرت؛ تأیید اهل بدر با اندک دیدن شمار نیروهای دشمن بود «یقینا در این امر» یعنی: در اندک دیدن شمار بسیار مشرکان «عبرتی است» و موعظه‌ای بزرگ «برای

اولی الابصار» یعنی: برای صاحبان بینشهای نافذ که از آنچه می بینند، درس عبرت می گیرند، پس ای یهودیان! آیا شما از این امور عبرت نمی گیرید تا ایمان آورید؟ ابن کثیر می گوید: «اگر کسی گفت که وجه جمع نمودن میان این آیه کریمه و آیه (44) از سوره «انفال» چیست که در آنجا خداوند متعال می فرماید: «وآن گاه که آنان را - چون رو در رو شدید - در چشم شما اندک نمود و شما را نیز در چشم آنان اندک نمود تا خداوند کاری را که کردنی بود، به انجام رساند؟» می گوئیم: آن کم نمایاندن مسلمانان در چشم مشرکان در حالی بود، و این بسیارنمایاندن در حالت دیگری.

از ابن عباس ك در بیان سبب نزول آیات (12 - 13) روایت شده است که فرمود: چون اهل بدر به آن پیروزی شگرف دست یافته و به مدینه بازگشتند، رسول خدا ص یهودیان را در بازار بنی قینقاع گردآورده و خطاب به آنان فرمودند: «ای گروه یهود! اسلام آورید پیش از آن که خداوند Ψ آنچه را که به قریش رسانید به شما نیز برساند». ولی آنان در پاسخ پیامبر ص گفتند: ای محمد! به خود مغرور نشو که چند نفری از قریشیان را کشتی، آنها کارناآزموده و بی تجربه بودند و به فنون رزم آشنایی نداشتند، سوگند به خدا که اگر با ما بجنگی، می دانی که ما مرد میدانیم و می دانی که تاکنون به رزم آورانی چون ما رویارو نشده ای! پس خدای متعال این آیات را نازل فرمود.

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (14)

«دوستی شهوات برای مردم آراسته شده» یعنی: خداوند متعال، شهوات را در چشم مردم - به منظور آزمایش و امتحانشان - آراسته است. یا آرایش‌دهنده شیطان است که با برانگیختن مردم به سوی شهوات، آنان را از واجبات و تکالیفشان غافل می‌گرداند. این شهوات عبارت‌اند از: تمام خواستنی‌ها و آرزوهای نفسی‌ای که مفرح قلب‌اند و قلب از آنها احساس لذت و خوشی می‌نماید. «از جمله» آراسته شده برای شما دوستی «زنان و پسران» زنان را در رأس این خواستنی‌ها ذکر فرمود، به سبب کثرت اشتیاق و تمایل نفسهای مردان به سوی آنان. و پسران را به‌یاد آوری مخصوص گردانید نه دختران را زیرا محبت دختران عام و فراگیر نیست. در حدیث شریف آمده است: «ما ترکت بعدی فتنه اضر علی الرجال من النساء: بعد از خود، فتنه‌ای زیانبارتر از زنان را بر مردان سراغ ندارم». اما اگر هدف از محبت به زنان، پاکدامنی و توالد و تناسل فرزندان شایسته باشد؛ این امر مطلوب، بلکه مستحب است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الدنیا متاع وخیر متاعها المرأة الصالحة: دنیا همه متاع است و بهترین متاع آن، زن شایسته می‌باشد». «و» برای مردم آراسته شده، محبت «قناطر مقنطره از زر و سیم» قناطر: جمع قنطار و هر قنطار صد رطل است، و مراد از آن مال هنگفت و بسیار می‌باشد. مقنطره: یعنی به مقادیر زیاد مضاعف گردانیده شده. از سعید بن جبیر نقل شده است که مراد از آن، صد هزار دینار می‌باشد. یادآور می‌شویم که به هنگام ظهور اسلام، صد مرد سرمایه‌دار از مقنطرها در مکه وجود داشتند. «و» برای مردم آراسته شده «اسبان مسومه» یعنی: اسبانی که در چراگاهها و مراتع رها شده‌اند. یا مسومه: یعنی نشانه‌گذاری شده با نشانه‌ای که به وسیله آن از دیگر اسبان تمییز داده می‌شوند «و» برای مردم

آراسته شده «محبت چهارپایان» که عبارت‌اند از: شتر و گاو و گوسفند «و محبت زراعت» یعنی: مزارع، که شامل خود زمین و کشت آن می‌شود. «این همه بهره زندگانی دنیاست» یعنی: آنچه ذکرشد، تماما بهره‌های گذرای زندگانی دنیاست که فنا می‌شود و باقی نمی‌ماند «و» حال آن که «فرجام نیکو» که می‌ماند و جاودانه است «نزد خداست».

باید دانست که هدف آیه کریمه قطعا این نیست که انسان را از محبت معتدل شهوات که امری فطری است باز دارد، به دلیل این که حق تعالی در آیه دیگری می‌فرماید: **(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)** (ای محمد! بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام گردانیده؟) «اعراف / 32». پس آنچه منع شده؛ افراط و زیاده‌روی در محبت شهوات و گرفتارشدن در گردونه آن است، به‌گونه‌ای که با طغیان شهوات، دین و وظایف دنیوی و آخرتی انسان به فراموشی سپرده شود. عبارت: **(زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ)** نیز مستدعی پلیدی و منفوربودن شهوات نیست، بلکه این تعبیر، بیانگر طبیعت این شهوات است، پس مطلوب آن است که بندگان خدا Ψ شهوات را در جایگاه طبیعی آن قرار دهند، به‌گونه‌ای که دلبستگی به آن سبب طغیان علیه ارزشهایی نشود که در عرصه وجود از شهوات گرامی‌تر و برترند. بنابراین، اسلام‌نیازهای فطری را به رسمیت می‌شناسد و در صدد سرکوب غرایز نیست.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «خدای متعال طبعا محبت این چیزها را در دل انسان قرار داده و در این امر هزاران حکمت وجود دارد؛ از آن جمله این‌که: اگر طبیعت انسان به طرف این چیزها مایل نبود، نظام جهان به هم

می‌خورد زیرا در آن صورت چه کسی نیاز داشت که زحمت کشاورزی و کارگری و صنعت‌گری را متحمل شود، یا تمام مساعی خویش را در تجارت مبدول دارد.

آبادی و بقای جهان در این نهفته است که محبت این اشیا در طبیعت انسان ایجاد شود تا او خود درصدد تهیه و جمع‌آوری آنها برآید، کارگر صبح هنگام با این فکر از خانه بیرون می‌آید که مقداری پول به‌دست آورد، ثروتمند با این اندیشه خانه را ترک می‌کند که قدری پول صرف کرده کارگری بیاورد تا از او کاربگیرد، تاجر، وسایل لوکس تهیه کرده در انتظار مشتری می‌نشیند تا سرمایه‌ای ببندد، مشتری نهایت سعی خود را به‌کار می‌برد تا با پولی که دارد، اسباب و وسایل مورد نیاز خود را خریداری کند، اگر اندکی تأمل شود، همین علایق دنیوی است که همه را از خانه‌هایشان بیرون آورده‌است و نظام تمدن جهان را براساس اصولی منظم و مستحکم قرار داده است.

حکمت دیگر این است که اگر میل و محبت نعمتهای دنیوی در قلب انسان قرار نداشته باشد، نمی‌تواند طعم نعمت‌های اخروی را درک کند و نه به آنها تمایل داشته باشد، پس چه نیازی دارد که درصدد انجام اعمال نیک باشد تا بهشت را کسب نماید و از اعمال بد پرهیز کند تا از دوزخ نجات یابد.

حکمت سوم که در اینجا بیشتر مورد توجه است، این است که محبت این اشیا طبعاً در دل انسان ایجاد شده تا از او امتحان گرفته شود که چه کسی در محبت آنها غرق شده و آخرت را فراموش می‌کند و چه کسی بر حقیقت گذرا بودن و فانی بودن آن وقوف یافته و فقط به حد ضرورت و معقول به فکر آنها می‌باشد و آنها را در مسیر سعادت اخروی به‌کار می‌برد. چنان‌که در آیه (7) از

سوره «کَهِف» حکمت این تزیین به همین صورت بیان شده است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (ما آنچه را که بر روی زمین است برای زمین زینتی قرار دادیم تا مردم را مورد آزمایش قرار دهیم که چه کسی عمل نیک انجام می دهد).

ولی در بعضی از آیات، این نوع تزیین به شیطان نسبت داده شده؛ مانند آیه (48) سوره «انفال»: ﴿زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾ مراد از آن، تزیین چیزهایی است که شرعا و عقلا بد باشند، یا مراد آن درجه تزیین است که به سبب گذشتن از حدبد باشد و گرنه تزیین مباحات نه تنها بد نیست بلکه در آنها فواید بسیاری نیز وجود دارد، بنابراین، در بعضی آیات این تزیین صراحتا به خداوند Ψ نسبت داده شده، همان طور که ذکر آن گذشت.

شکی نیست که دائما به فکر مسایل مادی بودن، روح و جان انسان را خسته می سازد و مهلت استفاده از دنیا را نیز از انسان سلب می کند و خود این، نوعی عذاب برای انسان است. بنابراین، تلاش در میدان امور دنیوی باید رعایت احکام الهی را همراه با اعتدال در نصب العین خود داشته و رستگاری دو جهان را مدنظر داشته باشد؛ لذا به کار بردن آن در راه های نادرست و یا زیاده روی در راه صحیح که به سبب آن انسان از آخرت غفلت ورزد، مایه هلاک است. مولانای رومی چه قدر این مضمون را به طور عالی به نظم کشیده آنجا که می گوید:

آب اندر زیر کشتی پستی است آب در کشتی هلاک کشتی است

متاع دنیا برای وجود انسان مانند کشتی‌ای است که اگر آب زیر آن باشد برایش مفید و یاریگر است، ولی اگر آب به درون کشتی راه یابد، غرق شدن و نابودی آن را به دنبال خواهد داشت^۱.
 آیه بعدی به‌همین حقیقت ناظر است:

قُلْ أُوْنِبَّكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ دَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
(15)

«بگو: آیا به بهتر از اینها» یعنی: به بهتر از این خواستنی‌ها و آرزومندی‌های بی‌ارزش دنیوی «آگاهتان کنم؟» اینک آگاهتان می‌کنم؛ آن چیز بهتر این است: «برای آنان که تقوا پیشه کرده‌اند، باغهایی است که از فرودست آنها جویباران جاری است، جاودانه در آند» چنان جاودانگی‌ای که مرگ و فنا به آن گزند نمی‌رساند «و جفتهایی پاکیزه دارند» یعنی: همسرانی دارند که از پلیدی‌های حیض و نفاس و دیگر پلیدی‌هایی که به همسران دنیایی عارض می‌گردد، پاکند «و» به‌طور مستمر «از خشنودی خداوند برخوردارند» که این برخورداری، ایشان را از دگرگون شدن نعمت ایمن و آسوده خاطر می‌گرداند «و خدا بر بندگانش بیناست» لذا، هر کس را براساس استحقاق و برحسب ایمان و عملش پاداش و جزا می‌دهد. دلیل این که حق تعالی متقیان را به دریافت این نعمت برتر مخصوص گردانید این است که فقط آنان سزاوار این نعمت برتر می‌باشند.

^۱تفسیر «معارف القرآن»، ترجمه فارسی از علامه محمدیوسف حسین‌پور - با تلخیص.

آن‌گاه خداوند متعال بندگان با تقوایش را چنین توصیف می‌کند:

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا أَمَنَّا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَفِنَا عَذَابَ النَّارِ (16)

«آنان که می‌گویند؛ پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم» به تو و به کتابها و پیامبران «پس» به فضل و رحمت خویش «گناهان ما را بپامرز و ما را از عذاب دوزخ نگاهدار».

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (17)

«آنان صابران» اند که بر طاعت خدا Ψ و از محرمات وی شکیبایی و پرهیزی‌کنند «و صادقان» اند که نیتها و دلها و زبانهایشان در آشکار و نهان راست و مستقیم است «و فرمانبرداران» خدایند که دلهایشان برای او خاشع و تپنده است «و آمرزش خواهان در سحرگاهان اند» و در فضیلت استغفار در اوقات سحر، احادیث بسیاری آمده است. بعضی می‌گویند: مراد از آن، نمازگزاران نماز بامداد یا نماز آخر شب‌اند. البته شروع اوقات سحر از هنگامی است که شب پشت می‌کند تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌نماید. در حدیث شریف آمده است: «يُنزَلُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كُلِّ لَيْلَةٍ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثَلَاثُ اللَّيْلِ الْأَخِيرِ، فَيَقُولُ: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأَعْطِيهِ؟ هَلْ مِنْ دَاعٍ فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟» خداوند متعال هر شب - آن‌گاه که یک سوم آخر شب باقی می‌ماند - به آسمان دنیا فرود می‌آید، پس می‌فرماید: آیا درخواست‌کننده‌ای هست که به او ببخشم؟ آیا دعاکننده‌ای هست که دعایش را اجابت کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را بپامرزم؟». استغفار: طلب آمرزش به زبان همراه با حضور قلب است زیرا خداوند متعال دعای کسی را که قلبش غافل است،

نمی‌پذیرد. گفتنی است که نزد علمای سلف مراد از فرود آمدن حق تعالی فرود آمدنی است که سزاوار ذات وی است، بدون تعیین کیفیت و مکان. و هر چند قرطبی آن را به فرود آمدن فرشتگان حق تعالی تأویل کرده، ولی رأی اول راجح است.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (18)

«گواهی داد الله» یعنی: بیان کرد و اعلام داشت و آگاهی داد؛ با آیات تکوینی و تشریحی و حجت‌های روشن خود «که جز او هیچ معبودی نیست» پس حق تعالی با آنچه که بیان کرده و آنچه که آفریده، ما را به سوی وحدانیت خویش و این که فقط او معبود بر حق است، راهنمایی کرده است «و فرشتگان» نیز گواهی می‌دهند، که گواهی آنها، اقرار به وحدانیت الله Ψ است «و صاحبان دانش» نیز گواهی می‌دهند. گواهی آنان به معنی ایمانشان به وحدانیت الله Ψ و بیان این حقیقت به مردم با زبان است. و در این که خداوند Ψ نام علما را با نام خود و نام فرشتگان خویش مقرون ساخته، فضیلتی بزرگ و فخر و شرفی سترگ برای اهل علم است. از زیبربن عوام τ روایت شده است که فرمود: از رسول خداص در عرفه شنیدم که این آیه کریمه را تلاوت کردند، سپس در این حدیث شریف فرمودند: «ای پروردگارم! من نیز بر این حقیقت از گواهان هستم». «همواره به عدل قیام دارد» یعنی: خداوند Ψ در تمام امور به عدل قیام دارد، یا همواره برپادارنده عدل و داد است «جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست» در حدیث شریف آمده است: «هر کس به هنگام خواب

این آیه کریمه را بخواند، حق تعالی هفتاد هزار فرشته می‌آفریند که تا روز قیامت برایش طلب آمرزش می‌کنند».

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه کریمه در پاسخ سؤال دو تن از اسقف‌های شام نازل شد که به مدینه آمدند و از رسول خدا ص پرسیدند: بزرگترین گواهی و شهادت خدای عزوجل در کتابش چیست؟ و چون این آیه نازل شد، آن دو ایمان آوردند.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (19)

«در حقیقت، دین» مقبول و پذیرفته شده «نزد خدا همان اسلام است» و حق تعالی دینی غیر از آن را از احدی نمی‌پذیرد. آری! دین مورد رضای الهی اسلام است، یعنی این آیینی که مبتنی بر توحید حق تعالی است و انبیای عظام ﷺ پیام‌آور آن بوده‌اند و مورد اتفاق همه ایشان بوده است. کلمه «اسلام» در اینجا، دربرگیرنده ایمان نیز هست، از آن روی که اسلام؛ مشمول تصدیق، قول و عمل - هر سه - می‌شود «و کسانی که کتاب به آنان داده شده، با یک‌دیگر در دین خدابه اختلاف نپرداختند» یعنی: یهودیان در میان خود، نصاری در میان خود و بازیهودیان و نصاری در میان همدیگر، در امر دین به اختلاف نپرداختند «مگر پس از آن که علم برایشان آمد» علمی که دو کتاب آسمانی تورات و انجیل مشمول آن بود، که این علم، بر وجوب توحید باری تعالی و لزوم طاعت وی و تسلیم‌شدن به فرمانش صراحت دارد «آن هم به سبب بغی که میانشان وجود داشت» یعنی: اختلاف یهود و نصاری در این حقیقت که آیا پیامبر خاتم‌ص به‌حق پیامبر است یاخیر، همچنان اختلافشان در نبوت عیسی و اختلافات

دیگری که در میان خود داشته و دارند، فقط به سبب حسدی است که در میانشان وجود داشته و دارد، این اختلاف تا بدانجاست که یهودیان گفتند: نصاری برحق نیستند، و نصاری گفتند: یهودیان برحق نیستند. آری! همه این اختلافات به سبب دوری آنها از حق و به انگیزه کبر و خودخواهی و خودبرتربینی و حسد است «و هرکس به آیات خدا کفر ورزد، پس بداند که خدا سریع الحساب است» و آنان را بسیار زود مجازات می کند.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَّمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَّمْتُمْ فَإِنْ أَسَلَّمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (20)

«پس» ای محمدص! «اگر با تو» درباره توحید باری تعالی «مواجه کردند» یعنی: جدال و مناظره کردند؛ با شبهات باطل و سخنان تحریف شده خویش «بگو: من روی خود را تسلیم خدا نموده‌ام» یعنی: دین و عبادت خویش را برای او خالص گردانیده و رو به سوی او نموده‌ام. ذکر «وجه» به جهت شرف آن است، و وقتی چهره برای حق تعالی تسلیم بود، غیر آن به طریق اولی به او تسلیم است «و هر که مرا پیروی کرده» از مسلمانان، او نیز خود را تسلیم خداوند Ψ نموده و نیت خویش را برای او خالص گردانیده.

«و به اهل کتاب و امیین بگو» امیین: یعنی قوم بی کتاب، که در اینجا مراد مشرکان عرب اند زیرا آنها کتاب آسمانی ای نداشتند که آن را بخوانند. آری! به آنان بگو: «آیا اسلام آورده‌اید؟» یعنی: برای شما برهانهای قاطع بسیاری آمده است که شما را به قبول اسلام وامی دارد، اینک آیا اسلام را پذیرفته و به موجبات آن عمل کرده‌اید، یا خیر؟ «پس اگر اسلام آورده‌اند، قطعاً هدایت

شده‌اند» یعنی: به هدایتی که بی‌شک بهره‌ای بزرگ است، نایل گردیده و به رستگاری دنیا و آخرت رسیده‌اند «و اگر روی برتافتند» از قبول حجت «فقط رساندن پیام برعهده‌توست» یعنی: مسئولیت تو فقط رساندن پیام الهی به آنهاست و تو بر آنان مسلط نیستی، پس مبادا جانت را از حسرت خوردن بر عدم ایمانشان بفرسایی «و خداوند به» امور و احوال «بندگانش بیناست» لذا مطمئن باش که آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.

این آیه کریمه و امثال آن از آیات، از آشکارترین دلایل بر عام بودن بعثت آن حضرت ص به سوی تمام خلق است، چنان‌که کتاب و سنت در بیشتر از یک آیه و حدیث بر آن دلالت دارند. در حدیث شریف آمده است: «بَعَثْتُ إِلَى الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ: بِسُورِ سِرْحٍ وَسِيَاهٍ [یعنی کافه خلق] مَبْعُوثٍ غَرْدِيدَةٍ». همچنین در حدیث شریف آمده است: «پیامبران همه، مخصوصاً به سوی قوم خودشان فرستاده می‌شدند، اما من به سوی عموم مردم مبعوث گردیده‌ام».

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (21)

«کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند» مراد از آنان در اینجا، مخصوصاً یهودیان اند که برخی از انبیای ماقبل ۱ را کشتند و به‌جان رسول اکرم ص نیز سوء قصد نمودند «و می‌کشند کسانی را که به قسط» یعنی: به عدل و داد «امر می‌کنند از مردم» آنان آمران به معروف و ناهیان از منکرند که ظالم را از ظلم وی باز می‌دارند «پس آنان را به عذابی دردناک

بشارت ده» بشارت: خبر سرور انگیز است و بکار گرفتن آن در خبر بد، به قصد تهدید، تحقیر و استهزاء آنهاست.

مبرد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «گروهی از بنی اسرائیل بودند که پیامبران به نزدشان آمده و آنان را به سوی خداوند Ψ دعوت کردند، ولی آنان پیامبران را کشتند، سپس بعد از آن پیامبران، مؤمنان دیگری به مسئولیت دعوت قیام کرده آنها را به سوی دین خدا Ψ فراخواندند، ولی ایشان را نیز کشتند. پس این آیات درباره آنان نازل شده است». مراد آیه؛ شرمسار ساختن یهودیان منحرف از راه حق تا روز قیامت و تهدید و سرزنش یهودیانی است که در زمان آن حضرت صل به سر می‌بردند.

در حدیث شریف آمده است که ابو عبیده جراح τ از رسول خدا صل پرسید: «چه کسی در روز قیامت عذاب سخت‌تری دارد؟ فرمودند: مردی که پیامبری را، یا امر کننده به معروف و نهی کننده از منکری را کشته باشد. آن‌گاه این آیه کریمه راتلاوت کردند». یادآور می‌شویم که امر به معروف و نهی از منکر بر امت‌های پیشین نیز واجب بود. همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی که به معروف امر یا از منکر نهی می‌کند، او خلیفه خداست در زمینش و خلیفه رسول اوست و خلیفه کتاب اوست».

باید دانست که از شروط امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر - در نزد اهل سنت و جماعت - این نیست که حتماً او از اهل عدالت باشد، بلکه این واجب عامی بر ذمه تمام مسلمانان است. همچنین مسلمانان بر این که تغییر دادن منکر بر هر کسی که بر آن تواناست واجب می‌باشد، اجماع دارند. البته مراحل تغییر منکر را احادیث شریف معین ساخته است، ولی همه این احادیث، به قید

استطاعت مقید می‌باشند. و باز هم ما در مورد امر به معروف و نهی از منکر، احکامی را در این تفسیر شریف - در آیات مربوطه آن - بیان خواهیم کرد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (22)

«همانانند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده است» یعنی: برای اعمال نیکی که آن کافران پیامبرکش حق ستیز در دنیا انجام داده‌اند، اثری باقی نمی‌ماند تا با آنان همچون اهل حسنات معامله شود، پس در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند و خواری و ذلت و پستی بر آنان رو نمود و در آخرت هم که مسلما حال و روزگار بدتری دارند «و برایشان هیچ یآوری نیست» که عذاب را از آنان دفع کند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فُرْقًا مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ (23)

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب» تورات «داده شدند» آنان احبار و علمای یهود اند «که چون به سوی کتاب الله» یعنی: همان کتابی که از آن بهره‌ای داده شده‌اند «فراخوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند، آن‌گاه گروهی از آنان به حال اعراض» از اجابت آنچه که به سوی آن فراخوانده شده‌اند «روی بر می‌تابند» در عین علم و آگاهی‌ای که از آن دارند و در عین این که به وجوب عمل به آن هم معترفند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (24)

«این» روی گرداندنشان از قبول حکم حق تعالی «بدان سبب بود که آنان» برحسب پندار غلط خود «گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی معین به ما نمی‌رسد» و آن فقط همان مقدار اندکی است که ما گوساله را پرستیده‌ایم «و آنچه افترا می‌کردند» و به دروغ برمی‌ساختند «آنان را در دینشان فریفته کرده است» که از جمله آن، همین سخنی است که بیان شد، و از جمله آن، این سخنشان است که: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم! پس آنان این دروغهای خود را راست پنداشتند و پیروانشان نیز، این دروغها را باور کردند.

از ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: رسول خدا ص به منظور دعوت یهودیان به سوی خدا Ψ ، به مدرسه دینی آنان رفتند و آنان را به سوی دین خدا Ψ دعوت کردند، در این هنگام نعیم بن عمرو و حارث بن زید خطاب به آن حضرت ص گفتند: ای محمد! تو بر کدامین دین و آیین هستی؟ آن حضرت ص فرمودند: «بر دین ابراهیم \cup هستم». گفتند: آخر ابراهیم هم که یهودی بود! رسول خدا ص فرمودند: «اگر چنین است، پس تورات را بیاورید که در میان ما و شما داوری کند». اما آنان نپذیرفتند. آن‌گاه خدای عزوجل، آیات (23 - 24) از این سوره را نازل کرد و بعد از آن تهدیدکنان فرمود:

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
(25)

«پس چگونه خواهد بود» حالشان «آن‌گاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست» و هیچ آدم عاقلی در وقوع آن به خود شکی راه نمی‌دهد، که روز

قیامت است «گرد آوریم؟» آنان باید بدانند که خواه ناخواه در دام آن روز گرفتار می‌شوند و با چنین حيله‌ها و دروغ‌پردازی‌هایی، نمی‌توانند آن را از خود دفع‌کنند. آری! در آن روز به آنان و امثالشان از کسانی که با خدا و رسولش سرستیز داشته‌اند و با فریفته‌شدن به برساخته‌های خویش، بر خداوند متعال جرأت و جسارت ورزیده‌اند، روشن می‌شود که این دروغ‌بافی‌ها و حيله‌گریها به حالشان سودی نداشته و چون خدای سبحان آنان را نزد خویش گردآورد و سؤال و حساب در میان آید، این اکاذیب نزد وی عذری قابل پذیرش نیست «و» چگونه خواهد بود حالشان در آن روز که «به هرکس جزای کردارش به تمامی داده شود و به آنان ستم نرود» با افزودن گناهی بر گناهانشان، یا کاستن چیزی از اعمال شایسته‌شان؟.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (26)

«بگو» ای محمدص! در مقام تعظیم و شکر پروردگار خویش، درحالی‌که کار را همه به او سپرده و بر او توکل کرده‌ای «بارخدایا، ای مالک ملک» یعنی: ای مالک جنس و حقیقت فرمانروایی «هرآن کس را که بخواهی، فرمانروایی می‌بخشی و از هرکه بخواهی فرمانروایی را می‌گیری، هرکه را بخواهی عزت می‌بخشی و هرکه را بخواهی خوار می‌گردانی، همه خیر» از روی آفرینش و تقدیر «به‌دست توست» نه به‌دست غیر تو «و تو بر هر چیز توانایی» و توانایی‌ات مطلق است. ابن‌کثیر می‌گوید: «در این آیه کریمه خدای سبحان پیامبر خویش ص و امتشان را به‌سوی شکر نعمت خویش ارشاد و توجیه می‌کند زیرا

او نبوت را از بنی اسرائیل گرفت و آن را به پیامبر قریشی عربی، فرستاده خویش به سوی انس و جن و خاتم الانبیاء علی الاطلاق ص تفویض کرد و این پیامبر محبوب خویش را به ویژگی‌هایی مخصوص گردانید که به هیچ پیامبری از پیامبران داده نشده است، چون دادن علم صفات و شریعت خویش به آن حضرت ص، آگاه ساختنشان بر پاره‌ای از اخبار غیبی گذشته و آینده، آشکار ساختن حقایق آخرت بر ایشان، منتشر ساختن امتشان در مشارق و مغارب زمین و غیر این از موهبت‌هایی که همه سزاوار شکر و سپاس اند.»

در بیان سبب نزول آمده است: رسول خدا ص از خداوند متعال درخواست کردند تا فرمانروایی روم و فارس را به امتشان ببخشد، پس این آیه کریمه نازل شد.

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (27)

همچنان بگو ای محمد ص! پروردگارا! تو همانی که «شب را به روز و روز را به شب درمی‌آوری» یعنی: از درازی این می‌کاهی و بر کوتاهی آن می‌افزایی، آن‌گاه برابر می‌شوند، سپس از آن یکی می‌کاهی و بر این یکی می‌افزایی تا با هم تفاوت یابند، آن‌گاه بار دیگر آنها را میزان و برابر می‌گردانی، و این قانون ثابت در تمام فصلهای سال است، پس هر چه از یکی از آنها بکاهی، در دیگری می‌افزایی. بنابراین قانونمندی خداوند متعال است که زمان شب و روز در تمام ایام سال به‌طور ثابت (24) ساعت است و این مقدار ثابت، در هیچ فصلی با فصل دیگر و در هیچ مکانی با مکان دیگر اختلاف ندارد «و زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده» یعنی: انسان ذی روح و زنده را از نطفه

مرده بیرون می‌آوری، سپس نطفه مرده را از شخص زنده، همین‌گونه تخم را از مرغ بیرون می‌آوری و مرغ را از تخم، درخت خرما را از هسته آن بیرون می‌آوری، سپس هسته را از درخت خرما. بعضی گفته‌اند که معنی این است: مؤمن را از کافر بیرون می‌آوری و کافر را از مؤمن «و هر که را بخواهی، بی حساب روزی می‌دهی» یعنی: به او روزی‌ای فراخ و فراوان می‌بخشی. در حدیث شریف به روایت ابن عباس ك آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «اسم اعظم خداوند Ψ که چون او را بدان بخوانند، دعایشان را اجابت می‌کند، در این آیه آل عمران است».

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ
(28)

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس τ روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان با جمعی از انصار مدینه رابطه دوستی برقرار کرده بودند تا از این طریق، ایشان را از دینشان بر گردانند، در این میان جمعی از مسلمانان دلسوزانه به آن انصاریان گفتند: از این یهودیان مکار حذر کنید و از این پیوند دوستی بپرهیزید، مبادا شما را در دیتان به فتنه در افکنند. اما آن انصاریان، نصیحت برادران دینی خویش را نپذیرفتند، همان بود که نازل شد: «مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند» و با آنها مهر و محبت بورزند و قلبا به همیاری با آنان متمایل باشند «و هر که چنین کند» یعنی: هر که کافران را به جای مؤمنان به ولایت و دوستی بگیرد «در هیچ چیز از الله نیست» یعنی: او را از دوستی خداوند Ψ هیچ بهره‌ای نیست، بلکه او در همه

احوال خویش از حق تعالی بریده و او نیز از وی بیزاری جسته است «مگر آن که به نوعی از حذر کردن شر آنان رادفع کنید» یعنی: مگر آن که ظاهراً با زبانهایتان با آنان اظهار دوستی کنید، درحالی که دلهایتان از آنان ناراحت است، و این کار هم در صورتی مباح است که شما در میان کفار به حال استضعاف به سر برید و در برابر آنان تاب و توانی نداشته باشید.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «در این آیه، خدای سبحان مؤمنان را از ملاطفت با کفار و گرفتن آنها به عنوان محرم اسرار به جای هم‌کیشان مؤمنشان نهی کرده. مگر در صورتی که کفار بر مؤمنان غالب باشند، ایشان از روی ناچاری می‌توانند در ظاهر امر با آنان اظهار لطف و محبت نموده اما در کار دین با آنها مخالفت ورزند». هم‌او می‌گوید: «تقیه به زبان عبارت است از این که: کسی به گفتن سخنی مجبور ساخته شود که آن سخن معصیت خدا Ψ است، لذا از ترس مردم آن سخن را بر زبان می‌آورد، در حالی که قلبش به ایمان مطمئن است، چنین تقیه‌ای به وی زبانی در دین نمی‌رساند. ولی باید دانست که تقیه فقط به زبان است و چنین نباشد که تحت عنوان «تقیه»، دست به کشتن کسی دراز کند، یا خود را به گناهی بی‌الاید، که در این صورت معذور شناخته نمی‌شود». ابودرداء رضی الله عنه می‌فرماید: «إنا لنكشر في وجوه أقوام وقلوبنا تلعنهم: ما بر روی مردمی می‌خندیم، درحالی که دل‌هایمان آنان را لعنت می‌کند». «و خداوند شما را از خود» یعنی: از مجازات خود «برحذر می‌دارد» اگر کفار را در آشکار و نهان به دوستی و ولایت بگیرید «و بازگشت به سوی خداوند است» پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در بسیاری از آیات قرآن، مسلمانان به طور مجمل و مفصل از دوستی و موالات با غیر مسلمانان به شدت منع شده‌اند. مسلمانان ناآگاه از مطالعه چنین آیات صریحی، در این شبهه قرار گرفته‌اند که در دین مقدس اسلام هیچ‌گونه مجالی برای مدارا و حسن اخلاق با دگران‌دیشان وجود ندارد. از طرف دیگر؛ از بسیاری آیات قرآن، فرمانها و عملکرد پیامبرص، رفتار خلفای راشدین و صحابه کرام ۷۲ چنان احسان و سلوک و اظهار همدردی و غمخواری با غیر مسلمین ثابت می‌شود که مانند آن را در میان هیچ‌یک از ملل جهان نمی‌توان یافت. پس اگر مسلمانان به طور سطحی قضاوت کنند، میان احکام و فرمانهای قرآن و سنت پیامبرص تعارض خواهند یافت؛ اما این تصورات نتیجه برخورد سطحی با تعالیم حقیقی قرآن است. اگر آیات قرآن را که مربوط به این موضوع است از مواضع مختلف جمع کرده و در آنها بیندیشیم، در آن صورت، نه برای غیر مسلمانان جای شکایتی باقی می‌ماند و نه در میان احادیث و آیات تعارضی مشاهده خواهد شد و این موضوع به گونه‌ای روشن خواهد شد که در آن فرق بین موالات، احسان، همدردی و غمخواری و حقیقت هر یکی معلوم گردد، و این‌که از آنها چه اندازه جایز و چه مقدار ناجایز است و آن که ناجایز است، وجوه و دلایل عدم جواز آن چه چیزهایی است. اصل این است که تعلق و رابطه بین دو شخص یا دو گروه، دارای درجات متفاوتی است؛ یک درجه از تعلق، موالات قلبی یا محبت و مودت قلبی است که فقط مختص مؤمنان است و این گونه تعلق مؤمن با غیر مؤمن در هیچ صورتی جایز نیست.

درجه دوم مواسات است که به معنی همدردی و خیر خواهی و نفع رسانی است. البته این کار به غیر از کفار حربی‌ای که با مسلمانان بر سر پیکارند با سایرین جایز است. در آیه هشتم از سوره «ممتحنه» تفصیل آن چنین بیان شده است: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾ (خدای تعالی شما را منع نمی‌کند از کسانی که با شما نمی‌جنگند در دین و بیرون نکرده‌اند شما را از خانه‌هایتان که با احسان و انصاف با آنان رفتار کنید).

سوم، درجه مدارا است که معنی آن خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه است، که این با تمام غیر مسلمانان در مواردی جایز است، از جمله وقتی که مقصد از آن، فایده رساندن دینی باشد، یا آنان مهمان باشند، یا هدف، حفظ خود شخص از ضرر و شر آنها باشد، که مراد از آیه: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ در اینجا، همین درجه مداراست. یعنی: با کفار موالات جایز نیست مگر در حالی که بخواهید خود را از شر آنان حفظ کنید و چون مدارا صورتا موالات می‌باشد بنابراین، این مورد از حکم نهی از موالات با کفار مستثنی شده است. چهارم، درجه معاملات است که با آنان تجارت یا اجاره یا پیمان کارگری و معاملات صنعت و حرفه انجام شود. این نیز با غیر مسلمانان جایز است بجز موقعی که از آن معامله، ضرری به عموم مسلمانان برسد.

عمل رسول خداص و خلفای راشدین و دیگر صحابه ۱۷ گواه این مدعا است. بر همین اساس است که فقها فروش اسلحه به کفار حربی را ممنوع کرده و باقی معاملات را اجازه داده‌اند. اما به کار گرفتن کفار یا خود برایشان کار کردن، هر دو جایز است.

رسول خداص که رحمه للعالمین است با غیر مسلمانان آنچنان احسان و همدردی و خوش رفتاری می نمود که نظیرش در جهان یافت نمی شود. سالی که در مکه مکرمه قحط سالی شد، پیامبرص به دشمنانی که آن حضرتص را از وطن بیرون کرده بودند، کمک کرد و هنگامی که مکه مکرمه به دست پیامبرص فتح شد و همه دشمنان مغلوب لشکریان اسلام شدند، همه را آزاد کرد و فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم» یعنی شما امروز تنها بخشیده نمی شوید بلکه بر مظالم و جرایم گذشته خود نیز سرزنش نخواهید شد. وقتی آن حضرتص در جنگ با دشمنان کسی را به اسارت می گرفتند، آن چنان با وی رفتار می کردند که کسی با اولاد خویش چنان رفتار نمی کند. کفار و مشرکین انواع آزار و شکنجه را به آن حضرتص روا داشتند اما هیچ گاه ایشان به فکر انتقام گیری نیفتاد و هیچ وقت در حق آنان نفرین نکرد.

حضرت عمر فاروق π برای ذمیان نیازمند غیر مسلمان مانند دیگر مسلمانان از بیت المال حقوق مقرر کرد. تاریخ گواه این مطلب است که خلفای راشدین و صحابه کرام ψ چگونه با این قبیل افراد رفتار کرده اند؛ همه اینها در حد مواسات و مدارا و معاملات انسانی بود نه موالاتی که از آن نهی شده است.¹ بعد از آن حق تعالی علم محیط خود به همه مخلوقات را بیان نموده می فرماید:

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (29)

¹تفسیر «معارف القرآن»، ترجمه فارسی از علامه محمدیوسف حسین پور - با تلخیص.

«بگو» ای محمدص «اگر آنچه را در سینه‌های شماست» از دوستی و همدلی باطنی با کفار، یا غیر آن از اموری که رضای حق تعالی در آن نیست «پنهان دارید یا آشکارش کنید، خدا آن را می‌داند» پس در برابر آن شما را جزا می‌دهد «و نیز آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است، می‌داند» بنابراین، علم وی عامتر و فراگیرتر از آن اموری است که شما آن را پنهان یا آشکار می‌دارید «و خداوند بر هر چیزی تواناست» لذا او را نافرمانی نکنید زیرا در آن صورت، با مجازات او روبرو خواهید شد.

صاحب تفسیر «المنیر» در بیان احکام می‌گوید:

1 - این دو آیه کریمه و امثال آن از آیات، از عقد پیمان و قرارداد میان مسلمانان با غیر آنان نهی نمی‌کند، چنان‌که پیامبر خداص با قبیله خزاعه - در حالی‌که هنوز بر شرک خویش بود - پیمان بستند. ولی شرط این است که به کفر کافران رضایت باطنی وجود نداشته باشد. اما دوستی و موالات با کفار حربی‌ای که اسباب آزار مسلمانان را فراهم آورده باشند، جایز نبوده بلکه دشمنی با آنها واجب است.

2 - برخی از مالکی‌ها برآنند که این آیات، دلیل بر آن است که یاری جستن از کفار در جنگ روا نیست. ولی بیشتر پیروان مذاهب اربعه، یاری جستن از کافر علیه کافر را جایز می‌دانند، در صورتی که آن کافر، به مسلمانان پندار و اندیشه نیک داشته باشد. ولی شافعی‌ها حتی این یاری جستن را نیز به این شرط مشروط گردانیده‌اند که مسلمانان به یاری آنها نیاز داشته باشند.

3 - آیه کریمه (28)، دلیل بر مشروعیت «تقیه» است. تقیه عبارت است از: نگهداری جان، یا آبرو، یا مال از شر دشمنان، که این بر حسب نوعیت دشمن بر

دو نوع تقسیم می‌شود؛ زیرا دشمن یا دشمن دین است، یا دشمن دنیا. اگر دشمن دین باشد؛ پس مسلمانی که در مکانی قرار دارد که در آن بر آشکار ساختن دین خویش قادر نیست، بر وی واجب است که از آن مکان هجرت کرده به جایی برود که در آن توانایی اظهار دینش را دارد و اگر از مستضعفان است و قادر به هجرت نیست، بر وی رواست که در دار کفر بماند و به قدر ضرورت با آنها در ظاهر امر همراهی و موافقت کند، اما این اظهار موافقت، رخصت است و آشکار ساختن دین خویش عزیمت. و اگر دشمن، دشمن دنیای انسان باشد و او به سبب مال، یا امور دنیوی خویش در جایی احساس خطر کند، به قول راجح، در این صورت نیز هجرت بر وی واجب است.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (30)

«روزی که هرکسی آنچه کار نیک به‌جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن» کارهای بد «فاصله‌ای دور بود» حسن می‌گوید: «هر یک از شما در آخرت دوست دارد که هرگز با عمل بد خویش روبرو نشود، اما در دنیا حال برعکس است و او از گناه خویش لذت می‌برد». علت تکرار عبارت: «و خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد» که در آیه (28) نیز آمده، تأکید بر این هشدار است تا این هشدار بزرگ، همیشه آویزه گوش و هوش مؤمنان باشد و فراموششان نگردد ولی حق تعالی در عین حال، از روی لطف و مهربانی‌ای که بر بندگانش دارد، این تهدید شدید و هشدار سخت را به رأفت خویش پیوسته می‌گرداند: «و خدا به بندگانش رؤوف است» حسن بصری می‌گوید: «از رأفت حق تعالی بر بندگان است که آنان را از

کیفر خویش بر حذر می‌دارد». بعضی در معنی آن می‌گویند: خداوند متعال به خلقتش رئوف و مهربان است، پس دوست دارد که آنان بر راه مستقیم و دین قوی‌ش پایدار و پیرو پیامبر گرامی‌اش باشند.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (31)

«بگو» ای محمدص! به مدعیان دوستی من «اگر خدا را دوست دارید» یعنی: اگر به حق در ادعای محبت خداوند Ψ صادق و راستگو هستید «پس، از من پیروی کنید» در راه اسلام زیرا شما می‌دانید که من پیامبر بر حق خداوند Ψ هستم «تا خدا دوستان بدارد و گناہانتان را بر شما بیامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است» لذا محبت خداوند Ψ بر بندگان، اثر پیروی آنان از پیامبرص و فرمانبرداری از وی است و اثر محبت خدا Ψ بر بنده، انعام وی بر او به آمرزش و فضل و رحمت می‌باشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، حکمی است علیه کسانی که ادعای محبت خدا Ψ را دارند، اما رهرو طریقه محمدی‌ص نیستند». پس چنین کسانی در واقع امر در ادعایشان دروغگو هستند تا آن‌گاه که در همه گفتار و کردار خویش، از شریعت محمدی و دین نبوی‌ص پیروی کنند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هرکس کاری بکند که مطابق با شریعت ما نباشد، آن کار مردود است».

در بیان سبب نزول این آیه کریمه از حسن بصری: روایت شده است که گفت: در زمان رسول خداص مردمی بودند که می‌گفتند: ای محمد! سوگند به خداوند که ما ذات متعال او را دوست می‌داریم. همان بود که حق تعالی نازل فرمود: (بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید...).

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (32)

«بگو» ای محمدص! «خدا و پیامبر او را اطاعت کنید» در تمام اوامر و نواهی «پس اگر رویگردان شدند» از اطاعت و محبت خدا و رسولش، بدانند که «قطعا خداوند کافران را دوست ندارد» بر آنان نمی‌آمزد و آنان را مورد خشم خود قرار می‌دهد. این آیه دلیل بر آن است که مخالفت از راه و روش محمدی ص کفر است.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (33)

چون خدای سبحان به بیان این حقایق پرداخت که دین مورد پسندش، دین اسلام است و محمدص پیامبر برحقش می‌باشد که محبت هیچ کس به او، جز با اطاعت و پیروی از این پیامبر برگزیده‌اش صدق پیدا نمی‌کند و اختلاف اهل کتابهای انجیل و تورات در این حقیقت، هم فقط و فقط برخاسته از انکار خداΨ و حسد با این پیامبرص است؛ اکنون به اثبات رسالت عیسی U و بیان این حقیقت می‌پردازد که او از اهل بیت نبوت، از معدن رسالت و در عین حال مخلوق تربیت یافته‌ای از مخلوقات وی است، بنابراین، غلو و افراط در تقدیس وی سزاوار نیست. و بیان این حقیقت با این مقدمه آغاز می‌شود: «به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید» یعنی: خداوندΨ این قافله انبیاﷺ را از میان جهانیان به نبوت برگزید. تخصیص آدم U به یادآوری برای آن است که او پدر همه بشر است، و برگزیدنش به این معنی است که حق تعالی او را به دست بلاکیف خویش آفرید، در او از روح خویش دمید، فرشتگان خویش را برای او به سجده در افگند، به او نامهای همه

اشیاء را تعلیم داد و او را به بهشت برین خویش ساکن گردانید. ذکر نوح ﷺ نیز بدان جهت است که او آدم ثانی و اولین پیامبر برانگیخته الهی برای دفع شرک و مبارزه با طغیان می‌باشد. ذکر آل ابراهیم ﷺ برای این است که رسول خدا ص و بسیاری از پیامبران دیگر، از این خاندان برانگیخته شده‌اند. و ذکر آل عمران برای این است که عیسی ﷺ از این خاندان است زیرا مریم، دختر عمران و مادر عیسی ﷺ است. پس خدای متعال، این گروه را از میان انبیا: مخصوصا بدان سبب یاد کرد که تمام انبیا و رسل از نسل ایشانند.

ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (34)

«در حالی که این جماعت» انبیا ﷺ «نسلی بودند بعضی از آنان از بعضی دیگر پیدا شده» در نسب، چنان‌که برخی از آنان، در نیت و عمل و اخلاص و توحید نیز، از تبار برخی دیگر بودند «و خداوند شنوای داناست» شنواست سخنانشان را، داناست به احوال ایشان.

إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (35)

«آن‌گاه که زن عمران» که نامش حنه بود «گفت: پروردگارا، آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم» یعنی: برای عبادت «تا آزاد از هر قید» و مشغله دنیایی، خالصانه پرستشگر تو و خادم معبدت «باشد» و چیزی از امور دنیا او را به خود مشغول نگرداند «پس از من بپذیر» این نذر را که در رحم دارم «که تو شنوای دانایی» دعایم را می‌شنوی و به نیت مخلصانه‌ام دانایی. ابن کثیر به نقل از محمد بن اسحاق می‌گوید: «حنه مادر مریم - همسر عمران - زنی بود که باردار

نمی‌شد، روزی پرنده‌ای را دید که جوجه خویش را صدا می‌زند، در این هنگام آرزو کرد که کاش او هم فرزندی می‌داشت، پس به بارگاه حق تعالی دعا کرد و حق تعالی دعایش را اجابت نمود و در نتیجه او از شوهرش باردار شد، آن‌گاه گفت: (پروردگارا! آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم...). یادآور می‌شویم که نذر کردن فرزند در شریعتشان جایز بود و فرزند هم باید از نذر پدر و مادراطاعت می‌کرد.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثٰى وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِنِ الذَّكَرُ كَالاُنْثٰى وَاِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَاِنِّي اَعِيْذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ
(36)

«پس چون فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا! هرآینه من دختر زاده‌ام» حنه زن عمران از زادن فرزند دختر افسوس خورد و محزون شد زیرا آنچه را امیدوار بود و نزد خود فکر و برنامه‌ریزی کرده بود - یعنی زادن فرزند پسر - محقق نگشته بود «و خدا به آنچه او زاید، داناتر است» این از کلام خدای سبحان بر سبیل بزرگداشت شأن آن نوزاد دختر - یعنی مریم - و اعلام این حقیقت به مادرش هست که: نباید از زادن دختر، محزون و متأثر باشد، چه، پروردگار به‌زودی این‌دختر وی و فرزندش - عیسی U - را آیت و نشانه‌ای برای همه جهانیان خواهدگردانید «و پسر مانند دختر نیست» این از سخن مادر مریم و دنباله اظهار حسرت و حزنش می‌باشد. یعنی: پسری را که برای نذر شایستگی داشت و من می‌خواستم که خادم مسجدالاقصی باشد، مانند دختر نیست که از نظر نیرومندی و از جهاتی دیگر، برای این خدمتگزاری آمادگی کامل ندارد «و من نامش را مریم نهادم» مریم به زبان عبری، یعنی: خدمتکار پروردگار. ابن

کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، دلیل بر جایز بودن نامگذاری فرزند در روز تولد وی است». چنان‌که این حکم در سنت نیز ثابت شده است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «امشب فرزندی برایم متولد شد که او را به نام پدرم، ابراهیم نام نهادم».

آن‌گاه مادر مریم به دعای خویش چنین ادامه داد: «و هر آینه من، او و نسل وی را از شر شیطان ملعون در پناه تو می‌کنم» تا شیطان بر اغوا نمودن او و فرزندانش قادر نباشد. و خداوند Ψ این دعایش را مستجاب گردانید زیرا در حدیث شریف آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که شیطان او را در هنگام ولادتش مساس می‌کند، جز مریم و پسرش».

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (37)

«پس پروردگار، مریم را قبول کرد قبولی نیک و بالنده ساخت او را بالیدنی نیک و زکریا را به سرپرستی» و اداره امور «او برگماشت» قتاده می‌گوید: «مریم، دختر سرور و پیشوای قوم بود زیرا عمران پدرش امامشان در نماز بود، از این جهت، علما و کشیشان همه داوطلب سرپرستی از وی شدند و هیچ یک از آنان حاضر نبود تا این امتیاز را به دیگری ببخشند، سرانجام برای تعیین سرپرست وی به قرعه‌کشی تن دادند و قرعه به نام زکریا - شوهرخواهر، یا شوهر خاله مریم - برآمد و بدین سان بود که زکریا سرپرستی و تربیت وی را بر عهده گرفت». «هر بار که زکریا در محراب بر او وارد می‌شد» محراب: ایوانی در جلو معبد است که دری دارد و به وسیله نردبانی کوچک بر آن بالا می‌روند

و کسی که در آن قرار داشته باشد، از دید کسانی که در معبد هستند پنهان می‌ماند، لذا محراب، گرمی‌ترین جایگاه برای نشستن است. و اهل کتاب به آن «مذبح» می‌گویند. آری! هر بار که زکریا به محراب نزد مریم می‌رفت: «نزد او خوراکی می‌یافت» یعنی: نوعی از انواع خوراکی‌ها را نزد وی می‌یافت. در روایات است آمده است: چون زکریا بر وی وارد می‌شد، میوه زمستان را در فصل تابستان و میوه تابستان را در فصل زمستان نزد وی می‌یافت. ابن کثیر می‌گوید: «این خود دلیل کرامت اولیا می‌باشد». و چون زکریا این میوه‌ها را نزد وی یافت: «گفت: ای مریم! این از کجا برای تو آمده است؟» و آن زمان، زمان قحطی و خشکسالی نیز بود «مریم» در پاسخ گفت: «این از نزد خداوند است» لذا دیدن این میوه‌ها نزد من جای شگفتی و استبعاد ندارد، چرا که «خدا به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می‌بخشد» به هنگام فصل و موسم آن روزی و بدون آن.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ
(38)

«آنجا بود» یعنی: در این مکانی که زکریا نزد مریم ایستاده بود و با مشاهده این حالات و مقامات برای مریم بود که او نیز به شوق و طمع فرزند افتاد، هرچند خود پیرمردی کهنسال، و زنش نیز پیر زنی نازا بود. آری! آنجا بود «که زکریا به درگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: پروردگارا! به من از نزد خود فرزندی پاک و پسندیده عطا کن، که تو شنوای دعایی» و پذیرنده آن. آری! زکریا بی درنگ به این حقیقت پی برد، که همان خدایی که به فراهم نمودن

چنین میوه‌های بهشتی برای مریم قداراست، بی‌تردید بر پدید آوردن فرزند از پیرمردی کهنسال و زنی نازا و عقیم نیز تواناست.

**فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا
بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ (39)**

«آن‌گاه درحالی که در محراب به نماز ایستاده بود، فرشتگان ندایش دادند»
به قولی: مراد از فرشتگان، جبرئیل U است «که خداوند تو را به» تولد «یحیی
مژده می‌دهد» اسم یحیی در انجیل «یوحنا» بود «که تصدیق کننده» حقانیت
«کلمه‌ای است از جانب الله» یعنی: تصدیق کننده عیسی U است. عیسی U
را «کلمه الله» نامیدند زیرا او با کلمه «کن» از سوی خدای سبحان به وجود
آمد. چنین بود که یحیی U به دنیا آمد و به نزدیک بودن بعثت عیسی U مژده داد،
وعیسی U در زمان وی مبعوث شد. یادآور می‌شویم که یحیی پسرخاله عیسی U
و اولین کسی بود که به وی ایمان آورد و تصدیقش کرد. همچنین یحیی «سید
است و حضور» سید: کسی است که با بردباری، بزرگواری و پرهیزکاری، بر
قوم خویش سیادت و سروری می‌کند. حضور: کسی است که از زنان، خوددار و
پرهیزنده است. آری! یحیی U از نزدیکی به زنان محصور بود و مانند دیگر مردان
با آنان مقاربت نمی‌کرد، یا به سبب آن که بر این کار قادر نبود، یا از روی زهد و
عفت نفس، خود را از این کار باز می‌داشت.

قاضی عیاض در کتاب «شفاء» می‌گوید: «بدان که کناره‌گیری یحیی از زنان، به
سبب آن نبود که او آلت مردی نداشت زیرا این نقیصه‌ای است که لایق
شأن انبیاﷺ نیست، بلکه معنای آن این است که او از گناهان معصوم بود، گویی

از نزدیکی به گناه باز داشته می‌شد». «و» یحیی «پیامبری از شایستگان است»
یعنی: او پیامبری است که فرایض و تکالیف الهی و حقوق مردم را ادا می‌کند.
این دومین مژده در مورد یحیی U بعد از بشارت به تولد وی است.

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (40)

زکریا که سالمند بود «گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری باشد در حالی که پیری ام بالا گرفته است» و کهنسال گشته‌ام. گویند که او نود، یا صد و بیست سال عمر داشت. «و» درعین حال «زنم عاقر است» عاقر: زنی است که نمی‌زاید، یعنی: عقیم بودن، مانع بچه‌دار شدن وی می‌شود. به این ترتیب، زکریا به وجود آمدن فرزند را از خود و همسرش دور پنداشت زیرا عادت حکم می‌کند که فرزند از چنین مرد و زنی به وجود نیاید «گفت» پروردگار متعال «همچنین است، خدا هر چه بخواهد می‌کند» از کارهای عجیب و شگفت‌آور، و در پیشگاه قدرت وی هیچ کاری دشوار نیست. پس، ای زکریا! چرا این کار را بعید می‌پنداری؟

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَانكُرَ رَبُّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (41)

زکریا «گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده» که با آن از باردار شدن زنم آگاه شوم و این نعمت را با سپاس و شکر تو دنبال کنم «فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز نمی‌توانی با مردم سخن گویی جز به رمز» یعنی: در این سه روز - با آن که صحیح و سالم هستی - از سخن گفتن با مردم - اما نه از

اذکار و نیایش‌ها - بازداشته می‌شوی. حق تعالی این نشانه را برای آن قرار داد تا زکریا در این سه روز به شکرانه نعمتی که بر وی ارزانی داشته است، کاملاً خود را برای ذکر وی فارغ گرداند. رمز: اشاره نمودن با لبها، یا چشمها، یا ابروها، یا دستهاست «و پروردگارت را بسیار یاد کن و شامگاهان» از هنگام زوال خورشید تا غروب آن «وبامدادان» از طلوع صبح تا چاشتگاه «او را تسبیح گوی» و نماز بگزار. نماز راتسبیح نامید زیرا در آن تنزیه و تقدیس خداوند متعال از بدی‌ها و عیب‌هاست.

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (42)

«و یاد کن هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده» برای این که نامت را با ولادت مسیح، بلند و برتر گرداند. در حدیث شریف به روایت انسؓ آمده است که رسول خداص فرمودند: «بهترین زنان جهان چهار تن‌اند؛ مریم دختر عمران، آسیه زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر رسول خداص». همچنین در حدیث شریف آمده است: «از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده‌اند، اما از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آب‌گوشت بر سایر غذاهاست». «و پاک ساخته» تو را ای مریم از کفر، یا از همه پلیدیهای حسی و معنوی «و تو را بر زنان جهان برگزیده» تا روز قیامت. پس مریم U دوبار برگزیده شده، یکی گزینش وی برای ولادت مسیح، و دیگری گزینش وی بر تمام زنان جهان. یا گزینش اول؛ پذیرفتن وی به خدمتگزاری بیت‌المقدس و گزینش دوم؛ متولدشدن پیامبری از وی است.

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (43)

«ای مریم! فرمانبردار پروردگار خود باش» یعنی: برای خدای خویش خاشع و فروتن باش و نماز بگزار و در نمازت قیام را طولانی گردان. قنوت: طاعت همراه با فروتنی است «و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع کن» یعنی: نماز را با جماعت نمازگزاران ادا کن. یا همانند آنان نماز بگزار، هرچند که همراه با آنان نمازنگزاری.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَقْلَامُهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (44)

ای محمدص! «این» اموری که به تو در این آیات خبر دادیم «از اخبار غیب است که بر تو وحی می‌کنیم» و تو از مشاهده آنها غایب بوده‌ای «و تو در نزد آنان» یعنی: در حضور آنان «نبودی، آن‌گاه که قلمهایشان را انداختند که کدامیک مریم را سرپرستی کنند و تو در نزد آنان نبودی هنگامی که با یکدیگر کشمکش می‌کردند» در امر تربیت مریم، که چه کسی حضانت وی را برعهده گیرد؟ عکرمه می‌گوید: «آنان سرانجام قرعه کشی کرده و قلمهای قرعه را در آب جاری (نهر اردن) انداختند، به این شرط که قلم هر کس که در آب ایستاد و با آب روان نشد، اوسرپرست مریم است، پس قلمهای همگی، بجز قلم زکریا، در آب روان شد». آری ای پیامبرص! تو در این صحنه‌ها حاضر نبودی، بلکه خداوند Ψ تو را با وحی خویش از این امور باخبر ساخت، چون همگان اذعان دارند که تو از کسانی نبودی که انجیل را می‌خواندند، یا با نصاری

معاشرت و همنشینی داشتند، پس خبر دادنت از این امور، دلیل صدق و راستی تو در ادعای رسالت است.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (45)

«چنین بود که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود بشارت می‌دهد» این کلمه خود عیسی Ψ است که با کلمه «کن» به وجود آمد. یعنی خداوند Ψ فرمود: «کن: موجود شو»، و عیسی Ψ به وجود آمد «که نام او مسیح است» عیسی Ψ به سبب آن «مسیح» نامیده شد که: هیچ بیماری را با دست خویش مساس نمی‌کرد، مگر این که آن بیمار شفا می‌یافت. یا بدان سبب که بسیار سیاحت می‌کرد. یا بدان سبب که او خود به «برکت» مورد مساس قرار گرفت، یعنی: بر او روغنی مالیده شد که بر انبیا \ddagger مالیده می‌شود. این تعبیر خداوند متعال: «عیسی فرزند مریم» با وجود آن که مخاطب کلام خود مریم است و ظاهراً نیازی به ذکر نام وی نبود، برای توجه دادن به این حقیقت است که عیسی Ψ بدون پدر متولد می‌شود، و به همین دلیل او به مادرش نسبت داده شد «و در دنیا و آخرت وجیه است» وجیه: کسی است که دارای جاه و کرامت باشد. و جاهت عیسی Ψ در دنیا به نبوت و در آخرت به شفاعت و علو درجه است «و از مقربان» بارگاه الهی «است».

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ (46)

«و او در گهواره» به اعجاز «و در میانسالی» به وحی و رسالت «با مردم سخن می‌گوید» مهد: گهواره طفل در دوران شیرخوارگی اوست. کهل: میانسالی

است «و از شایستگان است» یعنی: عیسی U از بندگان صالح و شایسته خداΨ است. پس این بشارت: ولادت عیسی U، سخن گفتن وی در گهواره، رسیدن وی به سن کهولت، بودن وی از بندگان شایسته خداΨ، برخورداری وی از وجاهت، بودن وی از زمره علما و بودن وی از شمار پیامبران را، جملگی دربر می گیرد.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرًا قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (47)

«مریم گفت: پروردگارا! چگونه برایم فرزندی باشد، با آن که هیچ بشری به من دست نزده است؟» از آنجا که مریم تولد فرزند را بدون مردی که پدرش باشد، متضمن خرق عادت دید، بعید پنداشت که از وی به شیوه معمول، فرزندی بدین گونه به دنیا آید. اما حق تعالی در پاسخ وی «فرمود: خداوند بدین سان هرچه را بخواهد می آفریند، چون اراده او به کاری تعلق گرفت، فقط به آن می گوید: موجود شو، پس بی درنگ موجود می شود» بدون کار و کوشش و حرکتی و این نیست مگر به سبب کمال قدرت حق تعالی.

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (48)

«و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد» مراد از کتاب: خط و نویسندگی است و مراد از حکمت: علم نافع و قوت فهم و حسن تدبیر در امور، بانهادن هر کاری در جایگاه مناسب آن است.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرِي الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (49)

«و» عیسی U را به عنوان «پیامبری به سوی بنی اسرائیل» می فرستد، همراه با پیامی که مضمون آن این است: «من از سوی پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام» به عنوان نشانه‌ای بر نبوت خویش. یادآور می‌شویم که عیسی U به سوی غیر بنی اسرائیل فرستاده نشده بود، مگر از آنجا که آنان او را انکار و تکذیب کردند، او برخی از پیروانش را به سوی بعضی از امتهای دیگر، چون اهالی انطاکیه فرستاد.¹ آن‌گاه عیسی U در شرح معجزه خویش گفت: «من از گل برای شما چیزی به هیأت پرنده» یعنی: مانند شکل و هیأت پرنده «می‌سازم، آن‌گاه در آن می‌دمم، پس پرنده‌ای» جاندار «می‌شود» و مانند سایر پرندگان می‌پرد «به اذن الهی» یعنی: اگر اذن خدای عزوجل نبود، آن مخلوق قدرت پریدن نداشت، پس درحقیقت، آفرینش به فعل خدای سبحان بود که آن را به دست عیسی U اجرامی کرد بنابراین، برابر ساختن گل و دمیدن در آن، از عیسی U و آفرینش از خدای عزوجل بود «و ناپینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم» پیسی عارضه‌ای است معروف و عبارت از لکه‌های سفیدی است که بر پوست بدن انسان ظاهر می‌شود. دلیل این که خدای سبحان فقط از این دو بیماری یاد کرد، این است که این دو بیماری غالباً به معالجه بهبود نمی‌یابند «و مردگان را به اذن الهی زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم» البته مردم قاعدتاً برآنچه که انسان در خانه‌اش ذخیره می‌کند، یا در خانه‌اش می‌خورد، آگاهی پیدانمی‌کنند، پس این خود، معجزه‌ای برای عیسی U بود «مسلماً در این» معجزات «برای شما نشانه‌ای

¹نگاه کنید به سوره «یس» 27 - 12».

است» بر صدق رسالت من «اگر مؤمن باشید» و آیات روشن الهی را تصدیق کنید.

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (50)

«و» عیسی Ψ گفت: آمده‌ام تا «تصدیق‌کننده تورات باشم که پیش از من» نازل شده «است» یعنی: از آنجا که تورات به بعثت عیسی Ψ بشارت داده و اوصاف وی را بیان کرده است، پس بعثت عیسی Ψ در حقیقت، تصدیقی برای تورات است. یادآور می‌شویم که عیسی Ψ احکام تورات را در آن چیزهایی که به نسخ آنها مأمور نشده بود، رعایت می‌کرد، که این خود در راستای تصدیق تورات قرار داشت «و تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام شده، برای شما حلال کنم» یعنی: همچنان برانگیخته شدم تا بعضی از آن چیزهایی را که خداوند Ψ در تورات بر شما حرام گردانیده بود، چون چربی حیوانات و هر حیوان دارای ناخن و غیر آن از محرماتی را که خداوند Ψ به منظور تنبیه بنی اسرائیل، با تحریم آنها بر آنان سخت گرفته بود، بر شما حلال گردانم. بعضی گفته‌اند: فقط چیزهایی بر یهودیان حلال گردانیده شد که نه تورات، بلکه احبار یهود خود بر آنان حرام ساخته بودند «و از جانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، پس از خداوند پروا کنید و مرا اطاعت کنید» در دینم، که عقیده به توحید و یگانگی حق تعالی است.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (51)

«بی‌گمان، خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را پرستید که راه راست همین است» و تمام پیامبران بر پیمودن این راه اتفاق نظر دارند. به این ترتیب، عیسی U صراحتاً اعلام کرد که پروردگارشان نیست، لذا زیاده‌روی نصاری در مورد وی بعد از بردنش به آسمان و ادعای این که او یکی از سه خدا می‌باشد، یک بهتان بیش نیست، بلکه عیسی U خود گفت: من نیز بنده‌خدایم، چنان‌که شما همگی بندگان خدا هستید، پس دیگر چرا نصاری عیسی U را به خدایی می‌گیرند؟

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (52)

«پس چون عیسی از آنان احساس کفر کرد» یعنی: دانست به علمی که در آن هیچ شبهه‌ای نیست، همچون دریافت آنچه که به وسیله حواس درک می‌شود. به کار گرفتن «احساس» در ادراک امور معنوی، مجاز است نه حقیقت، آری! اودر این هنگام «گفت: انصار من در راه خدا چه کسانی‌اند؟» انصار: جمع نصیر، به معنی یاران و یاوران است. یعنی: یاران من در دعوت به سوی خداوند Ψ و رساندن پیام وی به مردم چه کسانی‌اند؟ «خواریون» که دوازده مرد از شاگردان و مقربان نزدیک عیسی U بودند «گفتند: ما انصار خدا هستیم» یعنی: ما یاوران دین خدا Ψ و پیامبرانش هستیم. خواری: در لغت به معنی یار و یاور است «به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم هستیم» یعنی: ای عیسی! تو در روز قیامت برای ما گواهی بده که ما در ایمانمان مخلص و وفاکیش و در برابر خواسته تو فرمانبردار و منقاد بوده‌ایم. در حدیث شریف به روایت بخاری

و مسلم آمده است: «رسول خداص چون در روز احزاب داوطلب خواستند، زبیر τ داوطلب میدان شد، بار دیگر داوطلب خواستند، باز هم او داوطلب شد، در این اثنا فرمودند: برای هر پیامبری حواری است و حواری من زبیر است».

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (53)

حواریون در ادامه گفتند: «پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از پیامبرت پیروی کردیم، پس ما را در زمره گواهان» بر وحدانیت خویش و تصدیق پیامبرت «بنویس» و قرار بده.

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (54)

«و» کسانی که عیسی \cup از آنان احساس کفر کرد، یعنی کفار بنی اسرائیل «مکر ورزیدند» مکر: تدبیری پنهانی است که شخص مکر شده را به ورطه‌هایی می‌افکند که در محاسبه‌اش قرار نداشته است و استعمال آن در توطئه و برنامه‌ریزی بد و فتنه‌گرانه غالب شده است «و خداوند هم مکر در میان آورد» و مکر وی استدراج^۱ وی برای بندگان از جایی است که نمی‌دانند. بعضی گفته‌اند: مکر خدا Ψ در اینجا؛ عبارت از افگندن شباهت عیسی \cup بر یکی از حواریون و بالابردن خود عیسی \cup به سوی آسمان بود، به طوری که لشکریان کفر که به قصد کشتن عیسی \cup به محل اقامت وی آمدند، همان حواری را که شبیه

^۱استدراج: نزدیک کردن مجرمان به تدریج و درجه‌به‌درجه به سوی عذاب است، بدان‌سان که خداوند Ψ به آنان با وجود گناه و نافرمانی‌شان نعمت می‌بخشد تا به آن سرمست شوند و از یاد مرگ و توبه غافل گردند. پس استدراج در واقع، گرفتن الهی به‌طور آهسته و به شیوه‌ای است که گمانش را نمی‌برند.

عیسی U بود، گرفته او را کشتند و به دار آویختند و گمان کردند که عیسی U را کشته و به دار آویخته‌اند «و خداوند بهترین مکرکنندگان است» یعنی: او در مکرورزی از آنان قویتر، در تدبیر و برنامه‌ریزی از آنان نافذتر و بر رساندن ضرر به آنان که بخواهد - از جایی که آنها هرگز حساب آن را هم نکرده‌اند - نیرومندتر است، اما جز با مکرکنندگان مکر نمی‌کند.

**إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتَوَفَّيْكَ وَرَأْفَعِكَ إِلَىٰ وَمُطَهِّرِكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فُوقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ
بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (55)**

«هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی! من برگیرنده توام» از زمین. ابن کثیر می‌گوید: «مراد از برگرفتن (وفات) در اینجا، به خواب بردن وی است». آن‌گاه او در این باره به آیات و احادیثی استشهاد می‌کند، از جمله آیه: ﴿ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ ﴾ (اوست ذاتی که شما را در شب می‌میراند) «انعام/60». همچنین به این حدیث شریف که رسول خداص هرگاه از خواب بیدار می‌شدند، می‌فرمودند: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا...: سپاس خدایی را که ما را زنده گردانید بعد از آن که میرانید...». اما قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که حق تعالی، عیسی U را بدون وفات و خواب به آسمان برد». طبری نیز همین قول را اختیار کرده، از ابن عباس ك نیز همین قول به صحت رسیده، امام شوکانی نیز بر همین معنی تأکید می‌کند و قول صحیح نزد محققان از علما نیز همین است. «و بالابرندة توام به سوی خویش» در آسمان، و بدین‌گونه نگه‌دارنده توام از آسیب کفار و این که به تو دست یابند، یا تو را به قتل رسانند «و پاک کننده توام از کسانی که کافر شده‌اند» یعنی: پاک کننده توام از مجاورت با کفار؛ با بالبردنت

به سوی آسمان، دور کردنت از آنان و نجات دادنت از آنچه که تو را بدان متهم می کردند «و برترگرداننده پیروان تو تا روز قیامت بر کافران هستم» یعنی: کسانی را که از تو و پیامت پیروی کرده اند تا روز قیامت بر کافران برتری می دهم. مراد از ایشان، نخبه یاران و پیروان عیسی U هستند که زیاده روی در تقدیس وی را به جایی نرساندند که او را خدا بخوانند. همچنین در این زمره اند مسلمانان زیرا ایشان نیز از آنچه عیسی U آورد، پیروی نموده و او را - بی هیچ غلو و زیاده روی ای - به اوصافی که سزاوار آن است توصیف کردند. به قولی دیگر معنی آیه کریمه این است: نصاری پیرو عیسی U، پیوسته و مدام بر نسلهای باقی مانده از یهودیان غالبند زیرا یهودیان به عیسی U کفر ورزیدند، و غلبه نصاری بر آنان با قوت و عزت و پیروزی آنهاست - والله اعلم. «آن گاه بازگشت شما به سوی من است و در آنچه در آن اختلاف ورزیدید بین شما داوری می کنم» در روز قیامت.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعْدِبْهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (56)

«اما کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به سختی عذابشان می کنم» در دنیا؛ باکشتن و اسیر ساختن و به دار مجازات آویختن و در آخرت؛ با عذاب آتش «و یاورانی ندارند» تا آنان را از این عذاب سخت برهاند.

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (57)

«و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خداوند مزدشان رابه‌تمامی» یعنی: به طور کامل و فراهم شده «به آنان می‌دهد» با نیشان به سعادت و آرامش در دنیا و بهشت در آخرت «و خداوند بیدادگران را دوست ندارد» این، کنایه از خشم خداوند متعال بر آنهاست.

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (58)

ای محمدص! «اینهاست» اشاره به اخبار عیسی U و دیگران است که بیان شد «که ما آن را از آیات و ذکر حکیم بر تو می‌خوانیم» مراد از «ذکر حکیم» قرآن کریم است که دربرگیرنده حکمتها و آیات محکمی است که هیچ خللی در آنها نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن‌ابی حاتم روایت شده است: راهبان نجران نزد رسول خداص آمدند، پس یکی از آنها از رسول خداص پرسید: «پدرعیسی U کیست؟» و عادت رسول خداص این بود که در پاسخ دادن شتاب نمی‌کردند و منتظر می‌ماندند تا از جانب پروردگارشان به ایشان چه می‌رسد. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «لازم بود که احوال و خدمات حضرت عیسی U برای امت اسلام به‌گونه‌ای واضح بیان شود تا به هنگام نزول ایشان، هیچ شک و تردیدی برای این امت باقی نماند. البته در این باره، حکمتها و مصالح فراوانی نهفته است، از جمله:

1 - اگر شناخت حضرت عیسی U برای امت اسلامی محدود و کم باشد، امت اسلامی به هنگام نزول ایشان دچار تردید خواهد شد و تصور خواهد کرد که

حضرت عیسیٰ U به آنان ربطی ندارد و چگونه ممکن است که به کمک ایشان بشتابد؟

2 - هر چند حضرت عیسیٰ U به هنگام نزول در آخرالزمان به عنوان رسول و نبی تشریف نمی‌آورد ولی او از منصب نبوت و رسالت معزول نشده، بلکه به عنوان خلیفه رسول الله ص جهت رهبری امت تشریف می‌آورد؛ مانند آنکه والی ناحیه‌ای برای انجام مأموریت به منطقه دیگری برود که از والی‌گری منطقه خویش معزول نیست. لذا همان گونه که در زمان حیات نخست ایشان، انکار نبوتش کفر به شمار می‌رفت، در آن هنگام نیز انکار نبوتش کفر خواهد بود. لذا امت مسلمان که از قبل بر اساس اشارات قرآن به نبوت او ایمان آورده بود، اگر هنگام نزول او را نشناسد، در انکار مبتلا می‌شود. بنابراین، علایم و صفات او بیش از حد، نیاز به توضیح داشت.

3 - واقعه نزول عیسیٰ U در آخر عمر جهان به وقوع می‌پیوندد. اگر احوال و علایم او مبهم می‌بود، امکان داشت که کسی دیگر مدعی شود که من مسیح پسر مریم هستم؛ لذا به وسیله همین علایم است که چنین مدعیانی محکوم به شکست‌اند، چنان‌که در هندوستان شخصی به نام میرزا احمدقادیانی مدعی شد که من مسیح موعودم و علمای امت بر اساس همین علایم، قول او را رد کردند».

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (59)

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: هیأت نمایندگی نصاری نجران به رسول خدا ص گفتند: چرا تو رفیق ما عیسیٰ U را دشنام می‌دهی؟ رسول خدا «فرمودند: مگر من در حق او چه می‌گویم؟ گفتند: می‌گویی او بنده

خداست! رسول خداص فرمودند: آری! او بنده خدا و کلمه اوست که او را بر دوشیزه باکره القا کرد. آنها خشمگین شدند و گفتند: آیا تا کنون انسانی را دیده‌ای که بدون پدر آفریده شده باشد؟ اگر راست می‌گویی نظیر او را به ما معرفی کن. همان بود که خداوند متعال نازل فرمود: «به راستی مثل عیسی در نزد خدا همچون مثل آدم است» در این که عیسی Ψ هم مانند آدم Ψ بدون پدر آفریده شد، بلکه حتی آفرینش آدم از آفرینش عیسی Ψ نیز شگفت انگیزتر است زیرا آدم Ψ بدون پدر و مادر آفریده شد، چرا که حق تعالی «او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود شد» همچنین است عیسی Ψ که خداوند Ψ به او گفت: بدون پدر موجود شو، و او موجود شد. لذا شما چگونه او را به خدایی می‌گیرید، درحالی که اقرار دارید به این که آدم Ψ بشری است مخلوق؟ پس عیسی Ψ نیز همچنین است، بلکه حتی او به مخلوق بودن اولی است. مثل: عبارت از شأن و وضع عجیب و حیرت‌آور است. آری! تشبیه عیسی به آدم، از باب تشبیه امری عجیب به امری عجیب‌تر از آن می‌باشد تا بدین وسیله این مثل درنفسهای بشری اثری بیشتر گذاشته و سخن خصم را قاطعانه‌تر در هم بکوبد.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (60)

«حق از جانب پروردگار توست، پس از تردیدکنندگان نباش» این خطاب، متوجه هر شنونده‌ای است. یعنی: ای مخاطبان! سخن راست و درست درباره عیسی Ψ همان است که بیان شد، پس کسی از شما در این حقیقت مردد و دودل

نباشد. یا خطاب متوجه پیامبر اکرم ص است و نهی ایشان از تردید، برای افزودن بر تثبیت و پایداری شان می باشد.

**فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ**
(61)

«پس هر که با تو محاجه کند» ای محمد ص! «در این باره» یعنی: درباره عیسی U، و مدعی باشد که او - العیاذ باللّٰه - خداست «پس از دانشی که برای تو آمده» یعنی: بعد از آن که خداوند متعال در آیات پیشین تو را از حقیقت امر عیسی U خبر داد، در آن صورت «بگو: بیایید» یعنی: بشتابید و به میدان آید تا «پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و اشخاص خود و اشخاص شما را فراخوانیم» یعنی: هر یک از ما و شما خود و فرزندان و زنان خویش را فراخوانیم «سپس مباحله کنیم» ابتهال: در اصل؛ بلند کردن دستها به بارگاه خداوند ﷻ و دعا کردن به لعن و نفرین یا غیر آن، از روی جد و با تضرع و زاری است «و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» یعنی: همه ما در دعاهایمان بگوییم: خدایا! لعنت خویش را بر هر یک از ما دو گروه که دروغگوست قرار ده. در روایات آمده است که: نصارای نجران با رسول خدا ص محاجه و مناظره کرده مدعی الوهیت عیسی U شدند، در این هنگام رسول خدا ص آنان را به «مباحله» فراخواندند. برخی از علما می گویند: «معنی آیه کریمه این است که: اگر نصرانی ای با تو درباره عیسی U مجادله کرد، او را به مباحله فراخوان.»

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
(62)

«هرآینه داستان حق و حقیقت همین است و معبودی جز خدا نیست» یعنی: آنچه که خداوند Ψ بر پیامبرش در شرح حال عیسی U - از همان هنگام ولادت و پیدایش وی تا رسالتش - بیان کرد، همان با واقعیت منطبق است؛ لذا هیچ معبود برحق دیگری که سزاوار پرستش باشد، جز خدای یگانه وجود ندارد، لذا مبالغه نصاری در این باره، خلاف واقع و عاری از حقیقت است «و خداوند غالب و حکیم است» پس هیچ کس نمی تواند با او در صنعش برابری کند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا ص خواستند تا با نمایندگان نصارای نجران ملاعنه [مباهله] کنند، اما یکی از آنان [که باهوش تر از دیگران بود] به رفیق خود گفت: با او ملاعنه نکنید زیرا سوگند به خدا که اگر او پیامبر باشد و با او ملاعنه کنیم، نه ما و نه آنان که در پشت سر ما هستند [یعنی قوم ما]، هرگز از عذاب الهی نمی رهیم و شما نیک دانستید که او پیامبر مرسل است و در موضوع عیسی به شما سخنی قاطع و روشنگر آورد، پس اگر با او مباهله کنید؛ سرتاسر این وادی بر شما آتشفشان می شود. همان بود که تن به مباهله ندادند و از سر تسلیم در آمده و در پاسخ به درخواست رسول خدا ص گفتند: آنچه می خواهی به تو می دهیم [یعنی جزیه می پردازیم] لذا با ما مردی امین را بفرست، رسول خدا ص فرمودند: برخیز ای اباعبیده! و چون ابوعبیده به پاخواست، فرمودند: این شخص، امین این امت است».

این آیه کریمه از جمله نشانه های روشن و حجت های مبرهن نبوت حضرت محمد ص است زیرا اثبات می کند که ایشان مسیحیان را به «مباهله» فراخواندند، اما از آنجا که آنها بر بطلان عقیده خویش و صحت و درستی عقیده اسلام باور داشتند، تن به مباهله نداده و به پرداخت جزیه راضی شدند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (63)

«پس اگر رویگردان شدند، همانا خداوند به» حال «مفسدان داناست» یعنی: اگر از این حق واضح و روشن اعراض کردند، بدان که این عینا همان فساد افروزی در روی زمین است زیرا چنین موضع‌گیری ای، بازگشت به شرک و کفر می‌باشد و شرک و کفر زاینده فساد و تباهی است و خدای سبحان به حال مفسدان داناست و آنان را در برابر اعمالشان مؤاخذه می‌کند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (64)

«بگو» ای پیامبر! خطاب به یهود و نصاری «ای اهل کتاب! بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما برابر است» یعنی: دعوت من از شما این است که: بیاید تابه سخنی که در کتاب آسمانی ما و کتاب آسمانی شما به طور برابر و یکسان موجود است و شریعت‌های آسمانی در آن هیچ اختلافی ندارند، اقرار کنیم، آن سخن این است: «که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم» یعنی: چیزی از مخلوقات را با خالق سبحان مورد پرستش قرار ندهیم. و این است پیام توحید و متن دعوت همه انبیای الهی «و» بیاید «بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خداوند به پروردگاری نگیرد» و هیچ‌کس از ما دیگری را سجده نکند، بلکه همگی متفقا برای خدای عالمیان سجده کنیم و مانند کسانی نباشیم که به پروردگاری مسیح و عزیر معتقدند.

این آیه کریمه حجت است بر این امر که: در مسایل دینی؛ چون عبادات و حرام و حلال، جز به سخن پیامبر معصوم، به سخن کسی دیگر - چون امام وفقیه -

استناد نمی‌شود، در غیر این صورت؛ شرک در ربوبیت - یعنی امری که قرآن کریم در آیات بسیاری آن را مردود اعلام کرده است - به وقوع می‌پیوندد.

«پس اگر از این» دعوت «اعراض کردند، بگوئید: گواه باشید به این که ما مسلمانیم» یعنی: ما به احکام پروردگار تسلیم و منقاد، به خداوندی او خشنود و به نعمتهایی که در این دین قویم بر ما ارزانی نموده، معترفیم. ابن عباس τ به نقل از ابوسفیان می‌گوید: هرقل نامه رسول خدا ص را طلب کرد و آن را خواند. در آن نامه چنین آمده بود: «به نام خداوند بخشایشگر مهربان. از محمد رسول خدا به هرقل بزرگ روم! سلام بر آنان که پیرو هدایت اند. اما بعد! همانا من تو را به سوی اسلام دعوت می‌کنم. مسلمان شو تا در سلامت بمانی، در این صورت خداوند Ψ پاداش تو را دوبار می‌دهد، اما اگر روی برتافتی، بی‌گمان، گناه رعایات هم بر دوش توست، و: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم...».

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (65)

از ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیات (65 - 67) روایت شده است که فرمود: نصاری نجران و احبار یهود به نزد پیامبر اکرم ص گرد آمده و در حضور ایشان با یکدیگر نزاع و مشاجره کردند؛ احبار یهود گفتند: جز این نیست که ابراهیم یهودی بود. و نصاری گفتند: جز این نیست که ابراهیم نصرانی بود. پس حق تعالی نازل فرمود: «ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم محاجه می‌کنید، با آن که تورات و انجیل بعد از او نازل شده است؟ آیا تعقل نمی‌کنید؟» به این ترتیب، خدای سبحان پندارشان را رد کرد و این حقیقت را روشن ساخت که

آئین‌های یهود و نصاری بعد از ابراهیم U پدید آمده‌اند زیرا یهودیت بعد از موسی U پدید آمد و کتاب موسی U تورات است، و نصرانیت بعد از عیسی U پدید آمد و کتاب وی انجیل است، در حالی که ابراهیم U روزگاری دراز قبل از آنها می‌زیست، پس چگونه ابراهیم U می‌تواند یهودی یا نصرانی باشد؟!

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (66)

«هان، شما» ای یهودیان «همان کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن علمی داشتید، محاجه کردید، پس چرا در مورد چیزی که بدان علمی ندارید محاجه می‌کنید؟ و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید» مراد از آنچه که یهودیان نسبت به آن علمی داشتند، احکام موجود در تورات - اعم از حلال و حرام و انواع عبادات - است، هر چند که آنان در آنها نیز به مقتضای دانش خویش عمل نکردند و در این دانسته‌های خود نیز به ناحق جدال و مشاجره نمودند. اما آنچه که بدان علمی ندارند، این پندارشان است که ابراهیم U بر دینشان بود. علما گفته‌اند: این آیه کریمه بر وجوب محاجه در امر دین؛ یعنی: اقامه دلیل و حجت علیه باطل‌گرایان، دلالت می‌کند.

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (67)

«ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حنیف» یعنی: گرایش یافته بود از تمام ادیان باطل به سوی آیین توحید و «مسلمان بود» یعنی: مطیع خداوند Ψ و پرستشگر او بود و دینش، دین اسلام بود «و از مشرکان نبود».

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (68)

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: یهودیان به رسول خداص گفتند؛ ای محمد! سوگند به خدا که تو می‌دانی ما از تو و دیگران به دین ابراهیم سزاوارتر و به او نزدیکتریم؛ زیرا ابراهیم یهودی بود و جز حسد هیچ چیز دیگری تو را از پذیرش این امر باز نمی‌دارد! پس حق تعالی نازل فرمود: «درحقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم» یعنی: سزاوارترین مردم در وابستگی به وی «همان کسانی هستند» از یاران و پیروانش «که او را پیروی کرده‌اند» یعنی: به او ایمان آورده و از او اطاعت کرده‌اند و از آیینش پیروی کرده و به دینش اقتدا نموده‌اند «و» نیز نزدیکترین مردم به ابراهیم «این پیامبر» یعنی: محمدص است. اولویت رسول خداص به ابراهیم «و» از آن جهت است که ایشان از نسل ابراهیم «و» اند، همچنان بسیاری از امور در شریعت محمدی ص با آیین ابراهیم «و» موافق است. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَلايَةً مِنَ النَّبِيِّينَ وَإِنَّ وَلِيَّيَ مِنْهُمْ أَبِي وَخَلِيلَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ «و»: همانا برای هر پیامبری دوستی از پیامبران است و دوست من از ایشان، پدرم و خلیل پروردگارم عزوجل، ابراهیم «و» است». «و کسانی که ایمان آوردند» از امت محمدص، آنان نیز به ابراهیم «و» نزدیکتر و سزاوارترند «و خدا کارساز مؤمنان است» با نصرت و تأیید خویش.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (69)

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره طوایف یهودی بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع نازل شد، آن‌گاه که گروهی از مسلمین را به‌سوی دین خویش دعوت کردند: «گروهی از اهل کتاب» یعنی: راهبان و رؤسای گمراهشان «آرزو کردند که کاش شما را گمراه سازند» یعنی: آنان بسیار دوست دارند که شما را با پیرو ساختن به راه و روش باطل خویش، گمراه سازند «در صورتی که جز خودشان را گمراه نمی‌کنند» چراکه گامهای مؤمنان در راه ایمان ثابت و استوار است و مسلماً وبال کار کسانی که بخواهند مؤمنان را از دینشان منحرف نمایند، به خودشان برمی‌گردد «و» اما آنها این حقایق را «نمی‌فهمند».

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (70)

«ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید؟» یعنی: چرا به آنچه که در کتابهای شما از دلایل نبوت محمدص آمده است، یا به قرآن که در برگرفته اوصاف آن حضرت ص و آشکارترین دلیل بر صدق و راستی ایشان می‌باشد، کفر می‌ورزید؟ «با آن که خود گواهی می‌دهید» بر آنچه که در کتابهای شما از این دلایل وجود دارد و می‌دانید که این دلایل حق است؟

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (71)

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آن را در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم

پوشانیده و آنان را گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آن که خود می‌دانید» که رسول خداصل بر حق است ؟.

**وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَي الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ
وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (72)**

«و جماعتی از اهل کتاب گفتند». آنان چنان‌که در سبب نزول آمده است؛ رؤسا و اشراف یهود بودند که به فرومایگان قوم خود گفتند: «به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان آورید و در پایان روز کافر شوید» و بدین‌سان در وقتی اندک مرتد گردید «شاید آنان برگردند» یعنی: تا مؤمنان در دین خویش به شک بیفتند و برخی از آنان از اسلام برگردند زیرا آنان از این ارتداد زودرس شما به این نتیجه می‌رسند که گویا شما بر چیز باطلی از دینشان آگاهی یافته‌اید که به این زودی از آن برگشته‌اید بنابراین، در حقانیت دین خویش به شک می‌افتند. این از یک‌جهت؛ از جهت دیگر، پذیرش اسلام و برگشت فوری از آن، کار را بر کسانی که می‌خواهند مرتد شوند، آسان می‌سازد زیرا دیگران را می‌بینند که قبل از آنان به ارتداد گراییده‌اند.

ولی توطئه این گروه شیاد و مغضوب یهودی کاملاً بی‌اثر است زیرا آنان نمی‌دانند که خداوند Ψ دل‌های مؤمنان را بر اسلام پایدار و گام‌هایشان را در این راه محکم و استوار گردانیده است، پس هرگز یاهوهای دشمنان خدا Ψ ، دل‌ها و گام‌هایشان را متزلزل نمی‌سازد و بادهای عناد، اراده‌هایشان را از جا نمی‌جنباند.

**وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا
أُوْتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ
عَلِيمٌ (73)**

«و جز به کسی که از دین شما پیروی می‌کند، ایمان نیاورید» این سخن چنان که در بیان سبب نزول آمده است از جمله سخنان احبار یهود به زیردستانشان بود. یعنی: رؤسای یهود به فرومایگان‌شان گفتند: تصدیق و باور راستین خود را فقط به پیروان دین و اهل آیین خود اختصاص دهید، اما اگر برای مسلمانان، تصدیقی هم نشان می‌دهید، این فقط ظاهرسازی و فریبکاری‌ای بیش نباشد. ابن‌کثیر در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «یعنی: به هیچ کس اطمینان نکنید و رازتان را جز به پیروان دیتان، با هیچ کس دیگری در میان نگذارید و آنچه از علم می‌دانید، برای مسلمانان آشکار نگردانید زیرا آن را از شما می‌آموزند و با شما در آن برابر و هم‌تراز می‌شوند و حتی به وسیله آن بر شما ممتاز نیز می‌گردند زیرا آنان شدیداً به ایمان خویش پایبند و پایدارند. یا این که مسلمانان با تمسک به آنچه که خود شما گفته‌اید، علیه شما دلیل و حجت ارائه می‌کنند».

«بگو: هرآینه هدایت، هدایت الهی است» یعنی: هدایت فقط به دست اوست والا اگر هدایت مولود و نتیجه شناخت حق می‌بود، شما گروه یهود، حق را به خوبی شناختید، ولی نفسهایتان با شما بر ایمان به حق همراهی و موافقت نکرد. این بیان الهی جمله معترضه‌ای در میانه سخن رؤسای یهود است و به دنبال آن ادامه سخنشان در توجیه بازداشتن پیروان خویش از ایمان می‌آید که گفتند: «نکند به کسی نظیر آنچه به شما داده شده است داده شود، یا در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجه کنند» یعنی: ما بدان جهت این نقشه پنهان‌کاری را کشیده‌ایم که از این که مسلمانان صاحب نبوت و کتاب شوند، بر آنان رشک می‌بریم و داشتن این فضیلت را برایشان تحمل نمی‌کنیم و دیگر برای این که مسلمانان در روز قیامت به پیشگاه خدا Ψ بر ما احتجاج نورزند که ما در دنیا حق

را می‌شناختیم، اما از آن پیروی نکردیم. یا آنها ایمان آوردن کسانی از ما را که مسلمان شده‌اند و بر اسلام خویش ثابت قدم‌اند، حجت نیاورند. «بگو: بی‌شک فضل به دست خداست» و از جمله فضل وی، نبوت و دین اسلام است «آن را به هر کس که بخواهد، می‌بخشد» پس هیچ کس نمی‌تواند فضل الهی را از کسی بازدارد، یا در بازگردانیدن آن از کسی که خدا Ψ می‌خواهد تا بدو رسد، تحکم کند و این حقیقت مسلمی است که خدای عزوجل خواسته است تا محمد ص و امت ایشان را به این فضل آشکار؛ یعنی این دین مبین اختصاص دهد «و خداوند گشایشگر دانا است» فضل وی بر اهل فضل وسیع و گسترده است و او خود به اهل فضل دانا است.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (74)

«هر کس را که بخواهد، به رحمت خود مخصوص می‌گرداند» به قولی: مراد از رحمت، نبوت است «و خداوند صاحب فضل عظیم است» فضل وی فراگیر و بزرگ، و رحمتش بر همه چیز گسترده است.

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (75)

«و از اهل کتاب کسی هست که اگر او را بر قنطاری» از طلا «امین شماری، آن را به تو باز می‌دهد» قنطار: صد رطل است و هر رطل دو کیلو و نیم می‌باشد. این تعبیر، کنایه از بسیاری مال امانت است. «و از آنان کسی هست که اگر دیناری» واحد «به او امانت دهی، آن را به تو باز نمی‌دهد» این تعبیر، کنایه

از قلت مقدار مال امانت و شدت حرص و طمع شخصی است که امانت بدو سپرده شده. یعنی: در میان اهل کتاب، امانت‌دارانی هستند که امانت خویش را می‌پردازند، هر چند مال امانت بسیار و هنگفت باشد. همچنین از آنان خائنانی هستند که امانت را باز پس نمی‌دهند، هر چند بی‌ارزش و ناچیز هم باشد. و شکی نیست که هر کس در بسیار امانت نگاهدار باشد، در کم به طریق اولی امین است، و هر کس در کم خاین باشد، در بسیار به طریق اولی خاین است. آری! این خاینان حتی یک دینار امانت را باز پس نمی‌دهند؛ «مگر آن که پیوسته بر سرش ایستاده باشی» یعنی: مگر آن که دائما برای اثبات حق خود با مدرک و گواه، مطالبه مکرر، اعمال فشار، تنگ‌ساختن حلقه گریز بر وی و تقاضای مصرانه حق خود، بر سر وی به پا بایستی «این بدان سبب است که آنان گفتند: بر ما در باب امین هیچ راهی نیست» امین: قوم عرب و دیگر امتهایی اند که اهل کتاب نیستند. یعنی: بر ما در ستم نمودن به آنان و خوردن مالشان هیچ گناه و حرجی نیست، چه آنان در دین با ما مخالفند! عجیب‌تر این که ادعا کردند: دستور این ستمگری به آنان در کتاب آسمانی‌شان داده شده است!! «و با این که خودشان می‌دانند، بر خدا دروغ می‌بندند» یعنی: این یاوه‌هایی که می‌گویند، در دینی که خداوند Ψ بر آنان نازل کرده نیست، بلکه تماما ساخته و پرداخته خودشان است، و آنان دانسته بر خدای سبحان دروغ برمی‌بندند.

نقل است که مردی از ابن عباس τ پرسید: هنگامی که ما به جهاد می‌رویم، از اموال اهل ذمه چیزهایی - مثلا مرغ ماکیان و گوسفند - را برای خود می‌گیریم. ابن عباس τ فرمود: درباره آنچه می‌گیرید چه نظری دارید؟ گفت: می‌گوییم؛ بر ما در این کار هیچ گناهی نیست. ابن عباس τ فرمود: این سخن شما همچنان است

که اهل کتاب گفتند: ﴿لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ﴾ (بر ما در خوردن مال امیین هیچ گناهی نیست!) بدانید که آنها چون جزیه را پرداختند، اموالشان برای شما حلال نیست، مگر به طیب خاطر ایشان.

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (76)

«نه چنان است» که می‌پندارند و به هم می‌بافند، بلکه آنان قطعاً بر دروغهایی که می‌بندند و بر حلال شمردن اموال قوم عرب بر خود، مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌گیرند و چنانچه مال کسی را به ناحق خوردند - هر چند آن کس کافر، یا مخالف دینشان هم باشد - گناه و مسئولیت این خیانت را برعهده دارند زیرا «هر که به پیمان خود» با حق تعالی «وفا کند» و از او فرمانبرداری کرده و به شریعتش عمل نماید «و پرهیزگاری نماید» یعنی: مال کسی را به باطل نخورد و حقوق و امانتها را به اهل آنها بسپارد «بی‌تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد» و دوستانش را اکرام می‌کند و گرامی می‌دارد.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكَلِمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (77)

«کسانی که در عوض عهد الهی و سوگندهای خود بهای ناچیزی را می‌گیرند» زیرا بهایی که سبب عذاب انسان گردد؛ هر چند بسیار باشد، اندک است. آنان یهودیان و همانندانشان اند که چون اموال و حقوق دیگران را می‌خورند، منکر خوردن آن می‌شوند و اگر بر این امر سوگند هم داده شوند، به دروغ سوگند می‌خورند «آن گروه» یعنی: آنان که چنین صفتی دارند «در آخرت بهره‌ای ندارند و خداوند با آنان سخن نمی‌گوید» هیچ سخنی را به کلی. یا با

آنان سخنی نمی‌گویند که اسباب خوشحالی‌شان گردد و نشانه لطف وی به آنان باشد «و به سویشان نمی‌نگرد» به نظر رحمت، بلکه بر آنان خشم می‌گیرد و آنان را در برابر گناهانشان عذاب می‌کند «و پاکشان نمی‌گرداند» از گناهان و پلیدی‌ها، بلکه فرمان می‌دهد که آنان را به دوزخ در افکنند «و عذابی دردناک در پیش دارند».

از ابن مسعود² در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: «هرکس به دروغ سوگند خورد تا بدین وسیله مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، در حالی با خدا ملاقات می‌کند که او بر وی خشمگین است. در این هنگام صحابی‌ای که مدعی مال خود بر یهودی‌ای بود و شاهدهی هم نداشت، گفت: یا رسول‌الله! پس در این صورت، او سوگند دروغ می‌خورد و مالم از بین می‌رود! همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا...﴾.

از این آیه کریمه استنباط می‌شود که در شریعت خدای عزوجل میان مسلمان و غیر آن در ادای حقوق و امانتها مطلقاً فرقی وجود ندارد زیرا حق به ذات خود محترم است و حق، حرمت و منزلت خود را از اشخاص نمی‌گیرد تا در این صفت خود از آنان تأثیر پذیر گردد.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (78)

«و از آنان» یعنی: از یهودیان «گروهی هستند که زبان خود را» به خواندن «کتاب» تحریف شده‌ای «می‌پیچانند» یعنی: آنچه را بر کتاب خدا³ افزوده‌اند و

تحریر کرده‌اند، چنان می‌خوانند که گویی این هم از کتاب خدا Ψ است «تآن را از کتاب بیندارید» و گمان کنید که آن هم از کلام نازل شده خداوند متعال است «با این که آن از کتاب نیست» و قطعاً مطالب بر بافته خودشان است «ومی‌گویند: آن از نزد خداوند است» یعنی: به‌دروغ و افترا چنین سخنی می‌گویند «در صورتی که آن از سوی خداوند نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با این که خودشان می‌دانند» که دروغ‌گویند و این از بزرگترین گناهان است. در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه نیز درباره رهبران و علمای یهود نازل شد.

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (79)

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس τ روایت شده است که فرمود: هنگامی که علمای یهود و هیأت نصاری نجران نزد رسول خدا ص گرد آمدند و رسول خدا ص آنان را به اسلام دعوت نمود؛ ابورافع قرظی یهودی گفت: ای محمد! آیا می‌خواهی تا چنان‌که نصاری عیسی را می‌پرستند، ما نیز تو را پرستش کنیم؟ رسول خدا ص فرمودند: پناه بر خدا Ψ از چنین کاری! پس خدای متعال به این ارتباط نازل فرمود: «هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: به جای خدا بندگان من باشید» یعنی: چنین مقوله‌ای، نه سخنی راست و درست است و نه هم سزاوار گفتن زیرا انبیای عظام: در ادای امانت رسالت، سفیران برگزیده الهی میان او و خلقتش هستند، که او ایشان را به وحی خویش مخصوص گردانیده، پس بی‌تردید از مختصات

ایشان، راست فهمی و اخلاص برای خدای عزوجل است بنابراین، هرگز از هیچ پیامبری چنین ادعایی سر نمی زند که مردم را به سوی کفر فراخوانده و بگوید: ای مردم! مرا پرستش کنید نه خدای عزوجل را! زیرا این برخلاف طبیعت اشیاء است.

آیه کریمه در رد نصاری نازل شد که بر عیسی U سخنانی را افترا بستند که اصلاصحت ندارد و گفتن چنین سخنانی در باره وی و هر یک از برادرانش - از خانواده پیامبران ﷺ - سزاوار هم نیست.

«و لیکن» پیامبر الهی می گوید: «ربانی باشید» ربانی: کسی است که به دین رب، دانا، به طاعت وی سخت متمسک و همراه با آن از حلم و حکمت برخوردار است. چنانکه محمدبن حنیفه در روز وفات ابن عباس r گفت: «الیوم مات ربانی هذه الأمة. امروز ربانی این امت در گذشت». آری! پیامبر الهی می گوید: ربانی باشید «به سبب آن که کتاب تعلیم می دادید و به سبب خواندن آن» یعنی: به همراه علمتان به کتاب آسمانی، به طاعت پروردگار سخت پایبند و متمسک و در این میدان نیرومند باشید زیرا شما کتاب الهی را می خوانید، آن را به مردم درس می دهید و آنان را به تمسک بدان امر می کنید، پس کسی که حق را به دیگران می آموزد، قطعاً خود وی باید بیشتر از دیگران به آن پایبند باشد.

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (80)

«و شما را فرمان نمی دهد که فرشتگان و پیامبران را به پروردگاری بگیرید» یعنی: و برای هیچ پیامبری - چه عیسی U باشد، چه غیر وی - سزاوار نیست که بعد از یافتن دانش و هدایت از سوی خداوند متعال، مردم را به پرستش خود یا

پرستش‌فرشتگان و پیامبران دیگر دستور دهد، و قطعا هیچ فرستاده الهی چنین کاری نمی‌کند «آیا پس از آن که مسلمان شده‌اید، شما را به کفر فرمان می‌دهد؟».

یادآور می‌شویم که در عرف قرآن، دین تمام انبیاء اسلام است زیرا اسلام دین فطرت می‌باشد، به همین جهت این تعبیر به کار گرفته شد. آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که: علم درست، فقاقت عمیق و فهم صحیح اسرار شرعی؛ می‌طلبد که عالم به تکالیف شرعی، بدان عامل و پایبند نیز باشد.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (81)

بعد از آن که حق تعالی این حقیقت را که پیامبران به یگانگی و توحید و اخلاص برای وی دستور می‌دهند، روشن ساخت، در اینجا به بیان این حقیقت می‌پردازد که ایشان همه رسالت‌های الهی را تصدیق و تأیید نموده و امت‌های خویش را نیز به تصدیق آن دستور می‌داده‌اند زیرا حق تعالی از انبیای خویش پیمان گرفته‌است تا برخی از آنها در امر ایمان تصدیق‌کننده برخی دیگر بوده و همدیگر را به این کار سفارش کنند و امت‌های خود را نیز به آن دستور دهند: «و هنگامی که خداوند از پیامبران میثاق گرفت» میثاق: عهد مؤکد و محکمی است که عهد‌کننده بر خود لازم می‌گیرد، بدان متعهد می‌شود و آن تعهد را به‌سوگند، یا به چیزی دیگر از صیغه‌های تأکید؛ مؤکد می‌گرداند. آری! از ایشان بر این امر پیمان گرفت: «که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم» یعنی: اگر چیزی از کتاب و حکمت به شما دادم «آن‌گاه پیامبری به‌سویتان آمد که آنچه

را با خود دارید، تصدیق کرد» یعنی: پیام ودعوت او با آنچه که به شما داده‌ام، موافق بود «بر شماست که به او ایمان آورید و یاریش دهید» و از آنجا که گرفتن میثاق، به منزله سوگند دادن است، از این رو، این جمله در حکم جواب قسم می‌باشد. یعنی: رسالت‌های انبیاء همگی کامل‌کننده یک‌دیگرند و هدف همه آنها یکی است، گذشته از این، همگی آنها در اصول متفق‌اند و اختلافشان در فروع هم به خیر و مصلحت خود امتهاست، چرا که فروع، همراه با دگرگونی حیات انسان و هماهنگ با زمان و زندگی، می‌تواند متغیر و دگرگون باشد. اما اگر دو پیامبر - مثلاً - در یک عصر و یک امت با هم همزمان شدند - مانند موسی و هارون علیهما السلام - آن دو در تمام امور با هم متفق‌اند. و اگر اقوام آنها مختلف بود، پس پیامبری که متأخر است، به دعوت پیامبر متقدم ایمان می‌آورد، چنان‌که حضرت لوط U به حضرت ابراهیم U ایمان آورد و پشتیبان دعوت وی شد. و اگر دو پیامبر در پی یک‌دیگر آمدند، مانند موسی و عیسی علیهما السلام، در این صورت هر یک از آنها دعوت دیگری را تصدیق می‌کند. همچنین است بعثت پیامبر خاتم ص که باید از سوی تمام امت‌های انبیای گذشته مورد تأیید و تصدیق قرار بگیرد.

از علی E روایت شده است که فرمود: «خداوند Ψ هیچ پیامبری را - از آدم U گرفته تا پیامبران بعد از وی - برنینگیخت، مگر این که از وی درباره محمد ص پیمان گرفت که اگر در زمانش به رسالت مبعوث گشت، باید به او ایمان آورده و یاری‌اش کند. همچنین خداوند متعال به هر یک از پیامبران دستور داد تا از قوم خویش نیز در این باره پیمان بگیرد». در حدیث شریف آمده است: «لو کان موسی و عیسی حیین لما وسعهما الا اتباعی: اگر موسی و عیسی زنده می‌بودند،

ایشان را جز پیروی از من، هیچ گنجایش دیگری نبود». پس پیامبر خاتم ص در واقع امام اعظمی هستند که اگر در هر عصری می‌بودند، اطاعت ایشان بر همه انبیاء[ؑ] واجب بود و از این جهت، در شب اسراء - آن‌گاه که ارواح همه انبیاء در بیت المقدس گردهم آمدند - رسول خدا ص امامت ایشان را در نماز عهده‌دار شدند. همچنین آن حضرت ص شفیع روز محشر هستند، قضیه‌ای که در آن روزحتی پیامبران اولی‌العزم از آن می‌گیرند. «آن‌گاه» خداوند متعال خطاب به پیامبرانش «فرمود: آیا اقرار کردید و گرفتید بر این کار اصر مرا؟» خداوند Ψ عهدی را که از پیامبرانش گرفت، «اصر» نامید زیرا اصر: به معنای پیمان سخت و محکمی است که صاحب خویش را به وفا نمودن به آنچه که بر خود لازم گرفته وامی‌دارد و این خود نشان دهنده محکم ساختن این پیمان از سوی پروردگار متعال است «گفتند: آری! اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم» یعنی: من بر اقرار شما و گواهی دادن بعضی از شما بر بعضی دیگر در این امر، از گواهان هستم.

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (82)

«پس کسانی که بعد از این» پیمانی که از تمام پیامبران[ؑ] و تمام امتها گرفته شده «روی برتابند» از تو ای محمد ص! «پس آن گروه، همانا فاسقان اند» یعنی: بیرون رفتگان از دایره فرمان الهی‌اند.

أَفْغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (83)

«آیا جز دین الله را می‌جویند؟» یعنی: آیا مردم، دینی غیر از دین خدای آفریننده موجودات را می‌طلبند و از آن پشتیبانی می‌کنند؟ «با آن که هر که در آسمانها» از فرشتگان «و» هر که در «زمین است» از تمام مخلوقات موجود در آن «خواه و ناخواه برای الله منقاد است» مفسران در معنی (کرها: ناخواه) گفته‌اند: یعنی همه چیز در آسمانها و زمین - حتی حیوانات و جمادات - منقاد فرمان الهی بوده، از قوانین کونی وی اجباراً اطاعت و انقیاد می‌کنند و حتی کافر نیز ناخواسته فرمانبردار خدای عزوجل و پیرو قوانین هستی اوست، هر چند که دل و زبانش منکر باشد. به قولی: مراد، اسیران مسلمان امتهای هستند که در زنجیرها و قلاده‌های اسارت خویش به سوی بهشت برده می‌شوند. همزه (أفغیر الله ...) همزه انکار است، یعنی طلب دینی جز دین الله Ψ ، کاری بس نارواست. و مفعول که: (غیر دین الله) است بر فعل: (یبغون) مقدم ساخته شد زیرا مفعول در اینجا مهم‌تر است، از آن رو که انکار متوجه معبودان باطل می‌باشد. طلب دینی غیر از دین الهی؛ فرمانبرداری و تسلیم شدن در برابر آن دین و پرستش باطل می‌باشد «و به سوی او بازگردانیده می‌شوند» در روز قیامت، پس حق تعالی هر کس را مطابق عمل وی پاداش می‌دهد.

قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (84)

ای محمدص! «بگو: به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم» و این حقیقت را از سوی خود و امت خویش اعلام کن «و» بگو: ایمان آوردیم به «آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده» اسباط:

قبایل بنی اسرائیل از احفاد و نوادگان فرزندان دوازده گانه یعقوب U اند که به موسی U ایمان آوردند «و» ایمان آوردیم به «آنچه به موسی و عیسی و پیامبران» دیگر «از جانب پروردگارشان داده شده و میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم» چنان که یهود و نصاری فرق گذاشته، به بعضی از پیامبران ﷺ ایمان آوردند و به برخی دیگر کافر شدند. تفسیر نظیر این آیه کریمه در سوره «بقره/136» گذشت. «و ما او را فرمانبرداریم» یعنی: ما برای حق تعالی منقاد و مخلص هستیم.

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ
(85)

«و هر که جز اسلام، دینی دیگر بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است» پس بعد از بعثت محمدص، دین دیگری جز دین ایشان پذیرفته نیست، چون دین ایشان ناسخ همه ادیان دیگر است، لذا، کسی که به دین اسلام گردن ننهاده باشد، در روز قیامت برای وی نجاتی نیست. در حدیث شریف به روایت ابوهریره r از رسول خداص آمده است: «در روز قیامت، اعمال می آیند، در آغاز نماز می آید و می گوید: پروردگارا! من نماز هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی. آن گاه زکات می آید و می گوید: پروردگارا! من زکات هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی. آن گاه روزه می آید و می گوید: پروردگارا! من روزه هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی و امروز به سبب تو می گیرم و به سبب تو می دهم».

مجاهد و سدی در بیان سبب نزول روایت کرده اند: این آیه کریمه درباره حارث بن سوید انصاری نازل شد که با دوازده تن از اسلام برگشته و به کفار

مکه پیوست. ابن عباس ك می گوید: حارث بعد از نزول این آیات مجدداً به اسلام گرایید.

**كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَاهَدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ
الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (86)**

«چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می کند؟ با آن که شهادت دادند که این رسول، برحق است و برایشان دلایل روشن آمد» یعنی: بعید است که خداوند Ψ قومی را به سوی حق هدایت کند که بعد از ایمان آوردن و گواهی دادن به حقانیت پیامبر اکرم ص و بعد از آمدن دلایل روشن از کتاب خدای سبحان و معجزات پیامبر ص، و بعد از شناخت آنها از این دلایل و آگاهی از مقتضیات آن، به کفر برگشتند «و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی کند» که مرتدان از دین برگشته، از آن جمله اند. شکی نیست که گناه مرتد بزرگتر از گناه کسی است که بر کفر باقی مانده و اصلاً اسلام را نپذیرفته است زیرا مرتد، حق را شناخته و سپس از روی عناد و تمرد از آن روی برتافته و سبب ایجاد شک و شبهه در دین گردیده است.

أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (87)

«آنان» یعنی: مرتدان «سزایشان این است که لعنت خدا» یعنی: دوری و طرد از رحمت وی «و لعنت فرشتگان و مردم، همگی برآنان است» یعنی: مرتدان سزاوار این همه لعنت هستند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (88)

«در آن» لعنت، یا در آتش دوزخ که نشانه آن است «جاودانه می‌مانند، نه عذاب از آنان کاسته می‌گردد و نه به آنان مهلت داده می‌شود» و در کار عذابشان به آنان تأخیری داده می‌شود.
سپس حق تعالی توبه‌کنندگان را استثنا کرده و می‌فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (89)

«مگر کسانی که پس از آن» یعنی: پس از ارتداد «توبه کردند و به اصلاح آوردند» یعنی: آنچه را که با ارتداد از دین خویش تباه ساخته بودند، به وسیله اسلام به اصلاح و سامان آوردند «پس بی‌گمان خداوند آمرزنده مهربان است» و این از لطف و رأفت و رحمت وی بر خلقش می‌باشد که توبه توبه‌کاران را می‌پذیرد و برآنان می‌آمرزد. باید دانست که توبه مرتد - چنانچه مخلصانه به سوی اسلام بازگردد - نیز پذیرفته می‌شود. امام شوکانی می‌گوید: «در حد علم من، در این باره میان علما هیچ اختلافی نیست».

از ابن عباس ؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مردی از انصار، اسلام آورد و سپس مرتد شده به شرک پیوست، آن‌گاه پشیمان گشته کسی را به سوی قومش فرستاد که از رسول خدا صل پیرسید: آیا برایم توبه‌ای هست؟ همان بود که این آیه کریمه نازل شد و بعد از آن که قومش به وی اطمینان دادند، مجدداً اسلام آورد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (90)

«به راستی کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند» باپایداری در کفر و افزودن بر نیرنگ و توطئه علیه اسلام و اهل آن «هرگز توبه آنان پذیرفته نمی‌شود» به هنگام مرگ، چنان که خداوند متعال در آیه (17/4) می‌فرماید: (و توبه کسانی که مرتکب کارهای ناشایست می‌شوند و سرانجام چون مرگ هریک از آنان فرا رسد، می‌گویند: اینک توبه کردم؛ پذیرفته نیست). بعضی برآنند که این آیه کریمه ناظر بر یهودیان است زیرا آنان بودند که به عیسی Ψ کفر ورزیدند، سپس چون حضرت محمد ص به رسالت مبعوث گردیدند، به ایشان نیز کافر شدند «و آنان خود گمراهان اند».

**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ
أَفْتَدَىٰ بِهِ أَوْلَادَهُمْ لَّهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (91)**

«در حقیقت کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده‌اند» چه کفار اصلی باشند، چه مرتدان و از دین حق برگشتگان «هرچند فراخنای زمین را پر از طلا کنند و آن را فدیة دهند» یعنی: هرچند در روز قیامت برای نجات خویش از عذاب دوزخ، به اندازه گنجایش روی زمین از طلا فدیة آورند «هرگز از هیچ‌یک از آنان پذیرفته نمی‌شود، آنان را عذابی دردناک است و هیچ یاری دهنده‌ای نخواهند داشت» یعنی: هیچ کسی نیست که در روز قیامت از عذاب خداوند Ψ نجاتشان دهد. در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت مردی از اهل دوزخ آورده می‌شود، آن‌گاه حق تعالی به او می‌گوید: آیا از عذابم به اندازه گنجایش زمین از طلا فدیة می‌دهی؟، آن مرد می‌گوید: آری! پروردگار می‌فرماید: دروغ گفתי، کمتر از این را از تو خواستم؛ از تو در صلب پدرت آدم عهد گرفتم که به

من چیزی را شریک نیاوری، ولی تو ابا ورزیدی». اما علت این که افعال نیک دنیوی کافر، در آخرت سودی به حالش ندارد، در این حدیث شریف بیان شده است: رسول خداص از عبدالله بن جدعان مورد پرسش قرار گرفتند - و او شخص مهمان نوازی بود، اسیران را باز خرید می کرد و آزاد می ساخت و مردم را اطعام می نمود - که آیا اعمال خیر دنیوی وی برایش در آخرت سودی دربر دارد؟ آن حضرت ص فرمودند: «لا، أنه لم يقل يوماً من الدهر: رب اغفر لي خطيئتي يوم الدين: نه! چیزی از آنها به حالش سودی ندارد زیرا او در طول زندگی خود حتی روزی از روزها هم نگفت: پروردگارا! خطاهای مرا در روز قیامت ببامرز».

با نگاهی به آیات (89 - 90)، ملاحظه می کنیم که خداوند متعال، کافران رادر مجموع به سه گروه تقسیم کرده است:

- 1 - آنان که صادقانه توبه کردند و آیه (89) ناظر بر ایشان است.
- 2 - آنان که توبه شان صحیح نبوده و آیه کریمه (90) ناظر بر آنان است.
- 3 - آنان که اصلاً توبه نکرده و بر کفر مرده اند، که آیه کریمه (91) ناظر بر آنان است.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ
(92)

«هرگز به نیکوکاری نمی رسید» یعنی: هرگز به درجه «ابرار» که عبارت از ایمان راستین، شایستگی در عمل و قبول آن است نمی رسید و هرگز ثواب «بر» را که بهشت است در نمی یابید «تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید» یعنی: مگر آن که نفقه شما در راه خدا Ψ - اعم از جهاد و غیر آن از طاعات - از آن اموالی

باشد که آن را دوست دارید. در احادیث شریف آمده است که شماری از اصحاب Ψ بعد از نزول این آیه کریمه نزد رسول خداص آمده و نفیس‌ترین اموالشان را پیشکش راه خدا Ψ کردند. «و از هر چه انفاق کنید، قطعاً خدا بدان دانااست» و بر آن پاداشتان می‌دهد.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَاتُوا بِالْتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (93)

«همه خوراکیها برای بنی‌اسرائیل حلال بود، جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل بر خود حرام کرده بود» به قول جمهور مفسران، مراد از «اسرائیل» در اینجا یعقوب \cup است، نه ملت اسرائیل زیرا «اسرائیل»، لقب یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم \ddagger است. نقل است که یعقوب \cup گوشت و شیر شتر را بر خود حرام کرده‌بود، به قولی دیگر: او هر گوشت دارای رگ و پی‌ای را بر خود حرام کرده‌بود. ابن‌عباس τ - به استناد فرموده رسول خداص در پاسخ به سؤال یهودیان از آن حضرت \cup در باره علت این تحریم - می‌گوید: «یعقوب \cup بیماری عرق‌النساء (سیاتیک) داشت، پس برای خدا Ψ نذر کرد که اگر از این بیماری شفایش بخشد، رگ‌وپی (عرق) و گوشت هر حیوانی را که دارای رگ و پی باشد، نمی‌خورد و حق تعالی شفایش بخشید، بعداً فرزندانش نیز از سنت وی پیروی کردند. لذا این تحریم مربوط به قبل از نزول تورات است، و تمام خوراکی‌ها در تورات حلال بود. «بگو: اگر راست می‌گویید» و سخن مرا باور ندارید «تورات را بیاورید و آن را بخوانید» تا راستی و درستی آنچه را که قرآن از این داستان برای شما بیان کرده است، دریابید زیرا تورات بر آنچه گفتم، ناطق است.

نقل است که پیامبر ماص نیز، غسل یا خادمشان ماریه را بر خود حرام کردند، اما خداوند ﷻ ایشان را در این امر تأیید نکرد و آیه (1) از سوره «تحریم» را در این ارتباط نازل فرمود - که تفسیر آن خواهد آمد.

فقها در این مسئله که اگر کسی چیز مباحی را بر خود حرام ساخت، بر وی کفاره لازم می‌شود یا خیر؟ بر دو رأی اند؛ در مذهب احناف بر وی کفاره لازم می‌شود و در مذهب شافعی بروی کفاره لازم نمی‌شود.

فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (94)

«پس کسانی که بعد از این» یعنی: بعد از آوردن تورات و تلاوت آن، یا بعد از این تحدی و هم‌اورد طلبی با آنان در خصوص آنچه که در کتاب خودشان آمده است؛ «بر خدا دروغ بندند، آنان خود ستمکارانند» زیرا کسی که به داوری کتاب خودش و آنچه که اعتقاد شرعی درست خویش می‌شناسد، فرا خوانده شود و باز هم بعد از آن جدل‌کنان بر خدای سبحان دروغ بریندد، هیچ‌کس از وی ستمکارترین است.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (95)

«بگو» ای پیامبر به یهودیان «خداوند راست گفت. پس از کیش ابراهیم که حنیف بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید» یعنی: مادام که صدق رسالت من با تمام وضوح و درخشش بر شما روشن شده، از آیین اسلام که من بر آن هستم پیروی کنید. حنیف: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًىٰ لِلْعَالَمِينَ (96)

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: مسلمانان و یهودیان بر سر کعبه و بیت المقدس به همدیگر فخر می ورزیدند؛ یهودیان می گفتند که بیت المقدس از کعبه برتر است، بدان جهت که محل هجرت انبیا[ؑ] می باشد و درسرزمین مقدس قرار دارد. و مسلمانان می گفتند: بلکه کعبه برتر است، همان بود که نازل شد: «درحقیقت اولین خانه ای که برای مردم نهاده شده» به منظور عبادت حق تعالی در زمین «همان است که در بکه است» یعنی: خانه کعبه است، که بنیان گذار آن ابراهیم[ؑ] بود «و مبارک» است. برکت کعبه؛ بسیاری خیر آن برای کسی است که در آن مقیم می شود، یا قصد زیارت آن را می کند، به جهت بسیاری نعمتها و خیراتی که از همه جا به سوی مکه سرازیر می شود و به سبب ثواب مضاعفی که در آن نصیب مؤمنان می گردد «و هدایتی است برای جهانیان» چه بسا به این سبب که توحید باری تعالی در آن برپا می گردد، در مشاعر مقدسه ذکر وی بسیار می شود و سنت خلیلین (ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام) در آن احیا می گردد.

خداوند متعال با توصیف کعبه به عنوان اولین پرستشگاه؛ بر افضلیت آن نسبت به اماکن عبادی دیگر تأکید می گذارد. در حدیث شریف به روایت ابوذر[ؓ] از رسول خدا ص آمده است: «اولین مسجدی که در روی زمین بنا شد، مسجد الحرام و دومین آن مسجد الاقصی بود، که به فاصله چهل سال از بنای کعبه بنا گردید». «بکه» همان مکه است. به قولی: وجه تسمیه آن به بکه این است که ستمگران را بر آن دسترسی نیست و اگر به آن قصد تجاوز داشته باشند، مکه گردنهایشان را می شکند. یا سبب این نامگذاری، ازدحام مردم در آن است، به طوری که زنان در نماز، به سبب کثرت ازدحام، پیش روی مردان قرار

می گیرند. ابن کثیر می گوید: «برای مکه نامهای بسیاری را یاد کرده اند، چون مکه، بکه، بیت العتیق، بیت الحرام، بلد الامین، ام القری، قادس^۱، مقدسه، حاطمه، رأس، بنیه، بلده و کعبه».

**فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ
مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (97)**

«در آن نشانه‌هایی روشن است» که از جمله این نشانه‌ها؛ «مقام ابراهیم است» و آن صخره‌ای است که ابراهیم U در هنگام بنای کعبه بر آن می‌ایستاد و نقش پاهای وی در آن صخره به‌طور برجسته نمایان است. و حق تعالی به ما دستور داده که آن را نمازگاه خویش قرار دهیم^۲. آری! این سنگ از نشانه‌های روشن الهی است، چرا که نیکی‌ها در آن مقام دو برابر می‌شود و پرنده از فراز آن نمی‌تواند پرواز کند «و» از جمله نشانه‌های روشن الهی در کعبه این است که «هر که در آن درآید، در امان است» یعنی: هر که از دشمنی یا چیزی بیمناک باشد و به بیت الحرام درآید، از همه ترسها ایمن می‌گردد و بر مردم واجب است که متعرض او نشوند؛ هر چند خونی را ریخته باشد، یا مالی را گرفته باشد، تا آن که از حرم خارج شود، ولی هر کس در داخل حرم مرتکب جرمی شد، دستگیر می‌شود و جزا بر او اقامه می‌گردد زیرا خود او بوده که هتک حرمت حرم را آغاز کرده است و بنابراین، مشمول این حکم خداوند متعال قرار گرفته که می‌فرماید: ﴿ وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ ﴾ (وهتک حرمتها قصاص دارد) (البقره 194). از جمله نشانه‌های روشن در مکه، وجود صفا و مروه و منی و عرفه و

^۱قادس: پاک‌کننده از گناهان.

^۲نگاه، سوره «بقره/125».

دیگر مشاعر مقدس است و از آن جمله، نابودشدن کسانی از جباران است که قصد تجاوز به حریم آن را بکنند.

«و برای الله است بر عهده مردمان حج خانه کعبه» این تأکیدی بر حق باری تعالی و بزرگداشتی از حرمت خانه کعبه است «برای کسی که توانایی رفتن به آن را دارد» تقدیر آن چنین می‌شود: کسی راهی حج خانه کعبه بشود که استطاعت رفتن به آن را دارد، این استطاعت عبارت از: زاد و راحله، یعنی توشه و اسباب سفر است «وهر که کفر ورزد» یعنی: نشانه‌های روشن و فضایل کعبه را انکار نماید «یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است» و طاعات و عبادات بندگان اصلاً به او نفعی نمی‌رساند، بلکه این خود بندگان هستند که با ادای این طاعات به کمال انسانی خویش نایل می‌گردند.

عکرمه در بیان سبب نزول: ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ می‌گوید: چون آیه ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا...﴾: (هر که جز اسلام دینی دیگر بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود) نازل شد، یهودیان گفتند: اکنون که چنین است، ما هم مسلمان هستیم! رسول خداص به آنان فرمودند: «خدای عزوجل حج خانه کعبه را بر مسلمانان فرض گردانیده»، اما آنان در پاسخ گفتند: «ولی آن را بر ما فرض نگردانیده!»، لذا از انجام مناسک حج سر باز زدند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

بیان احکام:

1 - امام ابوحنیفه بر آن است که اگر کشتن کسی در زمین حل به علت قصاص، ارتداد یا زنا واجب باشد و او به سرزمین حرم پناه برد، بر وی تعرض نمی‌شود، ولی نباید به او، جا، غذا و آب بدهند و با او خرید و فروش و معامله کنند تا به

بیرون آمدن از سرزمین حرم ناگزیر گردد. اما امام مالک و امام شافعی می‌گویند: قصاص گرفتن در حرم از قاتل قتل عمد، جایز است.

2 - حج در عمر یک بار فرض و تکرار آن در هر پنج سال یکبار سنت است.

3 - امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمد بن حنبل برآنند که ادای حج در همان سال اولی که شخص مکلف واجد استطاعت و بقیه شرطهای ادای آن می‌شود، فرض است. ولی امام شافعی و محمد بن حسن شیبانی بر آنند که در ادای حج مبنی بر مهلت (تراخی) است نه بر فوریت.

4 - بنا به مذهب امام مالک، نیابت در حج جایز نیست، اما جمهور فقها آن را به جای کسی که فوت کرده و حج نکرده است و به جای بیماری که قادر به ادای حج نیست، جایز می‌دانند. لیکن مالکی‌ها حج را از ذمه بیمار زمین‌گیری که قدرت نگه‌داشتن خود را بر بالای مرکب ندارد، ساقط دانسته‌اند. در نزد آنان نیز، اجیرکردن شخص برای انجام دادن حج به جای کسی که مرده است و قبل از مرگش به این امر وصیت کرده، جایز است.

5 - استطاعت حج منوط به داشتن توشه راه و وسیله نقلیه، به‌اضافه عدم وجود مانع بدنی؛ چون بیماری، ترس از دشمن و عدم امنیت راه است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (98)

«بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید، درحالی که خداوند شاهد و ناظر کردار شماست» و برآنچه می‌کنید آگاه است؟ پس آن‌گاه که کلمه کفر را بر زبان می‌آورید، یا افعالی را انجام می‌دهید که کفر به دلایل حق و معجزات نبوت، یا کفر به آیات تورات است، او شما را می‌بیند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (99)

«بگو: ای اهل کتاب! چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا باز می‌دارید» پس توطئه‌ها می‌چینید، نیرنگها می‌اندیشید و برنامه‌ها می‌ریزید تا در میان مؤمنان، فتنه کفر و شرک را برپا سازید و با همه توان تلاش می‌کنید تا میان مردم و ایمان به حق تعالی حایل گردید «و برای آن راه کجی‌ای می‌طلبید» یعنی: می‌خواهید تا با القای این شبهات و موهومات که راه خدا را ناهموار و ناهنجار است؛ این راه را برای مردم کج و بی‌بهره از اعتدال و استقامت معرفی کنید تا ادعاهای باطلتان را تثبیت نمایید «با آن که خود» به راستی آن «گواهید» و می‌دانید که اسلام تنها دین مقبول و پذیرفته الهی است، چنان‌که این حقیقت را از کتابهای نازل شده بر پیامبران خود دانسته‌اید، پس چرا علیه اسلام این همه کید و توطئه می‌چینید؟ «و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست» ولی شما را تا رسیدن موعد عذابتان مهلت می‌دهد و آن‌گاه مجازاتتان می‌کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (100)

ابن جریر طبری و ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس r روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان بر اساس پیوند همجواری و پیمانهای که در جاهلیت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس خدای عزوجل نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از فرقه‌ای از اهل کتاب فرمان برید» یعنی: اگر به دسایس و نیرنگ‌های آنان گوش فراداده و به

سخنان آنان اعتماد کنید، شما را به سوی همان هدفی که خود دارند، سوق می دهند و آن این است که: «شما را پس از ایمانتان به کفر برمی گردانند».

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (101)

«و چگونه کفر می ورزید» مراد این نیست که آن گروه از مسلمانان کافر شده اند، چرا که به صفت ایمان: (یا ایها الذین آمنوا) مخاطب گردیده اند، بلکه مراد این است که راه دوستی با یهودیان، به کفر منتهی می شود. آری! چگونه به راهی می روید که سرانجام آن کفر است «با آن که آیات الهی بر شما خوانده می شود» پس بر شماست که این آیات را بخوانید و به آنها چنگ زنید تا از اهداف توطئه آمیزی که یهودیان در قبال شما دارند، آگاه شوید «و رسول خدا در میان شماست» پس به او رجوع نمایید و قضایا را به او ارجاع دهید، که در این صورت قطعاً نیرنگ یهودیان بی اثر می شود. البته رجوع به شخص پیامبر ص در حال حیات ایشان بود، اما بعد از درگذشت ایشان؛ آثار و نشانه ها و سیرت ایشان و قرآنی را که از جانب حق تعالی آورده اند و سنت ایشان، همگی در میان ما باقی است و علمای امت هم این منابع و معارف را می شناسند، پس چنان است که رسول خدا ص برای همیشه در میان ما هستند، به شرط آن که به آستان سنت و سیرتشان رجوع کرده و بدانها تمسک جوییم تا از دسایس و فتنه های کفار اهل کتاب و غیر آنان در امان مانیم «و هر کس به خداوند پناه برد، به راه راست هدایت شده است» بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به پناه بردن به خود و ترک اعتماد و گرایش به دشمنانش ارشاد می کند تا راه هدایت به رویشان

هموار شود و از گمراهی‌ای که از سوی دشمنان برایشان برنامه ریزی شده است، رهایی یابند.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول این آیات از زیدبن اسلم روایت کرده است که فرمود: شاس بن قیس یهودی پیرمردی بسیار عقده‌ای و کینه‌توز علیه مسلمانان بود، روزی نامبرده از برابر مجلس اوس و خزرج که با هم گرم گفت‌وگو بودند گذشت، پس محبت و الفت و صفایی را که از آنان دید، او را سخت برآشفته ساخت و روزگار جاهلیت را به یاد آورد که اوس و خزرج با هم درگیر جنگی طولانی و دشمنی‌های دراز دامنی بودند. در این اثنا جوانی از یهودیان را که با وی بود، دستور داد که برود و با آنان بنشیند و روز «بعثت» را که در آن میان اوس و خزرج جنگی سخت شعله‌ور شده بود به خاطرشان بیاورد. جوان یهودی چنین کرد. پس احساسات دوران جاهلیت در میان آنان برانگیخته شد و مشاجره آغاز گشت و کارچنان بالا گرفت که به میدان جنگ و سلاح کشید. رسول خداص که از ماجرا آگاه شدند، به سویشان شتافته و خطاب به آنان فرمودند: آیا درحالی که من در میان شما هستم، داعیه جاهلیت را سر داده‌اید؟ آن‌گاه در این باره، خطابه‌ای موجز و بلیغ ایراد کردند که بر اثر آن مسلمانان به خود آمدند و دانستند که این انگیزه، بر اثر وسوسه شیطان و مکر دشمنانشان بوده است. آن‌گاه همدیگر را به گرمی در آغوش گرفته و به آیین مهر و صفا بازگشتند. و خداوند متعال این آیات را نازل نمود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (102)

«ای مؤمنان! از خداوند! از خداوند - چنان که سزاوار پروای اوست - پروا کنید» یعنی: از حق تعالی چنان پروا کنید که سزاوار الوهیت اوست. تقوایی این‌گونه، عبارت

است از این که: بنده اموری را که انجام دادن آنها بر وی لازم است، انجام داده و اموری را که ترک کردن آنها بر وی لازم است، ترک کند و در این جهت، نهایت سعی و کوشش خویش را به خرج دهد «و جز در حال مسلمانی نمیرید» یعنی: برحالی جز حال اسلام قرار نداشته باشید تا چون مرگ شما در رسد - و چه بسا که ناگهانی آید - درحالی بر شما آید که مسلمان باشید. ابن مسعود ؓ در تفسیر: (حق تقاته) می گوید: «حق تقوی این است که خدای سبحان مورد اطاعت قرار گرفته و از او نافرمانی نشود، یاد کرده شود و فراموش نگردد و مورد شکر و سپاس قرار گیرد نه کفران و ناسپاسی». ابن عباس ؓ می گوید: «معنای (حق تقاته) این است که: حق تعالی حتی به مدت یک چشم برهم زدن هم، مورد نافرمانی قرار نگیرد».

مفسران می گویند: چون این آیه کریمه نازل شد، به کار بستن این تکلیف بر اصحاب ؓ دشوار آمد، پس گفتند: یا رسول الله! چه کسی توان این چنین تقوایی را دارد؟! همان بود که آیه: ﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ ﴾ (تا آنجا که می توانید تقوای الهی را پیشه کنید) «التغابن: 16» نازل شد و آیه مورد بحث ما را منسوخ گردانید. بعضی گفته اند: معنی این است که از خدا آنچنان تقوی کنید که سزاوار تقوای اوست تا آنجا که می توانید. پس بنابراین معنی، آیه کریمه منسوخ نیست.

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (103)

«و همگی به حبل الله چنگ زنید و پراکنده نشوید» حبل الله: عهد خدا، یا دین وی، یا قرآن، یا اسلام است و همه اینها در معنی با هم مترادفند. پس خدای سبحان مؤمنان را به چنگ زدن جمعی به ریسمان اسلام، یا قرآن دستور داده و ایشان را از پراکندگی‌ای که ناشی از اختلاف در دین است، نهی می‌نماید. البته اختلافی که از آن نهی شده است، اختلاف در اصول دین و حاکم ساختن هواها و امیال نفسانی و منافع شخصی است، اما اختلاف اجتهادی در فروع دین، نکوهش نگردیده بلکه پسندیده و ستوده است و از نشانه‌های آسان‌گیری شریعت خدای منان می‌باشد - چنان‌که این حقیقت از نصوص قرآنی و احادیث نبوی برمی‌آید. «و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن‌گاه که دشمنان همدیگر بودید» و همدیگر را می‌کشتید و غارت و چپاول می‌کردید، پس به سبب این نعمت؛ همگی با هم برادر شدید. چنان‌که قبل از اسلام، قبایل اوس و خزرج در یثرب، درگیر جنگ خانگی خونینی بودند، ولی به نعمت اسلام، با هم یار و برادر شدند: «پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به نعمت او برادران هم شدید. و بر لبه پرتگاه آتش بودید» به سبب کفری که در آن قرار داشتید «و او شما را از آن» با اسلام «رهانید» یعنی: شما بر لبه گودال دوزخ بودید زیرا هر کس از شما که می‌مرد به دوزخ می‌افتاد، پس حق تعالی حضرت محمد ص را فرستاد و به وسیله ایشان، شما را از این پرتگاه رهانید. در حدیث شریف آمده است: «کتاب خدا Ψ ریسمان الهی‌ای است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است». «این‌گونه خداوند آیات خود را برای شما به روشنی بیان می‌دارد تا هدایت شوید».

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (104)

«و باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند» یعنی: باید گروهی از شما به فریضه امر و نهی و دعوت اسلامی قیام کنند و با تعلیم و موعظه و ارشاد و با سلطه و قدرت و حکومت، مردم را به سوی آنچه که سود دنیا و آخرتشان در آن است، فراخوانند و دستور دهند. به قولی مراد این است: همگی شما باید امتی باشید که دعوت الی الله و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید. ولی قول اول صحیح‌تر است زیرا «من» در آیه کریمه مفید بعضیت است، لذا امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه می‌باشد که انجام آن بر فرد فرد امت، فرض عین نیست و اجرای آن سزاوار شأن هر کسی هم نیست. ابن‌کثیر از ابوجعفر باقر نقل می‌کند که رسول خدا ص این آیه کریمه را خواندند و سپس در این حدیث شریف فرمودند: «الخير اتباع القرآن وسنتي: خير؛ در پیروی قرآن و سنت من است» «و» باید از شما گروهی باشند که «به کار پسندیده امر و از کار ناپسند منع کنند» به دست، یا به زبان. باید دانست که امر به معروف و نهی از منکر در نزد جمهور فقها، از فرایض کفایی اسلام است که اگر اهل علم - یعنی آنان که می‌دانند معروف چیست تا به آن امر کنند و منکر چیست تا از آن نهی کنند - به آن قیام کنند، فرضیت آن از دیگران ساقط می‌گردد و در غیر آن، فرضیت آن بر ذمه هر فرد مسلمانی باقی می‌ماند، همان گونه که عمومیت این فریضه، از آیه (110) نیز برمی‌آید.

آری! امر به معروف و نهی از منکر از بزرگترین واجبات شریعت مطهر اسلام و اصلی مهم از اصول آن می‌باشد زیرا با این واجب بزرگ است که نظام

اسلامی کامل می‌شود، بدان جهت که گاهی بعضی از پیروان دین حق، به سبب جهل و ناآگاهی، یا به انگیزه پیروی از هواها و خواهشهای نفس، از دین خویش منحرف می‌شوند، یا از ادای تکالیف و مسئولیتهای خویش شانه خالی می‌کنند، یا به یکدیگر ظلم می‌کنند، پس اگر کسی نباشد که راه را روشن، جاده را نشانه‌گذاری، گمراه را راهنمونی، مقصر را موعظه و ظالم را بر سر جای خود بنشانند، بدون شک انحرافات بزرگ و بسیاری در جامعه پدید می‌آید، هم بدین جهت است که حق تعالی ما را از دچار شدن به سرنوشت و عاقبتی همانند سرنوشت و عاقبت بنی اسرائیل برحذر می‌دارد، آنجا که آنان را به علت فرو گذاشتن فریضه امر به معروف و نهی از منکر، لعنت می‌نماید: (بنی اسرائیل مورد لعنت قرار گرفتند؛ چرا که سرکشی کردند و از حد درگذشتند، آنان یکدیگر را از منکری که مرتکب می‌شدند نهی نمی‌کردند، چه بد است کار و کردارشان) «مائده/79». «و آن گروه» یعنی: گروهی که به فریضه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند «ایشانند رستگاران» یعنی: ایشانند اختصاص یافتگان به فلاح و رستگاری. در حدیث شریف آمده است: «من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده، فان لم یستطع فبلسانه، فان لم یستطع فبقلمه، وذلک أضعف الایمان: هرکس از شما منکری را دید، باید آن را به دست خود تغییر دهد، اگر نتوانست به زبان خود و اگر نتوانست به قلب خود و این ضعیف‌ترین پایه ایمان است».

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (105)

«و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و با هم اختلاف کردند» آنان یهود و نصاری هستند که خدای متعال از پراکندگی و اختلاف در آنچه که به آنان

نازل شده بود، نهیشان کرد ولی آنها سرپیچیدند و اختلاف پیشه کردند؛ «پس از آن که بینات برایشان آمد» بینات: آیات روشنی است که تبیین کننده حق و موجب عدم اختلاف است. بعضی گفته اند: آنان که پراکنده شدند، بدعت گذاران از امت اسلام و فرقه‌هایی اند که خود را از جماعت عظیم امت جدا نموده و با آنچه که از ضروریات و بنیادهای دین است، مخالفت می‌ورزند «و برایشان عذابی بزرگ است». در حدیث شریف آمده است: «یهود به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و نصاری همچنان، اما امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند». در روایتی دیگر اضافه شده است: «همه آنها در آتش اند مگر یک گروه، اصحاب پرسیدند؛ آن گروه کیست یا رسول الله؟ فرمودند: آنان که رهرو راه من و اصحاب من اند».

**يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ
إِيمَانِكُمْ فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون (106)**

آری! برایشان در روز قیامت عذابی سهمگین است؛ «روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه شود» یعنی: هنگامی که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند، چهره‌های مؤمنان سپید و چهره‌های کفار سیاه است «اما سیاه‌رویان» به آنان گفته می‌شود: «آیا بعد از ایمانتان کافر شدید؟ پس به سزای آن که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید» سیاه‌رویان بنا بر قولی: اهل کتاب، به قولی: مرتدان، به قولی: منافقان و به قولی دیگر: مبتدعان اند.

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (107)

«و اما سپیدرویان همواره در رحمت خدا» یعنی: در بهشت و سرای کرامت وی «جاویدانند».

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (108)

«اینها آیات خداست که آن را به حق بر تو می خوانیم» یعنی: ای محمدص! درحالی این آیات و حجت‌های روشن خویش را بر تو می خوانیم که این آیات، باحق - که همان عدل و راستی است - درهم تنیده است «و خداوند هیچ ستمی بر جهانیان نمی خواهد» با عذاب کردن آنان، مگر آن که خود مستحق عذاب باشند. لذا حق تعالی حاکم و داور عادل است که ستم نمی کند زیرا او به همه چیز دانا و تواناست و با داشتن این اوصاف، هیچ نیازی به آن ندارد که به کسی از خلقش ستم کند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (109)

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست» پس در آن هر گونه که خواهد و به هر نحوی که اراده کند، تصرف می کند «و کارها همه به سوی خدا بازگردانده می شود» هم از این رو است که خدای عزوجل از ظلم بی نیاز است، چراکه تمام آنچه در آسمانها و زمین است، در قبضه اوست و او مرجع همه امورات.

**كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ
الْفَاسِقُونَ (110)**

«شما» امت اسلام «بهترین امتی هستید» یعنی: در علم خدا Ψ «که برای مردم بیرون آورده شده است» یعنی: پدید آورده شده است. به قولی معنی این است: شما بهترین امت هستید؛ از آنجا که ایمان آورده‌اید. این آیه دلیل بر آن است که امت اسلام علی‌الاطلاق بهترین امتهاست و این بهترین بودن، در بین اول این امت و آخر آن مشترک می‌باشد، هر چند که اصحاب Ψ ، در مجموعه امت بهترین آنان‌اند. به قولی دیگر معنی این است: شما سودمندترین مردم برای مردم هستید. آری! این بهتر و سودمندتر بودن شما به خاطر آن است که: «به معروف امر می‌کنید و از منکر نهی می‌نمایید و به خدا ایمان دارید» یعنی: بهترین امت هستید تا آن‌گاه که بر این اوصاف متصف و به این شیوه از عقیده و عمل رهرو باشید، پس چون ایمان به خدا Ψ ، امر به معروف و نهی از منکر را کنار گذاشتید، این بهترین بودن از شما سلب شده و همراه با آن، عزت و اعتبار و غلبه شما هم از بین می‌رود.

دلیل این که امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان مقدم ذکر شد، این است که ذکر این خصلت، به برتری مسلمانان بر غیر آنان دلالت‌کننده‌تر است، بدان جهت که غیر مسلمانان نیز ادعای ایمان را دارند، هر چند که از حقیقت ایمان دورگشته‌اند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق τ آمده است که رسول خداصل فرمودند: «از امت من هفتاد هزار تن به من داده شدند که بدون حساب به بهشت داخل می‌شوند، چهره‌هایشان همچون ماه شب چهارده است، دل‌هایشان همه بر دل یک تن از ایشان، پس از خدای عزوجل افزون بر آن طلب کردم و در نتیجه او مرا با هریک از آنان، هفتاد هزار تن افزون داد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «أهل الجنة عشرون ومائة صف، هذه الأمة من ذلك ثمانون

صفاً: اهل بهشت صد و بیست صف اند و این امت هشتاد صف از ایشان را تشکیل می دهند».

«و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند» یعنی: اگر یهود به خدا Ψ و پیامبران و کتابهایشان ایمانی همچون ایمان مسلمین آورده بودند «قطعا برایشان بهتر بود» ولی آنها چنین نکردند، پس چه کردند؟ «برخی از آنان مؤمن اند» یعنی: همان کسانی که به رسول خدا ص ایمان آوردند «ولی بیشترشان فاسق اند» یعنی: از راه حق خارج، در باطل خویش سرگردان و تکذیب کننده رسول خدا ص هستند. عکرمه و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه کریمه درباره ابن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و سالم برده آزاد شده ابو حذیفه نازل شد، بدان جهت که مالک بن صیف و وهب بن یهوذای یهودی به این گروه از اصحاب Ψ گفتند: دین ما بهتر از دینی است که شما ما را به آن دعوت می کنید و ما از شما برتر و نیکوتریم! پس خداوند Ψ این آیه کریمه را نازل کرد.

لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أَدَىٰ وَإِنْ يُقَاتِلْوَكُمْ يُوَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ (111)

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: رؤسای یهود در صد آزار و اذیت کسانی از میانشان که ایمان آورده بودند - چون عبدالله بن سلام و همراهان وی - برآمدند، پس خداوند Ψ نازل فرمود: «هرگز زیان نرسانند به شما جز اندک آزاری» یعنی: هرگز نمی توانند هیچ نوعی از انواع زیان را به شما برسانند، مگر نوعی از اذیت و آزار را که عبارت از دروغ بستن و تحریف و بهتان است، اما بر وارد ساختن زیانی که در حقیقت زیان باشد - چون جنگ و غارت و امثال آن - قادر نیستند «و اگر با شما بجنگند، به شما پشت می کنند»

یعنی: شکست می‌خورند و قادر به مقاومت در برابر شما نیستند، چه رسد به این که بتوانند به شما یاری برسانند «سپس نصرت داده نمی‌شوند» بلکه کارشان همچنان پیوسته زار است. پس شما مسلمانان باید این اوصاف سه‌گانه: «امر به معروف، نهی از منکر و ایمان به خدا» را پیوسته حفظ کنید تا این امتیاز و برتری برای شما باقی بماند و در غیر آن، ورق به زیان شما برخواهد گشت. یادآور می‌شویم که مژده شکست یهود در برابر سلف صالح ما - به عنوان اخبار از غیب - تحقق یافت زیرا یهودیان مدینه با همه طوایف خود شکست خوردند و از جزیره العرب محو شدند.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيَّنَ مَا تَفْقُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (112)

«هر کجا یافته شوند» یعنی: در هر جایی که یهودیان باشند و آنان را بیابید «برآنان خواری زده شد» یعنی: یهود را هرکجا ذلت و خواری در احاطه گرفته «مگر به عهدی از سوی خدا» یعنی: فقط عقد ذمه و قبول جزیه و گردن نهادن آنها به کتاب خدا Ψ است که به آنان پناه می‌دهد «و مگر به عهدی از مردمان» یعنی: زنهار و امان مسلمین، یا یاری و پشتیبانی کسان دیگری غیر از مسلمین است که برای آنان مجالی فراهم می‌کند «و به خشمی از خدا گرفتار آمدند» یعنی: خشمی از سوی خدا Ψ که سزاوار آن هستند، دامنگیرشان شد «و مهر بینوایی بر آنان زده شد» یعنی: فقر و مسکنت و خشم و ذلت از تمام جوانب بر آنان احاطه کرد و گرفتار فقر و ذلتی بی‌پایان، یا احساس آن در ضمیر و شعور و روان خود هستند «این» زدن مهر ذلت و بینوایی و فقر بر آنان و گرفتار

شدنشان به خشم الهی «بدان سبب است که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند و این به سزای آن است که نافرمانی کردند و از حد درگذشتند».

باید دانست که فقر و مسکنت ابدی یهودیان، ربطی به مال و دارایی آنها ندارد، چه این فقر و ذلت در اعماق روان آنها ریشه دار است، لذا آنها همیشه احساس فقر می‌کنند، حتی اگر مالک تمام گنجینه‌های دنیا هم باشند^۱.

بعد از نزول این آیه کریمه، همه موارد یاد شده بر یهودیان و اهل کتاب واقع شد و هیچ معرکه‌ای میان مسلمین و اهل کتاب روی نداد، مگر این که خداوند Ψ در آن پیروزی را به نام مسلمین رقم زد تا آن‌گاه که به دین و شریعت خویش پایبند بودند، ولی چون از دین خویش فاصله گرفتند، ورق به زیان آنها برگشت.

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (113)

«آنان یکسان نیستند» یعنی: اهل کتاب بر حال ذلت باری که بیان شد، یکسان و همانند نیستند، بلکه «از میان اهل کتاب گروهی درست‌کردار» و به ضوابط امر و شرع الهی، برابر و مستقیم «اند که آیات الهی را در اوقات شب می‌خوانند» یعنی: آیات قرآن را در نماز شب (تهجد) و در ساعات مختلف شب می‌خوانند «و سربه سجده می‌نهند» در حالی که نماز می‌خوانند. تعبیر از نماز به سجده، برای آن است که سجده نمونه خضوع و تذلل بنده در بارگاه الهی است.

^۱ رجوع کنید به تفسیر المنیر، 1/174.

ابن کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «مشهور در نزد بسیاری از مفسران این است که این آیات درباره آن عده از دانشمندان اهل کتاب نازل شد که ایمان آوردند؛ چون عبدالله بن سلام، اسد بن عبید، ثعلبه بن سعیه و غیر ایشان».

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (114)

این گروه از اهل کتاب: «به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به معروف امر و از منکر نهی می‌کنند» به مفهوم عام این واجب دینی. ولی بعضی برآنند که مراد از امر به معروف در این جا؛ امرشان به پیروی از پیامبر ص و نهی‌شان از مخالفت با آن حضرت ص است «و در کارهای خیر شتاب می‌کنند» و تنبلی و کاهلی نمی‌ورزند زیرا ارزش ثواب کارهای خیر را می‌شناسند «و آنان از شایستگان‌اند» یعنی: با شایستگانند که همانا صحابه ۱۷ می‌باشند. پس بنابر تعریفی که از این گروه ارائه شد، این مجموعه از اهل کتاب نیز در زمره بهترین امتی هستند که برای مردم پدیدآورده شده است، یعنی همان امت اسلام که ذکرش گذشت.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (115)

«و هر کار خیری که انجام دهند» هر چه باشد. و به قرائت: (تفعلوا) معنی این است: هر کار خیری که شما امت اسلام انجام دهید «هرگز درباره آن ناسپاسی نبینند» یعنی: بدون ثواب و پاداش نخواهند ماند، بلکه ثواب آن به

ایشان داده می‌شود «و خداوند به تقوایپیشگان داناست» پس هرگز پاداش آنان نزد وی ضایع نمی‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (116)

چون خداوند Ψ از مؤمنان اهل کتاب یاد کرد، در این آیه کریمه از کفارشان نیز سخن می‌گوید: «کسانی که کفر ورزیدند» به قولی: مراد از آنان بنی قریظه و بنی‌نضیر از یهودند «هرگز اموالشان و اولادشان چیزی را» از هزیمت و عذاب و بدفرجامی‌ای که خداوند Ψ می‌خواهد تا آنان را در آن درافکند؛ «از آنان دفع نمی‌کند». اولاد را مخصوصاً یاد کرد زیرا اولاد محبوب‌ترین نزدیکان به انسان و امیدانگیزترین پایگاه اتکای وی برای دفع بلاها و سختی‌ها هستند «و آنان اهل آتش‌اند و در آن جاودانه خواهند بود».

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (117)

آن‌گاه خداوند متعال در بیان عدم کارایی اموالشان که آن را در دشمنی باخدا Ψ و رسولش و نبرد علیه اسلام مصرف می‌کنند، می‌فرماید: «مثل آنچه آنان در زندگانی این دنیا خرج می‌کنند» یعنی: صفت این اموالشان در عدم سود و ثمردهی و ناکارایی خود «همانند بادی است که در آن سرمای سوزانی است» صر: سرمای سخت و سوزان است «که به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده‌اند، بوزد و آن را نابود سازد» پس صاحبان آن کشتزار بعد از همه امیدهایی که به سود و ثمر آن بسته بودند، هیچ بهره‌ای از آن نمی‌گیرند و به

علاوه، اموالی را هم که صرف این زراعت کرده بودند، نیز از دستشان می‌رود، همچنین‌اند کفار که از این کشت بی‌ثمر خود طرفی نمی‌بندند. بعضی گفته‌اند: این مثلی است برای آن کارهای خیری که کفار با اموال خود در حال کفر انجام می‌دهند و در روز قیامت متوجه می‌شوند که ثمره آن به‌کلی نابود شده است «و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشان ستم کرده‌اند» هنگامی که اموال خویش را در ستیزه جویی با خداوندی که هرگز مغلوب نمی‌شود، نابود کردند. آری! همانند این باد سوزان که کشت آن قوم ستمگر را پاک از بین برد، اینان نیز اموالشان را صرف کردند، اما باد سوزان شرک، تلاشها و تکاپوها و سرمایه‌گذاریهای باطلشان را نابود کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (118)

ابن جریر طبری و ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان به اساس پیوند همجواری و پیمانهایی که در جاهلیت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس خدای عزوجل نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان» یعنی: از غیرمسلمین که کفار و منافقانند، «بطانه نگیرید» بطانه شخص: یاران خصوصی و همدل و همراز وی اند که در بطن امور وی قرار دارند و او آنها را از رازها و امور خصوصی خود آگاه می‌سازد. آری! از آنان دوست و همراز نگیرید زیرا آنان «از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند» و به هر آنچه که کار را بر شما خراب سازد، متوسل می‌گردند. خبال: فساد در فعل و جسم و عقل است

«و به رنج و محنت افتادن شما را دوست دارند» یعنی: آرزو دارند تا در آنچه که مایه درد و رنج و سختی و زیان است، درافتید «بغضاء از لحن و سخنان آشکار شده است» بغضاء: شدت بغض است، که این در سخنانشان هویدا است، پس از شدت حسد بر خود می‌پیچند و زبانهایشان از سر ضمیرشان خبر داده است، لذا تقیه را کنار گذاشته و صراحتاً به تذکب روی آورده‌اند و سرانجام، خبث و پلیدی نهاد و اندرونشان از آنچه از زبانهایشان می‌لغزد، کاملاً برملا شده است «و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگتر است» به طوری که این لغزشهای زبانی، در مقایسه با آنچه که در سینه‌های پراز کینه‌شان علیه دین و دعوت و امت نهان می‌دارند، بسیار اندک است؛ پس ای مؤمنان! «درحقیقت ما نشانه‌ها را برای شما بیان کرده‌ایم، اگر تعقل کنید» لذا باید دشمنانتان را بشناسید و دوست و دشمن را از یک‌دیگر تمییز و تشخیص دهید.

**هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا
أَمْنَا وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
بِدَاتِ الصُّدُورِ (119)**

«هان» ای حامیان کسانی که از آنان برای خود دوست و همراز نهانی گرفته‌اید؛ بدانید که فقط «شما باید که آنان را دوست دارید، ولی آنان شما را دوست ندارند» از آنجا که غیظ و حسد در سینه‌هایشان علیه شما آکنده شده و استحکام یافته است «و شما به همه کتابها ایمان دارید» و از جمله کتاب آنان، پس شما را چه شده است که درحالی آنان را به دوستی می‌گیرید که به کتاب شما ایمان نمی‌آورند؟ «و چون با شما رودررو شوند، می‌گویند» از روی نفاق و تقیه «ایمان آوردیم. و چون خلوت کنند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان

خود را می‌گزند» از روی حسرت و تأسف که چرا از انتقام‌گرفتن از شما عاجزند «بگو: به غیظ خویش بمیرید» یعنی: قطعاً خداوند Ψ تمام‌کننده نعمت خویش بر مؤمنان و پیروز کننده و به روی صحنه آورنده دین خویش است، پس اینک بر غیظ خود بیفزایید تا بر اثر آن دق مرگ شوید «که خداوند به راز درون سینه‌ها» یعنی: به همه خلجانهایی که بر سینه‌ها می‌گذرد و به همه اندیشه‌هایی که در نهانها شکل می‌گیرد «دانااست» و از جمله بر آنچه که این گروه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند. مراد این آیه کریمه، منافقان اهل کتاب اند.

إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (120)

«اگر به شما خیری برسد» از پیروزی، نعمت و فراوانی، یا نیرومندی و غیره، هرچند هم که اندک باشد «آنان را ناخشنود و ناراحت می‌کند؛ و اگر به شما بدی و ناخوشی‌ای برسد، از آن شاد می‌شوند» پس هرکس در چنین موضعی قرار داشته باشد، هرگز شایسته آن نیست که به دوستی و همدلی گرفته شود. باید دانست که در دو جمله: ﴿إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ﴾، و: ﴿وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ﴾، تعبیر شگرف بلاغی قرآن به خوبی نمایان است زیرا تعبیر «مساس حسنه»، مفید آن است که این دشمنان نفاق پیشه، از رسیدن کمترین خیری به مسلمانان ناراحت می‌گردند و تعبیر «اصابه سیئه»، مفید آن است که تا زمانی مصیبت بر مسلمانان کاملاً فراگیر و همه‌جانبه نباشد و به اصطلاح، کارد به استخوانشان نرسد، خوشحال نمی‌شوند «و اگر صبر کنید» بر دشمنی آنان، یا بر دشواری‌های جنگ با آنان «و پرهیزگاری نمایید» از دوستی و مهرورزی به آنان «نیرنگ آنان هیچ

زیانی به شما نمی‌رساند» و اندیشه‌ها و حرکت‌های سوء آنان علیه شما و دیتتان، کاملاً بی‌اثر است «یقیناً خداوند به آنچه می‌کنند، احاطه دارد» پس، بر اعمال و افکارشان آگاه و بر بی‌اثر ساختن توطئه‌هایشان تواناست.

علما در بیان احکام گفته‌اند: برای مسلمانان جایز نیست تا کفار - اعم از یهود، نصاری و مشرکان - را دوست همراز، مشاور و امین خویش قرار دهند، ولی جایز است که از آنها به عنوان کارگزار و کارمند در کارهای حکومتی‌ای که به مسائل حساس و محرمانه امت و رازهای سیاسی آنها مربوط نباشد، استفاده شود، چنانچه این روش در سیره خلفا دیده شده است. همچنین بنابراین آیات، گواهی‌دشمن علیه دشمنش صحت ندارد - که علمای مدینه و حجاز بر این نظراند، اما از امام ابوحنیفه جایز بودن آن روایت شده است.

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (121)

آن‌گاه خداوند متعال به بیان داستان احد می‌پردازد، آزمونی که مؤمنان و منافقان را از یک‌دیگر متمایز گردانید و صابران پایدار در عرصه‌های سختی را نمایان ساخت. آری! سیاق قرآنی به ذکر جنگ با قریش در بدر و احد منتقل می‌شود تا یهودیان درس عبرت بگیرند و بدانند که اگر درگیر جنگ با مسلمانان شوند، چه فرجام بدی در انتظارشان خواهد بود. پس، در مجموع شصت آیه کریمه - از آیه 120 تا 180 - پیرامون غزوه احد می‌باشد.

«و یاد کن زمانی را که بامدادان از پیش خانواده‌ات بیرون آمدی» یعنی: ای پیامبر! زمان بیرون آمدن از خانه‌ات را در صبحگاه روز شنبه، هفتم شوال سال سوم هجری به یادآور، آن‌گاه که بیرون آمدی، «و مؤمنان را در مواضعی برای

جنگیدن فرود می‌آوردی» یعنی: آنها را در سنگرها مستقر و آماده رویارویی با دشمن می‌کردی «و خداوند شنواست» سخنان مؤمنان را در مشاوره با تو «دانااست» به همه نیتها و کردارهای بندگانش.

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
(122)

«آن‌گاه که دو طایفه از شما بر آن شدند که بزدلی کنند» این دو طایفه عبارت از: بنی سلمه از قبیله خزرج و بنی حارثه از قبیله اوس بودند که روز احد در دو جناح لشکر قرار داشتند، پس خواستند تا از همراهی با رسول اکرم ص در این غزوه منصرف گردند، اما خدای عزوجل دلهای مؤمنان را از تسلیم شدن به سستی و جبن حفظ کرد و بنابراین، بازنگشتند «و حال آن که خداوند یاورشان بود» هم بدین سبب، آنان را از سستی و ترسویی در پناه خود قرار داد و از میدان کارزار بازنگشتند، چنان‌که منافقان به رهبری عبدالله بن ابی بازگشتند «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر غیر وی.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (123)

«و یقیناً خداوند شما را در بدر یاری کرد در حالی که» به سبب کمی تعداد خویش «ناتوان بودید» تا بدانید که پیروزی از جانب حق تعالی است و به کثرت عده وعده وابسته نیست. این جمله مستأنف‌ه‌ای است که برای پایدار ساختن مؤمنان در میدان معرکه ایراد شد تا این حقیقت را به یادشان آورد که پیروزی، نتیجه صبر و پایداری است «پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید» زیرا تقوی برانگیزاننده شکر و سپاس است.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمدِّكُمْ رَبُّكُمْ بثَلَاثَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ
(124)

«آن‌گاه که به مؤمنان می‌گفتی» یعنی: ای پیامبر! به‌یاد آور هنگامی را که در روز بدر به مؤمنان می‌گفتی: «آیا شما را کفایت نمی‌کند که پروردگارتان شما را با سه‌هزار فرشته فرود آمده یاری کند؟» یعنی: براساس برداشت تو، مؤمنان این اندازه مدد از فرشتگان را ناکافی می‌پنداشتند.

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (125)

«بلی، اگر صبر کنید» بر شدت و سختی جنگ و پایداری ورزید در معرکه [و تقوا پیشه سازید] «وکافران بر شما با همین جوش و خروش خود بتازند» در موعدی که مقرر کرده‌اند «همان‌گاه پروردگارتان شما را با پنج‌هزار فرشته نشاندار مدد می‌رساند» یعنی: همان‌گاه که آنان بر سر شما فرود آیند، فرشتگان هم بی هیچ‌گونه تأخیری به میدان جنگ حاضر می‌شوند، درحالی‌که خود را با نشانه‌هایی نشاندار کرده‌اند. البته رسم کار در معرکه‌ها چنین بود و چنین هست که افراد شجاع و نترس، خود را با پیشانی‌بندی سرخ‌رنگ یا نشانه‌ای دیگری نشانه‌گذاری می‌کنند تا جایگاه و پایگاهشان در صف کارزار شناخته شود. روایت شده است که فرشتگان در روز بدر دستارهایی سفید، یا سرخ، یا سبز، یا زردرنگی بر سرهای خویش بسته بودند. به قولی: آنها بر اسبانی ابلق سوار بودند.

امام فخرالدین رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «اهل تفسیر و سیر اجماعاً برآنند که فرشتگان در روز بدر با کافران به صورت عینی (فیزیکی) جنگیدند»، پس چنان نبود که امداد؛ امدادی معنوی باشد، آن گونه که صاحب تفسیر «المنار» می‌گوید. ابن عباس ؓ می‌گوید: «فرشتگان در جنگ بدر عملاً شرکت کردند، اما در دیگر غزوات حضوری به شمار و مدد داشتند، ولی عملاً نمی‌جنگیدند».

**وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (126)**

«و خدا آن را» یعنی: امداد با فرشتگان را «جز مژده‌ای برای شما قرار نداد» تا به وسیله آن به پیروزی خویش شادمان گردید «و تا دل‌هایتان به آن» یعنی: به رسیدن امداد فرشتگان «آرام گیرد، و» لیکن باید بدانید که «پیروزی جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست» پس، بسیاری رزمندگان و امکانات جنگی - جز با یاری پروردگار و تأیید و توفیق وی - هیچ تأثیری در سرنوشت جنگ ندارد و اگر خدای عزوجل می‌خواست، بدون جنگی از سوی شما، به کار آنان پایان می‌داد و دین خود را نصرت می‌بخشید، ولی این جنگ را ترتیب داد و آن را برای شما به‌عنوان تکلیف شرعی مقرر گردانید تا ایمان و پایداری شما را بیازماید، چنان‌که می‌فرماید: **(وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ)** (و اگر خدای عزوجل می‌خواست از آنان انتقام می‌کشید، ولی تا برخی از شما را به وسیله برخی دیگر بیازماید) «محمد/4». پس، داستان مشارکت فرشتگان در این آیات (124 - 127)، به قول قوی و راجح، مربوط به غزوه بدر است نه غزوه احد، هرچند به قولی: مراد آیات، امداد مؤمنان در روز احد می‌باشد زیرا حق تعالی به ایشان وعده داد که اگر در احد پایداری ورزند، ایشان را به فرشتگان

مدد می‌رساند، اما پایداری نکردند، لذا یک فرشته را هم به یاریشان نفرستاد، چه اگر به فرشتگان مدد می‌شدند، شکست نمی‌خوردند.

لَيَقْطَعَنَّ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (127)

«چنین کرد تا هلاک کند بخشی از کافران را» یعنی: شما را در بدر پیروز ساخت تا طایفه‌ای از کفار را نابود سازد و آنان کسانی بودند که در روز بدر کشته شدند «یا آنان را خوار سازد» او یکبتهم: یا اندوهگین‌شان ساخته، دایره را بر آنان تنگ گرداند و جلو تکبر و سرمستی آنها را گرفته خوار و تارومارشان کند «تا نومیدانه بازگردند» بی آن که به هدف و مرام خود دست یافته باشند. یادآور می‌شویم که غزوه بدر در روز جمعه، هفدهم رمضان المبارک سال دوم هجری اتفاق افتاد.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (128)

ابن عمر τ در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نفرین کرده و در نفرین خود مردانی از آنان را به اسم یاد می‌کردند، همان بود که حق تعالی نازل فرمود: «اختیار این کار با تو نیست» یعنی: خداوند Ψ اختیار کارشان را دارد و هرچه بخواهد با آنان می‌کند؛ از نابود ساختن، شکست دادن و عذاب نمودنشان، یا بازگرداندنشان به سوی رحمت و هدایت خود با تشریف ایشان به اسلام، چنان‌که می‌فرماید: «یا از آنان درگذرد، یا عذابشان کند» در دنیا و آخرت «چراکه ستمکارند» و مستحق این عذاب می‌باشند.

این آیه کریمه در بردارنده این اشاره است که: فرجام کار قبیله قریش ایمان خواهد بود. از روایات دیگر نیز بر می‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از غزوه احد

که در آن به مسلمانان آسیب سختی وارد شد و حضرت حمزه ؓ به شهادت رسید، مشرکان را در قنوت نماز صبح نفرین می‌کردند، اما بعد از نزول این آیه کریمه، دیگر آنان را در نماز نفرین نکردند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (129)

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست» پس بدانید که گستره ملک خداوند متعال، فراخ است «هر که را بخواهد» بیامرزد، «می‌آمرزد و هر که را بخواهد» عذاب کند، «عذاب می‌کند» پس ملک، ملک اوست و هر چه بخواهد در آن می‌کند و هر چه اراده کند، به ثبوت می‌رساند «و خداوند آمرزنده مهربان است» این اشاره‌ای به این حقیقت است که رحمت حق تعالی بر خشم وی پیشی گرفته و لذا این دعوتی است از قریش که در موضع خود در قبال اسلام، تجدیدنظر کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (130)

آن‌گاه خداوند متعال در بین داستان احد، آیه معترضه‌ای را در مورد نهی از رباخواری می‌آورد تا مؤمنان از خوردن ربا دست برداشته و اموالشان را در راه خدا Ψ انفاق نمایند و برای نشر اسلام آماده باشند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ربا را چند و چندین برابر نخورید» حرام بودن ربا در همه حالات و به همه صور و اشکال آن، واضح و آشکار است، لیکن آیه کریمه در اینجا ناظر بر شکلی خاص از رباست که در میان اعراب مرسوم بود، آن شکل و شیوه

چنین بود که آنان مال را تا زمانی معین به وام ربوی می‌دادند و چون وقت بازپرداخت وام سر می‌رسید، هم بر مال می‌افزودند و هم در زمان بازپرداخت وام و این کار را برای بارهای پیاپی تکرار می‌کردند تا بدانجا که فرد رباخوار چندین برابر وامی را که در آغاز داده بود، باز پس می‌گرفت. یادآور می‌شویم که امروزه این نوع ربا را «سود مرکب» می‌نامند. قید (أضعافاً مضاعفةً: چند و چندین برابر) برای بیان واقعیت ستم زشتی است که مردم در جاهلیت به آن مبتلا بودند و قطعاً به این معنی نیست که اگر ربا کم بود، خوردن آن جایز باشد بنابراین، کم و بسیار ربا همه حرام قطعی است و از اشد گناهان کبیره محسوب می‌شود «و از خداوند پروا کنید» با فرو گذاشتن ربا «باشد که رستگار شوید».

وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (131)

«و از آتشی که برای کافران آماده شده است، پروا کنید» این ارشادی است به مؤمنان که باید از آنچه کفار در معاملاتشان انجام می‌دادند، بپرهیزند. یعنی: خوردن ربا، از عملکرد و شیوه کفار است، پس شما مؤمنان باید از ربایی که ایمان را از شما سلب می‌کند و با آن همچون کفار مستوجب آتش می‌شوید؛ بپرهیزید.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (132)

«و از خدا و رسول او فرمان برید» در هر امر و نهی «باشد که» با فرمان بردن از خدا و رسولش ص «مشمول رحمت قرار گیرید».

وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (133)

«و بشتایید به سوی آمرزشی از جانب پروردگار خویش و بهشتی که پهنای آن مانند عرض آسمانها و زمین است» و چون آسمان و زمین در حد علم بندگان، عریض‌ترین و فراخ‌ترین مخلوقات خدای سبحان اند، بدین جهت در تشبیه از آنها یاد شد «برای پرهیزگاران آماده شده است» پس چگونه مرتکب کارهایی می‌شوید که شما را از بهشتی به این وسعت و عظمت محروم گرداند، در حالی که برای پرهیزگاران آماده شده است؟ و چرا ربا می‌خورید که شما را در دوزخی فروافکند که برای کافران آماده شده است؟.

این آیه کریمه دلیل بر آن است که بهشت و دوزخ هم‌اکنون آفریده شده‌اند و موجودند. قول جمهور علما نیز همین است. در حدیث شریف آمده است: «مردی به محضر رسول خداصل آمد و گفت: حق تعالی فرموده است: (بهشتی که پهنای آن مانند آسمان و زمین است)، پس به من خبر دهید که در این صورت، دوزخ در کجاست؟ رسول خداصل فرمودند: آیا می‌بینی که چون شب می‌آید همه چیز را می‌پوشاند، در آن وقت روز در کجاست؟ آن مرد گفت: در آن جایی که خداΨ بخواهد. رسول خداصل فرمودند: پس همچنین است دوزخ، در آن جایی است که خدا بخواهد».

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (134)

پرهیزگاران «همانان» اند «که در سراء» یعنی: حالت آسانی و گشایش و راحت «و ضراء» یعنی: در تنگی و سختی و رنج «انفاق می‌کنند و خشم خود را فرومی‌خورند» آن را در دل‌های خویش حبس کرده و به سبب خشم و غیظ خود به کسی ظلم نمی‌کنند. گفته می‌شود: «کظم غیظه: خشم خود را فروخورد و آن

رابروز نداد». در حدیث شریف آمده است: «هرکس خشم خود را فرو خورد درحالی که بر اظهار و اجرای آن قادر است، خدای عزوجل درونش را پر از امن و ایمان می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص از اصحاب Ψ پرسیدند: «شما در میان خود به چه کسی پهلوان می‌گویید؟» گفتند: به کسی که پهلوانان نتوانند او را در کشتی به زانو در آورند. فرمودند: «نه! چنین نیست، بلکه قهرمان کسی است که در هنگام خشم بر خود مسلط است». درباره شیوه فرونشاندن خشم نیز در حدیث شریف آمده است: «همانا خشم و غضب از شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده، پس چون یکی از شما خشمگین شد، باید وضو بگیرد». «و» پرهیزگاران همانان اند که «از مردم درمی‌گذرند» یعنی: از مجازات کسی که به آنان بد کرده و مستحق مؤاخذه است، درمی‌گذرند. البته این فضیلت و کرامت در صورتی است که بر انتقام‌کشی قادر باشند. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «سه چیز است که بر آن سوگند می‌خورم:

1 - هیچ مالی از صدقه‌دادن کم نمی‌شود.

2 - خداوند Ψ در برابر عفو و گذشت، جز عزت نمی‌افزاید.

3 - هر که برای خدا Ψ تواضع کند، خداوند Ψ او را رفعت می‌دهد».

نظر به این همه فضیلت است که خداوند Ψ این مقام را از مقامات احسان برشمرده و می‌فرماید: «و خداوند محسنان را دوست می‌دارد» یعنی: آنانی را که با انفاق و بردباری و گذشت در امورشان، روش احسان و نیکوکاری را در پیش می‌گیرند.

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (135)

«و» پرهیزگاران «آنان» اند «که چون فاحشه‌ای مرتکب شوند» فاحشه: هر کار زشت و هر معصیتی است، اما اختصاص آن به زنا، در استعمال غلبه یافته زیرا زنا از زشت‌ترین معاصی است «یا چون بر خود ستم روا دارند» با ارتکاب گناهان. بعضی گفته‌اند: فاحشه گناه کبیره و ستم بر خود، گناه صغیره است. آری! در آن‌هنگام: «یاد کنند الله را» با زبانها و دل‌های خویش «پس آمرزش خواهند برای گناهان خویش» از بارگاه خدای آمرزگار. انس τ می‌گوید: به من رسیده است که چون این آیه کریمه نازل شد، ابلیس گریست (که بیچاره شدم). «و چه کسی جز خدا، گناهان را می‌آمرزد» با آمرزش کاملی که به دنبال خود سرزنش و عقوبتی نداشته‌باشد؟ لذا هیچ گناهی - هر چند هم که بزرگ باشد - در برابر مغفرت الهی چنان بزرگ نیست که سبب عدم آمرزش وی شود. در حدیث شریف آمده است: «ابلیس گفت: پروردگارا! سوگند به عزت که پیوسته فرزندان آدم را گمراه می‌کنم تا آن‌گاه که ارواحشان در اجسادشان باشد. حق تعالی فرمود: سوگند به عزت و جلالم که پیوسته بر آنان می‌آمرزم تا آن‌گاه که از من آمرزش بخواهند». «و» پرهیزگاران «بر آنچه مرتکب شده‌اند» از گناهان «با آن که می‌دانند» و آگاهند که آن کار گناه است «اصرار نمی‌کنند» مراد از اصرار: عزم بر بازگشت به گناه و عدم دست کشیدن نهایی از آن با توبه است.

عطاء در بیان سبب نزول از ابن عباس ك روایت کرده است: آیه کریمه درباره خرما فروشی به نام «بنهان التمار» نازل شد که کنیتش «ابومقبل» بود، روزی زنی خوبرو از او خرما خرید، پس او آن زن را به سوی خود کشید و او را بوسید، اما

بعدا از این عمل خویش پشیمان گشته به خدمت رسول خداص آمد و داستان خویش را به ایشان باز گفت. آن گاه این آیه کریمه نازل گردید.

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (136)

«آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و باغهایی است که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست» یعنی: پاداش پرهیزگاران که اعمال نیک یادشده را انجام می دهند، این است که بر گناهانشان قلم عفو کشیده می شود و به بهشت درمی آیند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق τ از رسول خداص آمده است که فرمودند: «هیچ کسی نیست که مرتکب گناهی شود، سپس به هنگام یادآوری از گناهش برخیزد و وضو بگیرد، آن گاه دو رکعت نماز خوانده و از خدای عزوجل از آن گناه خویش آمرزش بخواهد، جز این که خداوند Ψ بر او می آرمزد - آن گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند».

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (137)

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون مؤمنان در واقعه احد شکست خوردند و هفتاد تن از آنان به شهادت رسید، خداوند متعال نازل نمود: «قطعا پیش از شما سنتهایی سپری شده است» یعنی: وقایعی که حق تعالی آنها را در امتهای تکذیب کننده حق به اجرا درآورده و از سنتهای وی به شمار می روند، که از جمله این سنتها، یکی هم رابطه اسباب و مسببات با همدیگر است «پس» اگر

در وقوع این سنتها شک دارید «در زمین بگردید» به قصد عبرت گرفتن «و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟» زیرا شکی نیست که مشاهده آثار امتهای بربادرفته، تأثیری در نفوس انسانها به جامی گذارد که تنها شنیدن و یادآوری اخبار آنها، دارای چنان تأثیری نیست، به همین دلیل است که خدای عزوجل ما را به گردشگری و نگرش در احوال امتهای دستور داده است.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (138)

«این» امر به سیر و سفر در زمین و نگرستن در عاقبت حال ستمگرانی که هلاک شده و دیارشان را خالی و متروک و درهم فروریخته باقی گذاشته اند و آیات این قرآن؛ «بیانی برای مردم است» اعم از تکذیب کنندگان دعوت حق و غیر آنان «و رهنمود و اندرزی برای پرهیزگاران است» پس قرآن بیانگر عبرت‌ها برای تمام مردم - اعم از مؤمن و کافرشان - است، ولی فقط برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است، نه برای غیر ایشان.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (139)

ابن عباس ؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: اصحاب پیامبر ص در روز احد شکست خوردند، در این اثنا خالد بن ولید با دسته‌ای از سواران مشرک از فرازکوه حمله‌کنان روی آورد، پس رسول خدا ص چنین دعا کردند: «بارالها! آنان را بر ما پیروز و مسلط نگردان، خدایا! ما جز تو نیرویی نداریم، بارالها! در این سرزمین کسی جز همین نفرات وجود ندارد که تو را عبادت کند». آن‌گاه حق تعالی این آیات را نازل فرمود. همان بود که عده‌ای از تیراندازان مسلمان برآنان

حمله‌ور شده و سواران مشرک را زدند و از کوه عقب راندند. و این است معنای فرموده خداوند Ψ : ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...﴾

«و سستی نورزید و اندوهگین نشوید» وهن: سستی، ناتوانی، ترک آمادگی، دل زدگی و عدم توسل به اسباب قوت و نیرومندی است. آری! سست و اندوهگین نشوید، بلکه بدانید «که شما برترید» بعد از این واقعه بر دشمنانتان و برآنان پیروزید «اگر مؤمن باشید» یعنی: اگر مؤمنید، سست و اندوهگین و افسرده نشوید. یا اگر مؤمن باشید، برترید.

خداوند متعال در این آیه کریمه مؤمنان را به شکیبایی و پایداری فراخوانده مصایب روز احد را به آنان تسلیت و تعزیت می‌گوید و آنان را بر جنگ با دشمنانشان برانگیخته از سستی و ترس و بزدلی باز می‌دارد.

**إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (140)**

راشدبن‌سعد در بیان سبب نزول آغاز این آیه کریمه می‌گوید: هنگامی که رسول‌خداصل‌اندوهگین و ناراحت از احد بر می‌گشتند، زنی همراه با جنازه‌های شوهر و پسرش که هر دو شهید شده بودند، می‌آمد و به خاطر آن دو فغان و شیون می‌کرد و بر سر و صورتش می‌زد، در این اثنا پیامبراکرم‌ص مناجات‌کنان با پروردگارشان گفتند: «آیا با پیامبرت همچین می‌کنند؟!» پس حق تعالی نازل فرمود: «اگر به‌شما قرحی رسیده» قرح: زخم و آسیب است «آن قوم را نیز آسیبی همانند آن رسیده است» یعنی: اگر آنها در روز احد بر شما دست یافتند و آسیب وارد کردند، شما نیز در روز بدر آنان را - با کشتن هفتاد تن از نخبگان و سردمداران‌شان - خوار و ذلیل ساختید؛ «و ما این روزها» ی پیروزی و نصرت

«**را در میان مردم به نوبت می گردانیم**» در وقایعی که میان امتهای و ملتهای در جنگها روی می دهد. آری! سنت ما بر این رفته است که پیروزی را میان امتهای دستگردان نماییم، گاهی این گروه غلبه نماید و گاهی آن گروه دیگر، چنانکه ای مسلمین! برای خود شما در روز بدر و احد این رخداد اتفاق افتاد، اما بدانید که سرانجام، پیروزی با مؤمنان است «**و تا خداوند مؤمنان را معلوم بدارد**» یعنی: با پایداریشان در میدانهای نبرد، کاملاً متمایزشان گرداند تا پاداش به آنان تعلق گرفته بتواند و الاخدای سبحان به علم ازلی خود همه چیز را می داند.

ابن ابی حاتم از عکرمه در بیان سبب نزول آخر این آیه کریمه روایت کرده است: چون خبر نتیجه جنگ احد در مدینه دیر رسید، زنان از شهر بیرون رفتند تا از اخبار احد آگاهی یابند، در این هنگام دو تن را دیدند که سوار بر شتر از رزمگاه می آمدند، پس زنی از آنان پرسید: از رسول خدا ص چه خبر دارید؟ یکی از آن دو پاسخ داد: ایشان زنده اند. زن گفت: اکنون دیگر باکی ندارم که خدای عزوجل از بندگان هر چه بخواهد شهید بگیرد. پس قرآن کریم مطابق آنچه که او گفت نازل شد: «**و تا خداوند Ψ از میان شما شهدایی بگیرد**» یعنی: ایشان را به فیض و کرامت شهادت نایل گرداند. باید دانست که کشتگان راه خدا Ψ را از آن رو «**شهید**» نامیدند که ایشان در راه دعوت به سوی الله Ψ کشته شده اند و نزد وی علیه کسانی که به قتلشان رسانده اند بر این حقیقت گواهی می دهند که: کشتنشان به ستم و تجاوز بوده است. بعضی گفته اند: بلکه سبب نامگذاری آنها به «**شهید**» این است که: نیل به بهشت برایشان شهادت داده شده است «**و خداوند ستمکاران را دوست ندارد**» پس سلطه ستمگران بقا و دوامی نداشته و سرانجام حق تعالی آنان را عذاب می کند.

وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (141)

«و» نیز این آسیبی که به شما رسید، برای آن بود «تا خدا، مؤمنان را پاک گرداند» ایشان را از گناهانشان بیالاید و خالص گرداند و پس از آن، صحیفه‌های اعمالشان پاک و پاکیزه شده و جز حسنات هیچ شایبه دیگری در آنها باقی نماند. تمحیص: پاکسازی است. «و کافران را نیست و نابود سازد» یعنی: ریشه‌شان را به سبب سرکشی و طغیانشان از بیخ برکند و آنها را مستأصل گرداند زیرا آنان چون پیروز گردند، سرکش و مغرور و متجاوز می‌شوند و این خود سبب تباهی و نابودی آنان می‌گردد. پس این آیات، بیانگر حکمت غلبه نهایی کفار بر مؤمنان در روز احد است، که در اینجا به سه حکمت پرداخته شده است:

- 1 - متمایز ساختن و معلوم گردانیدن اهل ایمان و پایداری در صحنه عمل.
- 2 - رسیدن بعضی از مؤمنان به فیض شهادت.
- 3 - افگندن کفار در چاله طغیان و استکبار تا این امر به استدراج و نابودی کاملشان بینجامد.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (142)

«آیا پنداشتید که وارد بهشت می‌شوید، حال آن که خداوند هنوز مجاهدان شما را متمایز نساخته و پیش از آن که صابران را معلوم بدارد؟» یعنی: آیا پنداشتید که به بهشت وارد می‌شوید قبل از آن که اهل جهاد و اهل پایداری و

صبر از میان شما، به علم ظهور، از دیگران متمایز گردند؟ پس اینک در غزوه احد از همدیگر متمایز گشتند. مراد از: ﴿وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ...﴾ (هنوز خدا جهادگرایان را معلوم نداشته)؛ نفی علم از حق تعالی نیست، بلکه مراد از آن، عدم ظهور عینی این امر در عرصه واقعیت است، چرا که در حقیقت، خدای عزوجل همه چیز را از ازل می‌داند، پس هدف؛ برپا داشتن حجت بر مردم است تا از آنان کاری به عرصه ظهور آید که موجب ورودشان به بهشت و احراز شایستگی آمرزش حق تعالی گردد.

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (143)

«و شما مرگ را سخت آرزو می‌کردید» مؤمنان در آرزوی روزی بودند که در آن جنگی میان آنها و کفار به وقوع آید تا به فیض شهادت نایل گردند و کسانی که در بدر حضور نداشتند، می‌گفتند: ای کاش ما را هم روزی چون روز بدر بود که در آن با مشرکان می‌جنگیدیم و به خیری در آن آزموده می‌شدیم، آن گونه که در بیان سبب نزول آیه کریمه نیز آمده است. اما چون واقعه احد پیش آمد، به هزیمت روی آوردند، با آن که خود ایشان بودند که سخت پافشاری کردند تا پیامبر ص برای صف آرای علیهِ کفار، از مدینه خارج شود، ولی در میدان عمل جز تعدادی از آنان پایداری نکردند، که انس بن نضر^۲ عموی انس بن مالک^۳ یکی از ایشان بود. آری! در آرزوی مرگ بودید: «پیش از آن که با آن روبرو شوید» سبب این که مؤمنان آرزوی جنگ و آرزوی مرگ را می‌کردند، آرزوی شهادت از سوی ایشان بود «پس آن را دیدید» یعنی: مرگ را «درحالی که نگاه می‌کردید» هنگامی که تعدادی از شما به شهادت رسیدند. در حدیث شریف

آمده است: «لا تتمنوا لقاء العدو، وسلو الله العافية، فإذا لقيتموهم فاصبروا، واعلموا أن الجنة تحت ظلال السيوف: آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خدا عافیت بخواهید، اما چون با آنان روبرو شدید، پایداری ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایه‌های شمشیرهاست».

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ
(144)

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: هنگامی که رسول خداص در احد مجروح شدند، شیطان فریاد زنان گفت: اینک محمد کشته شد! پس برخی از مسلمانان سست و منفعل شدند تا بدانجا که گوینده‌ای گفت: محمدص که کشته شد دیگر مقاومت چه فایده‌ای دارد، لذا تسلیم شوید زیرا آنان (مشرکان)، نیز برادران شما هستند. دیگری گفت: اگر او پیامبر بود کشته نمی‌شد! پس نازل شد: «و محمد جز فرستاده‌ای نیست، پیش از او هم پیامبرانی گذشته‌اند» لذا او هم می‌میرد چنان‌که پیامبران دیگر مردند، همچنین ممکن است کشته شود، چنان‌که بعضی از آنها کشته شدند. البته این، قبل از نزول آیه (67) از سوره «مائده» بود که خداوند Ψ در آن حفظ جان پیامبرش ص را از گزند دشمنان دعوت تضمین کرد. «آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما بر پاشنه‌های خود برمی‌گردید» یعنی: اگر اودر گذشت یا کشته شد، چگونه مرتد می‌شوید و دین و عقیده خویش را رها می‌کنید، با آن که می‌دانید که پیامبران \ddagger برای همیشه زنده نمی‌مانند، بلکه می‌میرند و این پیروانشان هستند که به دین ایشان تمسک می‌جویند، هر چند پیامبران خود - به سبب مرگ یا شهادت - در میانشان نباشند؟

«و هرکس بر پاشنه‌های خود برگردد» با پشت کردن از جنگ، یا با ارتداد از اسلام «پس هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند» بلکه به خودش زیان می‌رساند «و خداوند به زودی شکرگزاران را پاداش می‌دهد» یعنی: کسانی را که پایداری کرده، جنگیدند و به شهادت رسیدند زیرا ایشان بدین وسیله، نعمت خدای عزوجل بر خود را که اسلام است، شکرگزاری کرده‌اند.

در هنگام درگذشت پیامبر اکرم ص که اصحاب بسیار سراسیمه و حیران شده بودند تا بدانجا که عمر τ تهدید کنان می‌گفت: اگر کسی بگوید که محمد ص رحلت کرده است، گردنش را می‌زنم! آری! در این هنگام، ابوبکر صدیق τ فرمود: «هرکس محمد ص را می‌پرستید، پس بداند که یقیناً محمد ص درگذشت و هرکس خدا Ψ را می‌پرستد، بدون شک خداوند Ψ زنده است و نمی‌میرد. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت نمود». لذا این آیه کریمه خود، تمهید و زمینه‌سازی برای امر درگذشت پیامبر اکرم ص است.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ (145)

«و هیچ نفسی را نرسد که جز به اراده الله» یعنی: به قضا و قدر وی «بمیرد، نوشته شده است به قید وقت» یعنی: خداوند Ψ مرگ را برای هر شخصی در موعدی معین که هیچ پس و پیش نمی‌شود، مقرر کرده است؛ بسیار دیده شده که مردان قهرمان و شجاع در میدانهای نبرد زنده مانده‌اند و انسانهای ترسو و بزدل در مأوا و مأمن‌شان مرده‌اند، پس انسانهای ترسو باید به خود آیند و در محاسباتشان تجدیدنظر کنند. سپس حق تعالی هدف و مقصد خلقت بشر را بیان می‌کند؛ این هدف از دیدگاه بشر یا خواستن دنیا است، یا خواستن آخرت: «و

هرکه» با عملش «پاداش این دنیا را بخواهد» چون غنیمت و مانند آن «به او از آن» یعنی: از پاداش آن «می‌دهیم و هرکه» با عمل خویش «پاداش آخرت را» که همانا بهشت است «بخواهد، به او از آن می‌دهیم» و حسنات وی را چند و چندین برابر به فراوانی پاداش می‌بخشیم. فرموده خدای عزوجل: (یرد: بخواهد)؛ به این حقیقت اشاره دارد که: این اراده شخصی است که طبیعت عمل - از خیر یا شر - را تعیین می‌کند «و به زودی شکرگزاران را پاداش خواهیم داد» یعنی: کسانی را که اوامر و فرمانهای ما را در عرصه جنگ و پایداری و غیره اطاعت می‌کنند. از علی ع روایت شده است که فرمود: «پایداران بر دین خویش، ابوبکر و اصحاب وی هستند»، و علی ع همیشه می‌فرمود: «ابوبکر امیر شکرگزاران بود».

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (146)

«و چه بسیار پیامبری که همراه او خداپرستان بسیاری نبرد کردند» یعنی: بسیاری از پیامبران ﷺ با دشمنان خدای عزوجل جنگیدند و علما و عابدان ربانی همراه با ایشان نبرد کردند. ربیون: ربانیان هستند که به خداپرستی و شناخت مقام ربوبیت حق تعالی نسبت داده شده‌اند. یا (ربیون) به معنای جماعت‌های بسیار است، که مفرد آن «ربی»، به معنای جماعت و گروه می‌باشد. «پس به سبب مصیبتی که در راه خدا به آنها رسید، سستی نکردند» یعنی: دوستان خدا Ψ با کشته شدن پیامبرانشان و یا کشته شدن همراهان و همسنگران‌شان سست نشدند «و ناتوانی نکردند» از استمرار نبرد با دشمن «و زبونی نکردند» به سبب رنجها و

مصیبت‌هایی که در جهاد به آنان رسید. استکانت: ذلت و خضوع و تسلیم شدن است «و خداوند صابران را دوست می‌دارد» لذا به آنان پاداش می‌دهد. این آیه کریمه نوعی تعریض و کنایه‌گویی به آن عده از مسلمانانی است که در احد از شایعه کشته‌شدن رسول خدا ص لرزه بر اندامشان افتاد و در حالی که اراده تسلیم شدن به مشرکان را داشتند، می‌گفتند: ای کاش قاصدی از سوی ما نزد عبدالله بن ابی برود تا او برای ما از ابوسفیان رهبر مشرکان (در آن زمان) امان بگیرد.

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (147)

«و سخن ایشان» یعنی: سخن آن گروهی که در هنگام رویارویی با دشمن، همراه انبیای الهی بودند «جز این نبود که گفتند: پروردگارا! بیامرز بر ما گناهان ما را» به قولی: مراد از آن، گناهان صغیره است «و از حد گذشتن ما را در کارمان» به قولی: مراد از آن، گناهان کبیره است. اسراف: زیاده‌روی و گذشتن از حد است. آری! ایشان از روی شکسته‌نفسی و فروتنی، ملتمسانه آمرزش خواستند، با آن که ربانیان عابدپیشه‌ای برای الله Ψ بودند «و گامهای ما را استوار دار» در میدان‌های نبرد و جبهه‌های پیکار «و ما را بر گروه کافران نصرت ده».

فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (148)

«پس خداوند به آنان» به سبب این پایداری و انابت «پاداش این دنیا» را – از پیروزی، غنیمت، عزت و مانند آنها «و پاداش نیک آخرت را» که نعمت

عظمای بهشت است «عطا کرد و خداوند نیکوکاران» در امور جنگ را «دوست می‌دارد» پس در دنیا و آخرت به آنان پاداشی درخور و شایسته عنایت می‌کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنَقَّبُوا خَاسِرِينَ (149)

علی بن ابی طالب τ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌فرماید: این آیه کریمه در ارتباط با سخن منافقان نازل شد که در هنگام شکست احد به مؤمنان می‌گفتند: نزدبرادران خود (مشرکان) برگردید و به دینشان در آید! لذا این آیه کریمه، داعیه‌کسانی را که بعد از برگشتن ورق به نفع مشرکان در غزوه احد، دعوت به تسلیم شدن کردند و امیدوار بودند که مشرکان با آنان برخورد نیک بنمایند، رد می‌کند.

«ای مؤمنان! اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اطاعت کنید، شما را بر پاشنه‌های شما برمی‌گردانند» یعنی: شما را از دین اسلام به سوی کفر برمی‌گردانند «و آن‌گاه زیانکار می‌شوید» یعنی: در این بازگشت به کفر، سراسر زیان می‌کنید؛ در دنیا با انقیاد از دشمن و چشیدن طعم ذلت و حقارت و تبدیل نمودن اسلام به کفر و در آخرت؛ با حرمان از بهشت و معذب شدن در دوزخ.

بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (150)

«بلکه خداوند مولای شماست و او بهترین یاری‌دهندگان است» یعنی: پس به سوی مشرکان بازنگردید و از آنها پشتیبانی نکنید و از حزب خدا Ψ باشید و

همدست و هم‌پیمان علیه دشمنان وی زیرا فقط خداوند Ψ مولای شماست نه آنها و فقط خداوند Ψ یاریگر شماست نه غیر وی.

**سُنُّلِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا
وَمَا وَهُمْ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (151)**

از سدی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: آن‌گاه که ابوسفیان و مشرکان از احد بازگشته و به سوی مکه روی آوردند؛ بعد از این که قسمتی از راه را پیمودند پشیمان شده و با خود گفتند: وه! چه بدکاری کردیم؛ آنان را کشته و زخمی کردیم تا آن که چون مستی بیش از آنان باقی نماند، همین‌گونه رهایشان کردیم! اینک بیاییم که برگردیم و آنها را ریشه‌کن ساخته کار را یک‌سره کنیم. پس چون عزم خود را بر این کار جزم کردند، حق تعالی در دل‌هایشان رعب و وحشت افکند و از این تصمیم خویش منصرف گردیدند، آن‌گاه نازل شد: «به‌زودی در دل‌های کافران رعب و هراس خواهیم افکند» زودا که دل‌هایشان را پر از ترس و بیم و بیقراری کنیم «به سبب شرک ورزیدنشان به خدا که بر آن هیچ‌گونه حجت و برهانی نفرستاده» یعنی: خداوند Ψ هیچ‌گونه دلیل و بیان و برهانی بر شرک قرار نداده «و جایگاه‌شان آتش است و جایگاه ستمکاران چه بد است» پس ای سست‌ایمانان! چگونه از آنان پشتیبانی می‌کنید؟ قطعاً اگر شما از آنان پشتیبانی کنید، شما هم با آنانید. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله τ آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «به من پنج خصلت داده‌شده است که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده:

1 - با افکنده‌شدن بیم و رعب بر قلب دشمن، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.

2 - زمین همه برایم سجده‌گاه و پاکیزه قرار داده شد.

3 - غنایم برایم حلال گردانیده شد.

4 - اجازه شفاعت به من داده شد و در حالی که انبیای قبل از من این امتیاز خود را در دنیا خواستند، من آن را برای بندگان که شرک به خدا Ψ نیاورده‌اند، به آخرت نگه داشته‌ام.

5 - پیامبران قبل از من مخصوصاً به‌سوی قوم خویش برانگیخته می‌شدند، ولی من به‌سوی همه مردم مبعوث گردیده‌ام».

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّن بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مَنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفْنَا عَنْهُمْ آيَاتِنَا وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
(152)

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه هنگامی نازل شد که بعضی از مسلمین گفتند؛ از کجا دچار این شکست و مصیبت شدیم، درحالی که خداوند Ψ به ما وعده پیروزی داده بود؟ پس حق تعالی در پاسخشان فرمود: «و قطعاً خداوند وعده خود را در حق شما راست گردانید» با نصرت دادنتان «آن‌گاه که به فرمان او آنان را می‌کشید» و تارومار می‌ساختید زیرا در آغاز نبرد احد، فتح و ظفر با مسلمین بود تا بدانجا که آنان نه تن از پرچمداران دشمن را که یکی پس از کشته‌شدن دیگری پرچمشان را به دوش می‌گرفت، کشتند و نزدیک بود که کار مشرکان یک‌سره شود، که در این هنگام مسلمین به جمع‌آوری غنایم مشغول شده و تیراندازان محافظ گذرگاه کوه احد، سنگر مهم و کلیدی خود را به طلب غنیمت ترک کردند و همین امر بود که سبب هزیمت

شد «تا آن‌گاه که سست شدید» یعنی: جبون و ضعیف شدید «و در امر» و دستور پیامبر اکرم ص که به تیراندازان فرمان داده بود: در مواضع خود محکم و استوار و پایدار بمانند، «بایک‌دیگر به نزاع پرداختید» زیرا برخی از تیراندازان گفتند: سپاه ما پیروز شد، پس جای درنگ نیست، برویم و به غنایم برسیم! اما برخی دیگر که فرمانده‌شان عبدالله بن جبیر^۲ نیز در میانشان بود، گفتند: طبق فرمان رسول خدا ص در جای خود می‌مانیم و نباید تکان بخوریم! «و پس از آن که آنچه را دوست داشتید» از پیروزی و نصرت «به شما نشان داد» در آغاز جنگ احد، آن‌گاه «نافرمانی کردید» از دستور پیامبر ماص و گلوگاه مهم کوهی را برای طلب غنایم ترک کردید. جمله قبل از «اذا» ی شرطیه، بر جواب آن دلالت می‌کند، پس معنی چنین می‌شود: حق تعالی نیز در برابر این عملتان، نصرت خود را از شما بازداشت «برخی از شما دنیا را می‌خواست» با دست یافتن به غنیمت «و برخی از شما آخرت را می‌خواست» یعنی: پاداش آخرت را؛ با باقی ماندن در سنگرهای خود به پیروی از فرمان رسول خدا ص - همچون عبدالله بن جبیر^۲ و همراهانش - «سپس برای آن که شما را بیازماید، از آنان بازتان گردانید» یعنی: بعد از آن که بر مشرکان استیلا یافته بودید، شما را از آنان - با فرار و هزیمت‌تان - بازگردانید تا امتحانتان کند و در نتیجه انسانهای مخلص از ناخالصان متمایز گردند. مراد این است که حق تعالی با شما چون کسانی معامله کرد که مورد امتحان قرار می‌گیرند، در غیر آن خدای متعال به حقایق امور داناست و به امتحان کردن کسی نیاز ندارد «و هر آینه از شما درگذشت» به سبب آن که دانست؛ از کرده خویش پشیمان شده‌اید، لذا بعد از نافرمانی‌تان شما

را از ریشه برنکند. نافرمانی‌شان چنان‌که گفتیم؛ در مورد دستور رسول خداص به تیراندازان بود. در حدیث شریف آمده است که رسول خداص به تیر اندازان فرمودند: «اگر دیدید که کشته می‌شویم، به یاریمان نیاید و اگر دیدید که فتح کردیم و غنیمت گرفتیم، نیز با ما در جمع‌آوری غنایم مشارکت نکنید». یعنی: به هیچ صورتی نباید مواضع خود را ترک کنید. اما آنها چون شکست مشرکان را دیدند، مواضع و سنگرهای خود را ترک کردند «و خدا نسبت به مؤمنان صاحب تفضل و بخشش است» با عفو نمودن و در گذشتن از آنان.

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (153)

«آن‌گاه که در حال گریز بالا می‌رفتید» یعنی: به یاد آورید زمانی را که راه خویش را در پیش گرفته، سراسیمه و هراسناک در حال گریز از وادی احد دور می‌شدید «و به هیچ‌کس التفات نمی‌کردید» یعنی: آنچنان به گریز از میدان معرکه مستغرق بودید که کسی به دیگری توجه و التفاتی نداشت، یا به فریادهای رسول خداص توجهی نداشتید «و پیامبر شما را از پشت سرتان می‌خواند» فریاد پیامبرص با گروه اندک همراه وی به دنبالتان این بود: «هان ای بندگان خدا! باز گردید، ای بندگان خدا! به نزد من بشتابید». اما شما به این فریادها بی‌اعتنا بودید. یادآور می‌شویم که در آن هنگام با رسول خداص جز دوازده تن، هیچ‌کس دیگری باقی نمانده بود «پس جزا داد شما را به اندوهی بر اندوهی» یعنی: به اندوه شکست و فرار تان از دشمن، به سبب اندوهی که با نافرمانی خود، بر رسول خداص وارد ساختید. پس غم اول؛ شکست خوردن،

محرومیت از غنیمت و شهادت برخی از یاران بود و غم دوم که سبب غم اول گردید؛ درد و ناراحتی‌ای بود که رسول‌خداص را به سبب نافرمانی‌تان در آن افگندید. و چنان که ابن‌جریر طبری گفته است، این همان قول راجح در معنای آیه کریمه می‌باشد «تا سرانجام بر آنچه از کف داده‌اید» از غنیمت «و برای آنچه به شما رسیده است» از هزیمت «اندوهگین نشوید و خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است».

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَاتَلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (154)

از زیربن عوام ۳ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: در روز احد سرم را بلند کردم و همین‌طور به اطرافم می‌نگریستم، پس کسی از اصحاب نبود مگر این که سرش بر اثر خواب سبک به گریبانش فرو می‌افتاد، سوگند به خدا Ψ که در حال خواب سخن معتب‌بن قشیر را بسان رؤیایی می‌شنیدم که می‌گفت: اگر رأی و نظر ما در کار بود و چیزی از اختیار به ما واگذاشته می‌شد؛ در اینجا کشته نمی‌شدیم! پس این جمله وی را به خاطر سپردم، آن‌گاه خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود: «سپس بعد از آن اندوه و محنت، آرامشی بر شما نازل کرد» با وجود آن که اسباب ترس و هراس فراهم بود و این آرامش به صورت «خوابی سبک» بود «که گروهی از شما را فرا گرفت» و آنان مؤمنانی بودند که در طلب پاداش الهی به جنگ رفته

بودند، پس این خواب سبک سبب آرامش و سکون دل و زوال غم و پایداریشان در نبرد گردید. اما طایفه دیگر عبارت بودند از: معتبن قشیر و یارانش از منافقان که به طمع غنیمت بیرون آمده بودند و بعد از دگرگون شدن اوضاع، از تأسف بر خود می‌پیچیدند و حتی از حضور در معرکه آنچنان پریشان و نگران بودند که سخنانی درهم و برهم می‌گفتند. آری! «و گروهی فقط در غم جان خویش بودند» و تمام هم‌وغم آنها فقط غم جانشان بود و طبعاً در چنین حالتی از اضطراب و التهاب نمی‌توانست خواب بر آنها غلبه کند و از جانبی، مستحق این آرامش هم نبودند «و درباره خدا، گمانهای ناروا همچون گمانهای جاهلیت می‌بردند» پندارشان این بود که رسالت پیامبرص برحق نیست و ایشان پیروز نمی‌شوند و دعوتشان به سوی دین حق، پا نمی‌گیرد «می‌گفتند» به رسول خداص «آیا ما را در این کار بهره‌ای هست؟» از نصرت و غلبه بر دشمن تا از غنیمت برخوردار شویم؟ هدفشان از این سخن این بود که: البته ما را بهره‌ای نیست؛ زیرا آن منافقان عقیده نداشتند که دین اسلام، دین برحق است «بگو: سررشته کارها یک‌سر به دست خداست» پس نه شما و نه دشمن شما را در آن نقشی نیست، نصرت و فتح از جانب او و شکست و هزیمت هم به دست اوست، بدانید که عنایت خداΨ در حق پیامبرانش، مانع از آن نیست که پیروزی و شکست در جنگ نوبتی نباشد، اما چیزی که مهم است، این است که: سرانجام کار چیست و از آن کیست؟ «آنان چیزی را در دل‌هایشان پوشیده می‌داشتند» که نفاق بود و آن را برای تو اظهار نمی‌کردند، بلکه از تو همانند کسی که مطلبی را نمی‌داند و خواهان فهم آن است، سؤال می‌کردند «می‌گفتند» گویی کسی

می‌پرسد که آنچه را در دل‌هایشان پنهان می‌داشتند چیست؟ پس حق تعالی می‌گوید: آنها در میان خود، یا در دل‌های خود می‌گفتند: «اگر ما در این کار اختیاری داشتیم، در اینجا کشته نمی‌شدیم» یعنی: کسانی از ما که در این معرکه از بین رفتند، کشته نمی‌شدند «بگو: اگر شما در خانه‌های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً» با پای خود «به‌سوی قتلگاه‌های خویش می‌رفتند» و گزیری نداشتند از این که به‌سوی قتلگاه‌های خود بیرون نیایند زیرا قضای الهی برگشت‌ناپذیر است «تا بدین‌سان خداوند آنچه را در دل‌های شماست» از اخلاص و یقین و ثبات و توکل؛ در عینیت امر «بیازماید و آنچه را در دل‌های شماست» از وسوسه‌های شیطان «پاک گرداند» و تزکیه‌تان کند «و خداوند به راز سینه‌ها آگاه است» و چیزی از آن بر او پنهان نیست، پس سبب آن که بندگان را امتحان می‌کند، این است تا به مردم حقایق را بنمایاند.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (155)

«کسانی از شما که روز برخورد دو گروه» در غزوه احد «پشت کردند» و منهزم شدند، جز این نیست که «شیطان آنان را به لغزش کشاند» یعنی: آنان را با وسوسه ارتکاب گناه، دچار شکست و هزیمت نمود و این شکست نبود «مگر به‌سبب بعضی از کار و کردار» گناه آلود خود «شان» که عبارت از مخالفت با فرمان‌پیامبر ص بود، پس در ازای این مخالفت، از نصرت الهی‌ای که به آنان وعده داده‌شده بود، باز داشته شدند. این خود دلیل بر آن است که گناه انسان را

به گناه می‌کشاند، چنان که طاعت به اطاعت وا می‌دارد «و قطعاً خداوند از آنان درگذشت» به سبب توبه و عذرخواهی‌شان «زیرا خداوند آمرزگار بردبار است» در مجازات شتاب نکرده و به بنده فرصت می‌دهد تا خطایش را جبران و تقصیرش را درمان کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قَتَلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (156)

«ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند» مراد: منافقان - به رهبری عبدالله بن ابی - اند «و به برادرانشان» یعنی: در حق برادرانشان در کفر، یا در نسب، یا در دوستی و رفاقت «هنگامی که» به منظور تجارت و مانند آن «به سفر رفتند» و در سفر مردند «یا جهادگر شدند» یعنی: به جهاد بیرون رفته و در جنگ کشته شدند «گفتند: اگر نزد ما می‌ماندند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند» این سخن را گفتند، چراکه به قضا و قدر الهی ایمان نداشتند «تا خداوند این» پندار را که اگر به جهاد بیرون نمی‌رفتند، کشته نمی‌شدند «در دل‌هایشان مایه حسرتی قرار دهد» آری! حق تعالی این پندار را برای افزودن این حسرت در دل‌هایشان ایجاد کرد «و خداست که زنده می‌کند و می‌میراند» هر زمانی که بخواهد و در هر جایی که بخواهد؛ در جهاد، سفر، یا غیر آن و نشستن در خانه بازدارنده مرگ نیست، پس ای مؤمنان! موضع شما در هنگام مرگ برادر یا عزیزی در سفر، یا تجارت، یا جنگ، همانند موضع کفار نباشد، چنان نباشد که شما بر شهادت شهیدان خویش حسرت و افسوس بخورید و باید از صابرائی

باشید که به مقدرات الهی ایمان راسخ دارند «و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست»
و هیچ چیز از امور پیدا و پنهان بر او پوشیده نیست.

وَلَيْنَ قَاتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّم لَمَغْفِرَةً مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ
(157)

«و اگر در راه خدا کشته شوید» در جهاد «یا بمیرید» در سفر، یا در غیر آن
«قطعا آمرزشی از خدا و رحمتی از او، بهتر است از آنچه آنان جمع می‌کنند»
یعنی: مزیت کشته‌شدن، یا مردن در راه خدا Ψ و تأثیر شگرف آن در جلب
مغفرت و رحمت الهی، بهتر از آن چیزهایی است که مردم از دنیا و منافع آن،
جمع‌آوری می‌کنند، پس برای مؤمن شایسته نیست که آمرزش خدای عزوجل و
رحمت وی را بر بهره‌های فانی دنیا ترجیح دهد زیرا آنچه باقی و ماندگار است،
بهتر از چیزهای گذرا و فانی است.

وَلَيْنَ مِتُّم أَوْ قَاتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (158)

«و اگر مردید، یا کشته شدید» به هر وجه و صورتی «قطعا به‌سوی خدا گرد
آورده می‌شوید» یعنی: مرگ برادران شما، فراقی ابدی نیست که دیگر ملاقاتی
در پی نداشته باشد، بلکه همه به‌سوی خدای عزوجل گرد آورده می‌شوید و او
همه را با هم در پیشگاه خود حشر می‌کند.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّالْقَلْبَ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (159)

«پس به سبب رحمتی از جانب الله» بر تو و بر آنان بود که «با آنان نرمخو شدی» یعنی: نرمش و مهربانی پیامبر ص بر مردم، نیست جز به سبب رحمت بزرگی که به عنوان مددی از سوی حق تعالی بر آن حضرت ص ارزانی داشته شد تا دل‌های یارانشان به ایشان گرایش پیدا کند و کار دین اوج گیرد و استوار گردد «و اگر درشتخوی» فظ: تندخوی درشتگوی، بی‌عاطفه و بدخلق «و سخت‌دل بودی» غلظت قلب: سنگدلی و عدم حساسیت و انفعال و تأثیرپذیری آن برای خیر است «قطعا از پیرامون تو پراکنده می‌شدند» و سر خود گرفته هر یک به راهی می‌رفتند و متفرق می‌شدند «پس از آنان درگذر» در آنچه که به تو تعلق می‌گیرد از حقوق «و برآنان آمرزش بخواه» از خداوند Ψ در آنچه که به حق خدای سبحان تعلق می‌گیرد «و با آنان در کارها مشورت کن» یعنی: در اموری که در مانند آن مشورت صورت می‌گیرد، یا با آنان در امر جنگ مشورت کن. این دستور به علاوه این که خاطر اصحاب Ψ را خوش‌ساخته و مودت ایشان را جلب می‌کند، معرف مشروعیت اصل مشورت در میان امت بعد از رحلت پیامبر ص نیز هست. مراد: مشاوره در اموری است که شرع درباره آنها موضع روشن و واضحی اتخاذ ننموده و میدان را برای تضارب آرا در آن بازگذاشته است، نه در امور مسلم شرعی و رسول‌خدا ص عملا با یارانشان در چنان اموری مشورت می‌کردند. ترمذی از ابوهریره τ روایت کرده است که فرمود: «هیچ‌کس بیشتر از رسول خدا ص مشورت نمی‌کرد». چنان‌که آن

حضرت ص در غزوه بدر، غزوه خندق، غزوه حدیبیه و حتی در داستان افک با اصحابشان مشورت کردند.¹

بنابراین، بر زمامداران امور جامعه اسلامی واجب است که با علما در آنچه که نمی‌دانند، یا در آنچه از امور دین که برایشان مشتبه و مشکل می‌شود، با کارآگاهان و فرماندهان ارتش در آنچه که متعلق به امور جنگ است، با خبرگان و اندیشه‌وران مردم در آنچه که متعلق به مصالح مردم است و با سران رجال دیوانی، مأمورین دولت و وزرا در آنچه که به سازندگی کشور و مصالح آن مربوط می‌شود؛ مشاوره و رایزنی کنند. قرطبی می‌گوید: «در وجوب معزول ساختن زمامداری که با اهل علم و دین مشورت نمی‌کند، هیچ خلافی نیست.» «و چون عزم را جزم نمودی» یعنی: چون بعد از مشاوره، بر اجرای امری مصمم گشتی و دلت بر آن تصمیم مطمئن شد «بر خدا توکل کن» در انجام آن امر «زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد».

باید دانست که توکل به معنای ترک اسباب نیست، بلکه به معنای سپردن نتایج کارها به حق تعالی بعد از توسل به اسباب است. امام رازی می‌گوید: «آیه کریمه دلالت بر این دارد که: توکل این نیست که انسان خودش را به خودش واگذارد و هیچ کاری انجام ندهد - چنان‌که بعضی از جهال می‌پندارند - و اگر چنین باشد، امر به مشورت، با امر به توکل در منافات قرار می‌گیرد، بلکه توکل بر حق تعالی این است که انسان اسباب ظاهری را به کار بندد، لیکن در قلبش بر آنها اطمینان نداشته باشد، بلکه اطمینانش بر پناه و عصمت حق تعالی باشد.» و حدیث

¹ نگاه کنید به مختصر تفسیر ابن کثیر 1/331 و ترجمه فارسی تفسیر المنیر 3/168.

شریف وارده درباره داستان آن اعرابی، حدیث مشهوری است: اعرابی ای نزد رسول خدا ص آمد و خواست تا شتر خویش را همین گونه به حال خودش رها کند و گفت: یا رسول الله! آیا شتر خویش را رها کنم و بر خدا توکل کنم، یا آن را ببندم و بر خدا توکل نمایم؟ رسول خدا ص فرمودند: «آن را ببند و بر خدا توکل کن». همچنین در حدیث شریف به روایت علی ؓ آمده است که رسول خدا ص از «عزم» مورد سؤال قرار گرفتند، پس در تعریف آن فرمودند: «عزم، مشاوره با اهل رأی و سپس پیروی از ایشان است».

ابن عباس ؓ در بیان سبب نزول می گوید: ﴿ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ﴾ درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نازل شد که حواریان رسول خدا ص و وزیران ایشان و پدر همه مسلمین بودند. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمودند: «اگر شما دو تن در مشورتی با یکدیگر هم رأی و متفق شوید، من هرگز از رأی شما بر نمی گردم».

**إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (160)**

«اگر خداوند شما را نصرت دهد، هیچ کس بر شما غالب نیست» یعنی: پس فقط پیرو فرمانهای حق تعالی بوده و فقط او را پشتیبان خویش بدانید و فقط به او اتکا کنید «و اگر شما را فروگذارد» و در نبردتان علیه دشمنانتان دست از یاری شما بردارد، «چه کسی بعد از او شما را نصرت خواهد داد؟» پس سرچشمه حقیقی قدرت و پیروزی، حق تعالی است «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر اسباب و ادوات و نیروی ظاهری خود.

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَغْلُ وَمَنْ يَغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (161)

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در مورد قطفه سرخرنگی نازل گردید که در روز بدر از اموال غنیمت گم شد و یکی از مردم گفت: شاید رسول خداص آن را برداشته باشند! «و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت ورزد» یعنی: هرگز خیانت از پیامبری بر نمی‌آید تا به چیزی از غنایم دست برده و آن را بدون اطلاع یارانش به خود اختصاص دهد زیرا خدای عزوجل پیامبرانش را از کارهای زشت و فرومایه معصوم داشته است، لذا کار نامناسب از ایشان صادر نمی‌شود.

این آیه کریمه انبیای الهی را از «غلول» تنزیه می‌کند. غلول: آن است که انسان از مال مسلمین چیزی را که حقی در آن ندارد، به خودش برگیرد، خواه آن چیز از اموال غنیمت باشد، یا از اموال زکات، یا از اموال هدیه، و - بر اساس این آیه کریمه - غلول حرام است و از گناهان کبیره می‌باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول خداص رشته کرکی را از پشت شتری از شتران غنیمت برگرفته و خطاب به یارانشان فرمودند: «حق من در این موی کرک، همانند حق هریکی از شماست. پس هان! از غلول بر حذر باشید زیرا غلول در روز قیامت خواری و رسوایی‌ای بر صاحب خویش است. حتی باید نخ و سوزن و مافوق این از غنایم را تسلیم کنید». «و هرکس خیانت ورزد، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده، بیاید» این جمله، متضمن تحریم غلول و خیانت و برحذر ساختن شدید از آن است زیرا غلول در غنیمت، تنها گناهی است که فاعل آن در روز قیامت در حضور مردم و زیر نگاه آنان مجازات می‌شود و همه اهل محشر از

کار وی آگاه می‌گردند، این مجازات؛ آمدن او در روز قیامت همراه با مال خیانت در حالی است که حامل آن مال است و آن مال وبال گردن اوست، قبل از آن که مورد محاسبه قرارگیرد. در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ص مردمی به نام ابن لثیبه از قبیله «ازد» را به جمع‌آوری اموال زکات برگمارده بودند، پس با اموال جمع‌آوری شده آمد و گفت: این بخش مال شماست، اما این بخش دیگر، مال من است که به من هدیه داده شده! رسول خدا ص بر منبر رفتند و فرمودند: چه شده است عامل را که او را بر عملی می‌فرستیم، پس می‌گوید: این از آن شماست و این دیگر به من هدیه داده شده! چرا در خانه پدر و مادر خود نشست تا بنگرد که آیا به وی هدیه داده می‌شود یا خیر؟! سوگند به ذاتی که جان محمد ص در دست بلاکیف اوست، یکی از شما به آن خیانت نمی‌کند، مگر این که در روز قیامت می‌آید و آن مال برگردن او آویخته است، اگر شتر باشد؛ آن را بانگ شتر، اگر گاو باشد آن را آواز گاو و اگر گوسفند باشد، آن را آواز گوسفند است...». «آن‌گاه به هرکس جزای کار و کردارش به تمامی داده می‌شود» چه اعمال خیر انجام داده باشد، چه اعمال شر «و بر آنان ستم نرود» با افزودن بر حجم اعمال بدشان.

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
(162)

«آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی کرده» و در اوامر و نواهی الهی جویای رضای وی است - چون انبیای وارسته و منزله الهی از آلودگی به محرمات «همانند کسی است که» به سبب مخالفت اوامر و نواهی الهی و خیانت - از جمله، غلول در غنایم «به خشمی» عظیم «از خدا دچار شده و جایگاهش

جهنم است؟» نه، قطعاً این دو، باهم سرنوشتی یکسان و عاقبتی همانند ندارند، چراکه عاقبت آنان بهشت برین و عاقبت اینان وادی جهنم است «و چه بد بازگشتگاهی است» جهنم برای مغضوبان عصیان پیشه.

هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (163)

«آنان نزد خداوند درجاتی دارند» متفاوت از همدیگر زیرا درجات کسانی که پیرو رضای الهی هستند، همچون مراتب کسانی که دچار خشم و عذاب وی شده‌اند، نیست، درجات آنان در جنات نعیم است و درکات اینان طبقات جحیم؛ و پایین‌ترین طبقه دوزخ، طبقه مربوط به منافقان است «و خداوند به آنچه می‌کند، بیناست» پس چیزی از اعمال آنها - از تزکیه نفوس گرفته تا بلندترین درجات و از فرو گذاشتن تزکیه تا پایین‌ترین درکات - بر او پوشیده نیست و به‌زودی جزای اعمالشان را به‌طور کامل می‌دهد.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (164)

«به‌یقین خداوند بر مؤمنان منت نهاد، آن‌گاه که پیامبری از خودشان در میانشان برانگیخت» چه اگر پیامبر از غیر جنس بنی‌آدم می‌بود، با بعثت او کمال نوع‌انسان - به سبب اختلاف در جنسیت - محقق نمی‌شد. آری! این پیامبر برانگیخته از میان خودشان، کسی است: «که آیات او را بر آنان می‌خواند» یعنی: قرآن را بر آنان می‌خواند، بعد از آن که اهل جاهلیت بودند و چیزی از قوانین و برنامه‌های حق را نمی‌شناختند «و پاکیزه‌شان می‌دارد» از نجاست کفر «و به آنان کتاب» قرآن «و حکمت» سنت «می‌آموزد، در حالی که قطعاً پیش

از آن در گمراهی آشکاری بودند» که هیچ شکی در آن نیست. پس این‌ها به طور کلی چهار نعمت بزرگ است که خدای عزوجل با بعثت آن رسول معظم، بر امت اسلام ارزانی داشت.

علما در بیان احکام گفته اند:

1 - هرگاه کسی در چیزی از اموال غنیمت خیانت کرد و آن مال نزد وی دیده‌شد؛ از وی باز گرفته شده و تأدیب و تعزیر می‌گردد. تعزیر و تأدیب وی در مذهب احمد بن حنبل چنین است که کالا و اثاثیه وی - بجز سلاح و جامه تنش و زین و یراق اسب و مرکبش و اموال غنیمت که از وی باز پس گرفته می‌شود - دیگر اموالش سوزانده می‌شود. اما مذهب مالک، شافعی و ابوحنیفه این است که کالا و اثاثیه خیانت‌کار در غنیمت، سوزانده نمی‌شود، ولی جایز است که او را مجازات مالی کنند.

2 - علما اتفاق نظر دارند بر این که اگر کسی در اموال غنیمت خیانت کرد؛ باید قبل از آن که مردم متفرق شوند، آن را به تقسیم کننده غنایم برگرداند و اگر او را ندید، (یک پنجم) سهم آن را به امام (زامدار) مسلمانان برگرداند و بقیه را صدقه کند.

3 - هدایایی که از اموال غنیمت به متولیان امور فرستاده می‌شود، یا تعلق می‌گیرد، از جمله غلول (خیانت) در غنیمت است و حکم آن در رسوایی آخرت، حکم خیانت‌کار در غنیمت می‌باشد.

أَوْلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (165)

«آیا هنگامی که به شما مصیبتی رسید» مراد شکست و کشته شدن در روز احد است «که دوچندان آن را» بر دشمنان خود «وارد آورده بودید» در روز بدر - زیرا در روز احد هفتاد تن از مسلمین به شهادت رسیدند، درحالی که در روز بدر؛ هفتاد تن از مشرکان کشته و هفتاد تن دیگر اسیر گشتند. آری! با آن که ضربه دوچندان به مشرکان وارد آورده بودید «گفتید» از روی تعجب «این از کجاست؟» یعنی: این شکست و کشته شدن ما از چه روی است؟ حال آن که ما در راه خدا Ψ می جنگیم و رسول خداص نیز با ماست و خداوند Ψ هم به ما وعده پیروزی بر مشرکان را داده است؟ «بگو: آن» شکست «از نزد خودتان است» به سبب مخالفت تیراندازان از این فرمان پیامبرص که: به هیچ حالی از احوال نباید سنگرهای خود را ترک کنند «بی گمان خدا به هر چیزی تواناست». عمر τ در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: مسلمانان به علت آنچه در بدر - از گرفتن فدیة از اسیران - انجام داده بودند، در روز احد مجازات شدند. از علی τ نیز نظیر این تفسیر روایت شده است.

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (166)

«و آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید» مراد کشتار و جراحت و شکست در روز احد است «به اذن خدا بود» یعنی: به قضا و قدر وی بود. بعضی در معنای آن گفته اند: آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید، کار خدا Ψ بود که میان شما و آنان را خالی گذاشت و آنان را بر شما پیروز گردانید «و تا مؤمنان را معلوم بدارد» در عرصه ظهور و امتحان. پس شکست شما از

روی حکمتی بود که تربیت مؤمنان، بر حذر داشتنشان از نافرمانی و متمایز ساختن مؤمنان از منافقان، جلوه‌هایی از آن است.

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (167)

«همچنین تا منافقان را معلوم بدارد» مراد از معلوم داشتن آنان، آشکار ساختن وضعشان و سرانجام متمایز گردانیدن صفشان از مؤمنان است. مراد از منافقان، عبدالله بن ابی و یاران وی هستند. از ابن شهاب و غیر وی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: رسول خدا ص با هزار تن از یارانشان به سوی احد بیرون رفتند، پس چون منزلی از راه بین احد و مدینه را پیمودند، عبدالله بن ابی خود باثلث (یک سوم) مردم، از صف ایشان کنار کشید، درحالی که می‌گفت: محمد ص از آنان اطاعت کرد (و از مدینه بیرون رفت) و حرف مرا در باقی ماندن در مدینه و دفاع از درون شهر، نپذیرفت، به خدا سوگند که ما نمی‌دانیم چرا و به چه خاطر، خود را در اینجا به کشتن بدهیم؟ همان بود که با پیروان خود از اهل شک و نفاق بازگشت. «و چون به آنان گفته شد، بیایید در راه خدا بجنگید» اگر از مؤمنان به خدا Ψ و روز آخرت هستید «یا دفاع کنید» از خود و فرزندان و دیارتان، اگر به خدا Ψ و روز آخرت ایمان ندارید. به قولی: مراد این است که شما از پشت سر ما دفاع کنید، ولی در خط مقدم نجنگید. به قولی دیگر: مراد این است که شما جمعیت و سیاهی لشکر ما را بیشتر سازید. اما منافقان از پذیرش همه این درخواستها ابا ورزیده و «گفتند: اگر می‌دانستیم جنگی خواهد بود» و برخورداردی رخ خواهد داد «مسلم از شما پیروی

می کردیم» و همراه با شما می جنگیدیم، ولی در آنجا جنگی در کار نیست! بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: اگر ما به جنگیدن آشنا و بر آن توانا بودیم، یا آن را به مصلحت مقرون می دانستیم، از شما پیروی می کردیم. «آن روز، آنان به کفر نزدیکتر بودند» یعنی: روزی که با خفت و خواری از شما کنار کشیدند و این سخن را گفتند، به کفر نزدیکتر بودند «تا به ایمان» در نزد کسانی که می پنداشتند؛ آنان مسلمانند. «به زبان خود چیزی می گویند که در دل‌هایشان نیست» یعنی: منافقان ایمان را اظهار و کفر را پنهان می دارند. ابن‌کثیر در معنی آن می گوید: «سخنی که می گویند، به صحت آن ایمان ندارند، از آن جمله این سخنشان: (اگر می دانستیم جنگی خواهد بود، از شما پیروی می کردیم)؛ زیرا آنها قطعا و یقینا می دانستند که لشکری از مشرکان برای انتقام‌کشی از مسلمانان به مرز مدینه آمده است، پس طرح این موضوع به گونه‌یک معما از سوی منافقان، جای بسی تأمل دارد». «و خدا به آنچه پنهان می دارند، داناتر است» و می داند که چه نیرنگ‌هایی را علیه مسلمانان پنهان داشته‌اند. شکی نیست که این تهدیدی آشکار و رسوایی‌ای بزرگ برای منافقان است.

الَّذِينَ قَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَن أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (168)

«آنان» یعنی: آن منافقان، همان کسانی هستند که خود در خانه «نشستند» و از جهاد خودداری کردند «و در باره برادران» و نزدیکان «خویش» از مؤمنان که در واقعه احد به شهادت رسیدند «گفتند: اگر از ما پیروی می کردند» در بیرون نرفتن از مدینه «کشته نمی شدند» در این جنگ «بگو: اگر راست می گویند،

مرگ را از خودتان دور کنید» یعنی: کسی نمی‌تواند از قدر الهی حذر کند و بی‌گمان هر که کشته شد؛ به اجل خود کشته شده است و هیچ کس را از مرگ گریزی نیست، پس اگر شما راست می‌گویید که نشستن در خانه، انسان را از مرگ و کشته شدن به سلامت نگه می‌دارد؛ باید نمیرید، حال آن که مرگ بر شما آمدنی است، هر چند که در قصرها و برج‌هایی نیرومند نیز قرار داشته باشید.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
(169)

«و هرگز کسانی را که کشته شدند» از مؤمنان در روز احد و همین‌طور تمام مؤمنانی را که در سایر اماکن کشته شدند، یا کشته می‌شوند «در راه خدا» یعنی: برای اعلائی کلمه‌الله و یاری دادن دین وی «مرده مپندار» یعنی: گمان نکن که مرده‌اند «بلکه» آنان «زنده‌اند» به زندگانی حقیقی، چنان که در حدیث شریف آمده است: «ارواح شهدا در جوف پرندگان سبز در بهشت قرار دارند و در بهشت می‌خورند و می‌خرامند و روزی داده می‌شوند». البته این امر منافاتی با این معنی ندارد که آنان نسبت به ما مرده نباشند زیرا حیات شهدا، حیاتی برزخی است که جزء غیب است و خدای عزوجل خود به کیفیت آن دانایتر می‌باشد. «که» آن شهدا «نزد پروردگارشان» یعنی: در پناه کرامت وی، نه این که به وی از نظر مکان و قرب مسافت نزدیک باشند «روزی داده می‌شوند» یعنی: حق تعالی در پناه کرامت خود، به آنان از خوراکی‌ها و میوه‌های بهشتی، غذا و نوشیدنی می‌دهد و روزیشان نزد وی مستمر است، هر چند که رزقشان از دنیا با شهادتشان قطع شده است.

در مورد غسل، کفن و نماز جنازه شهدا، فقها دو نظر دارند: احناف برآنند که شهید را با جامه‌اش کفن نموده و بر وی نماز بخوانند و اگر مکلف و پاک بود، غسل داده نمی‌شود. اما جمهور فقها بر آنند که: شهید نه غسل داده می‌شود، نه کفن می‌شود و نه بر او نماز خوانده می‌شود و اگر نجاست موجود بر بدن وی غیراز خون بود، آن نجاست از بدن وی پاک گردانیده می‌شود.

**فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ
أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (170)**

«به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند» یعنی: شهدا به آنچه که حق تعالی از کرامت شهادت به آنان ارزانی نموده است و به حیات حقیقی‌ای که در آن قرار دارند و به آنچه که از رزق و روزی خدای سبحان به ایشان می‌رسد، خوشحال و مسرورند «و برای کسانی که از پی ایشانند» از برادران مؤمنشان «و هنوز به آنان نپیوسته‌اند» و به شهادت نرسیده‌اند «شادی می‌کنند؛ که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: خوشحالند از این که بر برادران مؤمنشان که در آینده به شهادت می‌رسند، یا بر ایمان می‌میرند؛ هیچ بیم و اندوهی در فردای آخرت نیست.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (171)

«شادی می‌کنند» برای برادرانشان از اهل ایمان و جهاد «بر نعمت و فضل خدا» چون بهشت برین و خشنودی حق تعالی، که نزد وی دیده‌اند «و این که خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌گرداند» یعنی: دریافتند که خداوند پاداش

هیچ مؤمنی را که عمل نیک انجام داده باشد، ضایع نمی‌کند، پس برای این امر نیز شادمانند.

در حدیث شریف آمده است: شهدا چون به بهشت رفتند و آن همه قدر و منزلت و نعمتی را که برایشان در بهشت هست، دیدند، گفتند: ای کاش برادرانمان در دنیا از این همه کرامتی که نصیب ما شده‌است، آگاه می‌شدند تا به میدانهای کارزار شتافته و به شهادت می‌رسیدند و به این خیری که ما دست یافته‌ایم نایل می‌گشتند. پس پروردگارشان به ایشان خبر داد که: من خبر و چگونگی حالتان را بر پیامبرتان نازل کردم! آن‌گاه شهدا از این امر خوشحال و شادمان شدند. و این است معنای: **(وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا...)**.

**الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ
وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (172)**

ابن عباس ر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: غزوه احد در ماه شوال رخ داد و تجار در ماه ذی‌قعدة به حوالی مدینه آمده و در محل بدرالصغری اردو می‌زدند و بازاری را بر پا می‌کردند. آنان در این سال نیز، بعد از واقعه احد به آنجا آمده بودند و در حالی که مؤمنان از احد زخم‌ها بر تن و جان خویش داشتند، رسول خداص از ایشان جهت تعقیب دشمن داوطلب خواستند... و فرمودند: «من خود رونده‌ام، هرچند هیچ‌کس با من همراه نشود». پس ابوبکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، سعد، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن مسعود، حذیفه و ابو عبیده با هفتاد تن از صحابه ؓ آمادگی‌شان را اعلام کرده داوطلبانه بیرون آمدند و در تعقیب ابوسفیان حرکت کردند تا به منطقه «صفراء» رسیدند، در این هنگام حق تعالی نازل فرمود: «آنان که دعوت خدا و پیامبر را اجابت

کردند» آن‌گاه که ایشان را بعد از بازگشت از احد، به تعقیب کردن ابوسفیان و لشکر قریش فراخواند تا با نشان دادن قوت و نیرومندی مسلمین، مشرکان را مرعوب گرداند «بعد از آن که زخم برداشته بودند» و با پیکرهای فروکوفته و زخم‌خورده از آسیب جنگ، به مدینه بازگشته بودند، بی‌درنگ فرمان پیامبر ص را لیک گفته با همان پیکرهای رنجور و زخمی، افتان و خیزان به تعقیب دشمن پرداختند؛ «برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند، پاداشی بزرگ است».

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که به عروه بن زبیر فرمود: «ای خواهرزاده‌ام! پدرانت زبیر و ابوبکر رضی الله عنهما، از زمره این نیکان و پرهیزگاران بودند». یادآور می‌شویم که این غزوه، به نام غزوه «حمراءالاسد» نامیده شده است که تابع غزوه احد می‌باشد.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَاتَّخَذْتَهُمْ فَرَادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (173)

ابن عباس r در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: ابوسفیان وقتی خواست تا از احد برگردد، خطاب به رسول خدا ص گفت: وعده ما و شما سال آینده در بدر است، همان جایی که یارانمان را به قتل رساندید. رسول خدا ص نیز فرمودند: اگر خدا خواست، وعده ما با شما در همانجاست. پس چون سال بعد فرا رسید، ابوسفیان با مکیان بیرون آمده در محلی به نام «مجنه» از ناحیه «مرالظهران» فرود آمد، اما حق تعالی در دل وی رعب و وحشت افکند و بازگشت به مکه را قرین مصلحت یافت. در این اثنا با نعیم بن مسعود اشجعی که از عمره بازگشته بود، برخورد، پس به او گفت: من با محمد و یارانش در

موضع بدر وعده گذاشته بودم، ولی از آنجا که امسال؛ سال قحطی و خشکسالی است، صلاح نیست که ما با آنان درگیر شویم، این کار باید سالی باشد که در آن از گیاهان بچرانیم و شیر بنوشیم. اما من دوست ندارم که محمد به وعده‌گاه آید، ولی ما نیامده باشیم. لذا به مردم مدینه بپیوند و آنان را از خارج شدن به میدان سست و منفعل گردان و در برابر این خدمت، ده شتر پاداش داری. نعیم به مدینه آمد و مأموریت بی سرانجام خود را انجام داد، پس نازل شد: «همان کسانی که مردم به آنان گفتند» مراد از مردم، همان شخص اعرابی، یعنی نعیم بن مسعود اشجعی است که ابوسفیان او را فرستاده بود و او به مسلمانان گفت: «مردمان» یعنی: ابوسفیان و سپاهش «برای شما گرد آمده‌اند، پس از آنان بترسید» آری! ابوسفیان از باب جنگ روانی علیه مسلمانان، این پیام را به طور غیر مستقیم - از طریق نعیم بن مسعود اشجعی - به پیامبر صل و مؤمنان فرستاد، اما به جای ترس و جبن، این کار «بر ایمانشان افزود» و هیچ تزلزلی در عزم و اراده مؤمنان ایجاد نکرد «و گفتند: خداوند ما را بس است و چه نیکو کارسازی است» یعنی: خداوند Ψ شر آنان را از ما دفع می‌کند و او ما را بسنده است و هم‌اوست که بر وی توکل می‌کنیم و تمام امورمان را به او می‌سپاریم. پس طبق وعده به بدرالصغری رفتند و همراهشان اسباب و وسایل تجارته‌ای بود، لذا خرید و فروش و معامله کرده و نان‌روغنی و کشمش خریدند و سودی بسیار برده سالم و سرفراز به مدینه بازگشتند.

در حدیث شریف آمده است: چون در مشکلی عظیم در افتادید، «حسبنا الله ونعم الوکیل» بگویید. همچنین در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون غم بر پیامبر صل شدت می‌گرفت، آن حضرت

دست خویش را بر سر و محاسن خویش کشیده و بعدا نفسی بلند می‌کشیدند و می‌فرمودند: «حسبى الله ونعم الوكيل».

فَاتَّقِلُّوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلِ لَّمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (174)

«پس بازگشتند» یعنی: بعد از آن که مسلمانان برای رویارویی با لشکر قریش از مدینه بیرون رفتند؛ بازگشتند «با نعمتی از جانب خدا» که سلامت و عافیت از گزند دشمنشان بود «و فضلی» یعنی: با پاداشی که خداوند Ψ بر آنان عنایت کرد. بعضی در معنی آن گفته‌اند: با سودی در تجارت «در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود» از کشته‌شدن، یا جراحت «و همچنان جویای خشنودی الهی بودند» در آنچه که انجام می‌دادند و آنچه که فرو می‌گذاشتند، که از جمله آن، خارج‌شدنشان به میدان در این غزوه بود «و خداوند دارای فضل عظیم است».

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (175)

«جز این نیست که این خبردهنده» که می‌خواهد تا شما مؤمنان را از نبرد با دشمن سست و کند سازد «شیطان است که از دوستان خود می‌ترساند» یعنی: ابلیس لعین است که با وسوسه انگیزی خود، مؤمنان را از دوستان خویش که کافرانند می‌ترساند و در ایشان این واهمه را القا می‌کند که گویا کفار دارای قدرت و شوکتی هستند. بعضی گفته‌اند: مراد از شیطان، آن شخص اعرابی یادشده است که هشدار ابوسفیان را به مؤمنان انتقال داد «پس، از آنان نترسید»

یعنی: از کفار نترسید، چه آنان دوستان شیطان‌اند و محکوم به شکست و رسوایی، لذا برمبنای این ترس موهوم، از رویارویی با دشمن و دنبال نمودن وی جبون نشوید و سستی نکنید «و از من بترسید، اگر مؤمنید» پس آنچه را به شما فرمان می‌دهم، انجام دهید و منی‌اتم را فرو گذارید زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا کرده و از اوامر و نواهی‌ام حساب ببرید، چرا که خیر و شر همه به دست من است.

وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (176)

«و» ای محمدص «آنان که در نصرت کفر می‌شتابند، تو را اندوهگین نسازند» به قولی: آنان قومی بودند که مرتد شدند و پیامبراکرم ص از این کارشان سخت مغموم و اندوهگین گشتند زیرا آن حضرت ص بر ایمان مردم سخت مشتاق بودند، لذا خدای سبحان ایشان را تسلیت گفته و از اندوه خوردن نهی کرد. به قولی دیگر: رسول خدا ص در اندوه خوردن بر کفر قوم خویش، بسیار افراط می‌کردند، پس حق تعالی ایشان را از افراط در این کار نهی نمود، چنان‌که در آیه (8) از سوره «فاطر» نیز می‌فرماید: **(فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ...)** (پس مبادا جانت را از حسرت خوردن بر آنان بفرسای). «اینان هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند» یعنی: کفر آنان از ملک خدای سبحان چیزی کم نمی‌کند. یا مراد این است: آنان هرگز به دینی که پروردگار برای بندگانش مشروع ساخته است، نمی‌توانند زیانی برسانند «خداوند می‌خواهد که در آخرت برایشان بهره‌ای» در بهشت، یا بهره‌ای از ثواب «قرار ندهد و برای آنان عذابی بزرگ است»

به سبب کوشش و شتابشان در گرایش به سوی کفر، پس زیان کفرشان به خودشان برگشته و محرومیت از بهره آخرت را به سویشان جلب می کند.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (177)
«در حقیقت، کسانی که کفر را به بهای ایمان خریدند» یعنی: کفر را به ازای ایمان گرفتند، چنان که خریدار، کالا را در قبال بهای آن می گیرد «هرگز به خداوند هیچ زیانی نمی رسانند و برایشان عذابی دردناک است».

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (178)

«و کافران هرگز نپندارند که مهلت دادن ما به آنان» با طول عمر و فراوانی در ارزاق، یا پیروزی مقطعی و ناپایدار در روز احد «به سودشان است» قطعا موضوع چنین نیست، بلکه «ما فقط» از آن روی «به آنان مهلت می دهیم تا بر گناه خویش بیفزایند و عذاب خفت باری» در کمین خویش «دارند». پس خدای سبحان به شیوه استدراج، به کفار طول عمر و زندگی مادی گوارا می دهد تا بر گناهان خویش بیفزایند و مهلت دادن به گناهکاران جزء سنن الهی است زیرا اگر خداوند Ψ هر گناه و بدی ای را بلافاصله در دنیا جزا می داد، چهره جهان تغییر می یافت و «تکلیف» و «اختیار» انسان به حال خود باقی نمی ماند.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذِرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظَلِّعَكُمْ عَلَىٰ الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تَوَمَّنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (179)

ابوالعالیه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مسلمانان از رسول خداص درخواست کردند تا به ایشان نشانه‌ای داده شود که به وسیله آن، میان منافق و مؤمن تمییز دهند، پس حق تعالی نازل فرمود: «خداوند بر آن نیست که مؤمنان را بر این حالی که شما بر آن هستید» از آمیختگی با منافقان «واگذارد» بلکه اسبابی را پدید می‌آورد و آزمونهایی - همچون صدور فرمان جهاد و هجرت - را به وقوع می‌پیوندد «تا آن که پلید» یعنی: منافق و نافرمان «را از پاک» که همانا مؤمن پاکیزه و وارسته است «جدا کند» پس محتتها و سختی‌های جهاد و هجرت، میدان واقعی این جداسازی است، چنان که در احد رسوایی منافقان آشکار گشت «و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند» تا بتوانید پاک و ناپاک را از یکدیگر تمییز دهید زیرا خداوند Ψ علم غیب را مخصوص خودش گردانیده و هیچ‌کس را بر آن آگاه نمی‌گرداند، پس تصور نکنید که جدا ساختن مؤمن از منافق بر اساس وحی الهی؛ به معنای آگاه ساختن از امور غیب است «ولیکن خدا از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی‌گزیند» و او را بر چیزی از غیب خویش آگاه می‌گرداند تا مؤمن و منافقان را از یکدیگر بازشناساند. چنان‌که از رسول اکرم ص چنین اخبار غیبی‌ای - و از جمله معرفی بسیاری از منافقان - صادر شد، جز پیامبر اکرم ص، دیگر مؤمنان روشن بین نیز ممکن است گاهی منافقان را با بسیاری گناهان و بدی احوالشان و قرائنی که از آنان نمودار می‌شود، تشخیص دهند «پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود».

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ
لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (180)

جمهور مفسران در بیان سبب نزول این آیه کریمه برآنند که این آیه درباره بازدارندگان زکات نازل شد. «و کسانی که به آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، بخل می‌ورزند» و آن را در راه خدا Ψ انفاق نمی‌کنند «هرگز تصور نکنند که آن بخل برایشان خوب است» و به سودشان می‌باشد «بلکه آن به زیانشان است، به زودی آنچه که به آن بخل ورزیده‌اند، روز قیامت طوق گردنشان می‌شود» یعنی: به زودی اموالی که به آن بخل ورزیده‌اند، بر گردنهایشان طوقی از آتش می‌شود. بخل: آن است که انسان حقی واجب را از صاحب حق بازداشته و از انفاق مال درجایی که لازم است، خودداری کند «و میراث آسمانها و زمین از آن خداست» یعنی: هر آنچه که اهالی عالمهای آسمانها و زمین میراث بر آن می‌شوند، برای خدا Ψ است، پس چرا انسانها به اموال بخل ورزیده و آن را در جایی که به آنان دستور داده‌ایم، انفاق نمی‌کنند، درحالی که این اموال، نزدشان عاریتی است برگشت پذیر؟ «و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است» و شما را مطابق آن جزا می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت ابی‌هریره τ از رسول خداص آمده است که فرمودند: «من آتاه الله مالا فلم یؤد زکاته، مثل له شجاعا اقرع له زبیتان یطوقه یوم القیامه، یاخذ بلهزمته ثم یقول: انا مالک، انا کنزک: کسی که خداوند Ψ به او مالی داد، اما او زکات مالش را نپرداخت، آن مال در روز قیامت به شکل افعی سرتاسی برای او در می‌آید [که از بس زهر دارد، موهایش ریخته است] و آن

افعی [مهیب] طوق گردن او شده سپس دو طرف دهان آن شخص را گرفته او را می‌گزد تلاوت کردند.

از آنجا که پس از نابودی خلق، دارایی‌ها و اموال بدون وجود هیچ‌گونه مدعی‌ای باقی می‌مانند، لذا - بنابر عادت - از این چیزها به عنوان میراث حق تعالی تعبیر شد، با آن که اینها در حقیقت نسبت به حق تعالی میراث نیستند زیرا وارث کسی است که چیزی را به ارث برد که قبلاً مالک آن نبوده است، درحالی‌که خدای متعال مالک آسمانها و زمین و همه موجودات می‌باشد.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (181)

سبب نزول آیه کریمه: یهودی‌ای به نام فنحاص به ابوبکر صدیق π گفت: ما به خدا هیچ نیازی نداریم و اوست که به ما نیازمند است، ما چنان‌که او نزد ما تضرع می‌کند، نزد وی تضرع نمی‌کنیم و اگر او از ما بی‌نیاز بود - چنان‌که رفیق شما می‌پندارد - از ما وام نمی‌خواست. ابن عباس κ در بیان سبب نزول می‌گوید: «هنگامی که حق تعالی آیه: ﴿ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ﴾ را نازل نمود، یهودیان نزد رسول خدا ص آمده و گفتند: ای محمد ص! آیا پروردگارت فقیر است که از بندگانش طالب قرض می‌شود؟ همان بود که نازل گردید: «مسلمانان خداوند سخن کسانی را که» از روی غرور ثروت و جهل به حقیقت حال خداوند متعال «گفتند: خدا نیازمند است و ما توانگریم، شنید» به قولی: مراد آنها این بود که اگر به راستی خداوند Ψ بر زبان محمد ص از ما طالب قرض شده باشد، پس اوفقی‌تر است. لذا خواستند تا با این القاءات خود در دین اسلام شک‌افگنی کنند «به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت» در

صحیفه‌های فرشتگان نویسنده اعمال و آن را نگه داشته و در برابر آن مجازاتشان خواهیم کرد «و به ناحق کشتن پیامبران رابه دست آنان می‌نویسیم» این سخن یهود را که گفتند: خداوند - پناه براو - نیازمند است، با گناه کشتن پیامبران توسط آنان پیوسته ساخت تا تنبیهی بر وقاحت و بزرگی گناه این سخنشان باشد. نسبت دادن قتل پیامبران ﷺ به یهودیان عصر رسالت - هرچند آنان مجری آن قتلها نبودند - برای این است که آنها از عملکرد اجداد خویش راضی بوده و آن را مورد تأیید قرار می‌دادند «و می‌گوییم: عذاب سوزان را بچشید» یعنی: با این سخنی که به آنان در دوزخ می‌گوییم، از آنان انتقام می‌گیریم. حریق: آتش شعله‌ور و سوزان است.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (182)

«این» عذاب سوزان «به خاطر کار و کردار پیشین شماست» و زندگی غرق در گناه و معصیت شما در دنیا، و گرنه «خداوند هرگز نسبت به بندگان پیدادگر نیست» پس عذابی که به شما می‌چشانند، ستم نیست بلکه عین عدالت است.

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَاهَدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالذِّكْرِ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (183)

«اینان کسانی هستند که گفتند: خداوند با ما پیمان بسته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، مگر آن که برای ما قربانی‌ای بیاورد که آتش، آن را بسوزاند» سنت در بنی اسرائیل براین بود که آنها قربانی‌ای را عرضه می‌کردند، سپس پیامبرشان برمی‌خاست و دعا می‌کرد، آن‌گاه آتشی از آسمان فرود می‌آمد

و آن قربانی را می‌سوخت. البته حق تعالی این شیوه را جزء آیین های دینی همه پیامبران خویش قرار نداده و آن را به عنوان دلیل صدق نبوت ایشان نگردانیده. اما بنی اسرائیل ادعا کردند که از بارگاه الهی در این باره عهد و پیمانی دارند و با این شیوه میان کسانی که به دروغ ادعای نبوت می‌کنند و کسانی که به حق پیامبرند، فرق می‌گذارند. پس حق تعالی این ادعایشان را رد نموده و فرمود: «بگو: قطعا پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید» از تقدیم قربانی به شکل فوق «برای شما آوردند، پس اگر راست می‌گویید، چرا آنان را کشتید؟» همچون یحیی فرزند زکریا، اشیاء و سایر پیامبرانی را که به دست شما یهودیان به قتل رسیدند؟. پس قضیه؛ قضیه مخالفت و عناد است، نه قضیه قناعت و حجت و برهان. قربان: هر چیزی است که به وسیله آن به سوی خدای سبحان تقرب جسته‌شود؛ اعم از حیوانات یا چیزهای دیگر.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ
(184)

آن‌گاه حق تعالی برای دلجویی پیامبر گرامی خویش می‌فرماید: «پس اگر تو را تکذیب کردند، بدان که پیامبرانی هم که پیش از تو» همانندت «معجزات و صحیفه‌ها و کتاب روشن‌گر آورده بودند، با انکار و تکذیب مواجه شدند» لذا بر سخنان یاوه آنان شکبیا باش و با آنان مبارزه کن. زبر: جمع زبور، به معنای کتاب است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأَدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (185)

«هر نفسی چشمنده مرگ است» حق تعالی مرگ را سرنوشت هر موجود زنده‌ای گردانیده‌است، خواه این موجود بشر باشد، یا فرشته، یا جن، یا حیوان، پس هیچ‌کس را از سرکشیدن جام مرگ گریزی نیست «و همانا روز رستاخیز پادشاهیتان به‌طور کامل به شما داده می‌شود» و فقط در این روز است که پادشاه به‌طور کامل پرداخته می‌شود، پس آنچه که در دنیا، یا در عالم برزخ به انسان داده می‌شود، فقط بخشی از پادشاه است. این خود به این حقیقت اشاره دارد که بخشی از پادشاهها - خیر باشند یا شر - گاهی در دنیا، یا قبر به انسان می‌رسند. در حدیث شریف آمده است: «إن القبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النار: همانا قبر، باغی از باغهای بهشت، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است». «پس هر که از آتش دوزخ دور داشته شده و به بهشت درآورده شد، قطعا کامیاب شده است» یعنی: به آنچه می‌خواسته دست یافته و از آنچه هراس داشته، نجات یافته‌است زیرا هرگونه کامیابی و رستگاری‌ای - هرچند که برآورنده تمام خواسته‌های انسان باشد - بدون بهشت هیچ است و نجات از هرگونه زیانی هم - چنانچه صاحب آن از آتش دوزخ نجات یابنده نباشد - نجات نیست «و زندگانی دنیا جز متاع غرور نیست» متاع: هرآن‌چیزی است که انسان از آن نفع و بهره می‌گیرد. غرور: فریفته‌شدن به آرزوها و خواهشهای دنیا است.

این آیه کریمه، متضمن مژده و بیم (وعد و وعید) به تصدیق‌کنندگان و تکذیب‌کنندگان پیامبر ص است. از سعید بن جبیر روایت شده است که فرمود: وعید و تهدید در این آیه کریمه، فقط متوجه کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهد، اما کسی که آخرت را به وسیله دنیا می‌طلبد، دنیا برایش

بهترین متاع و بهره‌ای است و این هشدار شامل وی نمی‌شود. در حدیث شریف به روایت ابوهریره ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «حقیقتا جای یک تازیانه در بهشت، بهتر از دنیا و مافیهاست، اگر می‌خواهید آیه: ﴿فَمَنْ زُحِرَ...﴾ را بخوانید تا این حقیقت بر شما روشن شود».

علما در بیان احکام گفته اند: سنت است که در هنگام احتضار و جان کندن، به انسان کلمه شهادت تلقین شود، بدون خواستن از وی که آن را تکرار کند زیرا چه بسا که تکرار، سبب ملال و دلتنگی وی گردد. همچنین مستحب است که در آن هنگام سوره «یس» نیز بر وی خوانده شود زیرا در حدیث شریف آمده است که خواندن «یس»، مردن را بر شخص محضر آسان می‌سازد. همچنان سنت است که در بردن مرده به سوی گورستان تعجیل شود.

لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (186)

«و شما قطعاً در مالها و جانهایتان آزموده خواهید شد» یعنی: به طور قطع در اموال خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ با از دست دادن آنها بر اثر حوادث و مصایب، بذل و انفاقهای واجب و سایر تکالیف شرعی‌ای که متعلق به اموال است. همچنان در جانهای خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ بامرگ، مبتلا شدن به بیماری‌ها، ازدست‌دادن عزیزان و کشته شدن در راه خدا Ψ .

با توجه به این که آیه کریمه بعد از هجرت مؤمنان به مدینه و قبل از غزوه بدر نازل شد؛ این خطابی است به رسول خدا ص و امت ایشان جهت تسلیت و دلجویی‌شان بر کید و آزارهای کافران و فاسقان که در آینده با آن روبرو

خواهند شد تا مؤمنان خود را به پایداری و شکیبایی بر تحمل رنجها و ناخوشی‌ها آماده ساخته، از هم‌اکنون راه دشواری را که پیش‌رو دارند، در نظر بگیرند «و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده» یعنی: از یهود و نصاری «و همچنان از کسانی که به شرک گراییده‌اند» که سایر طوایف کفر از غیر اهل کتاب‌اند؛ «سخنان دل‌آزار بسیاری خواهید شنید» از طعن و تمسخر در دین و مقدسات و آبروی خویش.

بنا به روایتی در سبب نزول، این بخش از آیه کریمه درباره کعب بن اشرف یهودی نازل شد که رسول خداص را با اشعار خویش هجو می‌کرد و در این اشعار؛ کفارقریش را علیه آن حضرت ص بر می‌انگیخت.

«ولی اگر صبر کنید و تقوی پیشه نمایید» صبر: مقید ساختن و پایبند کردن نفس بر چیزی است که آن را ناخوش دارد، همچون فروخوردن خشم و مقاومت در برابر سختی‌ها با روحیه پایداری و احساس رضایت. تقوی: دوری گزیدن از گناهان و پایبندی به دستورات الهی است. آری! اگر چنین کنید، بی‌تردید «این» صبر و پرهیزگاری «از عزم امور است» یعنی: از آن کارهایی است که بر شما واجب است تا تصمیم خود را بر آن استوار کنید. گفته می‌شود: «عزم الامر»، آن‌گاه که شخص کار را محکم کرده و آن را به سامان رساند و استوار گرداند. قول راجح این است که: حکم این آیه کریمه منسوخ نیست زیرا جدال به شیوه نیکوتر، همیشه مطلوب است، چنان‌که رسول اکرم ص با وجود آن که به جهاد دستور داده شده بودند، با یهودیان مدارا می‌کردند و از منافقان در می‌گذشتند.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (187)

«و یاد کن هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده» یعنی: از یهود و نصاری «پیمان گرفت، که حتما باید آن را برای مردم بیان نمایند و کتمانش نکنید» یعنی: نبوت آن حضرت صل را برای مردم بیان نموده و آن را پنهان ندارید «پس آن عهد را پشت سر خود انداختند» یعنی: عهد و پیمان الهی را بی محابا پشت سر افگندند «و آن را به بهای ناچیزی» از بهره‌های پست و پلید و بی‌ارزش دنیا «فروختند، چه بد است آنچه خریدند!».

این آیه کریمه متضمن هشدارى سخت برای علماء است تا چیزی از علم سودمند را پنهان نکنند. در حدیث شریف آمده است: «من سئل عن علم فکتمه الجم يوم القيامة بلجام من نار: هرکس از علمی مورد پرسش قرار گیرد و آن علم را بپوشاند، در روز قیامت به دهنه‌ای از آتش لجام زده می‌شود». که این خود بروجوب نشر علم برای مردم دلالت می‌کند. علی‌ت می‌فرماید: «خداوند Ψ از مردم جاهل و نادان عهد نگرفته که بیاموزند، اما از علما عهد گرفته که بیاموزانند».

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَجُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (188)

«هرگز کسانی را که به آنچه کرده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند که بر آنچه نکرده‌اند، موردستایش قرار گیرند، رسته از عذاب پندار و آنان عذاب دردناکی در پیش دارند» یعنی: هرکس به کارهای نیکی که انجام داده، شادمانی کند و دوست داشته باشد که مردم به آنچه هم کرده است، او را ستایش کنند، پس او را نجات یافته از عذاب پندارید.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: روزی مروان برای دربان خود گفت: ای رافع! نزد ابن عباس τ برو و به او بگو: اگر چنان باشد که هر شخصی از ما که به آنچه کرده شادمان است و دوست دارد که به آنچه نکرده ستوده شود؛ مورد عذاب قرار گیرد، بی‌گمان همه ما مورد عذاب قرار می‌گیریم؟ ابن عباس τ در پاسخ فرستاده وی فرمود: «این آیه کریمه به شما چه ارتباطی دارد؟ حقیقت امر این است که این آیه درباره اهل کتاب نازل شد»، سپس آیه ماقبل را تلاوت نمود: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...﴾. همچنین ابن عباس τ در همین رابطه می‌گوید: «رسول خداص از اهل کتاب درباره چیزی سؤال کردند ولی آنها در پاسخ، حقیقت را کتمان نموده و سخنی دروغین آوردند و درحالی از نزد رسول خداص بیرون رفتند که به ایشان چنین وانمود می‌کردند که به سؤالشان پاسخ درستی داده‌اند و با این پاسخ در پیشگاه آن حضرت ص قابل ستایش خواهند بود! از سوی دیگر شادمان بودند از این که پاسخ واقعی را از ایشان پنهان داشته‌اند. همان بود که آیه کریمه این صحنه‌سازی آنان را بر ملا و مال کارشان را هویدا ساخت.

به روایتی دیگر، آیه کریمه درباره کسانی از منافقان نازل شد که از جهاد تخلف می‌کردند، اما هنگامی که رسول خداص از جهاد بر می‌گشتند، به حضور ایشان آمده عذرخواهی می‌نمودند و دوست داشتند که به آن چیزی مورد ستایش قرار گیرند که انجام نداده بودند. حافظ ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «جمع کردن میان این دو روایت ممکن است زیرا محتمل است که آیه کریمه در مورد هر دو گروه نازل شده باشد».

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (189)

«و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند بر هر چیزی تواناست» این آیه کریمه در رد و تکذیب سخن جاهلانه یهودیانی نازل شد که گفتند: **(إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ)** (خدا فقیر و ما توانگر هستیم) «آیه 181».

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ (190)

«مسلمانان در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز» و تفاوت آنها در درازی و کوتاهی و گرمی و سردی و غیره «آیاتی است» یعنی: نشانه‌ها و راهنماهای روشن و برهانهای واضحی است که بر وجود آفریننده سبحان دلالت می‌کند، اما «برای صاحبان خرد» های ناب از شائبه‌های نقص و عقلهای وارسته از کجی‌ها و انحراف زیرا مجرد تفکر در نشانه‌هایی که خدای سبحان در این آیه کریمه از آنها یاد کرده است، برای عاقل بسنده و کافی است تا او را به ایمانی پیوند دهد که هیچ شک و شبهه‌ای نمی‌تواند آن را متزلزل کرده و به درون آن رخنه نماید بنابراین، واجب است که ایمان انسان بر پشتوانه دلایل یقینی متکی و مستظهر باشد، نه بر تقلید و وراثت. در حدیث شریف آمده است: «وای بر کسی که این آیه کریمه را بخواند و در آن تفکر نکند». همچنان روایت شده است که در شب نزول این آیه کریمه، رسول خدا ص تا بامداد پیوسته می‌گریستند.

باید دانست که میدان تفکر، آفریده‌های حق تعالی است نه ذات وی زیرا درک حقیقت ذات الهی محال و ناممکن است.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (191)

آن‌گاه حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: «هم‌آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند» یعنی: صاحبان خرد کسانی هستند که میان فکر و ذکر جمع نموده و خداوند متعال را در همه احوال یاد می‌کنند، چنان‌که پیامبر اکرم ص خداوند عزوجل را در همه اوقات یاد می‌کردند. به قولی: مراد از «ذکر» در اینجا نماز است. یعنی: کسانی که نماز را در هیچ حالی از احوال ترک نمی‌کنند و آن را در حال نبود عذر ایستاده و در حال وجود عذر، نشسته و به پهلو خوابیده ادا می‌کنند «و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کنند» یعنی: در صنع بدیع و متقن آسمانها و زمین و استحکام و ثبات آنها و عظمت و بزرگی اجرام آنها می‌اندیشند. یادآور می‌شویم که دعوت به تأمل در شگفتیهای آفرینش از مضامین اصلی قرآن است.

این آیه کریمه و آیات مشابه آن، ناظر بر «برهان اتقان صنع» در حکمت اسلامی است.

این متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! اینها را بیهوده» و به‌بازی و عبث «نیافریده‌ای» بلکه اینها را دلیلی بر حکمت و قدرت خویش آفریده‌ای تا زمین را میدان آزمایش بندگان قرار داده و فرمانبرداران را از سرکشانتمت تمایز گردانی «منزهی تو» از آنچه که لایق شأن خداوندی‌ات نیست «پس ما را از عذاب آتش دوزخ درامان بدار».

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (192)

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! هر که را تو در آتش افگنی، یقیناً رسوایش کرده‌ای» و خوار و بی‌مقدارش ساخته‌ای «و برای ستمکاران» یعنی: برای کافران «هیچ یاورانی نیست».

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (193)

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! همانا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند» که این دعوتگر همانا رسول خداست و به قولی: دعوتگر، قرآن است «که به پروردگار خود ایمان آورید، پس ایمان آوردیم» یعنی: به ندای این دعوتگر لبیک گفته و ایمان آوردیم «پروردگارا» تکرار ندا برای اظهار فروتنی و تضرع است «گناهان ما را بیامرز و سیئات ما را بزدای» یعنی: گناهان کبیره و صغیره‌مان را به مغفرت خویش درپوشان، یا آن کوتاهی‌هایی را که در حقوق بندگانت از ما سر زده است، برملا و آشکار نکن، باعذاب کردن ما در برابر آنها «و ما را در زمره ابرار بمیران» ابرار: جمع «بار» است و ایشان کسانی اند که در طاعت پروردگار سعی بلیغ و کوشش وسیع می‌نمایند و گستره طاعاتشان بسیار وسیع است. به قولی: ایشان پیامبران الهی ﷺ و صالحان‌اند.

رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (194)

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! و آنچه را که به‌وسیله فرستادگانت به ما وعده داده‌ای، به ما عطا کن» وعده‌ای که بر

زبان پیامبران ﷺ داده شده، همانا پاداش خداوند Ψ بر اهل طاعت وی است «و ما را روز رستاخیز رسوا نگردان» که این رسوایی، ذلت و حقارتی ننگین است «زیرا تو وعدهات را خلاف نمی کنی» آری! خداوند متعال به دلیل قدرت و کمال و انعام بزرگ خویش، وعده‌هایی را که بر زبان پیامبرانش ﷺ به بندگان مؤمن و نیکوکار خویش سپرده و کتابهایش نیز متضمن آن هستند - چون آمرزش گناهان، نجات از عذاب و رهیافتنشان به بهشت - هرگز خلاف نمی کند، در صورتی که مستحق آن باشند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص هنگامی که به نماز تهجد برمی خاستند، آیات ده گانه آخر سوره آل عمران را می خواندند و سپس با خدای خویش چنین مناجات می کردند: «اللهم اجعل في قلبي نوراً، وفي سمعي نوراً، وفي بصري نوراً، وعن يميني نوراً، وعن شمالي نوراً، ومن بين يدي نوراً، ومن خلفي نوراً، ومن فوقي نوراً، وأعظم لي نوراً يوم القيامة. بارخدايا! در قلبم نوری را پدید آور و در شنوایی ام نوری را و در بینایی ام نوری را و از جانب راست من نوری را و از جانب چپم نوری را و از پیشاپیش من نوری را و از پشت سرم نوری را و از فراز سرم نوری را و برای من در روز قیامت نوری بزرگ قرار ده».

علما بر آنند که: خواندن این آیات ده گانه بعد از بیدار شدن از خواب در شب - با اقتدا به رسول اکرم ص - مستحب است.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ (195)

«پس پروردگارشان دعایشان را اجابت کرد» با دادن این وعده: «که من عمل هیچ صاحب عملی از شما را ضایع نمی‌کنم» با ندادن ثواب آن «از مرد یا زن» تصریح بر زنان، به خاطر دلخوش کردن آنهاست، و گرنه آنان نیز در عموم معنای (الذین آمنوا و عملوا الصالحات) داخلند. آیه کریمه ضمناً زنان را به مشارکت در دعوت اسلامی و آنچه که از هجرت و جهاد به دنبال خود دارد، تشویق و ترغیب می‌نماید «همه از همدیگرید» یعنی: مردان شما در طاعت حق تعالی مانند زنان شما هستند و زنان شما مانند مردان شما، مردان از زنان به وجود آمده‌اند و زنان از مردان و هر دو از یک اصل منشعب گردیده‌اند زیرا هر دو جنس، از نسل آدم و حوا بوده و هر دو جنس مکلف می‌باشند.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه هنگامی نازل شد که ام سلمه رضی الله عنها به رسول خدا ص گفت: یا رسول الله! من نمی‌شنوم که حق تعالی از هجرت زنان نیز سخنی به میان آورده باشد. «پس کسانی که هجرت کرده‌اند» به سوی رسول خدا ص از مردان و زنان؛ با ترک دار و دیار خود «و» کسانی که «از خانه‌های خود رانده شده» اند در طاعت خدای عزوجل «و» کسانی که «در راه من آزار دیده‌اند» مراد آزارهایی است که به سبب ایمان خویش به حق تعالی از مشرکان می‌دیدند تا از دین خویش برگردند، اما این آزارها، جز تمسک بیشترشان به دین حق، هیچ اثر دیگری بر آنان نداشت و همه کسانی که به سبب تمسکشان به دین الهی، مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار می‌گیرند، در خطاب آیه کریمه داخل‌اند «و» کسانی که «جنگیده‌اند» با دشمنان خدا Ψ «و» کسانی که «کشته شده‌اند» در راه خدا Ψ - که این برترین مقامات است. مراد، به شهادت

رسیدن برخی از آنهاست، آری! اینانند که: «سیئاتشان را می‌زدایم» زیرا هجرت در راه خدا Ψ گناهان ما قبل خود را محو می‌کند و جهاد و شهادت در راه خدا Ψ ، تمام گناهان - بجز وام را - پاک می‌گرداند، چنان‌که در احادیث آمده است «و آنان را در باغهایی که از فرو دست آنها جویباران روان است، درمی‌آورم. این پاداش الهی است و پاداش نیکو نزد خداوند است» که به عمل‌کنندگان تعلق می‌گیرد.

لَا يَغْرَنَكْ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (196)

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره مشرکان مکه نازل شد زیرا آنان در آسایش و رفاه و نعمت به سر می‌بردند و تجارت می‌کردند، پس برخی از مسلمانان گفتند: دشمنان خدا Ψ را در امر معیشت و گذران زندگانی شان به خیر و نیکی می‌یابیم، حال آن که ما از فقر و فاقه و سختی به جان آمده‌ایم! همان بود که نازل شد: «گشت‌وگذار کافران در شهرها» و ترتیب دادن سفرهای تجارتي از سويشان با هدف رونق بخشیدن به زندگي مادي «تو را نفریبد» زیرا این متاعی است اندک که در این دنیا از آن بهره‌مند می‌شوند و سپس بازگشتشان به سوی دوزخ است. عکرمه می‌گوید: «مراد؛ آمد و رفت شب و روز آنان و نعمتهایی است که از آن بهره می‌برند».

مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (197)

«این» متاع دنیا «بهره‌مندی ناچیزی است» که نسبت به پاداش خدای سبحان هیچ‌گونه اعتبار و ارزشی ندارد «سپس جایگاهشان دوزخ است و چه بد آرامگاهی است» آن جایگاهی که با کفر خود، در دوزخ برای خود آماده

کرده‌اند. بایسته یادآوری است که دوزخ از روی ریشخند و سرزنش، آرامگاه نامیده شد.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (198)

«لیکن» درمقابل جهنم برای کفار؛ «کسانی که تقوای پروردگارشان را پیشه ساخته‌اند» به علاوه همه منافع بسیار دیگری که از این کار می‌برند «برای ایشان باغهایی است که جویباران از فرودست آن جاری است و جاودانه در آنند، نزلی از جانب خدا است» نزل: آنچه که برای میهمان آماده می‌شود؛ از پذیرایی و هدیه، یا منزلی که در آن جای می‌گیرد «و آنچه نزد خداوند است» از نعمتهایی که برای پیروان و مطیعان خویش آماده نموده «برای نیکوکاران بهتر است» از منافی که کفار در سفرهای تجارتي و در مشاغل دیگر به دست می‌آورند.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (199)

«و البته از میان اهل کتاب، کسانی هستند که به الله ایمان می‌آورند و به آنچه فرود آورده شد به سوی شما و به آنچه فرود آورده شده به سوی خودشان» نیز ایمان می‌آورند «در حالی که در برابر خدا خاشع‌اند» یعنی: برخی از اهل کتاب بهره‌ای از دین برده‌اند و همانند دیگران، شریک رسوایی‌هایی که خداوند Ψ از آن در آیات این سوره و آیات مشابه آن سخن گفته، نیستند زیرا این «بعض»، میان ایمان به الله Ψ و آنچه بر پیامبرش حضرت محمدصل فرود آورده و آنچه

که برانیای خودشان نازل کرده، جمع می‌کنند و «عوض آیات خدا بهایی اندک نمی‌ستانند» یعنی: پیروی حضرت محمدص را به‌خاطر کسب مقام یا جاه دنیوی‌ای، فرو نمی‌گذارند «اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را دارند» پاداشی مکرر، نه یک‌بار، بلکه دوبار، چنان که در «سوره قصص/54» آمده‌است. «آری! خداوند سریع الحساب است».

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره نجاشی پادشاه حبشه نازل شد، که رسول خداص بر وی نماز جنازه غایب گزاردند». ولی حسن‌بصری؛ می‌گوید: «آیه‌کریمه درباره آن عده از اهل کتاب نازل شد که قبل از حضرت محمدص می‌زیستند و بعد از بعثت آن حضرت، از ایشان پیروی کرده و به اسلام گرویدند».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
(200)

«ای مؤمنان! صبر پیشه کنید و پایداری ورزید» حق تعالی مؤمنان را به صبر بر طاعات و شکیبایی از شهوات برمی‌انگیزد. باید دانست که: یکی «صبر» است و دیگری «مصابره»، یعنی: پایداری در برابر دشمنان و شکیبایی بر سختی‌های جنگ، که مصابره از صبر سخت‌تر و دشوارتر است «و برای جهاد آماده باشید» یعنی: در مرزهای سرزمین اسلامی در حال آماده‌باش قرارداشته باشید، درحالی‌که اسبان و دیگر وسایل جهاد را مهیای کار نگاه می‌دارید و این آمادگی را اصطلاحاً «مرابطه» می‌نامند. انتظارکشیدن نمازها در مساجد نیز از «رباط» است. بنابراین، «رباط»، محکم کردن مرزها و پایبندی به مساجد است «و

از خداپروا کنید، باشد که رستگار شوید» پس تقوای الهی سبب رستگاری است، تقوایی که این سوره با سفارش به آن ختم و سوره بعدی با سفارش به آن آغاز می‌شود.

از ابوهریره τ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: درحقیقت در زمان رسول اکرم «چنان غزوه‌ای نبود که مؤمنان در آن مرابط (به حال آماده‌باش) باشند، لیکن این آیه کریمه درباره کسانی نازل شد که با خواندن نمازها در اوقات آن و سپس باقی ماندن در مساجد و ذکر خدای عزوجل در آنها، مساجد را آباد نگاه می‌دارند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا «فرمودند: «آیا شما را از آنچه که خداوند Ψ با آن گناهان را محو و درجات را بلند می‌سازد آگاه نکنم؟ (اینک آگاهتان می‌کنم): کامل ساختن وضو با وجود سختی‌ها، گام نهادن بسیار به سوی مساجد و انتظار کشیدن نمازی بعد از نمازی؛ این است رباط، این است رباط، این است رباط».

در فضیلت آمادگی (رباط) در راه خدا Ψ و پشتیبانی از مسلمانانی که در سرزمین دشمن در مقابل آن قرار دارند، نیز احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله این حدیث شریف است: «آمادگی یک روز در راه خدا Ψ بهتر از دنیا و مافیهاست». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هرکسی که می‌میرد، بر عمل وی مهر ختام زده می‌شود، جز مرابط در راه خدا Ψ که عملش بر وی - تابرانگیختنش در روز قیامت - جریان داده می‌شود، چنان‌که از عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر نیز ایمن می‌گردد».

﴿سوره نساء﴾

مدنی است و دارای (176) آیه است.

وجه تسمیه: چون احکام متعلق به زنان در این سوره بسیار است، از این جهت، آن را سوره «نساء الکبری»، و در مقابل آن، سوره «طلاق» را سوره «نساء القصری» نامیده‌اند. از عبدالله بن مسعود روایت شده است که فرمود: در سوره «نساء» پنج آیه است که اگر تمام دنیا و مافیها را در عوض آنها به من بدهند، مرا بدین اندازه شادمان نمی‌کند، این پنج آیه عبارتند از: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ (آیه 40) و: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ﴾ (آیه 31) و: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ (آیه 48) و آیه: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ (آیات 64 - 65).

سوره مبارکه «نساء» متضمن احکام خانواده کوچک؛ یعنی هسته اولیه اجتماع و خانواده بزرگ؛ یعنی جامعه اسلامی و رابطه آن با کل جامعه انسانی می‌باشد، به همین دلیل است که این سوره در نخستین آیه، وحدت اصل و منشأ آفرینش انسان را با بیانی روشن و شگرف تبیین کرده و تقوای الهی را به عنوان مراقب و نگهبان این رابطه عام اجتماعی معرفی می‌نماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (1)

«ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، همو که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را نیز از او پدید آورد» یعنی: شما را از آن یک تنی آفرید که در آغاز او را خلق کرد - و او آدم است - سپس از پهلو چپ آدم جفتش را که حواء است درحالی آفرید که آدم در خواب بود، پس چون بیدار شد و حواء را دید، از وی خوشش آمد و به وی متمایل گردید و حواء نیز با او انس گرفت. در حدیث شریف آمده است: «همانا زن از پهلو آفریده شده و کجترین بخش پهلو قسمت بالای آن است، پس اگر بخواهی که آن را راست سازی؛ آن را شکسته ای و اگر از آن بهره برداری کنی؛ درحالی بهره برداری کرده ای که کجی در آن هست». «و از آن دو» یعنی: از آدم و حواء «مردان بسیار و زنان» بسیاری را در روی زمین «پراکند» با زاد و ولدشان «و از خدایی پروا نمایند که به نام او از همدیگر درخواست می کنید» چنان که می گوئیم: «به خاطر خدا Ψ و به نام او از تومی خواهم که چنین و چنان کنی». در حدیث شریف آمده است: «من سألكم بالله فاعطوه: هر که از شما به نام خدا Ψ کمک خواست، پس به او بدهید». «همچنین از گسستن پیوند ارحام پروا کنید» یعنی: همان طوری که بر شما لازم است تا از خدا Ψ پروا کنید، همین گونه باید صله رحم را رعایت نموده و از نزدیکان خویش نگسلید زیرا صله رحم از جمله اموری است که خداوند Ψ به رعایت آن دستور داده است. ارحام: نام تمام نزدیکان و خویشاوندان - اعم

از مردان و زنان - بدون فرقی بین محرمان و غیر آنهاست، اما مراد از آن در اینجا: نزدیکانی هستند که از جهت پدر و مادر با انسان قرابت داشته باشند. علما اتفاق نظر دارند بر این که صله رحم واجب است. «همانا خداوند همواره بر شما نگهبان است» پس او اعمال خیر و شر شما را زیر نظر داشته و شما را در برابر آن جزایمی دهد. در حدیث شریف آمده است: «خداوند Ψ را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند». در روایت ابراهیم نخعی، قتاده، اعمش و حمزه: (الارحام) به جر خوانده شده، که بنابراین قرائت؛ از آیه کریمه جایز بودن درخواست به نام رحم و به حق پیوند آن نیز بر می آید و البته این، به معنای سوگند خوردن به غیر باری تعالی نیست.

وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (2)

«و اموال یتیمان را به آنان بازدهید» این خطاب متوجه اولیا و اوصیای یتیمان است. یتیم: کسی است که پدر نداشته و هنوز به دوران بلوغ نرسیده است زیرا در حدیث شریف آمده است: «پس از بلوغ، یتیمی ای نیست». و - چنان که از آیه (6) همین سوره بر می آید - اموال ایتام فقط زمانی به ایشان برگردانده می شود که به سن بلوغ برسند، که در آن زمان در حقیقت یتیم نیستند، پس اطلاق یتیم به آنها در این آیه، مجاز است، به اعتبار حالت یتیمی ای که قبل از رسیدن به سن بلوغ داشته اند «و پلید را با پاک بدل نکنید» یعنی: ای مؤمنان! با اموال ایتام همان کاری را نکنید که در جاهلیت مبنای رفتار مردم با آنان بود زیرا در جاهلیت مردم اموال سره و مرغوب ایتام را گرفته و اموال ناسره و نامرغوب خود را به جای آن می گذاشتند. بعضی گفته اند؛ معنی ﴿ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ

بِالطَّيِّبِ) این است: اموال ایتام را که برای شما حرام و پلید است نخورید، بلکه اموال پاک و حلال خودتان را بخورید «و اموال آنان را همراه» و با ضمیمه کردن «با اموال خود نخورید، که این گناهی بزرگ است».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه درباره مردی از قبیله غطفان نازل شد که از پسر برادر یتیمش اموال بسیاری نزد وی بود، پس چون آن یتیم به سن بلوغ رسید، اموال خویش را از عمویش طلب کرد، اما او از دادن اموال وی سرباز زد. و بعد از آن که این آیه نازل شد، اموالش را به وی باز داد.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَفْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ آدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا
(3)

«و اگر ترسیدید که در حق دختران یتیم به عدل و انصاف رفتار نکنید، در این صورت از زنانی که می‌پسندید به نکاح خود درآورید» از غیر دختران یتیم که بر شما حلالند، نه از زنانی که خداوند Ψ بر شما حرام گردانیده «دو زن، یا سه زن یا چهار زن» یعنی: یک، دو، سه، یا چهار تن را به همسری خویش درآورید. و جمع کردن بیشتر از چهار زن برای یک مرد جایز نیست.

بیان معنای مراد آیه: در جاهلیت، اولیای دختران یتیم - چون پسرعموهایشان - آنان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، اما حقوق مقرر در نکاح - چون مهر - را به آنان نپرداخته و در این باره با آنان مانند غیرشان از همسران رفتار نمی‌کردند، پس خدای عزوجل از نکاح آنان توسط اولیایشان نهی کرد، مگر این که با ایشان به عدل و داد رفتار شود و بالاترین مهري را که مستحق آن هستند و سایر حقوق زناشویی به آنان داده شود، در غیر این صورت باید - بجز دختران یتیم -

از زنان دیگر موردپسند خویش به همسری بگیرند. لذا هرکس به گمان غالب خود می‌پندارد که در حق دختر یتیم چنان‌که باید عدالت نمی‌کند، باید از ازدواج با او صرف نظر کرده و یک زن دیگر، یا در صورت ضرورت حتی تا چهار زن را به نکاح خود درآورد و در حق دختر یتیم ستم نکند «و اگر می‌ترسیدید که به عدالت رفتار نکنید» میان همسرانتان در نوبت هم‌خوابی، نفقه، معاشرت و مانند آنها، پس فقط «به یک زن اکتفا کنید» نه بیشتر از آن. به قولی معنی این است: اگر می‌ترسیدید که میان آنها در محبت عدالت نمی‌کنید - پس فقط یک زن بگیرید نه بیشتر. اما قول راجح این است که: عدالت معنوی، یا محبت قلبی در آیه کریمه مورد نظر نیست زیرا این امر از وسع و توان انسان خارج است، همان گونه که رسول خداص خود به عائشه رضی الله عنها - در مقایسه با سایر ازواج مطهرات - محبت قلبی بیشتری داشتند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «اللهم هذا قسمي فيما أملك فلا تؤاخذني فيما تملك ولا أملك: بار خدایا! این تقسیم من است در چیزی که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی (یعنی محبت قلبی) و من مالک آن نیستم، مورد مؤاخذه قرار نده». «یا» اکتفا کنید «به آنچه که مالک شده‌اید» از کنیزان، هرچند تعدادشان بسیار باشد. مراد: معاشرت جنسی با کنیزان از طریق ملکیت است، نه از طریق ازدواج. خاطر نشان می‌شود که کنیزان ملکی، حقی در نوبت هم‌خوابی ندارند. در یکی از روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مردم از خوردن اموال یتیمان احساس گناه کرده و خود را از آن باز می‌داشتند، اما در امر زنان، با دست باز عمل کرده و هر چه می‌خواستند از آنان به ازدواج خویش در می‌آوردند و گاهی میانشان عدالت کرده و چه بسا که عدالت را در میانشان

رعایت نمی‌کردند، پس چون از احکام یتیمان سؤال کردند، پیوست با جواب آن این آیه هم نازل شد تا ایشان را به این امر متوجه سازد که همان گونه که از بی‌عدالتی در مورد یتیمان بیم دارند، در مورد زنان نیز از بی‌عدالتی بیمناک بوده و بیشتر از آن تعدادی را که رسیدگی به حقوق آنها برایشان ممکن نیست، نکاح نکنند زیرا زنان نیز در ضعف و ناتوانی‌شان همانند یتیمان هستند. لذا از این روایت معنای دیگری نیز برمی‌آید. اما آنچه قبلاً در تفسیر آیه گفتیم، بر مبنای روایت عائشه رضی‌الله عنها بود، اما این معنی که از سبب نزول بر می‌آید؛ قول ابن عباس τ است.

«این نزدیکتر به آن است که ستم نکنید» یعنی: اکتفا نمودن به یک زن، نسبت به جمع کردن میان دو زن یا بیشتر از آن، به سالم ماندن آنان از آلودگی به جور و ستم، نزدیکتر است. امام شافعی؛ در معنی (الا تعولوا) گفته است: «به نکاح گرفتن یک‌زن نزدیکتر به آن است که عیالوار نشوید». سفیان گفته است: «الا تعولوا - به این معنی است: اکتفا نمودن به یک زن، نزدیکتر به آن است که فقیر نشوید».

بیان احکام:

1 - امام ابوحنیفه به جایز بودن نکاح دختر یتیم در حال صغارت وی نظر دارد. اما امام مالک، امام شافعی و جمهور علما برآنند که نکاح دختر یتیم تا آنگاه که بالغ نگردد، جایز نیست.

2 - ولی دختر یتیم - مثلاً پسر عموی وی - در صورت عدالت در پرداخت مهر، می‌تواند بعد از بلوغش با وی ازدواج کند و این رأی ابوحنیفه است، اما زفر و شافعی بر آنند که ولی نمی‌تواند - به عنوان عقدکننده - او را به ازدواج خودش

درآورد، مگر به اجازه حاکم و زمامدار زیرا ولایت در نکاح، شرطی از شروط عقد است.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «بعضی از عدم توجه به آیات در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته‌اند و آن این است که: در این آیه دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی‌توانید عدل و مساوات را برقرار نمایید، به ازدواج با یک زن اکتفا کنید و در آیه دیگری واضح ساخته که قطعاً نمی‌توان عدل و مساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقاً نا جایز است.

اما باید اندیشید که اگر هدف خداوند Ψ در این آیات، جلوگیری از نکاح بیش از یک زن می‌بود، او چه نیازی داشت که به این تفصیل بپردازد که: **(فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ)** یعنی نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دودو، سه سه و چهار چهار» زیرا در آن صورت بی‌عدالتی یقینی است؛ پس «احساس خطر» در این مورد معنایی نخواهد داشت. به علاوه، بیان قولی و عملی رسول خدا ص و صحابه کرام Ψ و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچ‌گاه ازدواج با بیش از یک زن را جلو‌گیری ننموده و حقیقت همان است که رعایت عدالت و مساوات در امور اختیاری و عدم توان مساوات در امور غیراختیاری یعنی در محبت و تمایل قلبی است؛ لذا بین این دو آیه هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیت تعدد زوجات آمده است».

**وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِينًا
مَرِينًا (4)**

«و مهر زنان را از روی طیب خاطر» به عنوان هدیه‌ای «به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، پس آن را حلال و گوارا بخورید» لذا آنچه در حلال بودن این واگذاری معتبر است، خوشی خاطر زنان است، نه مجرد موافقت آنها با الفاظی که از آن رضایت و طیب خاطر بر نمی‌آید. ابن عباس ر در تفسیر ﴿ هَنِيئًا مَرِيئًا ﴾ می‌گوید: «هرگاه زن بدون زیان رساندن و فریب مرد، مهر خود را به وی بخشید، پس آن هنیء و مریء؛ یعنی نوشین و گواراست». هنیء: در لغت؛ غذایی است که خورنده از آن لذت می‌برد و مریء: غذایی است که خوب هضم شده و از آن تغذی به عمل آید.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: رسم بر آن بود که چون مردی دخترش را به نکاح می‌داد، مهرش را برای خود گرفته و آن را به دختر نمی‌داد،^۱ پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. اما به قولی دیگر: مخاطب آیه شوهران، اولیا و سرپرستان زنانند که از خوردن مهر آنان منع شده‌اند.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (5)

«و به سفیهان اموالتان را ندهید» مراد: اموال خود ایتام است و دلیل این که حق تعالی اموال را به اوصیای ایتام نسبت داد این است تا بدین وسیله ایشان را به نگهداری از اموال ایتام همچون اموال خودشان برانگیزد. اصل «سفه» آشفتگی و ناهنجاری در خرد و رفتار است. مراد از سفیهان در اینجا؛ اطفال نابالغ، یا انسانهای کم‌خرد و سست‌اندیشه‌ای - اعم از مرد و زن، بزرگسال یا خردسال - هستند که به طرق بازدهی اموال که سبب رشد و بهره‌وری بیشتر آن می‌شود،

^۱ چنان که هم اکنون رسم و رواج حاکم در بسیاری از مناطق افغانستان چنین است.

آشنانبوده و از راه‌های زیان که سبب نابودی و تباهی اموال می‌شود، نمی‌توانند پرهیزکنند بنابراین، چنین کسانی از تصرف در اموالشان ممنوع (محجور) قرار داده می‌شوند زیرا «که خداوند آن را» یعنی: اموال را «سبب قوام معیشت شما قرارداد است» به طوری که امور زندگی‌تان به وسیله همین اموال سر و سامان می‌گیرد، پس اگر سفیهان کم‌خرد این اموال را تباه سازند، بار دوش شما می‌شوند «و از آن، خوراک و پوشاکشان دهید» یعنی: برایشان از اموال خودشان مقرری‌ای پردازید که به وسیله آن مخارج خوراک و پوشاک خویش را تأمین کنند «و با آنان سخنی پسندیده بگویید» یعنی: به آنان وعده نیکو بدهید. مثلاً بگویید: هرگاه به سن رشد رسیدید، یا خردتان به رشد رسید؛ اموالتان را به خودتان بر می‌گردانیم.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا وَمَن كَانَ عَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا (6)

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ثابت فرزند رفاعه و عمویش نازل شد زیرا رفاعه در حالی در گذشت که فرزندش ثابت خردسال بود، سپس عمویش به محضر رسول اکرم ص آمد و عرض کرد: پسر برادرم یتیم است و درخانه‌ام تحت تکفلم به سر می‌برد، بفرمایید که چه چیز از مالش برایم حلال است و چه وقت مالش را به وی باز دهم؟ در این هنگام بود که خداوند متعال نازل فرمود: «و یتیمان را بیازمایید» این آزمایش چنین است که: سرپرست یتیم در دیانت و اخلاق وی تأمل کند تا به نجابت و حسن تصرفش پی ببرد، همچنان

چیزی از مالش را به وی داده و او را بیازماید تا از نحوه تصرف وی در مالش، حقیقت حالش را بداند. ترتیب دادن این آزمایش - در نزد ابوحنیفه و شافعی - قبل از بلوغ و در نزد مالک بعد از بلوغ است «تا هنگامی که به حد نکاح» یعنی: به سن بلوغ «برسند» سن بلوغ نزد شافعی و احمد بن حنبل: پانزده سالگی و نزد مالک و ابوحنیفه: هفده سالگی است. از علامات بلوغ در مرد: فرود آمدن آب منی و رویدن موی ظهار و در زن: باردارشدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است «پس اگر در ایشان رشد» یعنی: حسن تدبیر و کردانی «سراغ یافتید» و از این امر مطمئن شدید «اموالشان را به آنان برگردانید» لذا اموال یتیمان به آنان داده نمی‌شود، مگر بعد از بلوغ و بعد از دریافت رشد و کردانی آنان با حسن تصرف در اموالشان، به گونه‌ای که اموال خود را در جای معقول و مورد ضرورت مصرف نموده و در آن اسراف و تبذیر نکنند. رشد: در نزد شافعی عبارت است از: صلاح در دین و حسن تصرف در مال. اما در نزد جمهور فقها (رحمهم الله) رشد، فقط اهلیت تصرف در مال است.

امام ابوحنیفه بر آن است که هرگاه یتیم به سن بیست و پنج سالگی رسید، مالش به هر حال به وی باز گردانده می‌شود، هر چند در او رشد و فهمی هم سراغ نشد. اما مذهب جمهور این است که: تا وقتی رشد و اهلیت یتیم ثابت نشود، مال وی به وی داده نمی‌شود؛ در هر سنی که باشد. «و آن اموال را» در کودکی و کوچکی آنان «به اسراف و شتاب نخورید، از ترس آن که بزرگ شوند» و اموال خویش را در اختیار بگیرند. یعنی: این گونه نباشد که شما از هم اکنون که آنها صغیرند، با خود بگویید: باید قبل از این که یتیم به سن بلوغ برسد و اموال خویش را از چنگم بیرون برد، اموالش را در راهی که دلخواه من است، مسرفانه

و به شتاب مصرف کنم! «وهرکس توانگر بود، باید که پرهیزگاری کند» و از اموال یتیم دوری گزیند «و هرکس تنگدست بود، باید در حد عرف از آن بخورد» و چنان نباشد که با اموال ایتام خوشگذرانی و عشرت نموده و در خوردن، نوشیدن و پوشیدن، مسرفانه و مرفهانه عمل نماید. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: وصی یا ولی نباید جز به اندازه مزد کارشان در مال یتیم، از آن بخورند. «پس چون اموالشان را به آنان برگردانید» بعد از بلوغ و رشدشان «بر آنان گواه بگیرید» که اموال خویش را از شما دریافت کرده‌اند و بدین گونه است که تهمت‌ها از شما دفع شده و از عاقبت دعواها و جنجال‌های بعدی ایمن می‌شوید. گواه گرفتن در نزد مالکی‌ها و شافعی‌ها، واجب و در نزد احناف، مستحب است. «و خداوند برای حسابرسی کافی است» و در هر آنچه انجام می‌دهید، حسابگر اعمال و گواه احوال شماست.

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (7)

سبب نزول: در دوران جاهلیت رسم آن بود که به زنان و پسر بچه‌هایی که قدرت جنگیدن نداشتند، میراث نمی‌دادند؛ پس نازل شد: «مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی دارند و زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی، آن مال کم یا زیاد باشد» یعنی: از تمام آنچه که متوفی برجای می‌گذارد، برای مردان و زنان نزدیک به وی که ارث بر هستند، سهم و بهره‌ای است، هر چند مال متروکه جز برای استفاده مردان صلاحیت نداشته باشد؛ مثلاً سلاح جنگی باشد، یا این که فقط برای استفاده زنان

صلاحیت داشته باشد، چون زیورات «که به عنوان سهمی معین و مقرر گردیده است» یعنی: این حقی است ثابت که خداوند متعال آن را فرض ساخته و دست بردن در آن باهدف از بین بردن، یا کاستن از آن جایز نیست.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (8)

«و چون خویشاوندان» غیر ارث بر «و یتیمان و مستمندان بر سر تقسیم ترکه حضور یابند، پس به آنها چیزی از آن بدهید» هر مقداری که ورثه به طیب خاطر می دهند «و با آنان سخنی پسندیده بگویند» سخن پسندیده، سخنی است که از منت و آزار بدور باشد، چون عذرخواهی از آنان بدین مضمون: ببخشید، ما مالک این اموال نیستیم، بلکه این اموال از آن یتیمان است.

ابن عباس ك می گوید: «آیه میراث (آیه 11) حکم این آیه را منسوخ گردانید». این قول ابن عباس ك، مذهب جمهور فقها و ائمه اربعه نیز هست. اما از ابن عباس ت در روایتی دیگر نقل شده است که فرمود: آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست، لذا امر به دادن چیزی از ارثیه به نزدیکانی که ارث بر نیستند، مفید و خوب است، هر چند که مردم عمل به آن را ترک کرده اند. ولی به نظر فقهای مذاهب، دادن چیزی از ترکه متوفی به نزدیکان غیر ارث بر، مستحب است نه واجب.

وَلْيُخْشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ
وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (9)

«و کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود برجای گذارند، بر» آینده «آنان بیم دارند، باید» از ستم بر یتیمان مردم نیز «بترسند، پس باید از خدا پروا دارند و

باید» اوصیا به یتیمان، یا حاضران به فرد محتضر «سخنی استوار و درست بگویند» که با حق و عدالت موافق باشد. این خطاب متوجه اوصیای ایتام و دربرگیرنده این اندرز و موعظه برای ایشان است: باید با یتیمانی که تحت تکفل خویش دارند، همان کنند که دوست دارند بعد از درگذشت ایشان با فرزندان خودشان انجام شود. ابن عباس ؓ می‌گوید: «این آیه ناظر بر مردی است که در حال احتضار قرار دارد و کسی که در نزد وی حاضر است می‌شنود که او وصیتی می‌کند که به حال ورثه‌اش مضر است، پس خداوند Ψ این شخص شنونده وصیت را امر می‌کند تا فرد محتضر را در مورد وصیتش به راه حق و عدالت برگرداند».

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا (10)

«هرآینه آنان که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند، جز این نیست که در شکم خویش آتش را می‌خورند» و روز قیامت با این نوع از عذاب معذب می‌شوند «و به زودی در آتشی فروزان درآیند» فروزش آتش؛ شعله‌ها و زبانه‌های آن است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «در روز قیامت گروهی از مردم درحالی از قبرهای خود برانگیخته می‌شوند که شعله‌های آتش از دهانهایشان زبانه می‌کشد. سؤال شد: یا رسول الله ص! آنان کیستند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینید که خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا...﴾».

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا

السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ
 فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ
 وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا
 حَكِيمًا (11)

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه در پاسخ به سؤال جابر بن عبدالله انصاری^۳ و شکایت زن سعد بن ربیع از عموی فرزندان در مورد عدم پرداخت مال ارثیه پدرشان به آنان نازل شد. خاطرنشان می‌شود که این آیه کریمه، آیه بعد از آن و آیه پایان بخش این سوره، آیات علم میراث (فرائض) اند. در حدیث شریف آمده است: «فرائض را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا فرائض نصف علم است و این علم فراموش می‌گردد و اولین چیزی است که از میان امت من برداشته می‌شود»^۱.

«خداوند به شما در حق اولادتان حکم می‌کند» یعنی: در باره میراث فرزندان کسانی از شما که می‌میرند، چنین حکم می‌کند که: «پسر را» از آنها «برابر بهره دو دختر است» مراد حالتی است که فرزندان بجا مانده از متوفی، ذکور و اناث باهم باشند، پس در این حالت، میراث پسر دو برابر میراث دختر است زیرا مرد برای تأمین هزینه‌ها و مخارج زندگی خانواده، سامان دادن به شغل و حرفه و تجارت و تحمل تکالیف زندگی، به این سهم مضاعف نیاز دارد. باید دانست که اگر در میان میراث‌بران، فرزندان ذکوری بودند، آنچه که از میراث‌بران سهم‌بر (ذوی الفروض) باقی می‌ماند، برای آنان است، به دلیل این حدیث شریف: «فرائض (سهم معین در میراث) را به اهل آنها بسپارید و آنچه که از ذوی الفروض (صاحبان سهم معین) باقی ماند، برای نزدیکترین مرد از

^۱ احکام تفصیلی میراث را در کتب فقه جویا شوید.

ذکور است». اما اگر متوفی دارای فرزندی نبود، فرزندان پسران (نوه‌ها) این سهم را صاحب می‌شوند «و اگر» همه ورثه متوفی «دختر» باشند و همراه آنها پسری نباشد و این دختران «از دو تن بیشتر باشند، پس سهم آنان دوسوم ماترک» متوفی «است» و اگر دختران فقط دو تن بودند، باز هم سهم آنان دوسوم میراث بجامانده از متوفی است؛ در قیاس به دو خواهری که آخرین آیه از این سوره حکم میراث آنها را صراحتاً بیان کرده و گفته است: (اگر متوفی فرزندی نداشت و دو خواهر از خود بجا گذاشت، آن دو خواهر مستحق دوسوم میراث وی‌اند). بنابراین، هرگاه دو خواهر، مستحق دوسوم ترکه باشند، دو دختر به طریق اولی مستحق این سهم هستند.

«و اگر» دختر «یکی باشد، پس برای اوست نصف ترکه» متوفی «و برای هر یک از پدر و مادر وی» اگر بعد از مرگش زنده بودند «یک‌ششم از ارثیه» متوفی مقرر شده است «اگر متوفی دارای فرزندی باشد» از ذکور یا اناث، یک تن یا بیشتر، یا نوه پسری داشته باشد «ولی اگر متوفی فرزندی نداشته باشد» یعنی: نه فرزندی و نه فرزند پسری (نوه‌ای) «و وراثان او پدر و مادر وی باشند» به تنهایی و انفراد، یعنی با آنها هیچ وارث دیگری همراه نباشد، چون فرزند و نوه و شوهر، یا همسر و فقط آن دو وارث فرزندشان باشند: «پس برای مادرش یک‌سوم است» و بقیه ارثیه، یعنی دوسوم دیگر را پدر می‌برد. اما اگر همراه با آنها شوهر یا همسر متوفی نیز وجود داشتند، در این صورت مادر فقط مستحق یک‌سوم ارثیه متوفی - بعد از پرداخت سهم شوهر یا همسر - می‌باشد و سهم شوهر نصف ارثیه و سهم همسر یک‌چهارم آن است «و اگر متوفی

برادرانی» یا خواهرانی «داشته باشد، مادرش یک‌ششم سهم دارد» از مال ارثیه، چه آنان برادران متوفی باشند چه خواهرانش و چه یک برادر با یک خواهر باشند، چه دوتن یا بیشتر. اما یک برادر، یا یک‌خواهر، مادر را از یک‌سوم به یک‌ششم سهم ماترک محجوب نمی‌گرداند. البته این تقسیم میراث «پس از ادای وصیتی است که متوفی بدان سفارش کرده، یا بعد از ادای دین» یعنی: دوسوم، یا یک‌سوم، یا یک‌ششم، یا غیر اینها از ارثیه برای آنانی که ذکر شد تعلق نمی‌گیرد، مگر بعد از پرداختن به وصیت متوفی و بعد از پرداخت وامهایی که بر ذمه اوست.

علما - از سلف و خلف - اجماعاً برآنند که پرداخت وام بر وصیت مقدم است و بعد از پرداخت وام و اجرای وصیت است که باقی‌مانده ترکه بر ورثه تقسیم می‌شود. لذا وصایایی که به بیشتر از یک‌سوم مال ارثیه تعلق گیرد، قابل اجرا نیست. «پدرانتان و فرزندانان، شما نمی‌دانید که کدام‌یک برای شما سودمندترند» یعنی: از این رو است که خداوند Ψ میراث را بدین‌گونه در میان اصول و فروع شما تقسیم کرد و تقسیم میراث را به خود شما محول ننمود و برخلاف رسوم جاهلیت، در اصل استحقاق میراث، پدران و فرزندان را با هم برابر گردانید.

این احکام مندرج در این آیه «فرضه‌ای است» مقرر و معین بر عهده شما «از جانب الله، هر آینه الله دانا» است به مصالح شما «حکیم است» به آنچه در حق شما برنامه ریزی کرده است.

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرَّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرَّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ

لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ
 دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
 السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثَّلَاثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى
 بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (12)

«و نیمی از میراث زنان شما از آن شماست، اگر فرزندی نداشته باشند»
 خطاب در اینجا متوجه شوهران است. مراد از فرزند: پسر، یا دختر، یا فرزندان
 پسر می‌باشند، چه از شوهر آن میراث‌بر باشند چه نباشند «پس اگر ایشان را
 فرزندی باشد، شما را از آنچه بگذاشته‌اند یک چهارم سهم است» یعنی: در
 صورتی که زن فرزندی نداشته باشد، نصف ارثیه زن از آن شوهر است، اما با
 وجود فرزند - هر چند در رده‌های پایین هم باشد (یعنی نوه و نتیجه زن باشد) -
 سهم شوهر یک چهارم ارثیه زنش هست، البته این سهام «پس از انجام وصیتی»
 است «که به آن سفارش کرده باشند، یا» پرداخت «وامی که دارند».

اما حکم میراث بردن زنان از شوهرانشان چنین بیان شده است: «و برای زنان
 است یک چهارم سهم از آنچه شما بگذاشته‌اید، اگر فرزندی نداشته باشید»
 چه این فرزند از زنان ارث‌بر باشد، چه نباشد «پس اگر شما را فرزندی باشد،
 در این صورت برای زنان یک هشتم سهم است از آنچه بگذاشته‌اید، بعد از
 ادای وصیتی که به آن سفارش کرده باشید، یا پرداخت بدهی‌ای» و باید
 دانست: زن در سهمی که - با وجود فرزند و بدون وجود آن - دارد، با زنان
 دیگر شوهرش مشارکت دارد. یعنی: اگر زن موجود در عقد نکاح شوهر یکی
 باشد، این سهم از آن وی است، اما اگر شوهر بجز وی، زن یا زنان دیگری هم
 داشته باشد، همه زنان وی در این سهم - بی هیچ خلافتی - باهم شریکند و آن را
 به‌طور مشترک مستحق می‌شوند. سخن در مورد بدهی و وصیت متوفی هم بر

آن وجهی است که گذشت. «و اگر مرد، یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله باشد» کلاله: متوفایی است که نه فرزندی دارد، نه پدر و نه جدی. یادآور می‌شویم که اعراب هر متوفایی را که پدر، یا فرزند، یا جدی از راه نسبی (تعصیب) از وی میراث نبرد، (کلاله) می‌نامند، پس کلاله، مردان یا زنان متوفایی هستند که برادران، یا عموها، یا پسر عموهایشان از ایشان میراث می‌برند. اصل (کلاله) از «اکلیل» است و مناسبت میان آنها این است که همچنان که اکلیل بر سر احاطه دارد، این میراث بران نیز از حواشی متوفی بروی احاطه داشته و از اصول و فروع وی نمی‌باشند. آری! اگر مرد یا زنی کلاله باشد «و برادر، یا خواهری داشته باشد» علما اجماع دارند بر این که: مراد از برادر و خواهر در اینجا، برادران و خواهران مادری (اخیافی) هستند. البته حکم میراث برادران و خواهران پدری و مادری (اعیانی) و برادران و خواهران پدری (علاتی)، در آخر سوره می‌آید. «پس برای هر یک از آن دو یک ششم سهم ترکه است» چه برادر مادری او باشد و چه خواهر مادری او و ذکور و اناث در این حکم برابرند، اما به شرط این که تنها باشند؛ «اما اگر آنان زیاده از این بودند» یعنی: اگر برادران اخیافی، یا خواهران اخیافی منفردا، یا به‌طور مختلط، بیشتر از یک‌تن بودند «پس آنان در یک سوم ماترک باهم شریکند» یعنی: فقط ثلث (یک‌سوم) ارثیه را مالک می‌شوند، با تساوی تمام در میان مذکر و مؤنث خویش.

ابن کثیر می‌گوید: «برادران و خواهران اخیافی با بقیه ورثه از چند وجه اختلاف دارند؛ اول این که: آنها با کسی که بدو منسوبند - یعنی با مادرشان - میراث می‌برند. دوم این که: ذکور و اناث آنها در میراث با هم برابرند. سوم این که: میراث نمی‌برند، مگر آن‌گاه که مرده ایشان کلاله باشد، یعنی: نه فرزندی داشته

باشد، نه پدر و نه جدی. بنابراین، آنان همراه با پدر و جد و فرزند و فرزند فرزند متوفی، میراث نمی برند. چهارم این که: سهم ایشان به هیچ وجه از ثلث مال بیشتر نمی شود، هرچند ذکور و اناث آنها بسیار هم باشند». البته «پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده یا بعد از پرداخت بدهی ای که دارند و باید که او در وصیت و بدهی به حال ورثه زیان رسان نباشد» و به هیچ وجهی از وجوه زیان و ضرار، قصد زیان رساندن به آنان را نداشته باشد. مثلا به این صورت که برای کسی به چیزی اقرار کند که بر ذمه وی نبوده است، یا برای کسی چیزی را وصیت کند و هدفش از این اقرار و وصیت، جز زیان رساندن به ورثه چیز دیگری نباشد. یا مطلقا برای وارث یا برای غیر آنان بیشتر از ثلث ارثیه را وصیت کند، در حالی که ورثه آن را اجازه نداده و به چنین امری راضی نیستند. بنابراین، هر اقراری به بدهکاری، یا هر وصیتی که هدف از آن زیان رساندن به ورثه باشد؛ باطل و مردود است و هیچ چیز از آن اجرا نمی شود - نه ثلث و نه کمتر از آن.

از ابن عباس τ روایت شده است که فرمود: «زیان رساندن در وصیت از گناهان کبیره است». «این است وصیت خدا» پس هر وصیتی از سوی بندگان که مخالف آن باشد، مسبوق به وصیت الهی است، لذا وصیت خداوند Ψ به پیروی سزاوارتر می باشد بنابراین، وصایایی که مخالف آن باشد کنار گذاشته می شود، همچون وصایایی که متضمن برتری دادن برخی از ورثه بر برخی دیگر، یا مشتمل بر وجهی از وجوه زیان رسانی به آنان است «و خداوند دانا» است به میراث بران «بردبار است» بر اهل جهالت و نادانی از شما. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «مرد، یازنی، شصت سال تمام به طاعت حق

عمل می‌کنند، سپس چون مرگ ایشان در می‌رسد، در وصیت زیان می‌رسانند و در اثر آن آتش دوزخ برایشان واجب می‌گردد».

تَلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (13)

«اینها» که گذشت از احکام «حدود مقرره الله است» یعنی: مرزهای تعیین شده اوست که تجاوز از آن‌ها روا نیست. حدود: جمع حد، عبارت است از: قوانین و احکامی که خداوند Ψ آنها را برای بندگانش وضع کرده است تا به آن عمل کنند و از آن تجاوز ننمایند. گاه حدود بر محرمانی اطلاق می‌شود که خداوند Ψ آنها را منع کرده است، به همین جهت، مجازاتهای معین در شریعت، «حدود» نامیده شده‌اند. «و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند» در تقسیم میراث و غیر آن از احکام «او را به بهشت‌هایی در آورد که جویباران از فرودست آنها جاری است، جاودانه در آن هستند و این همان کامیابی بزرگ است» که هیچ رستگاری و کامیابی‌ای در دنیا با آن نمی‌تواند برابری کند.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (14)

«و هر که الله و رسول او را نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز کند» با تغییر دادن این احکام، یا فرو گذاشتن عمل به آنها «خداوند او را در آتشی درآورد که جاودانه در آن است و او راست عذاب خفت بار و رسوا کننده» در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «فرائض (علم میراث) را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا من

شخصی درگذشتنی هستم و همانا علم نیز برچیده خواهد شد و فتنه‌ها پدیدار خواهد گشت تا بدانجا که دوتن درباره فریضه میراث با هم اختلاف پیدا می‌کنند، اما کسی را نمی‌یابند که در مورد آن حکم کند».

وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (15)

«و کسانی از زنان شما که مرتکب فاحشه می‌شوند» فاحشه: فعل ناشایست است و مراد از آن در اینجا، فعل «زنا» است «بر آنان چهار مرد را از جنس خویش» از مسلمانان عادل «گواه طلبید، پس اگر» چهار مرد بر جرم آنان «شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها محبوس کنید تا آن که مرگ عمرشان را پایان دهد» و از آمیزش با مردم منعشان کنید. یادآور می‌شویم که این حکم در اول اسلام بود، سپس منسوخ شد. آری! حکم همین است که آنان باید در خانه‌ها زندانی شوند «یا خداوند برایشان راهی مقرر کند» به این که در موردشان حکمی دیگر نازل کند. و با نزول آیه «حد» برای مرد و زن زناکار، چنین هم کرد. ابن عباس ك می‌گوید: «در آغاز اسلام، زن چون زنا می‌کرد، در خانه (به‌طور مادام‌العمر) زندانی می‌شد... تا این که آیه مبارکه سوره نور نازل شد: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا﴾ (نور/2)»، و به این ترتیب خداوند Ψ برای آنان راهی از این حالت گشود، از آن پس، هرکس مرتکب زنا می‌شد، دره (تازیانه) می‌خورد و رها می‌شد». از این رو در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص بعد از نزول آیه حد فرمودند: «بگیرید از من (این حکم را): به تحقیق که خداوند برای آنان راهی مقرر کرد، [آن راه این است که:] مجازات زنا با بکر با بکر (زنی که شوهر نکرده و مردی که زن نگرفته) صد تازیانه و تبعید یک‌سال است و مجازات

زنای ثیب با ثیب (مردی که زن گرفته و زنی که شوهر کرده) صد تازیانه و سنگ باران است».

اما حنفی‌ها بر آنند که بعد از تازیانه زدن، دیگر تبعیدی نیست، که رأی جمهور فقها برخلاف آن است. البته مرد و زن متأهل زناکار - در نزد جمهور - فقط رجم می‌شوند، بدون تازیانه. اما احمد بن حنبل می‌گوید: رجم و تازیانه هر دو بر آنان جاری می‌گردد. و حکم گواهی چهار شاهد مسلمان عادل بر عمل زنا، باقی است و منسوخ نشده است.

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَأُذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (16)

«و آن دوکس از شما که زنا می‌کنند» یعنی: آن مرد و زنی که از میان مردان و زنان شما مرتکب عمل زشت زنا می‌گردند «پس آنان را آزار دهید» و برنجانیدشان؛ با زدن و توبیخ و تشر و سرزنش. خطاب در اینجا متوجه حکام و «اولی الامر» جامعه اسلامی است. آری! در آغاز، حکم زن زناکار، زندانی ساختنش در خانه و آزار رساندن به وی - هر دو - بود و حکم مرد زناکار آزار رساندن او بود بدون زندان. «پس اگر توبه کردند» از فعل زنا «و به صلاح آمدند» و نیکوکاری پیش گرفتند «از» تعذیب و آزار «آنان دست بردارید، زیرا خداوند توبه‌پذیر مهربان است» این حکم چنان‌که گفتیم، قبل از نزول آیه حد بود و با نزول آن منسوخ گردید.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (17)

«جز این نیست که وعده قبول توبه بر الله لازم است» یعنی: حق تعالی خود بر خویشان واجب گردانیده که توبه توبه کاران را - چنانچه به سویش توبه کار شوند - بپذیرد و از آنها درگذرد، اما اعتقاد ما بر این است که پذیرفتن توبه، عقلا بر خدای متعال واجب نیست. البته پذیرش توبه «تنها برای کسانی است که از روی جهالت مرتکب ناشایستی» یعنی: گناهان «می شوند» مراد از جهالت در اینجا: عدم شناختن گناه نیست، بلکه سبکسری و بی شرمی در ارتکاب عمل گناه آلودی است که ارتکاب آن سزاوار شأن شخص خردمند نمی باشد. البته این حالت سبکسری، در هنگام فوران شهوت، یا فوران خشم بر انسان پدید می آید. ولی ابن عباس ك می گوید: «هرکس که مرتکب عمل ناشایستی می شود، او قطعا نادان و جاهل است زیرا ارتکاب کار ناشایست، خود اثر جهالت اوست». آری! آن جاهلان سبکسری که مرتکب گناه می شوند «سپس به زودی توبه می کنند» از گناهانشان «آناند که خداوند توبه شان را می پذیرد» در حدیث شریف آمده است: «تحقیقا خداوند توبه بنده را - مادامی که در حال غرغره مرگ و جان کندن نباشد - می پذیرد». بنابراین، مراد از توبه کردن در زمانی نزدیک؛ توبه کردن در فاصله زمانی میان ارتکاب گناه تا هنگام مشاهده فرشته مرگ، یعنی: (ملک الموت) از سوی شخص توبه کار است. «و خداوند دانای حکیم است» پس در همه امور از روی دانایی و فرزاندگی حکم می کند.

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (18)

«و وعده قبول توبه برای کسانی نیست که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان در رسد» به گونه‌ای که می‌داند که حالا دیگر حتما می‌میرد و هیچ امیدی به زنده ماندنش باقی نمانده است و در آخرین هنگام «می‌گوید: اکنون توبه کردم» که این توبه هیچ سودی به حال وی ندارد «و نیز توبه کسانی که در حال کفر می‌میرند» زیرا کسانی که بر کفر می‌میرند، اساساً توبه‌ای ندارند و وجود آن در حق ایشان همانند عدم آن است «برای اینان» یعنی: برای هر دو گروه «عذابی دردناک آماده ساخته‌ایم» به جزای گناهان آنان.

علما در بیان احکام گفته اند:

- 1 - توبه از گناه به اتفاق امت بر مؤمنان فرض است.
- 2 - توبه از گناهی، همراه با ادامه‌دادن در گناه دیگری، جایز است.
- 3 - توبه کسانی که این دو آیه ناظر بر احوال ایشان است، پذیرفته می‌شود، نه توبه شخص محتضر در حال احتضار و نه توبه کافر در قیامت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرَاهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (19)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به ارث برید» یعنی: برای شما حلال نیست که آنان را از طریق ارث برای خویش گرفته و محبوس و مقیدشان گردانید، با این پندار که شما از خودشان به نفس‌هایشان ذی‌حق‌تر هستید، چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند و می‌کنند، لذا شما باید بدانید که زن کالایی نیست که به ارث برده شود «و نیز» ای شوهران! یا ای اولیای شوهر متوفی! برای شما حلال نیست که «ایشان را منع

کنید» از این که بادیگری غیر از شما ازدواج کنند تا با این منع بتوانید میراث ایشان را - هنگامی که می‌میرند - از آن خود سازید، یا بتوانید از این وسیله فشار برای بازپس گرفتن مهر ایشان استفاده کرده و آن گاه به ایشان اجازه ازدواج بدهید.

زهری و ابومجلز می‌گویند: «رسم و عادت اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد و از خود همسری بجا می‌گذاشت، پسر آن مرد از غیر آن زن، یا یکی دیگر از نزدیکان نسبی وی، جامه خویش را بر او می‌افکند و با این کار به آن زن از خود زن و از اولیایش ذی‌حقت‌تر می‌شد». بخاری نیز در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس ك روایت کرده است که فرمود: «رسم اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد، اولیای متوفی به (تصاحب) زن وی سزاوارتر تلقی می‌شدند، پس اگر یکی از آنان می‌خواست، او را به نکاح می‌گرفت و اگر می‌خواستند، او را به دیگری به زنی می‌دادند و اگر هم نمی‌خواستند، او را اصلاً به نکاح نمی‌دادند، پس به هر حال؛ آنها به تصمیم‌گیری درباره وی ذی‌حقت‌تر و سزاوارتر بودند». در روایتی دیگر از ابن عباس τ آمده است: «اگر آن زن زیبا می‌بود، یکی از بستگان نزدیک شوهر متوفایش او را به نکاح خویش می‌گرفت و اگر زشت و نازیبا می‌بود، او را در بند خویش می‌داشت تا بمیرد و میراثش را بگیرد، یا او را وامی‌داشت که خود را بازخرد کند و در قبال آزادی وی از او فدیهای می‌گرفت و رهایش می‌کرد». در روایت بخاری اضافه شده است: «همان بود که این آیه کریمه نازل شد». حاصل مطلب این که: آنها مهر را همچون ثمن و بهایی برای زن به حساب می‌آوردند.

آری! این کار را نکنید «تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید، به دست آرید»
ومهر را از آنان بازپس گرفته و از چنگشان به در برید «مگر آن که مرتکب
زشتکاری آشکاری شوند» این استثنا مخصوص شوهر است نه نزدیکان وی.
یعنی: فقط شوهر این امکان را دارد که با زن فسادپیشه خود روشی سختگیرانه
داشته باشد. ابوقلابه می‌گوید: «هرگاه زن شخص مرتکب زنا شد، پس باکی
نیست که به او زیان رسانده و در معاشرت بر وی سخت بگیرد و او را زیر
فشار و آزار بگذارد تا آن که از مهر خویش برای وی درگذرد. یعنی این که از
وی فدیة بازستاند». جمعی گفته‌اند: مراد از (فاحشه: زشتکاری) در آیه کریمه،
بدزبانی زن و ناسازگاری وی با شوهر است. اما ابن جریر ترجیحا بر آن است که
کلمه (فاحشه) عام است و شامل زنا، ناسازگاری، بدزبانی و اعمالی از این دست
همه می‌شود «و با زنان به وجه پسندیده زندگانی کنید» یعنی: به آن شیوه‌ای
که در شریعت و در میان خانواده زن، پسندیده شناخته شده؛ چون خوشرفتاری،
انفاق بر آنان به طور درست و دادن حق آنان در شب گذرانی. البته این معنی در
کمر بند همان اموری است که خدای عزوجل حلال گردانیده است بنابراین،
خوشرفتاری با زنان به معنی آزاد گذاشتن آنان در ارتکاب محرمات نیست.
در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «خیرکم خیرکم لاهله
وانا خیرکم لاهلی: بهترین شما، بهترین شماست برای خانواده‌اش و من بهترین
شما هستم برای خانواده‌ام». «و اگر آنان را» یعنی: زنانتان را «دوست ندارید»
به سببی از اسباب، بی آن که مرتکب بدکاری، یا ناسازگاری شده باشند، پس باید
صبر کنید و شکیبایی ورزید و در امر جدا شدن از آنان شتاب نکنید «زیرا چه بسا
چیزی را ناخوش بدارید و خداوند در آن خیر بسیاری نهاده باشد» از قبیل

استمرار و مداومت صحبت و به دنیا آمدن فرزندان صالح و شایسته از آن زنی که دوستش ندارید. چنان که در حدیث شریف آمده است: «مرد مؤمن از زن مؤمنه نفرت نورزد زیرا اگر از نظر شکل و شمایل و رفتار، او را نمی‌پسندد، چه بسا از بعدی دیگر از وی راضی گردد».

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا (20)

«و اگر خواستید همسری جدید «را جانشین همسری» دیگر، یعنی زن پیشین خود «کنید و به یکی از آنها قنطاری داده باشید» به عنوان مهر، یا هدیه. قنطار: صد رطل طلا است و هر رطل دو کیلو و نیم است «پس چیزی از او پس نگیرید» یعنی: اگر مرد، زن خویش را از روی بی‌میلی به او طلاق داد، بی آن که طلاق به‌انگیزه بدکاری و ناسازگاری وی باشد، پس در این صورت برای مرد حلال نیست که چیزی از آنچه را که به او به عنوان مهر یا هدیه داده‌است، از او بازپس بگیرد «آیا آن را به ستم و تعدی آشکار» یعنی: به ناحق و حرامی واضح «می‌گیرید» ای مردان؟ بهتان: ستم و دروغی است که طرف مورد تعدی را مبهوت و حیرت‌زده گرداند، که این بدون شک، حرام و گناهی بزرگ است.

وَكَيفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (21)

«و چگونه آن را می‌ستانید» این تعبیر، مفید انکار بعد از انکار است «با آن که از یک‌دیگر کام گرفته‌اید؟» ابن عباس ؓ می‌گوید: «افضاء: مقاربت جنسی است، ولی حق تعالی از آن به کنایه یاد کرد، برای آن که به مسلمانان ادبی برتر رابیا موزد». «و» چگونه از زنان مهر یا هدیه را باز پس می‌ستانید، در حالی که

«زنان از شما عهدی محکم گرفته‌اند؟» که این عهد، همانا عقد نکاح است، عهدی که مرد و زن را با نیرومندترین رابطه به هم پیوند داده و قوی‌ترین تعهدات را میان آنها ایجاد می‌کند. پس اگر مرد بعد از عقد نکاح، با زنش مقاربت یا خلوت شرعی کرد، زن مستحق کل مهر خویش است و بر شوهر، گرفتن چیزی از وی در صورت طلاق دادنش حرام است، مگر در حالتی که زن مرتکب زنا، یا ناسازگاری شده باشد - چنان‌که بیان آن گذشت. در نزد احناف و حنبلی‌ها، مهر با «خلوت صحیح» ثابت می‌گردد، اما شافعی‌ها و مالکی‌ها بر آنند که مهر با مقاربت مقرر و ثابت می‌شود نه به صرف خلوت.

خلاصه این که آیات فوق بر چهار حق از حقوق مسلم زنان تصریح و تأکید دارد:

- 1 - تحریم به ارث بردن زنان.
- 2 - نهی از ممانعت زن از ازدواج مجدد در صورت وقوع طلاق.
- 3 - حق زن در برخورداری از معاشرت به شیوه نیکو و پسندیده.
- 4 - حق زن در دریافت مهریه خویش به طور کامل.

**وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا
وَسَاءَ سَبِيلًا (22)**

در بیان سبب نزول آمده است: در جاهلیت رایج بود که چون پدران می‌مردند، فرزندان که از غیر زنانشان بودند، زنان پدرانشان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، پس نازل شد: «و با زنانی که پدرانتان آنان را به ازدواج خود درآورده‌اند، ازدواج نکنید» به جهت رعایت کرامت و احترام و بزرگداشت پدرانتان. این جمله مفید نهی از آن عادت زشت جاهلیت است «مگر آنچه که

در گذشته» قبل از نزول این آیه «رخ داده است» که خداوند Ψ شمارا بر آن مؤاخذه نمی کند «همانا این کار ناشایست و منفور می باشد و بدراهی است».

در جاهلیت، نکاح پسر با زن پدر را - چنانچه پدر می مرد یا زن خود را طلاق می داد - نکاح «مقت» یعنی نکاح مبغوض و منفور می نامیدند زیرا این کار از نظر صاحبان خرد، سخت منفور و ناپسند و بدترین رسم و روش است. تعبیر (آباء: پدران)، به اجماع علما؛ اجداد (پدر بزرگها) را نیز در بر می گیرد.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأَخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرِبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِن لَّمْ يَكُنُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (23)

این آیه؛ آیه تحریم محارم نسبی، محارم رضاعی و محارم به وسیله پیوندهای خویشاوندی (سببی) است، چنان که ابن عباس τ فرمود: «بر شما هفت گروه در نسب و خویشاوندی حرام شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد».

«بر شما مادرانتان حرام شده است» یعنی: به نکاح گرفتن آنان. لفظ (مادران)، شامل مادر بزرگان پدری و مادری - هر چند در مرتبه های بالاتر قرار داشته باشند - نیز می شود زیرا همه آنها مادران شخص می باشند. «و» بر شما حرام شده است «دخترانتان» شامل دختران فرزندان هم می شود، هر چند در مرتبه های پایین تری قرار داشته باشند (چون نوه ها و نتیجه ها)، چه آن دختران از پسران شخص باشند و چه از دختران وی. جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمد بن حنبل) نکاح دختر زنا را بر پدر زانی اش که از آب نطفه (منی) وی متولد شده است، بر وی حرام می دانند زیرا او نیز در واقع دختر وی است، هر چند که

حرامزاده می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «خواهرانتان» خواهران: شامل خواهران اعیانی (پدری و مادری)، خواهران اخیافی (مادری) و خواهران علاقی (پدری)، همه می‌شود.

«و» بر شما حرام شده است «عمه‌هایتان» عمه: اسم هر زنی است که خواهر پدرتان، یا خواهر یکی از اجدادتان باشد. گاهی عمه از جهت مادر است و آن خواهر پدر مادر می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «خاله‌هایتان» خاله: اسم هر زنی است که خواهر مادرتان، یا خواهر یکی از مادر بزرگ‌هایتان باشد. گاهی خاله از جهت پدر است و آن خواهر مادر پدر می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «دختران برادر» دختر برادر: اسم هر مؤنثی است که برادر شما با او نسبت ولادت مباشر و مستقیم، یا نسبت ولادت بالواسطه‌ای داشته باشد، هر چند هم در مراتب خود دور باشد. «و» بر شما حرام شده است «دختران خواهر» دختر خواهر: اسم هر مؤنثی است که خواهر شما با او نسبت ولادت مستقیم یا بالواسطه‌ای داشته باشد، هر چند در مرتبه خود دور هم باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آن مادران شما که شما را شیر داده‌اند» در طول دوره دوساله شیرخوارگی. اما بعد از آن مدت، شیر خوردن از زنی سبب تحریم نمی‌شود. در احادیث صحیح تعداد شیر خوردن به پنج مرتبه مقید شده است، اما مسئله در بین مذاهب مورد اختلاف است: شافعی‌ها بر آنند که تحریم به کمتر از پنج بار شیردادن ثابت نمی‌شود، اما احناف و مالکی‌ها بر آنند که شیر خوردن اندک در اثبات تحریم، همچون شیر خوردن بسیار است، هر چند یک قطره بیشتر نباشد. و حنبلی‌ها بر آنند که کمتر از سه بار شیردادن حرام نمی‌گرداند. «و» بر شما حرام شده است «خواهران رضاعی شما» خواهر

رضاعی: دختری است که طفلی با او از پستان یک زن شیر خورده باشد. بنابراین، خدای عزوجل شیرخوارگی را به منزله نسب قرار داد و زن شیردهنده را مادر «شیرخوار» نامید، از این رو، شوهر شیردهنده؛ پدر رضاعی وی است و پدر و مادر او؛ پدربزرگ و مادربزرگ وی و خواهر او؛ عمه وی و هر فرزندی که برای شوهر زن شیردهنده متولد گردد، هرچند از غیر آن زن شیرده باشد - چه قبل از شیرخوردن او متولدشده باشد و چه بعد از آن - همه برادران و خواهران وی هستند و مادر زن شیرده، مادر بزرگ وی است و خواهرش خاله وی و هر آن کسی که برای آن زن از همین شوهر به دنیا آید، برادران و خواهران پدری و مادری وی هستند و هر آن کسی که برای زن شیرده از غیر آن شوهر متولد شود؛ حکم برادران و خواهران مادری وی را دارند.

«و» بر شما حرام شده است «مادران زنانان» که عبارتند از: مادرزن و مادر بزرگ‌های او، که به مجرد عقد نکاح دختر، بر شوهر حرام می‌شوند «و» بر شما حرام شده است «دختران زنانان» یعنی: دختراندرهایتان «که در کنار شما پرورش یافته‌اند - از بطن آن زنانان که با آنان همبستر شده‌اید» ربیبه: دختری است که تحت رعایت و سرپرستی ناپدری (شوهر مادر) تربیت می‌شود. البته تربیت و پرورش دختراندر - بنا بر قول جمهور - در تحریم وی معتبر نیست زیرا دختر زن هنگامی که شوهر با مادرش آمیزش جنسی (مقاربت) کند، بر وی حرام می‌شود، ولواین که آن دختر در خانه ناپدری خویش تربیت هم نشده باشد، لذا قید تربیت و پرورش در اینجا، بنا بر غالب عرف بیان شده و لذا آن را در اصل تحریم، هیچ دخلی نیست «پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر

شما گناهی نیست» یعنی: در نکاح دختر اندرانتان بر شما گناهی نیست، اگر قبل از همبستر شدن با مادرانشان از آنها جدا شده باشید.

علما از همین آیه این قاعده شرعی را استنباط کرده‌اند که: «مادران را نکاح دختران، و دختران را مقاربت با مادران حرام می‌گرداند». اما در سایر محرمات سببی که عبارتند از: زن پدر، زن پسر و مادرزن، باید گفت که به مجرد عقد نکاح مرد با زن، این گروه بر وی حرام می‌شوند، حتی اگر هم با زن خویش آمیزش جنسی نکرده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «زنان پسرانتان» یعنی: زنان پسرانتان به مجرد عقد نکاح پسرانتان با آنان، بر شما حرام می‌شوند، هرچند که فرزندانان با آنان مقاربت هم نکرده باشند، اما مشروط بر این که این فرزندان، فرزندان باشند: «که از پشت شما باشند» یعنی: پسرخوانده‌های شما نباشند، پس زنان پسرخوانده‌های شما که از پشت غیر شما هستند، بر شما حرام نیستند، بر خلاف آنچه که در جاهلیت مرسوم بود.

«و» بر شما حرام شده است «این که جمع کنید میان دو خواهر» یعنی: ازدواج با خواهرزنتان پیش از آن که از وی با طلاق‌دادن یا مرگش جدا شوید، بر شما حرام شده است. همچنین جمع نمودن میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر یا دختر خواهر وی حرام است. البته قاعده کلی در این مورد این است: هر آن دو زن دارای قرابتی که اگر یکی از آنها را مذکر فرض کنیم؛ نکاح آن دیگری برایش حرام باشد، جمع کردن میان آنها در نکاح حرام است و این حرمت تا آن‌گاه باقی می‌ماند که یکی از آن دو در عقد مرد باشد. «مگر آنچه گذشته است» یعنی: خداوند Ψ بر آنچه که از این نکاح‌های حرام قبل

از نزول تحریم گذشته باشد، شما را مؤاخذه نمی‌کند. همچنین مسلمین اجماع دارند براین که معنای فرموده حق تعالی: **(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...)** تا آخر آیه، این است که عمل جنسی با این گروه، چه از طریق نکاح و چه از طریق ملک یمین (تملک از طریق بردگی) حرام است و هر دو حرمت باهم برابر است و این حرمت در هر دو گروه ساری و جاری است.

پس آیه کریمه بر تحریم هفت کس از نسب دلالت می‌کند که عبارتند از:

- 1 - مادر و مادر بزرگ‌ها، هرچند که در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند.
- 2 - دختر و دختران فرزندان، هرچند که در مرتبه‌های پایین‌تر قرار داشته باشند.
- 3 - خواهر.
- 4 - عمه.
- 5 - خاله.
- 6 - دختر برادر.
- 7 - دختر خواهر.

چنان‌که آیه کریمه بر تحریم شش کس از غیر نسب نیز دلالت دارد، که عبارتند از:

- 1 - مادر رضاعی.
- 2 - خواهر رضاعی. و مانند آن است تمام اصول و فروع زن شیرده.
- 3 - دختران زنانی که با مادرانشان مقاربت انجام گرفته است.
- 4 - زنان پسران.

5 - جمع کردن میان دو خواهر، یا میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر و دختر خواهر وی¹.

«بی‌گمان خداوند آمرزنده است» و آنچه را قبل از ابلاغ این تحریم‌ها گذشته است، بر شما می‌آمزد «مهربان است» بر شما زیرا فقط کسانی را بر شما حرام ساخته که تحریم آنها رحمتی برای شماست و در تحریم آنها حکمت‌های بالغه‌ای وجود دارد که در دنیا و آخرت خویش از آنها مستفید و بهره‌مند می‌شوید.

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (24)

«و زنان شوهردار بر شما حرام شده است» پس زن شوهردار برای غیر شوهر خویش حلال نیست، مگر این که از شوهر خویش جدا گردد و عده او سپری شود «به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید» یعنی: کنیزانی را که به ملک یمین از دارحرب اسیر کرده‌اید - هرچند که در دارحرب شوهر هم داشته باشند و شوهرانشان در دارحرب باشند - بر شما حلالند، اما اگر مردی کنیز شوهرداری را خریداری کرد، کامجویی جنسی از آن کنیز برایش حلال نیست، مگر این که شوهرش از وی جدا گردد.

بعد از آن که حق تعالی محرمات نسبی و سببی را معرفی کرد، می‌فرماید: «این فریضه الهی است که بر شما مقرر شده است» یعنی: این حکمی است لازمی

¹ تفصیل احکام محرمات را در کتابهای فقه بجوید.

که تغییر دادن آن بر کسی روا نیست، پس، از حدود مقرر وی بیرون نروید و به شریعت وی پایبند باشید «و بر شما سوای این محرمات» که در این آیات ذکر شد «حلال است، که طلب نکاح کنید به اموال خویش» یعنی: بر شما حلال است که با دادن مهریه از اموال حلال خویش، ازدواج با زنان یا کنیزانی را طلب کنید که خداوند Ψ آنها را بر شما حلال گردانیده است و مبادا با اموال خویش حرام راطلب کنید.

ذکر «اموال» در این مقام، دلیل بر آن است که نکاح جز به مهر صحت پیدا نمی‌کند و هرچند در هنگام عقد از مهر نام برده نشود، مهر واجب می‌گردد. آری! طلب نکاح کنید به اموال خویش «عفت طلب کنان» از آلوده شدن به زنا «نه شهوت رانان» یعنی: نه زناکنندگان. احسان: عفت‌طلبی و نگهداشت نفس از فروافتادن در حرام است. مسافح: از سفح است، سفح عبارت است از: ریختن آب منی در غیر جایگاه صحیح آن، که همانا فرج حلال زن باشد. یعنی: طلب نکاح شما با اموالتان باید در حلال باشد، نه در زناکاری و حرام «پس کسی از زنان که از او بهره گرفتید» یعنی: با جماع و آمیزش جنسی به وسیله نکاح شرعی، از او برخوردار شدید «پس مهرشان را» که بر آن با هم به توافق رسیده بودید «به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید» یعنی: مهر برای زنان از جانب خدای متعال مقرر شده است. بعضی گفته‌اند: مراد آیه کریمه، زنانی هستند که از آنان با نکاح متعه بهره گرفته می‌شود. یادآور می‌شویم که نکاح متعه در صدر اسلام مشروع بود و سپس منسوخ شد. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی τ آمده است که فرمود: «رسول خدا ص در روز خیبر از نکاح متعه

و از خوردن گوشت خران اهلی، نهی کردند.» «و بر شما در آنچه که با یک‌دیگر بعد از مهر مقرر به توافق رسیدید گناهی نیست» یعنی: اگر شما زنان و شوهران بعد از مقرر کردن مهر، با رضایت یک‌دیگر مهر را زیاد یا کم کنید، باکی بر شما نیست، چه زن حاضر شود که از مقدار مهر خویش کم نماید، یا کل آن را به شوهر خویش ببخشد و چه شوهر تصمیم بگیرد که بر مقدار مهر زن بیفزاید و یا هرگونه تصمیمی که درباره ادامه، یا از هم‌گسستن زندگی زناشویی خویش بگیرید «هر آینه الله دانای حکیم است» دانا و صاحب حکمت است در آنچه که آفریده و در احکامی که برای خلق خویش مشروع گردانیده است و از جمله در احکام مربوط به عقد نکاح که سبب حفظ نسب‌ها، بقای نسل و خوشبختی زن و مرد می‌شود.

قابل ذکر است که (محصنات) در قرآن کریم به سه معنی به کار رفته است:

1 - زنان شوهردار - نظیر همین آیه.

2 - زنان پاکدامن «نور/4».

3 - زنان آزاد (آیه بعدی).

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ
 أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ
 بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا
 مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَنْتُمْ فَانكِحُوا بِمَا حَشَى اللَّهُ عَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى
 الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ
 غَفُورٌ رَحِيمٌ (25)

«و هر کس از شما که طول» یعنی: توانایی و امکانات مالی «نداشته باشد که»

به وسیله آن «با زنان آزاد» و پاکدامن «مؤمن ازدواج کند، پس باید که از آنچه

دست شما از کنیزان باایمان مالک شده است، نکاح کند» یعنی: برای چنین کسی رواست که کنیز مسلمانی را که در ملک دیگری غیر از خود وی است به نکاح گیرد. اما اگر توانایی مالی ازدواج با زن آزادی را داشت، ازدواج با کنیز بر وی حرام است. نکاح کنیز کتابی نیز جایز نیست و این رأی جمهور فقهاست. اما رأی احناف - که در ادامه همین آیه ذکر می‌شود - بر جایز بودن آن است. «و خدا به ایمان شما داناتر است» پس در صورت ضرورت، از ازدواج با کنیزان امتناع نورزید زیرا چه بسا که ایمان برخی از آنان، از ایمان برخی از زنان آزاد بهتر باشد. البته این قید، به این امر توجه می‌دهد که باید ظاهر ایمان آنان را پذیرفت «همه از یک دیگرید» زیرا همه شما - چه کنیز و چه آزاد - فرزندان آدم هستید. این تعبیر هشدار است بر این که: نباید به نسبه و حسبها فخر ورزید «پس کنیزان را با اجازه اهل آنان نکاح کنید» یعنی: با اجازه مالکان آنها.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که مالک کنیز، ولی او می‌باشد و ازدواج کنیز بدون اجازه وی صحیح نیست». «و مهرهایشان را به وجه معروف به آنان بدهید» یعنی: بر آن وجهی که در شرع و عرف نیکو، معروف و پسندیده است و چنان نباشد که به خاطر کنیز بودنشان، چیزی از مهرهایشان را از روی اهانت فروگذار نموده، یا در این امر به آنان زیان برسانید. و مالکان آنان مالک مهرهایشان نیز هستند «در حالی که عقیقه باشند» و پاکدامن «نه زناکار» یعنی: کنیزانی را به نکاح نگیرید که به طور علنی مرتکب زنا می‌گردند «و نه دوست پنهانی گیرنده» او زنی است که به طور پنهانی با فردی زنا می‌کند. یادآور

می‌شویم که اعراب در جاهلیت زنای علنی را عیب می‌پنداشتند، اما گرفتن دوست پنهانی را عیب نمی‌شمردند. پس، خدای سبحان بدین‌گونه از به نکاح گرفتن و به نکاح دادن کنیزی که به طور آشکار، یا پنهانی به عمل زنا آلوده باشد، نهی کرد «آن‌گاه چون ازدواج کردند، اگر مرتکب فاحشه شدند» فاحشه: در اینجا عبارت از عمل زنا است «پس بر آنان نیمی از عقوبت زنان آزاد است» یعنی: چنان عقوبتی که تجزیه آن ممکن باشد و آن عبارت از: جلد (زدن تازیانه) است، نه رجم زیرا رجم (سنگسار) نصف نمی‌شود. بنابراین، مجازات کنیزان زناکار پنجاه تازیانه است زیرا حد زناى زن آزاد غیر محصنه (شوهرنکرده) صد تازیانه می‌باشد.

امام شافعی می‌گوید: «مسلمانان اتفاق نظر دارند بر این که اگر برده مرتکب زناشد، بر وی رجمی نیست، به دلیل همین آیه که مجازاتشان را نصف مجازات زنان آزاد گردانیده است». از قید (اذا احصن: در صورتی که ازدواج کرده باشند) دانسته می‌شود که: اگر کنیزی زنا کرد که ازدواج نکرده بود، حدی بر وی نیست بنابراین، ابن‌عباس ك بر آن است که بر چنین کنیزی حد جاری نمی‌شود، بلکه فقط به منظور تأدیب مورد لت و کوب قرار می‌گیرد. اما جمهور علما بر آنند که حد بر کنیز ازدواج نکرده‌ای نیز که مرتکب زنا گردد، جاری می‌شود. «این» ازدواج با کنیزکان مملوک «برای کسی از شما» رخصت است «که از آرایش گناه بيم دارد» به دلیل این که تمکنی ندارد تا با ازدواج با زن آزاد، عطش شهوت خویش را فرو نشاند. عنت: مشقت و زیان و ترس از درافتادن در گناه است. اما امام ابوحنیفه و یارانشان - برخلاف رأی جمهور - در جایز بودن نکاح کنیزان، ترس از آلوده‌شدن به گناه و عدم توان مالی بر ازدواج با زنان آزاد را شرط

نکرده‌اند، بلکه گفته‌اند: هر گاه مرد با زن آزادی در حال ازدواج نبود، نکاح کنیز مؤمن و کتابی برایش جواز دارد، چه قدرت مالی ازدواج با زن آزادی را داشته باشد، چه نداشته باشد و چه از آرایش به گناه بیم داشته باشد، چه نداشته باشد زیرا مراد از آیه: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ «مائده/5» زنان پاکدامن‌اند و این معنی عام است در زنان آزاد و غیرآزاد. «و صبر کردن» از نکاح کنیزان «برای شما بهتر است» از نکاح با آنان زیرا نکاح با آنان به برده ساختن فرزندی، خوارساختن نفس و کاستی مقام و منزلت شخص می‌انجامد «و خداوند آمرزنده مهربان است» لغزش‌های شما را می‌آمرزد و آنچه را که سبب مشقت است، به رحمت خویش از شما دور می‌گرداند.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (26)

«خداوند می‌خواهد» احکام خویش را «برای شما بیان کند» و آنچه را که از اعمال نیک و مصالح شما بر شما پنهان است، برایتان روشن سازد «و شما را به سیره و سنت پیشینیان» یعنی: انبیای گذشته و پیروان صالح ایشان «راهبر شود» تا به سنتهای حسنه آنان اقتدا کنید «و» نیز می‌خواهد تا «از شما در گذرد» یعنی: بر شما به رحمت بازگردد و به شما توفیق عطا فرماید تا از آن مخالفت‌هایی که داشتید، توبه کنید و از همین روست که به شما در ازدواج با کنیزان رخصت داد «و الله دانای حکیم است» داناست به مصالح بندگان خویش، صاحب حکمت است در آنچه که برایشان مشروع گردانیده است.

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (27)

«و خدا می‌خواهد که بر شما به رحمت بازگردد» و از شما درگذرد. این تأکیدی است بر (ویتوب علیکم) در آیه قبل و تکرار آن به سبب ذکر کسانی است که در مقابل این توبه قرار دارند: «و آنان که پیروی شهوات را می‌کنند» که عبارتند از: زناکاران از کفار و فجار «می‌خواهند که میل کنید» به سوی راه و روش فسادآلود آنان و میل کنید از راه میانه به سوی راه ستم، از حق به سوی باطل و کجروی پیشه کنید به «کجروی بزرگ» یعنی: می‌خواهند که بدون در نظر داشت هیچ قید و بند شرعی، بدکاریهای آنان را انجام دهید زیرا زناکاران فقط به فکر شهوترانی خود هستند، بی‌آن که در عواقب امور، یا در حلال و حرام خداوند Ψ بنگرند. مراد از شهوات در اینجا: فقط آن خواهشهایی است که شرع شریف آنها را حرام نموده، نه آنچه که در شریعت حلال است.

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (28)

«خداوند می‌خواهد که سبک کند از شما» بار شما را در امر قوانین و اوامر و نواهی خود، به همین جهت برای شما نکاح کنیزان و غیر آن از آسان‌گیری‌های دیگر را رخصت داده است «و انسان ضعیف آفریده شده است» در برابر شهوات، پس ناتوان است از این که بر نفس خویش چیره شده و بر شهوت سرکش خویش مهاربزند و در برابر آن مقاومت کند، از همین روست که خداوند Ψ خواسته است تا براین موجود ضعیف آسان گرفته و بسیاری از امور را بر او مباح گرداند، چنان‌که در این آیات روشن ساخته است.

سیاق آیه کریمه می‌رساند که این ضعف، ناظر بر ضعف انسان در برابر زنان است، به همین جهت، حق تعالی دایره را برای وی در امر زنان فراخ گردانید. و کیع می‌گوید: «در امر زنان، عقل مرد از سر وی می‌پرد».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (29)

«ای مؤمنان! اموال خود را در میان خود به ناحق نخورید» یعنی: به شیوه‌ای که شریعت آن را مباح نگردانیده؛ همچون دزدی، خیانت، زورگیری، قمار، معاملات ربوی و امثال آن. تفسیر نظیر این آیه، در سوره بقره «آیه/188» گذشت «مگر آن که تجارتي باشد» تجارت: دادوستد با معامله خرید و فروش است. حق تعالی مخصوصا از تجارت یاد کرد، نه از سایر انواع دادوستدها زیرا دادوستد از طریق خرید و فروش، اکثر و اغلب دادوستدها را تشکیل می‌دهد. آری! تجارتي باشد «به تراضی خودتان» تراضی: عبارت از آگاهی هر یک از خریدار و فروشنده است از آنچه که می‌گیرد - بدون غش زدن یا پنهان کردن عیب جنس یا پول - و سپس جدا شدن آنهاست بعد از معامله به توافق و رضایت. و قبل از جدا شدن آن دو خیار (اختیار) فسخ معامله پابرجاست که اصطلاحا آن را «خیار مجلس» می‌نامند. اما احناف برآنند که: چون طرفین معامله، عقد را با توافق و رضایت بستند، آن معامله جایز است، هر چند که از محل عقد متفرق هم نشده باشند. همچنان از نظر احناف؛ آیه کریمه بر جواز دادوستد دست به دست (بیع به تعاطی) دلالت می‌کند، اما شافعی‌ها آن را جایز نمی‌دانند «و خود را نکشید» یعنی: ای مسلمین! بعضی از شما بعضی دیگر را نکشید، مگر به سببی که شرع شریف آن را به رسمیت شناخته باشد و خودکشی نیز نکند.

نسفی در تفسیر این نهی، پنج مورد را ذکر کرده که همه آنها حرامند:

1 - نکشید کسی را که از جنس شماست از مؤمنان؛ زیرا مؤمنان همه چون یک‌تن‌اند.

2 - هیچ کس نباید خودکشی کند، یعنی نباید به وسیله‌ای از وسایل خودکشی انتحار نماید.

3 - نباید با ستم نمودن به یک‌دیگر در اموال، همدیگر را بکشید زیرا کسی که بر دیگری ستم می‌کند، چنان است که خودش را نابود می‌سازد.

4 - از هواهای نفستان پیروی نکنید، که در آن صورت خود را به هلاکت افکنده‌اید.

5 - مرتکب عملی نشوید که موجب قتل گردد.

در حدیث شریف آمده است: «هرکس خودش را با کارد و آهنی بکشد، روز قیامت کاردش در دست اوست و شکم خویش را در آتش جهنم با آن می‌درد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس به وسیله سمی خودکشی کند، سم وی دردست وی است و آن را در آتش جهنم جرعه‌جرعه می‌نوشد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس خود را از کوهی فرو افکند و بکشد، او در آتش جهنم فروافکنده شده است - در آن جاودان و ابدی است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هرکس خود را به چیزی بکشد، به وسیله همان چیز در روز قیامت عذاب می‌شود». «بی‌گمان خداوند نسبت به شما مهربان است» و از رحمت وی به شماست که شما را به اموری متوجه و متنبه ساخته که سبب صیانت اموال و بقای ابدان شماست، در حالی که امت‌هایی چون بنی اسرائیل را در امر توبه، به خودکشی مکلف ساخت.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
(30)

«و هر کس چنین کند» یعنی: مال مردم را به ناروا بخورد، یا مرتکب قتل خود یا دیگران شود، «از روی تجاوز و ستم» یعنی: در حالی که قصد و مرام وی در این اعمال، تجاوز و ارتکاب ناروا - چون گرفتن مال دیگران به جور و چپاول، یاغصب و زورگیری، کشتن دیگران به غیر خطا و در غیرقصاص یا ارتداد، یا اجرانمودن حد - باشد، «پس به زودی وی را در آتشی» عظیم و مخصوص «درمی آوریم و این کار» یعنی: درآوردن او به آتش «بر خدا آسان است» زیرا هیچ چیز نمی تواند حق تعالی را ناتوان سازد.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا
(31)

«اگر از کبائر منہیات پرهیز کنید» یعنی: اگر از گناهان کبیره‌ای که حق تعالی شما را از آنها نهی کرده است، دوری کنید «از شما سیئات شما را» یعنی: گناهان صغیره شما را «نابود می‌سازیم و شما را به جایگاهی ارجمند درمی آوریم» یعنی: به جایگاهی شایسته، نیکو و دلخواه، که بهشت برین است. خاطر نشان می‌شود که احادیث در باب گناهان کبیره بسیار است، که بعضی از این احادیث آنها را به هفت گناه و بعضی به کمتر از آن محدود ساخته اند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «از هفت چیز هلاک کننده پرهیزید»، در این اثنا از ایشان سؤال شد که این هفت چیز هلاک کننده چیست؟ فرمودند: «الشرك بالله، و قتل النفس التي حرم

الله إلا بالحق، والسحر، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات: این هفت چیز عبارتند از: شرک به خداΨ، کشتن نفسی که خداوند متعال کشتن آن را حرام گردانیده است - جز به حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن در روز جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمنی که از آن اتهام به دور و بی‌خبرند». لیکن ابن عباسؓ می‌گوید: «گناهان کبیره از هفت به هفتاد نزدیکتر است». هم او می‌گوید: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوندΨ آن را به آتش، یا غضب، یا لعنت، یا عذاب خویش ختم کرده باشد». امام شمس‌الدین ذهبی نیز در باب کبائر کتابی نوشته و در آن هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (32)

از مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: ام‌سلمه گفت: یارسول‌الله! مردان به جهاد می‌روند و ما نمی‌رویم و نیز برای ما نصف میراث است؟ همان بود که خدای عزوجل نازل کرد: «و چیزی را که خداوند بدان بعضی از شما را بر بعضی برتری بخشیده است، آرزو نکنید» اما جایز است که شخص آرزو کند تا حال وی مانند حال رفیقش باشد، بی‌آن که در آرزوی زوال این حال از رفیقش باشد «مردان از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای دارند و زنان نیز از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای» پس خداوندΨ به حسب اقتضای اراده و حکمت خویش، برای هریک از دو گروه بهره‌ای از کار و کردارشان قرار داده‌است که آنان را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد «و فضل خدا را از وی

درخواست کنید» یعنی: بجای این که به تمنا و آرزوی نعمت و مقام این و آن مشغول شوید، خود کار و تلاش کنید و از خداوند Ψ خواهان خیر و فضل وی گردید زیرا فضل او گسترده و فراگیر است و از آن به شما ارزانی می‌دارد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «سلوا الله من فضله، فإن الله يحب أن يسأل، وإن أفضل العبادۃ انتظار الفرج: از فضل خداوند درخواست کنید زیرا حق تعالی دوست دارد که مورد درخواست قرار بگیرد و بهترین عبادت انتظار گشایش است». «بی‌گمان خدا به هر چیزی دانا است» پس فضل و بخشش وی از روی علم است و چون مورد درخواست قرارگیرد، آن را می‌داند، لذا بر خدای سبحان درکار، یا حکمی از افعال و احکام وی اعتراض نکنید.

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (33)

«و برای هر یک» از شما، یا برای هر مالی «از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک بجا گذاشته‌اند، میراث‌برانی قرار داده‌ایم» که آن مال را احراز می‌کنند. موالی: نزدیکان ارث‌بر انسان هستند که به میراث وی نزدیک شده آن را مالک می‌شوند «و کسانی که با آنان پیمان بسته‌اید، نصیبشان را به ایشان بدهید» مراد نزدیکان و دوستان هم‌پیمانی هستند که اصطلاحاً آنان را «موالی موالاه» می‌نامند.

در جاهلیت رسم بر آن بود که هم‌پیمانان از یک‌دیگر ارث می‌بردند، بدین‌سان که مردی با مرد دیگری پیمان دوستی می‌بست و به او می‌گفت: تو از من میراث می‌بری و من از تو! این رسم کهن، در دوران جاهلیت و در آغاز اسلام نیز

پابرجا بود، سپس با آیه: **(وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ)**: (خویشاوندان نسبت به یکدیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند) «انفال/75» منسوخ گردید و برای هم‌پیمان فقط وصیت و نیکوکاری باقی ماند، به دلیل این فرموده حق تعالی: **(إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ أُولِيَاءَكُمْ مَعْرُوفًا)**: (مگر آن که بخواهید به دوستان خود (وصیت یا) احسانی بکنید) «احزاب/6».

ولی در نزد احناف، حکم این آیه منسوخ نیست و اگر کسی با دیگری عقد «موالاه» بست، از وی میراث می‌برد، اما بعد از صاحبان فروض (سهم بران) و بعد از عصبه¹ و ذوی‌الارحام. پس تفسیر آیه کریمه نیز از نظر احناف چنین است: چون مرد یا زنی مسلمان شد و وارثی نداشت، از قوم عرب نبود و برده‌آزاد شده هم نبود، می‌تواند به شخص مسلمان عربی بگوید که: با تو بر این شرط پیمان دوستی می‌بندم که اگر جنایت کردم، بجای من دیه بدهی و اگر مردم از من میراث بری! و آن دیگری هم بگوید: پذیرفتم! پس در این صورت عقد «موالاه» منعقد گردیده و آن شخص عرب از هم‌پیمان خود میراث می‌برد؛ در صورتی که کسی از اصحاب فروض، عصبه، یا خویشاوندان شخص هم‌پیمان که از او در ارث ذی‌حق‌ترند، وجود نداشت «همانا خداوند همواره بر هر چیزی گواه است» و او دانای آشکار و نهان می‌باشد بنابراین، بر عقدها و معاملات شما نیز گواه است، پس به تعهدات خود در قبال همدیگر وفا کنید. این فرموده حق تعالی بلیغ‌ترین مژده و هشدار است زیرا وقتی خداوند Ψ بر

¹ عصبه: نزدیکان انسان اند از جهت پدری. آنان را عصبه نامیدند زیرا به شخص احاطه می‌کنند و او به سبب ایشان نیرو می‌گیرد و از حمایت و پشتیبانی ایشان برخوردار می‌گردد. لسان‌العرب.

پیمانهای ما گواه باشد، ما را در برابر وفا به آنها پاداش داده و در برابر پیمان شکنی مجازات می‌کند.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (34)

«مردان بر زنان قیامند» ابن کثیر در تفسیر (قوامون...) می‌گوید: «یعنی: مرد رئیس زن، بزرگ و حاکم او و مؤدب اوست - اگر کژروی پیشه کرد - بنابراین، بر زنان است تا از مردان در امور پسندیده و معروفی که به ایشان دستور می‌دهند، اطاعت کنند». این ریاست مرد بر زن «به سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی برتری داده است» یعنی: مردان به خاطر آن مستحق این مزیت شدند که خدای عزوجل ایشان را به اوصافی در عقل و جسمشان بر زنان برتری بخشیده است تا بدانجا که از میان آنان خلفا و حکام و امرا و جهادگران برمی‌خیزند. همچنان فضیلت مردان بر زنان در امور دیگری است که زنان در آن امور، شایستگی و توانایی کاملی ندارند، چون کامل بودن روزه و نماز مردان و چون نبوت، خلافت، امامت، اذان، خطبه، جماعت، جمعه، گواهی در حدود و قصاص، مالک بودن نکاح و طلاق و ثابت شدن نسب از آنان. این سبب اول «قوامیت» مردان بر زنان بود، سبب دوم این است: «و نیز به سبب آن که مردان از اموال خویش» بر زنان «خرج کردند» و می‌کنند. یعنی: مهر و نفقه بر دوش مردان است. این آیه، دلیل وجوب پرداخت نفقه زنان از سوی مردان می‌باشد.

اما در عصر حاضر، برخی از مردم کوتاه‌نظر و سطحی بین، قضیه «قوامت» مرد بر زن را به معارضه کشانده و به این استدلال واهی تکیه می‌کنند که در برخی از دولتها، زنان به ریاست و حاکمیت رسیده و اعتبار و جایگاه بلندی را احراز نموده‌اند. پاسخ این است که: قاعدتا در چنان احوال و اوضاعی، نتایج برآمده از حاکمیت زنان را باید - نه فقط در کوتاه‌مدت، بلکه در کوتاه مدت و بلندمدت هر دو - مورد ارزیابی قرار داد و آن‌گاه قضاوت کرد. «پس زنان شایسته» و نیکوکار، «فرمانبردارند» برای خدا Ψ و برای شوهرانشان و برپا دارنده حقوقی هستند که رعایت آن برای آنها واجب است؛ اعم از حقوق خدا Ψ و حقوق شوهرانشان «و نگاه‌دارنده‌اند واجب غیابت را» یعنی: هر آنچه را که حفظ آن در هنگام غیاب شوهرانشان بر آنان واجب است، حفظ می‌کنند، از جمله: حفظ و نگاه‌داشت نفس خویش، حفظ پاکدامنی خویش و حفظ فرزندان شوهر و خانه و اموال و اسرار وی. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «بهترین زنان، زنی است که چون به‌سوی وی بنگری، تو را شاد سازد و چون به‌وی دستور دهی، از تو فرمان برد و چون از وی غایب شوی، تو را حفظ کند در نفس خویش و مال تو». بلی! زنان شایسته نگهدارنده این امورند «به نگاه‌داشت‌الله» یعنی: حفظ و نگهداری امور فوق در غیاب شوهر از سوی زنان، به سبب حفظ الهی و یاری و توفیق وی است «و زنانی را که از نشوزتشان بیم دارید» نشوز: سرکشی و نافرمانی و برتری‌جویی بر شوهر است. اعراب می‌گویند: «نشزت المرأه: زن بر شوهرش گردنکشی کرد»، یعنی از امرش اطاعت نکرد، از تمکین (مباشرت جنسی) در برابر وی بدون عذری سر باز زد، بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رفت و مانند این از امور «پس» در برخورد با

چنین زنان ناشزه‌ای، نخست «پندشان دهید» یعنی: آنچه را که خدای عزوجل بر عهده آنان نهاده‌است؛ از اطاعت شوهر، حسن معاشرت و دیگر واجبات ذمه آنان رابه یادشان آورید و نصیحتشان کرده به پذیرش این امور ترغیب و از عواقب سرکشی و نشوزت بیمشان دهید. و این اولین راه حل است.

در حدیث شریف آمده است: «اگر من کسی را دستوردهنده می‌بودم که برای کسی سجده کند، بی‌گمان زن را دستور می‌دادم که برای شوهرش سجده کند - به سبب حق بزرگی که شوهر بر ذمه وی دارد». «و سپس» دومین راه حل این است که: «آنان را در خوابگاهها ترک کنید» یعنی: از خوابگاههایشان دوری کنید و آنان را در زیر روانداز (لحاف) خویش جای ندهید. این تعبیر، کنایه از عدم آمیزش جنسی با آنان است. بعضی گفته‌اند: دوری‌گزیدن در خوابگاه آن است که شوهر در بستر خواب به وی پشت کند «و» اگر این هم تأثیر نکرد، پس سومین راه حل این است که: «آنان را بزنید» چنان زدنی که به قصد تأدیب و اصلاحشان باشد، نه زدنی سخت و گزنده و آزاردهنده. خاطر نشان می‌شود که سنت رسول اکرم ص این زدن را مقید به آن نموده است که با نرمی و ملایمت باشد، به طوری که به نقص عضوی در وی نینجامد و اثری از خود بر جای نگذارد «پس اگر از شما اطاعت کردند» چنان که باید و شاید و سرکشی و نشوزت را فرو گذاشتند «دیگر بر آنها هیچ راهی را نجوید» به چیزی از گفتار، یا کرداری که آنان را ناخوش آید، پس آنان را به عشق‌ورزی و محبت نسبت به خود مجبور و مکلف نگردانید، که این در اختیارشان نیست، لذا بهانه‌جویی و زیاده‌روی نکنید «بی‌گمان خدا بلند مرتبه بزرگ است» پس بدانید که قدرت خداوند Ψ بر شما بزرگتر از قدرت شما بر زنانتان می‌باشد بنابراین، بر آنان ستم

نکنید و قدرت خدای متعال را بر خود به یاد آورید زیرا قدرت او فوق همه قدرتهاست.

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (35)

این حالت اول بود که نشوز و نفور و ناسازگاری در آن از سوی زن است. اینک حالت دوم را در این آیه بیان می‌کند: «و» ای اولیای امور و ای قضات و حکام شرع! «اگر از بالا گرفتن اختلاف میان آنان» یعنی: میان زن و شوهر «بیمناک بودید، پس بفرستید» به سوی زن و شوهر «داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن را» چنان داورانی را که از نظر عقل و دین و انصاف، به حکمیت و داوری میان آن دو شایستگی داشته باشند. در اینجا خداوند متعال مشخص می‌سازد که داوران باید از خانواده و خویشان مرد و زن باشند، چرا که خانواده مرد و زن، به احوال آنان آشنا تر، رازهای خصوصی و محرم آنان را نگه‌دارنده تر و بر ایجاد فضای صلح و سازگاری میان آن دو و سامان یافتن مجدد کار و بار زندگی مشترکشان مشتاق ترند. البته تعیین داوران فقط در زمانی است که روابط میان زن و شوهر، به گونه‌ای پیچیده و نابسامان باشد که طرف ناحق در میان آنها مشخص نگردد، اما اگر طرف ناحق شناخته شده بود، در این حالت، حق طرف دیگر قطعاً از وی گرفته می‌شود.

آری! بر داوران است که کوشش مقدورشان را در اصلاح میان زن و شوهر به خرج دهند، پس اگر بر این اصلاح قادر بودند، به مقتضای آن حکم می‌کنند، به این ترتیب که در صورت مقصر بودن مرد؛ وی را از آزار زنش بازداشته و در عین حال وی را به پرداخت نفقه ملزم می‌کنند. و اگر زن مقصر بود؛ مانع انفاق

بر وی می‌شوند. یا مانند این از فیصله‌هایی که بعد از بررسی مشکلات میان آن‌دو، درکار داوری خویش اعمال می‌نمایند. ولی اگر اصلاح میان زن و شوهر از توان داوران خارج بود و آنها در نتیجه‌گیری‌شان به این حقیقت رسیدند که دیگر ادامه این زندگی مشترک به‌طور سالم و طبیعی آن ممکن نیست و باید آن‌دو از هم جدا شوند، در این صورت، می‌توانند میان آنها دوری و جدایی افکنند.

علما اجماع دارند بر این که فیصله داوران در امر جمع‌نمودن میان زن و شوهر نافذ است. ولی فیصله آنها در تفریق و جدایی‌افگندن، به نزد جمهور علما نافذ، اما از نظر احناف نافذ نیست زیرا احناف برآنند که داوران صلاحیت جمع‌کردن را دارند، نه صلاحیت جدایی‌افگندن را و در صورتی که قادر به جمع‌کردن و ایجاد سازش و تفاهم میان آن دو نبودند، قضیه را به قاضی ارجاع دهند، لذا تفریق میان آن‌دو، جز به حکم قاضی انجام نمی‌گیرد. «اگر داوران اصلاح» میان زن و شوهر «را بخواهند» و نیت آنها در این مورد، نیتی صادقانه و دلسوزانه باشد «خداوند میان آن‌دو» یعنی: میان زن و شوهر «سازگاری می‌دهد» تا به الفت و حسن‌معاشرت بازگشته و به زندگی مشترکشان سروسامانی دوباره بدهند. اما اگر داوران در کار داوریشان با یک‌دیگر اختلاف کردند، حکم آنها - به اجماع علما - نافذ نیست «هرآینه خداوند دانا و آگاه است» داناست به اراده داوران و آگاه است به کسی - از زن یا شوهر - که ستمگر می‌باشد.

**وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ
وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا (36)**

«و خدا را پرستید و چیزی را با او شریک نگردانید» در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص به معاذبن جبل τ فرمودند: «آیا می‌دانی که حق خداوند Ψ بر بندگان چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: این که او را پرستند و چیزی را با او شریک نیاورند. سپس فرمودند: آیا می‌دانی که اگر این کار را کردند، حق بندگان بر خدا Ψ چیست؟ حق آنان این است که ایشان را عذاب نکنند». پس اولین امر و اولین فریضه؛ همانا معرفت خداوند متعال، خواندن وی به یگانگی، طاعت وی، و عدم شرک آوردن به وی در شأن الوهیت و ربوبیت وی است «و به پدر و مادر احسان کنید» در سخن و عمل و انفاق بر آنان در هنگام نیازشان «و به خویشان و یتیمان و مسکینان» نیز احسان کنید. تفسیر آن در سوره بقره «آیه/177» گذشت «و به همسایه خویشاوند» نیز احسان کنید. او کسی است که به همراه همسایگی در مسکن، به انسان نزدیکی نسبی نیز داشته باشد. یا مراد از: **(وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ)** همسایه نزدیک و دیوار به دیوار است. «و به همسایه بیگانه» یعنی: بیگانه و اجنبی، یا همسایه دور نیز احسان کنید. بعضی گفته‌اند: مراد از آن، همسایه یهودی و نصرانی است. خاطر نشان می‌شود که حق همسایه به حسب نزدیکی و دوری منزل وی تفاوت پیدا می‌کند، پس به هر اندازه که منزلش دورتر باشد؛ حق وی هم ضعیف‌تر می‌شود و به هر اندازه که منزلش نزدیکتر باشد، حق وی هم قوی‌تر می‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص درباره حق همسایه فرمودند: «جبرئیل پیوسته به من درباره همسایه سفارش می‌کرد تا بدانجا که گمان بردم؛ همسایه از همسایه ارث می‌برد».

«و» احسان کنید «به هم‌نشین در پهلو نشسته» یعنی: به همسر، به رفیق سفر و به رفیق اقامت در تحصیل علم، یا آموزش صنعت، یا انجام تجارت، یا مانند اینها «و» احسان کنید به «ابن السبیل» یعنی: به مسافری که به‌طور گذرا از نزد شما می‌گذرد، پس بر مقیم است تا به مسافر احسان کند. سبیل: یعنی: راه. بعضی گفته‌اند: مراد از آن، مسافر در راه‌مانده‌ای است که توشه راهش تمام شده باشد. به قولی دیگر: مراد از آن میهمان است «و» احسان کنید «به آن کسی که دست شما مالک وی شده» و ایشان غلامان و کنیزان اند، چنان‌که رسول خداص دستور دادند که غلامان و کنیزان باید از همان غذایی اطعام شوند که مالک آنان می‌خورد و از همان لباسی پوشانده شوند که مالک آنان می‌پوشد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «برده مستحق غذا و پوشاک خویش است و از کار جز به حد توان خود مکلف ساخته نشود». «هرآینه الله دوست ندارد کسی را که مختال» یعنی: متکبر و بی‌پروا و بی‌ملاحظه باشد بر مردم و بر همسایگان خویش «و فخر فروش باشد» فخر: خود ستایی، برشمردن مناقب و افتخارات خویش و گردن‌فرازی و خود بزرگ‌نمایی است. اما اگر کسی نعمت‌های حق تعالی را بر خود به منظور اعتراف به فضل وی، برشمرد، او شکرگزار است و به واجب شکر حق تعالی قیام ورزیده، لذا سزاوار نکوهش نیست - چنان‌که در آیه بعد آمده است.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (37)

همچنان خداوند متعال دوست ندارد: «همان کسانی را که بخل می‌ورزند» در آنچه که در دست دارند و بنابراین، از ادای حقوق خود سرباز می‌زنند «و مردمان را به بخل می‌فرمایند» گویی آنان از جود و سخاوت دیگران در مال و دارایی‌شان نیز احساس انزجار و دل‌تنگی می‌کنند! و این نهایت خست و پستی و حماقت و نادانی و بی‌حیایی و اوج زشتی و فرومایه‌گی طبع است «و» همان کسانی که «آنچه را خداوند از فضل خویش بدانها ارزانی داشته، پوشیده می‌دارند» یعنی: به فقر و مسکنت تظاهر می‌کنند تا نیازمندان به برخورداری‌هایشان پی نبرند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند Ψ چون بر بنده‌ای نعمتی می‌دهد، دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی هویدا گردد». «و برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم» که به وسیله آن در آخرت خوار و بی‌مقدارشان می‌گردانیم.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (38)

«و» حق تعالی دوست ندارد «کسانی را که اموالشان را برای نمایش، پیش چشم مردمان می‌بخشند» و می‌خواهند به مردم چنین وانمود کنند که سخی و بخشنده‌اند تا به کرم و دهش مشهور شده و میان مردم به آن فخر و مباهات ورزند. و آنان منافقان یا کافران‌اند، به دلیل این جمله: «و به الله و روز قیامت، معتقد نیستند. و هر که شیطان قرین او باشد» قرین: یار و همنشین است «پس وی چه بدهم می‌است» زیرا شیطان همدمش را به ورطه‌های هلاک درافکنده، او را به بخل، فخرفروشی، خودستایی و بخشش مال با هدف نمایش و ریا و

شهرت دستور می‌دهد و با این کار از پاداش انفاق مال در راه حق محرومش گردانیده و درعین حال با انفاق مال وی در راه باطل، مالش را نیز بر وی تلف می‌گرداند، پس رفیق و همدمی این چنین، بسیار بدهمدمی است! در حدیث شریف آمده است: «صاحب مالی که مالش را به خاطر آن انفاق و صدقه می‌کند تا به او گفته شود که: فلان فردی بخشنده است، در زمره اولین سه تنی است که آتش در روز قیامت بر آنان شعله‌ور می‌شود».

وَمَا دَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (39)

«و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا به آنان روزی داده، انفاق می‌کردند، چه زبانی برایشان داشت ؟ و خدا به» کار و کردار «آنان داناست» و آنان را به حالشان رها نمی‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (40)

«و هرآینه خداوند به وزن ذره‌ای ستم نمی‌کند» ذره: واحد «ذر» است و ذر عبارت است از: مورچه بسیار ریز و کوچک. بعضی گفته‌اند: هر جزء از اجزای غبار و گرد، یک ذره است. امروزه به یک واحد اتم که با چشم عادی دیده نمی‌شود، نیز «ذره» می‌گویند. یعنی: خداوند Ψ از ثواب اعمالشان چیزی کم نمی‌کند و در عذاب گناهانشان هموزن ذره‌ای نمی‌افزاید، چه رسد به مافوق آن. در حدیث شریف طولانی شفاعت آمده است: «... آن‌گاه خدای عزوجل خطاب به فرشتگان می‌فرماید: برگردید و کسی را که در قلب وی به اندازه همسنگ دانه‌سپندی از ایمان یافتید، از دوزخ بیرون آورید». در روایت دیگری

آمده است: «به مقدار پایین‌ترین پایین‌ترین هموزن ذره‌ای از ایمان... پس فرشتگان خلقی بسیار را از دوزخ بیرون می‌آورند». آن‌گاه راوی حدیث فرمود: اگر می‌خواهید آیه: **(إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ)** را بخوانید. «و اگر آن» ذره «عمل نیکی باشد، دوچندانش می‌کند» به مراتب بسیار و آن را چند و چندین برابر مضاعف می‌سازد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند پاداش یک حسنه را به دوهزار برابر مضاعف می‌گرداند». اما حق تعالی کیفر گناه و بدی را دوچندان نمی‌سازد «و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد» به صاحبان اعمال نیک.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (41)

«پس حالشان چگونه باشد آن‌گاه که از هر امتی گواهی آوریم؟» یعنی: حال و روز این کافران چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر امتی علیه آنان گواهی به میدان آوریم؟ البته این گواهان از کسانی هستند که آنها را به سوی خدای عزوجل فراخوانده و عهد الهی را به آنان یادآوری کرده‌اند، اما آنان در پاسخ، راه انکار و اعراض را در پیش گرفته‌اند. پس گواهان، انبیای عظام: اند که در روز قیامت برامتهایشان گواهی می‌دهند «و تو را بر آنان گواه آوریم» یعنی: ای محمدص! تو را بر کسانی که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده‌ای، گواه می‌آوریم تا بر مؤمنان به‌ایمانشان، بر کافران به کفرشان و بر منافقان به نفاقشان گواهی دهی. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که گفت: رسول خداص به من فرمودند: «بر من قرآن بخوان! گفتم: یا رسول ا، من بر شما قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمودند: آری! من دوست دارم که قرآن

را از دیگران بشنوم. پس سوره «نساء» را خواندم تا چون به این آیه رسیدم: **(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (41))** فرمودند: دیگر کافی است. در این اثنا متوجه شدم که چشمان آن حضرت ص از اشک لبریز شده است».

**يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ
اللَّهُ حَدِيثًا (42)**

«آن روز، آنان که کفر ورزیده‌اند و از پیامبر نافرمانی کرده‌اند، آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بر آنان هموار گردد» یعنی: آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بشکافد و آنان در آن فرو روند، سپس خاک بر آنان به همان شکل اول خود هموار گردد و هیچ نام و نشانی از آنان باقی نماند تا به مکافات عمل خویش دچار نشوند «و نمی‌توانند هیچ سخنی را از خداوند پنهان کنند» بلکه رازهایشان همه بر وی آشکار و ارائه شده است و سخنانی که در میان خویش ردوبدل کرده‌اند، به نزد وی معلوم است و بر نهان کردن آن از آن رو توانا نیستند که اندامهایشان بر ضدشان گواهی می‌دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوًا غَفُورًا (43)

از علیؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: عبدالرحمن بن عوف میهمانی‌ای ترتیب داد و برای ما غذایی آماده کرد و شرابمان نوشانید، پس شراب در ما اثر کرد و چون موقع نماز فرا رسید، فلان... را در نماز امام ساختند و او سوره (قل یا ایها الکافرون) را این‌چنین خواند: (قل یا

أیها الکافرون، ما أعبد ما تعبدون ونحن نعبد ما تعبدون! پس خداوند ﷻ نازل فرمود: «ای مؤمنان! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید» یعنی: در حال مستی نماز نخوانید، یا در این حال به مساجد داخل نشوید «تا زمانی که بدانید چه می گوئید» یعنی: تا آن گاه که اثر سکر و مستی از شما برطرف شود و بدانید که چه می گوئید زیرا شخص مست نمی داند که چه می گوید. این خود می رساند که هدف عبادت، فقط با آن عبادتی برآورده می شود که عبادتی خاشعانه باشد. خاطر نشان می شود که این آیه ناظر بر مرحله سوم از مراحل تحریم شراب است، سپس در چهارمین مرحله - در سوره مائده - هرگونه شراب مستی آوری به کلی حرام گردید «و هنگامی که جنب هستید به نماز نزدیک نشوید» جنب: کسی است که به وی جنابت رسیده است و جنابت، اثر هر مقاربت جنسی، یا انزالی است، چه همراه با احتلام باشد، یا بدون آن «مگر آن که راهگذر باشید تا زمانی که غسل کنید» زیرا در حال سفر برای شما جایز است که در صورت نیافتن آب، با تیمم نماز بخوانید. البته این تفسیر، ناظر بر نحوه فهم احناف از آیه کریمه است. اما بعضی گفته اند: معنی این است که در حال جنابت به مواضع نماز، یعنی به مساجد نزدیک نشوید، مگر این که از یک سوی مسجد به سوی دیگر آن در حال گذر باشید زیرا در نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و شافعی) جنب می تواند از مسجد گذر کند، اما نمی تواند در آن بنشیند زیرا درنگ کردن وی در مسجد حرام است تا آن که غسل نموده یا در صورت عدم وجود آب، تیمم کند. اما امام احمد بن حنبل درنگ نمودن جنب در مسجد را در صورتی که با وضو باشد، جایز می داند.

آن‌گاه حق تعالی حکم تیمم را بیان نموده می‌فرماید: «و اگر بیمار بودید» و در صورت استعمال آب، یکی از شما در حال یا آینده، از تلف شدن یا آسیب دیگری بر خود بیم داشت، یا چنان سست بنیه بود که توان رسیدن به جای آب رادر خود نمی‌دید «یا در سفر بودید» این قید مفید معنی جواز تیمم برای هرکسی است که اطلاق اسم مسافر بر وی صادق است و این شرط نیست که سفر، سفر قصر (کوتاه کننده نماز) باشد. بعضی گفته‌اند: در صورت عدم وجود آب، فرد مقیم نیز می‌تواند تیمم کند. «یا یکی از شما از قضای حاجت آمد» کنایه از ادرار و مدفوعی است که از انسان خارج می‌شود «یا با زنان آمیزش کرده‌اید» با بوسیدن و دست‌مالی، یا تماس دادن غیر آن از بدن آنان با هدف برآوردن شهوت و بهره‌گیری و لذت‌جویی جنسی. مذهب ابوحنیفه: این است که مراد از آن فقط جماع (مقاربت) است. ابن جریر طبری می‌گوید: «این رأی به صواب اولی است، به دلیل صحت این خبر وارده از رسول اکرم ص که ایشان بعضی از زنان خویش را می‌بوسیدند و سپس نماز می‌خواندند، بی آن که وضو بگیرند». ابن کثیر نیز این رأی را ترجیح داده است «و آب نیافتید» در نزدیکی خود بعد از جست‌وجوی آن، یا این که استعمال آب برای شما زیان داشت، یا مانعی دیگر چون دشمن، یا درنده، یا بیماری، یا عدم وجود ابزار آب‌کشی، شما را از دسترسی به آب بازمی‌داشت «پس» در همه مواردی که ذکر شد «تیمم کنید» یعنی: قصد کنید «بر صعید پاک» صعید: روی زمین است، چه بر آن خاکی باشد، یا نباشد. به سطح زمین صعید گفتند زیرا سطح زمین آخرین قسمتی از آن است که بر آن صعود می‌کند. و این مذهب مالک است. ولی شافعی و احمدبن حنبل بر آنند که: صعید فقط خاک است، پس تیمم جز بر خاک بر چیز دیگری

روا نیست، لذا تیمم بر صخره سنگ و سنگریزه جایز نیست. اما ابوحنیفه می‌گوید: تیمم بر هر چیزی صحیح است که از جنس خاک باشد، مانند سنگریزه، آهک و زرنیخ «پس چهره‌ها و دستهایتان را به آن» یعنی: به آن زمین پاک و طاهر «مسح کنید» به نیت تیمم. کیفیت تیمم این است که: شخص هر دو کف دست خویش را به زمین زده، آن‌گاه آنها را طوری بر روی خود بکشد که تمام روی وی را در بر گیرد و بار دوم هر دو کف دست خویش را به زمین زده و با دست راست، دست چپ خویش را از سر انگشتان تا انتهای آرنج مسح کند و باز با دست چپ، دست راست خود را همین‌گونه مسح نماید، طوری که هیچ بخشی از دستان وی تا آرنج بدون مسح باقی نماند «هرآینه الله عفوکننده آمرزنده است» چنان‌که بر شما عفو کرد و کوتاهی و تقصیر شما را در این موارد آمرزید و با رخصت دادن در تیمم و فراخ ساختن عرصه تکلیف، بر شما رحم نمود بنابراین، شما می‌توانید در هنگام وجود عذر، بدون وضو یا غسل نماز بخوانید.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «بر امت‌های دیگر به سه چیز برتری داده شده‌ایم: اول این که صفوف ما در نماز مانند صفوف فرشتگان گردانیده شد. دوم این که همه عرصه زمین برای ما مسجد گردانیده شد. و سوم این که خاک زمین برای ما پاک‌کننده گردانیده شد - هرگاه که آب نیافتیم».

سبب نزول مشروعیت تیمم: بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: «با رسول خدا ص در سفری بیرون رفتیم و چون به بیابان، یا به «ذات الجیش» رسیدیم، گردن‌بند من پاره شد، پس رسول خدا ص درنگ کردند

تا گردن بند من پیدا شود، مردم نیز همراهشان درنگ کردند و در آن بیابان نه آبی بود و نه هم با ما آبی وجود داشت، در این هنگام مردم نزد ابوبکر پدرم رفتند و گفتند: آیا نمی‌بینی که عائشه چه کرد؟ رسول خدا ص و مردم را معطل ساخت، در حالی که در اینجا نه آبی است و نه مردم آبی به همراه دارند؟! پس درحالی که رسول ص سرشان را بر زانویم نهاده و به خواب رفته بودند، ابوبکر آمد و سرزنش کنان به من گفت: رسول خدا ص و مردم را معطل ساخته‌ای درحالی که نه در اینجا آبی است و نه آنها آبی به همراه دارند؟! و همین‌گونه به سرزنشم ادامه می‌داد و می‌گفت آنچه خدا خواسته بود که بگویند، آن‌گاه شروع به زدن در پشت من کرد و چیزی جز خواب رسول خدا ص بر روی زانویم مرا از تحرک باز نمی‌داشت. در این اثنا رسول خدا ص از خواب برخاستند و حق تعالی آیه تیمم را نازل کرد و مسلمانان همه تیمم کردند. هم در این وقت اسیدبن حضیر گفت: ای خانواده ابوبکر! این اولین برکت شما نیست. آن‌گاه شتری را که من سوار آن بودم از جا به حرکت درآوردم و گردن بند خود را در زیر آن یافتم».

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتُرُونَ الضَّلَالََةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضَلُّوا السَّبِيلَ (44)

«آیا به کسانی که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند» مراد یهودیان اند «ننگریستی» به قلب خویش؟ مراد از کتاب، تورات است «آنان گمراهی را می‌خرند» و به هدایت بدل می‌کنند، چرا که بعد از روشن شدن حجت بر صحت نبوت پیامبر ما حضرت محمد ص و وجود بشارت به بعثت ایشان در تورات و انجیل، هنوز هم بر یهودیت باقی مانده‌اند «و می‌خواهند که شما نیز راه را گم کنید» یعنی: آنان به گمراهی خودشان اکتفا نکرده بلکه می‌خواهند که با کتمان و انکار حق و با

نیرنگ‌های دیگر، شما مؤمنان را نیز از راه حق بدر برند تا به محمدصل کفر ورزید.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا (45)

«و» ای مؤمنان! «خدا به دشمنان شما داناتر است» و به آنچه که برای شما از گمراهی می‌طلبند، پس از آنان بر حذرتان می‌دارد «و کافی است که خدا سرپرست شما باشد و کافی است که خدا یاور شما باشد» یعنی: کافی است که خدا Ψ کارساز و یاور شما بوده و در جبهه‌ها و سنگرهای نبرد، نصرت‌تان دهد، پس به ولایت و نصرت وی اکتفا کنید و دیگران را به ولایت و نصرت نطلبید.

مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (46)

«برخی از آنان که یهودی اند» یعنی: ای مؤمنان! خدا Ψ شما را بر یهودیان معاند نصرت می‌دهد. همچنین محتمل است که این عبارت ابتدای سخن باشد، یعنی: از یهودیان گروهی هستند که «کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند» و از جمله اوصاف رسول اکرم ص را از مواضع آن برداشته و در عوض کلماتی دیگر را بجای آن قرار می‌دهند. یا مراد این است که: کلمات را بر غیرتأویل حقیقی آن تأویل می‌کنند «و می‌گویند: شنیدیم» سخن تو را «و نپذیرفتیم» امر تو را. محتمل است که این سخن را آهسته گفته باشند «و بشنو» که «ناشنوا گردی» این نفرینی از سوی آنان علیه پیامبر اکرم ص است - مرگشان باد که

این گونه از حق برمی گردند! یا معنای: ﴿وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ﴾ این است: سخن ما را بشنو و نشنیده بگیر. که این سخن، ظاهراً احتمال مدح و ذم هر دو را دارد، مدح به این معنی که: گوش تو سخن ناخوش را نشنود و ذم به این معنی که: ای کاش ناشنوا گردی! ﴿وَرَاعِنَا﴾: یعنی: به ما التفات کن¹. و این سخن را «با پیچانیدن زبان خود» می گویند. یعنی دشنام خویش را طوری در لفافه سخن در هم می آمیزند که کسی به حقیقت مرادشان پی نبرد. آری! با زبان بازی از گفتن حق طفره رفته و از خبث و پلیدی ای که دارند زبان هایشان را با تعریض و کنایه به سوی چیزهایی برمی گردانند و کج می سازند که در دل هایشان پنهان داشته اند «و به قصد طعنه زدن در دین» این سخن را می گویند زیرا چنین استدلال می کنند که: اگر او پیامبر بود، قطعاً می دانست که ما با گفتن (راعنا) او را دشنام می دهیم! که خدای سبحان با آگاه ساختن پیامبر خویش ص از این امر، این استدلالشان را بی اثر گردانید «و اگر آنان می گفتند: شنیدیم» سخت را «و فرمان بردیم» از دستورت «و بشنو» آنچه را که ما می گوئیم «وبه ما بنگر» یعنی: اگر آنان به جای (اسمع غیر مسمع: بشنو و نشنیده بگیر)، می گفتند: (اسمع: بشنو)، و اگر به جای (راعنا) که در زبان عبری دشنام است، می گفتند: (انظرنا: در کار ما بنگر)؛ «قطعاً برای آنان بهتر» بود از آنچه گفتند «و درست تر بود» یعنی: این در نزد خداوند Ψ درست تر و استوارتر و بهتر از سخن اولشان، یعنی جمله: ﴿سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ﴾ بود، «ولی» آنان راه و روش درستی را در پیش

¹ سخن در باب (راعنا) در سوره بقره «آیه/140» گذشت. (راعنا) در زبان عبری از ریشه «رع» به معنای شر و برابر با واژه «بد» در زبان انگلیسی است.

نگرفتند و از همین رو «خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده است» یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده است «و در نتیجه ایمان نمی‌آورند مگر اندکی» و آن عبارت است از: ایمانشان به بعضی از کتابهای آسمانی و به بعضی از پیامبران الهی، نه به کتب و پیامبران دیگر. یا معنی این است: فقط اندکی از آنان ایمانی راستین می‌آورند.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمَسَ
وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ
مَفْعُولًا (47)**

«ای اهل کتاب! به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست، ایمان آورید» یعنی: به قرآنی که تصدیق‌کننده تورات است، ایمان آورید. سپس حق تعالی آنان را به خشمی از سوی خویش بیم می‌دهد، بدان جهت که آنان حق را شناخته و با وجود آن، پیروی از آن را فرو گذاشتند و به ضدآن عمل کردند. آری! ایمان آورید «پیش از آن که چهره‌هایی را مسخ و محو کنیم» یعنی: صورتهای شما را با محو نشانه‌ها و مشخصات آن محو کنیم، بدین‌گونه که چهره‌هایتان را همچون پشت گردنهایتان گردانیده و بینی‌ها و دهانها و ابروها و چشم‌هایتان را از میان برداریم «پس آنها را باز پس گردانیم» یعنی: بعد از محو کردن علائم صورت، آنها را به موضع قفا باز پس گردانیم، بدین‌گونه که صورتهایتان را از طرف پشت‌هایتان بگردانیم که به قهقرا راه روید و چشمانتان را از پشت گردنتان بیرون آوریم. یا چهره‌هایتان را به پایین بدنتان و پایین بدنتان را به بالای بدنتان آوریم، طوری که سر و صورتتان بر زمین و پاهایتان رو به هوا باشد. که این خود، بر عذاب سخت و سهمگین بودن

مجازاتشان دلالت می‌کند «یا آنان را لعنت کنیم، چنان‌که اصحاب سبت را لعنت کردیم» لعنت اصحاب سبت (حرمت‌شکنان روز شنبه) عبارت بود از: مسخ نمودن آنان به بوزینه و خوک. بعضی گفته‌اند: مراد، خود لعنت اصحاب سبت است که به هر زبانی ملعون‌اند «وامر الهی انجام پذیر است» یعنی: فرمان وی خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است، در هر زمانی که او تحقق آن را اراده نماید. روایت شده است که این آیه، سبب مسلمان شدن کعب احبار گردید.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (48)

«مسلمان خداوند این را که به او شرک ورزیده‌شود، نمی‌بخشاید» یعنی: برای کسی که بر شرک مرده و قبل از مرگ از آن توبه نکرده است، احتمال آمرزش شرک وی وجود ندارد «و غیر آن را بر هر که خواهد می‌آمرزد» یعنی: غیر اهل شرک از گنهکاران مسلمین در مشیت آمرزش حق تعالی داخلند و این امر موکول به اراده وی است، پس حق تعالی برای هر کس از موحدان که بخواهد می‌آمرزد، ولو این که هر گناهی را - اعم از کبیره یا صغیره - مرتکب گردیده و از گناه خویش توبه هم نکرده باشند - که این مذهب اهل سنت و جماعت است - و هر که را هم که بخواهد عذاب می‌کند «و هر کس که به خدا شرک ورزد، در حقیقت گناه عظیمی را بر بافته است» زیرا شرک بزرگترین گناهان کبیره است. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «دیوانهای اعمال در نزد خدای عزوجل سه دیوان است: دیوانی است که حق تعالی به آن اهمیتی نمی‌دهد و دیوانی است که حق تعالی چیزی از آن را فروگذار نمی‌کند و دیوانی است که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد. اما دیوانی که حق تعالی

آن را نمی‌آمرزد، دیوان شرک ورزیدن به اوست، خدای عزوجل فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...﴾، و فرموده است: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ [المائدة: ۷۲]: در حقیقت هر کس به خداوند شرک ورزد، خداوند بر او بهشت را حرام گردانیده است) «مائده/72». اما دیوانی که به آن اهمیت نمی‌دهد؛ دیوان ستم بنده بر خود در میان خود و خدای خویش است - از روزه یا نمازی که آن را ترک کرده - زیرا خدای متعال این رانمی‌آمرزد، ولی اگر بخواهد از آن در می‌گذرد. و اما دیوانی که خداوند Ψ چیزی از آن را فرو نمی‌گذارد؛ دیوان ظلم و ستم بندگان بر یک‌دیگر است، که خواه‌نخواه قصاص دارد».

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا
(49)

«آیا به سوی کسانی که خود را پاک می‌شمارند» با ادعای فضایل و برتری هایی که مربوط به آنان نیست «ننگریسته‌ای؟» چنان‌که یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم! یا مانند این سخن برخی از مردم که می‌گویند: ما هیچ گناهی نداریم و همچون کودکان از گناه پاکیم! بعضی گفته‌اند: مراد آیه کریمه، ستایش بعضی مردم از بعضی دیگر است. البته این هشدار است عام برای هر کسی که خود را تزکیه می‌کند، می‌ستاید و پاکیزه و بی عیب می‌شناسد. حق تعالی می‌فرماید: چنین نیست «بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می‌گرداند» زیرا فقط او به کسانی از بندگان که سزاوار این تزکیه هستند و کسانی از آنان که سزاوار آن نیستند، داناست، پس بندگان باید تزکیه خود را - با هدف برتری طلبی و تفاخر برهمدیگر - فرو گذاشته و یک‌دیگر را مورد مدح و

ستایش قرار ندهند. در حدیث شریف به روایت مقدار بن‌اسود ۳ آمده است: «رسول خدا ص به ما دستور دادند که بر روی مداحان خاک بپاشیم». در روایت ابی‌بکره ۳ آمده است: «... اگر یکی از شما خواسته یا نخواسته، رقیش را مدح کرد، باید بگوید: احسبه كذلك ولا ازکی علی الله احدا: او را چنین... می‌پندارم و کسی را بر خدا تزکیه نمی‌کنم». «و به قدر فتیلی بر آنان ستم نمی‌رود» فتیل: نخ رشته‌مانند روی هسته‌خرماست. معنی این است: این گروهی که خود را تزکیه می‌کنند، به اندازه گناه تزکیه خویش عذاب می‌شوند و افزون بر آن - ولو به اندازه رشته روی هسته‌خرمایی - مورد ستم قرار نمی‌گیرند و از ثوابی نیز که مستحق آن باشند، به مقدار رشته روی هسته‌خرمایی کم نمی‌شود.

انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا (50)

«بین چگونه بر الله دروغ می‌بندند» در تزکیه خود و این ادعا که فرزندان و دوستان خدایند «و بس است که این یک گناه آشکار باشد» یعنی: همین دروغ به مثابه آشکارترین دلیل بر بدکاری دروغگو و ارتکاب عمدی معصیت از سوی وی کافی است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (51)

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از عکرمه روایت کرده است که گفت: حی‌بن‌اخطب و کعب‌بن‌اشرف یهودی به مکه رفتند، مردم مکه به آنان گفتند: شما اهل کتاب و اهل علم هستید، لذا نظرتان را در باره قضیه ما و محمد به ما بگویید؟ پس آنها از مکیان پرسیدند: شما بر چه راه و روشی قرار دارید و

محمد برچه راه و روشی؟ مشرکان پاسخ دادند: ما کسانی هستیم که صله ارحاممان را به جا می‌آوریم، گله شتر را قربانی می‌کنیم، مردم را شیر و آب می‌نوشانیم، اسیران را آزاد می‌کنیم و حجاج را سیراب می‌گردانیم، اما محمد مرد بی‌همه‌کس و بی‌همه‌چیزی است که صله ارحام ما را بریده و رهنان حجاج از قبیله «غفار» از او پیروی می‌کنند، پس آیا ما بهتریم یا او؟ یهودیان گفتند: شما از وی بهتر و راه‌یافته‌ترید! پس، خدای عزوجل نازل فرمود: «آیا ندیدی به سوی کسانی که بهره‌ای از کتاب داده شدند» و آنان یهودیان اند «که به جبت و طاغوت ایمان می‌آورند» جبت: سحراست. و طاغوت: کاهن و هرآنچه که بجز الله Ψ مورد پرستش قرار گیرد و هر معبودی بجز خدا Ψ که به پرستش خویش راضی باشد، یا در نافرمانی خدا Ψ مورد اطاعت قرار گیرد. «و در باره کافران می‌گویند» یعنی: یهودیان درباره کافران می‌گویند: «اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند، راه‌یافته‌ترند» از همین رو بود که یهودیان در جنگ احزاب با مشرکان همدست شدند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (52)

«اینان گروهی هستند که خداوند لعنتشان کرده‌است» یعنی: آن یهودیان را از رحمت خویش دور ساخته است، از آن رو که قریش را - با وجود کفرشان به خدای عزوجل و پرستش بتها - بر رسول خداصل و مؤمنان برتری دادند و به‌خاطر پیروی از هوای نفس، به‌طور آگاهانه با حق به ستیزه برخاستند و چنین نکردند مگر به‌خاطر این که یاری و پشتیبانی قریش را جلب کنند «و هرکه را

خدا لعنت کند، هرگز برای او یاوری نخواهی یافت» که عذاب و خشم فرودآمده الهی را از وی دفع کرده و وی را یاری و یاوری نماید.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (53)

«آیا آنان» یعنی: یهودیان «نصیبی از حکومت دارند؟» استفهام مفید انکار است. یعنی: آنان در دنیا بهره‌ای از حکومت و فرمانروایی، یا بهره‌ای از ملک الهی ندارند و اگر هم داشتند «در آن هنگام به مردم به قدر نقیری هم نمی‌دادند» به سبب شدت بخل و حسدی که دارند. نقیر: نقطه پشت هسته خرماست.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (54)

«بلکه به مردم حسد می‌ورزند» یعنی: یهودیان با رسول خداص و اصحابشان رشک و حسد می‌ورزند «بر آنچه که خدا از فضل خویش به ایشان عطا کرده است» چون قرآن و نبوت و نصرت و سرکوب دشمنان و عزت روزافزون «در حقیقت ما به خاندان ابراهیم» نیز «کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم» یعنی: آنچه ما به محمدص و اصحابش از فضل خویش داده‌ایم، چیز تازه و نوی نیست زیرا یهودیان خوب می‌دانند که ما به خاندان ابراهیم U که بنی اسرائیل هم از تبارشان هستند، نیز کتاب و حکمت و فرمانروایی عظیمی دادیم. به قولی: یهودیان با رسول خداص به این حسد ورزیدند که خدای سبحان برای ایشان ازدواج با نه زن را مباح گردانید و گفتند: او جز ازدواج با زنان هم و غم دیگری ندارد. پس خدای عزوجل آنچه را در این باره به ابراهیم U و خاندانش - که سلیمان و داوود علیهما السلام نیز از ایشانند -

بخشیده بود، به یادشان آورد زیرا خداوند Ψ به ایشان نیز هم کتاب و حکمت و حکومت بخشیده بود و هم زنانشان بسیار بیشتر از زنان حضرت محمد ص بودند.

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (55)

«پس برخی از آنان» یعنی: از یهودیان «به وی» یعنی: به پیامبر ماص «ایمان آوردند و برخی از آنان از او روی برتافتند» به قولی، مراد این است که: برخی از یهودیان از داستان خاندان ابراهیم U و فضایل داده شده به ایشان اعراض کردند - که این تفسیر با سیاق آیات بیشتر انسجام و هماهنگی دارد «و برای آنان دوزخ پرشراره بس است» به عنوان مجازاتی بر کفر و عناد و مخالفتشان.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا (56)

«در حقیقت کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، به زودی در آتشی» عظیم «درآوریم که هرگاه پوستهایشان پخته» و سوخته گردد «پوستهای دیگری» که ناسوخته باشد «بر جایش نهیم» زیرا این کار در رساندن عذاب به بدنهایشان، تأثیری فزونتر دارد. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است که حق تعالی همان پوست اولی را دوباره به تنشان باز می‌گرداند «تا عذاب را بچشند» یعنی: از آنجا که پوست سوخته احساس درد و الم را از دست می‌دهد، پوستشان را از نو بازمی‌گردانیم تا هرگز احساس درد و الم از آنان قطع نشده و همیشه برآنان دوام واستمرار داشته باشد. در روایتی از عمر τ آمده است: «در هر ساعت صدبار

پوست بدنشان عوض می‌شود» «هرآینه الله غالب حکیم است» یعنی: غالب است در انتقام گرفتن، با حکمت است در آنچه که با مجرمان انجام می‌دهد. این آیه از آیات معجز علمی قرآن کریم است زیرا این حقیقت علمی که احساس درد مستقیماً با پوست بدن رابطه داشته و اعصاب حسی در پوست بدن قرار دارد، حقیقتی است که علم طب اخیراً به کشف آن قادر شده‌است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (57)

«و به‌زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی که از زیر آن جویباران جاری است، درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند و در آنجا برای آنان زنان پاکیزه وجود دارد» که از همه پلیدیهایی که بر زنان دنیا عارض می‌شود، پاکند «و آنان را به سایه‌ساری سایه‌گستر درآوریم» ظل‌ظلیل: سایه‌ساری انبوه و خوب و پایداری است که هرگز گرما و سموم را به اندرون آن راهی نیست. بدین‌سان است که جاودانگی در بهشت برای آنان، با لذت نگاه و لذت برخورداری و لذت‌فضا و محیط، یک‌جا می‌گردد - که خدای منان روزیمان گرداند - در حدیث شریف به روایت ابوهریره r آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «همانا در بهشت درختی است که سوار در سایه‌سار آن صد سال راه می‌پیماید، اما آن رابه‌پایان نمی‌رساند - این درخت، شجره‌الخلد (درخت جاویدان) است».

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (58)

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهل آنها بسپارید» خطاب الهی در این آیه شامل تمام مردم در تمام امانتها می‌شود، پس این خطاب، هم ادای فرایض و تکالیف را که امانت حق تعالی بر دوش انسان است و هم امانت‌های عادی در میان مردم را دربر می‌گیرد. اما زمامداران از نخستین مخاطبان آیه کریمه و در پیشاپیش آنان قراردارند، پس ادا کردن امانت، رد مظالم و جستن عدل در احکام و فرامین صادره از سوی آنان، جزء اولین واجبات و تکالیفشان در مسند زمامداری است. و چنان که گفتیم؛ غیرآنان از مردم نیز در این خطاب داخلند بنابراین، بر همه مردم واجب است تا امانت‌ها را بازگردانده، در گواهی‌ها و اخبار تحقیق و بررسی نموده و در همه امور، داوری صحیح نمایند. در حدیث شریف آمده است: «به کسی که تو را امین گردانیده، امانت را بسپار و بر آن کس که به تو خیانت کرده، خیانت نکن». «و به شما فرمان می‌دهد که چون میان مردم حاکم شوید، به عدالت حکم کنید» مراد از عدالت در اینجا این است که: حاکم یا قاضی، به سوی یکی از طرفین دعوی گرایش نیابد و بنابراین، هیچ کس را به خاطر قرابت وی، یا جاه و مقام، یا مصلحت و منفعتی که از او تمنا دارد، یا هر غرض هوس‌آلود دیگری بر خصمش برتری ندهد، بلکه باید مطابق آنچه که قرآن عظیم و سنت نبوی کریم برای وی روشن ساخته است، فقط به نفع همان کسی حکم کند که حق از آن وی است. آری! حاکم باید در میان مردم براساس مساوات حکم کند، بی آن که یکی را بر دیگری برتری دهد، مگر این که کسی واقعا صاحب این فضل و برتری باشد، مثلا در عمل صالح سخت‌کوش بوده، یا از اهل خبره، یا علم، یا نیرومندی در جهاد، یا نظایر اینها باشد «در حقیقت نیکو چیزی است آنچه خدا شما را به آن پند

می‌دهد، در حقیقت خدا شنوا» است به آنچه حکم می‌کنید «بیناست» به حاکم، هنگامی که حکمش را صادر می‌کند، پس او می‌داند که آیا حاکم در حکم خویش جویای عدالت است، یا این که مطابق هوای نفس خویش حکم کرده است. در حدیث شریف آمده است: «خدای عزوجل همراه حاکم است تا آن‌گاه که ستم نکند، پس چون ستم کرد، او را به خودش وامی‌گذارد».

در بیان سبب نزول آمده است: رسول خداص در روز فتح مکه، کلید خانه کعبه را از عثمان بن طلحه گرفتند و وارد خانه شدند و هنگامی که از خانه خارج شدند این آیه را تلاوت می‌کردند، آن‌گاه عثمان بن طلحه را فراخوانده و کلید را به او بازپس دادند.

به هر حال، بیشتر مفسران برآنند که: حکم این آیه عام است و شامل همه مردم می‌باشد. بعضی هم گفته‌اند: این آیه فقط در مورد حکام و زمامداران جامعه اسلامی نازل شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (59)

آن‌گاه که خدای سبحان قضات و ولات امر جامعه اسلامی را فرمان داد که چون میان مردم حکومت و داوری می‌کنند، باید به حق و عدل حکم نمایند؛ در اینجا مردم را به اطاعت از آنان فرمان می‌دهد: «ای مؤمنان! خدا را اطاعت کنید» با اطاعت از کتاب وی «و پیامبر را اطاعت کنید» با اطاعت از شخص وی در حیاتش و اطاعت از سنت وی بعد از وفاتش «و» اطاعت کنید «اولی الامر را از جنس خویش» یعنی: اولی الامر مسلمان را، اما حاکم غیر مسلمان نه بر مسلمان

ولایتی دارد و نه طاعتی. فرمان اطاعت از خدا و رسول بر فرمان اطاعت از حکام از آن رو مقدم است که اگر حاکم یا قاضی یا غیر آنان، حکمی مخالف با حکم خدا و رسول وی صادر نمایند، حکمشان مردود است. و (اولی الامر) عبارت اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن گاه است که این اوامر و نواهی متضمن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت الله Ψ اطاعتی نیست، چنان که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا ص نیز ثابت شده است. بعضی گفته اند: اولی الامر؛ اهل قرآن و فقاہت اند، یعنی: آنان که به حق امر می کنند و به حق فتوی می دهند در حالی که به آن علم دارند.

ابن کثیر می گوید: «روشن است که معنای اولی الامر در آیه کریمه عام است و علما و امرا هر دو را شامل می شود - والله اعلم». باید دانست؛ از مفاد حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریره r برمی آید که: در هنگام کثرت خلفا و امرا، باید به بیعت اولین آنها وفا کرد. «پس هرگاه اختلاف کردید» میان یک دیگر، یا اختلاف کردید با حکام خود «در چیزی» از امور؛ «آن را به سوی خدا و پیامبر عرضه بدارید» عرضه داشتن به سوی خدا؛ همانا ارجاع دادن امر مورد اختلاف به کتاب حکیم وی است و عرضه داشتن به سوی پیامبر؛ ارجاع دادن آن امر به سوی ایشان است در حیاتشان با سؤال نمودن از ایشان و عرضه داشتن آن است بر سنت مطهره ایشان بعد از وفاتشان. آری! باید این چنین کنید «اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید» پس این عرضه داشتن و بازگشت دادن امور مورد اختلاف به کتاب و سنت، بر اختلاف کنندگان امری حتمی و الزامی

بوده و از شأن کسانی است که به خدا Ψ و روز آخرت ایمان دارند زیرا بازگشت به کتاب و سنت در حالت نزاع و کشمکش، مقتضای طاعت است «این» بازگشت دادن امر اختلافی به مراجع یاد شده «بہتر» است برای شما در کوتاه مدت «و نیکوتر است به اعتبار تأویل» یعنی: این امر به اعتبار عاقبت و انجام کار نیز برای شما بہتر از تأویلی است که خود در هنگام اختلاف و نزاع به آن دست می‌یابید - چنانچه امر مورد اختلاف را به غیر خدا و رسول وی برگردانید.

در اینجا علما سؤالی را مطرح کرده‌اند و آن این است: اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که نظام حاکم بر جامعه، کافر یا غیر مشروع بود، او از چه کسی باید اطاعت کند؟ شیخ سعیدحوی در تفسیر خویش «الأساس فی التفسیر» به این سؤال این‌گونه پاسخ داده است: «در اینجا دو نوع طاعت است؛ یکی طاعت اجباری از نظام و قانون که انسان در قبال آن اختیاری نداشته باشد و خواه‌نخواه باید به آن گردن نهد و دیگری طاعت اختیاری است. باید گفت که: طاعت اختیاری در همچو حالتی، نه از آن حکام، بلکه از آن علمای ربانی است زیرا ایشان میراث‌بران نبوت هستند». در فتاوی ابن عابدین آمده است: «فقهای احناف در این باره که اگر زمامدار حکمی صادر کرد که اکثریت تنفیذ حکم وی را زیانبار می‌دانستند، گفته‌اند: در همچو حالی باید از رأی اکثریت پیروی کرد».

سبب نزول آیه کریمه: مناقشه خالدبن ولید و عماربن یاسر در یکی از سریه‌ها (گروه‌های اعزامی برای جنگ) بود زیرا عمار به فردی از مشرکان امان داد، ولی خالد که امیر گروه بود، امان دادن وی را نمی‌پذیرفت و وقتی آنها نزد رسول خداص آمدند؛ رسول خداص در عین حالی که امان دادن عمار را نافذ ساختند،

ولی او را از این که در آینده به رغم خواسته امیر به کسی امان بدهد، نهی کردند، آن‌گاه آیه کریمه نازل شد. بنابراین، از سبب نزول نیز بر می‌آید که اطاعت امرا واجب است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (60)

«آیا ننگریستی به سوی کسانی که می‌پندارند» یعنی: ادعا می‌کنند که «به آنچه بر تو نازل شده» از وحی و قرآن «و به آنچه پیش از تو نازل شده» بر پیامبران الهی «ایمان آورده‌اند» ولی با این‌همه «می‌خواهند که داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند؟» این آیه بیانگر انکار و استبعاد از سوی خدای عزوجل است بر هر کسی که ادعای ایمان را دارد ولی با وجود آن می‌خواهد تا در قضایا و دعاوی خویش، به سوی غیر کتاب خدا Ψ و سنت رسولش ص به داوری و دادخواهی برود. پس چگونه می‌توان گفت؛ کسانی که نزد کاهنان و بتان و طاغوتان به داوری می‌روند، به کتابهای آسمانی ایمان دارند؟! طاغوت: کاهن و هرکس و هر مرجعی است که به غیر کتاب و سنت حکم کند. به قولی: مراد از طاغوت در اینجا، شیطان است با لشکریان و پیروان خویش. به قولی دیگر: طاغوت هر کسی است که در طغیان و تجاوز و مبارزه علیه اسلام از حد می‌گذرد. و همه این اقوال صحیح است «با آن که قطعا فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند» یعنی: چگونه می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، درحالی که کتابهای آسمانی به آنان چنین فرمان می‌دهد که به هرکسی که به دین و پیام خداوند Ψ حکم نمی‌کند، کفر ورزند «و شیطان می‌خواهد که آنان را به

گمراهی دور و درازی» از حق «بکشاند» یعنی: به گمراهی ای که تا هنگام مرگشان استمرار داشته باشد.

**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ
عَنْكَ صُدُودًا (61)**

«و چون به آنان گفته شود» یعنی: به منافقان «به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیاید» یعنی: به داوری خواهی به سوی کتاب خدا و شخص پیامبر ص در حیاتش و به سوی سنت وی پس از وفاتش بیاید «منافقان را می بینی که به کلی از تو اعراض می کنند» یعنی: با تنفر و انزجار تمام، از داوری قرآن و پیامبر ص روی بر می تابند.

**فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا
إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (62)**

«پس چگونه است آن گاه که به آنان به سبب کار و کردار پیشینشان مصیبتی برسد» یعنی: حالشان چگونه خواهد بود و چه خواهند کرد آن گاه که به سبب گناهی که مرتکب شده اند و از جمله؛ بردن قضایای خویش به سوی طاغوت، گرفتار مصیبت سنگینی گردند؟ آری! یقین است که آنان در چنین حالتی، از دفع آن مصیبت ناتوان اند «سپس نزد تو می آیند» و از کارکرد خویش عذرخواهی می کنند «و به خدا سوگند می خورند که ما جز نیکویی و موافقت قصدی نداشتیم» یعنی: ما از بردن قضایای خویش به داوری نزد غیر تو، جز احسان و نیکوکاری و ایجاد سازش و توافق میان دو خصم، هیچ قصد دیگری نداشته ایم،

پس قطعاً هدف ما ستیز و مخالفت با تو نبوده است و به صحت آن داوری هرگز اعتقاد نداشته‌ایم!

اما خدای عزوجل آنان را این‌گونه تکذیب می‌کند:

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (63)

«اینان گروهی‌اند که خدا می‌داند آنچه در دلهایشان است» از نفاق و دشمنی باحق. یعنی: قطعاً می‌داند که آنان منافق‌اند «پس از آنان اعراض کن» و از پذیرش عذرشان روی برتاب «و پندشان ده» یعنی: از فرجام شوم نفاق بیم و هشدارشان ده «و به آنان بگو در دلهای آنان» یعنی: در حق نفسهای آنان. یا به آنها در خلوت که جز خودشان کس دیگری در آن محضر نباشد، بگو: «سخنی مؤثر را» یعنی سخنی رسا و بلیغ را که در امر پنددهی آنان، راه به مقصود برد و در آنان مؤثرافتد، مثلاً آنان را به ریختن خونها و سلب اموالشان بیم ده، یا سخنی به آنان بگو که در دلهایشان مؤثر افتد و آنان را به بدی و انحراف راه و روششان باورمند گرداند.

در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیات درباره مردی از انصار و مردی از یهود نازل شد که با هم در قضیه‌ای دعوا و مرافعه داشتند، یهودی می‌گفت: میان من و تو محمدصل داور باشد! اما انصاری می‌گفت: میان من و تو کعب بن اشرف داور باشد! این‌کثیر بعد از آن که روایات دیگر در بیان سبب نزول این آیات را نیز نقل می‌کند، چنین می‌گوید: «آیات عام‌تر از همه اینهاست زیرا در مورد نکوهش هر کسی است که از کتاب و سنت عدول کرده و به داوری باطل‌تن در دهد. مراد از طاغوت در این آیات نیز هر باطلی است».

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (64)

«و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آن که اطاعت شود» در آنچه که امر و نهی می کند «به اذن الله» یعنی: به علم وی، یا به توفیق وی. بنابراین، او پیام رسان خدای عزوجل است، پس اطاعت از وی، در واقع اطاعت از خداوند متعال می باشد، لذا اطاعت از وی را برامتش فرض گردانیدیم «و اگر این جماعت» که ذکرشان در بالا گذشت «هنگامی که به خود ستم کردند» با ترک اطاعت و داوری خواستن از طاغوت «پیش تو می آمدند» درحالی که از نفاق و شقاق و جنایات و مخالفتهایشان دست بردار و توبه کار بودند «و از الله آمرزش می خواستند» برای گناهان خویش «و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می کرد» یعنی: نزد تو نیز تضرع و زاری می کردند تا به شفاعت آنان برمی خاستی و برای آنان طلب آمرزش می کردی «هرآینه خدا را» بسیار «توبه پذیر» و بسیار «مهربان می یافتند» برای خود¹.

¹ - ابن جریر طبری می گوید:

«تفسیر کلام پروردگار یکتا در آیه 64 سوره النساء: ﴿.. وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾. «... و اگر آنان هنگامی که به خود ستم روا می داشتند، پیش تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می نمودند، و پیغمبر نیز برای آنان درخواست بخشش می کرد، بیگمان خدا را بس توبه پذیر و مهربان می یافتند».

ابو جعفر می گوید: خداوند سبحان در این آیه مبارکه می فرماید: اگر آن منافقان (آنانیکه در آیات پیشین سخنانشان بمیان آمد - از آیه 60 همین سوره - وقتی که بسوی

حکم وقضاوت خداوند وداوری پیغمبر او ρ خوانده شدند... بدو پشت نموده واز او میگریزند و دیگران را نیز از او باز می دارند: ﴿يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾ (النساء: ۶۱).
﴿.. وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ﴾: با ارتکاب گناهان کبیره واز آنجمله داوریشان پیش طاغوت. و سرباز زدنشان از حکم کتاب الهی واز فرامین رسول و فرستاده پروردگار آنگاه که بسوی او خوانده می شوند.

﴿جَاءُوكَ﴾: به نزد تو ای محمد (ρ) می آمدند. یعنی: آنگاه که به پیش طاغوت رفته بودند و به داوری او سر تسلیم خم نموده و راضی شده بودند، توبه کنان و پشیمان از کرده خویش پیش تو می آمدند. و از خداوند عاجزانه درخواست می کردند که از گناهانشان در گذرد و رسوایشان نکند. و آنگاه پیامبر خدا ρ نیز از خداوند متعال آمرزش ایشان را درخواست می کرد. و این است معنای گفته الهی: ﴿فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ﴾.

و عبارت ﴿لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾: «بیگمان خداوند را بس توبه پذیر و مهربان می یافتند».

بدانها می گوید: اگر چنانچه می کردند و از کرده خویش پشیمان شده توبه می نمودند بیگمان که خداوند را توبه پذیر می یافتند. یعنی: خداوند آنها را از آنچه پست و زشت می پندارند بدانچه می پسندند بر می گرداند.

و او را ﴿رَحِيمًا﴾ یعنی؛ با آنها مهربان می یافتند. که از روی مهر خویش آنها را بر گناهانی که از آن توبه کرده اند باز خواست نمی کرد.

مجاهد می گوید: این آیه اشاره دارد به آن یهودی و مسلمانی که برای داوری پیش کعب بن اشرف رفته بودند...».

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (65)

«چنین نیست» که پندار منافقان در مورد ایمان به پیام‌های نازل شده بر تو و پیشینیان راست باشد، بلکه «به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند تا آن که تو را در آنچه میانشان مایه اختلاف است» و در آن باهم کشمکش و مشاجره دارند «داور گردانند» یعنی: تو را در تمام امورشان میان خود حاکم و داور گردانیده و احدی جز تو را به داوری برنگزینند و «آن‌گاه در آنچه داوری کردی، هیچ دلتنگی در خود نیابند» پس صرف پذیرش و تن دادن به داوری رسول خداص کافی نیست تا آن‌گاه که این اذعان و پذیرش، از صمیم قلب نبوده و از رضایت و اطمینان و طیب‌خاطر برنخاسته باشد «و تسلیم شوند» یعنی: در ظاهر و باطن اذعان و انقیادکنند «به تسلیم‌شدنی» کامل که هیچ تردیدی در آن آمیخته نباشد و شائبه هیچ مخالفتی آن را نیالاید. بدین‌سان ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی ایمان را که سرمایه حقیقی بندگان صالح خدا Ψ است، از منافقان نفی کرد تا آن‌گاه که مقصد و مرامشان داور قرار دادن رسول خداص نباشد. چنان که در حدیث شریف نیز آمده‌است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یکی از شما ایمان نمی‌آورد تا آن که هوس و خواسته‌اش پیرو آن چیزی باشد که من آورده‌ام».

در یکی از روایات وارده در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: دو مرد نزد رسول خداص به مرافعه (داوری) رفتند و رسول خداص به نفع شخص ذی‌حق علیه طرف ناحق حکم کردند، اما آن شخص محکوم گفت: من به این داوری راضی نیستم! طرف از وی پرسید: پس من چه باید بکنم؟ گفت: این که نزد

ابوبکر τ به مرافعه برویم! و نزد ابوبکر τ رفتند، او گفت: حکم همان است که رسول خدا ص فرموده اند. اما رفیق وی به فیصله ابوبکر τ هم راضی نشد و گفت: نزد عمر τ می‌رویم! نزد عمر τ رفتند و صاحب حق ماجرا را به عمر τ باز گفت، عمر τ از شخص محکوم پرسید: آیا موضوع چنین است که این مرد می‌گوید؟ محکوم پاسخ داد: آری! آن‌گاه عمر τ به خانه‌اش رفت و با شمشیری برهنه بیرون آمده سر آن محکوم را از تنش جدا کرد. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخرجُوا مِنْ دياركم مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا (66) وَإِذَا لَا تَأْتِيهِمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (67) وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (68)

«و اگر ما بر آنان می‌نوشتیم» یعنی: مقرر می‌داشتیم و فرض می‌گردانیدیم «که خود را بکشید» همچنان که بر بنی‌اسرائیل چنین مقرر داشتیم «یا از خانه‌های خویش بیرون روید» یعنی: از دار و دیار خویش هجرت کنید «این کار را جز اندکی از آنان» که خود را برای خداوند متعال خالص ساخته‌اند «نمی‌کردند» بدان جهت که کار دین بر ناخالصان دشوار است و مخلصان هم که نادراند.

این آیه کریمه بیانگر مقدار حقی است که حق تعالی بر بندگانش دارد و آن این است که باید او را در شرع و امرش اطاعت کنند، پس اگر حق تعالی بندگانش را به قتل همدیگر دستور می‌داد، یا به این که خودکشی کنند، یا به ترک منازل و موطنشان تن در دهند، بی‌گمان اطاعت حضرت وی بر بندگانش واجب بود، اما اگر او این کار را می‌کرد، جز اندکی از بندگانش فرمانش را اجرا نمی‌کردند.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: جماعتی از صحابه که عمر τ از زمره آنان بود، در هنگام نزول این آیه گفتند: اگر پروردگار ما بر ما چنین مقرر می‌داشت، ما فرمان او را به‌کار می‌بستیم، ولی ستایش او را که ما را از چنین تکالیف سختی عافیت بخشید. پس رسول خدا ص فرمودند: «همانا از امت من مردانی هستند که ایمان در دل‌هایشان پایدارتر از کوه‌های محکم و استوار است.»

«و اگر آنان آنچه را که بدان پند داده می‌شوند» از پیروی شرع و انقیاد رسول خدا ص «به‌کار می‌بستند؛ قطعاً» این کار «برایشان بهتر بود» در دنیا و آخرت «و محکم‌تر» بود «در استواری» گام‌هایشان بر حق و پایداری و ثبات ایمان‌هایشان و قطعاً آنها در این هنگام در امر دین خویش لحظه‌ای تردید و اضطراب به خود راه نمی‌دادند «و در آن صورت» یعنی: در صورتی که در قبال اوامر ما چنین گوش به فرمان می‌بودند، ما هم «یقیناً پاداشی بزرگ» و مستمر «از نزد خویش به آنان می‌دادیم» که هرگز قطع نمی‌شد «و قطعاً آنان را به راهی راست هدایت می‌کردیم» و دل‌هایشان را به سوی آن راهیاب می‌ساختیم.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا (69)

«و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که خداوند بر آنان انعام نموده است» به وارد نمودنشان در بهشت و رساندنشان به آنچه که برایشان «از» همراهی «پیامبران و صدیقان» آماده نموده است. صدیقان پیروان فاضل‌انبیای عظام: هستند. صدیق: کسی است که تصدیق به دین خداوند Ψ و کتابها و پیامبرانش را به نهایی‌ترین مراتب خود رسانده و در این

میدان به جایگاه‌های بلندی رسیده‌است، به طوری که ظاهرش آراسته به صداقت و باطنش در حال مراقبه و حضور است. «و» نیز کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که حق تعالی برایشان همراهی «شهیدان» راه خود «و» همراهی «صالحان» یعنی: صاحبان اعمال شایسته را که احوالشان به صلاح و سامان آمده و اعمالشان نیکو گشته، آماده نموده است «و اینان نیک رفیقانی» یعنی: هم‌رهان و همدمانی «هستند». ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای این حدیث شریف که آن حضرت ص به هنگام رحلتشان فرمودند، نیز همین است: اللهم الرفیق الأعلى: بارخدایا! رفیق والاتر و برتر را انتخاب می‌کنم». همان‌گونه که از احادیث دیگر نیز بر می‌آید؛ هیچ پیامبری نیست، جز این که در بیماری وفات خویش، میان دنیا و آخرت مخیر ساخته شده است.

از عائشه رضی‌الله عنها در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده‌است که فرمود: مردی نزد رسول اکرم ص آمد و گفت: یا رسول! یقیناً شما نزد من از خودم محبوب‌ترید و یقیناً شما نزد من از فرزندم محبوب‌ترید و من چون در خانه خویش هستم و به یاد شما می‌افتم، نمی‌توانم بر فراق شما شکیبایی کنم، پس از جا برمی‌خیزم و نزد شما می‌آیم و چون به سوی شما می‌نگرم (دلم آرام می‌گیرد)، اما هنگامی که مرگ خود و شما را در پیش نظر می‌آورم، می‌دانم که شما چون به بهشت درآید، به مقام و جایگاه والای خویش همراه انبیا: بالا برده می‌شوید، ولی اگر من به بهشت درآیم، از آن بیم دارم که شما را نبینم! رسول خدا ص در پاسخ وی چیزی نگفتند تا این که جبرئیل ؑ فرود آمد و این آیه را آورد: ﴿ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ... ﴾. لذا این آیه برای تسلی او و امثالش از مؤمنان نازل شد.

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (70)

«این بخشش الهی است» یعنی: آنچه این مطیعان از پاداش عظیم و رفاقت و همراهی پیامبران و صدیقان به دست می‌آورند، همانا فضل و بخشش الهی است «و خدا دانای بسنده است» می‌داند که چه کسی مستحق این بخشش و فضل است، پس او را از گروهی که ذکر شد قرار می‌دهد و از آنان که مستحق این گرامیداشت نیستند، ممتاز می‌گرداند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا تُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا (71)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید» در برابر دشمن سلاح بگیرید و همیشه «بر حذر باشید» از این که دشمنان دین، شما را غافلگیر نموده و ریشه‌کن سازند، لذا همیشه بیدار، هشیار، مجهز و آماده باشید «پس» بپاخیزید و برای نبرد با دشمن «رهسپار شوید، گروه‌گروه» یعنی: به دسته‌ها و گروه‌های جداگانه متشکل، گروهی بعد از گروهی و دسته‌ای پس از دسته‌ای. این فرمان؛ شامل دستور جنگ به شیوه چریکی نیز می‌شود «یا بیرون روید به‌طور دسته جمعی» یعنی: در ترکیب یک سپاه واحد تا این خروج دسته‌جمعی و انبوه شما، از جهتی بر دشمنان سخت‌تر و سنگین‌تر باشد و از سوی دیگر، از این خطر که دشمن در صورت خروج انفرادی شما را برباید و از پای در آورد، ایمن گردید، پس در حالتی که به‌خروج دسته‌جمعی برای جهاد احساس نیاز می‌شود، باید به‌طور دسته جمعی به جنگ دشمن رهسپار شوید، اما اگر به بیرون آمدن به‌طور دسته‌جمعی (نفیر عام) نیازی نیست و به میدان رفتن برخی از شما می‌تواند پاسخگوی دشمن باشد، این نیز کافی است. ولی به هر حال؛ حقیقتی که نباید

هیچ‌گاه از آن غفلت کنید این است که: خطر کفر جز با جهاد دفع نمی‌شود. چنان‌که از وقتی مسلمانان فریضه جهاد را فراموش کردند، دشمن بر سرزمین‌هایشان مسلط شد و هر طماعی به داشته‌هایشان چشم طمع دوخت بنابراین، میزان بازگشت به اسلام؛ جهاد در راه خدا Ψ است.

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا (72)

«و قطعاً از میان شما کسی است که درنگ و سستی می‌کند» تبطئه: کندی، درنگ و تأخیر است. مراد منافقان‌اند که هم خود از جهاد باز می‌نشستند و هم دیگران را از این امر باز می‌نشانند. یعنی: از جنس شما و از آنان که در حقیقت از شما نیستند، ولی خود را در جمع شما درآورده و به شما منسوب ساخته‌اند و از روی نفاق در برابر شما اظهار ایمان می‌کنند، کسانی هستند که مؤمنان را از جهاد سست و کند می‌سازند «پس اگر مصیبتی به شما برسد» چون قتل، یا هزیمت، یا نابودی مال و ثروت «می‌گوید» این منافق «خدا بر من نعمت بخشید که با آنان حاضر نبودم» در غیر آن به من نیز همان می‌رسید که بدانها رسید! و بدین‌گونه واپسگرایی از جهاد را نعمت خداوند Ψ بر خود می‌پندارد، در حالی‌که از این حقیقت غافل است که پاداش عظیم جهاد و شهادت را از دست داده است. این است منطق و دیدگاه منافقان که به امور از عینک منافع شخصی خود نگاه می‌کنند، نه از زاویه تکلیف و واجب الهی و همه امور را به مقیاس و معیار سود و زیان دنیوی‌شان می‌سنجند، نه به مقیاس طاعت خدا Ψ و در عین حال شناختشان از حق تعالی بسیار ناقص و قاصر است زیرا تصور

می‌کنند که تخلف و سرپیچی از دستور الهی به همراه نجات از مصایب، دلیل رضای الهی است، در حالی که چنین نیست.

**وَلَيْنَ أَصَابِكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لِيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ
مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا (73)**

«و چون به شما فضلی» یعنی: غنیمتی، یا فتحی «از جانب خداوند برسد، البته می‌گوید» این منافق، همچون سخن یک حاسد نادم «چنان که گویی هرگز میان شما و میان وی دوستی نبوده» یعنی: گویی او اصلا با شما سابقه دوستی نداشته و اصلا از اهل دین شما نبوده است؛ «ای کاش همراه ایشان بودم تا به فوزی عظیم می‌رسیدم!» یعنی: آرزو می‌کند که کاش با مؤمنان به میدان نبرد می‌رفت تا بهره خویش از غنیمت را به دست می‌آورد. پس این منافق، دستیابی به غنیمت را فوزی عظیم برای خویش دانسته و جز این، هیچ هدف و مرام دیگری - چون اعلای کلمه‌الله و پیروزی اسلام - ندارد. یا معنی این است: آن منافق می‌گوید؛ چرا مرا در غنیمت و فتح خویش شرکت نمی‌دهید؟ گویی من اصلا شما را دوست نداشته و یاریتان نکرده‌ام؟

**فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (74)**

«پس باید آنان که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند» که مؤمنان اند «در راه خدا بجنگند» یعنی: اگر این گروه منافق سست‌گام غنیمت‌پرست، با دشمنان دین نجنگیدند، پس باید مؤمنان با اخلاصی که جانهایشان را نثار راه الله ﷻ نموده و زندگانی دنیا را به آخرت می‌فروشند، با آنان بجنگند.

این انگیزش و تشویقی از سوی حق تعالی برای مؤمنان است که: هلا! به سوی میادین جنگ بشتابند. و در عین حال، هشدار است به ناخالصان، که باید نیت‌هایشان را برای او خالص گردانند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هرکس به خاطر این بجنگد که فقط کلمه الله Ψ برتر باشد، پس فقط همان جهاد، در راه خدا Ψ است». همچنین در حدیث شریف دیگری فرمودند: «هرکس در دفاع از مال خویش کشته شود، شهید است و هرکس در دفاع از جان خویش کشته شود، شهید است».

سپس حق تعالی جنگجویان در راه خویش را - در هر دو صورت فوز به شهادت یا پیروزی - به پاداش و اجر عظیم جهاد فی سبیل الله به همراه برتری و غنیمت در دنیا وعده داده، می‌فرماید: «و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد» چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خداوند Ψ برای مجاهد در راه خویش تضمین نموده است که اگر او را [بشهادت] به سوی خویش بازگیرد، به بهشتش در آورد، یا [اگر شهید نشد] او را به سلامت همراه با پاداش، یا غنیمت [به خانه‌اش] برگرداند».

**وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (75)**

«و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مستضعفین نمی‌جنگید» که عبارتند از: «مردان و زنان و کودکان» گرفتار در دست کفار «هم‌آنان که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، بیرون آر» مراد از شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، شهر مکه است که در وقت نزول آیه کریمه این

چنین بود، ولی خداوند متعال ستم را صراحتاً به مکه نسبت نداد؛ به خاطر تشریف و تکریم آن. اما این وصف، بر هر شهر و مکانی که مردمانی ستم پیشه داشته باشد، نیز مصداق دارد «و» آن مستضعفان تحت ستم می‌گویند: پروردگارا! «برای ما از جانب خویش کارسازی مقرر کن و برای ما از جانب خویش یآوری تعیین فرما» مراد از مستضعفان در اینجا: مؤمنانی هستند که در مکه زیر فشار و شکنجه کفار به سر برده و از هجرت به سوی سرزمینی که در آن زندگی باعزتی داشته‌باشند، عاجز و ناتوان بودند و هم آنانند که رسول خدا ص برای ایشان چنین دعا می‌کردند: «خدایا! ولید بن ولید، سلمه بن هشام، عیاش بن ربیع و همه مستضعفان از مؤمنان را نجات ده». عبدالله ابن عباس τ می‌گوید: «من و مادرم نیز از مستضعفان بودیم».

از آیه کریمه چنین بر می‌آید که: نجات‌دادن مستضعفان از زیر یوغ ستم و اسارت مستکبران، از بزرگترین و بارزترین وجوه جهاد در راه خدا Ψ است زیرا «راه خدا» مفهوم عام و کلی‌ای است که شامل هر امر خیری می‌شود. و باید دانست که هر عصری مستضعفان خویش را دارد، چنان‌که مستضعفان عصر ما بیارند، در حالی که همت و عزم ما در جهاد برای رهاندنشان از زیر یوغ ستم، بسی اندک و ناچیز است.

**الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ
فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (76)**

«مؤمنان در راه خدا کارزار می‌کنند» یعنی: جنگ آنها برای این هدف و مقصد است، نه غیر آن از مقاصد «و کافران در راه طاغوت» یعنی: در راه شیطان و آنچه که او در دل‌های مردم می‌افکند «می‌جنگند» و بر سر این راه با هم کارزار

می‌کند. چون جنگیدن برای نمایش غیرت و فخرفروشی، طلب پیروزی به ناروا، برتری جویی بر دیگران، چپاول اموال مردم، انتقام‌گیری به ناحق، افتخار به عصبیتها و قومیتها و دیگر کژراهه‌های شیطان «پس با یاران شیطان بجنگید که کید شیطان» یعنی: مکر و نیرنگ او و پیروانش از کفار، در نهایت امر «ضعیف است» زیرا این نیرنگ، برپایه غروری میان تهی مبتنی است که هیچ حاصلی ندارد و نیز نیرنگ شیطان از آن جهت ضعیف و بی بنیاد است که در مقابل نصرت خدا Ψ برای مؤمنان قرار دارد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كُتِبَتْ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا (77)

در عصر ما کسانی پیدا می‌شوند که تصور می‌کنند؛ اسلام فقط نماز و روزه و زکات... است، اما این که جهاد و مبارزه نیز از اسلام باشد، خیر! در پندار آنها چنین چیزی نیست، درحالی که این تصور، تصور نادرستی است که حق تعالی بندگان مؤمن و با تقوایش را از آن برحذر داشته و می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد» فعلا «دست از جنگ نگهدارید و نماز را برپا دارید و زکات بدهید» ایشان اصحاب پیامبر ص بودند که به ترک جنگ در مکه مأمور شدند، اما در برابر اذیت و آزاری که از مشرکان می‌دیدند، بی‌تاب گشته و از پیامبر ص اجازه می‌خواستند تا دست به شمشیر برده و شر مشرکان را از خود بازدارند و نزد آن حضرت ص رفته می‌گفتند: هنگامی که ما مشرک بودیم، عزت و شوکتی داشتیم، اما چون ایمان آوردیم، خوار و درمانده شدیم! پیامبر اکرم ص

ایشان را به صبر و تحمل فراخوانده و می‌فرمودند: «به من دستور داده شده تا با گذشت و مدارا عمل کنم، پس [فعلاً] با اینان درگیر جنگ نشوید». و یاران پیامبر ص به پیروی از دستور ایشان، دندان بر روی جگر گذاشته خویشنداری می‌کردند تا آن که به مدینه هجرت کردند «ولی همین که» در مدینه «کارزار بر آنان مقرر شد، بناگاه گروهی از آنان، از مردم مانند ترس از خدا، یا ترسی سخت تر می‌ترسند» یعنی: برخی از آنان از مردم به مقدار ترسی که از خدا Ψ دارند می‌ترسند و برخی حتی از آن هم بیشتر و سخت‌تر بنابراین، در مدینه - نه از روی شک در دین، بلکه از ترس مرگ و بیم و هول شدید از کشته شدن - از جنگ سستی و کندی ورزیدند.

شیخ ابومنصور ماتریدی می‌گوید: «این ترس، ترسی طبعی است زیرا سرشت انسان بر آن است که از آنچه بیم هلاکت وی در آن می‌باشد، غالباً کراهت دارد، پس منشأ ترس مؤمنان از جنگ، نفرت از فرمان الهی نیست». بعضی برآنند که آیه کریمه در شأن منافقان است که قبل از فرضیت جهاد، اسلام آوردند، اما چون جهاد فرض شد، از آن نفرت و کراهت ورزیده و سستی کردند «و گفتند: پروردگارا، چرا بر ما جهاد را مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟» یعنی: چرا ما را تا مدتی دیگر - ولو کوتاه - مهلت ندادی تا در این مدت از زندگی دنیا بهره‌مند و برخوردار می‌شدیم؟ این آیه شبیه به آیه دیگری در سوره «محمد» است: ﴿ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا... ﴾ : و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: چرا سوره‌ای - درباره جهاد - نازل نمی‌شود؟ اما چون سوره‌ای صریح نازل شد و در آن نام جهاد آمد، آنان که در دل‌هایشان مرضی است، مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده به تو می‌نگرند، ولی

فرمان‌پذیری و سخنی شایسته برای آنان بهتر است و چون کار به تصمیم کشد، قطعا خیر آنان در این است که با خداوند صادق باشند) «محمد/20». «بگو: بهره‌مندی دنیا اندک است» وزودگذر، که بر صاحبش هرگز نمی‌پاید، ولی پاداش «آخرت برای کسی که تقوی پیشه کند، بهتر است. و بر شما به اندازه فتیلی هم ستم نخواهد رفت» فتیل: رشته باریکی در پشت هسته خرما است. یعنی: بر شما در آخرت به اندازه ذره ناچیزی هم ستم نمی‌رود، پس از جهاد رو برنتابید.

أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (78)

آن‌گاه خداوند متعال در جهت تشویق و برانگیختن آن عده از مسلمانانی که از بیم مرگ دست از جهاد کشیده‌اند و در بیان فساد جبن و ترسی که درون آنها را پرکرده و در روان آنها درآمیخته است، می‌فرماید: «هرکجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد» و «حذر»، نمی‌تواند شما را از «قدر» نجات دهد، پس مرگ خواه‌ناخواه آمدنی است و هرکه با شمشیر نمیرد، به‌غیرآن از اسباب دیگر می‌میرد و این امری قطعی است «هرچند در بروج مشیده باشید» بروج مشیده: برجهای بسیار محکم، بلند و سر به فلک کشیده است. یعنی: چون اجل انسان در رسد، برجهای بسیار محکم و سر به فلک کشیده هم نمی‌توانند مرگ را از وی دفع کنند. پس حق تعالی نفرت از جنگ را با دو نسخه درمان می‌کند: یکی شناساندن حقیقت دنیا نسبت به آخرت. و دیگری فهماندن این حقیقت که مرگ پس و پیش نمی‌شود و برای آن می‌عادی است معین.

بعد از آن، حق تعالی به بیان بیماری دیگری می‌پردازد که خواستاران تأخیر فریضه جهاد به آن دچار شده‌اند، این بیماری نیز همچون بیماری اول، بیماری‌ای است که ممکن است مسلمانان در هر زمان و مکانی به آن مبتلا شوند: «و چون به‌آنان خیری برسد» یعنی: نعمتی چون فراوانی و آسوده حالی «می‌گویند: این از سوی خداوند است» تا اینجای کار سخنشان درست است و هیچ اعتراضی هم بر آن نیست، اما آنچه مورد اعتراض است این سخن است: «و اگر شری به آنان برسد، می‌گویند: این از سوی توست» یعنی: اگر به منافقان نعمتی برسد، آن را به‌خداوند متعال نسبت می‌دهند، ولی اگر به آنان نعمت و بلایی چون قحطی و سختی رسید، آن را - در عصر نزول آیه - به رسول خداص نسبت می‌دادند و ممکن است امثال آنان در هر عصری، این نسبت را به میراث‌بران پیامبرص بدهند. «بگو» موضوع چنان نیست که شما می‌پندارید، بلکه «همه از سوی خداوند است» چه خیر و چه شر «پس چه حال است این قوم را، نزدیک نیستند که سخنی را بفهمند» تا بدانند که گیرنده و دهنده همانا خداوند متعال است و همه اینها از حکم او صادر می‌شود؟!.

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (79)

«هرچه به تو برسد» ای انسان! «از خوبیها» و نعمت‌های زندگی، چون آسایشها و آرامشها و فراوانی‌ها و سلامتی... «از جانب خداست» و به فضل و رحمت وی زیرا کسی را بر خدا هیچ حقی نیست «و هر شری که به تو برسد، از خود توست» یعنی: هر سختی و بدبختی و بلا و مشقتی که به تو برسد، آن

نیز از سوی خدا Ψ است ولی به سبب و علتی از جانب خودت؛ چون گناهی که مرتکب آن شده‌ای و به کیفر آن، مبتلای بلا و بدبختی و عذابی گردیده‌ای. پس اشتباه منافقان در این است که به جای آن که به سوی خدا Ψ باز گردند و به طور کلی به او التجا کنند تا خشم و عذاب خویش را از آنان بر دارد، رسول خدا ص را سبب این مصیبت‌ها معرفی می‌کنند، در حالی که رسول خدا ص رحمتی برای جهانیان است «و تو را برای مردم به پیامبری فرستادیم» یعنی: ای محمد ص! تو رحمت و نعمتی برای مردم هستی، تو از گناه معصوم هستی و تو جز مبلغی برای مردم نیستی بنابراین، مقدرات خلاق به دست تو نیست تا سود و زیان و خیر و شر از سوی تو باشد و چیزی از امر الهی در تصرف تو نیست تا مصائبی که به آنان می‌رسد، از جانب تو باشد «و گواه بودن خدا» بر این حقیقت که او تو را به رسالت فرستاده است «بس است» و او میان تو و میان آنان بر این حقیقت گواه می‌باشد.

مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (80)

«هرکس از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خداوند اطاعت کرده است» لذا فرمانبرداری از پیامبر ص، در واقع فرمانبرداری از خدا Ψ است زیرا پیامبر جز به آنچه که خدا Ψ به وی فرمان داده دستور نمی‌دهد و جز از آنچه که خدا Ψ از آن نهی نموده، نهی نمی‌کند، پس اطاعت از مبلغ و پیام‌رسان، در واقع اطاعت از آن‌کسی است که او را به این مأموریت برانگیخته است و هرکس این حقیقت را درک کند، قطعاً در نهایت انضباط و اخلاص، از رسول خدا ص اطاعت می‌کند.

خاطر نشان می‌شود که رسول خدا ص فرمان بردن از امرای مسلمان را نیز شامل اطاعت از خود گردانیده‌اند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هرکس از من اطاعت کند، در حقیقت از خدا Ψ اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، در حقیقت خدا Ψ را نافرمانی کرده است و هرکس از امیر اطاعت کند، در حقیقت از من اطاعت کرده است و هرکس امیر را نافرمانی کند، در حقیقت مرا نافرمانی کرده است». «و هرکس رویگردان شود» یعنی: از اطاعت تو اعراض کند و سر برتابد، پس او در حقیقت خدای عزوجل را نافرمانی کرده است زیرا ما «تو را نگهبان ایشان» یعنی: نگهبان اعمال ایشان «نفرستاده‌ایم» بلکه بر عهده تو فقط و فقط تبلیغ است، نه این که دل‌هایشان را به حق گرویده و باورمند گردانی زیرا این کار در توان تو نیست.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (81)

آن‌گاه خداوند متعال از حال منافقانی خبر می‌دهد که در ظاهر امر از خود موافقت و طاعت بروز می‌دهند، اما در باطن، خلاف آن را پنهان می‌دارند: «ومی‌گویند؛ فرمانبرداریم» یعنی: وقتی نزد تو باشند، می‌گویند: «سمعا و طاعتا»، کارما فرمانبرداری است «ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند، گروهی از آنان شبانه جز آنچه تو می‌گویی تدبیر می‌کنند» یعنی: سختی را تغییر داده و سختی دیگر می‌اندیشند و بر زبان می‌آورند. یا معنی این است: سختی را در مورد مأموریتی که به آنان سپرده‌ای و ایشان را بر آن گمارده‌ای، تحریف و تغییر می‌دهند «و الله می‌نویسد» در نامه‌های اعمالشان «آنچه را که شبانه می‌گویند» تا در برابر آن مجازاتشان کند «پس از آنان روی برتاب» یعنی: آنان را به حال و

کار و کردارشان واگذار «و بر خدا توکل کن» در کار آنان تا فرصت و مجال انتقام از آنان را فراهم گرداند «و خداوند کارسازی را کافی است» برای کسانی که بر وی توکل کنند. بدین سان حق تعالی به پیامبرش فرمان می‌دهد که در مقابله با این عمل منافقان، توکل را با روی برتافتن از آنان یکجا سازد. آن‌گاه حق تعالی عامل این بیماری‌شان را که همانا عدم تدبیر در کتاب خدا Ψ است، بیان داشته می‌فرماید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (82)
«آیا در» آیات «قرآن نمی‌اندیشند؟» یعنی: آیا از قرآن روی برتافته و در معانی و مبانی آن تأمل و اندیشه نمی‌کنند تا به هدف و مرام قرآن پی ببرند؟ بی‌شک اگر آنان - چنان‌که باید - در آن اندیشه و تعمق نمایند، به این حقیقت می‌رسند که در قرآن هیچ اختلاف، ناهماهنگی و تعارضی نیست و قطعا در آن صورت، معنای این فرموده حق تعالی را که: (همه از جانب خداست) «آیه/78»، و این فرموده وی: (و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از خود توست) «آیه/79»، را می‌فهمند «و اگر» قرآن «از جانب غیر خدا می‌بود» چنان‌که کفار می‌پندارند «قطعا در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند» و در آن تفاوت و تناقض فاحش و عدم انطباق با واقع را ملاحظه می‌کردند زیرا این عوارض از خصوصیات کلام بشر است، بویژه هنگامی که سخن بشر طولانی شود و گوینده‌اش از امور غیبی خبر دهد؛ قطعا اندک بررسی‌ای در سخنان وی نشان خواهد داد که درستی و مطابقت با واقع، به‌ندرت در آن مشاهده می‌شود، درحالی‌که معانی قرآن کریم در همه امور - چون توحید، حلال و حرام، خبر دادن از غیب... - بعضا مکمل و

مؤید بعضی دیگرند. یا معنی این است: اگر قرآن از نزد غیر خدا Ψ می‌بود، قطعاً آنها از نظر بلاغت و بیان معانی، در آن تفاوت‌های آشکاری می‌دیدند. علما با این آیه در رد سخن برخی از فرقه‌ها استدلال کرده‌اند که می‌گویند: «فهم معنای قرآن جز به تفسیر پیامبر ص و امام ممکن نیست». آن‌گاه حق تعالی قضیه مهم دیگری را در موضوع جهاد مطرح می‌کند که به جنگ شایعه‌ها و جنگ روانی ارتباط دارد و راه درمان آن را نیز بیان می‌نماید:

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وَلَوْ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (83)

«و چون خبری» حاکی از «ایمنی، یا وحشت به آنان برسد، انتشارش می‌دهند» گروهی از سست ایمانان بودند که وقتی خبری را که مایه آرامش بود - چون خبر پیروزی مسلمین و نابودی دشمنانشان - یا خبری را که مایه نگرانی و وحشت بود - چون خبر شکست مسلمین - می‌شنیدند، آن خبر را فاش می‌کردند. به قولی: آنان خبرهای فتنه‌انگیز و روحیه‌برانداز منافقان را به گوش مسلمانان می‌رساندند و شایعه‌های دروغین را پخش می‌کردند، که از این امر فساد آشکار و خللی دامنه‌دار پدید می‌آمد «حال آن که اگر آن را به سوی پیامبر و به سوی اولی الامر خویش ارجاع می‌کردند» اولی الامر: اهل علم و اندیشه، یا فرمانروایان اند که مردم در امور خویش به آنها رجوع می‌کنند «آن‌گاه اهل استنباط ایشان به آن پی می‌بردند» یعنی: اگر چنان می‌کردند، اهل درک و استنباط، با تدبیر و اندیشه سالم خویش، درستی یا نادرستی آن خبر را استخراج و از همدیگر تفکیک می‌کردند، لذا شیوه درست و صحیح برخورد با اخبار و

رویدادها این بود که آنها از پخش اخبار پرهیز کنند تا رسول خدا ص خود آن را پخش نمایند، یا اولی الامرشان عهده‌دار این مهم گردند؛ زیرا ایشان به خوبی می‌دانند که چه چیزی باید افشا گردد و چه چیزی در پرده کتمان باقی بماند «و اگر فضل خدا بر شما نبود» با پاکسازی شما از این شائبه‌ها «و رحمت وی» بر شما نبود، با فرستادن پیامبر و فرودآوردن کتاب خویش بر شما و نگهداشت‌تان از فروافتادن در راه باطل «یقیناً از شیطان پیروی می‌کردید» در وسوسه افگنی های وی «جز اندکی» از شما و ایشان کسانی‌اند که از فطرتی صاف و پاک برخوردارند.

اگر این حقیقت را مورد لحاظ قرار دهیم که (اولی الامر) بنابر یکی از وجوه تفسیری، علما می‌باشند؛ و جاهت رأی کسانی را در می‌یابیم که قضیه اجتهاد را - که عبارت از استنباط احکام است - و قضیه مجتهدینی را که علم و تقوی و ملکات باطنی‌شان آنان را شایسته استنباط احکام گردانیده؛ شامل مضمون این آیه گردانیده‌اند.

در روایت مورد اتفاق بخاری و مسلم راجع به سبب نزول آمده است: چون این خبر به عمر رسید که رسول خدا ص زنان خویش را طلاق داده‌اند، به مسجدالنبی رفت و از مردم شنید که این سخن را در میانشان ردوبدل می‌کنند، پس نتوانست شکیبایی کند و یک‌راست به خانه پیامبر ص رفت و اجازه ورود خواست، آن‌گاه از رسول خدا ص پرسید که آیا زنان خویش را طلاق داده‌اند؟ رسول خدا ص فرمودند: خیر! گفت: الله اکبر! آن‌گاه بر سر در مسجد ایستاد و با صدای بلند گفت: آگاه باشید، رسول خدا ص زنان خویش را طلاق نداده‌اند. سپس این آیه نازل شد.

**فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ
بِأَسَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا (84)**

پس از آن که خدای عزوجل تمام مؤمنان را در یک فرمان عام به جهاد فراخواند و سست‌دلان را سرزنش کرده و آفت‌های چندی را درمان نمود، اینک هر فرد را به طور جداگانه نیز - از خلال فرمان دادن به رسول خویش - به جهاد دستور می‌دهد: «پس» ای محمد! ص «در راه خدا پیکار کن» به نفس نفیس خویش «جز عهده‌دار شخص خود نیستی» یعنی: تو مسئول عمل اصحاب خویش نیستی که جهاد می‌کنند یا نه، بلکه به اجرای فرمان خدای عزوجل بر نفس خود ملزم هستی، پس اگر تو را تنها هم گذاشتند، به تنهایی بجنگ «و مؤمنان را برانگیز» بر مبارزه و جهاد «نزدیک است که خداوند بلای کافران را بگرداند» و با پیروزساختن آسیب آنان را بازدارد. کلمه (عسی) که در مورد خداوند Ψ مفید قطعیت است، مؤمنان را به بازداشتن بلا و آسیب کافران از ایشان، متوقع و امیدوار می‌سازد، لذا این وعده‌ای از سوی خدای سبحان است و وعده او خواه‌نخواه انجام شدنی است «و خداست که قدرتش بیشتر» و صولتش بزرگتر است «و» عذاب و «کیفرش سخت‌تر است» از این تعبیر چنین بر می‌آید که مقاومت کفار در برابر مؤمنان نیز شدید است، ولی عذاب خداوند Ψ و اعمال قدرت وی بر آنان شدیدتر می‌باشد. چنان‌که از آیه کریمه این حقیقت نیز بر می‌آید که: سرسختی کافران علیه اهل ایمان، جز با نیروی بازدارنده جهاد مهار نمی‌شود بنابراین، باید مؤمنان را از راه سخنرانی، انتشار کتب و اعلامیه‌ها به جهاد برانگیخت. و از مثالهای برانگیختن مؤمنان به جهاد از سوی آن حضرت ص؛ این فرموده ایشان در روز بدر خطاب به یارانشان است: «قوموا إلی

جنة عرضها السموات والأرض: یاران! پیاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن همانند آسمانها و زمین است».

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا (85)

«هرکس شفاعت پسندیده‌ای بکند، از» خیر «آن نصیبی می‌برد و هرکس شفاعت ناپسندیده‌ای کند، از» شر «آن نصیبی می‌برد» شفیع: کسی است که دیگری را به انجام کاری سفارش و تشویق می‌کند. و شفاعت پسندیده، سفارش دیگران به انجام امور نیک و طاعت حق تعالی است، پس هرکس در کار خیری شفاعت و سفارش کند تا نفعی به دیگران برساند، یا شری را از کسی دفع نماید، از پاداش آن شفاعت بهره و نصیبی می‌برد و هرکس به شر و بدی‌ای سفارش کند، از گناه آن نصیب می‌برد؛ چون کسی که به سخن‌چینی و غیبت می‌پردازد، یا دیگری را به دزدی و فحشا سفارش می‌کند، یا به‌طور کلی در جلب ضرر یا دفع منفعت یا در امر غیر جایزی سفارش می‌کند «و خداوند همواره بر هر چیزی مقتدر است» و هم‌اونگهبان مقادیر اعمال شماست، پس شما را بر اعمالتان جزا می‌دهد. در حدیث شریف آمده است: «اشفعوا تؤجروا، ویقضی الله علی لسان نبیه ماشاء: شفاعت کنید تا اجر و پاداش داده شوید، اما خداوند Ψ هر چه را خواسته‌است، بر زبان پیامبر خویش حکم می‌کند».

مجاهدبن جبیر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره سفارش‌ها و واسطه‌شدن‌های مردم برای یک‌دیگر نازل شد. برخی از مفسران با توجه به سیاق آیات، «شفاعت حسنه» را به جهاد در راه خدا Ψ و «شفاعت سیئه» را به

جهاد در راه شیطان تفسیر کرده‌اند زیرا جهاد در راه خدا ﷻ تنها وسیله نجات مستضعفان از چنگال مستکبران می‌باشد.

وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا (86)

«و چون شما را به تحیتی بنوازند» تحیت: سلام گفتن است. بعضی گفته‌اند: تحیت در اینجا، دادن پاسخ عطسه زننده با گفتن: «یرحمک الله» است. یاران امام ابوحنیفه برآنند که مراد از تحیت در اینجا هدیه دادن است، به دلیل این فرموده حق تعالی: (پس با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید). یعنی: هدیه بهتر از آنچه به شما داده‌اند، بدهید. و اگر مراد از «تحیت» سلام باشد، پس تحیت بهتر این است که در جواب سلام کسی که به گفتن سلام ابتدا می‌کند، چیزی را بیفزاید، مثلاً چون سلام‌دهنده گفت: «السلام علیکم»، جواب‌دهنده بگوید: «و علیکم السلام ورحمه الله». که این جواب بر لطف و طراوت و صفای تحیت می‌افزاید. و افزودن در جواب سلام مستحب و پیش‌دستی در سلام گفتن سنت است که در باره آن ترغیب فراوان آمده، اما دادن جواب سلام فرض است، به دلیل فرموده حق تعالی: «پس با تحیتی بهتر از آن، یا همانند آن پاسخ دهید» یعنی: اگر جواب سلام را به شیوه بهتر ندادید؛ حداقل به مانند آن پاسخ دهید، اما ندادن جواب سلام به طور کلی، جایز نیست زیرا جواب سلام فرض است. و کم کردن جواب سلام از مقداری که سلام‌کننده با آن به سلام ابتدا نموده است، نیز جایز نیست.

در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی τ آمده است: مردی نزد رسول خداصل آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله». رسول خداصل در جواب وی

فرمودند: «و علیک السلام و رحمه الله». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله و رحمته». رسول خدا ص در جواب وی فرمودند: «وعلیک السلام و رحمه الله و برکاته». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته». رسول خدا ص در جواب وی فرمودند: «وعلیک». آن شخص گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد، فلان و فلان که نزد شما آمدند و بر شما سلام گفتند، سلام آنها را به بیشتر از جواب سلام من برگردانیدید؟! رسول خدا ص فرمودند: «آخر تو برای ما چیز بیشتری باقی نگذاشتی، حق تعالی فرموده است: و چون شما را به تحیتی بنوازند، با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید یا همانند آن را برگردانید. و ما همانند آن را به تو برگردانیدیم». ابن کثیر می گوید: «در این حدیث دلالتی است بر این که افزودن بر کلمات سلام به بیشتر از: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته، مشروع نیست».

فقها گفته‌اند: غیر مسلمانان در جواب دادن سلام به همانند آن، یا به نیکوتر از آن، از عمومیت آیه مستثنی می‌باشند زیرا در حدیث شریف به روایت صحیح مسلم آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «در سلام گفتن بر یهود و نصاری آغازگر نباشید و اگر با آنان در راهی روبرو شدید، آنان را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین قسمت راه ناگزیر گردانید». و چنان‌که از احادیث دیگر نیز برمی‌آید، اگر غیرمسلمانی به مسلمانی سلام گفت؛ باید فقط در جواب آن بگوید: «وعلیکم: بر شما باد». اما احناف از حکم عدم جایز بودن ابتدا نمودن به سلام برای غیرمسلمانان، حالتی را که مسلمان در آن نیازی به شخص ذمی‌ای دارد، استثنا کرده و ابتدا کردن به سلام را در چنین حالتی برای وی جایز دانسته‌اند.

صاحب «هدیه علائیه» از حنفیه می‌گوید: «سلام گفتن بر فاسقی که فسقش علنی باشد مکروه است، چنان‌که سلام گفتن بر کسی که حقیقتاً از دادن جواب سلام عاجز می‌باشد نیز مکروه است، چون سلام دادن بر شخصی که مشغول خوردن، غذاست، یا بر کسی که شرعاً از جواب دادن عاجز است، همچون خواننده نماز، خواننده قرآن، ذکرکننده، سخنران، کسی که به ایشان گوش فراداده است، تکرارکننده فقه در تدریس، کسی که مشغول حل و فصل دعاوی میان مردم است، کسی که در حالت مذاکره علم شرعی است، مؤذن، اقامت گوینده، مدرس، کسی که به نماز و تسبیح نشسته است، کسی که تلبیه می‌گوید، سلام گفتن بر دختران جوان بیگانه، بر کسی که بازی غیر مباحی را انجام می‌دهد، کسی که غیبت مردم را می‌کند، یا کبوتر پرواز می‌دهد، بر پیرمرد بذله‌گو، بر دروغگو، بر بیهوده‌کار، بر کسی که مردم را دشنام می‌دهد، یا به چهره دختران و زنان نامحرم می‌نگرد - تا آن‌گاه که به توبه اینان علم نداشته باشیم - همچنان سلام گفتن بر کسی که با همسرش مشغول عمل جنسی و معاشقه است، بر کسی که عورت وی برهنه است، بر کسی که در حال قضای حاجت قرار دارد، بر کسی که به خواب سبک یا خواب سنگینی فرورفته است و بر کسی که در حمام است، مکروه می‌باشد.

باید دانست که در هر جایی که سلام گفتن در آن مشروع نیست، دادن جواب سلام نیز مشروعیتی ندارد، همچنان دادن جواب سلام طفل و شخص مست و دیوانه واجب نیست و دادن جواب «سلام علیکم» به سکون میم در «سلام» نیز واجب نیست. همچنان حنفیه می‌گویند: «انسان باید با سلام گفتن؛ تجدید عهد با اسلام و این امر را نیت کند که به مؤمنی در مال، یا آبرویش زیانی نرساند».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در همه کشورهای جهان رایج است که وقتی مردم با یکدیگر ملاقات کنند، کلمه‌ای را برای موافقت و اظهار محبت فیما بین، اظهار می‌دارند؛ اما اگر مقایسه شود، معلوم می‌گردد که هیچ احوال‌پرسی‌ای به اندازه سلام اسلامی جامع نیست؛ زیرا در الفاظ سلام اسلامی تنها محبت نیست، بلکه ادای حق محبت نیز هست. در واقع سلام گوینده از خداوند چنین می‌خواهد که شما را از تمام آفات و آلام سالم نگهدارد... سلام، دعای حیات طیبه در حق برادر مسلمان است، اظهار این حقیقت هم هست که همه ما محتاج حق تعالی هستیم و نمی‌توانیم بدون اذن او به یکدیگر نفع برسانیم و به اعتبار این معنی این کلمه یک عبادت هم هست و وسیله‌ای برای تذکر برادر مسلمان به این که یاد خدا را فراموش نکند نیز هست. همچنین کسی که از خدای خود می‌خواهد که دیگری از تمام آفات و تکالیف حفظ شود، گویی او در ضمن این، وعده می‌کند که شما از دست و زبان من مأمون هستید و من محافظ جان و مال و آبروی شما نیز هستم».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌افزاید: «ابن عربی در (احکام القرآن) قول امام ابن عیینه را نقل فرموده که می‌گوید: «اتدری ما السلام؟ یقول انت آمن منی» یعنی شما می‌دانید که سلام چیست؟ سلام کننده در واقع می‌گوید: شما از جانب من در امان هستید. خلاصه اینکه تحیه اسلامی جامعیت جهانی دارد، در آن ذکر خدا Ψ است، تذکیر نیز هست، نوعی اظهار محبت با برادر مسلمان هم هست، برای او بهترین دعا نیز هست، با او این معاهده نیز هست که تو از دست و زبان من ایمنی. کاش مسلمانان این کلمه را به مثل رسم عموم و بر مبنای عادت ادا نمی‌کردند، بلکه حقیقت آن را درک کرده و به مضامین بلند آن متوجه

می‌شدند»^۱. «همانا خداوند حسابگر همه چیز است» و شما را بر هر ریز و درشتی محاسبه می‌کند، از جمله در سلام گفتن و تحیت. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی‌شوید تا ایمان نیاورید و ایمان نمی‌آورید تا با همدیگر محبت نوزید، آیا شما را بر امری راهنمایی نکنم که اگر آن را انجام دهید، با همدیگر مهر و محبت می‌ورزید؟ سلام گفتن را در میان خود منتشر کنید».

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (87)

«الله کسی است که هیچ معبودی جز او نیست» پس الوهیت فقط مخصوص اوست «به یقین در روز قیامت» یعنی روز قیام کردن مردم از قبرها «که هیچ شکی در آن نیست» نزد آنان که حجت‌ها و برهان‌های خدای عزوجل را درمی‌یابند «شما را گرد می‌آورد» به سوی حساب «و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟» آری! هیچ‌کس از خدای عزوجل در اخبار و سخنانی که می‌گوید، راستگوتر نیست، به دلیل بی‌نیازی، قدرت و کمال حق تعالی و به دلیل این که دروغ گفتن بر آن ذات متعال محال است. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیه، بر حشر نمودن مردم در صحرای محشر سوگند خورده است.

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (88)

^۱ بقیه مسائل و آداب سلام را در کتب آداب بجوید.

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مردمانی از اهالی مکه نزد پیامبر اکرم ص آمده و از روی ریا اسلام می‌آوردند، سپس به سوی قوم خویش بازگشته و در بت پرستی نگونسار می‌گشتند و هدفشان از این کار این بود که هم در اینجا و هم در آنجا ایمن باشند، پس خدای عزوجل دستور داد که اگر از کفار کناره نگیرند و به راه صلاح باز نیایند، با آنان پیکار شود. به روایتی دیگر: این آیه درباره منافقانی نازل شد که از میانه راه احد به مدینه برگشتند، پس اصحاب رسول خدا ص در تصمیم گیری پیرامون آنان به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی می‌گفتند: با آنان می‌جنگیم و گروهی دیگر می‌گفتند: نه! با آنان نمی‌جنگیم.

«شما را چه شده است که درباره منافقان دو دسته شده‌اید» یعنی: چرا درباره آنان اختلاف پیدا کرده‌اید تا بدانجا که در این باره به دو رأی متفرق گشته‌اید، آخر چرا قاطعانه به کفر آنان حکم نمی‌کنید؟ «و حال آن که خداوند آنان را به سزای آنچه انجام داده‌اند، سرنگون ساخته است» یعنی: آنان را به سوی کفر باز گردانده و بر کفر هلاکشان ساخته است. رکس: سرنگون ساختن یک چیز، یا بازگردانیدن اول آن به سوی آخر آن است. یعنی: به سبب کار و کردارشان که همانا پیوستن به دار کفر است، در وادی کفر سرنگونشان ساخته است. بدین جهت، از مفاد آیه جواز کشتن آنان برمی‌آید «آیا می‌خواهید کسی را که خدا در گمراهی‌اش وا نهاده، به راه آورید؟» یعنی: آیا می‌خواهید کسی را در جمله راهیافتگان قرار دهید که خداوند Ψ او را در کفر و گمراهی نگونسار ساخته و قتلش را جایز شمرده است؟ یا معنی این است: آیا می‌خواهید آنان را راهیافته بنامید، در حالی که خداوند Ψ گمراهی‌شان را آشکار گردانیده است؟ این تعبیر،

مفید سرزنش آن گروه از مؤمنانی است که با منافقان به نرمش برخورد می‌کردند «و حال آن که هرگز برای کسی که خداوند در گمراهی‌اش وانهاد» به سبب عملکرد ناروایش «راهی به سوی هدایت نخواهی یافت» یعنی: جستن راه هدایت برای چنین کسی، سودی دربر ندارد. ممکن است که از نص آیه فهم دیگری نیز بیرون آید و آن این است: خداوند Ψ بر هر کس گمراهی را خواسته باشد، تو هرگز برای وی هیچ راهی نمی‌یابی، بلکه او در هر راهی سرگردان است و نمی‌تواند هیچ راه روشنی را درپیش بگیرد. و این خود نشانه منافق است که همیشه در حال تحیر، جابجا کردن موضع‌گیری‌ها، تناقض در رفتار و تنش درونی بسر می‌برد.

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (89)

«آنان دوست دارند که شما نیز کافر شوید، همان‌گونه که خودشان کافر شده اند» یعنی: این گروه منافق، از روی عناد و کفر و درازدستی در گمراهی، در آرزوی کافر شدن مؤمنان به‌سر می‌برند «تا در نتیجه» شما و آنها «باهم برابر باشید» در کفر «پس زنهار، از میان آنان برای خود دوستانی اختیار نکنید تا آن که در راه خدا هجرت کنند» یعنی: برای هیچ‌کس از آنان یار و پشتیبان نباشید تا آن که با هجرت، ایمانشان را اثبات کنند زیرا در آغاز اسلام، هجرت اعلان عملی مسلمان شدن بود، از آن رو که هجرت، موالات عملی با اسلام و مسلمین است. آری! خدای عزوجل ما را از ولایت و دوستی با چنین مردمی نهی نموده است؛ مگر بعد از این که در سخن و عمل، ولاء و وابستگی کامل خود را به

اسلام و اهل اسلام و دار اسلام اثبات کنند «پس اگر روی برتافتند» از ایمان و هجرت «هرکجا آنان رایافتید» یعنی: بر آنان دست یافتید «آنان را به اسارت بگیرید و بکشید و از آنان یار و یآوری برای خود نگیرید» یعنی: نه آنان را یاری کنید و نه از آنان یاری را بپذیرید. البته این حکم درباره مردمی است که ادعای مسلمانی نموده، سپس معاندانه به دارحرب پیوستند، نه درباره منافقانی که با مؤمنان در مدینه یکجا ساکن بودند زیرا منافق در داراسلام وضع خاص خود را دارد و کشته نمی‌شود، مگر این که نفاق خویش را آشکار کند، یا زمامدار مسلمان (امام) با داشتن گواه و مدرک، به کشتن وی حکم نماید. بنابراین، حکم اصلی درباره منافقان خارج از داراسلام، یا حیطه دولت آن، کشتن و عدم یارگیری از آنها و یاری دادن آنهاست.

اما این حالت استثنای هم دارد:

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصْرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يَقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (90)

«مگر کسانی که با قومی که بین شما و آنها پیمانی است، پیوند دارند» یعنی منافقانی را که از راه «جوار» و «حلف» به قومی می‌پیوندند که میان شما و آنان میثاق و پیمانی است، نکشید زیرا عهد و پیمان شامل آنان نیز می‌شود. بعضی گفته‌اند: مراد از «پیوند» در اینجا، پیوند نسبی است. این اولین صورت استثنا شده از حکم قتل منافقان خارج از حیطه دار اسلام است.

اما صورت دوم: «یا نزد شما بیایند درحالی که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، به تنگ آمده است» یعنی: از یک سو دلهایشان از جنگیدن

با شما به تنگ آمده و از جانبی جنگیدن با قومشان به نفع شما نیز بر آنان آسان نیست، پس دوست ندارند که در جنگ طرف هیچ جناحی را بگیرند، لذا آنان نیز از دستور قتال مستثنی هستند. ابن کثیر برای این گروه مثالی زده و گفته است: «نمونه این گروه، جمعی از بنی هاشم بودند که در بدر با بی میلی با مشرکان همراه شدند - همچون حضرت عباس و دیگران - هم از این رو بود که در آن روز رسول خدا ص از کشتن عباس منع کرده و دستور دادند تا به اسارت گرفته شود». «و اگر خدا می خواست، قطعاً آنان را بر شما مسلط می ساخت» برای ابتلا و آزمایش شما، یا برای پاکسازی صف شما، یا به مثابه مجازاتی بر گناهان شما و در آن صورت «حتماً با شما می جنگیدند» و موقف بی طرفی اختیار نکرده، به صف کارزار با شما می پیوستند «پس اگر از شما کناره گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند» یعنی: اگر به وسیله عهد و پیمانی که با شما منعقد می کنند، به سازش و کنار گذاشتن جنگ با شما متمایل شدند «پس» دیگر «خدا برای شما راهی بر آنان قرار نداده است» بنابراین، نه کشتن آنان بر شما رواست و نه به اسارت درآوردن و چپاول اموالشان زیرا وارد شدن آنها از در تسلیم، مانع هر نوع تجاوزی بر آنان گشته و این کار را علیه آنان حرام ساخته است.

بنابراین، خدای عزوجل مسلمانان را از متعرض شدن به جنگ دو گروه زیر نهی کرد:

- 1- گروهی که با مسلمانان عهد و پیمان بسته و به عهد و پیمان خویش پایبندند.
- 2- گروهی که از جنگ با مسلمانان کناره گرفته و به بستن عقد صلح و سازش با ایشان مایلند.

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا بِكُمْ وَيَأْمِنُوا قَوْمَهُمْ كُلِّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (91)

در بیان سبب نزول آمده است: گروهی از اهالی تهامه از رسول خداص امان خواستند و هدف آنها این بود که در نزد مسلمانان و قوم خویش هردو ایمن باشند، پس نازل شد: «به زودی، گروهی دیگر را خواهید یافت که می خواهند هم از شما در امان باشند و هم از قوم خودشان» این گروه در سیمای ظاهری خویش مانند گروه قبلی، اما در نیت باطنی خود غیر از آن گروهند زیرا اینان قومی منافق هستند که نزد شما اسلام را آشکار می سازند و نزد قوم خویش کفر را تا با این ترفند از آسیب هر دو گروه ایمن باشند، پس فرق اینان با گروه قبلی در این است که اینان در باطن با کفارند، در حالی که گروه اول در موضع گیری بی طرفانه خویش صادق بودند «هرگاه که به فتنه بازگردانیده می شوند» یعنی: هرگاه قومشان آنان را به سوی فتنه شرک و جنگ فرا می خوانند و از آنان می طلبند که با مسلمانان بجنگند «در آن نگونسار انداخته می شوند» یعنی: در دام کفر گرفتار آمده، در آن فرو می روند و نگونسار می شوند، هم از این رو به سوی قوم خویش بازگشته با شما می جنگند و از هیچ گونه آزار و زیانی علیه شما دست بر نمی دارند، لیکن در عین حال، کار بر آنها آشفته و تحیر و سردرگمی بر آنها چیره است «پس اگر از شما کناره گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند» و چنان عهد و پیمانی به شما ندادند که به سبب آن از عدم مشارکتشان در جنگ با خود مطمئن شوید «و از» جنگیدن با شما «دست برداشتند، هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان» یعنی: هر کجا

که آنان را یافته و بر آنها دست پیدا کردید، آنها را به اسارت بگیرید و به قتل برسانید.

لذا در مجموع از آنان سه چیز خواسته شده است:

- 1- کناره گرفتن از جنگ با مسلمانان.
- 2- مسلمان شدن کامل و پشت نمودن قطعی به کفر و در غیر آن حکمشان حکم مرتدان است.
- 3- دست نگه داشتن از آزار مسلمین.

پس اگر این سه چیز را عملاً اثبات نکردند، در معرض هجوم فیصله کن شما قرار می گیرند و در این صورت: «آنانند که ما برای شما علیه آنان حجتی آشکار قرار داده ایم» که با این حجت آشکار، بر آنها مسلط می شوید و سرکوب و محکومشان می کنید. آری! این حجت روشن، سرنگون شدنشان در فتنه بدون کمترین مقاومتی در برابر آن و آشکار شدن حالشان در کفر و خیانت و زیان رسانی به مسلمین است.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدَوِّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (92)

مجاهد و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه درباره عیاش بن ابی ربیع برادر مادری ابوجهل نازل شد که در روز فتح مکه مردی را که به خاطر اسلام در مکه شکنجه اش می کرد، کشت، درحالی که بی خبر از آن بود که این مرد مسلمان شده و حتی هجرت نیز کرده است.

«و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را - جز به خطا - بکشد» یعنی: مؤمن همچون کافر - که حکم انفاذ قتل آن گذشت - نیست بنابراین، برای مؤمن به هیچ حالی روا نیست که مؤمنی دیگر را - جز به خطا و اشتباه - به قتل رساند. خاطر نشان می‌شود که وجوه خطا و اشتباه بسیار است، و ضابطه در همه آنها، عدم وجود قصد و تعمد می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «ریختن خون شخص مسلمانی که به یگانگی خدا Ψ و رسالت من گواهی می‌دهد، حلال نیست مگر به یکی از سه چیز: کشتن نفس در برابر نفس، کشتن شخص دارای همسری که مرتکب زنا می‌شود و کشتن کسی که ترک‌کننده دین خویش و جداشونده از جماعت مسلمین است». و اگر یکی از این امور سه‌گانه روی داد، باز هم، کسی از رعیت حق اجرای قتل را ندارد، بلکه این کار برعهده زمامدار مسلمانان، یا جانشین وی می‌باشد «و هرکس که مؤمنی را به خطا بکشد، بر اوست که برده مؤمنی را آزاد کند» یعنی: باید غلام یا کنیز مؤمنی را به کفاره این قتل خطا آزاد نماید. حکمت در آزاد کردن برده مؤمن در این مورد این است که: چون او شخص مؤمنی را از قطار زندگان خارج ساخته، لذا بر او لازم است تا جان مؤمن دیگری مانند وی را در قطار اشخاص آزاد در آورد زیرا آزادسازی‌اش از قید بردگی، همچون زنده کردن وی است. این واجب اول بر عهده وی می‌باشد؛ «و» واجب دوم این است که: «به اهل او دیه پرداخت کند» دیه: مالی است که به عنوان خون‌بهای مقتول به ورثه وی داده می‌شود تا آن را همچون میراث میان خود تقسیم نمایند. مراد از (اهل)، ورثه مقتول است. تفصیل احکام دیه در سنت پاک رسول خدا ص تبیین شده و فقها احکام آن را تدوین کرده‌اند.

در نزد احناف، جنس دیه به حسب پول رایج هر سرزمین چنین سنجیده می‌شود: برای دارندگان طلا هزار دینار، برای دارندگان نقره ده هزار درهم و برای دارندگان شتر، صد شتر. قابل ذکر است که دیه در قتل خطا بر «عاقله قاتل» لازم می‌گردد نه بر خود وی. و «عاقله» در نزد علمای حجاز، نزدیکان قاتل از جهت پدری وی - یعنی عصبه وی هستند - ولی در نزد احناف، «عاقله» کسان و نزدیکان ثبت شده در دیوان (ثبت احوال) قاتل‌اند، آن‌گونه که عمر τ این دیوان را تنظیم نموده است. و اگر عاقله از پرداخت دیه ناتوان شد، دیه مقتول از بیت‌المال عمومی (خزانه دولت) پرداخت می‌شود.

«مگر این که آنان صدقه کنند» یعنی: پرداخت دیه به هر حال برای ورثه مقتول واجب است، مگر این که آنان این دیه را بر خانواده قاتل ببخشند. ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه این بخشش را - به جهت ترغیب و برانگیختن مؤمنان بر پرداخت آن - صدقه نامید **«پس اگر مقتول از گروهی است که دشمنان شمایند»** یعنی اگر مقتول منسوب به کفار حربی است **«در حالی که خود وی مؤمن است»** یعنی: خود مقتول مؤمن است **«قاتل باید بنده مؤمنی را آزاد کند»** بنابراین، اگر مسلمانی، مسلمان دیگری را می‌کشد که در بلاد کفار است و از آنان بوده، اما مسلمان شده ولی هجرت نکرده، هیچ دیه‌ای بر قاتل وی نیست، بلکه قاتل فقط باید برده مؤمنی را آزاد کند و دیه از ذمه عاقله وی ساقط است زیرا کسی که ایمان آورده اما هجرت نکرده، حرمت و کرامت وی نسبت به مؤمنی که ایمان آورده و هجرت کرده، کمتر است **«و اگر»** مؤمن مقتول **«از قومی باشد که»** کافرند و اما **«میان شما و میان آنان پیمانی است»** موقتی یا دائمی **«پس باید به خانواده وی دیه پرداخت نماید»** یعنی: عاقله قاتل این فرد مؤمن، باید

به ورثه آن مقتول که از اهل ذمه، یا از هم‌پیمانان مسلمین هستند، دیه پردازند «و» قاتل وی باید «برده مؤمنی را» نیز «آزاد نماید» چنان‌که گذشت «و هر کس بنده‌ای نیافت» یا مال وی برای خریدن برده گنجایش نداشت «بر اوست که دو ماه پیاپی روزه بگیرد» به طوری که هیچ روزی از ایام این دو ماه را نخورد و اگر روزی از روزهای این دو ماه را خورد، باید همه این دو ماه را باز از سر، روزه بگیرد. اما خوردن روزه به سبب وجود عذری چون حیض (عادت ماهانه زنان) و مانند آن، موجب ازسرگرفتن روزه نیست. ولی در خوردن به سبب عارض شدن بیماری، میان فقها اختلاف است، که رأی امام ابوحنیفه، از سرگرفتن روزه می‌باشد.

این کفاره «به عنوان توبه» قاتل مشروع شده «است از جانب الله» به عنوان رحمتی از سوی وی «و خداوند دانای حکیم است» داناست؛ چون در هر موردی به حکم مقرر آن فرمان می‌دهد، حکیم است؛ چون از روی حکمت اوامرش را مشروع می‌گرداند. تعبیر قرآنی: (فمن لم یجد: هرکس برده‌ای نیافت)، مظهري از مظاهر اعجاز قرآنی است زیرا این حقیقت را می‌رساند که بیان قرآن از نظر دقت چنان بالاست که همه زمان و مکان را می‌گنجاید زیرا مفهوم آن، هم شامل عدم توانایی مالی شخص در خریدن برده می‌شود و هم شامل نبودن برده - همچون عصر و زمان ما.

**وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ
وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (93)**

«و هرکس عمدا مؤمنی را بکشد» درحالی‌که می‌داند که او مؤمن است «پس جزای او جهنم است که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او خشم

می‌گیرد و لعنتش می‌کند» یعنی: از او انتقام می‌گیرد و او را از رحمت خویش طرد می‌کند «و برای او عذابی عظیم آماده ساخته است» و او به سبب گناه بزرگی که مرتکب شده، مستحق این همه مجازات است. نشانه قتل عمد: کشتن انسان با وسیله‌ای از وسایل کشنده‌ای است که عمل قتل عادتاً به مانند آن وسیله انجام می‌گیرد؛ چون شمشیر، تفنگ، سم و امثال آن. ولی کسی که از قتل عمد توبه‌کار شد، سزاوار این کیفر نیست. اما باید دانست که در توبه قتل عمد، قاتل ناگزیر باید به قتل اعتراف و خود را برای قصاص تسلیم کند؛ چنانچه قصاص واجب بود، یا دیه پردازد - چنانچه قصاص واجب نبود - در صورتی که قاتل توانگر بوده و بر پرداخت کل دیه یا بعضی از آن قادر باشد، چه در قتل عمد، عاقله قاتل متحمل دیه قتل نبوده بلکه دیه به مال خود وی تعلق می‌گیرد.

اما اگر قاتل قتل عمد، از این گناه عظیم توبه کرد و عزم خود را بر این امر که دیگر به قتل هیچ‌کسی دست نیالاید جزم نمود، بی‌آن که به قتل اعتراف نموده و خود را به عدالت تسلیم نماید، در این صورت به قبول توبه وی یقین قاطع نداریم، ولی خدای عزوجل ارحم‌الراحمین است و اوست که میان بندگان خویش در آنچه که میان خویش اختلاف داشته‌اند، داوری می‌کند. هرچند که در این آیه کریمه برای قاتل قتل عمد، توبه و کفاره‌ای ذکر نشده، چنان‌که برای قاتل خطا ذکر شده، که این خود دلیل عدم پذیرش این دو از قاتل در قتل عمد است. چنان‌که ابن عباس ر نیز بر آن است که قتل عمد توبه‌ای ندارد، به دلیل احادیث بسیاری که بر بزرگی این جنایت دلالت می‌کنند و از جمله این حدیث شریف رسول خدا ص: «اولین قضیه‌ای که میان مردم در روز قیامت فیصله می‌شود، قضیه خونهاست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «قطعا نابودی دنیا در نزد

خدا، آسانتر از کشتن شخص مسلمانی است». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «اگر اهالی آسمانها و زمین بر کشتن مرد مسلمانی گرد آیند، بی گمان خداوند همه را بر روهایشان در آتش می افکند». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «هر کس بر کشتن مسلمانی یاری نماید - هر چند با بخشی از یک کلمه - روز قیامت در حالی می آید که میان هر دو چشمش چنین نوشته شده: این شخص از رحمت خدا نومید است».

اما جمهور فقها بر آنند که توبه قاتل عمد پذیرفته می شود. مراد از جاودانه ماندن وی در دوزخ نیز در رأی جمهور، درنگ کردن وی به مدت دورودرازی است، نه ماندگار بودن همیشگی وی زیرا از رسول خدا ص به تواتر احادیثی نقل شده است که مفاد همه آنها این است: «هر کس در قلبش کمترین ذره ای از ایمان باشد، سرانجام از دوزخ بیرون آورده می شود». بنابر همین رأی جمهور است که علما گفته اند: «در قتل عمد سه حق است: حق خدا Ψ ، حق مقتول و حق اولیای دم. اما حق اولیای دم، تسلیم کردن قاتل به آنان است که یا قصاصش کنند یا از وی دیه بگیرند، همچنان می توانند او را عفو کنند. و حق خداوند Ψ به توبه ساقط می شود - چنانچه خدای عزوجل آن توبه را بپذیرد. اما حق مقتول به روز قیامت باقی می ماند، که یا خدای عزوجل او را از قاتلش راضی گرداند، یا اگر بخواهد وی را عذاب کند».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَامٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (94)

ابن عباس ر در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: مردی از قبیله بنی سلیم بارمه گوسفندی از نزد گروهی از یاران رسول خدا ص گذشت و بر ایشان سلام گفت. در این اثنا ایشان در میان خود گفتند: این شخص بر ما سلام نگفت مگر به خاطر این که از ما ایمن باشد! این سخن را گفتند و بروی حمله برده به قتلش رساندند و گوسفندان را به عنوان غنیمت نزد رسول خدا ص آوردند. همان بود که نازل شد: «ای مؤمنان! چون در راه خدا سفر کنید» یعنی: چون به جهاد بیرون روید، یا دشمن دین را با سلاح بکوید «پس نیک تفحص کنید» یعنی: نیک پرس و جو و تأمل کنید تا یقین حاصل نمایید که آن کس که بر وی ضربه می زنید، از مؤمنان نیست «و به کسی که نزد شما اسلام را» یعنی کلمه شهادت را «اعلام و اظهار نموده است، نگویید: تو مؤمن نیستی» به قولی دیگر معنی این است: برای کسی که به شما «السلام علیکم» گفته، نگویید که تو مسلمان نیستی. «تا بدین وسیله متاع زندگانی دنیا را بجوید» یعنی این اشتهای غنیمت است که شما را از تحقیق و بررسی در مورد مسلمانی آن شخص باز می دارد، در حالی که این غنیمت چیزی جز بهره فانی دنیای دون نیست «و نزد الله غنیمتهای بسیاری است» از آنچه که بی ارتکاب هیچ محظوری برای شما حلال می باشد و با برخورداری از این حلالهای پاکیزه، از کشتن و به غنیمت گرفتن مال کسانی که از در تسلیم و انقیاد درآمده اند، بی نیاز می گردید «قبلا خودتان نیز همین گونه بودید» یعنی: خودتان نیز قبلا از کفار بودید «ولی خداوند بر شما منت نهاد» و از ریختن خونهای شما جلوگیری کرد - آن گاه که کلمه شهادت را بر زبان جاری ساختید. یا معنی این است: شما نیز همان گاه که به اسلام درآمدید، کلمه شهادت

را بر زبان آوردید و خونها و امواتان به سبب آن از تعرض مصون ماند، بی آن که کسی در پی کسب اطمینان از این امر باشد که آیا در اظهار اسلام، دل‌هایتان با زبان‌هایتان هماهنگ و همراه بوده است یا خیر! یا معنی این است: ای مسلمانان! شما نیز در آغاز کار، اسلام خویش را در میان قوم خویش پنهان می‌داشتید، چنان‌که این شخصی که در اثنای جنگ به شما اظهار اسلام کرد، مسلمانی خود را در میان قوم خویش پنهان می‌داشت، ولی چون شما به صحنه آمدید، او فرصت و زمینه آن را یافت که مسلمانی خویش را علنی کند، لذا حال و وضع نخستین خویش را فراموش نکرده و به امثال خودتان رحم کنید «پس به‌درستی تفحص کنید» و پرس‌وجو نمایید تا مرتکب قتل ناحق نشوید. تکرار برای تأکید است «همانا خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است» پس شما را در برابر اعمالتان مؤاخذه خواهد کرد. سعید بن جبیر^۲ می‌گوید: «این جمله، تهدید و هشدار است».

از این آیه کریمه می‌فهمیم که: فرق اساسی در میان جنگ مسلمانان و جنگ دیگران این است که: غیر مسلمانان برای دنیا می‌جنگند، اما مسلمانان برای برتری کلمه‌الله.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ
 دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا
 عَظِيمًا (95)

«مؤمنان خانه‌نشین غیراهل ضرر، با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند، یکسان نیستند» اهل ضرر: اهل معاذیراند که عذرهایی

چون بیماری، معلولیت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که از جهاد بازشان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می‌رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: رسول خداص در یکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعاً در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هیچ وادی‌ای را پشت‌سر نگذاشته‌اید، مگر این که با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! درحالی که در مدینه هستید با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذرایشان را بازداشته است».

آن‌گاه خدای عزوجل در بیان برتری مجاهدان بر خانه‌نشینان می‌فرماید: «خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند، به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیت بخشیده» یعنی: یاد و نام آنان را بلند گردانیده و با مدح و ثنای خود، به ایشان برتری بخشیده است. مراد از درجه برتری در اینجا، برتری آنها بر غیر معذوران است، چه دارندگان عذر در صورتی که نیتشان صحیح باشد، درجه‌ای همانند بامجاهدان را دارند - چنان‌که گفتیم «و خداوند همه را» اعم از مجاهدان و خانه‌نشینان را «وعده نیکو داده» یعنی: وعده پاداش نیکو داده که همانا بهشت است «و خداوند جهادگران را بر جهاد گریزان به پاداشی عظیم برتری داده‌است» که این پاداش عظیم عبارت است از:

دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (96)

«درجات» و مرتبه‌هایی «بس بزرگ از جانب او» به قولی: مراد از درجات در اینجا، همان درجه سابق است. به قولی دیگر معنی این است: حق تعالی مجاهدان را بر خانه‌نشینان معذور، به یک درجه برتری داده، اما مجاهدان را بر خانه‌نشینان جهادگرای غیر معذور، به درجات و مرتبه‌های بیشتری برتری بخشیده است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره π آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند Ψ آنها را برای مجاهدان فی سبیل الله آماده نموده و فاصله میان هر دو درجه، همانند فاصله میان آسمان و زمین است». «و» نیز ارزانی داشته است به آنان «آمزش و بخشایش را و خدا آمرزنده مهربان است» چراکه عذر را می‌پذیرد و پاداش را ارزانی می‌دارد.

باید دانست که این آیه بر جهاد فرض کفایی دلالت دارد. جهاد فرض کفایی جهادی است که اگر تعدادی کافی از مسلمانان به آن پردازند، مجاهدان به سبب آن از پاداش برخوردار می‌گردند و خانه‌نشینان هم در نرفتن به آن گنهار نمی‌شوند، در حالی که اگر جهاد، فرض عین باشد، یا فرض کفایه باشد ولی شمار کافی از مسلمانان بدان نپرداخته باشند، در این صورت، خانه‌نشینان مرتکب گناه عظیمی شده‌اند که به سبب آن سزاوار ورود به دوزخ هستند. اما این که چه وقت جهاد فرض عین و چه وقت فرض کفایه است؟ پاسخ به این سؤال، تفصیلات بسیاری دارد، که اینک برخی از اشکال آن را به اختصار بیان می‌داریم:

1 - جهاد فرض عین است، اگر امام (زامدار مسلمانان)، اعلام بسیج عمومی (نفیر عام) نماید.

2 - جهاد فرض عین است، اگر سرزمینی اسلامی مورد تهاجم قرار بگیرد، در این صورت اگر اهالی آن توان دفاع از خود را نداشتند، فرضیت عینی به همجواری آنان انتقال می‌یابد و همین طور دایره فرضیت قدم‌به‌قدم گسترده‌تر می‌شود تا آن که کل امت را در بر می‌گیرد.

3 - جهاد فرض عین است اگر مرتدان یا کافران بر منطقه‌ای از مناطق مسلمانان مسلط شده باشند.

و اگر همه مسلمانان در امنیت قرار داشته باشند، جهاد فرض کفایه است. یعنی در این صورت، باید در راه انتشار دعوت اسلامی با جبهه‌ای از جبهات دار حرب بجنگند.

در بیان سبب نزول آمده است که این آیه کریمه درباره غزوه بدر نازل شد.

إِنَّ الدِّينَ تَوَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (97)

در بیان سبب نزول آمده است: در مکه مسلمانانی بودند که به مدینه هجرت نکرده بلکه در میان کفار باقی مانده بودند، درحالی که کفار مکه آنان را از اظهار اسلام و انجام عبادات و شعائر دینی‌شان بازداشته و چه بسا که اجبارا آنان را با خود به جنگ علیه مسلمانان می‌کشاندند و مجاهدان مسلمان بی‌خبر از این که آنها مسلمان‌اند، به قتلشان می‌رساندند، پس نازل شد: «هرآینه آنان که فرشتگان» یعنی: ملک‌الموت و همکارانش «جانشان را می‌گیرند» با قبض ارواحشان «در حالی که بر خویشان ستمکار بوده‌اند» با هجرت نکردن از دیار کفر. پس ظلم و ستمشان بر خویشان، همزیستی با کفار و ترک فریضه هجرت

است «فرشتگان به ایشان» یعنی: به این مسلمانان ستمکار باقی مانده در دار حرب «می‌گویند: شما در چه حال بودید؟» این سؤال، سؤالی توییحی است، یعنی: موقف شما در برابر دیتان چگونه بود؟ آیا شما با وجود همزیستی با کفار و ترک هجرت، اهل دیانت هم بودید؟! یا معنی این است: آیا شما در زمره اصحاب پیامبرص بودید، یا در زمره مشرکان؟ آنان پوزش خواهانه «پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم» که به اظهار دین و هجرت از سرزمین خویش توانا نبودیم. فرشتگان در رد این سخنان سرزنش کنان «می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید» و خود را از زیر بار ستم کفار نجات داده همراه با مسلمین به عبادت خدای عزوجل پردازید؟ چرا! شما این امکان را داشتید زیرا انسان اگر به کاری تصمیم بگیرد، حتما راهکار آن را هم پیدا خواهد کرد. مراد از (ارض) در اینجا، هر مکان و منطقه‌ای از مناطق کره زمین است که برای هجرت آماده و مناسب باشد، اما مراد از (ارض) اول، هر سرزمینی است که هجرت از آن واجب است «پس آن گروه جایشان دوزخ است و چه بدجایی است» یعنی: آن گروه مسکن و مأوایی جز دوزخ ندارند و چه بد جا و چه بد سرانجامی است.

پس این آیه، دلیل فرضیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام است برای هر کسی که به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر نباشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «بر این امر اجماع وجود دارد». اما اگر به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر بود، آیا باز هم هجرت از دار حرب به سوی دار اسلام و از دار ظلم به سوی دار عدل و از دار بدعت به سوی دار سنت بر وی واجب است؟ علما در این باره

بر دو قول‌اند. احناف می‌گویند: هجرت بر او واجب است. و شافعی‌ها می‌گویند: باقی ماندن در دار کفر برای وی مستحب می‌باشد.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (98)

«مگر آنان که حقیقتاً مستضعفانند از مردان و زنان و کودکان» همانند بیماران مزمن و فرودستان دیگری «که چاره‌جویی نمی‌توانند» در جهت گریز از دیار کفر با توسل به اسباب نجات، چرا که به این اسباب دسترسی ندارند «و هیچ راهی نمی‌یابند» برای گریز از این بن‌بست. ابن‌عباس ك می‌گفت: «من و مادرم از مستضعفان حقیقی بودیم».

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا (99)

«پس آن جماعت» مستضعفان بیچاره و بی‌وسيله که در واقع عذری داشته‌اند «باشد که خدا از ایشان درگذرد» این وعده‌ای قطعی از سوی حق تعالی به درگذشت از آنان است زیرا کلمه (عسی) هرچند در اصل برای طمع و توقع می‌باشد، اما هرگاه خدای عزوجل در چیزی به طمع افگند، آن چیز وجوبا واقع می‌شود، چرا که وقتی آن ذات کریم بنده خود را به طمع افگند، به وعده خویش وفا می‌کند «همانا خداوند همواره عفوکننده و آمرزنده است» این تعبیر، تأکیدی بر فریضه هجرت از دیار کفر است تا بدانجا که تارک هجرت به سبب عذر که هجرت بر وی واجب نیست نیز چنین بیندارد که ترک هجرت برای وی، گناهی است که می‌باید از آن طلب عفو و بخشایش کرد.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ
مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (100)

«و هر که در راه خدا هجرت کند» یعنی: هجرت وی با قصدی درست و نیتی خالصانه همراه بوده و به چیزی از انگیزه‌ها و شائبه‌های دنیوی آلوده نباشد «در زمین اقامتگاههای فراوان خواهد یافت» که به‌رغم میل قومی که از نزدشان هجرت کرده است و به کوری چشم و خاری آنان، در آن اقامتگاهها ساکن می‌شود. مراغم: سرزمین هجرت است که انسان به کوری چشم دشمنش، راه آن را در پیش می‌گیرد «و» در هجرت خویش «گشایشها» خواهد یافت، هم در سرزمینی که به‌سوی آن هجرت می‌کند و هم در رزق و روزی خویش «و هر که از خانه خود هجرت کنان به‌سوی الله و پیامبرش به‌در آید» و به آنجایی برود که خدا Ψ و رسولش صل دستور داده‌اند «سپس مرگش در رسد» قبل از آن که به مکانی که قصد هجرت به‌سوی آن را کرده است، برسد «حقا که پاداش» هجرت «او» به‌طور کامل «بر الله ثابت شده است» یعنی: پاداش وی در نزد حق تعالی چنان ثابت شده است که هرگز برگشت‌پذیر نیست، هرچند که به دار هجرت هم نرسد «و خدا آمرزنده مهربان است» به عمل مؤمن می‌آمرزد و به نیت وی رحم می‌کند.

علما گفته‌اند: «هر هجرتی برای طلب علم، یا حج، یا جهاد، یا رفتن شخص به سرزمینی با هدف افزودن بر طاعت، یا با هدف قناعت، یا زهد و طلب روزی پاکیزه؛ هجرت به‌سوی خدا و رسول وی است». اما در اعمال، نیت معتبر است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «... هر کس هجرت وی به‌سوی الله و

رسولش باشد، قطعا هجرت وی به سوی الله و رسول وی است و هر کس هجرت وی به سوی دنیایی باشد که به آن دست یابد، یا به سوی زنی باشد که آن را تزویج کند، پس هجرت وی به سوی همان چیزی است که به قصد دستیابی به آن هجرت کرده است».

از ابن عباس ك در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: ضمربه بن جندب ت از خانه اش هجرت کنان به در آمد و به قومش گفت: مرا بر دوش برداشته از سرزمین شرک به سوی رسول خدا ص بیرون برید. اما پیش از آن که نزد رسول خدا ص برسد، در راه هجرت در گذشت. پس این آیه کریمه در شأن وی نازل شد.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا (101)

«و چون در زمین رهسپار سفر شدید، بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه سازید» یعنی: نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید. این آیه دلیل بر آن است که کوتاه کردن (قصر) نماز بر مسافر واجب نیست، بلکه مسافر مخیر است که اگر بخوهد نماز را قصر کند و اگر بخوهد آن را کامل بخواند، چنان که این مذهب شافعی: است. اما در نزد امام ابوحنیفه:، قصر در سفر عزیزت است نه رخصت، پس قصر در سفر الزامی بوده و کامل خواندن نماز در آن جایز نیست زیرا رسول خدا ص در تمام سفرهایشان به کوتاه خواندن نماز پایبند بوده اند و به دلیل این فرموده عمر ت: «فرض نماز در سفر بر زبان پیامبرتان، دو رکعت کامل بدون قصر است»، همچنان این فرموده عائشه رضی الله عنها: «اولین بار که نماز فرض شد، دو رکعت بود، پس این دو رکعت در سفر تثبیت و

در اقامت و حضر بر آن افزوده شد». باید دانست که سفر مباح کننده قصر در نزد احناف مسیره روز راه است که به مقیاس امروزی (96) کیلومتر می شود. بلی! نماز را باید قصر کنید «اگر می ترسید که کافران شما را در بلا می افکنند، چراکه کافران برای شما پیوسته دشمنی آشکارند» ظاهر این آیه، مفید آن است که قصر در سفر جایز نیست، مگر این که با خوف فتنه و بلا از سوی کافران همراه باشد و لذا با وجود ایمنی از جانب آنان، قصر نماز جواز ندارد. لیکن در سنت نبوی ص به اثبات رسیده است که رسول خدا ص با وجود ایمن بودن از آزار کفار، نماز را در سفر قصر نمودند بنابراین، در نزد اهل سنت، خوف و هراس از دشمن، شرط جایز بودن قصر نماز در سفر نیست.

وَإِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِزْبَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَالدِّينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَدَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِزْبَكُمْ إِنْ اللَّهُ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا
(102)

این آیه خطابی است به رسول خدا ص و به هر امیر و فرماندهی بعد از ایشان، که باید در هنگام خوف با همراهانشان نماز خوف را برپا دارند. یادآور می شویم که رسول خدا ص دوبار نماز خوف خوانده اند، یکبار در «عسفان»، بار دیگر در سرزمین «بنی سلیم» و اصحاب ایشان نیز بعد از رحلتشان، بارها نماز خوف خوانده اند - چنان که معروف است. «و چون در میان مؤمنان بودی» در هنگام خوف «و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از ایشان با تو بایستند» یعنی: بعد از این که آنان را به دو گروه تقسیم کردی، یک گروه در برابر دشمن

قرارگیرند و گروهی دیگر همراه تو در نماز بایستند «و باید که سلاح‌های خود را نیز بگیرند» یعنی: هم گروهی که با تو نماز می‌خوانند و هم گروهی که در برابر دشمن می‌ایستند، هر دو باید سلاح‌های خود را بگیرند. اما نمازگزاران باید آن مقدار سلاح بگیرند که مانع نمازشان نگردد. مراد این است که باید حامل اسلحه خود باشند، به گونه‌ای که در هنگام نیاز بتوانند بی‌درنگ به آن دسترسی داشته باشند تا این مجهزبودن به سلاح، امید دشمن‌شان را از هر نوع بهره‌برداری از فرصت، قطع نماید «پس چون» نمازگزاران همراه با تو «به سجده روند» یعنی: یک رکعت یا تمام نماز را با تو ادا نمایند «آن گروه دیگر باید که پشت سر قرار گیرند» یعنی: گروه اول بعد از فراغت از آن رکعت یا فراغت از تمام نماز، باید برای حراست در مقابل دشمن قرارگیرند، آن‌گاه گروه دوم به نماز بایستند.

احناف و بسیاری دیگر از فقها در تفسیر آن می‌گویند: چون گروه اول یک رکعت خویش را با دو سجده برگزار کرد، باید برگردد و در برابر دشمن بایستد و گروه دوم به نماز بپیوندد و چون گروه دوم نماز خویش را به پایان رساند، گروه اول در همان جایی که هست، نماز خویش را تکمیل نماید، یا مجدداً به جایی که در اول نماز گزارده برگردد و نماز خویش را تکمیل نماید. اما مالک: می‌گوید: نماز گروه اول با همان یک رکعت به پایان می‌رسد زیرا در نزد وی، نماز خوف فقط یک رکعت است «و باید که آن گروه دیگر که هنوز نماز نخوانده، بیاید» و آن همان گروهی است که در برابر دشمن ایستاده و هنوز نماز نگزارده «پس با تو نماز خوانند» در رکعت دوم بر همان وصفی که گروه اول نماز گزارده است، بعد از آن رسول خدا ص سلام دهند و گروه دوم یک رکعت

دیگر خویش را به اتمام برساند. در نزد مالک: با این یک رکعت نماز هر دو گروه به اتمام می‌رسد، اما در نزد غیر وی از فقها، هر یک از دو گروه، باید آنچه را که از وی فوت شده است، کامل گرداند. نخست گروه دوم و بعد از آن گروه اول «و باید که بگیرند» یعنی: این گروه دیگر «احتیاط خود را» یعنی: باید به هوش باشند و اگر ابزاری چون زره و مانند آن دارند، به کار بگیرند «و سلاحهای خود را بگیرند» گرفتن سلاح در نزد شافعی شرط و در نزد احناف مستحب است. آیه کریمه روشن نمی‌سازد که هر یک از دو گروه چه مقدار نماز باید بخوانند، پس ذکر دو رکعت در اثنای شرح و تفسیر، به این اعتبار است که غالباً نماز خوف در سفر برگزار می‌شود و نماز هادر سفر، اغلب دو رکعتی است. باید دانست که نماز خوف دارای اشکال و اوصاف متعددی است که بیان آنها در سنت وارد شده و همه آنها درست است و هرکس به یکی از آن صورتها نماز بگذارد، بی‌گمان دستور شریعت را انجام داده است و آنچه در این آیه ذکر شده، جامع همه آن صور می‌باشد. لیکن احناف به استناد احادیث وارده در این باب، کیفیت نماز خوف را چنین بیان نموده‌اند: «امام مردم را به دو گروه تقسیم نماید، گروهی با وی بایستند و گروهی در برابر دشمن قرار گیرند، آن‌گاه امام با گروه اول یک رکعت و دو سجده بگذارد، بعد از آن این گروه در برابر دشمن بروند و گروه دوم از برابر دشمن بیاید و امام با ایشان یک رکعت دیگر با دو سجده گزارده و سلام دهد، اما مقتدیانش که مسبوق هستند سلام ندهند، بلکه باید پیاده برای حراست به مقابل دشمن بشتابند، سپس گروه اول به جای اولی بازآیند، یا برای کم‌ساختن از تحرک، نماز خود را در همان جایگاه و سنگرشان منفردا و بدون قرائت به اتمام رسانند زیرا آنان حکم لاحق را دارند.

سپس تشهد خوانده، سلام دهند و برای حراست در مقابل دشمن بازگردند، آن‌گاه گروه دوم بیایند و نمازشان را با قرائت سوره‌ای همراه با سوره فاتحه به‌تمام برسانند، چرا که ایشان در ابتدا همراه امام در نماز داخل نشده‌اند، پس در حکم مسبوق به‌شمار می‌روند». خاطر نشان می‌شود که این کیفیت نماز خوف، از زهری، نافع، ابن عمر و ابن عباس روایت شده‌است. احناف درباره نماز خوف در وقت مغرب می‌گویند: «امام با گروه اول دو رکعت و با گروه دوم یک رکعت نماز بگذارد».

آن‌گاه حق تعالی در بیان حکمت مشروعیت نماز خوف می‌فرماید: «کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و سازوبرگ خویش غافل شوید، پس یکباره بر شما حمله کنند» و با تمام نیرو و توان خویش چنان بر شما بتازند و کار را بر شما چنان دشوار سازند که دیگر به حمله دومی نیاز نداشته باشند «و اگر از باران در زحمتید، یا بیمارید، گناهی بر شما نیست که جنگ افزارهای خود را بر زمین بگذارید، ولی مواظب خود باشید» تا دشمن غافلگیرانه بر شما حمله‌ور نشود. به این ترتیب، حق تعالی برای مجاهدان، نهادن سلاح به هنگام زحمت باران و در حال بیماری را رخصت داد و سپس ایشان را به گرفتن احتیاط و مواظبت از خویشتن فرمان داد تا دشمن از فرصت بهره‌برداری سوء نکند «بی‌گمان خداوند برای کافران عذاب خفت‌باری آماده کرده است» پس بدانید که دستور رعایت احتیاط از آن‌رو نیست که انتظار آن متصور باشد که کفار بر شما غلبه کنند، بلکه این دستور، امری تعبدی از سوی حق تعالی است.

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا (103)

«و چون نماز را تمام کردید» یعنی: چون از ادای نماز خوف فارغ شدید «پس خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهای خویش» یعنی: در تمام احوال و حتی در حال جنگ «یاد کنید و چون آسوده خاطر شدید» از وجود دشمن و حالت خوف از میان رفت «نماز را برپا دارید» یعنی: نمازی را که وقت آن داخل می‌شود، بر صفت مشروعه آن به‌طور کامل و با رعایت اذکار و ارکان و طمأنینه آن، برپا دارید «زیرا نماز بر مؤمنان فرض وقت معین شده‌ای است» یعنی: نماز فریضه‌ای است که خدای عزوجل آن را بر بندگان خویش در اوقات معلوم و معینی فرض گردانیده و هر وقتی از اوقات آن دارای آغاز و انجامی است، لذا برپاداشتن نمازها در غیر اوقات آنها جایز نیست، مگر به خاطر وجود عذری شرعی، چون به خواب ماندن، یا سهوکردن، یا ماندن آن، به همین دلیل است که خدای عزوجل شما را به برپاداشتن نماز در حال خوف - به کیفیتی که بیان شد - دستور داده و حتی در این حالت نیز، به تأخیر انداختن آن را از وقت معین آن اجازه نداده است.

در بیان سبب نزول روایت شده است: رسول خداص با یارانشان در «عسفان» بودند که مشرکان به فرماندهی خالدبن ولید در رسیده و در میان مسلمانان و قبله مستقر شدند، آنها با خود گفتند: هم اکنون وقت نمازی بر آنان فرامی‌رسد که از خود و فرزندانشان برایشان محبوب‌تر است، پس مترصد آن فرصت باشید! همان بود که جبرئیل U این آیات را در میان ظهر و عصر فرود آورد.

**وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْمُونًا فَإِنَّهُمْ يَأْمُونُ كَمَا تَأْمُونُ
وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (104)**

«و در تعقیب قوم سستی نکنید» یعنی: در جست‌وجو و دنبال کردن گروه کفار، از خود ضعف و سستی نشان ندهید، بلکه نیرومندی و چابکی را به نمایش گذارید زیرا «اگر شما دردمند می‌شوید، آنان نیز همان‌گونه که شما درد می‌کشید، درد می‌کشند» لذا کفار از شما به پایداری در میدان کارزار و تحمل مرارت جنگ، سزاوارتر نیستند، پس شما را چه می‌شود که همانند آنان پایداری نمی‌ورزید «حال آن که» شما از آنها به پایداری سزاوارترید زیرا «شما از الله» پاداشی بزرگ و اجری عظیم را در آخرت و پیروزی دین خویش را بر سایر ادیان در دنیا «امیدوارید» یعنی: «آنچه که آنها امید ندارند» به سبب کفر و انکارشان، پس به هر حال، شما به پایداری در میدان معرکه سزاوارترید، چراکه شما و آنان در آسیب و درد جنگ، با هم برابرید، اما این فقط شما هستید که در امیدواری ثواب و یاری و تأیید پروردگار، برگ برنده را در اختیار دارید و آنها از این امیدواری محروم‌اند «و الله همواره دانای حکیم است» داناست به دردهایی که می‌کشید، حکیم است در آنچه که به شما دستور می‌دهد.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (105)

سبب نزول این آیات این بود که: مردی از منافقان به نام طعمه بن ابیرق که از طایفه «بنی ابیرق» بود، مقداری مواد خوراکی و سلاح را از رفاعه بن زید دزدید، اما شخص پاک و شایسته‌ای به نام لبید بن سهل را به آن متهم ساخت. به روایتی دیگر: او زرهی از آن اموال دزدی را در خانه مرد یهودی‌ای به نام زید بن سمین افگند. و چون برخی از مردم سارق حقیقی را - که آن شخص منافق بود شناختند، قومش نزد رسول خدا ص از وی به دفاع پرداختند تا بدانجا که نزدیک بود رسول

خداص - به این استناد که متهم‌کننده آن منافق گواه و مدرکی ندارد - در داوری خویش به سوی آنان گرایش یابند. این بود که نازل شد: «ما این کتاب را به حق و راستی بر تو نازل کردیم» ای محمدص! «تا به موجب آنچه خدا به تو آموخته» به وسیله وحی، یا به موجب آموخته‌های دیگری که تو را بدان راه‌نموده‌است؛ چون اجتهاد «میان مردم حکم کنی» برخی از علمای اصول - از جمله ابومنصور ماتریدی - با استناد به این آیه گفته‌اند: رسول خداص حق داشته‌اند که به اجتهاد خویش حکم کنند، چنان‌که در حدیث شریف نیز آمده‌است که رسول خداص فرمودند: «جز این نیست که من هم بشری هستم، لذا برمبنای آنچه که می‌شنوم، حکم صادر می‌کنم و چه بسا یکی از شما در بیان حجت خویش لحن رساتری نسبت به بعضی دیگر داشته باشد و بنابراین، به نفع وی حکم صادر کنم، پس بدانید؛ آن کسی که من حق مسلمانی را برای وی حکم کرده‌ام، قطعاً آن چیزپاره‌ای از آتش است، پس با علم به این حقیقت، باید آن را بر دارد، یا بگذارد». «و زنهار جانبدار خیانتکاران مباش» که به خاطر آنان با ذی‌حقان جدال کنی.

این آیه دلیل بر آن است که دفاع و جانبداری از کسی جایز نیست، مگر بعد از آن که به برحق بودن وی یقین داشته باشیم. و وکیلان مدافع شامل حکم عام این آیات هستند زیرا آنان در بسیاری از حالات، جز دفاع از گنهکاران و خائنان، هم و غم دیگری ندارند. پس باید دانست که دفاع از گنهکاران و خائنان به خداص، پیامبرش ص و مسلمانان، به هیچ وجه جایز نیست.

وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (106)

«و از خدا آمرزش بخواه» در این امر که از بنی ابیرق جانبداری کردی «که خدا آمرزنده مهربان است» نقل است که رسول خداص در دفاع از بنی ابیرق به قتاده پسر برادر رفاعه بن زید که مال باخته بود، گفته بودند: «قصد اهل بیتی را کردی که از آنان به اسلام و صلاح یاد شده است، آنان را به سرقت متهم می کنی، بی آن که دلیل و بینه ای داشته باشی». پس چون آیه کریمه نازل شد و راز حقیقی سرقت را برملا ساخت، بنی ابیرق سلاح را به مال باخته برگرداندند.

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا
(107)

«و از کسانی که به خویشتن خیانت می کنند» چراکه مرتکب معصیت می شوند و زیان معصیتشان به خودشان بازمی گردد «دفاع نکن» یعنی: از جایشان حجت و دلیل ارائه نکن «زیرا خداوند هر کس را که خیانتگر و گناه پیشه باشد، دوست ندارد» پس وقتی خداوند Ψ خیانتکاران را دوست ندارد، دیگر هیچ مسلمانی نباید از آنان دفاع کند. خوان: بسیار خیانت پیشه. اثم: بسیار گناه پیشه.

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (108)

«اینان پنهان می دارند از مردم» اعمال ناشایست خود را، چرا که از آنان حیامی کنند و از آسیب و زیانشان بیم دارند «و از خداوند پنهان نمی کنند» اعمال زشت خود را و ملاحظه این امر را نمی کنند که خداوند Ψ بر آشکار و نهانشان آگاه است. پس باید بدانند که نمی توانند چیزی را از او پنهان بدارند، چرا که هیچ چیز از او پنهان نمی ماند، پس باید از حق تعالی حیا کنند «و» چگونه

می‌توانند اعمال خود را از او پنهان کنند، در حالی که «او با آنهاست آن‌گاه که در شب چاره‌اندیشی می‌کنند» و در میان خود در مورد «آنچه که خدا از سخنان نمی‌پسندد» به رایزنی و برنامه‌ریزی می‌پردازند. نیرنگ پردازی و چاره‌اندیشی را «تبییت» نامید؛ زیرا عادتاً این کارها در شب طراحی می‌شود و در روز به اجرا درمی‌آید «و خدا به آنچه انجام می‌دهند، همواره احاطه دارد» و علم و اراده وی بر آنها محیط است، پس چگونه است که از او حیا نکرده و به نافرمانی او می‌پردازند.

**هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (109)**

«هان، شما همانان هستید که از خیانت‌کنندگان در زندگی دنیا جانبداری کردید» مراد کسانی از طایفه بنی ابیرقاند که از قوم دزد خویش دفاع کردند «پس چه کسی در روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانبداری خواهد کرد» هنگامی که خدای آگاه بر همه طرحها و تدبیرهایشان، آنان را در برابر گناهانشان عذاب نماید؟ «یا کیست که برایشان وکیل باشد» یعنی: کیست که بتواند به وکالت از آنان در موضع دفاع و جانبداری آنان قرار گرفته و عذاب الهی را از آنان باز دارد؟ خدایا! هیچ کس نیست که در برابر تو یارای دفاع از کسی را داشته باشد.

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (110)

«و هرکس کار سوئی کند» سوء: زشتی و بدی‌ای است که اثر آن به دیگران متعدی شود و در اینجا مراد از آن گناه است نه شرک «یا بر خود ستم ورزد» با

انجام معصیتی از معاصی‌ای که اثر آن به دیگران متعددی نمی‌شود «سپس از خدا آمرزش بخواهد» یعنی: از حق تعالی بخواهد تا گناهی را که مرتکب شده است بروی بپوشاند و اثر آنها را از وی محو کند، با این سخن خویش: «استغفرالله: از خدا آمرزش می‌خواهم»، یا: «اللهم اغفرلی: خدایا! بر من بیامرز»؛ در این صورت «خدا را آمرزنده می‌یابد» برای گناهانش و «مهربان» می‌یابد به خودش.

ابن عباس τ می‌گوید: «خدای مهربان در این آیه بندگانش را از بردباری، عفو، کرم، رحمت و مغفرت گسترده خویش آگاه می‌سازد و اگر گناهان بنده از آسمانها و زمین و کوهها هم بزرگتر باشد، بی‌گمان خدای عزوجل آن را بر کسانی که توبه و استغفار کنند، می‌آمرزد». همچنین در این آیه، آن شخص دزد از قوم بنی‌ابریق، مورد ترغیب قرار می‌گیرد که به‌سوی توبه شتافته و از خدا Ψ آمرزش بخواهد و بداند که او را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. اما حکم آیه کریمه عام است درباره همه بندگانی که مرتکب گناه شده و سپس از خدای سبحان آمرزش می‌طلبند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق τ از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که مرتکب گناهی از گناهان بشود، سپس وضو ساخته و دو رکعت نماز بگزارد و آن‌گاه از خداوند Ψ برای آن گناهش آمرزش طلبد، مگر این که بر وی آمرزیده می‌شود».

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (111)

«و هر کس گناهی مرتکب شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده» چرا که فرجام و پیامد آن به خودش برمی‌گردد. یعنی: قوم آن شخص دزد، نباید از

دزدی وی در تنگنا و فشار قرار گیرند، به گونه‌ای که آنان را وادارد تا از وی به ناحق دفاع‌کنند زیرا گناه سرقت وی فقط متوجه خود وی است و این گناه اصلاً به آنان مربوط نیست «و الله دانای حکیم است» داناست به گنهکاران و صاحب حکمت است؛ از آن رو که به این قاعده بزرگ حکم کرد تا بدان عمل کنید و بدانید که گناه فقط گریبان صاحب خویش را می‌گیرد و بس.

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (112)

«و هر کس خطا یا اثمی مرتکب شود» خطا: لغزشی است که به عمد یا غیر عمد از انسان سرزند، اما «اثم» فقط عامدانه انجام می‌شود. و بعضی گفته‌اند: «خطا»، گناه صغیره است و «اثم» گناه کبیره «سپس آن را به گردن بی‌گناهی بیندازد» بی‌گناه در این داستان، همانا لیبیدن سهل است که بنی‌ابیرق او را به ناحق به دزدی متهم ساختند «قطعا بهتان و گناهی آشکار را بر دوش گرفته است» بهتان: دروغ بستن بر شخص بی‌گناه است. آن را بهتان نامیدند زیرا بی‌گناه از آن در بهت و حیرت قرار می‌گیرد، به دلیل این که از آن برکنار و بی‌خبر است، لذا چون می‌شنود که آن دروغ را به وی نسبت داده‌اند، مبهوت و متحیر می‌شود.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَمَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (113)

«و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود» خطاب متوجه رسول خداص است. مراد از این فضل و رحمت بر ایشان این است که: پروردگار متعال ایشان را به لطف و عنایت و نگه‌داشت خویش، در قضیه «بنی‌ابیرق» از حق و حقیقت

آگاه‌ساخت. آری! اگر این امر نبود «طایفه‌ای از آنان» یعنی: از گروه مدافع بنی‌ابریق، که اسیدبن عروه و یارانش بودند «قصد آن کرده بودند که تو را گمراه سازند» از حکم‌کردن به حق «و گمراه نمی‌کنند مگر خود را» زیرا فرجام این کارشان به خودشان برمی‌گردد «و هیچ‌گونه زیانی به تو نمی‌رسانند» زیرا خدای سبحان نگهبان توست از کید و نیرنگ و زیان و گمراه‌سازی مردمان و او در همه حال مؤید توست. و نیز بدان جهت که تو در این قضیه دزدی، به‌ظاهر امر و به اجتهاد خویش عمل کرده‌ای، پس قبل از نزول وحی درباره آن، هیچ زیانی متوجه تو نیست و اینک وحی آمد و حقیقت را بر تو روشن ساخت «و خداوند بر تو کتاب نازل کرد» یعنی: او قواعد و احکام و اموری را - در این آیات و غیر آن - در حوزه شریعت تو قرار داد که در بردارنده خیر بسیاری است «و» نیز بر تو «حکمت» نازل کرد. حکمت: سنت است که خدای عزوجل آن را بر رسول خویش فرو فرستاد «و به تو آموخت آنچه را» که قبلاً «نمی‌دانستی» از احکام و امور «و فضل الهی بر تو بزرگ» و بسیار «است» زیرا لطف و فضلی بزرگتر از نبوت و نزول وحی نیست. خطاب به رسول خداص، در واقع خطاب به امتشان نیز هست، پس امت رسول خداص این فضل را از طریق کتاب و سنت، از آن حضرت ص به ارث برده‌اند.

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (114)

«در بسیاری از نجواهایشان خیری نیست» نجوا: رازگویی و مشورت پنهانی در امری از امور به‌طریق درگوشی و پوشیده بین دو یا چند تن، غالباً در حضور

دیگران است، به طوری که سوءظن حاضران غیرشنونده را برمی‌انگیزد. پس مراد آیه کریمه این است که در اغلب رازگویی‌های این‌چنینی مردم، خیری نیست «مگر» رازگویی در امور سه‌گانه زیر:

«کسی که» به وسیله نجوا «به صدقه یا معروفی فرمان دهد» معروف: لفظ عامی است که شامل تمام انواع نیکوکاری‌ها و امور پسندیده می‌شود «یا» فرمان دهنده «اصلاح بین مردم» اصلاح بین مردم؛ عام است در همه مشاجراتی که میان آنان در خونها، آبروها، اموال و دیگر دعواها و مراعات روی می‌دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «آیا شما را از کاری که درجه آن بهتر از درجه روزه و نماز و زکات است آگاه نگردانم؟ یاران گفتند: چرا یارسول‌الله! فرمودند: این کار اصلاح ذات‌البین است زیرا فساد ذات‌البین تراشنده است، نمی‌گویم تراشنده موی است؛ بلکه تراشنده دین است.» «و هرکس برای طلب خشنودی الله چنین کند» یعنی: به این امور سه‌گانه فرمان دهد «به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد» ولی هرکسی که به‌انگیزه دیگری جز خشنودی الله Ψ - همچون انگیزه ریا و ریاست‌طلبی - به امور یادشده فرمان دهد، نه تنها مستحق این ستایش و پاداش نیست، بلکه حتی ممکن است از گناه آن هم نجات نیابد زیرا اعمال، وابسته به نیت است. در حدیث شریف به روایت ام‌حبیبه رضی‌الله عنها از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «کلام ابن آدم کله علیه لا له، الا ذکرالله عزوجل، او امر بمعروف، اونهی عن منکر: سخن فرزند آدم تماما به زیان اوست نه به سود او، بجز ذکر خدای عزوجل، یا امر به معروفی، یا نهی از منکری».

**وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ
نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (115)**

«و هرکس پس از آن که راه هدایت برای او آشکار شد، با پیامبر مشاقه کند»
مشاقه: در اصل به معنای دشمنی و مخالفت است. یعنی: هر که با نجواگری در
گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبرص، راه شقاق و مخالفت با ایشان را در
پیش‌بگیرد، پس از آن که راه هدایت بر او روشن و مشخص شده و صدق و
صحت رسالت را با براهین قاطعه آن دانسته است «و» هرکس «راهی جز راه
مسلمانان را» که همانا پایداری در دین اسلام و تمسک به احکام آن است
«پیروی کند» و با اهل کفر و گمراهی پیوند دوستی برقرار نماید «او را بدانچه
روی خود را بدان سو کرده، وا می‌گذاریم» یعنی: او را به کفار و گمراهان
ملحق می‌کنیم و به آنچه که در دنیا انتخاب نموده و می‌گذاریم «و به دوزخش
می‌کشانیم» یعنی: در آخرت به او عذاب آتش را می‌چشانیم «و» دوزخ «چه
بازگشتگاه بدی است!».

در تفسیر «کشف‌الاسرار» خواجه عبدالله انصاری: آمده است: «مراد از (سبیل
مؤمنین) که در این آیه بر لزوم پیروی از آن تأکید شده است، اجماع اهل حق در
هر عصری است». شافعی: نیز این آیه را بر صحت اجماع دلیل گرفته است زیرا
عصمت مؤمنان از این که بر خطا اجماع و اتفاق کنند، تضمین شده است.
چنان‌که رسول خداص در این حدیث شریف فرمودند: «لا یجتمع امتی علی
الضلالة: امت من بر گمراهی جمع نمی‌شود».

**إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ
فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (116)**

«خداوند این را که به او شرک آورده شود، نمی‌آمرزد و فروتر از آن را بر هر که بخواهد می‌آمرزد و هر کس به خداوند شرک ورزد، قطعا دچار گمراهی دور و درازی شده است» چرا که او قوانین عقل را معطل ساخته، نگرش‌های وی فاسد شده، روش وی ازجاده اعتدال و استقامت منحرف و سعادت دنیا و آخرت از دستش رفته است. تفسیر نظیر این آیه در آیه (48) نیز گذشت.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا (117) لَعْنَةُ اللَّهِ وَقَالَ لَاتَّخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (118)

«مشرکان بجای خدا جز بت‌های مادینه را نمی‌پرستند» یعنی: بت‌هایی را می‌خوانند که به نام دختران نامگذاری کرده‌اند، چون لات، عزی و مناه. بعضی گفته‌اند: مراد از (اناثا) فرشتگان‌اند زیرا مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند. ضحاک می‌گوید: «مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند و ما از آن‌رو آنان را می‌پرستیم تا ما را به خدا نزدیک سازند، بنابر همین دیدگاه بود که آنها رابه‌ خدایی گرفته و تصاویر و تمثالهایی از دختران برای آنان تراشیدند و زروزیور و گردن‌بند و جواهر بر آنان آویختند و گفتند: اینها شبیه آن دختران خدا هستند که ما ایشان را می‌پرستیم! یعنی شبیه فرشتگان‌اند». بعضی دیگر از مفسران (اناثا) رابه‌ اشیاغ غیرذی روح، چون سنگ و چوب خشک و غیره تفسیر کرده‌اند، که بنابراین تفسیر، معنی چنین می‌شود: «مشرکان جز مردگانی بی‌جان رانمی‌پرستند». «و نمی‌پرستند جز شیطان مرید را» که ابلیس لعین است زیرا پیروی آنان از فرمان‌های ابلیس و آرایش‌های او به این معنی است که در واقع او راپرستیده‌اند. مرید: یعنی: متمرّد، سرکش و متجاوز از حد. «که خدا او را لعنت کرد» یعنی: خداوند ۲ شیطان را از رحمت خویش طرد کرد و او را از

مقامات عالیه بیرون راند «و او گفت: همانا از بندگان تو سهم معینی برمی گیرم» یعنی: یقیناً بخش معینی از بندگان را که در علم ازلی ات رفته است، در زیر پوشش گمراهیم قرار می دهیم تا آنها را از عبادتت به سوی کفر و انکارت منحرف سازم. قتاده می گوید: «از هر هزار تن؛ نهصد و نود و نه تن رهسپار دوزخ اند».

وَلَا ضَلَّيْنَهُمْ وَلَا مَنِّينَهُمْ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيُبْتِئَنَّ آدَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خَسْرَانًا مُبِينًا (119)

«و البته آنان را گمراه می کنم و البته آنان را در آرزوی باطل» دور و دراز «درمی افگنم» آرزوهایی که ناشی از وسوسه افگنی ها و آرایش های من است، چرا که فرو گذاشتن راه تو را به آنان می آرایم و با درافگندنشان در آرزوهای باطل، آنان را به تأخیر توبه و امروز و فردا کردن در آن فرمان می دهیم و این پندار خام را در آنان می افگنم که عمرشان طولانی خواهد بود و خیلی آرزوها دارند که باید به آن دست یابند و از این قبیل... «و البته وادارشان می کنم تا گوشهای چهارپایان را بشکافند» و ببرند. چنان که کفار به امثال امر شیطان و پیروی از رسم و راه وی، گوشهای حیوانات «بحیره، سائبه و وصیله»^۱ را به نشانه اختصاص دادن آنها به بتان می شکافتند «و البته وادارشان می کنم تا آفرینش الله را تغییر دهند» به قولی؛ مراد از آن: خایه کشی، برکندن چشمها و بریدن گوشهای حیوانات اختصاص یافته به بتان است. به قولی دیگر: مراد از آن، تغییر دادن فطرت و خلقتی است که خدای عزوجل مردم را بر آن سرشته است.

^۱ تعریف آنها در آیه (103) سوره «مائد» می آید.

خاطر نشان می‌شود که گروهی از علما خایه‌کشی چهارپایان را اگر به قصد ازدیاد منافع آنها چون چاقی بیشتر و... باشد رخصت داده‌اند، اما خایه‌کشی انسان‌ها روا نیست زیرا این کار، مثله و تغییر دادن آفرینش خدا Ψ است. بعضی دیگر - چون شاه ولی‌الله دهلوی - خال‌کوبی بدن و شبیه‌سازی مردان به زنان و زنان به مردان را نیز جزو آن می‌دانند. و درباره همه اینها احادیث آمده است «و هر کس که شیطان را به جای خداوند دوست گیرد» با پیروی از وی و امثال او امرش و فرو گذاشتن پیروی الله Ψ و امثال او امر وی «قطعا دستخوش زیان آشکاری شده است» آری! کدامین زیان بزرگتر از باختن هدایت در دنیا و باختن آخرت - با رهسپار شدن به دوزخ است؟!.

يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (120)

«به آنان وعده می‌دهد» شیطان، وعده‌های باطل و بی‌اساس را، از قبیل این که: نه بهشتی در کار است، نه دوزخی، نه رستاخیز و نه حسابی «و آنان را در آرزو می‌افکند» به آرزوهای نابکار و بیهوده «و شیطان به آنان وعده نمی‌دهد» با افگندن این وسوسه‌های میان‌تهی در اندرونشان «بجز غرور» یعنی: آنان را با این وعده‌های خام می‌فریبید و در این وعده‌ها منافی را به آنان می‌آرید، درحالی‌که در آنها جز زیان محض چیز دیگری نیست. ابن‌عرفه می‌گوید: «غرور چیزی است که ظاهری دوست‌داشتنی، اما باطنی نفرت‌آلود دارد».

أُولَئِكَ مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (121)

«آن گروه» یعنی: دوستان شیطان که به وسوسه‌های وی لیبک گفته و در دام فریب وی در افتاده‌اند «جایگاهشان جهنم است و از آن گریزگاهی ندارند» یعنی: جایی را ندارند که از عذاب جهنم به‌سوی آن بگریزند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا (122)

سپس خدای عزوجل حال نیک‌بختان پرهیزگار را با کرامتهایی که دارند ذکر نموده می‌فرماید: «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی آنان را در باغهایی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است درآوریم، همیشه در آن جاودانند» بدون زوال و بدون انتقال «و عده خدا حق است» یعنی: خداوند Ψ این را به آنها وعده داده است به وعده راستین و وعده او خواه‌نخواه انجام‌شدنی است «و چه کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟» یعنی: هیچ‌کس در سخن از خدا Ψ راستگوتر نیست. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در خطبه خویش چنین می‌گفتند: «ان اصدق الحديث كلام الله، وخير الهدى هدى محمد، وشر الامور محدثاتها، و كل محدثه بدعه، و كل بدعه ضلالة، و كل ضلالة في النار: همانا راست‌ترین سخن، سخن خدا Ψ است و بهترین روش، روش محمد ص است و بدترین امور، امور نوپدید است و هر نوپیدایی بدعت و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی‌ای در دوزخ است»¹.

¹ مراد از امور نوپیدا - چنان‌که از تعریف امام شاطبی از بدعت برمی‌آید - پدید آوردن امور نو در حوزه دینی بدون هیچ استنادی به شرع خدای عزوجل است، نه نو آوریها در امور دنیا.

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (123)

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: نقل است که مسلمانان و اهل کتاب بر همدیگر فخرفروشی کردند، اهل کتاب گفتند: پیامبران ما قبل از پیامبر شما بوده‌اند و کتاب ما قبل از کتاب شماست، پس ما از شما بهتریم! و مسلمانان گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران است و کتاب ما ناسخ کتابهای شماست، پس ما نزدالله Ψ از شما بهتریم! این بود که نازل شد: «کار بر وفق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست» یعنی ورود به بهشت، یا فضل و قرب نزد خداوند Ψ و رهایی از عذاب وی، به‌صرف آرزو در دسترس نیست، چه این آرزوها به اهل کتاب مربوط باشد؛ چنان‌که گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم و آتش جز چند روزی معدود به ما نمی‌رسد! و چه این آرزوها به مسلمانان مربوط باشد؛ چنان‌که برخی از آنها گفتند: در روز قیامت منادی‌ای ندا می‌کند و می‌گوید: هرکس اسم او محمد است به بهشت درآید! یا هرکس در روز جمعه، یا در فلان شهر در گذشته است، به بهشت در آید...! آری! همه اینها آرزوهای بی‌اساسی است، بلکه «هرکس بدی کند، در برابر آن کیفر داده می‌شود و برای خود بجز الله هیچ دوست و هیچ یاری دهنده‌ای نمی‌یابد» لذا هرکس مرتکب کار بدی - اعم از شرک یا غیر آن - بشود، در دنیا یا آخرت در برابر کارکردش کیفر می‌بیند و در این امر میان مسلمان و کافر هیچ فرقی نیست.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه فرود آمد، مفاد آن بر بسیاری از اصحاب سخت تمام شد تا بدانجا که برخی از آنها - از جمله ابوبکر صدیق τ - گفتند: یا رسول‌الله! چگونه ما بعد از نزول این آیه رستگار می‌شویم، آخر در

برابر هر عمل بدی کیفر می‌یابیم؟! رسول خدا ص فرمودند: «خدا بر تو بیامزد ای ابوبکر! آیا تو بیمار نمی‌شوی؟ آیا در رنج و تعب نمی‌افتی؟ آیا به تو اندوه و دردی نمی‌رسد؟» ابوبکر صدیق τ گفت: چرا یا رسول‌الله! فرمودند: پس اینها از جمله آن چیزهایی است که با آن کیفر داده می‌شوید».

بنابراین روایت و روایات متعدد دیگر، هر درد و مصیبتی که به انسان مسلمان می‌رسد و حتی خاری که بر بدنش می‌خلد، کفاره گناهانش می‌باشد. چنان‌که در حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریره τ و ابی سعید از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «هیچ درد و رنج و بیماری و آفت و حزن و حتی نگرانی‌ای به مسلمان نمی‌رسد، مگر این که خدای عزوجل با آن، گناهانش را کفاره می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون گناهان بنده بسیار شود و او دارای چنان اعمال نیکی نباشد که کفاره گناهانش گردد، خدای عزوجل او را به غم و اندوهی مبتلا می‌گرداند تا این امر گناهان وی را کفاره نماید». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس τ آمده است که فرمود: «از رسول خدا ص پرسیدند: یا رسول‌الله! هرکسی که مرتکب بدی‌ای شود، در برابر آن جزا داده می‌شود؟ رسول خدا ص فرمودند: آری! اما هر کس که کار نیکی انجام دهد در برابر آن ده پاداش داده می‌شود، پس نابود شد کسی که یگان‌های وی ده‌گان‌هایش را مغلوب گردانید».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا (124)

«و کسانی که کارهای شایسته کنند، چه مرد باشند چه زن، در حالی که مؤمن باشند، ایشان وارد بهشت شده و به قدر نقیری مورد ستم قرار نمی‌گیرند»

یعنی: به اندازه ذره ناچیزی هم از پاداش آنان کاسته نمی‌شود. نقیر: گودی کوچک پشت هسته خرماست. و مقید ساختن عمل به ایمان، دلیل این عقیده اهل سنت و جماعت است که: عمل از ایمان نیست، بلکه عمل نشانه‌ای بر ایمان و کمالی در آن است.

**وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا
وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (125)**

«و کیست نیکوتر به اعتبار دین از آن کس که روی دل به درگاه خدا آورده و نیکوکار باشد» یعنی: خود را برای خدا Ψ خالص گرداند در حالی که به نیکویی‌ها عامل باشد. پس ظاهر عمل، به متابعت شرع نیکو می‌شود و باطن آن، به اخلاص و چون یکی از این دو شرط موجود نبود، عمل فاسد و تباه است «و» کیست نیکوتر به اعتبار دین از آن کس که روی دل به درگاه خدا آورده و نیکوکار باشد و در عین حال «از آیین حنیف ابراهیم پیروی کند؟» پاسخ این است که هیچ کس به اعتبار دین از چنین کسی نیکوتر نیست، «و» چگونه نیکوتر از او باشد در حالی که: «خدا ابراهیم را خلیل گرفت» یعنی: او را برگزیده خویش ساخت و به کرامت‌های خاص خود مخصوصش گردانید. حنیف: یعنی: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق، که اسلام است. خلیل: نزدیکترین دوستت به دوست که تو او را با محبت و الفت خویش مخصوص می‌گردانی و او تو را. البته درجه «خلت» برترین مقامات «محبت» است که خدای عزوجل ابراهیم \cup را در نزد خویش به این مقام برگزید. ذکر مقام و جایگاه ابراهیم \cup در اینجا، از باب ترغیب در پیروی از آیین وی است زیرا کسی که خدای عزوجل او را به دوستی گرفت، سزاوار آن است که از راه و روش وی پیروی شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا (126)

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست» آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که خداوند Ψ ابراهیم را برای این خلیل خویش نگرفت که به او فخر نماید و از او نیرو بگیرد، بلکه او را به خاطر طاعت وی و به عنوان پاداشی برای وی در برابر عبودیت خالصانه‌اش، خلیل خویش گرفت بنابراین، حق تعالی به ابراهیم ψ و احدی از خلقتش نیازمند نیست، چرا که هر چه در آسمانها و زمین است از آن اوست «و خداوند بر همه چیز احاطه دارد» با علم خویش و هیچ چیز کوچک و بزرگی نیست مگر این که در حیطه و دایره علم وی است و او بر همه چیز چیره و مسلط است - پاکی و ستایش ویژه اوست.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (127)

«و از تو در باب زنان طلب فتوی می‌کنند» که با آنان چه نوع رفتار باید کرد؟ افتاء: روشن ساختن امری مبهم و استفتاء: سؤال کردن از حکم خدای عزوجل در مورد امور مبهم است. «بگو: الله به شما در باب زنان فتوی می‌دهد» یعنی: در مورد آنچه از آن سؤال کردید، حکم را برای شما بیان می‌کند «و آنچه خوانده می‌شود بر شما در کتاب» یعنی: آنچه از قرآن که در آغاز سوره «نساء» نازل شده است. مراد از آن آیه: (وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ ...) است؛ «درحق آن زنان یتیمی نازل شده که حق مقررشان را به ایشان نمی‌دهید» یعنی: مفاد آیه سوم این سوره که تفسیر آن گذشت، این است که:

برخی از شما حق دختران یتیم را در مهریه و میراث به آنان نمی‌پردازید؛ «و» در عین حال «**رغبت می‌کنید که با آنان نکاح کنید**» به سبب زیبایی و جوانی‌شان، پس چنین نکنید مگر آن که مهرآنان را همچون امثالشان کاملاً به آنان بپردازید. یا معنی این است: شما از نکاح کردن آنان به سبب زشتی و بدشکلی‌شان روی بر می‌گردانید، اما در عین حال، نکاح دادن آنان به دیگران را نیز ناخوش می‌دارید زیرا در آن صورت، آن دختر یتیم شوهرش را شریک مالش می‌گرداند «و» آنچه که بر شما درباره زنان یتیم و درباره کودکان مستضعف در آیه (11) سوره «نساء» خوانده شد و آن آیه: **(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...)** است «درباره کودکان مستضعف نازل شده است» یادآور می‌شویم که اهل جاهلیت، میراث زنان و کودکان مستضعف را نمی‌دادند، بلکه فقط به مردانی میراث می‌دادند که آماده جنگ و دیگر امور مهم می‌بودند، پس حکم پروردگار درباره آنان که در آغاز سوره نیز گذشت: «این است که در حق یتیمان به عدل و انصاف رفتار کنید» و حکام جامعه اسلامی و اولیای ایتم، مکلف به رعایت این حکم هستند. بلی! درباره این استفتایی که مطرح کردید، آیات اول سوره پاسخگوی شماست.

علامه شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «پاسخ این استفتا تفصیلی داشت، پس حق تعالی بعضی مسائل را به آیات سابقه حواله فرمود و آن مسئله تحریم ظلم بر دختران یتیم است و بعضی را در اینجا جواب داد و آن مسئله نشوز و تحریم میل کلی به یک زن و اعراض از زن دیگر و اباحت طلاق در صورت ضرورت است - که در آیات بعدی (130 - 128) می‌آید». «و هر خیری که انجام دهید»

در رعایت حقوق کسانی که ذکرشان رفت «قطعا خدا به آن داناست» و شما را برحسب کارکرد شما پاداش می دهد.

وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (128)

«و اگر زنی از نشوز یا اعراض شوهرش بیمناک باشد» نشوز مرد از زنش: دوری گزیدن و بدبردنش از وی، میلش به جدایی از وی، بازداشتن نفقه از وی و زدن یا دشنام دادن وی است. و «اعراض» وی از زنش این است که به سبب کبرسن، یا زشتی و ناهنجاری ای در خلقت یا خلق وی، یا به سبب دلتنگی از وی و چشم دوختن به ازدواج با زنی دیگر، یا غیر این از علل، با وی انس و الفت نگیرد و با وی کمتر سخن بگوید «پس» اگر چنین بود «بر آن دو گناهی نیست در آن که صلح آورند در میان خود به نوعی از» انواع «صلح» مثلا با ساقط کردن تمام نوبت زن، یا بخشی از نوبت وی، یا ساقط کردن بخشی از نفقه یا بخشی از مهرش. و درمقابل؛ امتیازی که مرد به زن می دهد این است که او را همچنان در حباله نکاح خویش نگه دارد «و صلح بهتر است» یعنی: صلح و سازشی که دلها بر آن آرام گرفته و اختلافات با آن برطرف شود، بهتر از جدایی، یا ادامه کشمکش و خصومت میان زن و شوهر است.

ابن جریر طبری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که گفت: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آنها بدشکل یا بزرگسال است، و او به وی چندان مایل نیست، پس این زن به شوهرش می گوید: طلاقم نده و در مقابل آن تو درباره من منخیر هستی (که حقم را در نوبت شب رعایت نکنی).

چنان که سوده بنت زمعه همسر رسول خداص نیز که پا به سن گذاشته بود، از بیم آن که مبادا رسول خداص طلاقش دهند، به آن حضرت ص گفت: یا رسول الله! نوبت من از آن عائشه باشد». آری! او ترجیح داد که افتخار همسری رسول خداص را از دست ندهد و رسول خداص هم درخواست وی را پذیرفتند تا امتشان در مشروعیت و جواز این امر به ایشان تاسی و اقتدا کنند «و بخل در نفوس حضور دارد» حق تعالی خبر می دهد که بخل در نفس هریک از زن و شوهر، بلکه در تمام نفس ها لانه دارد، به طوری که گویی همیشه در نفس ها حضور و غلبه داشته و به حکم سرشت و طبیعت، در هیچ حالی از آنها غایب نمی شود، لذا این بخل است که مرد را وامی دارد تا از حسن معاشرت، تأمین نفقه زن به طور پسندیده و مانند آن از حقوقی که برعهده وی است امتناع کند، همچنین این بخل است که زن را وامی دارد تا وجایی را که در قبال شوهرش دارد، به ایفا نگرفته و حاضر نباشد تا از چیزی از حقوقش در برابر وی درگذرد «و اگر نیکوکاری و پرهیزگاری کنید» یعنی: اگر شما مردان با زنان خویش معاشرت نیکو داشته و از آنچه که جایز نیست؛ چون ناسازگاری و رویگردانی، بپرهیزید «قطعا خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است» و شما را در قبال آن به زودی پاداش می دهد.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (129)

«و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید» در محبت و مقاربت جنسی و نفقه و گفت و گو و انس و الفت و غیره، به گونه ای که به یکی از آنها به هیچ وجهی از وجوه نسبت به دیگری تمایل بیشتری نداشته باشید «هرچند بر عدالت

حریص باشید» از آن رو که طبایع بشری بر تمایل بیشتر به یکی از آنها سرشته شده است، به طوری که مردان در این باره مالک دل‌هایشان نبوده و هرگز نمی‌توانند نفس‌هایشان را به رعایت برابری تام و تمام میان زنانشان وادارند، از این جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص می‌گفتند: «خدایا! این نوبت بخشی و تقسیم من است در آنچه که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که مالک آن نیستم سرزنش نکن» «پس» اکنون که هرگز نمی‌توانید میان زنان تماما عدالت کنید «به یک طرف یکسره تمایل نوزید» که طرف دیگر را تماما ترک نمایید «تا آن که او را مانند معلقه رها کنید» معلقه: زنی است که نه به معنای واقعی وجود شوهر را احساس می‌کند و نه مطلقه است که تکلیف خود را بفهمد، لذا در سرگشتگی و بلا تکلیفی دست و پا می‌زند. شکی نیست که این حال و وضع، زیان بزرگی را متوجه او می‌سازد بنابراین، لازم است تا مرد برای او از نفس خویش سهمی بدهد، هرچند که این سهم اندک باشد «و اگر به اصلاح پردازید» یعنی: اگر آنچه را که تباه ساخته‌اید از امر معاشرت نیکو با زنانتان و رعایت عدالت در میان آنان، به صلاح و اصلاح آورید «و پرهیزگاری نمایید» از خدا Ψ با ترک آنچه که رضای وی در آن نیست و از تمایل یکسره به یک طرف پرهیزید، بدانید که «یقیناً خداوند آمرزنده مهربان است» و به کوتاهی‌هایی که قبلاً از شما سر زده، شما را مؤاخذه نمی‌کند.

وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا (130)

«و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند» یعنی: اگر به صلح و سازشی نرسند و به وسیله خلع یا طلاق، از هم جدا شوند «خداوند هر یک را بی‌نیاز می‌گرداند»

ازدیگری، بدین‌سان که برای مرد زنی را مهیا می‌گرداند که با وی سازش داشته باشد و چشم و دلش به او آرام گیرد و برای زن نیز مردی را نصیب می‌کند که از مصاحبت با وی لذت برده و کاملاً احساس خوشبختی نماید و بنابراین، حق تعالی هر دو را «از توانگری خویش» روزی می‌دهد، به چنان روزی‌ای که آنان را بی‌نیاز گرداند. از علی ع درباره این آیه سؤال نمودند، فرمود: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آن دو ناتوان شده، یا بدشکل و بدهیکل است و لذا مرد می‌خواهد تا از وی جدا گردد، اما زن بر این اساس با وی صلح می‌کند که او یک شب نزد وی باشد و چند شب دیگر نزد زن دیگرش، لیکن وی را طلاق ندهد، پس آنچه که زن به خاطر خوشی به آن راضی شود، باقی در آن‌نیست، اما اگر زن از قرارداد صلح برگشت، مرد باید میان آنها به برابری رفتار نماید». «و خداوند گشایشگر حکیم است» گشایشگر است در دهش و بخشش خویش، صاحب حکمت است؛ از آن‌رو که اجازه داده تا رشته چنین ازدواج تلخی با طلاق از هم گسسته شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا (131)

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداوند است. و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده‌شده، سفارش کردیم» یعنی: در کتابهایی که بر آنان فرود آوردیم به آنان امر کردیم «و نیز به شما» یعنی: هم به آنان و هم به شما امر کردیم که «از خدا پروا کنید» و تقوی پیشه کنید. لذا امر به تقوی مخصوص امت ما نیست و این سفارش دیرینه‌ای است که خدای

عزوجل پیوسته بدان توصیه کرده است، چه فقط به وسیله تقوی است که بنده نزد خدا Ψ خوشبخت می‌شود. و چنان‌که حق تعالی ما و پیشینیانمان را به تقوی دستور داد، هم به آنان فرمود وهم به ما می‌فرماید: «و اگر کفر بورزید» چه باک، که «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست و خدا بی‌نیاز ستوده صفات است» یعنی: بی‌نیاز است از خلق خویش و از پرستش آنان و سزاوار آن است که ستوده شود. فایده این تکرار، تأکید است تا بندگان به گسترایی ملک پروردگار پی ببرند و در آن بیندیشند و تأمل کنند و بدانند که خداوند Ψ از خلقش بی‌نیاز و بر آنان تواناست و بنابراین، از حق وی است که مورد اطاعت قرار گیرد، نه مورد نافرمانی.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (132)

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست و خدا کارسازی را کافی است» این آیه بیانگر موجبات تقوی و توکل است زیرا وقتی خلق همگی از آن خدای متعالاند و او آفریننده و مالک آنهاست؛ پس این حق اوست که در میان خلقش مطاع بوده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و در همه امور فقط به او توکل شود نه بر غیر وی. پس سیاق این آیات دلیل بر آن است که رأس همه امور توحید و توکل است.

آن‌گاه حق تعالی بندگان را چنین بیم می‌دهد:

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ قَدِيرًا (133)

«ای مردم! اگر خدا بخواهد شما را از میان می‌برد» یعنی: شما را فنا می‌سازد و می‌میراند «و دیگرانی را پدید می‌آورد» یعنی: مردمی دیگر غیر از شما، یا خلقی

دیگر غیر از انسانها را پدید می‌آورد، آن‌گاه ایشان نه همانند شما، بلکه مطیع و گوش به فرمان خواهند بود «و خداوند بر این کار تواناست».

**مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا
بَصِيرًا (134)**

«هر که طالب جزای دنیا باشد» یعنی: هر کس در عقیده و عمل و رفتار و جهاد خویش چیزی از پاداش دنیا را بخواهد - مثلا مجاهدی که طالب غنیمت جنگ باشد نه مزد اخروی جهاد «پس پاداش دنیا و آخرت نزد خداست» بنابراین، چنین کسی به کمترین و حقیرترین دو پاداش اکتفا کرده است، آخر چرا او آن قدر بلندهمت نیست که با عمل خویش پاداش دنیا و آخرت هر دو را از خدا طلب کند و احراز نماید «و خدا شنوای بیناست» شنواست سخنان بندگان را، بیناست به کار و کردارشان. این هم وعده و هم وعید است. چون معانی مالکیت، قدرت و پاداش دهی پروردگار متعال در دنیا و آخرت، در نفسها استقرار پیدا کرد؛ حق تعالی به رعایت عدالت دستور صادر نموده و می‌فرماید:

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ
الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ
تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (135)**

«ای مؤمنان! پیوسته» با سعی و سخت‌کوشی تمام «به عدالت قیام کنید» در میان مردم، در آنچه که از امورشان برعهده می‌گیرید و نیز به عدالت قیام کنید در حق کسانی که زیر دست شمایند از زنان و فرزندان. خطاب آیه کریمه، قضات و امرا را نیز دربر می‌گیرد «و برای خدا گواهی دهید» یعنی: در ادای گواهی، خدا

را در نظر داشته‌باشید و رضای او را طلب کنید؛ با برپاداشتن گواهی در میان مردم بر وجه راستین آن که همانا اظهار حق است «ولو آن که» این گواهی حق «به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد» رعایت عدالت در گواهی دادن علیه‌خود؛ اقرار به حقوقی است که بر ذمه خود انسان قرار دارد و رعایت عدالت در گواهی دادن علیه پدر و مادر و خویشاوندان؛ گواهی دادن او به حقی است که دیگری بر ذمه آنان دارد. پدر و مادر از آن‌رو ذکر شده‌اند که نیکی کردن به آنها واجب است و در عین حال آنها دوست‌داشته‌ترین خلق برای فرزند هستند. همین‌طور نزدیکان انسان نیز در مظان دوستی و تعصب وی قرار دارند، پس هرگاه انسان در میزان عدل و حق، علیه این محبوبترین کسان خویش گواهی داد، بدون شک گواهی حق وی علیه مردم بیگانه، حتمی است «اگر» کسی که علیه وی گواهی داده می‌شود «توانگر باشد» پس نباید به خاطر توانگر بودنش و جلب منافع یا دفع زیانش، از گواهی دادن علیه وی صرف نظر شود «یا» اگر «فقیر باشد» نباید به‌انگیزه دلسوزی و ترحم بر وی و رعایت حالش، ادای گواهی علیه وی فرو گذاشته شود «به هر حال خدا به آن‌دو» از شما «سزاوارتر است» و مهربانتر «پس از خواهش نفس پیروی نکنید» در جلب منفعت برای خود، یا والدین و نزدیکان خویش و دفع زیان از آنان «با ترک عدالت» پس فریفته‌شدن به خواهشها و منافع، شما را به ترک عدالت و انحراف از «و اگر سخن را بیچانید» یعنی: اگر حقی را که ادای درست آن بر شما واجب است، فروگذارید؛ با تحریف نمودن شهادت برخلاف حقیقت آن - به روشی که خواهش نفس شما را برآورد و از جمله با زبان‌بازی «یا اعراض نمایید» از ادای

شهادت به طور کلی، با کتمان نمودن آن «قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

این آیه عام است در باره قضات و شهود. اعراض شهود از ادای شهادت، روشن است و صریح آیه به آن ناطق می‌باشد، اما اعراض و زبان‌بازی قاضی نیز این است که: او در جریان دادرسی از یکی از دو طرف دعوی روی گرداند، یا از سخن گفتن با وی سربپیچد. بعضی گفته‌اند: آیه کریمه مخصوص به شهود است زیرا در جاهلیت چنان بود که شخص اگر شهادت حقی درباره پسرعمو یا خویشاوند خویش می‌داشت و او را فقیر و تنگدست می‌یافت، زبانش را از ادای آن شهادت علیه وی درمی‌پیچید، یا آن شهادت را به طور کلی پنهان می‌کرد تا آن‌گاه که آن خویشاوند و نزدیک وی، توانگر شود و دینش را بپردازد. این بود که آیه کریمه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «بهترین گواهان کسی است که گواهی‌اش را قبل از آن که از وی خواسته شود، ادا نماید».

از آنجا که ایمان رکن اساسی تقوی است و این سوره در حقیقت شارح اصل «تقوی» که در آغاز سوره «بقره» مطرح شد، می‌باشد بنابراین، خداوند متعال می‌فرماید:

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ
وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (136)**

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فر فرستاده ایمان بیاورید» یعنی: بر ایمانتان ثابت قدم بوده و بر آن مداومت

ورزید و آن راپیوسته تجدید نمایید. پس این دستور، از باب تحصیل حاصل نیست، بلکه از باب افزودن بر کمال کامل است، چنان که مؤمن در هر نمازی می گوید: **چُتْ ٓ ٓ ٓ**: (ما را به راه راست هدایت کن). یعنی: بر هدایتمان بیفزای و ما را بر آن بر راه راست ثابت قدم نگهدار «و» ایمان آورید «به کتابهایی که قبلاً نازل کرده است» این دستور، شامل ایمان به همه کتابهای آسمانی می شود. ملاحظه می کنیم که حق تعالی در اینجا پنج رکن از ارکان ایمان را ذکر کرد زیرا رکن ششم که ایمان به قدر حق تعالی است، بخشی از مضمون ایمان به خداوند Ψ می باشد «و هر که به الله و به فرشتگان او و کتابهایش و پیامبرانش و روز آخرت کفر ورزد، درحقیقت گمراه شده است» از راه راست «به گمراهی دور و درازی» زیرا کفر به هر رکنی از ارکان ایمان، کفر به کل آن می باشد، پس چنین کسی هرچه زودتر باید به راه هدایت برگردد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَدَّوْا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا (137)

«کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند، آن گاه بر کفر خود افزودند، هرگز الله آنان را نمی آمرزد و هرگز به آنان راهی نمی نماید» زیرا پس از این همه فروروی در لجن کفر و نفاق، دیگر از آنها کاملاً بعید است که خود را برای خدا Ψ خالص گردانیده و به او ایمانی راستین بیاورند، چه اضطراب و کفر مستمر و انکار دائم آنها، دلیل بر آن است که آنها با دین حق بازی می کنند و در گرویدن به حق، نیت درست و تصمیم خالصانه ای ندارند. این گروه عبارتند از: منافقان و زندیقان، که چون نزد

مسلمانان و تحت اشراف و نظر آنان باشند، ادعای اسلام می‌کنند، ولی آن‌گاه که از نزد مسلمانان بروند، اظهار کفر می‌نمایند.

افزودن کفر از سوی آنان؛ پایداری آنها بر کفر تا هنگام مرگ است. به همین جهت ابن عباس ر می‌گوید: «در صورتی بر آنان آمرزیده نمی‌شود که بر کفر خویش تا دم مرگ استمرار ورزند». در غیر آن، اگر کافر ایمان آورد و ایمانش را خالص گرداند و از کفر تماما دست بکشد، در این صورت خدای عزوجل او را به راه راست هدایت نموده است و اسلام ماقبلش را محو می‌نماید و ویران می‌سازد. علی ر با این آیه که در آن کفر بعد از ایمان سه بار ذکر شده است، چنین استدلال می‌کند که: مرتد باید سه بار به توبه فراخوانده شود.

ذکر منافقان بعد از این آیات، مشعر بر آن است که حال فوق از احوال منافقان است:

بَشِيرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (138)

«منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک در پیش دارند» بشارت دادن عذاب به منافقان، استهزا به آنان است زیرا این در واقع بیم دادن است نه بشارت.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْبَتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (139)

«همان کسانی که کافران را دوست خود می‌گیرند» یعنی: کافران را بر کفرشان پشتیبانی و بر گمراهی‌شان یاری می‌کنند و دلها و عواطفشان با کافران است «بجز مؤمنان» یعنی: مؤمنان را دوست خویش نمی‌گیرند «آیا عزت را نزد آنان می‌جویند» که این خیالی خام است «چرا که عزت، همه از آن خداست» پس

به هر که بخواهد از آن می‌بخشد و آن را از هر که بخواهد باز می‌دارد. باید دانست که عزت و ارجمندی موجود در نزد غیر حق تعالی، همه از فیض و فضل اوست، پس مؤمن، عزت را جز از خداوند Ψ نمی‌طلبد. عزت: غلبه و قوت و نیرومندی است. تفسیر عملی این آیه در عصر ما، وابستگی برخی از فرزندان مسلمین به احزاب کفر و جریانهای انحرافی دین ستیز یا دین گریز است، که این ساده‌لوحان، عزت خویش را در پیوستن به آنان می‌جویند.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا (140)

«و البته خدا در کتاب» خویش قرآن و دقیقاً در آیه (68) از سوره «انعام»؛ «بر شما نازل کرده که: هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان ننشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند» یعنی: در هنگام شنیدن کفر و استهزا به آیات خدا Ψ ، با کفار هم‌نشین مشوید تا به سخنی دیگر غیر از آن پردازند «چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود» یعنی: اگر در مجالس تمسخر و استهزای آنان بنشینید و از این کار دست برندارید، در آن صورت، شما هم در کفرمانند آنان هستید، پس اجتناب از مجالس کسانی که به آیات الهی کفر ورزیده و آن را مورد استهزا قرار می‌دهند، از تقوی است و بدانید که: «خداوند گردآورنده منافقان و کافران است همه یکجا در دوزخ» به جهت یکجا بودن آنها در کفر و استهزا در دنیا، پس چنان‌که منافقان با کافران در کفرشان مشارکت کردند؛ همچنین خداوند متعال میان آنان در جاودانه بودن در دوزخ مشارکت می‌آورد. آیه (68) سوره «انعام» این است: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ

يَخُوضُونَ... ﴿: و چون دیدی کسانی به قصد تخطئه در آیات ما فرو می‌روند، از آنان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند). این حکم آن‌گاه نازل شد که گروهی از مسلمانان با مشرکان و یهودیان همنشینی می‌کردند، درحالی که آنها در مجالس خویش قرآن را به ریشخند و استهزا می‌گرفتند، پس مؤمنان از این همنشینی‌ها منع شدند.

برخی از علما با استدلال به همین آیه، همنشینی با فاسقان و اهل بدعت را از هر جنسی که باشند، حرام دانسته‌اند. آن‌گاه حق تعالی با بیان اوصاف بیشتری از منافقان بر شناختن آنان می‌افزاید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (141)

«همانها که مترصد شمایند» یعنی: انتظار می‌کشند که چه بر سر شما می‌آید و کدامین خیر یا شری به شما می‌رسد «پس اگر از جانب خداوند به شما فتحی برسد» با پیروز ساختن بر مخالفان کافرتان «می‌گویند: مگر ما با شما نبودیم» در آراستگی به اسلام و پایبندی به احکام آن؟ لذا سهم ما را از غنیمت بدهید «و اگر کافران نصیبی برند» از پیروزی و غلبه بر شما، به سبب حکمتی که خداوند Ψ تحقق آن را اراده کرده است «می‌گویند» این منافقان به کافران: «مگر ما بر شما تسلط نداشتیم» یعنی: مگر ما به شما روشن نساختم که بر کیش شما هستیم، ولی با مسلمانان درمی‌آمیزیم تا آنها را از جنگیدن با شما سست کنیم؟ یا معنی این است: آیا ما بر شما تسلط نداشتیم و این امکان برای ما موجود نبود که

شما رابکشیم و مسلمانان را علیه شما برانگیزیم؟ «و آیا شما را از ضرر مسلمانان بازداشتیم؟» یعنی: آیا ما با سست ساختن و ترسانیدن مسلمانان از شما، آنها را از شما دور نکردیم تا بدانجا که دلهایشان از دفاع سست شد و از انتقام گرفتن از شما ناتوان شدند؟

مراد آیه این است که: منافقان به آن گروهی گرایش پیدا می‌کنند که غلبه و پیروزی با وی باشد و به گروه غالب چنین وانمود می‌کنند که با آنان علیه گروه مغلوب همدست بودند. این است شیوه منافقان - خداوند Ψ لعنتشان کند.

کسانی از اهل اسلام که به پیروی از روش منافقان در کسب مال و جاه و قدرت، به صاحبان بهره‌های دنیا تمایل ورزند و با آنان از در تملق و دوستی و خضوع و فروتنی درآیند و در جانب مقابل با کسانی که بهره‌ای از دنیا ندارند، به درستی و سختی و بداخلاقی رفتار کنند و آنها را تحقیر و تمسخر نموده و با آنها به گونه ناپسند رفتار کنند، نیز شبیه این منافقان هستند - که خدای عزوجل اخلاق اهل نفاق را محو و آنان را سیه‌روی و بی‌پناه گرداند. «پس خداوند روز قیامت میان شما داوری می‌کند» یعنی: ای مؤمنان و منافقان! بدانید که خداوند Ψ به زودی در روز قیامت میان شما داوری می‌کند و در این روز است که حقایق آفتابی شده و پنهان‌کاریها برملا می‌گردد «و خداوند هرگز برای کافران، بر» زیان «مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است» اگر مراد از (راه تسلط)، پیروزی و نصرت مؤمنان بر آنان باشد، این در روز قیامت است و اگر مراد از آن، حجت و برهان باشد، این در دنیا است. یعنی: خداوند Ψ کافران را بر مؤمنان در حجت غلبه نمی‌دهد، بلکه حجت همواره از آن مؤمنان است. برخی آیه را چنین معنی می‌کنند: خدای سبحان برای کافران بر زیان مؤمنان راه تسلطی قرار

نمی‌دهد، مادامی که آنان پایبند عمل به حق بوده و به باطل راضی نباشند، پس تا زمانی که مؤمنان به شریعت خداوند Ψ عامل بوده و به‌طور بایدوشاید رهرو راه شریعت باشند، حتماً حق تعالی کفار و منافقان را سرکوب نموده و با برترساختن درجات مؤمنان بر درجات کفار و منافقان، کرامت اهل ایمان را نمایان می‌گرداند.

صاحب تفسیرالمیر و حضرت شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گویند: «مراد آیه کریمه این است که خداوند Ψ کافران را بر مؤمنان چنان مسلط نمی‌سازد که اهل اسلام را به کلی مستأصل و ریشه‌کن ساخته و شوکت و دولت آنها را تماماً از بین ببرند بنابراین، آیه کریمه پاسخی است به منافقانی که به انتظار زوال و نابودی کامل دولت مؤمنان بودند و با کفار از آن‌رو سازش و همکاری می‌کردند که - به پندارخام خود - در هنگام ریشه‌کن شدن مؤمنان، از پایمال شدن بیمناک بودند».

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (142)

«منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند» با آشکارساختن ایمان و پنهان داشتن کفر. یامعنی این است: منافقان به دوستان خدا Ψ نیرنگ می‌زنند. پس به این معنی، حق تعالی فریب‌بازی با دوستانش را - به عنوان گرامیداشتی برای مؤمنان - فریب‌بازی با خود معرفی کرد، چنان‌که در حدیث شریف قدسی آمده است: «هرکس دوست مرا آزار داد، بی‌گمان مرا آزار داده است». «و حال آن که خداوند به آنان نیرنگ می‌زند» یعنی: خداوند متعال با آنان چون نیرنگ‌زننده‌ای رفتار می‌کند، بدین‌گونه که آنان را در دنیا بر همان حال تظاهر به اسلام و می‌گذارد تا بدین‌وسیله خونها و اموالشان از تعرض مصون بماند و عذابشان را

به سرای آخرت محول کرده و در برابر نیرنگشان، درک اسفل از دوزخ را جایگاهشان می‌گرداند «و چون منافقان به سوی نماز برخیزند، با کسالت بر می‌خیزند» پس درحالی نماز می‌خوانند که کاهل، کسل، دلمرده و گرانبارند، نه به ثوابی امیدوارند و نه از عذابی بیمناک و «با مردم ریا می‌کنند» ریا: نمایاندن کار و رفتاری پسندیده و زیبا به منظور نمایش دادن به مردم است، نه به منظور پیروی از امر خدا Ψ . در حدیث شریف آمده است: «هرکس نماز را در جایی که مردم او را می‌بینند، نیکو بخواند، اما در خلوت که کسی او را نمی‌بیند، آن را سرسری از سر بگذراند، این توهینی است که به آن بر پروردگار عزوجل اهانت روا داشته است.» «و یاد نمی‌کنند» منافقان «الله را جز اندکی» یعنی: نماز نمی‌خوانند مگر اندکی زیرا منافقان اصلا دور از دیدگان مردم نماز نمی‌خوانند. یا معنی این است: منافقان خدا Ψ را به تسبیح و تهلیل - جز به طور اندک و نادر - ذکر نمی‌گویند و اگر این ذکر اندک هم خالصانه برای خدا Ψ بود؛ قطعاً بسیار بود، ولی این هم خالصانه نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در وصف نماز منافق فرمودند: «این نماز منافق است، این نماز منافق است، این نماز منافق است: منتظر آفتاب می‌ماند تا چون آفتاب در میان دو شاخ شیطان قرار گرفت (یعنی در شرف غروب بود)، برمی‌خیزد، پس چهار منقار می‌زند و در آن خدا Ψ را جز اندکی یاد نمی‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سنگین‌ترین نمازها بر منافقان نماز عشاء و نماز بامداد است و اگر آنها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی است، حتماً به این دو نماز می‌آمدند، هرچند به حالت سینه‌خیز - یعنی بر روی زانو و شکم خویش...».

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَوَاءٍ وَلَا إِلَى هَوَاءٍ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (143)

«در میان این و آن مترددند» یعنی: منافقان در کار خویش میان مؤمنان و مشرکان و میان کفر و ایمان، متردد و دودل‌اند، نه ایمانی خالصانه می‌آورند و نه صراحتاً به کفر می‌پیوندند «و هر که را خدا گمراه کند» یعنی: هر که را خداوند Ψ خوار سازد و توفیق را از وی سلب نماید «پس هرگز راهی برای او نخواهی یافت» یعنی: راهی که او را به حق برساند، یا اصلاً برای او هیچ راهی نخواهی یافت؛ بلکه او هر روز در راهی است و هیچ ثبات و استقراری ندارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (144)

«ای مؤمنان! کافران را دوست نگیرید» یعنی: کافران را از خواص و نزدیکان خویش نگردانید و با آنان رابطه دوستی برقرار نسازید «بجای» برادرانتان از «مؤمنان» چنان‌که منافقان چنین کردند «آیا می‌خواهید در پیشگاه خداوند برای خود حجتی روشن» و الزام‌آور «قرار دهید» که شما را به سبب این حجت، یعنی موالات و دوستی با کافران، عذاب کند؟ ابن عباس ك می‌گوید: «سلطان» در قرآن همه‌جا به معنای حجت است.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (145)

«هرآینه منافقان در درک اسفل جهنم‌اند» درک: فروترین پله و طبقه است و به آنچه در بالا قرار دارد، «درج» گفته می‌شود. یعنی: درجه در بلندی به کار می‌رود و «درک» در پایینی. روایت شده است که دوزخ دارای هفت طبقه است و منافق

در فروترین طبقه آن که «هاویه» نامیده می‌شود، قرار دارد «و هرگز برای آنان هیچ یاوری نخواهی یافت» که از این درک اسفل نجاتشان دهد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «منافقان در درک اسفل در صندوقهای سربسته‌ای از آتش قرا دارند». دلیل سخت‌تر بودن عذاب منافق از کافر این است که:

1- منافق در دنیا از شمشیر مسلمانان در امان مانده است، پس عدالت ایجاب می‌کند که در آخرت تاوان آن را بازپس دهد.

2- علاوه بر این که منافق در کفر خود همانند کافر است، اسلام و مسلمین را هم به ریشخند گرفته است.

3- کفر منافق شدید و غائله‌ها و فتنه‌گری‌های او بسیار است.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (146)

«مگر کسانی که توبه کردند» از نفاق خویش «و اصلاح نمودند» آنچه را با نفاق از احوال خویش فاسد ساخته بودند «و به خدا چنگ زدند» چنگ‌زدن به حق تعالی؛ تمسک به او و اعتماد به وعده‌های وی است «و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند» به‌طوری که به اطاعت غیر وی آلوده نگردد «پس آن گروه، همراه مؤمنانند» در احکام دنیا و آخرت. سپس خداوند متعال آنچه را که به این مؤمنان وعده داده است، بیان نموده می‌فرماید: «و خداوند به‌زودی به مؤمنان پاداش بزرگی می‌بخشد» پس باید منافقان به سوی توبه و اصلاح بشتابند زیرا برای کسانی که به راه خلوص و صلاح برمی‌گردند، نیز مانند این پاداش است.

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَأَمَّنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا (147)

«اگر شکر کنید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟» بدون تردید عذاب نمودن شما چیزی بر ملک و اقتدار حق تعالی نمی‌افزاید، چنان‌که عذاب نکردن شما چیزی از قدرت و ملک وی نمی‌کاهد، پس اگر شکرگزار و مؤمن باشید، خداΨ از عذاب نمودن شما چه منفعتی می‌برد؟

ملاحظه می‌کنیم که در این عبارت، دعوتی لطف‌آمیز به منافقان پیشکش شده است تا خود را اصلاح نمایند. حق تعالی شکر را بر ایمان مقدم گردانید زیرا شخص عاقل در آغاز به نعمت‌های بزرگی که در وجود وی و دنیای هستی قرارداد، می‌نگرد آن‌گاه شکر و سپاس مبهمی را تقدیم منعم خود می‌نماید و چون نگرش‌هایش به شناخت منعم انجامید، در اینجاست که به منعم ایمان می‌آورد، آن‌گاه دیگر پیوسته شکرگزار وی است «و خدا همواره شکرپذیر داناست» یعنی: قدردان بندگان در برابر طاعت آنهاست و در قبال شکرگزاریشان به ایشان اجر عظیمی می‌دهد و آن را از ایشان می‌پذیرد.

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (148)

«خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد» مانند دادکشیدن و صدا بلند کردن در فحش و دشنام، حتی اگر آنچه که به شخص دشنام داده شده نسبت می‌دهند، صحیح نیز باشد؛ «مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد» یعنی: کسی که مورد ستم قرار گرفته، این حق را دارد که بانگ بردارد، داد بکشد و بگوید: فلانی بر من ستم کرد. به قولی دیگر: مراد این است که مظلوم می‌تواند ستمگر خود را نفرین کند. در حدیث شریف آمده است: «از دعای مظلوم

پرهیزید زیرا در میان او و خداوند Ψ هیچ حجابی نیست». همچنین مظلوم می‌تواند از ظالم شکایت کند و بگوید: «فلان بر من ستم کرد، یا فلان شخص ستمگری است». لذا برای کسی که مورد ستم قرار می‌گیرد، جایز است تا علیه ستمگرش سخنی را بر زبان آورد که برای او بد و آزار دهنده باشد. در حدیث شریف آمده است: «تعلل و بهانه‌جویی بدهکاری که به پرداخت بدهی خویش قادر است، ظلم است و موجب رواشدن مجازات و پایمال کردن حرمت و آبروی وی می‌گردد». اما برای مظلوم جایز نیست که در فریادزدن به بدی علیه ظالم، از حق خود تجاوز کند که اگر چنین کرد، تجاوزگر به شمار می‌رود «و خداوند شنوای دانا است» داد و فریاد مظلوم را می‌شنود و ظلم ظالم را می‌داند. آن‌گاه حق تعالی بندگانش را به گذشت و عفو برانگیخته و می‌فرماید:

إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا (149)

«اگر خیری را آشکار کنید، یا پنهانش دارید» یعنی: اگر خیری را آشکارا یا پنهانی انجام دهید؛ «یا از بدی‌ای» که در حق شما می‌شود «عفو کنید» و اصلاً آن‌را به دل نگیرید «هرآینه خدا عفوکننده است» از بندگانش و «توانا» است بر انتقام گرفتن از آنان به سزای آنچه کرده‌اند. یعنی: به خدای سبحان اقتدا کنید زیرا او درعین توانایی‌ای که دارد، درمی‌گذرد و عفو می‌کند پس شیوه عفو و گذشت حتی در مواردی که شخص حق به‌جانب نیز باشد، بهتر است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره r آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «بار مسؤولیت دو شخص دشنام‌دهنده بر کسی است که شروع به دشنام دادن می‌کند تا آن‌گاه که مظلوم از حد درنگذرد». همچنین در حدیث شریف آمده است:

«هیچ مالی از صدقه دادن کم نشد و خداوند Ψ در برابر عفو جز عزت نیفزود و هر کس برای رضای خدا Ψ تواضع کند، حق تعالی وی را رفعت می‌دهد». پس عفو و گذشت از سوی کسی که به گرفتن حق خویش قادر است ولی در عین حال آن را به خدا Ψ وا می‌گذارد، بهتر است اما کسی که از گرفتن حق خویش ناتوان است، عفو و گذشت وی هم ارزشی ندارد.

این دو آیه بر این امر دلالت دارند که عفو و گذشت و نگه‌داشت زبان، از قضایای اساسی در موضوع ایمان است زیرا سیاق آیات کلا درباره ایمان می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (150)

«کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند» کفر به برخی از پیامبران، در واقع کفر به خدا Ψ و به تمام پیامبرانش می‌باشد «و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند» یعنی: آنها به سبب کفر به برخی از پیامبران، به همه ایشان کفر ورزیده‌اند ولی در عین حال مدعی هستند که به خداوند Ψ ایمان دارند پس این در واقع جدایی‌افگندن است میان خدا و میان پیامبرانش «و می‌گویند: به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم» مراد از آنان یهودیانند که به حضرت موسی ایمان آورده و به حضرات عیسی و محمد $\ddot{\text{p}}$ کفر ورزیدند. همچنین مراد نصاری هستند که به حضرت عیسی ایمان آورده اما به حضرت محمد صل کفر ورزیدند «و می‌خواهند میان این دو، راهی برای

خود اختیار کنند» یعنی: می‌خواهند تا در میان ایمان و کفر، دینی بینابین را در پیش بگیرند تا خود را از حجتی که گریبانگیرشان می‌شود، برهانند. این آیه محکوم کننده اندیشه و رفتار کسانی است که تحمل نام کافر بر آنان دشوار می‌آید ولی در عین حال به تمام الزامات ایمان گردن نمی‌نهند و حق و حرمت آن را چنان که باید رعایت نمی‌کنند.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا (151)

«آنان به حق کافرند» یعنی: آنان در کفر خویش کامل و تمام عیارند؛ کفری حقیقی و واقعی «و ما برای کافران عذابی خفت‌بار آماده کرده‌ایم».

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (152)

«و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ‌کدام از آنان» با دیگری «فرق نمی‌گذارند» بلکه به همگی آنها ایمان دارند - و این صفت بعد از بعثت حضرت محمدص در کسی جز پیروان ایشان فراهم نیست زیرا این امت محمدص است که به تمام پیامبران و تمام کتاب‌های آسمانی ایمان دارد - آری! هم‌آنان‌اند که «خداوند به‌زودی پاداششان را خواهد داد و خدا آمرزنده مهربان است» آمرزنده‌گناهانشان است، اگر گناهی داشته باشند؛ مهربان است به ایشان در دنیا و آخرت.

این یکی از قواعد فهم موضوع کفر و ایمان بود و آن‌گاه که این قاعده تثبیت شد، سیاق آیات به بیان ستمگری یهودیانی می‌پردازد که به رسول خداص ایمان نیاوردند:

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ
ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا (153)

«اهل کتاب از تو می‌خواهند که یکباره کتابی از آسمان برایشان نازل کنی».

در بیان سبب نزول آمده است: یهودیان از رسول خداص خواستند تا در برابر دیدگانشان به آسمان بالا رفته و بر صحت ادعای خود کتاب نوشته شده‌ای را که دلیل راستگویی ایشان باشد، یکباره بر آنان فرود آورند چنان‌که موسی یکباره تورات را به میان آنان آورد. گفتنی است که این درخواستشان به انگیزه عناد و سرسختی و لجاجت بود، نه از روی حقیقت‌جویی، به‌دلیل این که آن ملعونان: «از موسی بزرگتر از این‌را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده پس صاعقه آنان را فروگرفت» یعنی: آتشی از آسمان برآنان فرود آمد و هلاکشان ساخت «به سزای ظلمشان» که از روی عناد و لجبازی چنین درخواستی را مطرح کردند و گرنه موسی ψ خود نیز از خداوند Ψ همین درخواست را کرد ولی درخواست وی از روی ایمان و شوق بود اما آنان ایمان آوردن خود را به تحقق این درخواست مشروط و معلق ساختند درحالی که رؤیت عینی پروردگار در دنیا ممتنع است. البته این امر، مستلزم امتناع رؤیت پروردگار در آخرت نیست، به‌دلیل این که در باره وقوع حتمی این رؤیت احادیث متواتری آمده است پس هرکه با این آیه بر امتناع رؤیت پروردگار در روزقیامت استدلال کرده، مرتکب اشتباه آشکاری شده‌است. و از احادیث وارده درباره رؤیت پروردگار متعال در آخرت، این حدیث شریف رسول خداص است: «بی‌گمان شما در آخرت پروردگارتان را خواهید دید چنان که این ماه را می‌بینید، در رؤیت

پروردگار بر یکدیگر ازدحام نمی‌کنید و در جای بر یکدیگر تنگ نمی‌گیرید پس اگر می‌توانستید که نمازی قبل از طلوع خورشید و نمازی قبل از غروب آن از شما فوت نشود، حتما این کار را بکنید».

«سپس گوساله را به پرستش گرفتند»^۱ بجز خدا Ψ «بعد از آن که بینات برای آنان آمد» یعنی: بعد از آن که معجزات نه‌گانه موسی \cup را نیز دیدند، گوساله را به پرستش گرفتند. بینات: معجزات روشن - چون ید بیضا، عصا و شکافته شدن دریاست «و از آن هم درگذشتیم» یعنی: از آن لجبازی و عناد و گوساله پرستی‌شان هم - از روی فضل و بخشایش خویش - درگذشتیم و آنان را پاک برنینداختیم «و به موسی سلطانی روشن» یعنی: حجتی آشکار «عطا کردیم» که عبارت از معجزات و نشانه‌های دیگر بود. اما آنان با وجود همه این معجزات، باز هم به انحراف و عناد خویش ادامه دادند.

حق تعالی «حجت» را «سلطان» نامید زیرا هر کس دارای حجت باشد، خصم‌ش را مقهور و منکوب می‌گرداند.

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (154)

«و کوه طور را برای گرفتن پیمان‌شان بالای سرشان برافراشتیم» روایت شده است که: چون قوم یهود از قبول شریعت موسی \cup و پایبندی به احکام تورات سرباز زدند، خدای عزوجل کوه طور را بر بالای سرشان برافراشت تا بدانجا که کوه همانند سایبانی بر بالای سرشان قرار گرفت «و به آنان گفتیم: سجده‌کنان از

^۱ داستان گوساله پرستی‌شان در سوره‌های «بقره/۵۴»، «اعراف/۱۵۳ - ۱۴۸» و «طه/۹۸ - ۸» بیان شده است.

در درآید» یعنی: به دروازه شهر بیت المقدس در حالی وارد شوید که سرهایتان را فروانداخته باشید و این در هنگامی بود که خداوند Ψ به آنان اذن فتح بیت المقدس را داد اما آنان فرمان خدا Ψ را دگرگون کردند و در حال خزیدن بر نشیمنگاههایشان وارد شهر شدند و در اینجا نیز عصیان ورزیدند، چرا که طبیعتشان با عصیان و مخالفت در آمیخته است «و به آنان گفتیم: در روز شنبه تجاوز نکنید» و به شکار ماهی پردازید اما به شیوه همیشگی شان مخالفت ورزیدند و عصیان کردند «و از آنان پیمانی محکم گرفتیم» این همان پیمانی است که پروردگار متعال از آنان در تورات گرفت، بر این که: اوصاف حضرت محمد ص را که در تورات است، بیان کند و آن را پنهان ننماید.

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (155)

«پس به سزای پیمان شکنی شان» حرام ساختیم بر آنان پاکیزگی هایی را که بر آنان حلال بود. گفتنی است که تحریم پاکیزگی ها بر آنان، همان نتیجه گیری ای است که بعد از ادامه بحث در آیه (160): ﴿ فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا... ﴾ مطرح می شود. و ادامه ماجرا این است: «و انکارشان نسبت به آیات خدا و کشتار ناحق آنان از انبیا» کشته شدگان حضرات یحیی و زکریا علیهما السلام و غیر ایشان بودند «و گفتارشان که دلهای ما غلف است» غلف: جمع اغلف، به معنای پوشیده با غلاف است، یعنی: دلهایمان در پرده است، از این رو آنچه را که تو می گویی، فهم نمی کنیم «نه بلکه خدا به سبب کفرشان بر دلهایشان مهر زده» پس عدم پذیرش حق از سوی آنان، به سبب درغلاف بودن دلهایشان - به

آن معنایی که اراده دارند - نیست بلکه بر اساس مهر زدن حق تعالی بر دل‌هایشان است «و در نتیجه، جز شماری اندک ایمان نمی‌آورند» بنابراین، سبب عدم پاسخگویی‌شان به ندای حق، کمی یا نبود ایمان در آنان است.

وَبِكْفَرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا (156)

«و به سبب کفرشان» به مسیح U «و سخنشان که به مریم بهتان بزرگی زدند» آن سخن، متهم ساختنش به زنا با شخصی به نام یوسف نجار از صالحان، بود.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ
وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا
اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (157)

«و به سبب گفته‌شان که ما مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم» یهودیان به دروغ ادعا کردند که عیسی U را کشته‌اند و به قتل وی افتخار کردند. شاید یادکردن عیسی به نام پیامبر خدا از سوی آنان نیز، به قصد استهزا و ریشخند بود زیرا یهود منکر رسالت عیسی U هستند و به این که عیسی U پیامبر است اعتراف نمی‌کنند. بنابراین، آنها فقط به کفر اکتفا نکردند بلکه به ادعای کشتن عیسی U نیز افتخار و شادمانی کردند «و حال آن که نه او را کشتند و نه بر دار کردند» و این ادعایشان دروغی بیش نیست «ولیکن امر بر آنان مشتبه شد» یعنی: شبه عیسی U بر غیر وی افکنده شد و آنها کس دیگری را به جای عیسی U کشتند درحالی که از حقیقت حال وی در شک بودند «و بی‌گمان کسانی که در باره عیسی اختلاف کردند» به این ترتیب که برخی از آنان گفتند: او را کشتیم! اما کسانی که بالا بردن وی به سوی آسمان را دیدند، گفتند: نه! او را

نکشتم. بعضی گفته‌اند: اختلاف در میانشان از آنجا ناشی شد که فرقه نسطوری‌ها از نصاری گفتند: عیسی - العیاذبالله - از جهت انسانی (ناسوت) خود بر دار کشیده شد نه از جهت خدایی (لاهوت) خود. و فرقه ملکانی‌ها گفتند: کشتن و بر دار کشیدن مسیح به کمال و تمام در ناسوت و لاهوت وی انجام شده. پس آنها «از حال او در شکنند» و در تردد و سردرگمی، در این شک و تردیدشان دست و پا زده و در جهل خویش سرگردان و متحیرند «و هیچ علمی بدان ندارند، فقط از حدس و گمان پیروی می‌کنند» یعنی: آنان به حال مسیح علمی قاطع ندارند بلکه فقط از گمانشان پیروی می‌کنند و از این رو مضطرب و مترددند «و او را به یقین نکشته‌اند» یعنی: کشتن وی در نزدشان یقینی نیست بلکه امری مشکوک و موهوم است. یا معنی این است: قطعا و یقینا او را نکشته‌اند.

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (158)

«بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد» بیان بالا بردن عیسی U به آسمان در سوره «آل عمران/55» گذشت. در روایت ابن عباس r آمده است: «آن‌گاه که خدای عزوجل اراده بالا بردن عیسی را کرد... عیسی U به یارانش که دوازده تن از حواریون بودند، گفت: کدامیک از شما حاضر است تا شباهت من در وی افکنده شده و بجایم کشته شود و به پاداش این کار، در عین درجه و مرتبه‌ام (در بهشت) همراه من باشد؟ پس تازه جوانی از کم سن و سال‌ترین ایشان برخاست و داوطلب این کار شد... آن‌گاه شباهت عیسی U در وی افکنده شد و عیسی U از روزنه‌ای که در آن خانه بود، به سوی آسمان برکشیده شد. یهودیان که خانه را در

محاصره خود داشتند، به طلب وی به خانه درآمدند و شبیه وی را گرفته به قتلش رساندند، سپس بر دارش آویختند...». «و خدا غالب و حکیم است» غالب و تواناست؛ پس هر کس که به آستانش التجا نماید، بی‌پناه نمی‌ماند، با حکمت است؛ در تمام آنچه که می‌آفریند یا انجام می‌دهد و از جمله در امر بالابردن عیسی U.

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
(159)

«و از اهل کتاب کسی نیست، مگر آن که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد» یعنی: هیچ یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌میرد، مگر این که به مسیح ایمان آورده باشد. به قولی معنی این است: عیسی U نمی‌میرد مگر این که تمام اهل کتاب در عصر وی - آخرالزمان - به او ایمان می‌آورند. به قولی دیگر معنی این است: گروه‌هایی از اهل کتاب در زمان برانگیختن عیسی U در آخرالزمان، او را درمی‌یابند و به او ایمان می‌آورند. پس مراد؛ ایمان آوردن به وی در هنگام فرودآمدنش از آسمان در آخرالزمان است چنان‌که احادیث زیادی در این باره نقل شده و قول راجح نیز همین است. خاطر نشان می‌شود که امت اسلام برفرو آمدن عیسی U از آسمان در آخرالزمان اجماع دارند و از رسول خدا ص بیشتر از هفتاد حدیث و از صحابه کرام ۱۷ بیشتر از چهل اثر در این باره وارد شده است.^۱ نصاری نیز بر همین عقیده‌اند و از کتابهای یهود نیز این استنباط برمی‌آید.

^۱ عبدالحی لکنوی در این باره، کتابی به نام: «التواتر الصریح فی نزول المسیح» تألیف نموده است، کسی که خواهان تحقیق در این موضوع است، به آن کتاب مراجعه کند.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره r آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «فرزند مریم به عنوان حاکمی عادل در میان شما فرود می‌آید، صلیب را می‌شکند، خوک (دجال) را می‌کشد، جزیه را وضع می‌کند، مردم را به سوی اسلام فرامی‌خواند و خدای عزوجل در زمان وی تمام ملل - بجز ملت اسلام - را هلاک می‌گرداند... سپس در روی زمین امنیت عام و تام برپا می‌شود... و عیسی چهل سال زندگی می‌کند، آن‌گاه می‌میرد و مسلمانان بر وی نماز جنازه می‌گزارند...». «و روز قیامت او» یعنی: عیسی U «بر آنان» یعنی: بر اهل کتاب «گواه است» علیه یهود شهادت می‌دهد که او را تکذیب کرده‌اند و علیه نصاری شهادت می‌دهد که در وی غلو و افراط کرده‌اند تا بدانجا که گفتند: او فرزند خداست. همچنین عیسی U در حق کسانی که حقیقتاً به او ایمان آورده‌اند، گواهی می‌دهد.

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا (160)

«پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد» که این ستم بزرگ عبارت از: جرایم متعدد آنهاست، همان جرایم و جنایاتی که در آیات سابق برشمرده شد، «و» نیز «به سبب این که آنان» خود و دیگران «بسیاری را از راه خدا بازداشتند» با جلوگیری از پیروی محمد ص ، تحریف کتاب خدا، کشتن انبیا ؑ و دیگرگناهان معروفی که از آنان سرزد. آری! به همه این اسباب: «چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم» نه به سبب دیگری پس این پندارشان نادرست است که این محرمات بر پیشینیانشان نیز حرام بوده است.

خدای سبحان چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حرام شد، در آیه: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ...﴾ «انعام/146» بیان نموده است. ابن کثیر می‌گوید: «ممکن است این تحریم، تحریم قدری باشد، به این معنی که خداوند متعال آنان را برتأویل و تحریف کتابشان برگماشت به طوری که چیزهای حلال را بر خود حرام کردند تا بر خود سخت بگیرند. همچنین محتمل است که این تحریم، تحریم شرعی بوده و از سوی حق تعالی انجام گرفته باشد. به هر حال؛ مهم این است که بدانیم: این فرموده حق تعالی ﴿حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ﴾: (برآنان چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نمودیم که برایشان حلال شده بود)، متعلق به تمام ماقبل و مابعد خود؛ یعنی به تمام آیات (166) تا (155) مربوط است و بسان نتیجه‌گیری‌ای برای این آیات می‌باشد».

وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (161)

«و نیز به سبب رباگرفتنشان - با آن که از آن نهی شده بودند - و به ناروا مال مردم خوردنشان» به رشوه و سایر وجوه حرامی که می‌گرفتند؛ ما آن چیزهای پاکیزه را برآنان حرام ساختیم «و ما برای کافرانشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» در آخرت هم، به علاوه عذاب دنیا.

لَكِن الرِّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا (162)

ابن کثیر در بیان سبب نزول می گوید: آیه کریمه درباره عبدالله بن سلام، ثعلبه بن سعیه، اسد و زید بن سعیه و اسد بن عبید نازل شد که به اسلام در آمده و رسالت حضرت محمد ص را تصدیق کردند.

«لیکن راسخان آنان در علم» یعنی: پایداران و ثابت قدمان از اهل کتاب در علم کتاب «و مؤمنان» مراد از مؤمنان، یا مؤمنان اهل کتاب اند، یا مؤمنان مهاجر و انصار، یا همگی آنان. آری! اینان «به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند و بخصوص نمازگزاران و زکات دهندگان و مؤمنان به خدا و روز بازپسین، به زودی به ایشان پاداشی بزرگ خواهیم داد». آن گاه حق تعالی خبر می دهد که فرستادن وحی و فرود آوردن کتاب بر محمد ص امری نوپدید نیست بلکه خداوند متعال چنان که بر سایر پیامبران ﷺ وحی فرستاد؛ به آن حضرت ص نیز وحی و کتاب فرستاد:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا (163)

«ما همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، به تو نیز وحی فرستادیم» پس ای محمد ص! کار تو در امر رسالت، مانند کار انبیای پیشین ﷺ است و تو تافته جدا بافته ای نیستی. از نوح U مخصوصا یادآوری شد زیرا او اولین پیامبری است که بر زبانش قوانین الهی مشروع گردید.

ابن اسحاق از ابن عباس ك در بیان سبب نزول روایت می کند: آیه کریمه درباره جمعی از یهودیان از جمله عدی بن زید نازل شد که به رسول خدا ص گفتند: خداوند Ψ پس از موسی به هیچ کس وحی نفرستاده است. «و نیز به سوی

ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط وحی فرستادیم» اسباط: قبایل اند از تبار یعقوب، یعنی: به سوی پیامبران آن قبایل وحی فرستادیم - والله اعلم. «و» نیز وحی فرستادیم به سوی «عیسی و ایوب و یونس و سلیمان و به داوود زبور بخشیدیم» زبور: کتاب نازل شده بر داوود است. قرطبی می گوید: «زبور دارای یکصد و پنجاه سوره است که در آنها حکمی از احکام و حلال و حرام بیان نشده بلکه همه آنها حکمت و اندرز است». مزبور: فصلی است مشتمل بر سخنانی از داوود که در آن به بارگاه خدای عزوجل از دشمنانش دادخواهی می کند، خداوند Ψ را علیه آنها به یاری می خواند و گاهی هم در آن به موعظه هایی می پردازد.

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (164)

«و پیامبرانی» یعنی: فرستادیم پیامبرانی را «که داستان آنان را بر تو خوانده ایم» و اخبار آنان را به تو گفته ایم «پیش از این» در همین سوره و در غیر آن از سوره های قرآن - که ایشان مجموعاً بیست و پنج پیامبر اند «و پیامبرانی که داستان آنان را بر تو خوانده ایم» و سرگذشت آنان را به تو بازگو نکرده ایم زیرا در قرآن از آنها ذکری نرفته است «و خداوند آشکارا با موسی سخن گفت» حقیقتاً نه مجازاً، بی میانجی و واسطه ای. گفتنی است که مخصوص ساختن موسی به سخن گفتن، تشریف و گرامیداشتی برای وی است که نشانه قدر و منزلتش به بارگاه خدای سبحان می باشد و بدین جهت، موسی «کلیم الله» لقب گرفت. در حدیث شریف به روایت ابوذر آمده است که: «از رسول خدا پرسیدم

که شمار انبیا چند تن است؟ فرمودند: صد و بیست و چهار هزار تن. گفتم: رسولان ایشان چند تن اند؟ فرمودند: سیصد و سیزده تن - جمعی بسیارند». ابن کثیر می گوید: «انبیایی که نامهایشان در قرآن ذکر شده است عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاه والسلام».

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (165)

«پیامبرانی که مژده‌دهنده و بیم‌دهنده بودند» مژده‌دهنده بودند به مطیعان و بیم‌دهنده بودند به گناهکاران «تا پس از فرستادن پیامبران، مردم را بر خداوند حجتی نباشد» یعنی: آنها را به‌خاطر آن فرستادیم تا بعد از فرستادنشان، هیچ بهانه و عذری برای هیچ بهانه‌جویی باقی نماند. همین مضمون در سوره «طه/134» چنین آمده است: (و اگر پیش از آن آیات و معجزات، آنان را به عذابی نابود می‌ساختیم، بی‌شک می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟) «و خدا عزیز و حکیم است» یعنی: بر مجازات منکران در برابر انکارشان غالب و تواناست و در برانگیختن پیامبران دارای حکمت است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هیچ کس از خداوند Ψ غیرتمندتر نیست، بدین جهت بی‌حیایی و زشتی‌ها را - چه علنی باشد چه پنهان - حرام گردانید و هیچ کس از خداوند Ψ مدح و ستایش را بیشتر دوست ندارد بدین جهت، او خودش را ستایش گفت و هیچ کس عذر را بیشتر

از خداوند Ψ دوست ندارد، بدین جهت است که او پیامبران را مژده دهنده و بیم‌دهنده فرستاد» تا برای هیچ‌کس در رد و انکار حق، عذری باقی نماند. شهید سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «چون خدای سبحان می‌دانست که عقل انسان در رساندن وی به سرمنزل هدایت، ابزار ناقصی است و عقل از ترسیم راه و روشی راستین برای انسان در زندگی دنیا قاصر است پس حکمت و رحمت وی چنین اقتضا کرد که پیامبران را به‌سوی مردم بفرستد و مردم را مورد بازپرسی قرار ندهد مگر بعد از تبلیغ و رسالت».

لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا
(166)

ابن‌اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن‌عباس τ روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خداصل آمدند، رسول خداصل به آنان فرمودند: به‌خدا سوگند من خوب می‌دانم که شما به خوبی می‌دانید که من فرستاده خدا هستم! ولی آنان در جواب آن حضرت «گفتند: خیر! ما به چنین چیزی علم و آگاهی نداریم! این بود که خدای عزوجل نازل فرمود: «لیکن خدا به» حقانیت «آنچه بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد و آن را به علم خویش نازل کرده است» یعنی: چون حق تعالی به شایسته بودنت برای رسالت، عالم وداناست، از این‌رو قرآن را بر تو فرودآورده، علمی که دیگران از آن بی‌بهره اند. یا کتاب را به سبب علمی که به مصالح بندگان داشت، فرودآورد. دلیل این که حق تعالی قرآن را به علم خویش فرودستاد این است که: قرآن دربرگیرنده اموری است که علم انسان مطلقاً از آنها قاصر است و هرگز ممکن نیست که علم وی به آنها برسد - مانند دانستن امور غیبی - یا مخصوصاً در

زمان نزول قرآن ممکن نبود که علم انسان به آنها برسد - چون بسیاری از رازهای این کائنات «و فرشتگان نیز گواهی می دهند» به نبوت و رسالت رسول خداص «و کافی است که خدا گواه باشد» بر معجزات که دلیل صحت نبوت توست، هرچند دیگران گواهی ندهند پس بر تکذیب کفار اندوهگین نباش زیرا گواهی خدای عزوجل برایت کافی است و معجزاتی که به تو داده است دلایل روشن و قاطعی بر صحت نبوت توست.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (167)

«هرآینه کسانی که کافر شدند و از راه خدا» که دین اسلام است، مردم را «بازداشتند» با انکار نبوت حضرت محمدص و با این سخنشان که: اوصاف وی را در کتاب خویش نمی یابیم بلکه آنچه می دانیم این است که نبوت در نسل هارون و داوود منحصر می باشد! و با این سخنشان که: شریعت موسی U منسوخ نمی شود؛ آنان «بی تردید به گمراهی دور و درازی افتاده اند» زیرا به علاوه کفر خود، دیگران را نیز از راه حق بازداشته اند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (168) إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (169)

«هرآینه کسانی که کفر ورزیدند» با انکار وجود خدای سبحان و انکار آیات و کتابها و پیامبران «و ظلم کردند» به دیگران؛ با بازداشتنشان از راه راست، یا ظلم کردند بر محمدص؛ با کتمان نبوت ایشان، یا ظلم کردند بر خود؛ با کفر خویش «خداوند بر آن نیست که آنان را بیامرزد» چنانچه بر کفر خویش استمرار ورزند و برکفر بمیرند «و» خداوند بر آن نیست که آنان را «به راهی

هدایت کند» در راستای خیر و رشد و رستگاری؛ «مگر راه جهنم» زیرا آنان با انتخاب بدی که داشتند و با زیاده‌روی در شقاوت خویش، مرتکب اعمالی شدند که موجب این فرجام نامیمون برای آنان می‌شود «که جاودانه تا ابد در آن می‌مانند» یعنی: به جاودانگی همیشگی ای که هیچ پایانی ندارد «و این امر» یعنی: جاودانه ماندن ابدی آنان در جهنم «بر خدا آسان است» زیرا هیچ چیز بر خدای سبحان دشوار نیست.

این آیه و آیه قبل، در مورد گروهی است که خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که آنان ایمان نمی‌آورند بلکه بر کفر می‌میرند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (170)

«ای مردم! این پیامبر، حق و حقیقت را از جانب پروردگارتان برای شما آورده است پس ایمان بیاورید که به خیر شماست» یعنی: ایمان آوردن برای شما بهتر است و به خیر و صلاح شماست بنابراین، کسی که دین حق و راستین خدای عالمیان رامی‌خواهد، باید بداند که آن دین؛ فقط دین محمدصل است «و اگر کافر شوید» یعنی: اگر بر کفرتان پایدار باشید، بدانید که: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست» پس کسی که آفریننده شما و کائنات دیگر باشد، قطعاً بر مجازاتتان در برابر افعال زشتتان نیز تواناست و هم او از شما و از ایمانتان بی‌نیاز بوده و از کفر و ناسپاسی‌تان متضرر نمی‌شود «و خدا دانای حکیم است» داناست به آنان که ایمان می‌آورند یا کفر می‌ورزند و با حکمت است؛ از آن‌رو که میان مؤمن و کافر در جزا برابری قائل نمی‌شود.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمْنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (171)

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید» غلو: افراط و درگذشتن از حد است. مراد، غلو نصاری درباره عیسی U است - تا بدانجا که او را به خدایی گرفتند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «در مدح و ستایش من مبالغه نکنید چنانکه نصاری درباره عیسی بن مریم مبالغه کردند زیرا جز این نیست که من بنده خدا هستم پس بگویید: محمد بنده خدا و رسول وی». در مقابل افراط نصاری در تقدیس عیسی U، تفریط یهود در دشمنی و اهانت به وی است تا بدانجا که به او - پناه بر خدا - نسبت حرامزادگی دادند. گفتنی است که غلو دری فراخ دارد و شامل امور بسیاری می شود؛ از عقاید گرفته تا عبادات و غیره «و» ای اهل کتاب! «بر الله جز حق را نگویید» یعنی: حق تعالی را جز به صفات علیا و اسمای حسنا وی و جز به آنچه که سزاوار وی است از حق وصف نکنید پس برای او زن و فرزند قرار ندهید چنانکه یهود گفتند: عزیز پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. قطعا چنین باورهای ناروایی در مورد پروردگار سبحان، تجاوز از حق و حقیقت است «جز این نیست که مسیح - عیسی بن مریم - پیامبر خداست» پس او نه فرزند خدای سبحان است و نه پروردگار بلکه پیامبری است همچون سایر پیامبران. ابن منظور در لغت نامه «لسان العرب» درباره وجه تسمیه مسیح چند وجه یاد کرده است، از جمله این که: چون عیسی U بیماران اکمه و ابرص را با مسح کردن بدن آنها به اذن الهی شفا می بخشید؛ او را مسیح نامیدند. یادآور می شویم که کلمه مسیح یازده بار در قرآن

به کار رفته است. «و» مسیح «کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده» یعنی: پروردگار متعال مسیح U را با کلمه (کن) تکوینی خویش ایجاد کرد لذا او بی واسطه پدر، بشری گردید و مانند سایر افراد بشر با مقیاس های عالم اسباب آفریده نشد. یا مراد این است که: عیسی U کلمه خداست زیرا او وسیله هدایت قرار می گیرد چنان که کلمات وسیله هدایت قرار می گیرند «و روحی از جانب الله است» زیرا حق تعالی جبرئیل U را فرستاد تا بر گریبان پیراهن مریم بدمد و او بعد از آن به اذن الله Ψ باردار شد.

نسبت دادن روح به سوی الله Ψ در اینجا، برای تکریم و تشریف است چنان که اضافت ناقه و بیت به سوی حق تعالی در آیه: ﴿ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ ﴾ «اعراف/73»، و آیه: ﴿ وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ ﴾ «حج/26» برای تکریم و تشریف بیت و ناقه است و گرنه تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه ها آفریده حق تعالی است. مسیح (روح) نامیده شد؛ زیرا او به اذن الله Ψ مردگان جسم و جان را زنده می کرد و مرده دلان را نیز به اذن الله Ψ با انوار حیات بخش دین حق حیات می بخشید «پس به خداوند و پیامبرانش ایمان بیاورید» یعنی: ایمان آورید به این که حق تعالی خدای یگانه ای است که کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و هیچ کس همتای وی نیست و ایمان آورید به این که پیامبرانش همگی راستگویند پس نه تکذیبشان کنید و نه در مورد آنان چنان غلو و افراط نمایید که برخی از آنها را به خدایی برگزینید «و نگویند معبودان سه اند» نصاری با مذاهب و فرقه های گونه گونی که دارند، همگی بر تثلیث (سه گانه پرستی) متفق القول اند. البته مرادشان از (ثلاثه)، اقانیم سه گانه است، بدین گونه که آنان خدای سبحان را «جوهر واحد» یعنی موجود قائم به نفسی می شناسند که دارای سه اقنوم (اصل و

تشخص) است، اقوم وجود، اقوم حیات و اقوم علم. و بسا می‌شود که از اقانیم ثلاثه به «اب» و «ابن» و «روح القدس» تعبیر می‌کنند. همچنین مرادشان از معبودان سه‌گانه، خدای سبحان، مریم و مسیح است. شکی نیست که نصاری در این پندارهایشان، در گزافه و نادانی و خبطی عمیق درافتاده‌اند. «بازایستید از این» عقیده باطل تثلیث «که به خیر شماست» این بازایستادن لذا از این عقیده کفرآمیز بدر آید «جز این نیست که الله معبودی یگانه است» و برای او شریکی نیست «پاک و منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد» به پاکی و تنزیهی تمام، آخر چگونه برای او فرزندی است درحالی که: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» پس شریک یا فرزندی هم که برای او قرار دادید، نیز از جمله این‌آفریده‌ها و در قلمرو ملک اوست «و خداوند کارسازی را کافی است» او تدبیر کار آسمانها و زمین را بسنده است پس کسی به فرزند نیاز دارد که خودش از عهده کاری برنیاید و لذا به فرزندی نیازمند گردد که او را یاری نماید در حالی که خدای سبحان از همه چیز بی‌نیاز است و همه به او نیازمندند پس چگونه او دارای فرزندی است؟!

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (172)

«مسیح هرگز ابا ندارد از این که بنده خدا باشد» یعنی: مسیح نه از بندگی خدا ننگ و نفرت دارد، نه عبودیت برای حق تعالی را عیب می‌پندارد و نه خود را از مقام بندگی که بلندترین مقام برای انسان است برتر می‌شناسد بلکه او به حق این بندگی را کرامتی بزرگ برای خود دانسته و هرگز از آن برائت نمی‌جوید،

چنانچه نصاری خود در انجیل می خوانند که: عیسی U پیوسته به سوی خدا تضرع و زاری می کرد و او را پرستش می نمود و می گفت: پروردگار معبود ما، خدایی است یگانه. «و نه فرشتگان مقرب ابا می ورزند» و تکبر می کنند از این که بندگان مطیع خدای سبحان باشند. این رد پندار نصاری و پرستندگان فرشتگان از قوم عرب است. مراد از: فرشتگان مقرب، «کروبیان»، یعنی فرشتگانی اند که پیرامون عرش به سر می برند، چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل: و کسانی که در طبقه ایشان قرار دارند.

علما در باب افضلیت بشر بر فرشتگان گفته اند: خواص بشر - یعنی انبیایشان - بهتر از خواص فرشتگان، یعنی رسولان ایشان ﷺ چون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل... هستند اما خواص فرشتگان از عوام مؤمنان بشر بهترند و عوام مؤمنان بشر - که مراد صالحان ایشانند - بهتر از عوام فرشتگان اند. «و هر کس از پرستش حق تعالی ابا داشته باشد و کبر بورزد» یعنی: هر کس به انگیزه تکبر و بزرگ شماری خویش، از عبادت خداوند متعال سرباز زند «پس به زودی خداوند همگی آنان را» اعم از ابا آورندگان و غیر آنان را «نزد خویش گرد می آورد» و با حسابرسی عادلانه خویش، هر کس را در برابر عملش، جزای مناسب می دهد.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (173)

«اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پاداششان را به تمام و کمال می دهد و از فضل خود به ایشان افزون تر می بخشد و اما کسانی که

استنکاف و استکبار ورزیده‌اند، به عذابی دردناک دچارشان می‌سازد و در برابر خداوند برای خود هیچ یار و یاورى نمی‌یابند» تفسیر نظیر این آیه گذشت.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (174)
«ای مردم! درحقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده‌است» با کتابها و پیامبرانی که به‌سوی شما فرستاده و با معجزات و برهانهایی که برای شما نمایانده‌است. برهان: دلیل از بین‌برنده عذر، و حجت: دورکننده شبهه است. «و ما به‌سوی شما نوری تابناک نازل کردیم» که همانا قرآن است. قرآن را نور نامید زیرا به‌وسیله آن از ظلمت گمراهی به فراخنای نور هدایت، راهیاب توان شد پس این نور تابناک راه شما را روشن می‌سازد و همه قضایا را فرارویتان واضح و آشکار می‌گرداند به‌طوری که در برابر عقل‌ها و دل‌هایتان هیچ تاریکی‌ای باقی نمی‌گذارد.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا (175)

«اما کسانی که به الله ایمان آوردند و به او چنگ زدند» یعنی: به آستان الله Ψ ، یا به نور یادشده که قرآن است، چنگ زدند «پس به‌زودی آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش در» بهشت در «آورد و ایشان را به‌سوی خود، به راهی راست هدایت کند» راهی که در آن هیچ کژی‌ای نیست، که این راه عبارت است از: تمسک به اسلام و ترک غیرآن از ادیان. در حدیث شریف به روایت علی τ از رسول خداص آمده است که فرمودند: «قرآن صراط مستقیم

خداوند و حبل متین اوست». همچنین در حدیث شریف به روایت علی τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هان! آگاه باشید که به زودی فتنه‌هایی رخ خواهد داد. گفتم: یا رسول‌الله! راه خروج از آن فتنه‌ها چیست؟ فرمودند: کتاب خدا...».

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ أَمْرُو هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا النِّصْفَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (176)

در بیان سبب نزول آیه کریمه از جابر بن عبدالله τ روایت شده است که فرمود: من بیماری از هوش رفته بودم که رسول خدا ص به عیادتم آمدند، آن‌گاه بر من آبی پاشیدند، به هوش آمدم و به ایشان گفتم: میراث‌بران من فقط «کلاله» هستند، بفرمایید که تقسیم میراث ایشان چگونه است؟ در این هنگام حق تعالی آیه‌فرائض (میراث) را نازل کرد.

«از تو فتوی می‌طلبند» درباره کلاله «بگو: خداوند درباره کلاله به شما چنین فتوی می‌دهد» کلاله: کسی است که پدر و فرزندی ندارد. تفسیر آن در آغاز این سوره «آیه/12» نیز گذشت. «اگر مردی هلاک شود» یعنی: بمیرد «و فرزندی نداشته باشد» فرزند: لفظ مشترکی است که بر پسر و دختر هر دو اطلاق می‌شود. به ذکر عدم وجود فرزند در اینجا بسنده شد - با آن که عدم وجود پدر نیز در کلاله معتبر است - به خاطر روشن بودن این حکم. والله اعلم «و» آن مرد کلاله «خواهری داشته باشد پس نصف ترکه از آن اوست» مراد از خواهر: به اجماع علما خواهر اعیانی است که از پدر و مادر شخص است و اگر خواهر

اعیانی نبود، خواهر پدری (علاتی) نیز قائم مقام اوست، نه خواهر مادری (اخیافی) زیرا سهم خواهر مادری - چنان که در آیه (12) از همین سوره گذشت - سدس (یک ششم) قسمت مال متروکه است.

جمهور علما برآنند که خواهران پدری و مادری (اعیانی)، یا خواهر پدری (علاتی) همراه با دختران متوفی، عصبه به شمار می‌روند و اگر با آنان برادری نبود، مال باقی مانده از ذوی‌الفروض (سهم‌بران) را همراه با دختران متوفی به ارث می‌برند بنابراین، اگر از متوفی یک دختر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر نصف ترکه و سهم خواهر نیز نصف آن است و اگر از وی یک دختر و یک دختر پسر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر، نصف و سهم دختر پسر، سدس و سهم خواهر، باقی مانده مال است - از راه عصبه بودن. «و» اگر زنی بمیرد و برادری داشته باشد «آن برادر از او ارث می‌برد» یعنی: همه ترکه خواهرش را به ارث می‌برد «در صورتی که زن فرزندی نداشته باشد» مراد فرزند ذکور است. همچنان برادر، ترکه باقی مانده از ذوی‌الفروض را به ارث می‌برد. مثلاً اگر از زن، شوهر و برادری بجا ماند، شوهر نصف ترکه را می‌برد و باقی مانده ترکه، یعنی نصف دیگر، به طریق تعصیب از آن برادر می‌شود. این حکم کلی در مورد همه عصبات است که اگر با خود ذوی‌الفروضی نداشته باشند، کل مال متروکه را می‌برند و درغیرآن، ایشان باقی مانده مال متروکه را بعد از سهم ذوی‌الفروض، به ارث می‌برند «پس اگر خواهران دو تن باشند» یا بیشتر از دو تن «برای آنان دوسوم ترکه میت است» اگر میت فرزندی نداشته باشد - چنان که گذشت «و اگر آنان» که از راه اخوت میراث می‌برند «گروهی برادر و خواهر باشند» یعنی: برادر و خواهر باهم مختلط باشند «پس برای هر

مرد» از آنان «سهمی مانند سهم دو زن است» در آنچه از ترکه که از راه تعصیب می‌گیرند «خدا برای شما بیان می‌کند» حکم میراث «کلاله» و سایر احکام را «تا گمراه نشوید» زیرا دوست ندارد که در ظلمت نادانی، از وادی گمراهی سر بیرون آورید «و خداوند به هر چیزی دانا است» و از جمله به تقسیم نمودن میراث‌های شما در میان بازماندگان ارث‌برتان، به روش شایسته و نمونه‌ای که مقتضای حکمت بالغه اوست.

در حدیث شریف به روایت عمرؓ آمده است که فرمود: از رسول خدا ص هیچ حکمی را بیشتر از حکم کلاله سؤال نکردم تا بدانجا که آن حضرت ص از اصرار زیاد من بر این سؤال به ستوه آمده و با انگشت خویش به سینه‌ام زدند و فرمودند: «مگر آیه صیف^۱ که در آخر سوره نساء است، برایت کفایت نمی‌کند؟». خطاب می‌گوید: «حق تعالی درباره کلاله دو آیه نازل کرد، یکی را در زمستان؛ و آن آیه اول سوره نساء است که حکم کلاله را به اجمال بیان می‌کند و دیگری در تابستان، که آیه آخر سوره نساء است پس آیه اول را آیه (شتاء: زمستان) و آیه دوم را آیه (صیف: تابستان) نامیدند». همچنان از عمرؓ روایت شده است که فرمود: «ای کاش رسول خدا ص در مورد سه قضیه زیر به ما فرمانی می‌دادند که در برابر آن بازمی‌ایستادیم و حکم نهایی و فیصله‌کنی از آن می‌گرفتیم: 1- حکم میراث جد (پدر بزرگ). 2- حکم میراث کلاله. 3- بابی از بابهای ربا».

^۱ یعنی: آیه‌ای که در تابستان نازل شده است.